2272
68987
.366
.7

2 2272.68987.366.7
al-Mūsawī
Munāzarāt

DATE ISSUED	DATE DUE	DATE ISSUED	DATE DUE

Princeton University Library
32101 046640627

al-Mūsawī, ʿAbd al-Ḥusayn Sharaf al-Dīn

مناظرات

Munāẓarāt

ترجمهٔ

«المراجعات»

تالیف

علامه شهیر سید عبد الحسین شرف الدین عاملی

مترجم

حیدر قلی بن نور محمد خان

سردار کابلی

ناشر

سید علی اکبر علیزاده خراسانی - مقیم بیروت

حق چاپ محفوظ

بهمن ماه ۱۳۲٤

بها: ۷۰ ریال

باهتمام شیخ محمد آخوندی منتشر شد - تهران سرای سنب

(SY)
BP194
.S45165
1945

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب المناظرات ترجمهٔ کتاب المراجعات

موضوع	صفحه
دیباچه	
مقدمه و اهداء مترجم	۱
سؤال ۱ تحیه جناب مناظر و رخصت طلبیدن او در مناظره	۷
جواب ۱ جواب تحیه واذن درمناظره	۹
مبحث اول دراماست ومذهب	
سؤال ۲ چرا شیعه بمذهب اهـل سنت رفتار نمی کند واحتیاج مردم باتفاق واجتماع واصلاح جز بمذهب جمهور نمیشود	
جواب ۲ اثبات ادله شرعیه مذهب اهل البیت علیهم السلام را واینکه دلیلی برعمل نمودن بمذهب جمهور نیست واینکه اهل سه قرن مذاهب جمهور را نمی شناسند و اینکه اجتهاد ممکن است و اصلاح این تفرقه باحترام مذهب اهل البیت علیهم السلام میشود	۱۱
سؤال ۳ اعتراف بقول ما وخواستن دلیل بر سبیل تفصیل	۱۶
جواب ۳ اشاره بادله وجوب متابعت عترت طاهره علیهم السلام ودعوت نمودن حضرت امیر علیه السلام بمذهب اهل البیت وکلام امام زین العابدین علیه السلام در این باب	
سؤال ۴ ازکلام خدا وحضرت رسول صم علیه و آله وسلم دلیل خواستن واینکه احتجاج بکلام اهل البیت مستلزم دور است	۲۶
جواب ۴ غفلت نمودن از آنچه سابقا بآن اشاره نموده ایم واینکه دور لازم نمیاید وذکر حدیث ثقلین وتواتر آن وبیان گمراهی کسیکه متمسك بعترت نشده وتمثیل ایشان بسفینه نوح وباب حطه واینکه ایشان علیهم السلام امانند از	

موضوع	صفحه
اختلاف در دین واینکه مراد از اهیل البیت کیانند ووجه تشبیه ایشان علیهم السلام بسفینه نوح وباب حطه	
سؤال ۵ طلب زیادی نصوص در اینمسئله	۳۶
جواب ۵ ذکر جملهٔ از نصوص کافیه	
سؤال ۶ پسند نمودن این نصوص صریحه و دهشت نمودن از جمع نمودن میان آنها و مذهب جمهور واستظهار باستدعای ادله قرآنیه	۴۷
جواب ۶ حجتهای قرآنیه	۴۸
سؤال ۷ سستی روایات درشأن نزول آن آیات بترتیب قیاسی .	۷۰
جواب ۷ بطلان قیاس شخص معترض واینکه معترض حقیقت شیعه رانمیداند وامتیاز شیعه در تغلیظ حرمت دروغ دراخبار واحادیث	۷۱
سؤال ۸ جهیدن بوارق ودرخواستن حجتهای اهل سنت ازرجال شیعه	۷۴
جواب ۸ ذکر صدنفر از بزرگان شیعه در اسناد اهل سنت	
ابان بن تغلب . ابراهیم نخعی	۷۵
احمد بن المفضل . اسمعیل بن ابان	۷۶
اسمعیل بن خلیفه . اسمعیل بن ذکریا	۷۷
اسمعیل بن عباد معروف بصاحب بن عباد	۷۸
اسمعیل بن عبدالرحمن . اسمعیل بن موسی	۸۰
تلید بن سلیمان . ثابت بن دینار . ابوحمزه ثمالی	۸۱
ثویر غلام ام هانی اخت الامیر علیه السلام .	۸۲
جابر بن یزید	۸۳
جریر بن عبدالحمید	۸۳
جعفر بن زیاد . جعفر بن سلیمان	۸۴
جمیع بن عمره	۸۶

2262
.1025
366
ر

2272
.68987

موضوع	صفحه
الحارث بن حصیره ۸۸ الحارث بن عبدالله الهمدانی صاحب الامیر علیه السلام	۸۷
حبیب بن ثابت ۹۱ الحسن بن حی ۹۳ الحکم ابن عتیبه . حماد بن عیسی	۹۰
حمران ابن اعین ۹۵ خالد بن مخلد ۹۶ داود بن ابی عوف . زید بن الحارث	۹۴
زید بن الحباب . سالم ابن ابی الجعد ۹۹ سالم بن ابی حفصه	۹۸
سعد بن طریف . سعید بن اشوع ۱۰۱ سعید بن خیثم . سلمة بن الفضل	۱۰۰
سلمة بن کهیل . سلیمان بن صرد ۱۰۳ سلیمان ابن طاخان . سلمان بن قوم	۱۰۲
سلیمان بن مهران ۱۰۷ شریك بن عبدالله ۱۱۰ شعبة بن الحجاج	۱۰۴
صعصعة بن صوحان ۱۱۴ طاوس بن کیسان ظالم بن عمر وابولاسود دئلی	۱۱۱
عامر بن واثلة ۱۱۷ عباد بن یعقوب ۱۱۸ عبدالله بن داود . عبدالله بن شداد	۱۱۵
عبدالله بن عمر . عبدالله بن لهیعه ۱۲۰ عبدالله بن میمون . عبدالرحمن بن صالح	۱۱۹
عبدالرزاق بن همام ۱۲۵ عبدالملك بن اعین ۱۲۶ عبدالله بن موسی	۱۲۱
عثمان بن عمیر ۱۲۸ عدی بن ثابت ۱۲۹ عطیة بن سعد ۱۳۰ علاء بن صالح	۱۲۷
علقمة بن قیس ۱۳۲ علی بن بدیمه علی بن الجعد علی بن زید ۱۳۳ علی بن صالح	۱۳۱
علی بن غراب ۱۳۴ علی بن قادم . علی بن المنذر علی بن هاشم ۱۳۶ عمار بن زریق	۱۳۳
عمار بن معویه . عمرو بن عبدالله ۱۳۸ عوف بن ابی جمیله . الفضل بن دکین	۱۳۶
فضیل بن مرزوق ۱۴۰ فطر بن خلیفه ۱۴۱ مالك	۱۳۹

موضوع	صفحه
بن اسمعیل . محمد بن حازم	
محمد بن عبدالله الحاکم ۱۴۳ محمد بن عبیدالله	۱۴۲
۱۴۴ محمد بن فضیل ۱۴۵ محمد بن مسلم	
محمد بن موسی ۱۴۶ معویه بن عمار . معروف	۱۴۵
بن خربوز ۱۴۷ منصور بن المعتمر	
منهال بن عمرو ۱۵۰ موسی بن قیس ۱۵۱ نفیع	۱۴۹
بن الحارث نوح بن قیس	
هرون بن سعد ۱۵۲ هاشم بن البرید . هبیره بن	۱۵۱
بریم ۱۵۳ هشام بن زیاد	
هشام بن عمار ۱۵۵ هشیم بن بشیر . وکیع بن	۱۵۳
الجراح ۱۵۷ یحیی بن الجزار	
یحیی بن سعید ۱۵۸ یزید ابن ابی زیاد . ابو عبدالله الجدلی	۱۵۷
سؤال ۹ تصریح وی که اهل سنت را از احتجاج بثقات شیعه مانعی نیست وایمان وی بایات اهلبیت علیهم السلام وحیرت وی درجمع نمودن میان آنها و میان آنچه اهل قبله بران هستند	۱۶۱
جواب ۹ خطای جناب مناظر درآنچه نسبت داده بمطلق اهل قبله بیان اینکه همان ارباب سیاست این امت از اهل البیت علیهم السلام عدول نموده اند واینکه اهل البیت علیهم السلام با قطع نظر ازهردلیل ازغیر خودشان پس نمی مانند واینکه کدام محکمه عدل حکم میکند بگمراهی کسانیکه بدامن ایشان چنك زده اند	۱۶۳
سؤال ۱۰ محکمه های عدل بگمراهی کسانیکه که باهل البیت علیهم السلام معتصمند حکم نمیکنند وعمل نمودن بمذاهب ایشان علیهم السلام ابراء ذمت میکندومیتوان گفت که ایشان علیهم السلام به پیروی نمودن سزاوارترند . و خواهش نمودن نص برخلافت	۱۶۵

موضوع	صفحه
مبحث دویم در امامت عامه است یعنی خلافت (جانشینی) بعد ازرسول خدا صلی الله علیه واله وسلم	۱۶۷
جواب ۱۰ اشاره بنصوص بطریق اجمال وذکرنص الداریوم الانذاروکسانیکه ازاهل سنت این نص را روایت کرده اند	
سؤال ۱۱ تشکیك درسند این نص	۱۷۱
جواب ۱۱ درتصحیح این نص ، و علت اعراض نمودن بعضی ازآن واینکه کسانیکه ایشان را میشناسند آنرا غریب نشمرند	
سؤال ۱۲ اعتقاد ورزیدن جناب مناظر بثبوت اینحدیث ولی چون متواترنیست احتجاج بآن وجهی ندارد. ودلالت اینحدیث برخلافت خاصه ونسخ آن	۱۷۳
جواب ۱۲ وجه احتجاج ما باینحدیث واینکه خلافت خاصه باجماع منفی است .واینکه نسخ اینجا محال است	۱۷۴
سؤال ۱۳ اعتقاد مناظر باین نص وطلب نمودن وی زیادی را	۱۷۵
جواب ۱۳ ذکر نص صریحی که مشتمل بر ده واندازفضائل علی علیه السلام که وکسی جز او ندارد وتوجیه واستدلال بران	
سؤال ۱۴ تشکیك درسند حدیث منزلت	۱۸۱
جواب ۱۴ دربیان اینکه حدیث منزلت از ثابت ترین آثار است وقرائنی که بان حکم میکنند و راویان آن ازاهل سنت وسبب تشکیك آمدی	
سؤال ۱۵ تصدیق سند حدیث . تشکیك در عموم وحجیت آن	۱۸۵
جواب ۱۵ اهل لسان عرب حکم بعمومیت آن میکنند ورد قول باختصاص آن وابطال قول بعدم حجیت آن	۱۸۶

موضوع	صفحه
سؤال ۱۶ بازخواست موارد اینحدیث	۱۸۹
جواب ۱۶ ازموارد آن دیدن ام سلیم است قضیه دختر حمزه تکیه زدن حضرت رسول بر علی صلی الله علیه وآلهما وسلم مواخات نخست مواخات دوم وسد ابواب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی وهرون علیهما السلام رابفرقدین مثل میزند	
سؤال ۱۷ چه وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی و هرون علیهما السلام را بفرقدین مثل زده	۱۹۶
جواب ۱۷ روز شبیر و شبرو مشیر روز مواخات روز سدابواب	
سؤال ۱۸ خواهش نمودن بقیهٔ نصوص	۲۰۶
جواب ۱۸ حدیث ابن عباس حدیث عمران حدیث بریده حدیث خصائص عشر حدیث علی علیه السلام حدیث وهب حدیث ابن أبی عاصم	۲۰۷
سؤال ۱۹ ولی مشترك لفظی است پس نص کجا است	۲۱۴
جواب ۱۹ بیان مراد ازولی وقرائنی که بر آن دلالت دارند	
سؤال ۲۰ خواهش نمودن بیان آیه ولایت را	۲۱۶
جواب ۲۰ ذکر آیه ولایت ونزول آن در باره علی علیه السلام ادله نزول آن وتوجیه استدلال بآن	۲۱۷
سؤال ۲۱ لفظ الذین امنو برای جمع است چگونه برمفرد اطلاق میشود	۲۲۱
جواب ۲۱ عرب ازمفرد بلفظ جمع تعبیر میکنند .وذکر شواهد بران .آنچه امام طبرسی ذکرکرده .آنچه زمخشری ذکرکرده. آنچه خود مؤلف ذکرکرده	
سؤال ۲۲ سیاق دلالت دارد براراده معنی	۲۲۵

موضوع	صفحه
محب ومانند آن	
جواب ۲۲ سیاق دلالت براراده معنی محب ویاور ومانند آن ندارد وسیاق با ادله همسری نمیتواند	۲۲۵
سؤال ۲۳ پناه بردن بتاویل (بنا برحمل نمودن کارگذشتگان برصحت) از چیزهائی است که چاره پذیر نیست	۲۲۸
جواب ۲۳ حمل نمودن کارگذشتگان بر صحت مستلزم تاویل نیست وتاویل متعذراست	
سؤال ۲۴ درخواست نمودن سنیکه موید نصوص هستند	۲۲۹
جواب ۲۴ ذکر چهل حدیث ازسنن موید نصوص	
سؤال ۲۵ اعتراف بفضائل علی علیه السلام واینکه فضائل آنحضرت علیه السلام مستلزم خلیفه بودن بتعیین حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نیست	۲۴۹
جواب ۲۵ وجه استدلال بخصائص آن حضرت علیه السلام برامامت وی	۲۵۰
سؤال ۲۶ معارضه ادله بمثل آنها زیرا که خصم باحادیثی درفضائل خلفاء ثلاثه واهل سوابق ازمهاجرین آمده استدلال میکنند	۲۵۲
جواب ۲۶ دفع دعوی معارضه	۲۵۳
سؤال ۲۷ خواستن حدیث غدیر ازطریق اهل سنت	
جواب ۲۷ شذره ازشذور حدیث غدیر	۲۵۴
سؤال ۲۸ چه وجه دارد احتجاج بحدیث غدیر بااینکه متواتر نیست	۲۶۲
جواب ۲۸ نوامیس طبیعیه حکم بتواتر حدیث غدیر میکند عنایت حقتعالی بآن عنایت حضرت رسولخدا و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت	

موضوع	صفحه
حسین وائمه نهگانه صلی الله علیه و علیهم اجمعین وسلم وعنایت شیعه بان تواتر آن از طریق جمهور	
سؤال ۲۹ تاویل حدیث غدیر وقرینه بر آن مطلب	۲۷۶
جواب ۲۹ تاویل حدیث غدیر ممکن نیست قرینه تاویل یاوه وگمراه نمودن است	۲۷۸
سؤال ۳۰ اعتراف بظهور حق وبیان اینکه امامت حضرت امیر علیه السلام بالمال است یعنی بعد ازخلافت خلفاء ثلاثه	۲۸۴
جواب ۳۰ بیان ابطال اینمعنی واینکه این معنی انحراف ازحق است ازروی مکر	۲۸۵
سؤال ۳۱ طلب نمودن نصوص وارده از طریق شیعه	۲۸۸
جواب ۳۱ ذکر چهل حدیث ازطریق شیعه	
سؤال ۳۲ بنصوص شیعه حجتی نیست چرا آنهارا غیر ایشان روایت نکرده اند خواستن مزید نصوص ازغیر شیعه	۳۰۳
جواب ۳۲ ذکر این احادیث برحسب خواهش خودمان بوده. واینکه حجت ما برجمهور صحاح خودشان است علت روایت نکردن جمهور صحاح مارا اشاره بنص وراثت	
سؤال ۳۳ بخوان برما حدیث وراثت رااز طریق اهل سنت	۳۰۷
جواب ۳۳ علی علیه السلام وارث حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم	
سؤال ۳۴ بحث ازوصیت	۳۱۱
جواب ۳۴ نصوص وصیت	
سؤال ۳۵ حجت منکران وصیت	۳۱۷
جواب ۳۵ در اینکه انکار وصیت ممکن نیست. واینکه حضرت امیر علیه السلام پانصد	۳۲۱

موضوع	صفحه
هزار درهم دین حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد ازوی ادا فرمود	
سؤال ۳۶ اعراض از حدیث ام المؤمنین وبهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه جهت دارد	۳۲۷
جواب ۳۶ عایشه بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نبود و بهترین آنان همان خدیجه بوده. اشاره اجمالیه بعلتی که موجب اعراض از حدیث عایشه شده	۳۲۸
سوال ۳۷ درخواستن تفصیل درسبب اعراض از حدیث عایشه	۳۳۱
جواب ۳۷ تفصیل اسباب اعراض از حدیث عایشه عقل حکم بوصیت میکند. دراینکه حضرت امیر دین حضرت رسول صلی الله علیهما والهما وسلم را ادا نمود که پانصد هزار درهم بود ص دعوی عایشه که آنحضرت صلی الله علیه واله بسینه عایشه جان داده معارضه بااحادیث دیگر دارد	۳۳۲
سؤال ۳۸ ام المؤمنین درحدیث گردن بزیر بارهوای نفس نمی نهد حسن و قبح عقلی نیست. بحث نمودن درآنچه معارضه دارد با دعوای ام المؤمنین	۳۴۰
جواب ۳۸ - غرض رانی ام المؤمنین بثبوت حسن و قبح عقلی احادیث صحاح که با ادعاء ام المؤمنین معارضه دارند. مقدم داشتن حدیث ام سلمه برحدیث وی	۳۴۱
سوال ۳۹ بحث نمودن درعلت تقدیم حدیث ام سلمه برحدیث وی درتعارض	۳۵۲
جواب ۳۹ علتهائیکه اسباب ترجیح حدیث ام سلمه است علاوه بر آنچه ذکر شد	۳۵۳
سوال ۴۰ اجماع خلافت صدیق راثابت میکند	۳۵۷
جواب ۴۰ اجماعی نیست	۳۵۸
سوال ۴۱ انعقاد اجتماع بعدازنا بودشدن نزاع بود	۳۶۲
جواب ۴۱ اجماعی منعقد نشده و نزاعی بر طرف نشده	۳۶۳
سوال ۴۲ آیا جمع بین ثبوت نص وحمل عمل صحابه برصحت ممکن است	۳۷۰
جواب ۴۲ جمع میان ثبوت نص وحمل عمل صحابه برصحت علت دست برداشتن امام علیه السلام ازحق خود	۳۷۱
سوال ۴۳ خواستن بیان آنمواردیکه صحابه گردن بزیر بارنص ننهادند	۳۷۷
جواب ۴۳ مصیبت روز پنجشنبهٔ علت عدول نمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازآنچه ایشانرا بآن امر فرموده بود	۳۷۸
سوال ۴۴ عذر در اینمصیبت با مناقشه در آن	۳۸۶
جواب ۴۴ ناسره نمودن آن عذرها	۳۹۰
سوال ۴۵ اقرار بناسره نمودن آن عذر ها و خواستن بقیهٔ موارد	۳۹۶
جواب ۴۵ لشکر اسامه	۳۹۶
سوال ۴۶ عذر خواهی ازطرف ایشان بجهت آنچه ازایشان دراین لشکر ناشی شده. و اینکه حدیثی درلعن کسی که از این لشکر تخلف ورزند وارد نشده	۴۰۳
جواب ۴۶ عذر آنان منافات با قول ماندارد. آنچه از شهرستانی نقل کرده ایم در حدیث مسند آمده	۴۰۶
سوال ۴۷ درخواست بقیه موارد	۴۱۱
جواب ۴۷ امر نمودن آنحضرت بقتل مارق	۴۱۱
سوال ۴۸ عذر خواستن ازنکشتن آن مارق	۴۱۵
جواب ۴۸ ردآنعذر	۴۱۵
سوال ۴۹ درخواست نمودن همه موارد	۴۱۶
جواب ۴۹ ذکر جملهٔ از آنموارد. اشاره	۴۱۶

موضوع	صفحه
بموارد دیگر	
سوال ۵۰ اختیار نمودن مصلحت را در آن موارد . ودرخواست نمودن بقیه موارد	۴۱۸
جواب ۵۰ خارج شدن جناب مناظر ازمحل بحث بجاآوردن درخواست وی	۴۱۸
سوال ۵۱ چرا حضرت امیر علیه السلام روز سقیفه بنص خلافت ووصایت احتجاج نفرمود	۴۲۳
جواب ۵۱ موانع آنحضرت علیه السلام از احتجاج نمودن روز سقیفه اشاره باحتجاج نمودن آنحضرت علیه السلام و احتجاج دوستان وی باوجود موانع	۴۲۳
سوال ۵۲ چه وقت آنحضرت ودوستان وی احتجاج نموده اند	۴۲۷
جواب ۵۲ ذکر قدری ازاحتجاج آنحضرت وحضرت زهراء علیهاالسلام	۴۲۷
سوال ۵۳ درخواست نمودن احتجاج دوستان آنحضرت علیه السلام	۴۳۷
جواب ۵۳ احتجاج ابن عباس احتجاج حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام ومردان شیعه ازصحابه واشاره باحتجاج ایشان بوصیت	۴۳۷
سوال ۵۴ چه وقت احتجاج بوصیت نموده اند	۴۴۲
جواب ۵۴ احتجاج بوصیت	۴۴۳
سوال ۵۵ بحث دراسناد مذهب شیعه دراصول وفروع دین بائمه اهل البیت علیهم السلام تقدیم تقدم شیعه درتدوین علم درزمان صحابه مؤلفین	۴۵۲
جواب ۵۵ تواتر مذهب شیعه ازائمه اهل البیت علیهم السلام . شیعه درزمان صحابه وزمان تابعین وتابعین تابعین	۴۵۲
سوال ۵۶ اعتراف بحقیت مطالب مؤلف	۴۷۳
جواب ۵۶ جواب تشکر مؤلف ازجناب مناظر	۴۷۳
تمام شد فهرست مناظرات ترجمه مراجعات بحمدالله وحسن توفیقه فی یوم الاثنین ۹ جمادی الثانیه سنه ۱۳۶۴-۳۱ر۲ر۲۴ والحمدلله وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین وسلم	

دیباچه

تأثیر علمی و ادبی اسلام

یکی از مهمترین تأثیرات عالیهٔ دین مقدس اسلام در جهان که هیچ دینی نمیتواند دراین نوع بخصوص از تأثیر با آن دعوی برابری کند ، تأثیر علمی وادبی است که براثرفرض بودن طلب علم برهرمسلم ومسلمه‌ئی ، مسلمانان از هر قوم وکشوری که بوده‌اند علم را گمشدهٔ خود دانسته‌وبرای بدست آوردن آن اگرچه بچین رفتن هم بوده[1] ازپای طلب ننشسته‌اند تا گوهر مقصود خویش‌را بچنك آورده‌اند وروی همین‌اصل وقتیکه بتاریخ اقوام وملل گیتی‌مراجعه کنیم می‌بینیم ، در هر عصری نسبت عدد رجال علم و معرفت[2] هر دینی باعدد

---

(۱) اشاره است بسه اثر مشهور اسلامی : «طلب العلم فریضة علی کل مسلم‌ومسلمه» «الحکمه ضالة المؤمن» و«اطلبوا العلم ولو بالصین» ودرتوجیه جملهٔ اخیر چه‌نیکوگفته شده‌است

«آنکه فرمود اطلبوا العلم‌ولو بالصین نمود کرنگارستان ببین‌انموزج ارژنك عشق»

(۲) دو کلمه علم و معرفت ، در اصطلاح فلسفه (Philosophie) گاهی بیك معنی گفته میشود ومقصود ازهردو ، مطلق دانستن (Savoir) میباشد وگاهی هرکدام بمعنی‌خاصی‌اطلاق میشود چنانچه معرفت میگویند و مقصود دانستن امور بسیطه یامطلقة (Les absolus) است ودر مقابل آن مقصود ازعلم ، درك امور مرکبه یانسبیه (Les relatifs) میباشد وگاهی علم میگویندومقصود از آن : حصول صورت شیئی است در ذهن (Connaissance) و معرفت عبارت از : شهود و وجدان چیزیست نزدعقل (Intuition) وگاهی‌دیگرعلم میگویند ومقصود حاصل جمع معلومات مختلفه هرکسی است (Science) وعبدالرزاق لاهیجی (درشوارق و گوهر مراد) وبعضی دیگر ازعلماء اسلام گفته اند:چون یکی ازمعانی اصطلاحی معرفت‌یافتن‌بعد ازفقدان‌است ازاینجهت‌خدای‌را نباید عارف بگویند. درصورتیکه این اظهار مردود است‌بفرموده حضرت علی‌زیراکه‌در خطبه اول نهج البلاغه (چاپ مصرج۱ص۱۰)ازوی نقل شده‌است که‌راجع بخداوند گفته‌است:«عالماًبهاقبل ابتدائها،محیطاًبحدود هاوانتهائها ـ عارفاًبقرائنهاواحنائها»وبهرحال مقصودماازرجال علم ومعرفت الهیون (Théologiens) هردینی میباشد نه‌کسانی که‌اعتقادی بدین ندارند وفقط نشو ونمای‌آنها درمیانهٔ اهل‌ادیان بوده وعلوم‌آنان علوم دینی محسوب‌نمیشود

رجال علم و معرفتی که در اسلام بظهور رسیده‌اند ، مانند نسبت عدد« ۱ » است به« ۱۰ »وبااینحال علومی‌را هم که‌مسلمین دارا بوده‌اندازحیث کیفیت چندان برعلوم دیگران مزیت داشته که قرنهای متمادی براهنمائی آنعلوم پیروان اسلام قافله‌سالارکاروان تمدن‌جهان‌بوده وحتی تمدن مشعشع‌قرون اخیره اروپا را هم بوجود آورده‌اند [1] وشکی درصحت اینمطلب‌نیست،تا هنگامیکه از نفوذ دینی اسلام کاسته نشده بود ،دین مزبور این تأثیرعلمی و ادبی را بحد کمال داشت وهمیشه درهر قرنی مجددی را بظهورمیآورد [2] که عدهٔ کثیری از علماء را در حجر تربیت میگرفت ولی از زمانیکه نفوذ دینی اسلام رو بتقلیل نهاد ومسلمانان بعلت لزوم منطبق ساختن زندگانی خود با اوضاع محیط (Accomodation) که براثر نفوذ تمدن اروپائی در آسیا ایجادشده بود وهمچنین بعلت وجود عوامل داخلی وخارجی اززیر بار احکام اسلام شانه خالی کردند، تأثیر مزبور هم روبضعف نهاد وکمتر در سایهٔ‌خود دانشمندانی‌را بوجود آورد که بتوان آنانرا ازحیث قوهٔ تحقیق‌و تأسیس مطلب باعلماءِ دورهٔ اعتلاء اسلام همرتبه دانست ـ

اگر چه‌باز درهمین‌زمان علماء اسلام ازحیث عدد و کیفیت‌علومی که دارا هستند ، برعلماء مذهبی‌ادیان دیگر برتری دارندولی تردیدی‌نیست که از لحاظ علوم شرعی اکثر آنانرا نمیتوان باعلماء سابق‌این‌دین [3] قابل

---

(۱) اشاره بترجمه هائی است‌که درقرون وسطی ازکتب مسلمین بزبان لاتینی شده وهمان‌ترجمه هامنشاء علوم‌ودر نتیجه منشأ تمدن قرون اخیرهٔ اروپا واقع گردیده

(۲) اشاره‌است بحدیثی که در«جامع الاصول» و«مشکوه طیبی وکتب دیگرنقل وتوجیه وتفسیر شده است: «ان الله عز و جل سیبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لهادینها»

(۳)دین؛ امروزه ازلغات‌مشترکه بین‌ایرانیها وعرب‌میباشدوظاهراً عرب‌جاهلیت‌آنرا بمعنی: «کیش» (که درقرآن‌هم‌استعمال شده‌است) ازایرانیهای عصرساسانی مأخوذ داشته‌است‌واین‌کلمه؛بمعنی کیش در «اوستا» هم استعمال گردیده وعلماء فقه‌اللغه در آریائی یاسامی بودن‌آن اظهارتردیدکرده ودراینموضوع بحثهای مفصل دارند

مقایسه دانست واین قابلیت در ازمنهٔ اخیره درمیانهٔ علماء شریعت Juriste فقط اختصاص بچند نفری پیدا کرده است که از جملهٔ آنان مصنف جلیل القدر ومترجم عالیمقام کتاب حاضر یعنی کتاب « المراجعات » میباشد وشاید اگر بخواهیم بطور کلی برای این دو نفر مکتب خاصی دربین مکاتب علماء سابق اسلام (یعنی قبل ازقرن دوازدهم هجری) بیابیم، باید اسمی از مکتب «سید مرتضی علم الهدی» (۳۵۵ـ۴۳۶) ومکتب «شیخ بهاءالدین عاملی» (۸۵۳ـ۱۰۳۱) بمیان آوریم وهمین علو مکانت علمی وعلاء شرافت ذاتی[1] مصنف ومترجم کتاب است که موجب گردیده جمعی از دوستان بالاخص فاضل محترم جناب آقای فضل الله آشتیانی مستشار عالیمقام دیوان کشور دام فضله، بنده را مأمور فرمایند: شرح حالشان رابعنوان مقدمه بر کتاب ترجمهٔ « المراجعات » مختصراً بنویسم وتقدیم خوانندگان بدارم وبنده هم باامتثال این امر اکنون قلم نحیف خود را بدست ضعیف گرفته‌ام تااز اطلاعاتی که در بارهٔ حیات[2] علمی واجتماعی آنان دارم سطوری چند بر صفحهٔ کاغذ[3] بیاورم و

(۱) فرق بین «علو» و«علاء» بنابتحقیق جوهری در «صحاح» (ذیل مادهٔ علو) اینستکه: رفعت در مکان را «علو» ورفعت درقدر ومنزلت را «علاء» میگویند واما «شرافت» بنابتحقیقی که «ابن سکیت» نموده است عبارت از مجدی میباشد که بوسیلهٔ آباء برای شخص حاصل شود وامروز هم دراروپا بشرافتی که نسبی باشد (Aristocratie) وبشرافتی که بمال باشد (Ploutocratie) وبشرافتی که مطلق باشد (Oligarchie) میگویند. (۲) کلمهٔ: حیات دررسم الخط قرآن بصورت «حیوة» نوشته شده است وصولی در«ادب الکتاب ص۲۲۵» مینویسد: حیات، زکات، صلات وووووورا بغیر قیاس درمصاحف باواومینویسند وحال آنکه باید آنهارا مطابق تلفظی که میشود بدون واو بنویسند وسپس شرحی راجع بعلت اینگونه کتابتها نوشته است وبااینکه رسم الخط قرآن متبع نیست معذالك بعضی ازنویسندگان آنراباواو مینویسند ومتوجه علتی نیستند که صولی ذکر کرده است. (۳) کاغذ با ذال معجمه معرب کاغد بادال مهمله میباشد وبایستی آنرا در فارسی با دال مهمله خواند ونوشت ومولوی قدس سره فرموده است:

«گرنویسم شرح آن بیحد شود　　مثنوی هفتاد من کاغد شود»

وفیروز آبادی در«قاموس» تصریح بمعرب بودن اینکلمه نموده است ودر قرون اخیره بقدری صورت عربی آن مشهور شده که در دواوین شعراء فارسی اشعار مردفه بکلمهٔ کاغد را درحرف ذال معجمه ثبت میکنند وعبارت قاموس چنین است: «الکاغد. القرطاس. معرب».

چون تصنیف کتاب بر ترجمهٔ آن تقدم زمانی[1] داشته است لهذا ؛ بدون اینکه خواسته باشم از مقدم آوردن ترجمهٔ مصنف بر ترجمهٔ مترجم مزیتی را برای مصنف قائل شوم ، ابتداء شروع بترجمهٔ ایشان کرده عرض میکنم :

حیات علمی مصنف

نام مصنف علامهٔ اینکتاب : عبدالحسین و ملقب بـ«سید شرف الدین» میباشد ـ پدرش «سیدیوسف» ومادرش « زهراء » بایکدیگر رابطهٔ خویشاوندی داشته‌اند ونسب آنها در « سید محمد ـ شرف الدین »جد اعلای مصنف بهم می‌پیوندد[2] تولدش بسال ۱۲۹۰ هجری در شهر کاظمیه (عراق) اتفاق افتاده، خاندان او در کشور عراق بسیادت[3] مجد ، اصالت ، تقوی و تفقه معروف بوده وخود او بر سیرهٔ آباء واجدادی پس از طی مراحل صباوت درخدمت والد ودیگران بتحصیل

(۱) تقدم زمانی، عبارت از تقدم وجود چیزیست بر وجود چیز دیگری که مؤخر برآن اطلاق میشود مانند : تقدم آدم برنوح که وجود هردو در زمان واحد دریکجا نمیتواند جمع بشود وتقدم نزد فلاسفه برپنج قسم است :تقدم ذاتی، تقدم بالطبع، تقدم زمانی، تقدم بالرتبه وتقدم شرفی ومتکلمین اقسام آنرا بااضافهٔ تقدم بالعلیه شش قسم دانسته‌اند و شرح هریك ازاین تقدمات را فلاسفه درمبحث امور عامه (Les Principes de la Philosophie) کتب فلسفی خود ذکر کرده اند .

(۲) برای اطلاع ازنسب مصنف رجوع بآخر کتاب «الکلمة الغراء» تالیف خود ایشان شود وباید دانست که نسب مصنف ازطرف پدر ومادر بـ«موسی بن جعفر» منتهی میشود .

(۳) سیادت ، دراصل بمعنی پیشوائی بوده است وباین معنی بربعضی ازپیشوایان هر قومی «سید» میگفتند چنانچه «اسمعیل حمیری» شاعر شیعی معروف رابلحاظ پیشوائی او برشعراء «سید» میگفته‌اند در صورتیکه بهیچوجه علوی نبوده ولی بعدها در قرن هشتم اسلامی « سید» لقب خاصی شد که درمصر وبعداً درکشور های دیگر آنرا فقط باشخاص علوی اختصاص دادند وچنانچه شبلنجی در«نور الابصار ص۱۸۳» وصبان در«اسعاف الراغبین ص۲۰۵-۲۰۶» و مقریزی در«خطط ، نسخهٔ خطی» وعزاوی در «تاریخ العراق ج۲ حوادث سال ۷۷۳» ودیگران نوشته‌اند : درهمان قرن هشتم هم«ملك اشرف» امرنمود علویان عمامهٔ سبز برسر بگذارند و بموجب گفتهٔ مؤرخین مذکور دراین خصوص بوده که «جابر اندلسی اعمی» گفته‌است :

«جعلوا لابناء الرسول علامة ان العلامة شأن من لم یشهر
«نورالنبوة فی وسیم وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

مشغول میشود وبعد ازفرا گرفتن مقدمات علوم دینی و ادبیات بقصدآموختن فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی بـ « نجف » وبعداً « سامراء » رهسپار گشته و در خدمت آقایان : سید کاظم یزدی طباطبائی ، آخوند ملاکاظم خراسانی ، شیخ محمود طه نجفی ، شیخ فتح‌الله اصفهانی و شیخ حسن کربلائی [1] وسائرین بتلمذ میپردازد تا اینکه بمقام عالی اجتهاد نائل واز طرف استادان خویش بکسب اجازه مفتخر میگردد - سپس در سن سی سالگی بجبل عامل میرود وتقریباً مدت ده سال درآنجا رحل اقامت میافکند ودر اواخر سال ۱۳۲۹ واوائل ۱۳۳۰ شوق دیدار مصر واستفاده از محضر فضلاء ساکنین وادی نیل اورا بسوی کشور فراعنه [2] میکشاند ودر « قاهره » خدمت : شیخ سلیم بشری رئیس جامع الازهر [3] وشیخ محمدبن عبدالحی کتانی ادریسی ودیگران مشغول باستفادهٔ علم میشود و پس ازدوسال ازمصر بعزم زیارت مدینه [4] حرکت میکند و در اوائل سال ۱۳۳۳ بعتبه بوسی

(۱) برای اطلاع ازحالات اینجماعت رجوع شود بـ«احسن الودیعه فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه» منطبعهٔ بغدادتالیف «محمدمهدی اصفهانی کاظمی» .

(۲) مقصودکشور مصر میباشد و«فراعنه» جـ ع «فرعون» است که لقب عربی پادشاهان مصر «Sésostris» بوده ومتبادرازفرعون درذهن عامه‌همان پادشاهی است که با«موسی» معاصر بوده چنانچه، دربارهٔ کلمهٔ «افلاطون» «Platon» هم که بنا بگفتهٔ «شهرستانی» درکتاب « الملل والنحل» نام چندین نفر ازحکماء یونان است همین تصور رامیکنند ومقصودازآنرا همیشه فقط «افلاطون فیلسوف (۴۳۰ — ۳۴۸ ق م) شاگرد سقراط میدانند .

(۳) جامع الازهر؛ مهمترین دانشگاه اسلامی است که بنا بگفتهٔ «Armin ion» در کتاب «L'enseignement dons Ies Wniversités Musulmanes» درسال ۹۷۰ میلادی (۳۵۹ هجری) بناشده ودرقدیم بالغ بردوازده هزارنفر محصل داشته.

(٤) سمهودی (متوفی بسال ۱۰۵٦) در«وفاء الوفاء ج۱ ب۱ ۹٤،۱» اسم برای این شهر ذکرکرده است و«Wellhausen» در «Mohammed in Medina» تحقیقات دقیقی راجع بزندگانی حضرت محمد در این شهر نقل کرده است که بسیار نفیس میباشد.

پیغمبر باعظمت اسلام مشرّف میگردد وبعد ازدرك این افتخار بجبل‌عامل بازگشت کرده قدم بمرحلهٔ دوم زندگانی یعنی زندگانی اجتماعی میگذارد

زندگانی اجتماعی مصنف

در عالیترین ارتفاعات جبل عامل خانهٔ مصنف محطّ رحال ومخیم رجال ومقرّ اضیاف ومأمن بینوایان میگردد، مجالسش مجالس وعظ و خطابه ومنابرش منابر ارشاد وهدایت وفکرش فکر اصلاح طلبی و عملش عمل زعماء قوم میشود وچون مهمترین امری که آنموقع در جبل عامل مورد بحث ونزاع مردم واقع‌شده بود، قضیهٔ تیول اراضی واقطاعات محلی بود لهذا، مصنف برای ریشه کن کردن مادّهٔ این بحث ونزاع بدستهٔ ملیّون جبل عامل ملحق شده باتفاق آنها عزم جزم مینماید آنجا را ازتحت‌تسلط حکومت دولت عثمانی خارج ومستقل سازد بنابراین؛ باجدی کافی وجهدی وافی‌بادولت عثمانی مشغول‌مذاکره‌میگرددوهنوزمذاکرات‌او وهمفکرانش بنتیجه نرسیده بود که آتش‌جنك جهانگیر ۱۹۱٤ شعله ور شد وشرارهٔ آن با کمال شدت وسرعت شش جهت جهانرا فرا گرفت و پس از خاتمهٔ جنك، بموجب معاهدهٔ «ورسای»[1] جبل عامل تابع لبنان وتحت قیمومت دولت فرانسه قرار گرفت ولی ملّیون لبنان و جبل عامل بحکومت دولت فرانسه‌راضی نبوده عدم رضایت خود را بنام‌استقلال طلبی اظهار مینمودند ودر اینمیانه مصنف برای تساوی حقوقی‌شیعه بااهل تسنن بارجال‌سیاسی دولت فرانسه درجبل عامل مشغول مذاکره گردید ودر نتیجه موفق شد که: شیعه را درجمیع امورحقوقی بااهل تسنن درجبل عامل‌همدوش‌سازد امابا وجود اینموافقیّت باز،مصنف صلاحرا در آن میدانست که از دستهٔ

(۱) مقصودمعاهدهٔ سال۱۹۱۹ میباشدکه بنام: Traité de Versailles معروف شده است.

ملیّون جدا نشود ومانند آنها برای استقلال جبل عامل یا الحاق آنجا به «شامات» نهضت کنند از اینرو ؛ در سال ۱۹۲۰ باتفاق ملیّون جبل عامل از تمامی علماء ورؤساءِ ونمایندگان طبقات مختلفه دعوت کرده با آنان برای قیام برضدّ دولت فرانسه بمشاوره پرداخت وبراثر اینمشاوره درروز معروف به «وادی الحجیر» [1] اعلامیه‌ئی صادر نمود که متضمن خبرتجزیهٔ جبل عامل ازلبنان و الحاق نهضت کنندگان بملك فیصل در شامات بود [2]

تبعیدمصنف ازجبل عامل

وقتی که این اعلامیه منتشر گردید و دولت فرانسه متوّجه‌شد که دوستان وایادی [3] مرحوم ملك فیصل موجب این نهضت بوده‌اند، ملك فیصل رابا مصنف وسران ملیّون جبل عامل بـ «فلسطین» تبعید کردولی اقامت آنان در فلسطین‌چندان بطول نینجامید وپس ازدو، سه ماه‌بکمك دولت انگلستان مرحوم ملك فیصل بپادشاهی کشور «عراق» منصوب گردید ومصنف هم رهسپار مصر شدودر اوایل سال ۱۳۳۸ بقاهره‌رسید ودر آنجا بایرادخطابه های دینی و وطنی ومباحثه باعلماء وفضلاءِ مشغول گردید اما پس از چند ماه‌شوق اقامت درجبل‌عامل،اورا واداشت که بفلسطین برود و از آنجا با «مسیو گورد» [4] کمیسر عالی فرانسه در شامات برای

(۱) وادی الحجیر ؛ نام محلی است در«جبل عامل» واین ، از عادات عرب جاهلیت بوده که‌وقایع مهمه رانسبت بمکان‌وزمانی‌میداده‌اند که محل وقوع واقعه‌بوده مانند: «یوم ذی قار» و«یوم‌رحابه» و«یوم بغاث»،وراجع بیوم‌فجار پیغمبر فرموده است «لقدشهدت‌یوم الفجار فکنت انبل علی‌عمومتی»و«ابن عبدربه» در «عقدالفرید»وابوریحان‌در «الاثارالباقیه‌ص۵۷» بسیاری از ایام عرب جاهلیت‌راذکرکرده‌اندهرکه میخواهد باین‌دوکتاب‌رجوع کند.

(۲) باید دانست‌که مرحوم ملك فیصل درآن تاریخ حکومت «شامات» رادارا بوده.

(۳)هرچندایادی ؛ جمع یدبمعنی دست نیست بلکه‌جمع‌یدبمعنی‌نعمت میباشد وفصحاء عرب «ید» بمعنی دست‌را با«ایدی» جمع‌بسته‌اند اما باوجوداین ،امروزهمه‌حتی نویسندگان‌بزرك وادیب هم«ایادی» راجمع یدبمعنی دست (عامل) میگیرند.

(۴) M. Cord این‌شخص،درلبنان وجبل‌عامل وتمام‌شامات‌محبوب ومعروف بـ«مندوب‌سامی» بوده‌است‌واهالی‌کشورهای‌عربی‌معمولا بهرکمیسرخارجه‌ئی«مندوب‌سامی» یا«مندوب» تنها میگویند

باز گشت بوطن خویش وعفو عمومی ملیّون بوسیلهٔ مکاتبه مشغول مذا کره گردد لهذا ؛ از مصر عازم فلسطین شده درقریهٔ «العلم» که نقطهٔ مرزی جبل عامل وفلسطین میباشد نزول میکند و در آنجـا «کامل بك الاسعد» که از رؤساء ملیّون بوده بـاو ملحق میشود و باتفاق یکدیگر بوسیلهٔ مکاتبه بـا مسیو گورد از دولت فرانسه طلب عفو عمومی نهضت کنندگان و اجـازهٔ باز گشت بجبل عامل را میکند و درنتیجه؛ دولت فرانسه رقم عفو عمومی ملیّون را صادر مینماید ومصنف و کامل بك الاسعد وسائر روساء نهضت را هم اجازهٔ عودت بجبل عامل میدهد .

باز گشت مصنف بجبل عامل

همینکه مصنف اجازهٔ دولت فرانسه‌را برای باز گشت بوطن دریافت میکند ،از قریهٔ «العلم» بادوستان وقوم وعشیرهٔ خود در هسپار جبل عامل میشود وبانهایت ابّهت وجلال وارد جایگاه همیشگی بعدی خویش میگردد ودر روز ورود اوشعراء وادباء جبل عامل قصائدغرّاء وچکامه های شیوا برای تهنیت قدومش انشاء وانشاد مینمایند[1] ومصنف هم پس ازورود بموطن باشوق و دلبستگی تامّی بقضاء مسلمین[2] وتدریس وتألیف مشغول میشود و در سال ۱۳٤۰ بمکه معظّمه میرود وبا «ملك حسین» پادشاه حجاز ملاقات میکند وبهمراهی او حجرالاسود را روفته وشست و شوی میدهد وسپس، عودت بجبل عـامل کرده دنبالهٔ تدریس و تألیف خودرا میگیرد تا اینکه درسال ۱۳۵٦ عازم کشور عراق وایران میشود و در هریك از این دو کشور

(۱) قضاء . بمعنی حکم وحکم کردن است ومعتل اللام یائی میباشد وبا وجود این، نویسندگان ایرانی همیشه آنرا باتبدیل بکلمهٔ «قضاوت» استعمال میکنند وامروزه درایران غلط مشهور قضاوت بیشتر ازصحیح آن مورد استعمال پیدا کرده است .

(۲) تمامی آن قصائدرا ، سیدعلی شرف الدین ازخویشاوندان مصنف دریکجا بنام : «صدی التهانی فی بلوغ الامانی» جمع آوری کرده است.

اسلامی عدهٔ زیادی از علماء وفضلاء ورجالرا برعدد دوستان خود اضافه میکنند وبعد از مدتی اقامت درمشهد، تهران، بغداد، نجف و کربلابجبل عامل مراجعت‌نموده باز بامر قضاء وتدریس وتألیف اشتغال میورزد ودراین اثناء سه‌مدرسه بنام :جعفریه، نادی‌و نادی‌البنات [1] تأسیس مینماید که‌معلمین در آنها بیشتر بتعلیم شرعیات میپردازند.

پایان ترجمهٔ مصنف و اهمیت کتاب «المراجعات»

اکنون، ازعمرمصنف مدّظله هفتاد و چهار سال میگذردو دراقطار عالم عربی صیت شهرتش درشعر، ادبیت، فقه، حدیث وروشن فکری‌پیچیده وبواسطهٔ‌تلمذی که‌نزدعلماءشیعه وسنی‌داشته‌دارای یك‌نوع فکرمذهبی‌عالی میباشدکه‌برای‌ایجادوحدت‌اسلامی‌میتوان‌ازجهاتی کتب‌اوراازکتب‌مفیده ومؤثرهٔدینی‌دانست [2] وبااینکه‌تمام‌تألیفات‌اوتقریباً‌دارای‌این‌فائده‌واثرمیباشد معذالك کتاب حاضر را فائده واثر دیگریست که برای اهمیت آن کافی است گفته شود؛ محقق فاضل و علامهٔ نحریری مانندآقای سردارکابلی ترجمهٔ فارسی آنرا لازم دانسته وبترجمه‌اش پرداخته است و اینك، بنده بنوشتن مختصری از شرح حال مترجم فاضل اینکتاب یعنی؛ حضرت آقای سردار دامت ایام افاداته میپردازم تا معلوم‌شود، کتابی‌را که ایشان برای مسلمانان فارسی زبان ترجمه بفرمایند ومطالعهٔ آنرا لازم ومفید و مؤثر تشخیص دهند دارای‌چه مقام ومرتبتی میتواندباشد.

(۱) بناء مدرسهٔ جعفریه درسال ۱۳۵۷ وتأسیس مدرسهٔ نادی ونادی البنات هردو،در سال ۱۳۶۱ اتفاق افتاده‌است.

(۲) فهرست تالیفات‌مصنف رافرزند فاضلش(صدرالدین)دررسالهٔ مخصوصی‌که درشرح حال پدر نگاشته، ذکرکرده‌است وزرسالهٔ مذکوره‌رادوست‌فاضل من «آقای‌ادیب حضور.صادق وحدت» بدستور حضرت استادی،آقای سردار بفارسی ترجمه نموده‌اند وچون بواسطهٔ شهرتی‌که تألیفات وتصنیفات‌ایشان دربین‌مسلمین دارد،ذکر آنهالزومی ندارد لهذا؛ بنده دراینجا ازنوشتن نام آنها صرف نظر میکنم

☆ * ☆

نسب مترجم

نام مترجم محقق ؛ حیدر قلی و اسم‌خانواد گیش « قزلباش » [1] ملقب و مشهور بـ « سر دار کابلی» میباشد پدرش : مرحوم نور محمد خان از سرداران معروف افغانستان بوده و درجنگهای داخلی وخارجی [2] آنکشور شجاعتهای بسیار ابراز داشته ـ سالهای متمادی حکومت «بلخ» را دارا بوده و مدتی هم نیابت سلطنت «امیرشیرعلیخان» را داشته وچون امیر شیر علیخان یگانه رقیب مقتدرامیر عبدالرحمن خان وپدرش بشمارمیرفته ومرحوم نورمحمدخان هم از آغاز جوانی باامیر مذکور مصادقتی‌هرچه تمامترداشته وبپاس‌حفظ دوستی او چندین نوبت با امیر عبدالرحمن خان جنگیده و در بعضی از آنهاپدرو خانواده‌اش‌را هم‌اسیر گرفته‌بودلهذا؛ درهنگامی که‌امیرعبدالرحمن خان درسال ۱۲۹۷ هجری [3] بسلطنت افغانستان رسید ، مرحوم نور محمدخان باعیال واولاد وخدم وحشم بهندوستان رهسپار شد و در شهر «لاهور»اقامت گزیداماباوجود دوری ازوطن‌امیدواربود امیر شیرعلیخان مجدداً نهضتی کند و او را بکمك خود از هندوستان فرا بخواند ولی

(۱) لفظ قزلباش؛ دراصل مرکب ازدوکلمهٔ «قزل» بمعنی : سرخ و«باش» بمعنی سر بوده‌و پیروان‌سلطان حیدر صفوی‌رابااین‌اسم میخوانده‌اند ومؤلف «بستان السیاحه» (حرف‌قاف ذیل‌کلمهٔ قزلباش ص۴۳۲) مینویسد : درملك توران وهندوستان هرکس شیعی مذهب واز اهل ایران باشد اورا قزلباش میگویند و درکشور روم وشام‌مطلق شیعه رابااین نام میخوانند ـ وبهر حال ، قزلباش دراصل ازمردم طوائف : شاملو ،استجلو ،تکلو ،ترکمان وذوالقدر بوده‌اندووقایع زندگانی‌آنها دربسیاری‌ازکتب‌تاریخ وانسیکلوپدیهاذکر شده‌است .

(۲) جنگهای خارجی افغانستان بیشتر با انگلیسها بوده و مرحوم «اعتضاد السلطنه» در «تاریخ افغانستان» بسیاری ازوقایع آن جنگها وعلل آنهارا شرح داده است .

(۳) رجوع بـ «تاریخ افغانستان ص۱۳۳» تالیف امیر عبدالرحمن خان پادشاه آن کشور شود وبرای دانستن شرح حال‌این‌پادشاه وخدمات امیر شیرعلیخان بافغانستان‌بمجلد اول کتاب «مشاهیر الشرق» تالیف «جرجی زیدان» مراجعه بفرمائید

متأسفانه اوضاع افغانستان بوفق میل ومراد امیر عبدالرحمن خان جریان یافت ودرسال ۱۲۹۹ امیر شیرعلیخان هم در زندان کابل بدرود زندگانی گفت و بااین حوادث؛ امید عودت بوطن از مرحوم نورمحمدخان منقطع شد وتاهفت سال در هندوستان رحل اقامت افکند و از آنجا که باوجود این اختلافات واختلافات دیگر سیاسی ، از حیث عقیدهٔ مذهبی هم با امیر عبدالرحمن خان مخالف بود [1] اندیشهٔ باز گشت بافغانستان را از خود دور نمودودرسال ۱۳۰۴ بعزم توقف در کشور عراق با بستگان ومتعلقان از هندوستان هجرت کرد و مدت شش سال هم در کاظمین ، بغداد، کربلا، نجف وسامراء اقامت گزیدوسپس ، درسال ۱۳۱۰ بایران آمده درشهر « کرمانشاه» توقف نمود تااینکه بالاخره در شب دهم ماه ذی‌الحجه از سال ۱۳۲۴ برای آخرین‌بار رخت‌سفر بر بست وبکشورنیستی مسافرت‌نمود [2]

حیات علمی و ادبی مترجم

اما آقای‌سردار : در روز سه‌شنبهٔ هیجدهم ماه محرم سال ۱۲۹۳ مطابق بابیست وپنجم بهمن ۱۲۵۴ شمسی در شهر «کابل»متولد گردیده ودر سن چهار سالگی بهمراه پدرش بهندوستان رفته وتاسن یازده در آنجا بفرا گرفتن‌زبان هندی‌و«سانسگریت» [3] وخواندن‌ونوشتن فارسی وتحصیل

(۱)دراعمال مذهبی،امیرعبدالرحمن‌خان‌متابعت ازامام ابوحنیفه میکرده ودر اینمذهب تعصب وتصلب شدیدی راداشته ومرحوم نورمحمد خان عمل بفقه جعفری میکرده.

(۲) تاریخ وفات او را مرحوم سید حسن کزازی ازفضلاء وعلماءمشهورکرمانشاه اینطورگفته بوده‌است: «نور محمد چودست شست زدنیا با قدم صدق رفت‌جانب عقبی» «سال وفاتش سؤال‌چون زخردشد گفت بحق‌جان سپردلیلهٔ اضحی»

(۳) سانسگریت «Sanscrit» زبان مقدس و قدیمی هندوستانست‌که قوانین «مانو» (Manou) و«وداء» (Yéda) وسائر قوانین قدیم هند بآن زبان نوشته شده بوده ولغات‌این زبان ریشه ومأخذ بسیاری ازکلمات السنهٔ ایرانی واروپائی میباشدکه‌شرح آن درکتب فقه‌اللغه و مقدمهٔ کتاب «Histoire illustrée de Le litterature francaise» وغیره مذکور است .

انگلیسی وریاضیات مشغول‌بوده سپس؛ از هندوستان ، بکشور عراق آمده بتکمیل السنهٔ مزبوره وتحصیل علوم قدیمه پرداخت‌ومقدمات عربیت ،فقه، حدیث، کلام وحکمت را درخدمت مرحوم شیخ علی‌اصغر تبریزی که از اساتید وعلماءمبرز بوده دیده وعلوم‌جدیده‌را نزدمعلمین انگلیسی(که یکی از آنها را پدرش برای تعلیم بوی با خود از هندوستان بعراق آورده بود) خوانده است وبعد از آنکه از تحصیل علوم جدیده ومقدمات علوم دینیه فراغت حاصل نموده بخدمت استادان مشهور فقه واصول وحدیث شتافته مدتها هم در نزد آنان‌باستفاده مشغول گردید تا اینکه بمقام منیع اجتهاد واصل واز طرف مرحوم میرزا محمد علی رشتی وسید حسن صدرو آقای حاج‌سید محسن‌جبل‌عاملی [1] ودیگران اجازهٔ اجتهاد دریافت داشته است آقای‌سردار با وجود تحصیلات قدیمه وجدیده بواسطهٔ شوق وافری‌که در جمع علوم وفنون داشته مدتی هم درنزد شیخ محقق فاضل ، مرحوم‌شیخ عبدالرحمن مکی که‌از فحول علماءمکه ومتوقف‌در کرمانشاه بوده‌بتحصیل علوم غریبه مانند : حروف، اوفاق ، احکام نجوم و رمل و غیرها پرداخته وزمانی‌دیگر هم در نزد دیگران زبانهای لاتین [2] وعبری را آموخته است.

شخصیت علمی واخلاقی‌مترجم

بناء براین ؛ درسایهٔ تحصیلات وجمع علوم والسنهٔ مذکوره ، امروز

(۱) برای اطلاع ازتاریخ زندگانی‌مرحوم «سیدحسن صدر» و«میرزا محمدعلی‌رشتی» و «حاج سید محسن عاملی» به «احسن الودیعه» رجوع شود .

(۲) زبان لاتین «Latin» ، مهمترین زبانی‌بوده‌است‌که ازریشهٔ «هند واروپائی» گرفته شده واصل زبانهای : ایتالیائی . فرانسوی ، اسپانی ورومانی لغات اینزبان میباشد واینزبان‌درقرون وسطی دراروپا دارای همان اهمیت بوده‌که زبان عربی درشرق دارا بوده‌وکتبی راکه علماءاروپا درآن تاریخ ازعربی ترجمه میکردند ، بیشتربهمین زبان ترجمه مینمودند واکنون هم‌کم وبیش‌این زبان دربین علماء اروپا دارای‌اهمیت میباشد .

شخصیت علمی مهمی در ایران بوجود آمده است که باید او را در قرن حاضر چنان بشناسیم که شیخ بهاءالدین عاملی را درقرن یازدهم شناخته‌ایم ـ نهایت با این تفاوت که در شخصیت شیخ بهائی بیشتر از هرچیز فقاهت جلوه‌گر است و در شخصیت آقای سردار، اطلاعات ریاضی ظهور دارد و غیر از این تفاوت، بعقیدهٔ بنده اگر صرف نظر از علوم جدیدهٔ آقای سردار بشود تفاوت محسوسی در ادبیات، شعر، حدیث، تاریخ، حکمت، عرفان، طب و سائر علوم و فنون بین شیخ بهائی و ایشان مشاهده نمیشود و با اینحال؛ وراء طور ظاهر، طور باطنی دارد که در کمتر کسی از پرهیزگاران و صاحبان «مذهب روحانی و عقلی»[1] دیده شده است و این نیست مگر آنکه واجد صفات عالیهٔ انسانیت گردیده و بغایة القصوای: شرافت ذاتی[2]، نجابت، علم، تقوی، زهد و فضیلت رسیده است و علاوه‌بر علقهٔ استادی و شاگردی که فیما بین ما برقرار بوده‌است، من هرزمان کثرت معلومات و نجابت و تهذیب اخلاق ایشانرا بیاد میآورم و انصاف میدهم، روحم بتعظیم بر میخیزد و قلبم گواهی میدهد که:

«فی قمة الفضل له منزل ما مر فی وهم ولا فی خیال[3]»

* * *

کتاب المراجعات و ترجمهٔ حاضر

پس، با این کیفیت اگر بتوانیم مانند محققین عرفاء از مؤثر پی باثر ببریم[4] احتیاجی نخواهیم داشت راجع باهمیت تالیف آقای سید شرف‌الدین

(۱) «Sriritna lismus» و «Intellectna lismus»

Oligarchie (۲)

(۳) اینشعر، با تغییر کلمهٔ «لکم» بـ «له» ازقصیدهٔ شیخ‌الاسلام ومفتی قدس شریف نقل شده است و تمام این قصیده در «کشکول» شیخ بهائی (ج۱ص۳۱) مسطور میباشد.

(٤) اشاره است بعقیده عرفاءکه برخلاف اهل ظاهر بوسیلهٔ تزکیه بمقام کشف و شهود (Intuition) رسیده واز مؤثر پی باثر میبرند در صورتیکه اهل ظاهر برای شناختن اشیاء راهشان منحصر باینست که ازاثر پی بمؤثر ببرند.

و ترجمهٔ آقای سردار چیزی بخاطر بیاوریم زیرا : معلوم است با مقام علمی شامخی که مصنف دارا است اثر تألیفی او چه مطالب عالیه و موضوعات مفیده و تحقیقات رشیقه را دربرخواهد داشت و نیز معلوم است با عظمت مقام فضلی که مترجم دار است ترجمه اش تا چه درجه حافظ امانت درنقل کلمات می‌تواندباشد ـ و اگر نتوانیم در مقام عرفاء محقق مقام [1] داشته باشیم که از مؤثر پی باثر ببریم همین اندازه کافی است متوجهٔ شویم که مطالب عالیه و موضوعات مفیده و تحقیقات رشیقهٔ کتاب « المراجعات » بحدی زیاد است که : درمدت چهار، پنج سال سه نوبت نسخهٔ اصل آن در «صیدا» بچاپ رسیده [2] و پس از انتشار ؛ دکتر سید زید هندی از فضلاء مسلمان هندوستان آنرا بزبان انگلیسی و بعد بزبان اردو ترجمه کرده است و اینك هم ترجمهٔ فارسی کتاب مزبور از نظر خوانندگان میگذرد و ترجمهٔ

(۱) «مقام اولی بضم میم ودومی بفتح آنست وفرق بین این‌دو ، بنابتحقیق خرپوتی در «عصیدةالشهده» (چاپ اسلامبول ص۱۷۸) اینست‌که : مقام (بفتح میم) اسم‌مکان‌واز ثلاثی است ومقام (بضم میم) ازمزید میباشد وفاضل مذکور درهمان‌کتاب قول دیگری ازابو السعود (۸۹۶-۹۸۲) نقل‌کرده است ومیگوید : درپاسخ این سئوال‌که ازوی شد ،

«یا وحیدالدهر یاشیخ الانام افتنا فرق المقام و المقام»

نوشت‌که فرق اینست : اگرگفته شود «اقیم فلان مقام فلان» و نظر بشخص دوم باشد باید مقام بفتح میم‌گفت واگر نظر بشخص اول باشد بایدمقام بضم میم‌گفته شودوهمین طوراست درمثل «قام فلان مقام فلان» وپوشیده نیست‌که بنابرقول ابوالسعود باید درعبارت‌متن مقام اولیرا بفتح ودومی رابضم میم قرائت بفرمائید.

(۲) دراین مدت قلیل سه‌نوبت چاپ شدن‌کتاب مزبور ، دلیل اهمیت آنست زیرا که ، درشرق نظیرآن بخصوص درمیانهٔ کتب مذهبی‌کمتر یافت میشود ولی دراروپاکه درمدت ده سال‌کتاب «طائیس» (Thaïs) انـاتـول فرانس (Anatole France) ۳۷۶ بـار وکـتاب «عصیان فرشتگان» (La révolte des Angcs) او ۱۹۹ بار وبعضی کتابهای دیگرش تا کنون بیش ازپانصد بار چاپ شده است وتقریباًاینموضوع عمومیت دارد، سه بار چاپ شدن یك‌کتاب‌رانمیتوان دلیل‌اهمیت آن دانست والبته نظریات‌ما دربارهٔ اینگونه امور باید منطبق با اوضاع‌محیط خودمان باشدنه‌با اوضاع‌محیط دیگران‌که باصطلاح عامه‌خدالایقشان دانسته‌است.

فارسی دیگر آنهم که دوست فاضل من، آقای شاهزاده علیرضای خسروانی نموده‌اند بهمین زودی انتشار خواهد یافت و راجع باین ترجمه ؛ مطلب مهمی را که بنده می توانم باطلاع خوانندگان برسانم اینست که: بهمان اندازه که در اصل کتاب یعنی؛ نسخهٔ عربی آن، روح ادبیّت جلوه گر است در این ترجمه روح امانت در نقل مطالب و کلمات متجلی است و برای اثبات این مدعا بی فائده نیست عرض کنم : در هنگامی که آقای سردار مشغول بترجمهٔ این کتاب بودند، در یکی از روزها که خدمتشان تشرف حاصل نمودم فرمودند : امروز برای دریافتن معنی اصطلاحی و درایتی کلمهٔ : «اخراج» در امثال جملهٔ : « اخرج الطبرانی فی معجمه الاوسط عن البخاری » تمام وقتم گرفته شد و در کتب درایه چیزی پیدا نکردم که حاکی از بیان معنی اصطلاحی این کلمه و فرق آن با « روایت» باشد ـ وقتیکه این موضوع را بیان فرمودند، بنده هم بتتبع پرداختم و متاسفانه برای یافتن فرق اصطلاحی این دو کلمه، هرچه بیشتر در کتب مربوطه بتفحص مشغول گردیدیم کمتر مقصود خود را یافتیم و چندین روز این تتبع و تفحص ادامه داشت تا اینکه بالاخره از قرائن و شواهد یکه اینجا محل ذکر آنها نیست بدست آمد که: اخراج عبارت از روایت حدیثی است که محدث مجاز آنرا از کتاب مجیز یا از کتابهای یکی از شیوخ مجیز نقل کند و روایت ؛ عبارت از نقل اعم حدیث است خواه آنرا از کتاب مجیز نقل کند خواه از قول مجیز [1] و با این بیان ؛ وقتی که معلوم

(۱) برای دانستن فوائد اجازه در نقل حدیث بکتب فن «درایه» و اوائل خاتمهٔ «مستدرك الوسائل» رجوع شود و نظر بفوائد زیادی که این قسمت دارد حضرت استادی، آقای سردار علاوه بر کسب اجازات اجتهاد، از محدثین بزرك و معتبر شیعه هم اجازات چندی برای نقل حدیث کسب فرموده است و این بنده صورت اجازات مهمهٔ ایشانرا بافهرست تالیفات و تصنیفات و تفصیل حالاتشان در کتاب «تذکرهٔ استادان» که از تالیفات خودم و در شرح حال استادان و مشائخ استادانم میباشد درج و انشاء الله منتشر خواهم ساخت .

گردید اخراج را می‌توان بمعنی روایت استعمال نمود، شروع با تمام ترجمهٔ کتاب کردند و جملهٔ مزبور را با عبارت «طبرانی در کتاب معجم اوسط خود از بخاری روایت کرده است» نقل بفارسی فرمودند -

بهر حال؛ مقصودم از ذکر این حکایت آنست که خوانندگان عزیز را متوجه این نکته سازم که: آقای سردار بیش از آنچه که بایست بسلاست الفاظ و روانی انشاء و بطور کلی بنقل مجموعهٔ سه گانهٔ [۲] اصل کتاب بپردازند، بحفظ امانت در نقل مطالب و کلمات پرداخته اند و روی همین اصل است که بنده می‌خواهم در خاتمهٔ گفتار خود بخوانندگان قول بدهم که: با خواندن ترجمهٔ حاضر کتاب «المراجعات» بدون کم و زیاد مطالب مندرجه در اصل کتاب را مطالعه خواهند فرمود و این بیانی است که هرچند برای ترجمه های دیگران نهایت مدح و ثناء را در بردارد ولی برای ترجمهٔ آقای سردار امری عادی و طبیعی بشمار میرود فشکّر الله تعالی سعیه و نفعنا بعلومه النافعة.

تهران - ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ - غ. کیوان سمیعی

---

(۱) مجموعهٔ سه گانه، اصطلاح بسیار معروفی است که از سدهٔ یازدهم میلادی تا کنون در بین دانشمندان و فلاسفه و نویسندگان اروپا بنام: (Trivium und Puadrivium) مورد استعمال زیاد پیدا کرده است و مقصود از آن: نحو (Grammaire). بلاغت (Rhètorique) و منطق (Logique) میباشد و علت پیدایش این اصطلاح آن بوده است که در قرون وسطی در اروپا محصلین اول بتحصیل اینعلوم میپرداخته اند و سپس مشغول بعلوم چهارگانه (Quadivium) یعنی: حساب، هندسه، موسیقی و فلك میشدند.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین

اما بعد این ترجمهٔ کتاب مراجعات است که جناب سیدالفقهاء العالم العلامه مولانا السید عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی ادام الله بقائه تألیف فرموده اند و این بندهٔ شرمنده حیدرقلی بن المرحوم نور محمدخان الکابلی عفاالله سبحانه عن جرائمهما برحسب خواهش بعضی ازاخلاء روحانی متصدی ترجمه آن شده امیدوارم منظور نظر حضرت مولی الموالی علیه صلوات الله الملك المتعالی گردد والله حسبی و نعم الوکیل واسئله ان یوفقنی لاتمامه انه قریب مجیب علی کل شئی قدیر وهذا اوان الشروع فی المقصود بعون الملك المعبود.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه و اهداء

اینها صحائفی است که امروز نوشته نشده و افکاری است که تازه زائیده نشده بلکه پیش ازاین بربع قرنی برشته تحریر درآمده و نزدیك بود که همانوقت مثل امروز منتشر شده باشد لیکن حوادث وفجائع موانع قویة از پیشرفت آن شدند، پس ناچار چندی درپردهٔ خفا مستور ماند ومنتظر بود که فرصتی بدست آید که آنچه پرا کنده شده جمع وآنچه ناقص مانده تکمیل شود زیرا که حوادث چنانچه طبع نمودن آنرا بتأخیر انداخت بوضع آنهم دست زد. اندیشهٔ اینکتاب در دل من از اول جوانی چون برق در میان ابرها درجستن بود و مثل غیرت در خون من جوش میزد ودر پی آن بود که راه

راستی پیدا کندکه مسلمانان‌را برحدی بداردکه‌نزاع‌را ازمیان‌قطع کنند و این پرده‌را ازدیدهٔ بصیرتشان برداردتابزندگانی خود از ناحیه جدیت نگاه کنند و باصل آئینی خودکه برایشان واجب شده برگردند. پس‌بسوی علم وعمل زیر رآیة حق روبراه شوند درحالتیکه همه بحبل‌الله معتصم باشندو مثل برادران نیکوکمر همدیگر را ببندند ـ لیکن متاسفانه حالت این برادرانیکه بمبدأ واحد و عقیده واحد متصلند حالت جنگجوئی سختی شده‌که مانندجهال درجدال غلو دارند حتی‌اینکه ستیزگی درمباحث علمیه از آداب مناظره و یا از ادله قاطعه ایشان است. این است که باعث هیجان غضب وداعی براندیشه است واینستکه باعث برهم‌وغم وتأسف است. پس چاره چیست، چه باید کرد. اینها اموری هستندکه صدها سال‌است درمیان آمده‌اند ومصائبی هستندکه مارا ازپیش‌وپس وچپ وراست احاطه‌کرده‌اند بسی ازاین دلتنگ واز حمل آن پراز اندوه بودم‌که اواخر سال ۱۳۲۹ هجری وارد مصر شدم بامید رسیدن بآرزوئیکه درطلب آن بوده ام ومرا در دل میگذشت که ببعض از آنچه میخواهم موفق و با کسیکه با او این رأی را درمیان نهم واین نصیحت‌را بعین اظهارکنم متصل خواهم‌شد. پس خداوند تعالی بدست ما تیر از ترکش بهدف مقصود رساند واینددیرا که جمع مسلمانان را متفرق ساخته علاجی سازیم و شکر خدا را که چنان شد که آرزو داشتم زیرا که مصر شهری‌است‌که درآن علم‌میروید ونمومیکند باخلاص و اقرار بحقیقت ثابته بنیروی دلیل و این امتیازی است که مصر دارای آن است بالای امتیازات دیگری که درآنها استقلال دارد.

ودر آنجا با حال خوش وراحت دل بخت بلندم یار شدکه بملاقات یکنفراز اعلام آن بلدکه بعقل‌واسع وخوی‌نیکو و دل‌زنده ودانش دریاوش

ومنزله رفیعه مبرز بود فائز شدم که باریاست دینیه باستحقاق واهلیت درآن بلد منزل داشت وچه نیکو است که علماء باهمدیگر باروان پاك و با سخن پسندیده وخوی پیغمبری تلقی نمایند وهمینکه عالم باین جامه نیکودرآید هم خودش درخوشی ونعمت وهم مردم ازو درامان ورحمت باشند وهیچ کسی ازو راز خودرا نپوشد وباطن خودرا باواظهاردارد، اینعالم مصروامام آن چنین بود و چنین بود مجالس ما که پاس آنها بجا آوریم که انقضاء و حدی ندارد.

من باو واو بمن درد دل نمودیم. خوش ساعتی با توفیق بود که در دلما انداخت که اندیشه‌ای کنیم درآنچه خداوند تعالی بآن جمع کلمه کندو پراکندگی امت را بهم آورد و از آنچیزهائیکه باهم متفق شدیم این بود که ایندو طایفه ــ شیعه و سنی ــ هردو مسلمانند و از روی راستی معتقد بآئین اسلام پاکند پس آنها در آنچه آنرا حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم آورده یکسانند و اختلافی که مفسد تلبس بمبدأ شریف اسلامی باشد میان ایندو طایفه نیست و نزاعی میانشان نیست مگر آنچه در بعض احکام میان مجتهدین پدیدار میشود بواسطه اختلافشان درآنچه آنرا از کتاب و سنت واجماع ودلیل چهارم استنباط میکنند وآنهم باین شقاق بعید و فرو شدن باین گودالهای عمیق حکم نمیکند. دراینصورت چه داعی شده که بهیجان آورده اینخصومتی را که شرارهٔ آن بالا گرفته ازوقتیکه ایندواسم ــ شیعه وسنی ــ درمیان آمده تا آخر دوران.

و ما اگر بنظر دقیق رجوع بتاریخ اسلامی نموده بودیم وآنچه را که درآن از عقائد وآراء ونظریات پدید آمده میدانستیم بما معلوم میشد که سببی که موجب این اختلاف شده هماناهیجان عقیده‌ای و دفاع ازنظریه‌ای

و تعصب برای رأیی بوده واینکه بزرگترین خلافیکه میان امت افتاده اختلافشان درامامت باشد زیرا که درمسئلهٔ دینی شمشیری کشیده نشده‌مثل مسئله امامت پس امر امامت بزرگترین اسبابی است که موجب اختلاف شده و در محبت این عصبیت طبقات مختلفه امت سرشته شده اند و انس باین حزبیت ورزیده اند بدون تدبر وتفکر. واگر هرکدام ازین دو طائفه دردلائل طائفه‌دیگر بنظرتحقیق‌ودانش نه‌بنظر خشم ودشمنی نظرنمودندی هرآینه حق ظاهرشده بودی وصبح برای هرصاحب‌چشم آشکارا شده‌بودی وما برخودحتم کرده ایم که علاج ایندرد نمائیم بنظرکردن بدلیلهای هردو طائفه تا بفهمیم آنها را فهم صحیحی بدون اینکه احساسات محیط و عادت وتقلیدرا بکار بریم بلکه عاری باشیم از هرچه دربرگرفته مارا ازعواطف قومیت ومقصد ما حقیقت باشد از راهیکه برصحت آن اجماع شده تا حق را بدست‌آریم. شایدکه اینکار اذهان مسلمانان‌را متوجه‌ساخته درنفوسشان بواسطه آنچه از حق نزدما ثابت ومقرر میشود اطمینان بهم‌رساند پس‌حدی باشد که منتهی الیه شود ان شاءالله تعالی. ازینرو قرار دادیم که‌او (شیخ - الاسلام مصری) اولا بخط خود سؤال خودرا از هرچه میخواهدبنویسد، آنگاه من بخط خود جواب اورا تقدیم کنم باشروط صحیحه که مؤید بعقل یا بنقل صحیح مسلم بین‌الفریقین باشد.

وبتوفیق خدایتعالی بهمین وضع همه سؤال و جواب ما جریان نمود وخواستیم که همانوقت آنها چاپ شوند تا بنتیجهٔ عمل خالص لوجه الله خود برخوردار شده باشیم لیکن روزگار غدار ومقدرات الهیه آنعزم را از میان برد وشاید که دراین تأخیر خیرمن بود.

ومن ادعا نمیکنم که این صحائف بعینه همان صحائفی است که میان

ردوبدل‌شده ونه‌اینکه این‌سؤالها وجوابهارا غیرقلم‌من نوشته چه‌حوادثیکه طبع آنها را بتأخیر انداخت وضع آنهارا نیز متفرق ساخت چنانچه گفتیم. مگراینکه آنمحاکمات درمسائلیکه میان‌ما جاری‌شده بتمامها دراینکتاب موجوداست بازیاداتیکه آنهارا حال اقتضا کرده ونصیحت و ارشاد داعی‌آنها شده وبسا باشدکه سیاق بآن کشانده بنحویکه مخل نباشد بانچه میان ما اتفاق افتاده.

وهمانا که امروز من امید دارم آنچه را دیروز امید داشتم اینکه اینکتاب اصلاح و خیری احداث کند. پس اگر بر وفق میل مسلمانان و اقبال ایشان برآن باشد همانا که از فضل پروردگار من‌است وآن نهایت امید من است از عمل خودم و من جزاصلاح‌چیزدیگر نمیخواهم باندازه‌ای که میتوانم وتوفیق من جزباخدای نیست براو توکل دارم وبسوی‌او بازگردم.

وهمانا که اینکتاب خودرا بصاحبدلان هدیه میکنم هرعلامه محقق و بحاثه مدقق‌که بزندگانی علمی مناسبت داشته وحقائق آنرا خالص نموده وهر حافظ محدثی‌که درسنن وآثار حجت‌باشد وهرفیلسوف‌که درعلم‌کلام ماهر باشد و هرجوانی زنده دل آزادی که از بندهای تقلید واز زنجیر های تعصب رهائی یافته از آن کسانیکه امیدواری داریم بایشان درزندگانی تازه آزاد پس اگر آنکتاب را همهٔ اینان قبول نمودند واز آن درخودشان فائده احساس نمودند دلیل برخیر وسعادت من باشد.

وهمانا که درنوشتن اینکتاب کوشش کردم که جواب آن از هرجهت بنحو اکمل آماده شده باشد و مقصود من از آن فهماندن صاحبان انصاف است طرزفکر وذوق آنرا بدلیلیکه شکی نگذارد وبرهانیکه رخنه‌نداشته باشد واهتمام بلیغ درذکر سنن صحیحه ونصوص صریحه نمودم تااینکتاب

را از کتابخانه جامع که دارای کتب نفیسه کلام و حدیث و سیر و غیر آنها از آنهائیکه بآنها ارتباط دارند باشد بی‌نیاز کرده‌باشم بافلسفهٔ معتدله که‌دارای تمام اعتدال وفلسفه صادقه که دارای تمام راستی باشد وباسلوبهائیکه‌وادارد کسانیرا که باینکتاب برمیخورند که در عقب آن سیر کنند و ایشان (یعنی صاحبان‌انصاف) تابع اوباشند ازاول کتاب تافقره‌اخیرآن. پس اگر کتاب‌من بخوانندگان باانصاف‌برخورد من‌بآرزوی خود رسیده‌باشم و حمد خدای گویم.

اما من الحمدلله مستریحم باینکتاب وراضی هستم از زندگی خودم بعداز آن زیرا که بعقیدهٔ من این عملیست که لازم است فراموش سازد مرا زحماتیرا که در زندگانی دنیا کشیده ام واندوههای کمرشکن دهر را وکید دشمنیرا که شکایت او را جز بخدا نمیکنم (و بس است که خدا حاکم و محمد صلی الله علیه وآله وسلم خصم او باشد) و گذشته ازین محنتهائیکه مثل سیل روان از هرطرفی روآورده واحاطه شده ببلاء و مقرون بتنگی وتاریکی شده. مگراینکه زندگانی‌جاودانی من‌باینکتاب‌زندگانی‌رحمت‌است دردنیاوآخرت‌که نفس‌من بآن راضی وضمیرمن‌باوراحت‌است‌پس‌ازخدایتعالی امیدوارم‌که‌عمل‌مرا قبول فرماید وازگناه ولغزش‌من‌درگذردومزدمرابرآن نفع مؤمنین و هدایت ایشان‌بآن‌قراردهد ان‌الذین آمنوا و عملواالصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات‌النعیم دعویهم‌فیها سبحانك اللهم و تحیتهم فیها سلام واخر دعویهم ان‌الحمدلله رب‌العالمین.

اکنون جناب مؤلف دام ظله ازمقدمه فارغ شده پس ازذکر سوره فاتحة‌الکتاب بذکر سؤال‌وجواب پرداخته وبعنوان‌مراجعات‌بیان میفرماید واین‌بنده مترجم آنهارا بعنوان سؤال و جواب ایراد مینماید والله سبحانه حسبی ونعم الوکیل.

سؤال اول ـ تاریخ ٦ ذیقعدهٔ ١٣٢٩

١ ـ تحیه جناب مناظر ٢ ـ رخصت طلبیدن او در مناظر

١ ـ سلام برشریف علامه شیخ عبدالحسین شرف‌الدین موسوی
ورحمت خدا و برکات او باد

همانا در ایام گذشته خود در صدد دانستن بواطن و حقایق شیعه برنیامده بودم و اخلاق ایشان را امتحان نکرده بودم. چه من باافراد این طائفهٔ مجانست ننموده بودم و بمطالب پنهانی ایشان آگاهی نداشتم وبسیار مائل نبودم بهمصحبتی بزرگان ایشان و مشتاق بودم بآمیزش با عوام ایشان بجهت اطلاع بررایهایشان وکشف نمودن خیالاتشان، پس وقتیکه خدایتعالی مقدر فرمود وقوف مرا برساحل علم محیط تو و لب مرا بجام آب خوشگوار تو رساند خدایتعالی رنج تشنگی مرا بآب خوشگوارتو شفا عطا فرمود و سوگند بشهر علم خدا (حضرت مصطفی جدّ تو) و دروازه آنشهر (حضرت مرتضی پدر تو) که شربتی مسکنتر برای عطش و سودمندتر برای بیمار از آب چشمه صاف تو نیاشامیده‌ام. و من شنیده بودم که رأی شما (طائفه‌شیعه) دوری کردن است از برادران خودتان (اهل سنت) و اعراض از ایشان است و اینکه شما با وحشت انس و بوحدت میل دارید و اینکه شما. واینکه شماولیکن من شمارا شخصی نرم گفتار ودقیق درمباحثه ومائل به‌خوشخوئی و توانا در مجادله‌و خوش گفتار و با شرافت در جنگجوئی و مشکور در همصحبتی و پسندیده درمفاخرت یافتم پس شیعه ریحانهٔ همنشین وآرزوی هر ادیب بود.

۲ ـ و من همانا که بر ساحل دریای پهناور تو ایستاده‌ام و رخصت میخواهم در دخول امواج آن وغوطه‌ورشدن بجهة چنك آوردن مرواریدها آن پس اگر رخصت دهی غوطه زنم در آن برای دست آوردن دقائق و مشکلات چندی که مدتها است درسینه من تار میدواند و رسوخ دارد فیها وگرنه امر با تو است. و من در آنچه بر تو عرضه میدارم در صدد اظهار لغزش و کشف بدی یا تجهیل یا سرزنش نیستم و من فقط گمشدهٔ خودرا خواهان و جوینده ام و در صدد کشف حقیقتم پس اگر حق آشکار شود حق سزاوار تر است که پیروی شود وگرنه من چنان باشم که شاعر گفته

نحن بما عندنا و انت بما عندك راض و الرای مختلف

یعنی ما بآنچه نزد ما است راضی هستیم و تو بآنچه نزد تواست راضی هستی و رأی مختلف است.

و من در سؤالات خود از تو اکتفا خواهم نمود (اگر رخصت فرمائی)[1] در دو مبحث: (نخست) در امامت مذهب در اصول وفروع، (دوم) در امامت عامه (و آن جانشینی پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم است) و توقیع من (یعنی امضاء من) در پایان همهٔ سؤالهای من حرف (س) خواهد بود و توقیع تو باید (ش) باشد و قبلا از هر لغزشی امیدعفو دارم والسلام.

۱ ـ باستیذان تنها اکتفا نفرموده موضوع بحث میان من و خود را بیان فرمود و این ناشی از کمال و آداب اوست در مناظر ولطف ایندو رمز (س و ش) ومناسبت آنها پوشیده نماند.

جواب اول ـ بتاریخ ٦ ذیقعدهٔ ١٣٢٩

١ ـ جواب تحیه ٢ ـ اذن درمناظره

١ ـ سلام برمولای‌ما شیخ‌الاسلام ورحمت‌خدا وبرکات‌اوباد

مرا بنامه مهرانگیز خود برخوردار نمودی، بنعمتها و منتهائیکه از ادای حق آن زبان شکر من عاجز است و عمردنیا وفا ببعض از فرائض‌آن نمیکند، مرا هدف آرزوهای خود و مورد امید خود قراردادی وحال‌آنکه خود قبلهٔ امیدواران و دستگیر پناهندگان میباشی و من از سوریا بسوی‌تو بر پشت شتران آرزوها شتافتم و بدرگاه بارهای خود انداختم درحالتیکه بطلب علم تو آمده‌ام ولذا برفضل تو خواهان باران شده‌ام وبرخواهم گشت باامید زنده وامید توانا مگراینکه خدای تعالی بخواهد.

٢ ـ از من درسخن گفتن رخصت خواستهٔ وحال آنکه امر و نهی باتواست، پس‌از هرچه میخواهی بپرس وهرچه‌میخواهی بگو وفضل‌تراست بقول فصل وحکم عدل خود وسلام برتو باد. ش

مبحث اول ـ در امامت مذهب

سؤال ٢ ـ بتاریخ ٧ ذیقعدهٔ ١٣٢٩

١ ـ چرا شیعه بمذاهب جمهور که اهل سنت هستند رفتار نمیکنند. ٢ ـ احتیاج‌مردم باتفاق واجتماع. ٣ ـ اصلاح این تفرق جز بمذاهب جمهور نمیشود

١ ـ همانا که اکنون من از تو سؤال میکنم که سبب چیست که شما (طایفهٔ شیعه) بمذاهب جمهور مسلمانان رفتار نمیکنید، مقصود من مذهب اشعری در اصول و مذاهب چهارگانه در فروع است وحال آنکه

پیشینیان نیکوکردار بآنها معتقد شده وآنهارا اعدل وافضل مذاهب دیده‌اند ودرهر شهری وعصری برتعبد بآنها اتفاق نموده اند وبرعدالت صاحبان این مذاهب واجتهادواهانت وورع‌وزهدایشان وپاکدامنی وعفت نفوس‌ایشان وحسن سلوك ایشان وبلندی مرتبهٔ ایشان درعلم وعمل اجماع نموده اند.

۲ ــ چه قدر سخت ما امروز در اجتماع و اتفاق خود محتاجیم که شما هم بمذاهب مذکوره بتبعیت رأی‌عمومی اسلامی عمل‌نمائید. همانا که دشمنان دین دلها بغدر ما بسته اند ودر آزار ما بهرراهی سلوك نموده اند. اندیشها و دلهای خودرا بیدار داشته اند ومسلمانان غافلند اقتباس از آیه مبارکه ۱۱ سورهٔ ۵۱ شده گویا که ایشان غفلتزدگان در جهالتند. و همانا که یاری نموده اند دشمنان دینرا برآزار خود. چه‌قوم خودرا پراکنده و بتعصب وتخرب جمعیت خود را از هم گسیختند، پس از همدیگر متفرق و پراکنده شدند. برخی برخی دیگررا نسبت گمراهی میدهد واز همدیگر بیزاری میجویند و باین و مانند این گرگان ما را دریدند و سگان در ما طمع نمودند.

۳ ــ پس آیا شما جزآنچه ما گفتیم چیزی دیگر میبابید. خدایتان بجمع این‌تفرقه راهی بنماید، پس بگو تابشنویم وبفرما تافرمان بریم وسلام بر تو باد. س

جواب ۲ - بتاریخ ۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

۱ - ادله شرعیه ثابت میکند مذهب اهل البیت علیهم السلام را ۲ - دلیلی برعمل بمذاهب جمهور نیست. ۳ - اهل سه قرن مذاهب جمهور را نمیشناسند. ۴ - اجتهاد ممکن است. ۵ - جمع این تفرقه باحترام مذهب اهل البیت علیهم السلام میشود

۱ - اینکه دراصول بمذهب اشعری ودر فروع بمذاهب چهارگانه تعبد نورزیده‌ایم نه از راه تخرب وتعصب و نه از راه شك دراجتهاد بزرگان آن مذاهب و نه از راه عدم عدالت وامانت ونزاهت وبزرگواری ایشان در علم وعمل‌بوده ولیکن ادلهٔ شرعیه مارا بعمل‌نمودن بمذهب اهل‌بیت‌نبوت وموضع رسالت علیهم السلام ومحل آمدوشد ملائکه و محل فرود آمدن وحی وتنزیل کشانده پس فقط بایشان پیوستیم درفروع دین وعقائد آن و اصول فقه وقواعد آن ومعارف سنت وکتاب وعلم اخلاق و سلوك و آداب تا برحکم ادله و براهین فرود آمده و بسنت سیدالنبیین والمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم متعبد شده باشیم و هرگاه ادله مارا اجازه مخالفت امامان از آل محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم داده بودی یا تمکن پیدا میکردیم از تحصیل نیت تقرب بخدا درمقام عمل بمذهب غیرایشان هرآینه براه‌جمهور و اسلوب ایشان رفتار کرده بودیم بجهة تأکید عقد دوستی و محکم کردن اسباب برادری لیکن ادله قطعیه راه‌را برمؤمن قطع‌نموده میان‌او وآنچه میخواهد حائل میشود.

۲ - گذشته ازین‌جمهور دلیلی بررجحان هیچیك از مذاهب‌خود ندارند چه‌رسد بوجوب آن وما بادله مسلمانان بنظر دقت وبحث واستقصاء

هرچه تمامتر نظر نمودیم ودرآنها چیزیکه بتوان قائل‌شد بدلالت‌آن برجحان یکی از آنمذاهب نیافتیم مگرآنچه را شما ذکر فرمودید ازاجتهاد و امانت وعدالت وجلالت اصحاب‌آنمذاهب. لیکن‌شما میدانید که اجتهاد وامانت و عدالت و جلالت منحصر بایشان نیست، پس چگونه در اینصورت میتوان گفت‌که مذاهب ایشان واجب عینی است و گمان نمیکنم که کسی جرأت باعتقاد تفضیل آنان در علم و عمل برامامان ما صلوات‌الله علیهم اجمعین داشته باشد وحال آنکه ایشان ائمه عترت طاهره و کشتیهای نجات امت و دروازه حطهٔ ایشان و امان ایشان از اختلاف در دین و علمهای هدایت ایشان و گوهر گرانمایه پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم ویادگار او در میان امت هستند وآنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده فلاتقدموهم‌فتهلکوا ولاتقصروا عنهم فتهلکوا ولاتعلموهم فانهم اعلم‌منکم یعنی برایشان سبقت نگیرید واز ایشان دست برمدارید‌که هلاك خواهیدشد وایشانرا نیاموزید زیرا که ایشان از شما داناترند. لیکن سیاست است وچه میدانی که در صدر اسلام چه‌کارها کرد. وعجب ازفرمایش شمااست‌که گذشتگان صالح بدینمذاهب معتقد بوده اند وآنها را اعدل وافضل مذاهب یافته اند و اتفاق برتعبد بآنها درهرعصر وهرشهر کرده اند گویا شما نمیدانیدکه پیشینیان و بازماندگان صالح از شیعهٔ آل محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم (که ایشان نصف مسلمانانند درمعنی) فقط بمذهب ائمه آل محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم معتقد شده‌اند وبرآن ثابت مانده اند واینکه ایشان برهمان مذهب هستند از زمان علی وفاطمه علیهماالسلام تا کنون وآنوقت نه اشعری ونه یکی از مذاهب چهارگانه نبودند چنانچه برهیچکس پوشیده نیست.

۳ ـ گذشته ازین اهل‌قرون ثلاثه[1] مطلقاً باین مذاهب اصلا معتقد نبوده اند واینمذاهب درقرون ثلاثه (که بهترین قرون است) کجا بودند وحال آنکه ولادت اشعری در سنهٔ دویست وهفتاد و وفات در سنهٔ سیصدوسی‌واندی بوده . وتولدابن‌حنبل در سنهٔ یکصد وشصت و چهار و وفات او درسنه دویست وچهل ویك بوده . و تولد شافعی در سنه یکصد و پنجاه ووفات او درسنه دویست وچهار بوده . وولادت مالك درسنه نود و پنج ووفات‌او درسنه یکصد وهفتادونه بوده . وتولد ابوحنیفه درسنهٔ هشتاد ووفات او درسنهٔ یکصد وپنجاه بوده .

وشیعه معتقدند بمذاهب ائمه اهل‌البیت علیهم السلام (واهل خانه بآنچه درآن است داناترند) . وغیر شیعه بمذاهب علماء از صحابه و تابعین عمل مینمایند، پس چه چیزواجب ساخته برهمه مسلمانان (بعد از قرون ثلاثه) آنمذاهب را نه مذاهب دیگر را که پیشتر از آنمذاهب (مذهب اشعری وچهار مذهب) معمول بوده وچه چیز ایشانرا از سفیران خدا که مانند کتاب خدا هستند در وجوب عمل بفرمایشات ایشان و از گوهرهای گرانمایه رسول‌خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم وصاحبان رازاو وکشتی‌نجات امت وپیشوایان وامان ایشان ودروازه حطه ایشان منحرف ساخته ؟

٤ ـ وچه‌چیز دروازه اجتهادرا برروی مسلمانان بسته، پس‌ازآنکه هردو لت[2] آن باز بوده هرگاه اقامت در عجز واطمینان بکسالت و رضا دادن بنومیدی وقناعت بجهالت نبودی . وچه کسی برخویش رضا دهدکه قائل

---

۱ ـ قرون ثلاثه عبارت‌از عصر حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وعصر صحابه وعصر تابعین میباشد ودراین سه‌عصر نامی ونشانی از مذاهب اشعری ومذاهب اربعه نبوده (مترجم) .

۲ ـ لت در بمعنی یکتای دروازه است‌که بعربی مصراع گویند (مترجم) .

شود باینکه خدای عزوجل بهترین پیغمبران و فرستادگان مبعوث نکرده ببهترین آئینها وشریعتهای خود وفرونفرستاده براو بهترین کتابها وصحیفه های خودرا ببهترین حکمها وناموسهای خود وبرای او آئین خودرا کامل نساخته وبراو نعمت خودرا تمام نفرموده وباو علم گذشته وآینده را تعلیم نفرموده مگر بجهة اینکه امر درتمام آنچه ذکرشد منتهی شود بپیشوایان این مذاهب (مذهب اشعری وچهار مذهب) تا آنرا از برای خود ذخیره کنند و از وصول بآن از طریق غیر مانع شوند حتی باینکه گویا آئین اسلام با کتاب وسنت آن وسایر بینات ودلائلش ازاملاك خاصه ایشانست و اینکه ایشان مباح نکرده اند تصرف بآنرا برغیر رای خودشان . پس آیا فقط خود ایشان وارثان پیغمبران بوده اند یا خدایتعالی اوصیاء و ائمه را بایشان ختم فرموده وعلم گذشته وآینده را بایشان تعلیم نموده . وایشانرا چیزی داده که هیچکس را از عالمیان عطا نفرموده . هرگز چنین نبوده . بلکه ایشان هم مانند غیرخودشان از اعلام علم و رعایت کنندگان آن و خدام وداعیان آن بوده اند . **حاشا** که داعیان علم باب آنرا ببندند ومانع از راه آن شوند و نبودند که دست خردها و دانشها را ببندند و دیده بصیرت مردم‌را کور کنند وبردلهای ایشان پردها قرار دهند . وبرگوشهای‌سنگینی نهند . وبردیدگان ایشان پردها افکنند ودهانشان را ببندند وغلها بردستها وگردنهایشان نهند وبندها برپاهایشان نهند . کسی اینرا بایشان نسبت‌ندهد مگر کسیکه برایشان افترا ببندد وگفته های ایشان گواهی دهد براستی گفتار ما .

۵ ــ بیائیم برسر مطلب مهمیکه مارا آگاه فرمودید برآن از جمع نمودن تفرقه مسلمانان آنچه مرا درنظر آیدکه اینمطلب نه برعدول نمودن

شیعه از مذهب خود ونه برعدول نمودن اهل‌سنت ازمذهب خود متوقف است وتکلیف نمودن شیعه را بآن نه غیر شیعه را ترجیح بلامرجح است بلکه ترجیح دادن مرجوح است بلکه تکلیف بمالایطاق است چنانچه پیشتر گفتیم بلی جمع تفرقه ونظم این اجتماع بآزاد نمودن مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام‌است وباینکه اینمذهب‌را چون یکی از مذاهب خودتان معتبر بدارید تانظر هریك از شافعیه وحنفیه ومالکیه وحنبلیه بشیعه آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم مثل نظر هریك از اینان بدیگری باشد و باینکار پراکندگی مسلمانان جمع میشود واجتماع ایشان منتظم گردد. و اختلاف میان مذاهب اهل سنت کمتر از اختلاف میان ایشان و مذهب شیعه نیست و هزارها کتاب که در اصول وفروع ایندو طائفه تألیف شده گواهی برآن میدهد. پس چرا شما برشیعه در مخالفت ایشان با اهل سنت آشکارا عیبجوئی میکنید و عیبجوئی خودتان را در مخالفت با شیعه آشکارا نمینمائید بلکه آشکارا عیبجوئی خودتان‌را درمخالفت باهمدیگر نمیکنید. پس اگر جائز شد که مذاهب چهار باشد چرا جائز نباشد که پنج باشد و چگونه میتوان گفت که بودن چهارمذهب موافق بااجتماع مسلمانان است ولی همینکه یك مذهب زیاد شد جمعیت مسلمانان پراکنده وگسیخته میشود. وکاش وقتیکه مارا بوحدت‌مذهبیه دعوت‌نمودید اهل چهارمذهب را هم بآن دعوت میکردید زیرا که آن برشما آسانتر است واز چه‌راه مارا باین‌دعوت اختصاص داده‌اید، آیا متابعت اهل‌البیت علیهم‌السلام‌را سبب‌قطع بند اجتماع و متابعت غیر اهل البیت علیهم السلام موجب اجتماع دلها و اتحاد عزیمتها میدانید اگرچه مذاهب ورایها مختلف‌باشند ومشربهامتعدد

چنین گمانی بشما نداشتیم ومعروف ازدوستی‌شما باخانواده پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم نبود والسلام . ش

سؤال ۳ ـ بتاریخ ۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

۱ ـ اعتراف‌او بگفتهٔ ما . ۲ ـ خواستن دلیل برسبیل تفصیل .

۱ ـ نامه گرامی تو بدستم رسید مبسوط‌العباره وخوش تحریر ودر بیان عدم وجوب متابعت هیچیك از مذاهب جمهور فرو گذار نشده ودر اثبات باقی بودن فتح باب اجتهاد کوتاهی نکرده . ونامهٔ تو دراینده مسئله قوی‌الحجة وصحیح الاستدلال درهردو مسئله است وما برتو انکاری‌نداریم درتحقیق آنها و کشف اسرار آنها اگرچه ما صریحاً تعرض بآنها نداشتیم (ورای درآنها همان است که تو دیده ای) .

۲ ـ و ما فقط از سبب اعراض نمودن شما از اینمذاهبیکه جمهور مسلمانان آنها را بدست دارند سؤال کردیم وتو جواب دادی که سبب این اعراض همانا که ادله شرعیه بوده وبرتو لازم‌بود که آنهارا بتفصیل بیان نمائی ، پس آیا میشود که تو اکنون اقدام بتفصیل آن ادله فرمائی ازکتاب یاسنت بادله قطعیه که راه مومن‌را قطع‌نموده ومیان او وارادهٔ او حائل شود . ما از تو متشکریم والسلام . س

جواب ۳ ـ بتاریخ ۱۲ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

۱ ـ اشاره بادله وجوب متابعت عترت صلوات‌الله علیهم اجمعین . ۲ ـ حضرت‌امیر علیه‌السلام دعوت بمذاهب اهل‌البیت مینماید ۳ ـ کلام حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام .

همانا که شما (بحمدالله) از کسانی هستید که کفایت بی نیاز سازد

ایشان را از تصریح نمودن و با اشاره محتاج بتوضیح نیستند. و حاشا که (در ائمة عترت طاهره علیهم السلام) شما راشبههٔ فرا گیرد (و در تقدیم ایشان بر غیر ایشان) شما را حیرتی باشد و حال آنکه امر عترت طاهره علیهم السلام آشکار شده و بر همسران تفوق جسته و از امثال خود ممتاز شده‌اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حامل علوم پیغمبران گشته واز و احکام دنیا و دین فرا گرفته‌اند.

۱ ـ بدین سبب پیغمبر صلی الله علیه‌وآله و سلم ایشانرا قرین کتاب و پیشوایان صاحبدلان و کشتیهای نجات در وقت طغیان امواج نفاق‌وامان امت از اختلاف در هنگام وزیدن باد های تند شقاق و باب حطه که سبب آمرزش گناهان کسانیکه داخل در آن شوند و عروه وثقی که شکستگی ندارد قرار داده.

۲ ـ همانا که امیرالمومنین‌علیه‌السلام فرموده[1] فاین تذهبون و انی تصرفون‌والا علام قائمه والایات واضحة والمنار[2] منصوبة. یعنی کجا میروید و چگونه شما را بر میگردانند ازینراه روشن و حال آنکه علمها برپا و دلائل آشکار و چراغهایها منصوب باشد فاین تیاه بکم بل کیف تعمهون وبینکم عترة نبیکم وهم ازمة[3] الحق واعلام الدین والسنة الصدق. فانزلوهم باحسن منازل القران وردوهم و رود الهیم العطاش. ایها الناس

۱ ـ چنانچه در ص ۱۵۲ جزء اول نهج‌البلاغه خطبهٔ ۸۳ باشد.

۲ ـ ابوالفتوح ج ۲ صفحه ۳۱۱.

۳ ـ از مه جمع زمام است عرب گویند هوزمام الامر ای به یقوم الامر یعنی به‌اوامر برپا است (مترجم).

خذوها[1] من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم انه یموت من مات مناو لیس بمیت و یبلی من بلی مناولیس ببال پس کجاسر گردان میشویدوچگونه در تحیر میافتید و حال آنکه عترت پیغمبر شما صلی الله علیه و آله وسلم در میان شما هستند و ایشان زمامهای حقند (یعنی حق بواسطه ایشان بر پا است) و علمهای دین و زبانهای راستی هستند پس در دلهای خود ایشانرا بمنزله قرآن قرار دهید (در تعظیم و احترام و متابعت) و ورود نمائید بر ایشان مثل ورود شتران تشنه . (یعنی از بحار علوم ایشان سیراب شوید و رفع عطش خود نمائید چون شتران تشنه) ای مردم این مطلب را از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بدست داشته باشید که فرموده همانا از ماهر که بمیردمرده نیست و از ما هر که بپوسد پوسیده نیست(یعنی همیشه ما در عالم انوار زنده ایم و تصرفات ما در اینجهان منقطع نمیشود و مرده ماکار زنده میکند) فلاتقولوا بمالاتعرفون فان اکثرالحق فیماتنکرون پس در چیزی گفتگو نکنید بآنچه نمی فهمید چه بساحق باشد در آنچه آنرا انکار میکنید. و اعذروامن لاحجة لکم علیه و اناهو . ومعذوربدارید کسیرا که بر او حجتی ندارید و آنکس منم (یعنی شما را نمیرسد که در کارهای من اعتراض نمائید) الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر واترك فیکم الثقل الاصغر و ذکرت فیکم رایة ایمان الخ . مگرمن در میان شما بثقل اکبر (کتاب خدا) عمل نکرده ام ودرمیان شما ثقل اصغررا (یعنی دوفرزندخود یاعترت خودرا) پیشوا نگذاشته ام ودرمیان شمابیرق ایمان را استوار نکرده ام

۱ - یعنی اینقضیه را از خاتم النبیین صلی الله علیه وآله و سلم بگیرید و آن اینست که مرده اهل البیت علیهم السلام در حقیقت مرده نیست چه در عالم ظهور روح او فروغ درخشنده دارد. شیخ محمد عبده وغیر او چنین معنی نموده اند (مؤلف) .

تا آخر خطبه و هم حضرت امیر علیه السلام فرموده[1] انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم[2] و اتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم فی ردی

یعنی نظر کنید باهل بیت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وسلم پس راه ایشان بگیرید و متابعت آثار ایشان کنید زیرا که هرگز شمارا ازطریق هدایت بیرون و بچاه هلاکت سرنگون نکنند فان لبدو افالبدو او ان نهضوا فانهضوا ولاتسبقوهم فتضلوا ولاتتاخروا عنهم فتهلکوا. پس اگر قرار و آرام داشتند آرام باشید و اگر برخاستند برخیزید و برایشان پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد و از ایشان پس نمانید که هلاك خواهید شد. و هم آنحضرت ایشانرا باری ذکر نمود فرمود[3] هم عیش العلم وموت الجهل یخبرکم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم وصمتهم عن حکم منطقهم یعنی ایشان مایهٔ زندگی علم و مردن نادانیند خردایشان شما را از دانششان و ظاهرشان از باطنشان و خاموشی ایشان ازعلم و حکمت گفتارشان خبر میدهد لایخالفون الحق ولایختلفون فیه مخالفت حق نکنند ودر آن اختلاف ننمایند هم دعائم[4] الاسلام و ولائج[5] الاعتصام ایشان ستونهای اسلامند و پناه راهروانند که دروقت بلاها وفتنه ها دست بدامن ایشان زنند بهم عاد الحق[6] الی نصابه و انزاح الباطل[7] عن مقامه و انقطع[8] لسانه عن منبته بایشان حق بجای خود قرار گرفت و باطل از جای خود زائل شد و زبان باطل از کامش بریده کشت یعنی بواسطه هجوم لشکر حق حجت باطل از اصل خود منقطع

۱ ـ چنانچه در ص ۱۸۹ جزء اول نهج البلاغه خطبهٔ ۹۳ آمده (مؤلف).
۲ ـ السمت الطریق والحجه (مترجم).
۳ ـ چنانچه در ص ۲۵۹ ج ۲ نهج البلاغه است خطبهٔ ۲۳٤ (مؤلف). ٤ ـ جمع دعامة وهی عمود البیت. ٥ ـ جمع ولیجه وهی مایدخل فیه السائر اعتصاما من مطر او برد و توقیا من مفترس شیخ محمد عبده. ٦ ـ رجع الی مستقرة. ۷ ـ زال. ۸ ـ انقطع حجته.

شد عقلوا الدین[1] عقل و عایة و رعایة لاعقل سماع و روایة فان رواة العلم کثیر و رعاته قلیل اهل دین را ازروی فهم و تحقیق شناختند نه از راه شنیدن از دهان مردمان و روایت نمودن از ایشان از روی تقلید زیرا که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کم وهم آنحضرت[2] در خطبه دیگر فرموده عترته خیر العتر و اسرته خیرالاسر اهل بیت او بهترین اهل بیتها و دودمان او بهترین دودمانها است و شجرته خیرالشجر نبتت فی حرم و بسقت فی کرم لها فروع طوال و ثمرة لاتنال و درخت او بهترین درختهااست در حرم روئیده و درکرم و شرافت بلند شده شاخهای بلند دارد و میوه ئی که دست کس بآن نرسد. و هم آنحضرت فرموده[3] نحن الشعار والاصحاب و الخزنة و الابواب ولاتؤتی البیوت الامن ابوابها فمن اتاهامن غیر ابوابهاسمی سارقامائیم خداوندان راز واصحاب و خزانه‌داران و دروازه ها نشاید داخل خانها شد مگر از دروازهای آنها پس هرکه ازغیر دروازها داخل خانها شود او را دزد نامند تا آنکه میفرماید فیهم کرائم القرآن وهم کنوز الرحمن در مدح ایشان آیات کریمه قرآن فرود آمده و ایشان گنجهای خداوند مهربانند ان نطقوا صدقوا وان صمتوالم یسبقوا فلیصدق[4] رائد اهله ولیحضرعقله اگر سخن گویند راست گویند و اگر خاموش باشند پیشتر از ایشان کسی سخن نگوید (از هیبت ایشان) پس پیش آهنگ بکسان خود راست گوید وعقل خویش حاضر سازد (یعنی مردم

۱ ـ عرفوالدین و علموه معرفه من و عی‌الشئی و فهمه و اتقنه ورعاه الخ ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۸۹ (مترجم).

۲ ـ جزء اول نهج ص ۱۸۵ خطبهٔ ۹۰. ۳ ـ جزء دوم نهج ص ۵۸ خطبهٔ ۱۵۰.

٤ ـ رائد در طالفة آنکس را رائد گویند که پیشتر از ایشان میرود بطلب چراگاه ودر امثال عرب آمده الرائد لایکذب اهله یعنی رائد بکسان خود دروغ نمیگوید (مترجم).

باید در امر دین خود نیکو تأمل کنند و راه راست که متابعت اهل البیت است از راه کج شناسند و باتباع و کسان راه راست را بنمایند و از روی عقل در راه دین قدم بردارند نه از روی هوا و از آخرت اندیشه نمایند واز خدا بترسند و راستی را پیشه کنندو از روی هواپرستی کسان و اتباع خود رادر هلاکت نیندازندچه اکثرمردم تابع بزرگان خود باشند). وهم آنحضرت[1] فرموده و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه ولن تاخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقضه ولن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه

یعنی بدانید که شما به نیکروشی پی نخواهید برد تا پی نبرید بآنکه ترك آن کرده و میثاق و عهد کتاب را بدست نخواهید داشت تا پی نبرید بآنکه آنرا شکسته و بآن متمسك نخواهید شد تا آنکه پی نبرید بآنکه آنرا بدور انداخته فالتمسوا ذلك من عنداهله پس آنرا از اهلش طلب کنید فانهم عیش العلم وموت الجهل یخبرکم حکمهم عن علمهم و صمتهم عن منطقهم و ظاهرهم عن باطنهم چه ایشان مایهٔ زندگانی علم و مایه مردن نادانیند حکم ایشان خبر میدهدشما را از علم ایشان و سکوت ایشان از نطقشان وظاهرشان از باطنشان لایخالفون الدین ولایختلفون فیه فهو بینهم شاهد صادق وصامت ناطق خلاف دین خدااز ایشان سرنزندو در آن اختلاف نکنید پس او یعنی قرآن میان ایشان گواه راستگوو خاموشیست سخنگو و از این قبیل کلمات صریحه که از آنحضرت ماثور است دراینموضوع بسیار است مثل فرمایش آنحضرت[2] بنا اهتدیتم فی الظلماء و تسنمتم العلیاء وبنا افجرتم عن السرار[3].

۱ ـ جزء دوم نهج ص۴۳ خطبهٔ ۱۴۳ (مؤلف).

۲ ـ خطبهٔ ۳ ص ۳۳ ج ۱ نهج. ۳ ـ السرار بالسین والرآء المهملتین علی وزن کتاب و سحاب آخر لیلة فی الشهر یعنی شب آخر ماه و آن تاریکترین شبها باشد (مترجم).

بواسطه ما در تاریکی هدایت یافتید و بمراتب عالیه رسیدید و پس ازشب تار بروشنی صبح داخل شدید و قرسمع لم یفقه الواعیة الخطبه سنگین باد گوشی که تعقل فریاد نکند تا آخر خطبه و فرمایش آنحضرت[1] ایهاالناس استصبحوامن شعلة مصباح واعظ متعظ و امتاحوا من صفوعین قدر وقت من الکدرالخطبه ایمردم روشنی جوئید از شعله چراغ واعظی که خودپند گرفته و از چشمه پاکیزهٔ آب بردارید که از کدورت صاف شده باشد تا آخرخطبه و فرمایش آنحضرت نحن[2] شجرة النبوة و محط الرسالة ومختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم ناصرناو محبنا ینتظر الرحمة وعدونا و مبغضنا ینتظر السطوة مائیم درخت نبوت و بارانداز رسالت ومحل آمدو شد فرشتگان و معدنهای علم و چشمه‌های حکمتها یاور و دوست مامنتظر رحمت و دشمن و مبغض ما منتظر قهر الهی است وفرمایش آنحضرت[3] این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا علینا کجایند آنانکه گمان کرده‌اند که ایشان راسخان درعلمند نه ما ازروی دروغ گوئی و ستمکاری برما ان رفعناالله و وضعهم واعطانا و حرمهم وادخلناو اخرجهم زیرا که خوش نداشتند که خدایتعالی ما را بلند و آنها را پست کرد و بما عطا فرمود و آنها را محروم نموده و ما را داخل کرد و آنها را بیرون کرد بنایستعطی الهدی و یستجلی العمی بواسطه‌ماهدایت خواسته میشود و کوری

---

۱ - ص ۲۰۱ ج ۱ نهج خطبه ۱۰۱ (مؤلف) .

۲ - آخر خطبهٔ ۱۰۵ ص ۲۱۴ ج۱ نهج وابن عباس فرموده نحن‌اهل البیت شجرة النبوة و مختلف الملائکه‌و اهل بیت‌الرسالة واهل بیت‌الرحمة و معدن‌العلم اینکتلمه را ازوجماعتی از ثقات اهل سنة نقل کرده‌اند و آن در آخر باب خصوصیات اهل‌البیت علیهم‌السلام ص ۱۴۲ از صواعق‌محرمه ابن‌حجر موجود است . ۳ - ج ۲ نهج ص۳۶ازجمله‌کلام ۱۴۰ .

گمراهی زدوده میشود ان الائمة من قریش غرسوافی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم ولا تصلح الولاة من غیر هم همانا که امامان ازقریشند که کاشته شده‌اند در این بطن از هاشم و امامت بغیر ایشان و فرماندهان از غیر ایشان صلاحیت ندارند. تا آنکه در بارهٔ مخالفین ایشان میفرماید اثروا عاجلاو واخروا جلاو ترکواصا فیا وشربوا الی آخر کلامه اختیار کردند عاجل را یعنی دنیا را و پس انداختند آجل را یعنی آخرت را و از آب صاف گوارا صرف نظر نموده و آب رنگ برگشته نوشیدند تا آخر کلام آنحضرت وفرمایش آنحضرت[1] فانه من مات علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه وحق رسوله و اهل بیته مات شهیدا و وقع اجره علی‌الله و استوجب ثواب مانوی من صالح عمله و قامت النیة مقام اصلاته لسیفه.

زیرا که هر کسی بر بستر خود بمیرد در حالتیکه بر معرفت حق پروردگار خود و حق پیغمبر خود و اهل بیت او باشد شهید مرده باشد و مزد او بر خدایتعالی افتاده باشد و مستوجب شود ثواب آنچه نیت کرده از عمل صالح خود و نیت او بجای شمشیر کشیدن او بایستد. و فرمایش آنحضرت[2] نحن النجباء و افراطنا[3] افراط الانبیاء و حزبناحزب‌الله عزوجل والفئة الباغیة حزب‌الشیطان و من‌سوی بیننا و بین عدونا فلیس منا مائیم نجیبان و علمهای ما علمهای پیغمبران است و حزب ما حزب خدایتعالی هستند (یعنی پیروان ما) و گروهیکه ازما سرکشی کرده‌اند حزب‌شیطان

۱ - آخر خطبهٔ ۱۸۵ ص ۱۵۶ ج ۲ نهج.

۲- اینکلمه را از آنحضرت جمعی نقل کرده‌اند از جمله ابن حجر در آخرباب‌خصوصیات ایشان علیهم‌السلام از آخر صواعق ص ۱۴۲ و قدری هم ستمکارانه تاخت‌و تازکرده.

۳ - افراط ظاهراً جمع بروزن فلس است و آن چیزی باشدکه در راهها نصب کنند که بواسطه آن مسافران راه را سلوك نمایند واز راه خارج نشوند وآنرابعربی علم‌هم‌گویند.

هستند و هر که ما را با دشمن ما برابر کند از ما نباشد[1] و حضرت امام حسن مجتبی بهتر جوانان اهل بهشت در خطبهٔ خود فرموده اتقوا الله فینا فانا امراؤکم تا آخر خطبه یعنی در بارهٔ ما ازخدا بترسید زیرا که ما امیران شما هستیم.

۳ ـ وحضرت[2] امام زین العابدین وقتیکه این آیه را یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین تلاوت میفرمودند دعائی طولانی میخواندند که مشتمل بود بر طلب رسیدن بدرجه راستگویان و مراتب عالیه ومتضمن بود وصف محنتها را و آنچه راکه بدعتگذاران بعمل آورده اند که ازامامان دین و درخت پیغمبری کنار گرفته اند آنگاه میفرمود و ذهب اخرون الی التقصیر فی امرنا و احتجوا بمتشابه القران فتاولوا بارآئهم و اتهموا ماثور الخبر فینا و کسان دیگر رفتند بسوی تقصیر درامرما واجتحاج کردند بآیات متشابهه قرآن پس برأیهای خود آنرا تاویل نمودند وخبرصحیح را (که در باره ما ازرسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واردشده) متهم داشتند (یعنی نسبت بدروغ دادند) تا آنکه فرموده فالی من یفرغ خلف هذه الامة وقددرست اعلام هذه الملة ودانت[3] الامة بالفرقه و الاختلاف یکفر بعضهم بعضا والله تعالی یقول ولاتکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعدماجآئهم البینات پس بازماندگان این امت بکه پناه برند وحال آنکه آثار اینملت ازمیان رفته وامت بواسطه

۱ ـ صواعق محرقه ابن حجر در اواخر باب وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بارهٔ ایشان ص ۱۳۷.

۲ ـ صواعق ابن حجر ص ۹۰ در تفسیر آیه پنجم از آیات وارده درفصل اول از باب ۱۱.

۳ ـ دان یاازدان یدون دونا است یعنی ضعیف وناتوان شد ویاازدان یدین دنیا است یعنی خوار شد ونافرمانی کرد وهم بمعنی عزیزشدواطاعت نمود آمده وازالفاظ اضداداست (مترجم).

تفرق و اختلاف ضعیف و ذلیل شدند همدیگر را تکفیر میکنند و حال آنکه خدایتعالی میفرماید و نباشید مانند کسانیکه از هم جدا شدند و اختلاف کردند پس از آنکه بدلائل واضحه رسیدند فمن الموثوق به علی ابلاغ الحجة و تاویل الحکم الاعدال الکتاب وابناء ائمة الهدی ومصابیح الدجی الذین احتج الله بهم علی عباده ولم یدع الخلق سدی من غیر حجة هل تعرفونهم او تجدونهم الامن فروع الشجرة المبارکة و بقایا الصفوة الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرو برأهم من الافات و افترض مودتهم فی الکتاب پس کیست آنکه باو بتوان اعتماد نمود در رساندن حجت و باز گردانیدن حکم مگر همتراز های کتاب (یعنی کسانیکه در وجوب اطاعت بایشان مانند قرآن خدایند) و فرزندان امامان و هدایت و چراغهای تاریکی آنانکه بایشان خدایتعالی بر بندگان حجت آورد و آفریدگان را سرخود رها نفرموده بدون حجت. آیا بایشان پی میبرید یا ایشانرا می یابید مگر از شاخهای درخت مبارك و باز ماندگان برگزیده که خدایتعالی پلیدی از ایشان زدوده و ایشانرا بغایت پاکیزه فرموده و ایشانرا از آفتها دور نموده و در قرآن دوستی ایشانرا واجب داشته این سخن آن بزرگوار علیه السلام بعینه پس در آن و در آنچه از سخنان امیرالمومنین علیه السلام بر تو خواندیم نیکو نظر کن که خواهی یافت که سخنان ایندو بزرگوار علیه السلام مذهب شیعه را بآشکار ترین مظاهر آن جلوه میدهد و اینجمله سخنان ایندو بزرگوار علیه السلام نمونهٔ سخنان سائر ائمه اهل البیت علیهم السلام قرار بده چه ایشان علیهم السلام بر آن اجماع دارند و احادیث صحیحه که ما ازایشان در دست داریم متواتر است والسلام ش.

سؤال ٤ ـ بتاریخ ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

۱ ـ از کلام خدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله دلیل خواستن ۲ـ دوری بودن احتجاج بکلام امامان ما علیهم السلام

۱ ـ دلیلی از کلام خدا یتعالی و پیغمبر او صلی الله علیه و آله وسلم بیار که گواهی دهد بر وجود پیروی نمودن از ائمه اهل البیت علیهم السلام نه از غیر ایشان و از کلام غیر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صرف نظر کن در اینمقام.

۲ ـ زیرا که کلام امامان شما بر مخالفین ایشان صلاحیت حجت ندارد و حجت آوردن بآن مستلزم دوراست چنانچه میدانید والسلام س.

جواب ٤ ـ بتاریخ ۱۵ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

۱ ـ غفلت از آنچه ما بآن اشاره نمودیم. ۲ ـ غلط در استلزام دور. ۳ ـ حدیث ثقلین. ۴ ـ تواتر آن. ۵ ـ گمراهی کسیکه بآن متمسك بعترت نشده. ٦ ـ مثل زدن ایشان را بسفینه نوح و باب حطه و ایشان امانند از اختلاف در دین ۷ـ اینجا مراد از اهل البیت کیانند. ۸ـ وجه تشبیه نمودن ایشان بسفینه نوح و باب حطه

۱ ـ ما در ایراد دلیل از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو گذاشت نکرده ایم بلکه در اول مراجعت خود بآن اشاره صریح نمودیم بروجوب پیروی ائمه اهل البیت علیهم السلام نه غیر ایشان و اینمطلب آنجا است که گفتیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بمحکمات قرآن مقرون فرموده و ایشانرا پیشوای صاحبدلان و کشتیهای نجات و امان

امت و باب حطه قرار داده اشاره باخبار صحیحه ونصوص صریحه و گفتیم که شما از کسانی هستید که ایشانرا کنایت از تصریح بی نیاز میسازد و با اشاره محتاج بتوضیح نیستند.

۲ ـ پس کلام ائمهٔما علیهم‌السلام دراینصورت (بحکم آنچه‌بدان اشاره نمودیم) صلاحیت دارد که بر مخالفین ایشان حجت باشد و احتجاج بکلام ایشان در اینمسئله دوری نباشد چنانچه میدانید.

۳ ـ وفرا گیر بیان آنچه راما بدان اشاره کردیم از کلام حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله و سلم آنوقت‌که در میان جاهلان و غافلان‌بیانك بلند فرموده[1] یاایهاالناس انی ترکت‌فیکم ما ان تمسکتم به لن‌تضلوا کتاب‌الله و عترتی اهل‌بیتی ایمردم من در میان شما پس از خود چیزی گذاشته ام که اگر بآن چنگ در زنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت منند و هم آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم فرموده[2] انی‌ترکت فیکم ماان‌تمسکم‌به‌لن‌تضلوا بعدی کتاب‌الله حبل ممدود من‌السماء الی الارض و عترتی اهل‌بیتی‌ولن‌یفترقا حتی‌یردا علی‌الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی همانا که گذاشتم میان شما چیزیکه اگر بآن چنگ در زنید هرگز بعد از من گمراه‌نشوید کتاب خدایرا که‌ریسمانیست کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت خود را که اهل منند و هرگز ایندوازهم جدا نشوند تا برمن وارد شوند بر حوض پس ببینید چگونه بعد از من با ایندو سلوك خواهید نمود و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

۱ ـ آنرا ترمذی و نسائی ازجابر روایت نموده و متقی‌هندی دراول باب الاعتصام بالکتاب و السنه از کتاب کنزالعمال خود نقل نموده ص ٤٤ از جزء اول. ۲ ـ آنرا ترمذی از زیدبن ارقم روایت نموده و آن حدیث ۸۷٤ از احادیث کنزالعمال‌است ص ٤٤ ج۱

فرموده[1] انی تارك فیکم خلیفتین کتاب‌الله حبل ممدود مابین السماء والارض (اومابین السمآء الی الارض) و عترتی اهل بیتی و انهمالن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی همانا من درمیان گذارنده‌ام دوخلیفه کتاب خدایرا که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده (یا میان آسمان تازمین کشیده شده) و عترت خود را که اهل بیت منند و همانا که ایندو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند در حوض[2] و هم آنحضرت فرموده انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله و اهل بیتی و انهمالن یفترقاً حتی یردا علی الحوض یعنی همانا که من در میان شما دو چیز نفیس گذارنده‌ام کتابت خدارا و اهل بیت خود را و همانا که ایندو هرگز ازهم جدا نشوند تا بر من وارد شوند در حوض[3] و هم آنحضرت فرموده انی اوشك ان ادعی فاجیب و انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله عزوجل و عترتی کتاب‌الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهمالن یفترقا حتی یرد علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی همانا که نزدیك است که من خوانده شوم پس اطاعت کنم (مراد اینست که

۱ ـ آنرا امام احمد بدو طریق صحیح اززیدبن ثابت روایت کرده یکی در اول ص ۱۸۲ و دومی در آخر ص ۱۸۹ از ج ۵ مسند خود . و آنرا طبرانی در کبیر هم از زیدبن ثابت روایت کرده و آن حدیث ۸۷۳ احادیث کنز است ص ٤٤ ج ۱ کنز .

۲ ـ آنرا حاکم در ص ۱٤۸ از ج ۳ مستدرك روایت نموده و گفته این حدیث صحیح الاسناد است بر شرط شیخین و آنرا ایندو شیخ یعنی بخاری و مسلم روایت ننموده‌اند و هم آنرا ذهبی در تلخیص مستدرك روایت کرده و اعتراف نموده بصحت آن برشرط شیخین .

۳ ـ آنرا امام احمد از ابی سعید حذری بدو طریق روایت کرده یکی در آخر ص ۱۷ و دویم در آخر صفحه ۲٦ از جزء ۳ مسند خود و هم آنرا ابن ابی‌شیبه وابویعلی وابن سعد از ابی‌سعید رواپت نموده‌اند و آن حدیث ۹٤۵ باشد از احادیث کنز درص ٤۷ ج ۱ .

زندگانی من سر آمده و نزدیك است بدرود جهان گویم) و همانا که من گذارنده‌ام میان شما دو چیز نفیس کتاب خدای عزوجل و عترت خودرا کتاب خدا ریسمانیست کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت من اهل منند و همانا که‌لطیف‌خبیرمرا خبر داده که ایندو از هم جدانشوند تابرمن وارد شوند برحوض پس بنگرید چگونه بعداز من با ایندو سلوك خواهید کرد . وچون آنحضرت‌از حجة الوداع باز گشتند و در غدیر خم فرود آمد امرفرمودند تاجاروب‌کنند زیر درختان بزرگ پس‌فرمودند[1] کانی دعیت فاجبت‌انی قدترکت فیکم‌الثقلین احدهما اکبر من‌الاخر کتاب‌الله تعالی و عترتی فانظرو اکیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض ثم قال ان الله عزوجل مولای وانامولای وانامولی کل مومن ثم اخذبیدعلی فقال من کنت مولاه فهذاولیه اللهم وال من‌والاه و عاد من عاداه الحدیث بطوله یعنی گویا که من خوانده‌شدم پس اطاعت کردم همانا که من گذاشتم میان شما دو چیز نفیس یکی بزرگتر است از دیگر کتاب خدایتعالی و عترت خودرا پس ببینید چگونه‌پس از من بااینو سلوك میکنید پس ایندو هرگز از هم‌جدا نخواهند شد تا برمن وارد شوند بر حوض . آنگاه‌فرمود همانا خدای عزوجل مولای من‌است ومن‌مولای هرمؤمنم آنگاه دست‌علی گرفته فرموده هرکس من مولای اویم پس این مولای او است بار خدایا

۱ ـ آنرا حاکم از زیدبن ارقم مرفوعاً روایت‌کرده مستدرك ج ۳ ص ۱۰۹ آنگاه‌گفته این حدیث صحیح است برشرط شیخین یعنی مسلم و بخاری وآنرا بتمامه روایت نکرده اند وهم بطریق دیگر روایت‌کرده از زیدبن ارقم مستدرك ج ۳ ص۵۳۳ پس آنگاه‌گفته این حدیث صحیح‌الاسناد است وآنرا بخاری‌ومسلم روایت نکرده‌اند . وآنرا ذهبی درتلخیص ایرادکرده واعتراف بصحت آن نموده .

دوست بدار هرکس اورا دوست بدارد و دشمن بدار و هرکس اورا دشمن بدارد تا آخر حدیث باطول آن [1] و عبدالله بن حنطب گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در حجفه برما خطبه خواندند پس فرمودند الست اولی بکم من انفسکم قالوابلی یا رسول الله قال فانی سائلکم عن اثنین القران و عترتی . یعنی آیامن سزاوارتر بشما ازخودتان نیستم گفتند آری ای پیغمبر خدافرموده همانا که من شمارا ازدوچیز میپرسم ازقرآن وعترت خودم .

٤ ـ و احادیث صحیحهٔ که حاکمند بوجوب تمسك بثقلین متواترند و طریقهای آنها از بیست واندی از صحابه متظافر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درموارد متعدده آن ها را جها را بیان فرموده یکبار روز غدیر خم چنانچه شنیدی بار دیگر روز عرفه درحجة الوداع وبار دیگر بعد ازمراجعت از طائف وبار دیگر برمنبرمدینه وباردیگر درحجره مبارکه درمرض خود دروقتیکه حجره پربود ازاصحاب وقتیکه فرمود [2] ایهاالناس یوشك ان اقبض قبضاً سریعاً فینطلق بی وقدقدمت الیکم القول معذرة الیکم الا انی مخلف لکم کتاب ربی عزوجل و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لایفترقان حتی یردا علی الحوض الحدیث یعنی ایمردم نزدیك است که من زود قبض روح شوم ومرا ببرند وهمانا که من پیشتر بشما اینسخن گفتم تامعذور

۱ ـ آنرا طبرانی روایت نموده چنانچه دراربعین الاربعین نبهانی واحیاء المیت سیوطی است وتو میدانی که خطبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآنروز منحصر باینکلمه نبوده زیرا که الفاظ خطبه باینکلمه تنها اطلاق نمیشود لیکن سیاست بسا زبانهارا بند وقلمهای نویسندگان را حبس نموده ومعذلك اینقطره ازآندریا کافی ووافی است والحمدلله .

۲ ـ اواخر فصل دوم ازباب نهم صواعق محرقه ابن حجررا مراجعه کن بعد ازچهل حدیث صفحه ۷۵ .

باشم پیش شما آگاه باشید که همانا پس از خود میگذارم کتاب پروردگار خودم را عزوجل وعترت خودرا که اهل بیت منند آنگاه دست علی را گرفته بلند نموده فرمود این علی باقرآن است وقرآن باعلی است ازهم جدا نمیشوند تا برمن وارد شوند برحوض و جماعتی از بزرگان جمهور بآن اعتراف نموده اند حتی اینکه ابن‌حجر پس از نقل حدیث‌الثقلین گفته باینعبارت : آنگاه بدان که حدیث تمسك بثقلین را طرق بسیار است که از بیست‌واندی صحابه وارد شده (گفته) وطرق مبسوطه آن درشبهه یازدهم گذشت ودربعض آنطرق آمده که‌آنرا درحجة‌الوداع درعرفه‌فرموده ودردیگری آمده که آنرا درمدینه درمرض خود فرموده وقتیکه حجره باصحاب پر بوده ودر دیگری آمده که آنرا درغدیر خم فرموده ودر دیگری آمده که آنرا پس ازمراجعت از طائف فرموده آنوقت که برخاسته خطبهٔ خواندند چنانچه گذشت (گفته) که منافاتی نیست زیرا که مانعی نیست ازاینکه آنحضرت آنرا دراینموارد وغیر اینموارد برمردم تکرار فرموده باشد بجهة اهتمام بشان کتاب عزیز وعترت طاهره تا آخر کلام او[1] . وبس است ائمه عترت طاهره‌را که ایشان نزدخدا وپیغمبرش صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بمنزلهٔ کتاب باشندکه باطل از پیش‌وپس بآن راه ندارد . و بآن حجت بس که باید بمذهب ایشان علیهم السلام گردن نهاد زیرا که مسلمان تن درندهد ببدل کتاب خدا پس چگونه ازهمترازوان آن روگردان شود .

۵ ــ با اینکه آنچه از فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم (انی تارك فیکم ماان‌تمسکتم به لن تضلوا کتاب‌الله وعترتی) مفهوم میشود همانا گمراهی کسی است که بآندو (کتاب‌وعترت) باهم متمسك نشده باشد

۱ ــ صواعق درتفسیر آیهٔ ٤ فصل ۱ باب ۱۱ صفحه ۸۹ .

ومؤید این است فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درحدیث ثقلین بروایت طبرانی (فلاتقدموهما فتهلکوا ولاتقصروا عنهما فتهلکوا ولاتعلموهم فانهم اعلم منکم) یعنی برایشان پیشی نگیرید واز ایشان کوتاهی نکنید که هلاك میشوید وبایشان تعلیم نکنید که ایشان ازشما داناترند. ابن حجر گوید که ـ درفرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلاتقدموهما فتهلکوا ولاتقصروا عنهما فتهلکوا ولاتعلموهم فانهم اعلم منکم ـ دلیل است برآنکه کسیکه از ایشان (یعنی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم) اهلیت مراتب عالیه ووظائف دینیه را داراباشد مقدم است برغیراو (یعنی بردیگران که از اهل بیت نیستند) تا آخر کلام او[1].

٦ ـ واز جمله چیزهائیکه گردنها را بسوی اهل البیت میکشاند و مؤمن را ناگزیر میکند که دردین بایشان فقطروآورد فرمایش[2] رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح

---

١ ـ درباب وصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ ایشان از صواعق ص١٣٥ مراجعه کن آنگاه از ابن حجر بپرس که چرا برایشان مقدم داشتی اشعریرا دراصول دین وفقهاء اربعه را درفروع. وچگونه درحدیث مقدم داشتی برایشان عمران بن حنطان وامثال اورا ازخوارج ومقدم داشتی برایشان درتفسیر مقاتل بن سلیمان مرجئی که قائل بجسمیت خدا است و مقدم داشتی برایشان در علم اخلاق ومرضهای نفس وعلاج آنها معروف وامثال اورا. وچگونه درخلافت ونیابت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مؤخر داشتی برادر وولی اورا که جز او ازآنحضرت ادا نتوان نمود. آنگاه درخلافت اولاد چلپاسه را (مروان بن الحکم) برفرزندان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مقدم داشتی. وکسیکه اعراض نموده ازعترت طاهره دراین مراتب عالیه ووظائف دینیه مذکوره وپیروی مخالفان ایشان نموده چه خواهدکرد باحادیث صحیحه ثقلین وامثال آن وچگونه باادعای اوکه متمسك بعترت وسوارکشتی ایشان وداخل باب حطه ایشان است منطبق شود.

٢ ـ آنرا حاکم از ابی ذر روایت نموده ص١٥١ ج ٣ مستدرك.

رکبها نجا و من تخلف عنها غرق آگاه باشید که همانا مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، هرکس سوار آن شد نجات یافت و هرکس از آن روگردان شد غرق شد. و فرمایش آنحضرت[1] صلی الله علیه وآله وسلم انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق.

و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرله.

یعنی جز این نیست که مثل اهل بیت من درمیان شما چون مثل کشتی نوح است هرکس سوار آن شد نجات یافت و هرکس از آن روگردان شد غرق شد وجز این نیست که مثل اهل بیت من درمیان شما مثل باب حطه است در بنی اسرائیل هرکس داخل شد درآن آمرزیده شد. وفرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم[2] النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف (فی الدین) فاذا خالفتها قبیلة من العرب (یعنی فی احکام الله عزوجل) اختلفوا فصاروا حزب ابلیس یعنی ستارگان مانند اهل زمین را از غرق واهل بیت من امانند امت مرا از اختلاف (دردین) پس هرگاه قبیلهٔ از عرب مخالفت نمود با ایشان (یعنی در احکام خدای عزوجل) اختلاف خواهند نمود پس خواهند شد ازحزب ابلیس. اینست غایت دروسع ازواداشتن امت بپیروی ایشان علیهم السلام وبازداشتن امت از مخالفت ایشان علیهم السلام و گمان ندارم که در زبانهای بنی آدم عبارتی براینمطلب ازاینحدیث دلالت کننده تر باشد.

۷ ــ ومراد باهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه ایشانند

۱ ــ آنرا طبرانی دراوسط ازابی سعید روایت کرده وآن حدیث ۱۸ باشد ازاربعین بیست و پنجم ازاربعین الاربعین نبهانی ص ۲۱۶. ۲ ــ آنرا حاکم درص ۱۴۹ ج ۳ مستدرك ازابن عباس روایت کرده آنگاه گفته اینحدیث صحیح الاسناداست و بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند.

رویهم رفته بملاحظه دخول ائمه علیهم‌السلام در میان ایشان ولیکن همه ایشان برسبیل استغراق یعنی فرد فرد ایشان مراد نباشد زیرا که اینمنزله و مرتبه نباشد جزبرای حجتهای خدا وقیام کنندگان بامر او فقط بحکم عقل ونقل وجماعتی ازاعلام جمهور باینمطلب اعتراف نموده اند. درصواعق محرقه ابن حجر آمده که بعضی گفته اند احتمال دارد که مراد باهل بیتی که ایشان امانند علماء ایشان باشند زیرا که ایشان مانندستارگان اسباب هدایت هستند و چون ایشان از میان بروند اهل زمین را آن آیات که وعده داده شده اند خواهد رسید (ابن حجر گوید) وآن هنگام فرودآمدن حضرت مهدی است چه دراحادیث او خواهد آمد که حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه‌السلام پشت سر آنحضرت نماز خواهد خواند ودجال در زمان او کشته شود وبعد از آن آیات پشت سر هم خواهد آمد تا آخر کلام[1] او ودرجای دیگر ذکر کرده که بحضرت رسول عرض کردند که بعداز ایشان مردم چند مدت باقی خواهند ماند فرمود **بقاء الحمار اذا کسر صلبه**[2] یعنی باندازه بقاء درازگوش وقتیکه کمر او بشکند.

۸ ــ وتو میدانی که مراد بتشبیه ایشان علیهم‌السلام بکشتی نوح این است که هرکس بایشان درامر دین پناه آورد پس فروع واصول دین را از امامان بامیمنت خود اخذ کند ازعذاب آتش نجات یابد وهرکس ازایشان روگردان شود مانند کسی خواهد بود که (روز طوفان) پناه بکوهی برد تا

---

۱ ــ صواعق تفسیر آیه ۷ باب ۱۱ ص ۹۰. ۲ ــ صواعق آخرباب اشاره آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بسختیهائی که پس‌از آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم باهل‌البیت علیهم‌السلام خواهدرسید، ص۱۴۳ دراواخر صواعق وما ازابن‌حجرمیپرسیم‌ومیگوئیم اگر مرتبه ومنزلت علماء اهل‌البیت علیهم‌السلام این باشد پس شمارا که ازایشان روگردان نموده.

نگهداری کند اورا ازامرخدا مگرآنکه او درآب غرق شد و این العیاذبالله درآتش باشد. ووجه تشبیه ایشان علیهم السلام بباب حطه اینست که خدایتعالی آندروازه را مظهری ازمظاهر تواضع بجلال خود وسر فرودآوردن بفرمان خود قرارداده وبدین واسطه سبب آمرزش شد. وسر فرودآوردن این امت را باهل بیت پیغمبرشان و پیروی نمودن بامامان خودرا مظهری از مظاهر تواضع بجلال خود وسرفرودآوردن بفرمان خود قرار داده وبدین واسطه سبب آمرزش شده اینست وجه شبه وهمین معنی را ابن حجر خواسته که گفته[1] (بعداز نقل این احادیث و امثال آنها) وجه تشبیه ایشان بکشتی آنست که هرکس ایشانرا دوست بدارد وتعظیم نماید (بجهة پاس نعمت کسیکه ایشانرا تشریف اینمقام عنایت کرده) وبهدایت علماء ایشان سلوك نماید از تاریکی خلافها نجات یابد وهرکه ازآن روگرداند دردریای کفران نعمتها غرق شود ودر بیابانهای سرکشی هلاك شود (تا اینکه گفته) و وجه تشبیهٔ ایشان[2] بباب حطه آنست که خدایتعالی این دروازه را (که دروازه اریحاء یادروازه بیت المقدس باشد) باتواضع واستغفار سبب مغفرت قرارداده ومودت اهل‌البیت را برای این امت سبب مغفرت قرارداده. واحادیث صحیحه درواجب بودن پیروی نمودن بایشان متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره. واگر خوف ملالت نبودی عنان قلم را دراستقصاء آنها رها نموده بودیم لیکن آنچه را ذکرنموده ایم کافیست مقصدمارا والسلام. ش

۱- صواعق درتفسیر آیه ۷ باب ۱ ص ۹۱ . ۲- پس از مراجعت باینکلام بمن بگو چرا ابن حجر بهدایت ائمه اهل‌البیت سلوك ننموده در هیچیك از فروع دین و عقائد آن ونه در هیچیك از اصول فقه وقواعد آن ونه درهیچیك ازعلوم سنت وکتاب ونه درهیچیك ازاخلاق وسلوك وآداب وچرا از ایشان تخلف ورزیده وخودرا دردریای کفران نعمتها غرق نموده ودر بیابانها طغیان خود بهلاکت انداخته خدای با او در هرچه از آزار ما بیان نموده وبرما بافترا وبهتان حمله آورده مسامحت فرماید.

سؤال ۵ - بتاریخ ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

طلب نمودن زیادی نصوص را در اینمسئله

عنان قلم‌را رها کن وازملالت مترس چه‌گوش من برسخنان تواست وسینه من گشاده است ومن درگرفتن علم ازتو درراحت نفس ونشاط طبع هستم وهمانا که از دلائل وبینات تو چندان برمن وارد شده‌که سرازنو مرا نشاط بخشیده واز روان‌من بند ملالت برداشته . پس مرا ازجوامع کلمات و حکمتهای نیکو خود بیشتر برخوردار کن . زیرا که من در سخن تو گمشدگان حکمت میجویم و همانا که سخن تو بردل من از آب زلال خوشتر است پس بیشتر وبیشتر بمن ارزانی دار آفرین برتووالسلام . س

جواب ۵ - بتاریخ ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۹

جمله از نصوص کافیه

اگر جواب مرا بانس دل‌خویش تلقی فرمودئی وبآرامی روان‌خود بآن توجه نمودئی پس مدتها است‌که آرزو های مرا بفوز وسعی مرا بنجح بستهٔ . وهمانا کسیکه پاك‌نیت وخوش‌طویت ومتواضع‌النفس ونیکخو وسنگین خِرَد وتاجدار علم و حمائل حلم دربر داشته باشد هرآینه سزاوار است‌که حق درسخن وقلم او متمثل وانصاف وراستی درزبان‌او متجلی شود وبسی سزاوارم بشکرتو وامتثال فرمان تو وقتیکه فرمودی زیادت کن . وآیابالاتر ازین لطف و عطف و تواضع میشود . پس لبیك لبیك هرآینه سوگند بخدا که دیدگان ترا روشن سازم پس میگویم :

طبرانی[1] درکبیر ورافعی درمسند خود از ابن عباس روایت کرده که

۱ - اینحدیث بعینه حدیث ۳۸۱۹ از احادیث کنز درآخر ص ۲۱۷ ج ۶ وآنرا درمنتخب کنز

(بقیه درذیل صفحه ۳۷)

حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم فرموده من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن غرسها ربی فلیوال علیاً من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد باهل بیتی من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی ورزقوا فهمی وعلمی فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین صلتی لاانا لهم الله شفاعتی.

یعنی هر کس را خوشنود سازد اینکه زیست کند چون زیستن وبمیرد چون مردن و ساکن شود در بهشت عدن که آنرا پروردگار من کشته پس بعد از من علی را دوست دارد و دوست دارد دوست او را و اقتدا کند باهل بیت من پس از من زیرا که ایشان عترت منند از طینت من آفریده شده اند وفهم و علم من بایشان روزی شده پس وای بر تکذیب کنندگان فضل ایشان از امت من قطع کنندگان صلهٔ من (یعنی آنانکه نیکوئی باهل بیت من نکنند واز ایشان ببرّند و دوری کنند) خدایتعالی بانان شفاعت مرا نصیب نفرماید.

ومطیر وباوردی وابن حریر وابن شاهین وابن منده ازطریق ابی اسحاق از زیادبن مطرف روایت نموده اند که گفت شنیدم که حضرت[1] رسول صلی الله

(بقیه از ذیل صفحه ۳۶)

نیز نقل نموده پس آنرا درحاشیه ج ۵ مسند احمدص۹۴ مراجعه کن جزاینکه فقط ورزقوا فهمی دارد ونگفته رزقوا علمی وشاید که غلط ناسخ بوده وآنرا حافظ ابونعیم در حلیه خود نقل نموده وعلامه معتزله درص۴۵۰ ج ۲ شرح نهج نقل نموده ومثل آنرا درص ۴۴۹ از احمدبن حنبل درمسند ومناقب علی بن ابیطالب علیهماالسلام نقل نموده.

۱ ـ اینحدیث حدیث ۳۵۷۸ از احادیث کنزات ص ۱۵۵ ج ۶ وآنرا درمنتخب کنز نیز آورده حاشیه ص۳۲ ج ۵ مسند احمد. وهم آنرا ابن حجر عسقلانی مختصراً نقل نموده درترجمه زیادبن مطرف درقسم اول کتاب اصابة آنگاه گفته دراسناد اینحدیث یحیی بن یعلی محاربی است واو واهی است (یعنی ضعیف است) مؤلف گوید اینسخن ازمانند عسقلانی غرابت دارد زیرا که یحیی بن یعلی محاربی باتفاق ثقه است وبخاری در عمره حدیبیه در صحیح خود ومسلم (بقیه درذیل صفحه ۳۸)

علیه وآله وسلم میفرمود من احب ان یحیی حیاتی و یموت میتتی ویدخل الجنة التی وعدنی ربی وهی جنة الخلد فلیتول[1] علیاً وذریته من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب هدی ولن یدخلوکم باب ضلالة . یعنی هرکس میخواهد زیست کند چون زیستن و بمیرد چون مردن من و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من بمن وعده داده وآن بهشت جاودانی است پس باعلی و فرزندان او پس ازوی باشد (یعنی دست ازایشان برندارد و از فرمان ایشان سرنتابد وایشانرا ولی خود قراردهد) زیرا که هرگز ایشان شمارا ازدر هدایت بیرون و هرگز شمارا در درگمراهی اندرون ننمایند . و مثل آنست حدیث زیدبن ارقم که گفت حضرت[2] رسول فرمود من اراد ان یحیی حیاتی ویموت موتی ویسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابی طالب فانه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم فی ضلالة . یعنی هرکس میخواهد که زیست کند چون زیستن من وبمیرد چون مردن من ودر بهشت جاودانی که خدایتعالی مرا وعده داده ساکن شود پس باعلی ابن ابیطالب باشد (یعنی

(بقیه ازذیل صفحه ۳۷)

درصحیح خود درحدود ازاو روایت نموده‌اند واز پدر خود نزد بخاری سماع حدیث نموده ودر نزد مسلم ازغسیلان بن جامع سماع حدیث نموده و ذهبی در میزان توثیق او را ارسال نموده مانند ارسال مسلمات وامام قیسرانی وغیراو ویرا ازکسانی شمرده که بایشان بخاری و مسلم احتجاج نموده اند (مؤلف) .

۱ ـ تولی فلانا ای اتخذه ولیاً یعنی فلانرا ولی خود قرارداد وتولی فلانا ای لزمه یعنی بافلان بود وملازمت او نموده چنانچه درقاموس وتاج العروس است (مترجم).

۲ ـ مستدرك حاکم ص ۱۲۸ ج ۳ آنگاه حاکم گفته اینحدیثی است صحیح الاسناد که بخاری ومسلم آنرا روایت نکرده اند . وهم آنرا طبرانی درکبیر وابونعیم در فضایل صحابه روایت نموده اند وآن حدیث ۲۵۷۷ باشد ازاحادیث کنز ج ٦ ص ۱۰۰ ومنتخب الکنز حاشیه ص ۳۲ ج ٥ مسند احمد .

دست ازو برندارد واز فرمان او سرنتابد واورا ولی خود بداند) زیرا که او هرگز شمارا ازهدایت بیرون نکند وهرگز شمارا درگمراهی داخل نکند و همچنین است حدیث عماربن یاسر[1] که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقط تولانی ومن تولانی فقد توالله ومن احبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله ومن ابغضه فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله عز وجل .

یعنی وصیت میکنم کسیرا که بمن ایمان آورده و تصدیق من نموده بولایت علی بن ابی طالب پس هرکس او را ولی خود بداند مرا ولی خود دانسته و هرکس مرا ولی خود داند خدایتعالی را ولی خود دانسته وهرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته وهرکس مرا دوست دارد خدایتعالی را دوست داشته وهرکس اورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته وهرکس مرا دشمن بدارد خدای عزوجل را دشمن داشته و نیز از عمار مرفوعاً[2] روایت شده که اللهم من آمن بی وصدقنی فلیتول علی بن ابی طالب ولایته ولایتی وولایتی ولایة الله تعالی . یعنی خدایا هرکس بمن ایمان آورد ومرا تصدیق نماید پس دست از علی بن ابی طالب برندارد وبا او باشد زیرا که ولایت او ولایت منست وولایت من ولایت خدایتعالی ویکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواندند پس فرمودند[3]

۱ ـ آنرا طبرانی درکبیر وابن عساکر درتاریخ خود روایت کرده وآن حدیث ۲۵۷۱ باشد از احادیث کنز ص ۱۴۵ ج ۶ ۲ ـ آنرا طبرانی درکبیر از محمد بن ابی عبیدة بن محمد بن عماربن یاسر از پدرش ازجدش ازعمار روایت نموده وآنحدیث ۲۵۷۶ باشد ازاحادیث کنز ص ۱۰۰ ج ۶ وآنرا درمنتخب کنزهم روایت نموده. ۳ ـ ابوالشیخ آنرا درحدیث طویلی روایت کرده وابن حجر آنرا درتفسیر آیه المودة فی القربی از صواعق خود ص ۱۰۵ نقل نموده پس نیکو تأمل کن درآن ودرمقصد بلندی که درآن است واز فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تذهبن بکم الاباطیل غفلت مکن .

یا ایها الناس ان الفضل والشرف والمنزلة والولایة لرسول الله و ذریته فلا تذهبن بکم الاباطیل یعنی ای مردم فضیلت و شرافت و منزلت و ولایت رسول خدا و فرزندان اوراست پس باطلها شما را نبرد (یعنی کسانیکه از روی ناراستی و نادرستی دعوی اینمقامات کنند شما را از راه هدایت منحرف نسازند وبسوی خود نکشانندکه اینمقامات مخصوص رسول خدا و فرزندان او است صلی الله علیه وآله وسلم) و هم آنحضرت فرموده[1] فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین وانتحال المبطلین و تأویل الجاهلین الاوان ائمتکم وفدکم الی الله فانظروا من توفدون یعنی در هر بازماندگان (یعنی درهر طبقه) ازامت من صاحبان عدالتی هستند از اهل بیت من که زائل کنند از این دین تحریف گمراهان وادعای مدعیان باطل وتأویل نادانانرا آگاه باشیدکه امامان شما پیشآهنگان شمایند سوی خدایتعالی پس نظر کنیدکه چه کسیرا پیش میفرستید. وهم[2] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فلا تقدموهم فتهلکوا ولا تقصروا عنهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی بر ایشان پیشی نگیریدکه هلاك خواهیدشد وازایشان کوتاهی نکنیدکه هلاك خواهید شد و بایشان نیاموزید که ایشان از شما داناترند. وهم آنحضرت فرموده اجعلوا اهل بیتی[3] منکم مکان الرأس من الجسد و مکان العینین

۱ ـ آنرا ملا درسیره خود روایت نموده چنانچه درصواعق ابن حجر ص ۹۰ مذکور است.
۲ ـ آنرا طبرانی درحدیث ثقلین روایت نموده ودرصواعق ص ۸۹ مذکور است.
۳ ـ آنرا جمعی از اصحاب سنن ازابوذر مرفوعاً روایت نموده اند. وآنرا امام صبان درفضل اهل البیت علیهم السلام در اسعاف الراغبین وشیخ یوسف نبهانی در شرف مؤبد ودیگران از ثقات روایت نموده اند واین نص است دروجوب ریاست ایشان علیهم السلام ودراینکه هدایت یافتن سوی حق نمیشود جزاز طریق ایشان.

من الرأس ولا یهتدی الراس الا بالعینین یعنی اهل بیت مرا از خودتان بجای سر از تن و بجای دو چشم از سر قرار دهید و راه نیابد سر جز با دو چشم و هم آنحضرت فرموده[1] الزموا مودتنا اهل البیت فانه من لقی الله و هو یودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذی نفسی بیده لا ینفع عبدا عمله الا بمعرفة حقنا یعنی دوستی ما اهل البیت را پیوسته بدارید زیرا که هر کس خدا را ملاقات نماید در حالتیکه ما را دوست میدارد داخل بهشت میشود بشفاعت ما سوگند بانکه روانم در دست اوست که سود نبخشد بندهٔ را عمل وی جز بشناختن حق ما و هم آنحضرت فرموده[2] معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد

۱ ـ آنرا طبرانی در اواسط روایت کرده و سیوطی در احیاء المیت و نبهانی در اربعین اربعین خود و ابن حجر در باب حنا برمحبت ایشان علیهم السلام از صواعق خود و جماعت دیگر هم از اعلام نقل نموده‌اند. پس نیکو نظر کن در فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا ینفع عبدا عمله الا بمعرفة حقنا و مرا خبرده که حق ایشان که خدا تعالی آنرا شرط صحت اعمال قرار داده چیست . مگر همان گوش دادن و طاعت نمودن ایشان علیهم السلام نیست و وصول بخدا تعالی از راه راست و صراط مستقیم ایشان است . و کدام حق راجز نبوت و خلافت این اثر عظیم خواهد بود. لیکن ما بقومی مبتلا شده‌ایم که تامل و تدبر نمیکنند انا لله و الیه راجعون .

۲ ـ آنرا قاضی عیاض در فصل اول کتاب شفا در اول ص ۴۰ از قسم دویم طبع استانه ۱۳۲۸ و تو میدانی که مقصود از معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط دانستن نامها و اشخاص ایشان و اینکه ایشان خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند نیست زیرا که ابوجهل و ابولهب هراینه همه اینها را میدانند بلکه مقصود اینست که بدانی که ایشان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اولوالا هر هستند برحد فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس امام زمان خود را نشناسد خواهد مرد مثل مردن جاهلیت و مراد از محبت و ولایت ایشان محبت و ولایتی است لازمهٔ ائمه راستی است (نزد اهل حق) و اینمطلب در غایت وضوح است .

جواز علی الصراط والولایة لال محمد امان من العذاب یعنی معرفت آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم بیزاری از آتش است و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم جواز بر صراط است و ولایت مر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان است از عذاب. و هم آنحضرت فرموده لاتزول قدماعبد (یوم القیامة)[1] حتی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما ابلاه و عن ماله فیما انفقه و من این اکتسبه و عن محبتنا اهل البیت یعنی قدمهای بندهٔ روز قیامت زائل نمیشود تا اینکه پرسیده شود از چهار چیز ازعمراودرآنچه آنرا بپایان برده وازجسداو درآنچه انراپوشانده و ازمال او در آنچه آنراصرف کرده و از کجاآنرا کسب کرده و از دوستی ما اهل البیت صلی الله علیه و آله وسلم و هم[2] آنحضرت فرموده فلوان رجلاصفن (صف

۱ ـ هرگاه ایشانرا از طرف خدایتعالی منصبی که مستوجب سمع و طاعت باشدنبودی محبت ایشان باینمزلت و منابت نبودی. واینحدیث را طبرانی مرفوعا از ابن عباس روایت نموده وسیوطی آنرا در احیآء المیت نقل کرده و نبهانی دراربعین خود وجماعتی از اعلام نقل نموده‌اند .

۲ ـ آنرا طبرانی و حاکم روایت نموده اند چنانچه در اربعین نبهانی و احیاء سیوطی و غیرهما است و اینحدیث نظیر حدیثی است که‌قریبا آنرا شنیدی (والذی نفسی بیده‌لاینفع عبداعمله الابمعرفة حقنا) و اگر بعض ایشان بغض خدایتعالی را نبودی عملهای مبتغض ایشان برباد فنا نرفتی اگر چه در میان رکن و مقام بایستادی و نماز خواندی و روزه داشتی و اگر نیابت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم نداشتندی ایشانرا اینمزلت نبودی. و حاکم و ابن حبان در صحیح خود (چنانچه در اربعین نبهانی واحیاء سیوطی است) از ابی‌سعید روایت کرده‌اند که پیغمبرصلی‌الله علیه و آله و سلم فرموده والذی‌نفسی‌بیده لایبغضنا اهل‌البیت‌رجل‌الا دخل‌النار یعنی‌سوگند بانکه روانم در دست اوست که‌ماخانواده

(بقیه در ذیل صفحهٔ ۴۳)

قدمیه) بین الرکن و المقام فصلی و صام وهو مبغض لال محمد دخل النار

یعنی پس اگر مردی میان رکن و مقام برپاههای خود بایستد نماز بخواند و روزه بگیرد در حالتیکه مبغض آل محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم باشد داخل آتش‌شود . وهم آنحضرت[1] صلی‌الله علیه‌و آله و سلم فرموده من‌مات علی‌حب آل محمد مات شهید الاومات علی حب‌آل محمد مات مغفور آله الاومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الاومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الاو من مات علی حب‌آل محمد بشره ملك‌الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الاومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کماتزف العروس الی‌بیت زوجها الا ومن مات علی‌حب آل‌محمد

(بقیه از ذیل صفحهٔ ٤٢)

را کسی دشمن نمیدارد جز آنکه داخل آتش شود و طبرانی (چنانچه در اربعین نبهانی و و احیاء سیوطی است) روایت نموده از امام حسن سبط علیه السلام که آنحضرت بمعویةبن خدیج فرمود ایاك و بغضنا اهل‌البیت فان رسول الله صلی‌الله علیه و آله و سلم قال یا یبغضنا احد ولایحسدنا احد الاذید یوم‌القیمة عن‌الحوض بسیاط من‌ناریعنی کسی ما را دشمن نمیدارد و برما کسی حسد نمیورزدمگر آنکه رانده شود روز قیامت از حوض بتازیانهای آتش . و طبرانی در اواسط روایت‌کرده (چنانکه در احیاء و سیوطی واربعین نبهانی است) که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم خطبه خواندند پس فرمودند ایهاالناس من‌ابغضنا اهل‌البیت حشره‌الله یوم القیمة یهودیا ایمردم‌هرکس‌ماخانواده رادشمن بدارد خدایتعالی اورا روز قیامت یهودی محشور فرماید .

١ ـ آنرا امام ثعلبی در تفسیر آیه مودة از تفسیر بزرگ خود ازجریربن عبدالله‌بجلی‌از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم روایت کرده و آنرازمخشری مرسلا روایت کرده مثل مراسیل مسلمه در کشاف خود در تفسیر آیه مذکوره .

جعل الله قبره مزار ملائکه الرحمة الاومن مات علی حب آل مات علی السنة و الجماعة الاومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه ایس من رحمة الله یعنی هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد شهید مرده باشد. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم بمیرد آمرزیده مرده باشد. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله بمیرد با توبه مرده باشد. آگاه باشید که هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد مومن کامل الایمان مرده باشد. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم بمیرد ملك الموت آنگاه منکر و نکیر او را ببهشت بشارت دهند. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد برده میشود سوی بهشت چنانچه عروس را سوی خانه شوهرش برند. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد اورا درقبر دو دروازه سوی بهشت گشاده شود. آگاه باشید هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد خدا یتعالی قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار دهد. آگاه باشید هر کس بردوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد برسنت و جماعت مرده باشد. آگاه باشید هر کس بردشمنی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد بیاید در روز قیامت درحالتیکه میان دو چشم او نوشته شده (نومید از رحمت خدا) تا آخر خطبه عصماء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اراده فرمود که هواهای متفرقه را بآن برگرداند. ومضامین همه این احادیث متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره وهرگاه نه این بود که ایشان علیهم السلام حجتهای بالغه خدا یتعالی وآبخور های گوارای شریعت او و قائممقامهای حضرت پیغمبر خدا در امر و نهی او مانند های اویند در آشکار ترین مظاهر رفتار و سلوك او این مرتبه و

منزلتها برای ایشان ثابت نبودی پس بدینسبب دوست ایشان دوست خدا و رسول اواست ودشمن ایشان دشمن خدا و رسول اواست[1] همانا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده لایحبنا الامؤمن تقی ولا یبغضنا الامنافق شقی یعنی دوست نمیدارد مارا مگر مؤمن پرهیزکارو دشمن نمیدارد ما را مگر منافق بدبخت و ازین است که فرزدق در باره ایشان گفته:

من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم
ان عداهل التقی کانوا ائمتهم اوقیل من خیر اهل الارض قیلهم

یعنی از گروهیکه محبت ایشان دین و دشمنی ایشان کفر و نزدیك بودن بایشان نجات و دست آویز است. اگر اهل تقوی شمرده شوندایشان پیشوایان آنهاخواهند بود و اگر بگویند که بهترین اهل زمین کیانند در جواب گویند که ایشانند[2] وامیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودانی و اطائب ارومتی و ابرار عترتی احلم الناس صغار او اعلمهم کبارا بنا ینفی الله الکذب و بنا یعقر الله انیاب الذئب الکلب و بنا یفك الله عنوتکم و ینزع ربق اعناقکم و بنا یفتح الله ویختم همانا که من و خوبان درخت بن من و نیکوکاران عترت من بردبار ترین مردمیم در کودکی و داناترین آنهائیم در بزرگی بواسطه ما خدایتعالی دروغ را زائل کندو بواسطه ما قطع فرمایددندانهای گرك دیوانهٔ را و بواسطه ما شما را از ذلت اسارت رها فرماید و بند های گردنهای شما را بر دارد و خدایتعالی بما ابتدا میفرمایدو بما ختم خواهد نمود و بس است ما را در اختیار نمودن ایشان بر غیر ایشان که خدای

۱ ـ آنرا ملا روایت نموده چنانچه در مقصد دوم باب یازدهم صواعق است ص ۱۰۳ .
۲ ـ آنرا عبدالغنی بن سعد در ایضاح الاشکال روایت نموده و آن حدیث (۶۰۵۰) باشد از احادیث کنز در آخر ص ۳۹۶ ج ۶ .

عزوجل ایشانرا اختیار نمود حتی اینکه درود فرستادن برایشانرا جزء نماز واجب برتمام بندگان خود قرار داده پس نماز هیچکس از اهل عالم خواه صدیق باشد یا فاروق خواه صاحب یکنور یا دو نور یا نور ها باشد بدون آن (درود برایشان) درست نباشد بلکه ناگزیر است هرکه را که خدایرا بفرائض وی عبادت میکند اینکه عبادت کند او را بدرود فرستادن برایشان در اثنای آن چنانچه او بشهادتین عبادت میکند. و این منزلتیست که رویهای این امت برای آن خاضع شده وچشمهای ائمهٔ ذکر ایشان فرموده اید در برابر آن شکسته شده. امام شافعی رضی الله عنه فرموده[1]:

یا اهل بیت رسول الله حبکم　　فرض من الله فی القران انزله
کفاکم من عظیم الفضل انکم　　من لم یصل علیکم لاصلاة له

یعنی ای اهل بیت رسول خدای دوستی شما از جانب خدا فرض است که در قرآن آنرا نازل فرموده. شمارا از فضل عظیم همین بس که هر کس برشما درود نفرستد او را نمازی نیست.

اکنون اکتفا کنیم بهمین اندازه از آنچیزهائیکه درسنت مقدسه وارد شده ازدلائل بروجوب رفتار نسبت ایشان علیهم السلام و رفتن براسلوب ایشان و در کتاب خدای عزوجل نیز آیات محکمهٔ هست که دلالت بر وجوب آن دارد و ما آنها را موکول بشاهد عقل و ذهن و قاد شما نمودیم و شما از کسانی هستید که ایشانرا تلمیح کفایت کند و برمز از اشاره مستغنی باشند والحمدلله رب العالمین. ش

---

۱ ـ ایندو بیت از مدایح امام شافعی است که بغایت انتشار و اشتهار دار دوجماعتی از ثقات آنرا مرسلا ایراد نموده اند مراسیل مسلمه مثل ابن حجر در صواعق ص ۸۸ و نبهانی در شرف موبد ۹۹ و امام ابوبکربن شهاب الدین درشقه الصادی و جمعی دیگر.

سؤال ٦ - بتاریخ ٢٠ ذی‌القعده ١٣٢٩

١ - پسند نمودن سنن صریحه که ما آنرا ایراد نمودیم
٢ - دهشت داشتن از جمع نمودن میان آنها و
میان مذهب جمهور ٣ - مستظهر شدن
باستدعای آیات قرآن

١ - مشرف شدم بنامه گرامی تو که راههای آن‌راست وتحصیل آن مهیا و آسان استو دلو راتاریسمان بند آن پر کرده‌ئی و چون سیلاب برکوه سرازیر شدهٔ. چشم در آن گردانیده دیدم که در مجادله قوی و در جنگ ثابت و در سخنوری سخت توانا و تندزبانی.

٢ - و چون در بحث و کنجکاوی از حجتهای تو نیك فرو رفتم‌و در کشف از دلائل نیکو تأمل کردم خود را در امری مضطرب یافتیم. در حجتهای تو نظر میکنم می بینیم که آنها موجب الزامند و در دلائل تو نگاه میکنم می‌بینم که آنهامسلمند ودرائمهٔ عترت‌طاهره نظرمیکنم‌پس ایشان مکانتی و منزلتی دارند از خدا و رسول او صلی‌الله علیه وآله وسلم که باید در برابر آن پست شد از هیبت و اجلال. آنگاه نظر بعموم اهل قبله و سواد اعظم اینملت میکنم که ایشان با اهل البیت علیهم السلام بر خلاف مقتضیات ظاهر این ادله میباشند. پس‌من درخودگویا بادو روان مشاورت مینمایم یك روان میل بمتابعت ادله دارد و روان دیگر ملتجی با کثرت اهل قبله میشود. روان نخستین افسار خود را بدست تو داده پس دردست تو اضطرابی ندارد و روان دیگر بواسطه عناد خود از تو دوری جسته وبر تو سرکشی دارد.

٣ - پس‌چه شودکه بر آن (روان‌سرکش) بحجتهای قاطعه کتاب

که راه آنرا قطع کنند و میان آن ورأی عمومی حائل شوند مستظهر شوی و ترا سلام باد. س

جواب ٦ - بتاریخ ۲۲ ذی القعده ۱۳۲۹

حجتهای کتاب

همانا که شما بحمدالله از کسانی هستید که علم قرآن را دریافته اید و بآشکار و نهان آن پی برده‌اید. پس آیا از آیات باهره آن درباره کسی نازل شده باندازه آنچه در بارهٔ عترت طاهره نازل شده. آیا آیات محکمات آن ببرداشته شدن پلیدی(رجس) از غیر[1] ایشان علیهم السلام حکم نموده و آیا از برای کسی از جهانیان مثل آیه تطهیر ایشان[2] باشد آیا محکم تنزیل بواجب بوده[3] دوستی غیر ایشان حکم نموده. آیا[4] جبرئیل آیهٔ مباهله بغیر ایشان را فرود آورده.

هل اتی هل اتی بمدح سواهم لاومولیً بذکرهم حلاّ ها[5]

---

۱ - چنانچه برداشته شدن پلیدی از ایشان حکم نموده در آیه مبارکه انما یریدالله لیذهب عنکم الرجل اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .

۲ - نچنین است بلکه هیچکس را آن نباشد و همانا که ایشان بآیه تطهیر ممتاز شده‌اند هیچکس بایشان نرسد و کسی باینمقام طمع نکند .

۳ - نچنین است بلکه خدایتعالی ایشانرا بان اختصاص داده بجهة تفضیل ایشان برغیر ایشان پس فرمود قل لااسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یعترف حسنة (و آن دوستی ایشان است) نزدله فیها حسنا ان الله غفور (یعنی دوستان ایشان را) شکور (دوستان ایشانرا بر دوستی ایشان) .

٤ - نچنین است بلکه جبرئیل علیه السلام آیه مباهله بر ایشان فرود آورده پس خدایتعالی فرمود قل تعالوا ندع ابناء نا الخ .

٥ - اشاره بسوی نزول سوره دهر یعنی هل اتی باشد مخصوصاً برای ایشان ودرباره دشمنان

(بقیه درذیل صفحه ٤٩)

یعنی آیا سوره مبارکه هل اتی بمدح غیر ایشان علیهم السلام آمده نه سوگند یاد خدائیکه اینسوره را بذکر ایشان علیهم السلام زینت بخشیده . آیا ایشان نیستند حبل الله[1] که فرموده واعتصموا بحبل الله جمیعاً یعنی وبریسمان خدا چنگ زنید همگی و پراکنده مشوید ولا تفرقوا و راستگویان که فرموده و کونوا مع الصادقین[2] یعنی و باشید با راستگویان وصراط خدا که فرموده وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه وسبیل خدا یتعالی که فرموده ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله[3] یعنی پیروی راههای دیگر

(بقیه از ذیل صفحه ٤٨)

ایشان و هرکس بخواهد مطلع بحقیقت امر در نزول آیه تطهیر و آیه مباهله و آیة المودة فی القربی و سورهٔ دهر شود رجوع کند بکتاب ما که موسوم بکلمه غرآء است زیرا که او شفآء هر درد ودفع سرکشی دشمنان ومنع کلاع نادانها است .

۱ ـ امام ثعلبی در تفسیر بزرك خود در تفسیر این آیه از ابان بن ثعلب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مائیم حبل الله که فرمود واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا وآنرا ابن حجر درصواعق آیه پنجم فصل اول ازباب یازدهم نقل نموده واز ثعلبی روایت نقل کرده ازحضرت صادق علیه السلام چنانچه شنیدی وابوبکر بن شهاب الدین درشفة الصادی ازامام شافعی نقل نموده که اینچند بیت را گفته :

ولما رایت الناس قد ذهبت بهم	مذاهبهم فی الجر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا	وهم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
وامسکت حبل الله و هو ولائهم	کما قد امرنا بالتمسك بالحبل

۲ ـ صادقون دراینجا رسول خدا وامامان عترت طاهره هستند صلی الله علیهم اجمعین بحکم احادیث صحیحه متواتره ما وهم آنرا حافظ ابونعیم وموفق بن احمد روایت نموده وابن حجر آنرا در تفسیر آیه ٥ باب ١١ صواعق ص ٩٠ از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل نموده چنانچه دراواخر (جواب ٦) نقل نمودیم دراینکتاب .

۳ ـ حضرت امام محمد باقر وحضرت صادق علیهما السلام میفرمودند صراط مستقیم دراینجا همان امام است ولا تتبعوا السبل یعنی پیروی نکنید امامان گمراهی را فتفرق بکم عن سبیله تا شمارا دور نسازند از راه خدا یتعالی ومائیم راه او .

نکنید تادور نسازند شمارا ازخدایتعالی وازاولوا لامریکه خدایتعالی فرموده یاایها الذین امنوااطیعوالله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم[1] یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید فرمانبرداری خدای کنید و فرمانبرداری رسول یعنی همانا که این‌راه من‌است‌که راست‌است پس‌پیروی آن‌کنید وصاحبان امر خود کنید و اهل ذکریکه خدایتعالی فرموده[2] فاسئلوا اهل‌الذکر ان‌کنتم‌لاتعلمون یعنی‌پس‌بپرسید ازاهل‌ذکر اگرشما نمیدانید ومؤمنانیکه خدایتعالی فرموده[3] و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و تیبع

۱- ثقةالاسلام کلینی بسند صحیح از یزید عجلی روایت‌کرده‌که امام محمدباقر علیه‌السلام‌را از تفسیر قوله تعالی اطیعوالله واطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم پس جواب آنحضرت این بود الم تر الی‌الذین اوتوا نصیباً من‌الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من‌الذین آمنوا سبیلا یقولون لائمة الضلال والدعاة الی‌النار هؤلاء اهدی من‌آل محمد سبیلا یعنی نمی‌بینی کسانیرا که بهرهٔ از کتاب داده شده اند ایمان بجبت وطاغوت میآورند ومیگویند اینان از مؤمنین براه راست نزدیکترند مراد آن‌است‌که میگویند که ائمه ضلال وداعیان سوی آتش براه راست نزدیکترند ازآل محمد صلی‌الله علیهم وسلم اولئك الذین لعنهم‌الله ومن یلعن‌الله فلن‌تجدله نصیرا ام‌لهم نصیب من‌الملك (مراد امامت و خلافت است) فاذا لایؤتون الناس یفتراً ام‌یحسدون الناس علی مااتاهم الله من‌فضله (ومائیم آنمردم حسد برده شده برآنچه خدایتعالی بما داده از امامت و بسائر خلق نداده) فقدآتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه وآتیناهم ملکا عظیماً (میفرماید قرار دادیم ازایشان رسولان وپیغمبران وامامان را پس درآل ابراهیم اقراربآن میکنند ودرآل‌محمد صلی‌الله علیهم وسلم انکارکنند) فمنهم من‌آمن به ومنهم من‌صد عنه وکفی بجهنم سعیرا .

۲ - ثعلبی درتفسیر بزرگ خود درمعنی این آیه از جابر روایت کرده که گفت وقتیکه این آیه نازل‌شد علی علیه‌السلام فرمود ماهل ذکریم - وهمین هم ازسائر ائمه هدی روایت‌شده وعلامه بحرینی درباب ۳۵ بیست واندی باینمضمون حدیث صحیح روایت نموده .

۳ - ابن مردویه درتفسیر این آیه روایت‌کرده‌که مراد بمشاقت رسول اینجا همان مشاقت در

(بقیه درذیل صفحه ۵۱)

غیرسبیل المؤمنین نوله ماتولی و فصله جهنم یعنی و هر کس ستیزگی و مخالفت با رسول صلی‌الله‌علیه و آله وسلم نماید پس از آنکه حق بر اوظاهر شد و متابعت کند غیر راه مؤمنانرا (یعنی بر راهی باشد که مؤمنان بر آن راه نباشند) باو گذاریم آنرا که باو تولی کرده باشد (یعنی او را با متبوع خود رها کنیم و بدوزخش بسوزیم . وهادیانیکه خدایتعالی[1] فرموده انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی همانا که توبیم دهندئی و از برای قومی هدایت کنندئی است . آیا ایشان علیهم السلام نیستند از کسانیکه خدایتعالی برایشان انعام فرموده و در سبع المثانی و قرآن عظیم سوی ایشان اشارت فرموده که فرموده[2] اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت

(بقیه از ذیل صفحه ۵۰)

شأن علی علیه‌السلام است واینکه هدی در آیه من بعد ماتبین له الهدی شأن علی علیه السلام است و مثل آنرا عیاشی در تفسیر خود واحادیث صحاح از طریق عترت طاهره متواتراست دراینکه سبیل المؤمنین دراین آیه راه ایشان علیهم‌السلام است .

۱ - ثعلبی درتفسیر بزرگ خود در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده که گفت چون این آیه فرودآمد حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله وسلم دست مبارك را برسینه علی علیه‌السلام گذاشته فرمود من منذرم وعلی هادی است وبتو یاعلی هدایت یابند هدایت یافتگان وهم آنرا جماعتی از مفسران و اصحاب سنن از ابن عباس روایت کرده اند - واز محمدبن مسلم مروی است که گفت از حضرت صادق علیه‌السلام این آیه را پرسیدم فرمود هرامامی در زمان خود هادی باشد وحضرت باقر علیه‌السلام درتفسیر این آیه فرموده منذر رسول خداست صلی‌الله علیه وآله وسلم وهادی علی علیه‌السلام است آنگاه فرمود بخدا که این آیه همیشه دربارهٔ ما بوده تا کنون .

۲ - ثعلبی درتفسیر سوره فاتحه از تفسیر بزرگ خود از ابی بریده روایت کرده که صراط مستقیم همان صراط محمد وآل اواست صلی‌الله علیه وآله وسلم واز تفسیر وکیع بن الجراح

(بقیه درذیل صفحه ۵۲)

علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین یعنی مارا براه راست هدایت فرما راه کسانیکه بر ایشان انعام فرموده‌ئی نه آنکسانیکه بغضب گرفتار شده اند و نه گمراهان و فرموده[1] اولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین و الشهداء و الصالحین یعنی اینان هستند با کسانیکه خدایتعالی بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. آیا خدایتعالی دلالت عامه را برای ایشان قرار نداده آیا آنرا (یعنی ولایت عامه را) منحصر بایشان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم نفرموده پس بخوان انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة وهم راکعون و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون[2]. یعنی جز این نیست که ولی شما خداست و رسول اوست و کسانی هستند که ایمان آورده اند انکسانیکه نماز برپای کنند و زکوة دهند در حالتیکه ایشان در رکوع باشند. آیا خدایتعالی آمرزش را قرار نداده برای کسیکه ایمان آورده و عمل صالح بجا آورده بشرط هدایت یافتن بولایت

(بقیه از ذیل صفحه ۵۱)

از سفیان ثوری ازسدی ازاسباط ومجاهد ازابن عباس منقول است درقوله تعالی اهدنا ـ الصراط المستقیم گفت بگوئید ما ارشادکن بمحبت محمد واهل بیت او.

۱ ـ امامان اهل بیت علیهم السلام از بزرگان صدیقان وشهیدان وصالحانند بلا کلام.

۲ ـ مفسران اجماع کرده اند براینکه این آیه درحق علی علیه السلام فرود آمده وقتیکه در حال رکوع انگشتر خودرا صدقه داد چنانچه قوشجی که از پیشوایان اشاعره است درشرح تجرید دربحث امامت بآن اعتراف نموده. وآنرا نسائی درصحیح خود از عبدالله بن سلام وصاحب الجمع بین الصحاح السته درتفسیر سورهٔ مائده وثعلبی در تفسیر بزرگ خود نزول آنرا درباره علی علیه السلام روایت نموده اند چنانچه توضیح آنرا خواهم نمود.

ایشان علیهم‌السلام که فرموده[1] وانی لغفارلمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدی. آیا ولایت ایشان نبود از امانتی که خدا یتعالی فرموده[2] اناعرضنا الامانة علی‌السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و حملهاالانسان انه‌کان ظلوما جهولا یعنی همانا که ما امانت را برآسمانها وزمین وکوهها عرضه‌داشتیم پس ابا وامتناع ورزیدند از برداشتن آن و ترسیدند از آن و انسان آنرا برداشت زیرا که او بسی ظالم و نادان بود آیا ولایت ایشان نبود از سلمیکه خدایتعالی امرفرمود بداخل شدن در آن پس فرمود[3] یا ایهاالذین آمنوا ادخلوافی‌السلم کافة ولا تبتعوا خطوات‌الشیطان.

---

۱ - ابن‌حجر درصواعق درفصل اول باب ۱۱ باینعبارت گفته‌که ترجمه‌اش اینست آیه هشتم قوله تعالی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی ثابت بنانی‌گفته اهتدی الی ولایة اهل بیته یعنی سوی ولایت اهل‌بیت آنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم هدایت یافته. (ابن حجرگوید) وآن ازحضرت باقر علیه‌السلام هم‌آمده. آنگاه ابن‌حجر احادیثی درنجات کسانیکه سوی ایشان علیهم السلام هدایت یافته‌اند روایت نموده. واشاره‌کرده بآنچه از حضرت باقر علیه‌السلام نقل‌نموده بفرمایش حضرت‌باقر علیه‌السلام بحارث‌بن یحیی ای‌حارث آیا نمی‌بینی چگونه شرط فرمود خدایتعالی وسود نبخشید کسی‌را نه توبه ونه ایمان ونه عمل صالح تابولایت ماراه نیابد آنگاه آنحضرت بسندخواند جدبزرگوارش امیرالمؤمنین روایت فرمودکه فرموده بخدای اگر مردی توبه‌کند وایمان آورد وعمل صالح‌کند وبولایت ماراه نیافته باشد سودی ندهد او را. وابونعیم حافظ از عون‌بن ابی جحیفه از پدر خود از علی علیه‌السلاه مثل آنرا روایت نموده ومثل آنرا حاکم از حضرت‌باقر وحضرت صادق وثابت بنانی وانس‌بن مالك روایت نموده.

۲ - رجوع کن درمعنی این آیه بتفسیر صافی وتفسیر علی‌بن ابراهیم وبآنچه ابن‌بابویه روایت نموده از حضرت باقر وحضرت صادق وحضرت رضا علیهم‌السلام وبآنچه علامه بحرینی در باب ۱۱۵ غایة المرام خود از احادیث اهل‌سنت نقل نموده.

۳ - علامه بحرینی درباب ۲۲۴ کتاب غایة‌المرام دوازده حدیث ازاحادیث صحیحه ما دربارهٔ نزول این آیت بولایت علی وفرزندان او ونهی از پیروی غیرایشان علیهم‌السلام ودر باب ۲۲۳ ذکر فرموده‌که اصفهانی اموی بچندطریق آنرا ازعلی علیه‌السلام روایت‌کرده.

یعنی ایکسانیکه ایمان آورده اید همگی درسلم داخل شوید وقدمهای شیطان را پیروی منمائید. آیا ولایت ایشان همان نعیمی نیست که خدایتعالی فرموده[1] و لتسالن یومئذ عن النعیم یعنی هرآینه البته آنروز از نعیم پرسیده خواهید شد. آیا حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم مامور بتبلیغ آنولایت نشده وبرآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اینخصوص سخت گیری نشده بآنچه شبیه تهدید باشد از جانب خدای عزوجل آنجا که میفرماید[2] یاایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك وان لم تفعل فمابلغت رسالته والله یعصمك من الناس

یعنی ای فرستاده شده برسان آنچه را فرود آمده شده بتو از پروردگار تو واگر نکنی پس رسالت اورا نرساندئی وخدای ترا ازمردم نگهداری خواهد فرمود. اما حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بتبلیغ آن ازجانب خدای تعالی علناً تکلم نفرمود روز غدیر آنجا که صدای آنحضرت بخطبه بلندشد

۱ ـ علامه بحرینی در باب ۴۸ غامه‌المرام سه حدیث از طریق اهل سنت روایت کرده که نعیم آن است که خداوند تعالی برمردم انعام فرموده بولایت حضرت رسول وامیرالمؤمنین و اهل البیت علیهم الصلوة و السلام و در باب ۴۹ دوازده حدیث در این معنی صحاح ما روایت فرموده.

۲ ـ جماعتی ازاصحاب سنن آنرا روایت کرده اند مثل امام واحدی در سوره مائده ازکتاب اسباب النزول خود ازابی سعید خدری که گفته این آیت در غدیرخم درباره علی بن ابی طالب علیهم السلام نازل شد. وهم آنرا امام ثعلبی درتفسیرخود بدوطریق روایت نمود و حموینی شافعی در فرائد خود بطریق متعدده از ابوهریره مرفوعا روایت نموده و آنرا ابونعیم در کتاب نزول القرآن خود بدوسند نقل نموده یکی مرفوعا ازابورافع و دیگری از اعمش از عطیه مرفوعا. و در غایة المرام نه حدیث از طریق اهل سنت نقل نموده و هشت حدیث صحیح ازطریق شیعه باینمعنی نقل نموده، عامه‌المرام باب ۳۷ و ۳۸.

پس در آنروز خدایتعالی این آیه فرو فرستاد[1] الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل نمودم برای شما دینتانرا و تمام نمودم برشما نعمت خود را و برای شما اسلام را آئین پسندیدم. آیا ندیدی چگونه رفتار نمود پروردگار تو در آنروز بآنکسی که علانیه انکار ولایت ایشان نمود وازحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم جهاراً مطالبه حجة کرده گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء اوائتنا بعذاب الیم یعنی خداوندا اگر این از جانب تو حق است پس ببار بر ما سنگها را از آسمان یا عذابی دردناك بما بده پس خدایتعالی اورا بسنگی زد از سجیل چنانچه سابقاً با اصحاب فیل اینکار فرمود ودر اینحال این آیت فرو فرستاد[2] سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع. یعنی خواهندهٔ خواست عذابیرا که برای کافران واقع باشد آنرا دفع کنندهٔ نباشد. و زود باشد که مردم از ولایت ایشان علیهم السلام

---

۱ ـ حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام برآن تصریح فرموده اند چنانچه از ایشان بسندصحیح روایت‌شده واهل سنت شش‌حدیث بسند های مرفوعه خود ازحضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که صریح دراین معنی است وتفصیل آن در باب ۳۹ و ٤۰ عامه‌المرام است.

۲ ـ امام ثعلبی در تفسیر بزرك خود این قضیه را مفصلا روایت کرده و علامه مصری شبلنجی دراحوال حضرت علی علیه‌السلام درکتاب نورالابصار خود صفحه ۷۲۱ نقل نموده و این قضیه مشهور است ذکر نموده انرا حلبی در اواخر حجة الوداع از جزء سوم سیره خود. و آنرا حاکم در مستدرك در تفسیر سوره معارج صفحه ۵۰۲ جزء دوم روایت نموده.

پرسیده شوند روزیکه مبعوث شوند چنانچه در تفسیر آیه مبارکه[1] وقفوهم انهم مسئولون یعنی ایشانرا توقف دهید زیرا که ایشان مسئولند. وعجب نباشد زیرا که ولایت ایشان علیهم السلام هرآینه از آنچیزهائیست که خدای تعالی بآن پیغمبران را مبعوث فرموده و برآن حجتها واوصیا را برپا داشته چنانچه در تفسیر آیه مبارکه[2] واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا یعنی بپرس از پیغمبرانیکه پیش از تو فرستاده ایم. بلکه ولایت ایشان از چیزهائیست که خدایتعالی در عهد الست بربکم بآن پیمان گرفته چنانچه در تفسیر آیه مبارکه[3] واذ اخذربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم

۱ ـ دیلمی از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی یعنی ایشانرا توقف دهید زیرا که ایشان ازولایت علی علیه‌السلام مسئولند (چنانچه در صواعق آورده) وهم در صواعق است که واحدی گفته که درتفسیر وقفوهم انهم مسئولون روایت شده که مراد عن ولایة علی واهل‌البیت است میگوید زیرا که خدایتعالی پیغمبرخودرا صلی‌الله علیه وآله وسلم امرفرمود که بخلق معرفی نمایدکه او ازمردم برتبلیغ رسالت اجروهزدی جزدوستی خویشاوندان‌او نمیخواهد (میگوید) مراد اینست که از ایشان سئوال میکنند که آیا اهل‌البیت را بشایستگی دوست داشته‌اند چنانچه پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم بانها وصیت فرمود یا انکه دوستی ایشانرا مهمل وضایع گذاشته‌اند پس برآنها مطالبه وسزای بد باشد (تمام) کلام واحدی وهمین ترابس که ابن حجر انرا در صواعق باب ۱۱ شمرده آنرا از آیاتیکه در باره ایشان نازل شده وآن آیه چهارم است و درانجا بسطی درکلام داده انرا رجوع بفرما.

۲ ـ بس است‌ترا انچه آنرا حافظ ابونعیم در حلیه خود و ثعلبی و نیشابوری و برقی در تفاسیر خودشان روایت کرده‌اند وانچه‌ابراهیم‌بن محمد حموسی و غیراو ازاهل‌سنت روایت کرده‌اند. وملاحظه کن آنچه را ابوعلی طبرسی درتفسیر این آیه درمجمع البیان از حضرت امیر علیه‌السلام روایت نموده. ودرباب ٤٤ وباب ٤٥ غایة‌المرام احادیثی هست که تشنگی را تسکین میدهد.

۳ ـ دلالت میکند براینمطلب حدیثی که از اهل‌البیت علیهم‌السلام برای ما روایت شده

علی انفسهم الست بربکم قالو بلی یعنی ویادکن وقتی را که گرفت پروردگار تو ازفرزندان آدم ازپشتهای ایشان ذریت ایشانرا وایشانرا برخودشان بگواهی گرفت آیا من پروردگار شما نیستم گفتند آری[1] . وحضرت آدم علیه السلام کلمات توسل بایشانرا ازپروردگار خود واگرفت پس توبه اورا قبول فرمود[2] ونبود که خدایتعالی عذاب کند آنها را (یعنی بندگانش را) وحال آنکه ایشان امان اهل زمینند ووسیله آنهایند بسوی خدا . پس ایشانند مردمان حسد برده شده که خدای تعالی دربارهٔ ایشان فرموده[3] ام یحسدون الناس علی ماآتاهم الله من فضله یعنی مگر حسد میورزند بمردم برآنچه خدایتعالی برایشان ارزانی فرموده ازفضل خود وایشانند راسخان درعلم که خدایتعالی فرموده[4] والراسخون فی العلم یقولون آمنا به یعنی وثابت قدمان درعلم

---

۱ ـ ابن المغازلی الشافعی ازابن عباس روایت نموده که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم‌را پرسیدند ازکلماتیکه آنهارا حضرت آدم علیه السلام از پروردگار خود تلقی نمود خدایتعالی توبه اورا قبول فرمود انحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود از خدایتعالی خواست بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن و حسین پس توبه اورا قبول فرمود اورا آمرزید و همین نزد ما درتفسیر این آیه مأثور است .

۲ ـ صواعق محرقه ابن حجر را مراجعه کن در تفسیر آیه هفتم از باب ۱۱ خواهی یافت که ما آنچه گفتیم اعتراف نمود.

۳ ـ چنانچه ابن حجر بآن اعتراف نموده در آیه ٦ باب ۱۱ صواعق . و ابن المغازلی شافعی (چنانچه درصواعق آورده) ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت نمود که فرمود بخدا که مائیم آنمردم حسد برده شده و درباب ٦۰ و باب ٦۱ غایة المرام سی حدیث صحیح ذکر شده که دراینمطلب صریح است .

٤ ـ ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود مائیم گروهیکه خدایتعالی طاعت مارا فرض فرموده و مائیم راسخان درعلم و مائیم حسد برده شد گان خدایتعالی فرموده ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله . وهم انرا شیخ بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود .

سئوال ششم

میگویند ما ایمان آورده ایم بآن . و ایشانند مردان اعراف که خدایتعالی فرموده[1] وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی وبراعراف مردانی هستندکه هریکرا بسیمای خود میشناسند . وایشانند مردان صدق وراستی که خدایتعالی فرموده[2] من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم

۱ـ ثعلبی درتفسیرخود درمعنای این آیه ازابن عباس روایت کرده که گفت اعراف جایگاهی بلند ازصراط که برآن عباس وحمزه وعلی وجعفر ذوالجناحین هستند دوستان خودرا بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی رویهایشان می شناسند . و حاکم بسند خود از حضرت علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود روز قیامت میان بهشت ودوزخ می‌ایستیم پس هرکه مارا یاری کند اورا بسیمایش میشناسیم و ببهشتش اندر کنیم و هرکه مارا دشمن بدارد بسیمایش میشناسیم وازسلمان فارسی روایت است گفت که شنیدم پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم‌را میگفت یاعلی همانا تو واوصیآء ازفرزندان تو براعرافند وتا آخر حدیث . ومؤید آن حدیثی است که آنرا دار قطنی روایت کرده (چنانچه دراواخر فصل دوم باب نهم صواعق است) که حضرت علی علیه‌السلام بآن شش نفریکه عمر خلافت‌را میان آنها شوری قرارداد سخن بسیاری فرمود من‌جمله شمارا بخدا سوگند میدهم آیامیان شما کسی هست جزمن که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم یاد فرموده باشد یاعلی انت قسیم‌الجنة والنار یوم‌القیامه یعنی یاعلی توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ گفتند خدایا نه . ابن حجر گوید معنای آن آنست که عنترة از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که پیغمبر فرموده باو یاعلی انت قسیم الجنة والنارفیوم‌القیامه تقول‌النارهذالی وهذالك (ابن‌حجر گوید) وروایت کرده این‌سماك که ابوبکر بعلی‌رضی‌الله عنهما گفت ازپیغمبر شنیدم میگفت لایجوزا حدالصراط الامن کتب له علی الجواز یعنی ازصراط کسی نخواهد گذشت مگر کسیکه علی جواز برای او نوشته باشد.

۲ ـ ابن حجر در فصل۵ باب ۹صواعق خود ذکرکرده آنجاکه وفاة حضرت امیر علیه‌السلام را بیان میکند که وقتیکه آنحضرت علیه‌السلام در کوفه بر منبر بوده از آنحضرت پرسیدند از معنی آیه رجال‌صدقواما عاهدوالله علیهم. پس‌حضرت گفت‌خدایا آمرزش بده این‌آیه دربارهٔ من وعموی من حمزه وپسر عموی من عبیدة ابن الحارث بن عبدالمطلب فرود آمده اما

(بقیه درذیل صفحه ۵۹)

من قضی نحبه ومنهم من ینتظر ومابدلوا تبدیلا یعنی بعضی ازمؤمنان مردانی هستندکه راست گفتند درآنعهد که باخدایتعالی کردند وبآن وفا نمودند پس برخی از ایشان کسانی هستند که بعهد وفا نمودند ودر جهاد صبر کردند تا شهید شدند وبرخی از ایشان منتظر شهادتند وعهد خودرا که با خدایتعالی بسته بودند تبدیل نکردند و همچنان بر آن ثابت ماندند و مردان تسبیح که خدایتعالی فرموده[1] یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوماً تتقلب فیه القلوب والابصار یعنی در آنها (خانها) تسبیح میکنند برای او صبح و شام مردانی

(بقیه از ذیل صفحهٔ ۵۸)

عبیده روز بدر شهید شد وحمزه روز احد و اما من منتظرم بدبخت ترین این امت را که اینرا از این (وبدست مبارك خود اشاره بریش وسرخود فرمود) خضاب کند عهدی است که حبیب من ابوالقاسم صلی‌الله علیه وآله وسلم آنرا بمن عهد نمود (یعنی این خبر را) وحاکم (چنانچه در مجمع البیان در تفسیر این آیه است) از عمرو بن ثابت از ابی اسحق از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود درباره ما فرمود آمد این آیه رجال صدقواما عاهدوالله علیه الامة ومن بخدای سوگند که منتظر وتغییری نداده ام .

۱ ـ منقول است از تفسیر مجاهد ویعقوب بن سفیان از ابن عباس در تفسیر این آیه و ازاراو تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك قائما روایت شده که دحیه کلبی روز جمعه آذوقه از شام آورد پس نزد احجار زیت فرود آمد پس طبل زد تامردم را بآمدن خود اعلان کند پس مردم سوی او شتافتند و پیغمبررا صلی‌الله علیه وآله وسلم گذاشتند درحالتیکه برمنبر خطبه میخواندند مگر علی وحسن وحسین وفاطمه وسلمان وابوذر ومقداد پس حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و سلم فرمود همانا که خدایتعالی روز جمعه بمسجد من نظر افکند پس اگراینان نبودند مدینه برای اهل خود آتش گرفتی ومانند قوم لوط بسنگها زده شدی وخدای تعالی در باره کسانیکه با حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم بجا مانده بودند این آیه فرستاد یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لاتلهیهم تجارة لاایه .

که مشغول نمیسازد آنهارا تجارت وبیع ازذکرخدا وبرپاداشتن نماز ودادن زکوة میترسند ازروزیکه‌دلها وچشمها ازهول‌آنروز گردان‌باشند وخانهایشان همان است‌که خدایتعالی یادکرده فرموده[1] فی‌بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یعنی درخانهائیکه خدایتعالی رخصت داده‌که بلند شوند ودرآنها نام او یاد شود. وهمانا که خدایتعالی مشکات[2] ایشانرا درآیه نور مثل نور خود قرارداده واوراست مثل‌اعلی درآسمانها وزمین واوعزیز وحکیم است و ایشانند[3] السابقون السابقون اولئك المقربون یعنی پیشینیان پیشی

---

۱ ـ ثعلبی در معنی این آیه در تفسیر کبیر خود مسندا ازانس بن‌مالك وبریده روایت کرده که گفتند حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم این آیه قرائت فرمود فی بیوت اذن‌الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه پس ابوبکر برخاست وگفت یارسول‌الله این خانه از آنهاست (واشاره کرد بخانهٔ علی وفاطمه علیهم‌السلام) درجواب فرمود آری از بهترین آنها. و در باب دوازدهم غایة المرام نه حدیث صحیح است که حقیقت از آنها آشکار میشود.

۲ ـ اشاره بآیهٔ نور است مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ابن مغازلی شافعی در مناقب خود مسندا از علی‌بن جعفرروایت کرده که گفت ازحضرت ابوالحسن کاظم علیه‌السلام پرسیدم از معنی قوله تعالی کمشکوة فیها مصباح فرمود مشکوة فاطمه باشد و مصباح حسن وحسین والزجاجة کانها کوکب دری فرمود فاطمه ستاره درخشندهٔ بود میان زنان عالم توقد من‌شجرة مبارکه شجرة ابراهیم است لاشرقیه ولاغربیه نه یهودیه بود نه نصرانیه یکاد زیتها یضئی‌فرمود نزدیک است که علم ازآن بروز کند ولو لم‌تمسسه نار نور علی نور فرمود درآن پیشوائی است پس از پیشوائی یهدی‌الله لنوره من یشاء هدایت میکند خدای تعالی سوی ولایت ما هرکه‌را خواهد واین تاویل ازخانواده تنزل مشهور است.

۳ ـ روایت کرده دیلمی (چنانچه درحدیث۲۹ فصل دوم باب۹ صواعق‌است) ازعائشه‌وطبرانی وابن مردویه ازابن عباس که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود پیشی گیرندگان سه‌نفرند پس پیشی گیرنده سوی موسی یوشع‌بن نون‌است وپیشی گیرنده سوی عیسی‌صاحب‌یاسین‌است وپیشی گیرندهٔ سوی محمد صلی‌الله علیه وآله وعلیهم اجمعین علی‌بن ابیطالب است علیه‌السلام وهم آنرا موفق بن احمد وابن المغازلی فقیه شافعی مسنداً از ابن عباس روایت کرده اند.

گیرندگان آنانند مقربان و ایشانند صدیقان[1] وشهیدان وصالحان. ودر باره ایشان ودوستانشان خدایتعالی فرموده وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون[2] یعنی واز کسانیکه ما آفریده‌ایم گروهی هستندکه هدایت میکنند براستی وبآن عدالت کنند ودربارهٔ حزب‌ایشان وحزب دشمنانشان فرموده[3] لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب‌الجنة هم‌الفائزون یعنی اهل

---

۱ - روایت کرده ابن النجار (چنانچه در صواعق حدیث ۳۰ مذکور است) از ابن عباس که گفت حضرت رسول فرموده صدیقان سه نفرند حز قیل مؤمن آل فرعون وحبیب نجار صاحب یاسین وعلی‌بن‌ابیطالب علیهم السلام وابونعیم وابن‌عساکر روایت کرده‌اند (چنانچه درحدیث ۳۱ مذکور ازصواعق است) ازابن ابی لیلی که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود که صدیقان سه‌نفرند حبیب النجار مؤمن آل یس که گفت یاقوم اتبعوالمرسلین وحزقیل مؤمن آل فرعون‌که گفت اتقتلون رجلان یقول ربی‌الله وعلی‌بن ابی اطالب و او افضل ایشان است . و احادیث صحیحه درسبقت آنحضرت علیه‌السلام و اینکه او صدیق اکبر وفاروق اعظم است متواتر است .

۲ - صدرالائمه موفق بن احمد ازابی‌بکربن مردویه بسند او ازحضرت علی علیه السلام نقل کرد که فرمود این‌امت هفتاد وسه فرقه متفرق خواهند شدکه همه آنها درآتشند جز یکفرقه که آن در بهشت است و ایشان کسانی هستند که خدای عز وجل فرموده در حق ایشان و ممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وایشان منم وشیعیان من .

۳ - شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در امالی روایت کرده که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم این آیه (لایستوی اصحاب‌النار واصحاب‌الجنه) تلاوت فرمود پس فرمود اصحاب الجنة کیست که اطاعت من نماید و تسلیم کنند برای علی‌بن ابیطالب بعد از من واقرار بولایت او نماید پس گفتند واصحاب‌النار فرمود کسی که ولایت را ناخوش دارد وپیمانرا بشکند وجنگ کند بااو پس ازمن و هم آنرا صدوق از حضرت علی علیه السلام روایت کرده وابوالموید موفق‌بن احمد از جابر روایت نموده که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود سوگند بآنکه جانم بدست اوست همانا این (یعنی علی علیه‌السلام) وشیعه او ایشانند رستگاران روز قیامت .

دوزخ واهل بهشت یکسان نباشند اهل بهشت رستگارانند وهم در بارهٔ این دو حزب فرموده[1] ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار یعنی گمان برند اینکافران که مامؤمنانی را که کارهای شایسته کرده اند مانند فساد کنندگان درزمین قرار خواهیم داد یا پرهیزکاران را چون فاجران قرار خواهیم داد و هم در بارهٔ ایندو طایفه[2] فرموده ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سواء محیاهم ومماتهم ساء مایحکمون یعنی یا گمان کرده اند کسانیکه مرتکب کارهای بد شده اند اینکه آنها را مانند کسانیکه ایمان آورده اند وکارهای شایسته کرده اند قرار خواهیم داد زندگانی و مرگشان یکسان باشد بداست آنچه حکم میکنند ودر باره ایشان وشیعیان ایشان فرموده[3] ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیرالبریة یعنی همانا کسانیکه ایمان آوردند وکارهای شایسته کرده‌اند آنان همان بهترین

۱ ـ معنی این آیه را اگر خواهی بتفسیر علی بن ابراهیم یا بباب ۸۱ و ۸۲ غایة المرام مراجعه کن .

۲ ـ این آیه در بارهٔ حمزه و علی وعبید نازل شده و قتیکه برای قتال عتبه و شیبه و ولید بر آمدند پس الذین امنوا حمزه وعلی وعبیده هستند والذین اجترحوا السیات عتبه و شیبه وولید هستند ودراینخصوص احادیث صحیحه است .

۳ ـ در اینخصوص ترابس است که ابن حجر اعتراف نمودکه این آیه در بارهٔ ایشان نازل شده وآنرا ازآیات فضل ایشان شمرده و آن آیه ۱۱ فصل اول باب ۱۱ بصواعق است رجوع بآن کن و رجوع کن باحادیث متعلقه باین آیه که در فصل بشائرالسنه للشیعه ما در فصول مهمه خود نقل نموده‌ایم .

خلقند . ودر باره ایشان وخصمهایشان فرموده[1] هـذان خصمان اختصموا فی‌ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من‌نار یصب من‌فوق رؤسهم الحمیم یعنی اینان دوخصمانند که درپروردگار خود باهم خصومت کردند پس کسانیکه کافر شدند برای آنها جامهائی از آتش بریده شده از بالای سرهای آنها آب تافتهٔ گرم ریخته میشود ودر بارهٔ ایشان ودشمنانشان نازل شده آیه افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقا لایستوون[2] یعنی آیا کسیکه مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد . یکسان نباشند . اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون واما الذین فسقوا

---

۱ ـ نجاری درتفسیر سوره حج ص ۱۰۷ جزء ۳۰ صحیح خود مسندا بعلی علی‌السلام روایت کرده که فرمود انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیمه . یعنی من اول کسی باشم که در پیش پرودگار مهربان بزانو درایم برای خصومت در روز قیامت (نجاری گوید) قیس گفته در باره ایشان نازل شده هذان خصمان اختصموا فی ربهم گفت ایشان کسانی هستند که روز بدر مجازات کرده علی ودونفر همراه اوحمزه وعبیده وشیبه‌بن ربیعه و دونفر همراه او عتبه بن ربیعه و ولیدبن عتبه . و هم در صفحه مذکور از ابوذر روایت کرده که ابوذر سوگند یادمینمودکه این آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم درباره علی علیه‌السلام ودونفرهمراه او وشیبه ودونفر همراه اونازل شده وقتیکه در روز بدر باهم رو برو شدند .

۲ ـ ابن آیه در باره امیرالمؤمنین علیه‌السلام ووولیدبن عقبه‌بن ابی معیط بدون نزاع نازل شده واهل حدیث آنرا روایت نموده‌اند و مفسران بآن تصریح نموده‌اند . امام واحدی ابوالحسن علی بن احمد در کتاب اسباب النزول درمعنی این آیه مسنداً از سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت : و لید بن عقبه بن ابی معیط بعلی بن ابیطالب گفت من‌ازتوتیزتر نیزه‌ام وبهتر زبان وپرتر لشکر پس علی علی‌السلام‌فرمود خاموش باش از آنکه توفاسقی پس این آیه افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لایستوون نازل شد مراد بمؤمن علی علیه‌السلام است وبفاسق ولیدبن عقبه .

فماویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون . اما کسانیکه ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده‌اند برای آنها جنات‌الماوی است جایگاه (یعنی جای نزول ایشان بهشت باشد) بسبب آنچه عمل میکردند واما کسانیکه فسق کرده‌اند جای آنها آتش باشد هرگاه که خواهند ازآن آیند برگردانیده شوند درآن وبایشان بگویند بچشید عذاب دوزخ را که تکذیب آن میکردید . ودر باره ایشان وبارهٔ کسانیکه باایشان بآب‌دادن حجاج وابادی مسجدالحرام مفاخرت کردند خدایتعالی این آیه فروفرستاد[1] اجعلتم سقایة الحجاج وعمارة المسجدالحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستوون یعنی آیا آب دادن بحاجیان و اباد نمودن مسجد الحرام را گردانیده اید مانند کسیکه ایمان بخدا وروز پسین آورده وجهاد درراه خدا کرده برابر نخواهند شد نزد خدایتعالی و خدایتعالی هدایت نکند گروه ستمکاران را . ودر بارهٔ کوششهای نیکوی ایشان و زحمتها ومشقتهای بزرگ ایشان خدایتعالی

۱ ـ این آیه درباره علی علیه‌السلام وعموی اوعباس رضی‌الله عنه وطلحه‌بن شیبه فرود آمده وآن از این بودکه باهم مفاخرت کردند و طلحه گفت من گماشته برخانه خدایم وکلیدهای آن بدست‌من‌است وجامهٔ آن نام‌من‌است و عباس‌فرمود آب دادن بامن‌است وقائم باین امر منم علی علیه‌السلام فرمود نمیدانم چه میگوئید همانا من ششماه پیشتر از مردم نماز گذاردم ومن دارای جهادم پس خدایتعالی این آیه فرستاد . آنرا امام واحدی درکتاب اسباب‌النزول خود از حسن بصری وشعبی وقرطبی نقل نمود و از ابن سیرین ومره همدانی چنین آورده که علی علیه‌السلام بعباس رضی‌الله عنه فرمود چرا هجرت نمیکنی چرا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله وسلم ملحق نمیشوی عباس رضی‌الله عنه فرمود من در کاری بهتر از هجرتم مگر من سقایت حاجیان خانه خدا نمیکنم وعمارت مسجدالحرام نمیکنم پس این آیه فرود آمد .

فرموده [1] و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی وبرخی از مردم کسیست که خودرا میفروشد برای طلب خوشنودی خدا وخدا رؤف است بربندگان خود وفرموده ان‌الله اشتری من‌المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم‌الجنة یقاتلون فی‌سبیل‌الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقا فی‌التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من‌الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلك هوالفوز العظیم التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون عن‌المنکر والحافظون لحدودالله وبشر المؤمنین یعنی بدرستیکه خدایتعالی ازمؤمنان جانها و مالهایشانرا خریده باینکه بهشت ایشانرا باشد در راه خدا جنگ میکنند. پس میکشند وکشته میشوند وعده داده است خدایتعالی وعدهٔ‌که وفای آن براو واجب است درتوریة و انجیل وقرآن پس شادمان شوید ببیعی‌که بآن معامله نمودید و اینست همان رستگاری بزرگ. ایشان توبه

۱ ـ حاکم در ص ٤ جزء ۳ مستدرك از ابن عباس روایت کرده که گفت علی علیه‌السلام خودرا فروخت‌وجامه پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم پوشید تاآخر حدیث وهمانا که حاکم بصحت اینحدیث برشرط شیخین تصریح‌نمود اگر چه شیخین (بخاری ومسلم) آنرا روایت نکرده‌اند و ذهبی بآن اعتراف نموده و درتلخیص مستدرك وهم حاکم در صفحه مذکوره از علی بن الحسین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود اول کسیکه خودرا فروخت بجهت طلب خوشنودی خدایتعالی علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام است چه او برختخواب حضرت‌رسول صلی‌الله علیه واله وسلم شبی بسر برده سپس از علی علیه السلام شعری چند نقل نموده که اول آنها این بیت است :

وقیت بنفسی خیرمن و طأالحصی ومن طاف بالبیت‌العتیق و بالحجر

یعنی بجان خود نگهداری کردم بهترین کسانیرا که برسنگریزها قدم نهاده اند و بخانه کعبه وحجرالاسود طواف کرده اند .

کارانند وعبادت کنندگان وحمد کنندگان و سیاحت کنندگان وراکعان و ساجدان امر کنندگان بمعروف ونهی کنندگان ازمنکر ونگهدارندگان حدود خدایتعالی و مؤمنانرا بشارت ده . وفرموده[1] الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون

یعنی کسانیکه مالهای خودرا انفاق میکنند در شب و روز پنهان و آشکار ایشانراست مزدشان نزد پروردگارشان و برایشان ترسی نیست و اندوهگین نخواهندشد . وهمانا که تصدیق بصدق نمودندپس حق تعالی برای ایشان گواهی داد وفرمود[2] والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون یعنی کسیکه صدق و راستی آورد وتصدیق بآن کرد آنان پرهیزکارانند . پس ایشان قوم مخلص حضرت رسولند صلی الله علیه و آله و سلم وعشیرهٔ نزدیکتر باویند که خدایتعالی ایشانرا برعایت جمیل وعنایت جلیل خود مخصوص فرمود پس

۱- اهل حدیث وتفسیر وتصنیفات در اسباب النزول بسند های خود روایت کرده اند از ابن عباس که گفت این آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه در بارهٔ علی بن ابی طالب فرود آمد که چهار درهم داشت پس یکی درشب ویکی در روز و یکی در پنهانی ویکی آشکار انفاق فومود و این آیه نازل شد . آنرا امام واحدی در اسباب النزول بسند خود از ابن عباس و هم از مجاهد روایت کرده آنگاه آنرا از کلبی نقل نمود با زیادتی .

۲- الذی جاء بالصدق حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است و الذین صدق بحضرت امیر علیه السلام است بتصریح حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام و ابن الحنفیه و عبدالله بن الحسین و زیدالشهید پسر امام زین العابدین علیه السلام و علی ابن جعفر صادق . و امیرالمؤمنین علیه السلام برای خود آنرا حجت میآورد . وابن المغازلی درمناقب خود ازمجاهد روایت کرده که گفت الذی جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله وسلم والذی صدق بعلی علیه السلام است . و آنرا حافظ ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان هم روایت کرده .

فرمود وانذر عشیرتك الاقربین یعنی وبیم ده خویشاوندان نزدیکتر خودرا و ایشانند اولوالارحام و صاحبان رحم و قرابت در کتاب خدا بیکدیگر سزاوارترندوایشان‌بالا روندگان بدرجه اویند روزقیامت وملحق شوندگانند باو در دار جنات النعیم بدلیل فرمایش حقتعالی[1] والذین آمنو و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنابهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شئی یعنی و کسانیکه ایمان آورده اند ومتابعت نمودند ذریهٔ ایشان بآنها در ایمان ما ملحق نمودیم ذریه را بآنها و چیزی از عمل ایشان نکاستیم. و ایشانند صاحبان حقیکه قرآن بدادن آن اعلان فرمود که وات ذاالقربی حقه یعنی وبده بصاحبان قرابت حق اورا. و ایشانند صاحبان خمس که بری نمیشود ذمه مکر بادای آن که واعلموا انما غنمتم من شئی فانلله خمسه وللرسول ولذی‌القربی یعنی و بدانید بدرستیکه هر غنیمت که گیرید از چیزی همانا که پنجیك آن خدایراست و رسول اوراست وصاحب قرابت او راست. و ایشانند اهل البیت که مخاطب شده اند بفرمایش حقتعالی انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی جز این نیست که خدایتعالی میخواهد که پلیدی را ازشما اهل البیت بزداید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی. و ایشانند آل پس آنانکه ایشان را خدایتعالی در

۱- حاکم در تفسیر سورهٔ طور ص ٤٦٨ ج ۲ مستدرك درتفسیرآیةالحقنا بهم ذریتهم ازابن عباس روایت کرده که گفت خدایتعالی ذریهٔ مؤمن را بر کند با او بدرجهٔ او در بهشت اگر چه در عمل از او فروتر باشند آنگاه این آیه تلاوت نمود والذین آمنوا و اتبعهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شئی یعنی مانقصناهم.

ذکر حکیم تحیت فرستاده که فرموده[1] سلام علی آل یاسین یعنی سلام باد بر آل یاسین . و ایشانند آل محمد که خدایتعالی بر بندگان خود واجب نمود صلوة و سلام را بر ایشان که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنو اصلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی همانا که خدایتعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای کسانیکه ایمان آورده اید درود فرستید بر او وسلام دهید اورا سلام دادنی . پس گفتند[2] یا رسول الله اما سلام بر تو ما آنرا دانسته ایم پس درود برتو چگونه باشد حضرت فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد تا آخر حدیث . دانسته شد بآن که درود بر ایشان جزء درودی است که در این آیه بآن امر شده . و از اینجا است که علماء این آیه را از جمله ایاتیکه در بارهٔ ایشان نازل شده شمرده اند حتی اینکه ابن حجر درباب[3] یازدهم صواعق خود این آیه رادر آیات ایشان علیه السلام شمرده .فطوبی لهم وحسن ماب جنات عدن مفتحة

۱ـ این آیه سوم است از آیاتیکه آنها را ابن حجر درباب ۱۱ صواعق خود ایراد کرده ونقل کرده که جماعتی از مفسرین ازابن عباس نقل نموده اند که مراد بآن سلام بر آل محمد است صلی الله علیه و آله وسلم . ابن حجر گوید که کلبی چنین گفته تا آنکه می گوید وفخررازی ذکر کرده که اهل بیت او صلی الله علیه وآله وسلم در پنج چیز با آنحضرت برابری کنند درسلام گفته السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته وگفته سلام علی آل یاسین و در درود براو و بر ایشان در تشهد ودر طهارت خدایتعالی فرموده طه یعنی ای طاهر و فرمود ویطهرکم تطهیرا و درتحریم صدقه و درمحبت که خدایتعالی فرموده فابتعونی یحببکم الله و فرموده قل لااسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی .

۲ ـ چنانچه نجاری در تفسیر قرآن از ج ۳ صحیح خود در باب ان الله و ملائکته یصلون علی النبی از تفسیر سوره احزاب ومسلم درباب الصلوة علی النبی از کتاب الصلوة در ج ۱ صحیح خود وسائر محدثین از کعب بن عجره روایت نموده اند .

۳ـ مراجعه کن آیه دوم را از آن آیات ص ۸۷

لهم الابواب یعنی طوبی[1] و نیکوئی عاقبت بهشتهای جاودانی درها گشاده برای ایشان . شعر

من یباریهم و فی الشمس معنی مجهد متعب لمن باراها

یعنی کیست که با ایشان مبارات کند وحال آنکه در آفتاب معنئی است که به تعب و مشقت اندازد کسیرا که بآن مبارات کند . پس ایشانند برگزیدگان از بندگان خدا سبقت گیرندگان بنیکوئی ها باذن خدا و میراث برندگان کتاب خدا که خدایتعالی در باره ایشان فرموده[2] ثم اورثنا الکتاب الذی اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه یعنی آنگاه بمیراث دادیم کتاب را کسانیرا که برگزیدیم از بندگان خود پس بعضی از ایشان ستم کننده است بنفس خود و او کسیستکه امامان را نشناسد و منهم مقتصد و بعضی از ایشان میانه رو باشد و او کسی است که ولایت ائمه علیهم السلام رادارا باشد و بعضی از ایشان سبقت گیرنده است بنیکوئی ها و او امام باشد

۱ـ ثعلبی در تفسیر کبیر خود مرفوعاً روایت کرده که پیغمبر صلی الله و آله و سلم فرمود طوبی درختی است در بهشت که بن آن در خانه من است و شاخ آن بر اهل بهشت است بعضی از صحابه عرض کردند یا رسول الله آنرا از تو پرسیدیم و تو فرمودی که بن آن در خانه علی است و شاخ آن بر اهل بهشت حضرت فرمودند مگر خانه من و خانه علی یکی نیست .

۲ـ ثقة الاسلام کلینی بسند صحیح از سالم روایت کرد که گفت از حضرت باقر علیه السلام ازمعنی هم اورثنا الکتاب آلایه پرسیدم آنحضرت فرمود السابق بالخیرات امام است و مقتصد عارف بامام است و الظالم لنفسه کسی است که امام را نشناسد و مثل آنرا از حضرت صادق و حضرت کاظم وحضرت رضا علیهم السلام روایت نمود . و هم آن را صدوق وغیره ازاصحاب وازایشان علیهم السلام روایت نمود وابن مردویه ازعلی علیه السلام روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود هم نحن یعنی این کسانیکه در آیه ذکر شده اند مائیم . . تفصیل این مطلب در کتاب تنزیل الایات ماوغایة المرام است .

ذلك هوالفضل الكبير این خود فضل بزرگی است و در این مقدار ازآیات فضل ایشان کفایت است . وبتحقیق که ابن عباس[1] گفته که سه صدآیه‌در باره علی علیه السلام تنها نازل شده . و غیر او گفته که در بارهٔ ایشان علیهم‌السلام ربع قرآن نازل شده وعجبی نیست چه ایشان و او (یعنی سائر ائمه و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام) دومانندند که از هم جدا نشوند (یعنی حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از فرزندان او علیهم السلام یکی هستند و از هم جدائی ندارند چه همه نور واحدند) پس اکنون اکتفا کن بآنچه خواندیم آنرا که آیات محکمات است و آنها اصل کتابند . آنها را بآسانی برگیر که عمود صبح از آن آشکار شود ودریاب آنهارا بنرمی وبا صفا وبی‌غش وبگیر آنها را از شخص دانائی که باو رسیدئی و مانند شخص ترا کسی آگاه نسازد والسلام .ش

سئوال ۷ بتاریخ ۲۳ ذی‌القعده ۱۳۲۹

ترتیب قیاسی که نتیجهٔ آن ضعف و سستی روایات است در نزول آن آیات

آفرین بر آثار قلم تو چه بلند است صحائف آن از دسترس معارض ومنتقد و روی بغرض واحد و راه راست دارد که گوشزد هیچ صاحبدلی نمیشودمگراینکه مورد استحسان خواهد شد . امانامه اخیر توپس همانا که سیلاب آن جاری‌شده وامواج آن بالا گرفته . آیات محکمات ودلائل‌استوار آورده از عهدهٔ آنچه برتو بود برآمدی و در آنچه از تو خواسته شده بود

۱ ـ آن را ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده چنانچه در فصل ۳ باب ۹ ص ۷۶ صواعق است .

فروگذار نکردئی . پس کسیکه رد برتو کند مرتکب لحاج زشت واحتجاج بیشرمانه شده باشد ممارات در باطل نموده و مانند نادان تحکم نموده و بیدلیل سخن گفته .

و شاید کسی اعتراض نماید باینکه کسانیکه نزول این آیات را در باره ایشان علیهم السلام روایت نموده اند از رجال شیعه اند و اهل سنت برجال شیعه حجت نیارند جواب آن چه باشد اگر خواسته باشید جواب آنرا مرحمت فرمائید موجب تشکر خواهد بود والسلام .س

جواب ۷ بتاریخ ۲٤ ذی القعده ۱۳۲۹

۱- بطلان قیاس شخص معترض . ۲- معترض حقیقت شیعه را نمیداند . ۳- امتیاز شیعه در تغلیظ حرمت دروغ در حدیث

۱- جواب آن اینست که قیاس شخص معترض باطل و شکل آن عقیم است چه هریك از صغری و کبرای آن فاسد است .

اما صغری (که گفته کسانیکه نزول این آیات را در باره ایشان علیه‌السلام روایت نموده‌اند از رجال شیعه‌اند) پس فساد آن واضح است که ثقات اهل سنت که نزول آنها را در آنچه ما گفته‌ایم روایت نموده‌اند گواهی میدهند و مسند های ایشان گواهی میدهد که طرق ایشان در این باب از شیعه بیشتر است چنانچه آنرا ما در کتاب تنزیل الایات الباهرة فی فضل العترة الطاهره خود بتفصیل ذکر نموده ایم وبس است ترا غایة المرام که در بلاد اسلام منتشر است .

و اما کبری که (گفته اهل سنت برجال شیعه حجت نیارند) پس

فساد آن واضحتر است از صغری که اساتید اهل سنت وطرق ایشان که بمشاهیر رجال شیعه مشحون است گواهی میدهد. این صحاح سته ایشان و غیر آن است. که احتجاج میکند برحالی از شیعه که عیبجویان ایشان بتشیع و انحراف عیب گرفته‌اند وبرفض وخلاف از ایشان نام برده اند. وایشان را بغلو و افراط و کناره گیری از راه نسبت داده‌اند. و درشیوخ نجاری رجالی از شیعه هستند که برفض نام برده شده اند و ببغض عیب کرده شده‌اند پس آن نزد نجاری و غیر او صدمه بعدالت ایشان نزده حتی اینکه درصحاح درکمال راحتی بایشان حجت آورده اند.

پس آیا بعد از این کسی گوش بحرف معترض میدهد (که اهل سنت برجال شیعه حجت نمی‌آورند) نه چنین نیست.

۲ــ ولیکن معترضین نمیدانند و اگر معرفت بحقیقت پیدا کرده بودند هر آینه میدانستند که شیعه همان براه عترت طاهره فقط رفته اند. و نشان های ایشان را بخود پذیرفته اند. و اینکه ایشان کاری نکنند جز بر مثال ایشان، پس کسانیکه برایشان اعتماد نموده اند از رجال شیعه‌نظیر ندارند در صدق و امانت وکسانیکه بایشان حجت آورده‌اند از ابطال ایشان قرین وهمسر ندارند در ورع و احتیاط وکسانیکه بر ایشان رکون نموده‌اند از ابداع ایشان مانند ندارند در زهد و عبادت و مکارم اخلاق و تهذیب نفس ومجاهدت آن ومحاسبت آن بتمام دقت در اوقات شبانه روز کسی با ایشان درحفظ وضبط و اتقان مبارات و در تخلیص حقایق وکنجکاوی از آنها بتمام دقت و اعتدال مجازات نتواندکرد. پس هرگاه بر معترض حقیقت ایشان آشکار شده بودی (چنانچه در واقع ونفس‌الامر است) هرآینه‌اعتماد خودرا بایشان پیوند داشتی و زمام اختیار خود بدست ایشان نهاده بودی

ولیکن جهل معترض بمقامات ایشان اورا در امر ایشان گردانیده مانند کسیکه برشتری کوربشب تاری سوار باشد که متهم میدارد ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی وصدوق المسلمین محمد بن علی بن بابویه قمی وشیخ الامه محمدبن حسن بن علی طوسی را و بکتب مقدسه ایشان استخفاف میورزد (و حال آنکه کتاب های ایشان محل ودیعت علوم آل محمد صلی الله علیه واله وسلم است) و شك میآورد در شیوخ ایشان که ابطال علم و ابدال زمینند که عمرهای خودرا در خدمتگذاری خالص در راه خدا وکتاب او و پیغمبر او و ائمه مسلمانان صلی الله علیه و آله و سلم و عامه مسلمین بسر برده اند.

۳ - و هر نیکو کردار و بد کرداری حکم دروغ را نزد این نیکو کرداران فهمیده و هزار ها از مؤلفات منتشره ایشان دروغگویان را لعن میکنند و اعلان میکنند که دروغ گفتن در حدیث از گناهان مهلکه است که موجب دخول آتش است وایشانرا درباره تعمد کذب درحدیث حکمی است که بآن امتیاز دارند باندازهٔ که آنرا از مفطرات روزه دار قرار داده اند و قضا و کفاره را بر مرتکب آن در ماه رمضان واجب کرده اند چنانچه آنهارا بسائر مفطرات واجب نموده اند و فقه و حدیث ایشان بران صریح است پس چگونه بعد ازین در حدیث خود بدروغ متهم شوند و حال آنکه ایشان اخیارند و ابرار نماز گذاران در شب روزه داران در روز. و بچه جهت نیکوکاران ازشیعهٔ آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم واولیاء ایشان متهم باشند و داعیان خوارج و مرجئه و قدریه متهم نباشند این جور و ستم صریح و یاجهل قبیح نیست. پناه میبریم بخدا ازخذلان وباو ملتجی میشویم از بدی سرانجام ظلم وعدوان ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم والسلام ش.

سؤال ۸ بتاریخ ۲۵ ذی القعده ۱۳۲۹

۱ ــ جهیدن بوارق حق ۲ ــ در خواستن تفصیل حجتهای اهل سنت از رجال شیعه

۱ ــ نامه اخیر تودرنظم محکم و درتعبیر واضح وموارد آن خوشگوار وپرفائده و دسترس و با وسعت میدان و دورانجام بود انداختم درآن نظر بلندی و پسندیدم آنرا و آشکار شد از مضامین او برق شمشیر و علمهای رستگاری تو.

۲ ــ لیکن وقتیکه حجت آوردن اهل سنت را برجال شیعه یاد نمودی سخن را مجمل گذاشته بتفصیل آن نپرداختی و سزاوار تر آن بود که آن رجال را بنامهایشان یاد کنی و نصوص اهل سنت را بر تشیع ایشان و احتجاج بایشان بیاری پس چه شود که اکنون بآن اقدام نمائی تا اعلام حق آشکارا شود و انوار یقین درخشان گردد و السلام. س

جواب ۸ بتاریخ ۲ ذی الحجه ۱۳۲۹ [1]

صدنفر از بزرگان شیعه دراسناد اهل‌سنت

بلی دراین مختصر بآنچه فرمودی اقدام کنم و اکتفا کنم بذکر جماعتی که بسوی ایشان مردم شد رحال میکردند و گردنها بطرف ایشان کشیده میشد بشرطیکه مکلف باستقصا نباشم زیرا که این کتاب وسع آنرا

۱ ــ اینجواب بواسطه اقتضای حال طولانی‌شده واهل علم ازطول آن ملول نمیشوند بواسطه اشتمال آن برفوائد جلیلهٔ که گمشدهٔ که هر بحث کنندهٔ مدقق است اما غیر اهل علم همینکه در خود ملالت احساس کردند باید ببعضی از آن اکتفا کنند و باقیرا بر آن قیاس گیرند و به سؤال و جواب نهم بپردازند و ازترس اینکه بطول خواهد انجامید فهرست مفصل آنرا ترك نمودیم.

ندارد، هان اسامی ایشان بترتیب حروف هجاء از این قرار است.

۱ـ ابان ابن تغلب بن رباح القارئی الکوفی ترجمهٔ اورا ذهبی در میزان خودکرده وگفته (ابان بن تغلب م عو) کوفی شیعی سختی است لیکن اوصدوق است (سخت راستگو است) پس برای ماست صدق او و بر اوست بدعت او (گفت) وبتحقیق که اورا احمدبن حنبل وابن معین وابو حاتم توثیق نموده‌اند و اورا ابن عدی ذکرکرده وگفته درتشیع غلو داشت وسعدی گفته بیراه ومجاهر بوده تا آخر آنچه ذهبی در احوال او ازآنها حکایت نموده و شمرده است او را از کسانیکه مسلم و اصحاب سنن اربعه (ابو داود و ترمذی ونسائی وابن‌ماجه) چه برنام او رمزهای ایشانرا نهاده ونظرکن حدیث او را درصحیح مسلم وسنن اربعه از حکم واعمش وفضیل بن عمرو وسفیان بن عینیه وشعبه وادریس الاودی نزد مسلم ازاو روایت نموده اند و فوت کرد رحمه الله علیه در سال صد و چهل و یك.

۲ـ (ابراهیم بن زید) بن عمرو بن‌الاسود عمرو النخعی الکوفی الفقیه مادر او ملیکه بنت یزید بن قیس النخعیه خواهر اسود و ابراهیم و عبد الرحمن پسران یزیدبن قیس بود که همه ایشان مثل عمو های خود علقمه وابی دو پسر قیس از موثقین مسلمانان بودند وباسناد صحیح احادیث صحیحه ایشان اصحاب صحاح سته و غیر ایشان حجت آورده اند با داشتن اعتقاد بتشیع ایشان اما ابراهیم بن یزید که اوصاحب عنوان است ابن قتیبه در معارف[1] خود از رجال شیعه شمرده و آنرا مانند مسلمات صحیح بدون دلیل ذکرکرده، بخوان وحدیث اورا درصحیح بخاری وصحیح مسلم ازعموی مادرش علقمه‌بن قیس وازهریك همام بن الحارث وابی عبیدة بن عبدالله بن مسعود

۱ـ ص ۲۰۶ آنجا که رجال شیعه را در معارف ذکر کرده.

و از عبیده و اسود بن یزید (و او خالوی اوست) و حدیث او در صحیح مسلم از خالویش عبدالرحمن بن یزید و از سهم بن منجاب و ابی معمر و عبید بن نضله و عابس است ، و روایت نموده اند از او در صحیحین منصور و اعمش و زبید و حکم و ابن عون و هم از او روایت نموده اند در صحیح مسلم فضیل بن عمرو و مغیره و زیاد بن کلیب و واصل و حسن بن عبدالله و حماد بن ابی سلیمان و سماك ، ابراهیم سنه ٥٠ متولد شده و سنه ٩٦ یا ٩٥ وفات کرده بعد از مردن حجاج بچهار ماه .

٣ـ (احمدبن مفضل) ابن الکوفی الحفری ابوزرعه وابوحاتم از او اخذ کرده اند و هر دو باو احتجاج نموده اند و حال آنکه مقام اورا در میان شیعه میدانستند وهمانا که ابو حاتم بآن تصریح کرده آنجا که میگوید (چنانچه در ترجمهٔ احمد از میزان است) احمد بن المفضل از رؤساء شیعه و سخت راستگو بود و او را ذهبی در میزان خود ذکر کرده و برنام او رمز ابی‌داود و نسائی نهاده اشاره باحتجاج ایشان باو و حدیث اورا در صحیح ابی داود و صحیح نسائی از ثوری بر گیر ، و اوراست از اسباط بن نصر و اسرائیل .

٤ـ (اسمعیل بن ابان) الازدی الکوفی الوراق شیخ بخاری است در صحیح ذهبی درمیزان خود ذکرنموده بآنچه دلالت‌دارد براحتجاج بخاری وترمذی در صحیح خودشان باو و ذکر کرده که یحیی و احمد از اواخذ کرده اند و بخاری گفته سخت راستگو است و غیر او (یعنی بخاری) گفته اظهار تشیع میکرد او در سنه ٢٨٦ وفات کرده لیکن قیسرانی ذکر کرده که سنه ٢١٦ وفات نموده ، و بخاری از او بلاواسطه در جاهای بسیار از صحیح خود روایت نموده چنانچه قیسرانی و غیر او بر آن تصریح نموده .

۵ـ (اسمعیل‌بن‌خلیفه) الملائی‌الکوفی و کنیت او ابواسرائیل است و بآن معروف است، ذهبی اورا در باب کنی در میزان خود یاد کرده پس گفته شیعی و دشمن و از غالیان بوده که عثمان را تکفیر میکنند و از او چیز بسیاری از این قبیل ذکر کرده که مارا ذکر آن لازم نباشد و معهذا ترمذی و چند کس از ارباب سنن ، و ابو حاتم حدیث اورا حسن شمرده و ابو زرعه گفته که صدوق است و دررأی اوغلو است واحمد گفته حدیث او نوشته میشود ، وابن معین یکبار گفته اوثقه است وفلاس گفته ازاهل دروغ نیست ، و حدیث او را در صحیح ترمذی و غیر آن از حکم بن عتیبه و عطیه عوفی برگیر . اسمعیل بن عمرو البجلی وجماعتی ازاعلام آن طبقه از او روایت کرده اند ، و ابن قتیبه اورا درکتاب معارف خود ازرجال شیعه شمرده .

۶ـ (اسمعیل بن زکریا) الاسدی الخلقانی الکوفی ذهبی ترجمه نموده اورا درمیزان خود پس گفته (اسمعیل‌بن زکریا ع) الخلقانی‌الکوفی سخت راستگو و شیعی است و اورا ازکسانیکه اصحاب صحاح سته بآن ها حجت آرند شمرده آنجا که برنام اورمزاجتماع ایشانرا برآن نهاده . وحدیث اورا درصحیح بخاری از محمد بن سوقه وعبید الله بن عمر برگیر و حدیث اورا در صحیح مسلم از سهیل و مالك بن مغول و چند نفری . اما حدیث او از عاصم احول در هر دو صحیحین موجود است . محمد بن الصباح و ابو الربیع ازو نزد (بخاری ومسلم) روایت کرده اند . و محمد بن بکارنزد مسلم ودرسنهٔ ۱۷۴ دربغداد وفات کرده . وامر او درتشیع ظاهر ومعروف است حتی نسبت داده‌اند باوکه گفته آنکه بنده خویش را ازجانب طورندا نموده همانا که اوعلی بن ابیطالب بوده . واینکه میگفت اوه اول وآخر و

ظاهر و باطن علی بن ابی طالب است. و این از بد گوئی بد گویان است، باینمرد بواسطهٔ بودن او از شیعه علی علیه السلام و از مقدم دارنده علی است بر غیر. ذهبی از ترجمهٔ او از میزان خود بعد از نقل این اباطیل از او گفته که ازخلقانی این‌سخن ثابت نشده زیرا که او ازسخن زنادقه‌است.

۷ـ (اسمعیل بن‌عباد) بن‌عباس‌الطالقانی ابوالقاسم المعروف بالصاحب ابن عباد اورا ذهبی[1] در میزان خود یادکرده پس بر نام او رمز دت نهاده اشاره‌باحتجاج ابی‌داود وترمذی باودردوصحیح خودآنگاه وصف کرده‌اورا باینکه او ادیبی است بارع‌شیعی مؤلف گوید تشیع او از چیز هائی است‌که در آن کسی شك ندارد و بسبب آن او و پدرش در دولت بویهیه رسیدند بآنچه‌رسیدند ازجلالت وعظمت واواول‌کسیست ازوزراء که ملقب بصاحب شد چه از سن صبا بصحبت مؤید الدوله بود پس اورا صاحب نامید وهمین لقب بر او مستمر ماند تا بآن مشهور شد. آنگاه اطلاق شد بر هر کسیکه بعد از او بمرتبه وزارت رسید و او اول وزیر مؤید الدوله ابی منصور بن رکن‌الدوله بن بویه بود همینکه مؤیدالدوله بمرد (و آن در ماه شعبان‌سنهٔ ۳۷۳ بود درجرجان) برادرش ابوالحسن علی‌معروف بفخرالدوله برمملکت او استیلاء پیدا کرد پس صاحب را بر وزارت خود بر قرار فرمود و نزد اومعظم ونافذالامر بود چنانچه پدر اوعباد بن عباس وزیرمعظم نافذالامر بود در نزد پدرش رکن الدوله. و چون صاحب بمرد (و آن درشب جمعهٔ بیست و چهارم صفر سنه سیصد و هشتاد و پنج بود در ری درسن پنجاه و

۱ـ ذهبی در ذکر اسمعیل بن عباد در میزان بر خلاف طریقه خود عمل کرده از آنکه او را میان اسمعیل بن‌ابان غنوی واسمعیل بن ابان ازدی یاد کر کرده. و همانا که بر او ستم نموده وچیزی از حقوق او ایفا نکرده.

نه سالگی) دروازه شهر ری بسته شد برای او و مردم بر در قصر او جمع شدند بانتظار بیرون شدن جنازهٔ او و فخر الدوله با وزراء و سران سپاه در جنازهٔ او حاضر شدند و لباس های خود را تغییر داده بودند همینکه جنازهٔ او بیرون شد مردم همگی یکمرتبه بصیحه درآمدند وبجهة تعظیم جنازه زمین رابوسیدند وفخر الدوله مانند سایر مردم پیاده در تشییع جنازه میرفت و چند روزی درمجلس عزا نشست و شعرایش مرثیه گفتند و علماء ثنایش خواندند و هرکس بعد از او آمد بر او ثنا خواند . ابو بکر خوارزمی گفته که صاحب بن عباد دردامن وزارت نشو ونما یافت ودرآشیانهٔ آن بحرکت در آمد وازپستانهای آن شیرمکیده وآنرا ازپدران خود بمیراث برده چنانچه ابو سعید رسعی در حق او گفته :

ورث الوزارة کابرا عن کابر　　موصولة الا سناد بالاسناد

یروی عن العباس عبادوزا　　رته و اسمعیل عن عباد

یعنی وزارت را بزرگ از بزرگ بمیراث برده که اسنادهریك بدیگری متصل بوده عباد وزارت خودرا از عباس روایت میکند وآنرا اسمعیل ازعباد روایت میکند ثعالبی در ترجمه صاحب از یتیمه خود گفته عبارتی حاضر ندارم که ازبلندی مقام او در علم وادب واز جلالت شان درجود وکرم و ازتفرد او بغایات در محاسن و از جمع او مفاخر متشتته را بیان نماید زیرا که همت سخن من از رسیدن ادنی فضائل و معالی او پست است و نهایة وصف من از کمتر فواضل و مساعی او کوتاه باشد آنگاه لختی در بیان محاسن و خصائص او پرداخته ـ و صاحب را مؤلفات جلیله است از آن جمله کتاب محیط است در لغت در هفت جلد که آنرا بر حروف معجم ترتیب داده و کتابخانهٔ داشت که مانند آن نبود .

نوح بن منصور[1] یکی از پادشاهان سامانی نامهٔ بدو نوشت و بخویشش بخواند تا وزارت وتدبیر امر مملکت خود بدو واگذارشود پس وی از او عذر خواست باینکه چهار صد شتر فقط برای نقل کتابهایش لازم است پس چه گمان شود بغیر کتابها و باینقدر از اخبار او کفایت است .

۸ـ (اسمعیل بن عبدالرحمن) ابن ابی کریمة الکوفی مفسر مشهور معروف بسدی ذهبی درترجمهٔ او ازمیزان خود گفته متهم بتشیع شده انگاه از حسین بن واقد روایت کرده که وی شنید ازوکه ابوبکر وعمر را دشنام میداد ، ومعذلك ثوری و ابوبکر بن عیاش وجماعتی از آن طبقه ازو اخذ کرده‌اند ومسلم و اصحاب سنن اربعه باو احتجاج کرده اند و احمد او را توثیق نمود وابن‌عدی گفته صدوق است ویحیی قطان گفته بوی باکی نیست ویحیی بن سعید گفته کسیرا ندیدم که سدیرا یاد کند جز بخیر (گفته) کسی اورا ترك نکرده ـ و ابراهیم نخعی بر سدی بگذشت در حالتیکه او تفسیر قرآن میکرد پس گفت همانا که او بتفسیر قوم تفسیر میکند . (یعنی تفسیر قرآن برمذهب شیعه میکند) و هرگاه بمیزان الاعتدال مراجعه کنی تفصیل آنچه ما باجمال گذراندیم خواهی یافت وحدیث سدی را درصحیح مسلم از انس بن مالك وسعد بن عبیده ویحیی بن عباد برگیر و از وی‌نزد مسلم و ارباب سنن اربعه ابوعوانه ونوری وحسن بن‌صالح وزائده واسرائیل روایت کرده‌اند پس او شیخ این اعلام است در سنه یکصد و بیست وهفت در گذشته .

۹ـ (اسمعیل بن موسی القراری الکوفی) ابن عدی گفته (چنانچه در میزان ذهبی است) از وی غلو در تشیع را ناپسند و عیب دانسته اند

۱ـ آنرا ابن خلکان در وفیات ذکرکرده ج ۱ ص ۸۰ طبع ایران (مترجم).

(و هم در میزان است) که عبدان گفته که هناد و ابن ابی شیبه ناپسند داشته اند رفتن ما را بنزد وی و گفت چه کردید نزد آن فاسق که رفتگان را دشنام میدهد و معهذا ابن خزیمه و ابو عروبه وجماعتی از آن طبقه که شیخ ایشان بود ازوی اخذ نموده‌اند مثل ابو داود و ترمذی که درصحیحین خود از او اخذ نموده‌اند و احتجاج باو کرده‌اند و همانا که ویرا ابو حاتم یاد کرده و گفته صدوق است و نسائی گفته باکی باو نیست تمام اینها در ترجمه وی در میزان ذهبی موجود است . وحدیث اورا درصحیح ترمذی و سنن ابی داود از مالك و شریك و عمربن شاکر که صاحب انس است برگیر و درسنه دویست وچهل وپنج در گذشت و او دختر زاده سدی است و بساهست که این را انکار کنند والله اعلم .

۱۰ـ (تلید بن سلیمان) الکوفی الاعرج ابن معین یادش نموده و گفته که عثمان رادشنام میداد پس بعضی ازاولاد موالی عثمان آنرا شنید بسنگش زد و پای ویرا بشکست . و ابو داودش یاد کرده و گفته رافضی است که ابوبکر وعمر را دشنام میدهد . و با این همه احمد و ابن نمیر از او اخذ نموده‌اند وحال آنکه شیعیش میدانستند . احمد گفته تلید شیعی است و بوی باکی ندیده ایم و ذهبی ویرا در میزان یاد کرده و از سخنان علماء درباره او آنچه ما یاد کردیم نقل نموده و برنام او رمز ترمذی نهاده اشاره بآنکه وی از رجال اساتید او است و حدیث اورا در صحیح ترمذی از عطاء بن السائب وعبدالملك بن عمیر برگیر .

۱۱ـ (ثابت بن دینار) المعروف بابی حمزة الثمالی حال وی درتشیع مانند آفتاب است و اورا در میزان یاد نموده و نقل نمود که از عثمان در مجلس ابی حمزه یاد کردند پس او از روی استخفاف گفت عثمان کیست

آنگاه نقل کرده که سلیمانی ویرا از قومی از رافضه شمرده . و ذهبی بر نام ابوحمزه رمز ترمذی نهاده اشاره بآنکه وی از رجال سند اوست . و وکیع و ابو نعیم از وی اخذ و بوی احتجاج نموده اند وحدیث اورا درصحیح ترمذی از انس و شعبی و برای او از غیر آندونفر از آنطبقه در سنه ۱۵۰ در گذشت رحمه الله تعالی .

۱۲ ـ (ثویر بن ابی فاخته) ابو الجهم الکوفی غلام ام هانی بنت ابی طالب ویرا ذهبی در میزان خود یادکرده و قول برافضی بودن ویرا از یونس ابن ابی اسحق نقل نموده و معذلك سفیان وشعبه از او اخذکرده اند و ترمذی در صحیح خود روایت او را از ابن عمرو زید بن ارقم آورده . و در عصر حضرت امام محمد باقر علیه السلام و متمسك بولایت آنحضرت بوده و بآن معروف باشد و اورا نادره ایست با عمر وبن ذرقاضی و ابن قیس ماصر وصلت بن بهرام که بآن گواهی دهد .

۱۳ ـ (جابر بن یزید) بن الحارث الجعفی الکوفی ویرا ذهبی در میزان خود ترجمه کرده که وی یکی از علماء شیعه است و از سفیان نقل کرده که او از جابر شنید که میگفت آن علمیکه در پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود بعلی علیه السلام و از علی بحسن منتقل شد و همچنین بود تا بحضرت امام جعفر صادق علیهم السلام رسید و اودرزمان آنحضرت بود . ومسلم در اوایل صحیح خود از جراح روایت کرده که گفت از جابر شنیدم میگفت نزد من هفتاد هزار حدیث است که همهٔ آنها از حضرت ابو جعفر باقر ازحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است . واز زهیر روایت کرده که گفت جابر را شنیدم میگفت همانا پنجاه هزار حدیث نزد من باشد که هیچیك از آنها را نگفته ام . گفت آنگاه روزی یکحدیثی بیان

کرد پس گفت این از آن پنجاه هزار است . و وقتیکه جابر چنانچه در ترجمه او از میزان ذهبی است از حضرت باقر حدیثی روایت میکرد میگفت حدیث نموده بمن وصی اوصیاء . و ابن عدی گفته (چنانچه در ترجمه جابر از میزان است) عمده آنچه ویرا بدان قذف[1] کرده اند آنستکه وی اعتقاد برجعت داشت و ذهبی (در ترجمه او از میزان) بسند خود بزائده روایت کرده که او گفته جابر جعفی رافضی بود که دشنام میداد (مؤلف گوید) و مع ذلك نسائی و ابو داود باو احتجاج کرده اند پس حدیث اورا در سجود سهو از صحیحین اندو نفر مراجعت کن . و شعبه وابو عوانه و کسانیکه درطبقه ایشانند از وی اخذکرده اندوذهبی (آنجا که یادش کرده) بر نام وی رمز ابو داود و ترمذی نهاده اشاره باینکه وی از رجال اسانید هر دو است و ازسفیان نقل کرده که جابر در حدیث با ورع بود و اینکه او گفته من از او با ورعتر ندیدم و اینکه شعبه گفته جابر صدوق است و هم گفته همینکه جابر گفت انبأنا یا حدثنا یاسمعت پس او از موثقترین مردم است . و اینکه وکیع گفته در هر چه شك کنید پس شك نکنید در اینکه جابر ثقه است . و اینکه ابن عبد الحکم شنید شافعی را که میگفت سفیان ثوری بشعبه گفت هر آینه اگر درباره جابرجعفی سخنی گفتی هر آینه در بارهٔ تو سخن خواهم گفت . جابر در سنه ۱۲۸ یا ۱۲۷ در گذشت رحمه الله تعالی .

۱۴ـ (جریربن عبد الحمید) الضبی الکوفی ابن قتیبه ویرادرکتاب معارف خود از رجال شیعه شمرده و ذهبی اورا در میزان ایراد نموده و بر وی رمز اجتماع اهل صحاح را بر احتجاج او نهاده و بر وی ثنا کرده

۱ـ یعنی طعن کرده اند (مترجم) .

پس عالم اهل ری و صدوق است که بوی در کتابها احتجاج کنند آنگاه نقل اجماع بروثاقت وی کرده. و حدیث اورا در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و مغیره ومنصور و اسمعیل بن ابی خالد و ابو اسحق شیبانی بر گیر. و از وی در صحیحین قتیبة بن سعید و یحیی بن یحیی و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده اند. در سنه۱۸۷ در سن هفتاد وسالکی در ری در گذشت.

۱۵ـ (جعفر بن زیاد) الاحمرالکوفی ابو داود یادش کرده وگفته صدوق وشیعی است. وجوزجانی گفته از راه منحرف است (یعنی بواسطهٔ تشیع ازراه جوزجانی بسوی راه اهل البیت علیهم السلام منحرف بود). وابن عدی گفته که وی باصلاح وشیعی است ونبیره وی حسین بن علی بن جعفر بن زیاد گفته که جد من جعفراز رؤسای شیعه بوده درخراسان پس ابوجعفر (دوانیقی) نامه‌ای در بارهٔ او نوشت پس اورا ریسمان بگردن با جماعتی از شیعه بسوی وی گسیل داشتند پس ایشانرا درزندان زیر زمین مدت‌مدیدی حبس کرد. وابن عینیه و وکیع وابوغسان نهدی و یحیی بن بشرالحریری وابن مهدی از اواخذ کرده‌اند پس اوشیخ ایشان‌است. وهمانا که اورا ابن معین و غیر اوتوثیق کرده اند. احمد گفته وی صالح الحدیث است. وذهبی در میزان یادش کرده و از احوال وی آنچه شنیدی نقل نموده و برنام او رمزترمذی ونسائی نهاده اشاره باحتجاج ایشان است باو. وحدیث ویرا در صحیحین آندو نفر از بیان بن بشر و عطاء بن السائب برگیر و روایت اواز جماعتی دیگر هم از آنطبقه باشد. و در سنه ۱۶۷ در گذشت رحمة‌الله.

۱۶ـ (جعفربن سلیمان) الضبعی البصری ابوسلیمان ویرا ابن‌قتیبه درمعارف خود از رجال شیعه شمرده. و ابن سعد یادش کرده و بر تشیع

و و ثاقت او تصریح کرده . و احمد بن المقدام برفضش نسبت داده و ویرا ابن عدی ذکر کرده و گفته او شیعی است و امیدوارم که براو باکی نباشد و احادیث وی منکر نیست و وی بنزدیك من از کسانی است که پسندیده است که حدیث او مقبول شود . و ابوطالب گوید ازاحمد شنیدم که میگفت به جعفربن سلیمان ضبعی باکی نیست پس باحمد گفتند که سلیمان بن حرب میگوید . نباید حدیث او نوشته شود . پس گفت که ازوی نهی نمیکرد و جز این نیست که جعفر اظهار تشیع میکرد و درحق علی علیه السلام احادیثی روایت میکرد الخ . و ابن معین گفته که از عبدالرزاق سخنی شنیدم که بان استدلال نمودم بر آنچه در بارهٔ مذهب ا ز او میگفتند پس بوی (یعنی بعبدالرزاق) گفتم که اساتید تو همه اهل سنت باشند معمر و ابن جریح و اوزاعی و مالك وسفیان پس این مذهب را از که بر گرفتی گفت جعفربن سلیمان ضبعی بر ما وارد شد پس ویرا اهل فضل و نیکو سیرت دیدم و این مذهب را (یعنی مذهب تشیع را) از وی بر گرفتم (مؤلف گوید) لیکن محمدبن ابی بکر مقدمی عکس آنرا اعتقاد دارد پس تصریح میکند باینکه جعفر رفض را از عبد الرزاق برگرفته و از اینرو بر وی نفرین میکرد و میگفت نیست باد عبدالرزاق که جعفر را جز اوبتشیع فاسد نکرد وعقیلی بسند خود از سهل بن ابی خدوثه روایت کرده که گفت بجعفر گفتم بمن رسیده که ابوبکر و عمر را دشنام میدهی پس گفت اما دشنام که نه ولیکن بغض هرچه بخواهی . و ابن حبان در ثقات بسند خوداز جریربن یزیدبن هارون روایت کرده که مراپدرم پیش جعفر ضبعی فرستادپس بدو گفتم بمن رسیده که ابوبکروعمررا سب میکنی گفت اما سب که نه ولیکن بغض هرچه پس معلوم شد که وی رافضی است الخ . و ذهبی درمیزان جعفر

را ترجمه نموده و هر آنچه شنیدی ذکر کرده وتصریح کرده بر اینکه اوبا وجود تشیع از علما و زهاد بود ومسلم در صحیح خود باو احتجاج نموده واحادیثی ازو روایت کرده که بآنها متفرد است چنانچه ذهبی بر آن تصریح کرده و در ترجمه جعفر بآنها (یعنی بآن احادیث اشاره کرده) و حدیث اورا در صحیح (یعنی صحیح مسلم) از ثابت بنانی وجعدبن عثمان و ابی عمران جونی و یزید بن الرشك و سعید حریری بر گیر .

و ازوی قطن بن نسیر و یحیی بن یحیی و قتیبه و محمد بن عبید بن حساب وابن مهدی و مسدّد روایت کرده اند . واوآنکس است که حدیث کرده از یزید الرشك از مطرف از عمران بن حصین که گفت حضرت رسول سریه فرستاد وعلی علیه السلام را برایشان امیر قرارداده الحدیث و درآن است ماتریدون من علی علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی

آنرا نسائی در صحیح خود روایت کرده و ابن عدی آنرا از صحاح نسائی نقل کرده . ذهبی در احوال جعفر از میزان برآن تصریح کرده . در رجب سنه ۱۷۸ در گذشت رحمه الله تعالی .

۱۷ـ (جمیع بن عمیرة) بن ثعلبة الکوفی التیمی تیم الله ویرا ابو حاتم یادکرده (چنانچه در آخر ترجمهٔ او ازمیزان است) و گفته کوفی صالح الحدیث از خوبان شیعه است و ابن حبان ذکرش کرده (چنانچه هم در میزان است) و گفته رافضی است (مؤلف گوید) علاء بن صالح و صدقه بن المثنی و حکیم بن جبیر از وی اخذکرده اند پس او شیخ ایشان باشد و ویرا در سنن سه حدیث است و ترمذی تحسین کرده برای او ذهبی در میزان برآن تصریح کرده و وی از تابعین است . از ابن عمرو و عایشه

شنیده[1] . و از چیز هائیکه از ابن عمر روایت کرده اینستکه او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که بعلی میگفت انت اخی فی الدنیا و الاخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت .

۱۸ـ (الحارث بن حصیرة) ابو النعمان الازدی الکوفی ویرا ابو حاتم رازی یاد کرده و گفته او از شیعیان خوب است و و یرا ابو احمد زبیری یادکرده و گفته اعتقاد برجعت داشت وابن عدی ذکرش کرده و گفته حدیث او نوشته میشود با آنچه اورا دیدم از ضعف او و او در کوفه از سوخته شدگان در تشیع است و ذبیح گفته از جریر پرسیدم که آیا حارث بن حصیره را دیدهٔ گفت آری او را دیدم پیر مرد بزرگی بسیار خاموش اصرار میداشت بر امر بزرگی . و یحیی بن معین ویرا ذکر کرده و گفته ثقهٔ خشبی[2] است . و نسائی هم توثیقش نموده و نقدی و مالك بن مغول و عبد الله بن نمیر و طائفهٔ از طبقه ایشان از وی تحمل روایت کرده اند که او شیخ و محل وثوق ایشان بود . و اورا ذهبی در میزان خود ترجمه نموده و هرچه ما از حالات وی نقل کردیم یاد نموده . و حدیث اورا درسنن از زید بن وهب و عکرمه و طائفهٔ از طبقه آنها بر گیر ، نسائی از طریق عباد بن یعقوب روا جنی از عبد الله بن عبد الملك مسعودی از حارث بن حصیرة از زید بن وهب روایت کرده گفت از علی شنیدم که میگفت انا عبد الله و اخو رسوله لایقولها بعدی الا کذاب یعنی منم بندهٔ خدا و

۱ـ یعنی از ابن عمرو و عایشه حدیث شنیده و روایت کرده (مترجم) .

۲ـ خشبیه بفتح خاء معجمه و شین قرشت و یاء و تاء نسبت قومی هستند از جهمیه چنانچه در ق است ودر تاج‌العروس شرحی ذکر کرده در این باب‌ودراینکتاب در منصور بن المعتمر اشاره بآن‌شده (مترجم) .

برادر رسول او آنرا کسی پس از من نگوید جز کذاب و حارث بن حصیرة از از ابو داود سبیعی از عمران بن حصین روایت کرده گفت نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم نشسته بودم و علی علیه السلام بپهلوی او بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه تلاوت فرمود امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض پس علی علیه السلام تکان[1] خورد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود بر شانهٔ او زد و فرمود لا یحبك الا مؤمن و لا یبغضك الا منافق الی یوم القیامة یعنی ترا جز مؤمن دوست نمیدارد و ترا جز منافق دشمن نمیدارد تا روز رستاخیز. آنرا محدثان مثل محمد بن کثیر و غیر او از حارث بن حصیرة روایت کرده اند و آنرا ذهبی در ترجمهٔ نقیع ابن الحارث بهمین اسناد نقل کرده، و وقتیکه در اثناء سند بذکر حارث بن حصیرة رسیده گفته صدوق است ولی رافضی است.

۱۹ـ (الحارث بن عبد الله) الهمدانی صاحب امیر المؤمنین علیه السلام و خاصه او از افضل تابعین بود و امر وی در تشیع از بیان بی نیاز است و وی اول کسیست که ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده و ذهبی در میزان خود یادش کرده و اعتراف کرده باینکه وی از بزرگان علماء تابعین است آنگاه از ابن حبان نقل کرده قول باینکه در تشیع غالی بود آنگاه ایراد کرده تاخت و تاز بسیاری از قوم بر وی بسبب آن (یعنی بسبب تشیع) و معهذا اعتراف کرده باینکه او فقیهترین و دانا ترین

۱ـ اصل عبارت عربی چنین است فار تعد علی و ارتعاد بمعنی لرزیدن و تکان خوردن است یا از روی اضطراب یا از روی خوشی وسرور اینجا مراد از روی سرور است (مترجم).

مردم در علم فرائض[1] و حسابدانترین مردم در آن علم بوده وهم اعتراف نموده باینکه حدیث حارث درسنن اربعه موجود است وتصریح کرده باینکه نسائی با سختگیری ودقت او در رجال بحارث احتجاج نموده و امر اورا تقویت کرده و بااینکه جمهور با توهین ایشان حدیث اورا درهمهٔ ابواب روایت کرده اند و اینکه شعبی اورا تکذیب میکرد از وی روایت میکرد در میزان گفته و ظاهرآنستکه ویرا در لهجه و حکایتهای او تکذیب میکرد و اما در حدیث پیغمبر فلا . در میزان گفته و حارث از او عیه[2] علم بود آنگاه در میزان از محمد بن سیرین روایت کرده که اوگفته پنج نفر از اصحاب ابن مسعود بودند که از ایشان اخذ میشد چهار نفر از آنهارا درك کردم و حارث از من فوت شد و او را ندیدم و وی بر آنها بر تری داشت و از آنهابهتر بود (گفت) واختلاف کرده اند دراین سه نفر که کدام یك افضل باشد علقمه و مسروق و عبیده (مؤلف گوید)هما نا که خدایتعالی بر شعبی مسلط فرموده ازموثقین اثبات کسیرا که تکذیب کرده اورا وخوارش شمرده پاداش موافق چنانچه ابن عبدالبر در کتاب جامع بیان العلم خود بران تنبیه نموده آنجا که سخن صریح ابراهیم نخعی را درتکذیب شعبی آورده آنگاه باین عبارت گفته[3] وگمان میکنم که شعبی عقاب شده بآن بسخن خود در باره حارث همدانی که گفته : حدثنی الحارث وکان احد الکذابین (یعنی مرا حدیث کرد حارث و او یکی از دروغگویان بود) (ابن عبدالبر گفته)

۱ــ علم فرائض شعبه ای ازعلم حساب است که بآن دانسته میشود کیفیة قسمة ترکه میت میان وراث مستحقین (مترجم).

۲ــ اوعیه جمع وعاء بروزن کساء آنچیزیست که چیزی دراوجمع ونگاهداشته شود (مترجم).

۳ــ چنانچه درصفحه ۱۹۶ مختصر کتاب جامع بیان العلم و فضله تألیف شیخ علامه احمد بن عمر محمصانی بیروتی معاصر است .

و ازحارث دروغی ظاهر نشده وجز این نیست که افراط ویرا درحب علی علیه السلام و تفضیل ویرا بر غیر او بر وی عیب گرفته و ناپسند داشته (گفت) و از اینجا ویرا شعبی تکذیب کرده که مذهب شعبی تفضیل ابو بکر است و اینکه او اول کسیست که اسلام آورده و تفضیل عمر. (مؤلف گوید) و از کسانیکه بر حارث تاخته اند محمد بن سعد است آنجا که در جزء ششم طبقات خود ویرا ترجمه کرده و گفته همانا که اورا سخنی است بد. وحق اوراکاسته چنانچه عادت او بارجال شیعه همین است که در علم و عمل در حق ایشان انصاف ننموده و سخن بدیکه آنرا ابن سعد از حارث نقل کرده همان و لاء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بصیرت داشتن بشأن ایشان است چنانچه ابن عبد البر بآن اشاره کرده در کلامیکه ازو نقل کردیم. وفات حارث سنهٔ ٦٥ بوده رحمه الله تعالی.

٢٠ - (حبیب بن ابی ثابت) الاسدی الکاهلی الکوفی التابعی ویرا ابن قتیبه درمعارف خود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل در رجال شیعه شمرده اند وذهبی در میزان خود یاداش کرده و برنام او رمز صحاح سته نهاده اشاره باحتجاج آنها بدو وگفته هرکس صحاح را جدا کرده بلاتردد بوی احتجاج نموده (گفت) وویرا ابن معین و جماعتی توثیق نموده اند (مؤلف گوید) همانا که دولابی دربارهٔ او سخنی گفته و ویرا ازکسانیکه ضعیف شمرده شده‌اند شمرده بجهة صرف تشیع او وهمانا که مرا ابن عون بحیرت افکنده ازآنکه هیچ وجهی برای طعن درحبیب پیدا نکرده ونفس اوهم قبول نمیکند جز آنکه عیب او کند پس ناچار ازوی[1] به‌اعور تعبیر

١ - اعور بروزن احمر کسی است که حس باصره یکچشم او زائل شده باشد وعور بروزن شجر مصدر آن باشد. (مترجم).

میکرد ونقصی بعورچشم نیست ونقص همانا که بفحشاء وسخن‌زشت باشد. وحدیث حبیب را درصحیحین نجاری ومسلم ازسعیدین جبیر وابی وائل برگیر. و اما حدیث او از زیدبن وهب پس فقط در صحیح بخاری است. وحدیث او درصحیح مسلم از محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس و ازطاوس وضحاك مشرقی وابی العباس‌بن‌الشاعر وابی‌المنهال عبدالرحمن و عطاءبن یسار وابراهیم‌بن سعدبن ابی وقاص ومجاهد است. و از وی در صحیحین مسعر و ثوری وشعبه روایت کرده اند. و درصحیح مسلم سلیمان اعمش وحصین وعبدالعزیزبن سیاه و ابو اسحاق شیبانی روایت کرده‌اند. در سنهٔ یکصد و نوزده درگذشت.

۲۱ ـ (الحسن‌بن حی) و اسم حی صالح‌بن صالح همدانی است برادر علی‌بن صالح وهردو ازبزرگان شیعه اند وتوأم[1] زائیده شده‌اند وعلی یکساعت پیشتر ازوی تولد شده پس هیچکس از برادر وی حسن نشنید که ویرا بنام یاد کند وفقط‌بکنیت اورا میخواند میگفت قال ابومحمد[2] (یعنی ابو محمد گفت) آنرا ابن سعد در جزء ششم طبقات خود در احوال علی نقل کرده. وذهبی هردو را در میزان خود یاد کرده پس در احوال حسن گفته یکی از بزرگان بوده ودر وی بدعت تشیع بود وجمعه را ترك میکرد ورای او خروج بروالیان ستمکاران بوده وذکر کرده که برعثمان ترحم نکردی وابن سعد در جزء ششم طبقات ذکرش نموده و گفته ثقه صحیح ـ الحدیث بوده وبسیار حدیث روایت کرده ومذهب تشیع داشته. و امام ابن قتیبه در کتاب معارف خود در اصحاب حدیث تصریح بتشیع و ی نموده

۱ـ توأم بر وزن جوهرکسی است‌که با غیر خود در یکشکم تولد شود (مترجم).

۲ ـ ابومحمد کنیت علی بن صالح است (مترجم) ـ

ووقتیکه رجال شیعه را در اواخر معارف ذکر کرده حسن‌راازایشان‌شمرده مسلم وصاحبان سنن بوی احتجاج کرده اندوحدیث اورا درصحیح مسلم از سماك بن حرب واسمعیل سدی و عاصم احول وهارون بن سعد برگیر. وعبیدالله بن موسی العبسی و یحیی بن آدم و حمیدبن عبدالرحمن رواسی و علی‌بن الجعد و احمد بن یونس و سائر بزرگان طبقه ایشان از وی اخذ کرده‌اند وذهبی در ترجمه وی از میزان ذکر کرده که ابن معین و غیر او توثیقش نموده اند واینکه عبدالله بن احمد از پدر خود نقل کرده که حسن موثقتر از شریك است و ذهبی ذکر کرده که ابو حاتم گفته اوثقه حافظ متقن است واینکه ابوزرعه گفته که در وی اتقان وفقه وعبادت وزهد جمع شده و اینکه نسائی توثیق او فرموده و اینکه ابونعیم گفته که ازهشتصد محدث (حدیث) نوشته ام واز حسن‌بن صالح افضل ندیدم واینکه اوگفته ندیدم کسیرا جز اینکه در چیزی بغلط رفته جز حسن‌بن صالح و اینکه عبیدةبن سلیمان گفته همانا که میبینم خدایتعالی شرم میداردکه حسن‌بن صالح را عذاب فرماید و اینکه یحیی‌بن‌ابی بکیر بحسن بن صالح گفت برای ما غسل میت را بیان کن بسبب گریه بربیان آن قادر نشد و اینکه عبیدالله‌بن موسی گفته که برعلی‌بن صالح قرائت میکردم همینکه باین آیه رسیدم فلاتجعل علیهم برادرش حسن افتاد که مانند گاو صدا میزد پس علی برخاسته ویرا بلندکرد وروی ویرا دست مالید وآب براو پاشیدواورا بسینه خود تکیه داد. واینکه وکیع گفته که حسن و علی فرزندان صالح ومادرشان شب را بسه بخش کرده بودند و هرکدام بیك ثلث قیام میکردند پس مادرشان مرد و شب را میان خود قسمت کرد پس علی مرد و حسن تمام شب را قیام میکرد. واینکه ابوسلیمان دارانی گفته ندیدم کسیرا

که بر رخسار وی خوف ظاهر تر باشد از حسن بن صالح شبی بسوره غم یتساءلون قیام کرد پس غشی بر او عارض شد وآنرا تا بامداد ختم نکرد. ولادت وی رحمه‌الله تعالی سنه ۱۰۰ ووفاتش سنه ۱۶۹ بود.

۲۲ - (الحکم‌بن عتیبه) الکوفی برتشیع وی ابن‌قتیبه تصریح نموده وویرا درمعارف خود از رجال شیعه شمرده. نجاری ومسلم بوی احتجاج کرده اند. وحدیث اورا در صحیحین ایشان از ابوصحیفه وابراهیم نخعی ومجاهد وسعیدبن جبیر برگیر. وروایت اودر صحیح مسلم ازعبدالرحمن بن ابی لیلی وقاسم بن مخیمرة وابی صالح و ذربن عبدالله و سعیدبن عبد-الرحمن بن ابزی ویحیی‌بن‌الجزار ونافع مولی ابن‌عمر وعطاء بن ابی‌رباح وعمارة بن عمیر و عراك بن مالك وشعبی ومیمون‌بن‌مهران وحسن عرفی و مصعب بن سعد وعلی بن الحسین است. و در صحیحین ازوی منصور و مسعر وشعبه روایت کرده اند. ودر صحیح بخاری خاصه ازوی عبدالملك بن ابی غنیه روایت کرده. ودر صحیح مسلم خاصه اعمش و عمرو بن قیس وزیدبن ابی انیسة ومالك‌بن مغول وابان‌بن تغلب وخمره زیات و محمدبن جحاده ومطرف و ابو عوانه روایت کرده اند. در سنه ۱۰۰ بسن ۶۵ سالگی در گذشت.

۲۳ - (حمادبن عیسی) الجهنی غریق‌الحجفه ویرا ابوعلی درکتاب منتهی‌المقال خود یاد کرده وحسن‌بن علی‌بن داود درمختصرخود که مختص باحوال رجال‌است ویرا نام برده واصحاب فهرستها ومعجمها ازعلمآء شیعه ویرا ترجمه نموده‌اند وهمه ویرا ازثقات اثبات از اصحاب ائمه هدی علیهم-السلام شمرده اند. هفتاد حدیث ازحضرت صادق علیهم السلام شنیده ولی جزبیست‌حدیث‌ازآنهاروایت‌نکرده واورا کتابهائی‌است که اصحاب ماروایت

میکنند آنهارا بسندهای متصل بوی روزی برامام ابوالحسن کاظم علیه‌السلام داخل شد پس گفت فدایت شوم خدایرا بخوان که مرا خانه و زنی و فرزندی وخدمتکاری روزی فرماید پس حضرت فرمود اللهم صلی علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجة وولدا و خادما والحج خمسین سنه حماد گفت همینکه پنجاه سال شرط فرمود دانستم که بیشتر از آن حج نخواهم کرد گفت پس چهل وهشت سال حج کردم واینخانه من است واین زن من است که پشت پرده است وسخنم می شنود واین پسر من است واین خادم من است همه آنها روزی من شدند پس از آن دو حج کرد که پنجاه تمام شد و پس از آن برای حج بیرون شد وباابوالعباس نوفلی قصیرهم کجاوه شد همینکه بموضع احرام رسید وداخل شد که غسل کند سیلی آمد و ویرا برداشت وغرق شد پیش ازآنکه حج نماید زیادت بر پنجاه بار ووفات وی سنه ۲۰۹ بود واصل وی کوفی و مسکنش بصره بود و هفتاد و اندی زندگانی کرده رحمه‌الله تعالی وما احوال اورا درکتاب (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدرالاسلام) استقصاء نمودیم وویرا ذهبی یاد کرده وبرنام وی ت ق نهاد اشاره بآنانکه از اصحاب سنن از وی روایت کرده اند و ذکر کرده که او سنه ۲۰۸ غرق شد واینکه او ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت میکند و بر او تاخت وتاز کرده وقتی که بوی امور منکره نسبت داده چنانچه کسانیکه ویرا بواسطه تشیع اوضعیف شمرده اند بروی تاخت و تاز کرده‌اند و عجب از دار قطنی است که ضعیفش میشمرد آنگاه در سنن خود بوی احتجاج میکند (و چنین است کارشان).

۲۴ - (حمران بن اعین) برادر زراره هردوازاثبات شیعه وحافظان شریعت دریاهای علوم آل محمد صلی‌الله علیهم و سلم و از چراغهای تاریکی

و علمهای هدایت بودند از همه دست کشیده وبحضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام پیوسته بودند مقام بلندی نزد ائمه آل محمد صلی الله علیهم و سلم داشتند. اما حمران پس ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده و بر نام وی ق نهاده اشاره بکسی که از اصحاب سنن از وی روایت کرده آنگاه گفته که او از ابوالطفیل و غیر او روایت کرده. و حمزه بر او قرائت کرده در قرآن حذاقت ومهارت داشت. ابن معین گفته لیس بشئی[1] (یعنی چیزی نیست) ابوحاتم گفته شیخ است[2] ابو داود گفته رافضی است تاآخر کلام او

خ

۲۵ ـ (خالد بن مخلد) القطوانی ابوالهیثم الکوفی شیخ بخاری است در صحیحش ابن سعد در جزو ششم طبقات خود یادش کرده و گفته مذهب تشیع داشت در کوفه نیمه محرم ۲۱۳ در خلافت مأمون وفات نموده ودرتشیع افراط داشت و از وی نوشته اند[3] اهو ابو داود یادش کرده و گفته صدوق است ولی مذهب تشیع دارد. وجوز جانی گفته بسیار دشنام ده و اعلان کننده بمذهب بد خود بوده. وذهبی درمیزان خود ترجمه اش کرده وآنچه ما ازابو داود وجوز جانی نقل نمودیم نقل کرده. بوی بخاری و مسلم در چندجا از صحیحین خود احتجاج کرده‌اند. و حدیث ویرادر نجاری از مغیرة بن عبدالرحمن و در صحیح مسلم از محمد بن جعفر بن

۱ ـ اینعبارت دلالت دارد بر اینکه روایات اومحل اعتنا نیست زیرا که با علما وفقها قوم سروکاری نداشته والبته کسانیکه بااهل البیت علیهم السلام راه داشته وازغیرایشان کناره‌گیری کنند مردود و مطرود جمهور خواهند بود (مترجم).

۲ ـ یعنی شیخ علم و روایت و از وی حدیث اخذ و روایت میکردند. (مترجم).

۳ـ یعنی ازو حدیث نوشته‌اند و روایت کرده اند (مترجم).

ابی کثیر ومالك بن انس ومحمد بن موسی برگیر اما حدیث او ازسلیمان بن بلال و علی بن مسهر پس در صحیحین هر دو موجود است . بخاری از وی بیواسطه درچند جا ازصحیح خود روایت کرده وبواسطه محمد بن عثمان بن کرامه از وی دو حدیث روایت کرده اما مسلم پس بواسطه ابی کریب واحمد بن عثمان الاودی و قاسم بن زکریا و عبدبن حمید و ابن ابی شیبه و محمدبن عبدالله بن نمیر ازوی روایت کرده و اصحاب سنن همه بحدیث وی احتجاج میکنند با آنکه علم بمذهب وی داشتند .

د

۲۶ - (داودبن ابی عوف) ابو الجحاف ویرا ابن عدی ذکر کرده وگفته او نزد من نیست از کسانیکه بوی میشود احتجاج نمود شیعی است و عموماً روایات وی درفضائل اهل البیت علیهم السلام است اه (پس تامل وتعجب کن) وداود را چه زیان ازسخن نواصب پس از آنکه ازوی هر دوسفیان وعلی بن عابس وغیر ایشان ازاعلام آنطبقه اخذ کرده اند وابوداود ونسائی بوی احتجاج نموده اند و احمد و یحیی توثیقش کرده اند و نسائی گفته بوی باکی نیست وابوحاتم گفته اوصالح الحدیث است . وذهبی درمیزان یادش کرده وآنچه شنیدی ازسخنان ایشان نقل نموده وحدیث وی درسنن ابو داود ونسائی ازابوحازم اشجعی وعکرمه برگیر ووی ازغیر ایندو نفرهم روایت دارد .

ز

۲۷ - (زبیدبن الحارث) بن عبدالکریم الیامی الکوفی ابوعبدالرحمن اورا ذهبی درمیزان خود یادکرده و گفته ازثقات تابعین است در او تشیع است آنگاه از قطان قول باینکه او ثبت وثقه است نقل کرده وتوثیق او

را ازجماعتی از ائمه جرح وتعدیل نقل کرده . و ازابو اسحق جوز جانی عبارتی نقل کرده که درآن منقصتی است که عادت جوز جانی وسائر نواصب بآن جاری شده که گفته : از اهل کوفه گروهی بودند که مرام مذاهب ایشانرا نمی پسندید ند وایشان بزرگان وسران محدثان کوفه اند مثل ابو - اسحق ومنصور و زبیدالیامی و اعمش و غیر ایشان از اقرانشان که مردم بواسطهٔ صدق ز بان ایشان در حدیث از ایشان چشم پوشی میکردند . و توقف میکردند وقتیکه حدیث را مرسلا روایت میکردند تا آخر کلام وی که حقش بآن گویا کرده (والحق ینطق منصفا وعنیدا) یعنی حق گویا میکند صاحب انصافرا وصاحب عنادرا . وچه زیان این بزرگانرا که سران محدثانند در اسلام هرگاه ناصب مذهب ایشانرا در باره ثقل رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلم ودروازه حطه اووامان‌اهل زمین بود ازاو وکشتی نجات امت او نپسندد وایشانرا چه باك ازناصبی که نیاز منداست وناچار که بایستد بدرگاه ایشان وطفیلی خوان فضل ایشان شود .

اذا رضیت عنی کرام عشیرتی　　فلازال غضبانا علی‌لئامها

یعنی هرگاه کریمان عشیرهٔ من از من خوشنود باشند پس لئیمانشان همیشه برمن خشمگین باد . اینحجتها بجوزجانی وامثال اواعتنائی ندارند پس از آنکه اصحاب صحاح و ارباب سنن بایشان‌احتجاج‌میکنند . وحدیث زبید را در صحیحین بخاری ومسلم از ابی وائل وشعبی وابراهیم نخعی و سعدبن عبیدة برگیر اما حدیث وی از مجاهد پس فقط در صحیح بخاری است ودر صحیح مسلم ازمره همدانی و محارب بن دثار و عمارة بن عمیر وابراهیم تیمی باشد . وازوی در صحیحین شعبه وثوری و محمدبن طلحه روایت میکنند واز وی درصحیح مسلم زهیر بن معویه وفضل بن غزوان

وحسین نخعی روایت کرده‌اند زبید درسنه ۱۲۴ درگذشت رحمه‌الله‌تعالی .

۲۸ - (زیدبن الحباب) ابوالحسین الکوفی التمیمی ابن قتیبه ویرا ازرجال شیعه درکتاب المعارف خودشمرده وذهبی در میزان ذکرش کرده ووصف وی بعابد ثقه صدوق نموده و توثیق ویرا از ابن معین وابن مدینی نقل نموده واز ابو حاتم واحمد قول باینکه او صدوق است نقل کرده وذکر نمود که ابن عدی گفته وی از اثبات و ثقات کوفیان است در صدق او شك نمیشود کرد (مؤلف گوید) مسلم بوی احتجاج کرده وحدیثش را درصحیح وی ازمعویة بن صالح وضحاك بن عثمان و قرة بن خالد وابراهیم بن نافع ویحیی‌بن‌ایوب وسیف‌بن سلیمان وحسن‌بن واقد وعکرمه‌بن عمار و عبد - العزیزبن ابی سلمة وافلح بن سعید برگیر . ازوی ابن ابی شیبه و محمدبن حاتم وحسن حلوانی واحمدبن المنذر وابن نمیر وابن کریب و محمدبن رافع وزهیربن حرب ومحمدبن الفرج روایت کرده اند .

۲۹ - (سالم‌بن ابی‌الجعد) الا شجعی الکوفی وی برادر عبیدوزیاد وعمران ومسلم پسران ابوالجعد است همه ایشانرا ابن سعد در جزء[1] ششم ازطبقات خود ذکر کرده وآنجا که مسلم را یاد کرده گفته ابوالجعد شش پسر داشت دونفرشان (که سالم وعبید باشند) اظهار تشیع میکردند و دو نفرشان ازمرجئه بودند و دو نفرشان مذهب خارج داشتند (گفته) که پدرشان بایشان میگفت ای فرزندان‌من شمارا چه باشد که خدایتعالی میان شما خلاف انداخته[2] . وجماعتی ازاعلام برتشیع سالم بن ابی الجعد تصریح نموده و ویرا ابن قتیبه[3] درکتاب معارف خود از رجال شیعه شمرده و

۱ - ص۲۰۳ ومابعدهارا رجوع کن ۲ - ابن قتیبه هم ایشانرا در باب تابعین و کسانیکه بعد از ایشانند ذکر کرده معارف ص۱۵۶ ۳ - ص ۲۰۶ .

شهرستانی هم ویرا از ایشان درملل و نحل خود شمرده و ذهبی ویرا در میزان خود ذکر کرده و از ثقات تابعینش شمرده و ذکر کرده که حدیث وی در صحیحین از نعمان بن بشیر و جابر موجود است (مؤلف گوید) و حدیث او از انس بن مالك و کریب نیز درصحیحین موجود است چنانچه بر ارباب تتبع پوشیده نباشد ـ ذهبی گفته و حدیث او از عبدالله بن عمرو و از ابن عمر درسنجاری موجود است (مؤلف گوید) در صحیح سنجاری نیز حدیث وی از ام‌الدردانه و در صحیح مسلم از معدان بن ابی طلحه و پدروی (یعنی ابوطلحه) موجود است و از وی درصحیحین اعمش وقتاله وعمروبن مرة ومنصور وحصین بن عبدالرحمن روایت کرده اند و او ازعلی علیه‌السلام حدیثی دارد که آنرا نسائی و ابو داود درسنن خویش روایت کرده اند. در سنه نود وهفت یا هشت در ولایت سلیمان بن عبدالملك در گذشت و گفته شده بلکه در سنه یکصد یا یکصد و یك در ولایت عمربن عبدالعزیز درگذشته والله اعلم.

۳۰ ـ (سالم بن ابی‌حفصه) العجلی الکوفی ویرا شهرستانی درکتاب ملل ونحل‌خود ازرجال شیعه شمرده ـ وفلاس گفته ضعیف است ودرتشیع افراط دارد وابن‌عدی گفته غلورا بروی عیب گرفته‌اند وامیدوارم که براو باکی نباشد و محمد بن بشیرعبدی گفته سالم ابن ابی‌حفصه را احمقی دیدم با ریش درازی عجب ریشی او میگفت دوست داشتم که با علی‌علیه‌السلام شریك بودمی درهرچه درآن بود. وحسین بن علی جعفی گفته که سالم بن ابی حفصه را ریش دراز احمقی دیدم که او میگفت لبیك قاتل نعثل لبیك مهلك بنی‌امیة یعنی لبیك ای کشنده نعثل لبیك ای‌هلاك کننده‌بنی‌امیه وعمر وبن ذر بسالم بن ابی حفصه گفت تو عثمان را کشتی گفت من ؟

گفت آری تو راضی بکشتن اوهستی وعلی بن المدینی گفت از جریر شنیدم میگفت ازسالم بن ابی حفصه کناره گرفتم وبجهة اینکه ازشیعیان دفاع میکرد ومجادله باخصماء ایشان میکرد. وذهبی ترجمه‌اش کرده وهرچه ازسخنانشان دربازه وی نقل کردیم نقل کرده. وویرا ابن سعد درصفحه ۲۳٤ ازجزششم ازطبقات خود یادکرده ونقل کرده که اوشیعه سختی بود واینکه درعهد بنی العباس بمکه داخل شد درحالتیکه میگفت لبیك لبیك مهلك بنی امیه لبیك و اومرد بلند آوازی بود پس داود بن علی آنرا شنید و گفت این کیست گفتند سالم بن ابی حفصه و او را بامراو و رای او خبر دادند اه. ذهبی در ترجمه وی از میزان گفته که‌وی ازسران کسانی بود که معائب ابوبکر وعمرمیگفت. ومعذلك هردوسفیان ومحمد بن فضیل از وی اخذ کرده اند و ترمذی در صحیح خود بوی احتجاج کرده و ابن معین توثیقش نموده. سنه یکصد وسی وهفت درگذشت.

۳۱ ـ (سعدبن طریف) الاسکاف الحنظلی الکوفی. ویرا ذهبی یادکرده و برنام وی ت ق نهاده‌اشاره بکسانیکه از ارباب سنن ازوی روایت کرده اند و ازفلاس نقل کرده قول باینکه اوضعیف است و درتشیع افراط دارد (مؤلف گوید) افراط اودرتشیع ترمذی وغیراورا مانع نشد از اخذ از وی. وحدیث او را در صحیح ترمذی ازعکرمه و ابی وائل بر گیر و روایت وی از اصبغ بن نباته و عمران بن طلحة وعمیربن مأمون است. و اسرائیل و حبان و ابومعویه از وی روایت کرده اند.

۳۲ ـ (سعیدبن اشوع) ذهبی درمیزان خود ویرا یاد کرده و گفته (سعیدبن اشوع صح خ م) قاضی کوفه صدوق‌مشهوراست. نسائی گفته بوی باکی نیست واوسعیدبن عمروبن اشوع صاحب شعبی است. وجوزجانی گفته

غالی منحرف است در تشیع زیاده روی دارد (مؤلف گوید) و بخاری ومسلم درصحیحین خود بوی احتجاج کرده اند وحدیث وی در صحیحین ازشعبی ثابت است. زکریابن ابی زائده وخالد خداءِ نزد نجاری ومسلم از وی روایت کرده اند. درولایت خالدبن عبدالله درگذشت.

۳۳ ـ (سعید بن خیثم) الهلالی ابراهیم بن عبدالله‌بن الجنید گفته که یحیی بن معین گفتند که سعید بن خیثم شیعی است پس رای تو درباره وی چیست گفت شیعه باشد اوثقه است. و ویرا ذهبی درمیزان یاد کرد و از ابن معین مضمون آنچه شنیدی نقل کردم وبر نام سعید رمز ترمذی و نسائی نهاده اشاره بآنکه ایشان از وی در صحیحین خود روایت نموده اند و ذکرکرده که او از یزیدبن ابی زیاد و مسلم ملائی روایت میکند و از وی برادر زاده‌اش احمد بن رشید روایت کرده.

۳٤ ـ (سلمة بن الفضل) الابرش قاضی ری وراوی مغازی از ابن اسحق کنیت‌وی ابوعبدالله است. ابن معین گفته (چنانچه درترجمه مسلمه در میزان آورده) سلمة الابرش رازی شیعی است از وی نوشته اند و بوی باکی نیست. و ابوزرعه گفته (چنانچه هم درمیزان است) که اهل ری بواسطهٔ عقیده بدوی بوی رغبت نداشتند (مؤلف گوید) بلکه بواسطه بد بینی ایشان در باره شیعه اهل البیت علیهم السلام بود. ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و برنام وی رمزابی‌داود وترمذی نهاده اشاره باعتماد ایشان بوی و روایت کردن ایشان حدیث ویرا. ذهبی گفته که او نماز گذار و با خشوع بوده. درسنه یکصد و نود و یك درگذشت و از ابن معین نقل کرده که گفت ما از وی نوشته ایم وکتابی درمغازی تمامتر از کتاب وی نباشد (گفته) وزنیج گفته از سلمة الابرش شنیدم میگفت

مغازی‌را از ابن‌اسحق دوبار سماع نمودم ومثل مغازی از وی حدیث نوشتم.

۳۵ ـ (سلمة بن کهیل) بن حصین بن کادح بن اسدالخصومی کنیت وی ابو یحیی است جماعتی از علماء جمهور مثل ابن قتیبه در معارف خود وشهرستانی درملل و نحل ویرا ازرجال شیعه شمرده‌اند. و اصحاب صحاح سته وغیر ایشان بوی احتجاج نموده اند. از ابوصحیفه و سویدبن غفله وشعبی وعطاء بن ابی‌رباح نزد مسلم وبخاری سماع کرده. ونزدبخاری ازجندب‌بن‌عبدالله ونزد مسلم ازکریب‌وذربن‌عبدالله وبکیربن‌الاشبح وزیدبن کعب وسعیدبن جبیر ومجاهد و عبدالرحمن بن یزید وابوسلمة بن عبدالرحمن ومعویة بن‌سوید وحبیب بن‌عبدالله ومسلم بطین سماع کرده. وثوری وشعبه نزد بخاری ومسلم ازوی روایت کرده‌اند. واسمعیل بن ابی‌خالد نزد بخاری و سعیدبن مسروق و عقیل بن خالد و عبدالملك بن ابی سلیمان و علی بن صالح و زیدبن ابی انیسه وحمادبن سلمه و ولید بن حرب نزد مسلم از وی روایت کرده اند روزعاشورا سنه ۱۲۱ درگذشت.

۳۶ ـ (سلیمان بن صرد) الخزاعی‌الکوفی بزرك شیعیان درزمان خودش وصاحب رأی ومشورت ایشان بود. ووقتیکه باحضرت امام حسین علیه‌السلام مکاتبه نمودند درمنزل وی اجتماع نمودند و او بود امیرتوابین شیعه‌که بخونخواهی حضرت امام حسین‌علیه‌السلام برخاستند و چهار هزار نفر بودند که در نخیله غره ماه ربیع الثانی سنه شصت و پنج اردو زدند و بجنك عبیدالله بن‌زیاد روان شدند و درزمین جزیره باردوی وی برخوردند و جنك سختی کردند تا از میان رفتند و آنروزسلیمان در جائی که آن را عین الورده میگفتند شهید شد. یزید بن الحصین بن نمیر ویرا تیری زد و کشت درسن نودوسه سالگی وسروی وسرمسیب بن‌نجبه را برای مروان

بن الحکم بردند. ابن سعد ویرا درجزء ششم طبقات خود وابن حجردرقسم اول اصابه خود و ابن عبدالبر در استیعاب خود ترجمه نمود، و هر کس در احوال سلف و اخبار گذشتگان کتابی نوشته ویرا ترجمه کرده و بفضل و دین وعبادت بروی ثنا گفته. و ویرا سن عالی وشرف و قدر و نفوذ کلمه در قوم خود بود. و او کسی بود که حوبشی گردنکش بزرك از دشمنان امیرالمؤمنین‌را بکشت در صفین بوقت مبارزت. و سلیمان مستبصر بود بضلالت‌دشمنان اهل‌البیت علیهم السلام. اهل‌حدیث بوی احتجاج کرده‌اند. وحدیث وی بلاواسطه از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و بواسطه جبیربن مطعم درصحیحین بخاری ومسلم موجود است و در هردو صحیح ابواسحق سبیعی وعدی بن ثابت ازوی روایت کرده اند. و درغیرصحیحین سلیمان از امیرالمؤمنین وفرزند او حسن مجتبی علیه‌السلام وابی روایت کرده وازوی درغیر صحیحن یحیی بن‌یعمر و عبدالله بن یسار وغیر آنها، روایت کرده اند.

۳۷ ـ (سلیمان بن طاخان) التیمی البصری مولی قیس الامام. یکی از اثبات و ثقات است. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده. واصحاب صحاح سته وغیر ایشان بوی احتجاج کرده اند. وحدیث اورا درصحیحین ازانس‌بن‌مالك وابومجاز وبکر بن عبدالله وقتاده وابوعثمان نهدی برگیر وحدیث وی درصحیح مسلم از مردمان دیگر هم هست. و از وی در صحیحین پسر وی معتمر و شعبه وثوری روایت کرده اند. و از وی در صحیح مسلم جماعت دیگر هم روایت نموده اند و در سنه یکصد و چهل وسه درگذشت.

۳۸ ـ (سلیمان‌بن قرم) بن‌معاذ ابوداود الضبی‌الکوفی. ابن‌حبان

ویرا ذکر کرده (چنانچه در ترجمه سلیمان ازمیزان است) وگفته را فضی غالی بود (مؤلف گوید) و معذلك ویرا احمدبن حنبلی توثیق کرده و ابن عدی گفته (چنانچه درآخر ترجمه سلیمان است ازمیزان) و سلیمان بن قرم احادیث وی حسانند واوازسلیمان بن ارقم بسیاربهتراست (مؤلف گوید) و مسلم ونسائی و ترمذی و ابو داود حدیث ویرا هر یك در صحاح خود روایت کرده اند وذهبی در وقت ذکر وی درمیزان رمزهای ایشان بر نام وی نهاد. ودرصحیح مسلم حدیث ابی الجواب را ازسلیمان بن قرم ازاعمش مرفوعا تار سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگیر که فرمود المرء مع من احب یعنی مرد با کسی است که ویرا دوست دارد وحدیث او درسنن ازثابت از انس است مرفوعا که طلب العلم فریضة علی کل مسلم یعنی طلب نمودن علم بر هرمسلمانی واجب است و او را روایت است از اعمش از عمروبن مرة از عبدالله بن الحارث از زهیر ین الاقمر از عبدالله بن عمرو که گفت حکم بن ابی العاص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و سخن آنحضرنرا بقریش میرساند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را و آنچه ازصلب او تا روزقیامت براید لعنت نمود.

۳۹ ـ (سلیمان بن مهران) الکاهلی الاعمش یکی ازشیوخ شیعه وثقات محدثین است جماعتی ازجهابذة[1] اهل سنت مثل امام ابن قتیبه درمعارف و شهرستانی درکتاب ملل ونحل وامثال ایشان ویرا ازرجال شیعه شمرده اند. وجوزجانی گفته (چنانچه در ترجمه زبید از میزان ذهبی است) از اهل کوفه گروهی بودند که مردم مذاهب آنها را نمی پسندیدند وایشان

۱ـ جهابذه جمع جهبذ بجیم مکسوره و سکون هاء وکسر موحده و ذال معجمه در آخر آن بمعنی دانائی باشد که خوب از بد تمیز دهد (مترجم).

و ایشان سران محدثان کوفه اند مثل ابی اسحق و منصور و زبید الیامی واعمش وغیر ایشان ازاقرانشان که مردم بواسطه صدق زبانشان درحدبت از ایشان چشم پوشی میکردند و توقف میکردند وقتیکه حدیث را مرسلا روایت میکردند تاآخر کلام وی که برحماقت وی دلالت دارد ومنقصتی برایشان نیست هرگاه مردم مذهب ایشانرا دراداء اجر رسالت بدوستی نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تمسك بدو ثقل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نپسندند . و نواصب از این شیعیان بمحض صدق زبانشان چشم پوشی نکرده‌اند وفقط بجهة عدم استغنای آنها ازایشان چشم پوشی کرده‌اند زیرا که اگر حدیث ایشانرا رد میکردند هر آینه جمله آثار نبویه از دست ایشان میرفت چنانچه ذهبی (درترجمه ابان‌بن ثعلب ازمیزان خود) بآن اعتراف نمود . و گمان میکنیم که مغیرة نگفت اهلك اهل الکوفه ابو اسحاق و اعمشکم یعنی اهل کوفه را ابو اسحق و اعمش شما بهلاکت انداخت مگر بجهة شیعه بودن ایشان و الا ابو اسحق و اعمش از دریاهای علم و خدام آثار نبویه بوده اند . و اعمش را نوادری است که برجلالت او دلالت دارد ازآنجمله خبری‌است که ابن خلکان درترجمه وی ازوفیات الاعیان ذکر کرده گفته که هشام بن عبدالملك پیش وی فرستاد که مناقب عثمان و بدیهای علی را برای من بنویس اعمش کاغذ را گرفت وبدهان گوسپندی فرو برد پس آنرا گوسپند جائید وبه‌پیغام اورا وگفت بوی بگو که این جواب اوست پس پیغام آور بوی گفت که او سوگند یاد کرده که اگر من جواب ترا باو نرسانم مرا بکشد و متوسل ببراد ران وی شد همینکه بروی‌الحاح کردندبوی نوشت بسم‌الله الرحمن‌الرحیم اما بعدهرگاه عثمانرا مناقب اهل زمین باشدترا سودی ندهد و هرگاه علی را بدیهای‌اهل

زمین باشد ترا زیانی نرساند پس بآنچه بدرد خودت میخورد بپرداز والسلام و از آنجمله خبری است که ابن عبدالبر (درباب حکم قول علماء بیکدیگر از کتاب جامع[1] بیان العلم وفضلهٔ) از علی بن خشرم نقل کرده که گفته فضل بن موسی را شنیدم میگفت با ابو حنیفه بجهة عیادت بر اعمش داخل شدیم ابوحنیفه گفت ای ابا محمد اگر ترس سنگینی برتو نبود هر آینه بیشتر ازاین بعبادت توآمده بودم اعمش در جواب وی گفت سوگند بخدای که وقتیکه تو درخانه خودت هستی برمن سنگینی پس چگونه باشی که برمن داخل شوی (فضل گفت) همینکه ازنزد وی بیرون شدیم ابو حنیفه گفت همانا که اعمش هرگز رمضان روزه نگرفته. ابن خشرم بفضل گفت مقصود ابو حنیفه از این چه باشد فضل گفت که اعمش برحدیث حذیفه سحور میخورد (مؤلف گوید) بلکه عمل بفرمایش حقتعالی میکرد که فرمود وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل. و صاحب الوجیزه وبحار از حسن بن سعید نخعی از شریك بن عبدالله قاضی روایت کرده که گفت نزد اعمش در مرضیکه بآن فوت شد آمدم و نزد او بودم که ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه بروی داخل شدند از حالش پرسیدند اظهار ضعف شدید کرد و از آنچه از گناهان خود ترسناك بود یاد نمود و رقتی باو دست داد پس ابو حنیفه بوی رو کرد و گفت یا ابا محمد از خدا پرهیز کن و نظری بخود بینداز همانا که تو درباره علی علیه السلام احادیثی بیان میکردی که اگر از آنها برگشته بودی ترا بهتر بودی اعمش گفت اینرا برای چون من میگوئی؟ وسخن

۱- رجوع کن بصفحه ۱۹۹ مختصر آن کتاب تألیف العلامه الشیخ احمد بن عمر الخمصانی البیروتی.

براو برگرداند ودشنامش داد بآنچه حاجت بذکران نداریم . و او رحمه‌الله (چنانچه ذهبی درمیزان خود وصفش کرد) یکی ازائمه ثقاب‌بود وچنانچه ابن خلکان گفته وقتیکه در وفیات خود ویرا ترجمه کرده پس گفته که اوثقه عالم فاضل بود. وبر صدق و عدالت و ورع وی اتفاق کلمه باشد و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند، و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از زیدبن وهب و سعیدبن جبیر و مسلم بطین و شعبی و مجاهد و ابی وائل و ابراهیم نخعی و ابو صالح ذکران برگیر. و از وی نزد هریك از آندو (بخاری و مسلم) شعبه و ثوری و ابن عینیه و ابو معویة محمد و ابو عوانه وجریر و حفص‌بن غیاث روایت کرده اند. ولادت اعمش سنه ٦١ و وفاتش سنه ١٤٨ بود رحمه‌الله تعالی.

ش

٤٠ـ (شریك بن عبدالله) بن سنان‌بن‌انس النخعی الکوفی القاضی ویرا امام‌بن قتیبه‌دررجال‌شیعه شمرده وآنرا ارسال داشته (درکتاب‌معارف‌خود) مثل ارسال مسلمات . وعبد الله بن ادریس (چنانچه در اواخر ترجمه شریك است از میزان) سوگند یاد کرده بخدای تعالی که شریك همانا که شیعی است . و ابو داود رهاوی (چنانچه هم در میزان است) روایت کرده که او ازشریك شنیده که میگفت علی خیر البشر[1] فمن ابی فقد کفر[1] یعنی علی

١ - ابن عدی گفته حدثنا الحسین بن علی السکونی الکوفی حدثنا محمد بن الحسن السکونی حدثنا صالح بن اصود عن الاعمش عن عطیه قلت لجابر کیف کانت منزله علی حاکم قال کان خیر البشر یعنی بسند مذکور ازاعمش ازعطیه که گفت بجابر گفتم منزلت علی درمیان شما چگونه بود گفت بهترین فرزندان آدم بود محمد بن احمد ذهبی در احوال صالح بن ابی الاسود ازمیزان بهمین اسناد آنرا نقل کرده وباشدت نصب ذهبی برحدیث چیزی ننگاشته. جزاینکه گفته (شاید مرادش فی زمانه باشد) یعنی خیر البشر زمان خودش مراد باشد .

علیه السلام بهترین فرزندان آدم است پس هرکه ابا کند کافر شود (مؤلف گوید) مراد وی جز این نیست که بهترین فرزندان آدم است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه آن مذهب شیعه باشد و ازین است که ویرا جوز جانی (چنانچه هم در میزان است) وصف نمود باینکه وی مائل و منحرف است و شکی نیست در انحراف وی از جوز جانی بمذهب اهل البیت علیهم السلام و شریك از کسانی است که نص امیر المؤمنین علیه السلام را روایت کرده آنجا که روایت کرده (چنانچه هم در میزان است) از ابو ربیعة ایادی از ابن بریده از پدرش مرفوعا لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی ووارثی یعنی هر پیغمبریرا وصی و وارثی است و همانا که علی وصی و وارث من است ودر نشرفضایل امیرالمؤمنین علیه السلام علی رغم بنی امیه بواسطه ذکر مناقب آنحضرت سعی وجدیت داشت. حریری در کتاب درة الغواص خود (چنانچه در ترجمه شریك از وفیات ابن خلکان است) حکایت کرده که شریك جلیسی از بنی امیه داشت بعضی ازروزها شریك فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را یادکرده پس همان اموی گفت[1] نعم الرجل علی یعنی علی مرد خوبیست پس اینسخن شریك را بخشم آورد و گفت آیا برای علی علیه السلام نعم الرجل گفته

۱ - قوله نعم رجل علی اگرچه مدح است لکن متبادر از آن در مثل این مقام لایق بمدح آنحضرت نیست خصوصاً وقتیکه از دشمنان پست آنحضرت صادر شود. پس انکار و خشم شریك بحکم عرف بود ازمحل خود وتفاوت بسیاراست میان گفتن این گدای اموی بعداز شنیدن آن فضائل بزرگ نعم الرجل علی و میان فرمایش حقتعالی که فرمود فقدر نا فنعم القادرون و فرمایش حقتعالی نعم العبد انه اواب پس قیاس کلمه این اموی برکلام خدای تعالی قیاس مع الفارق است عرفا با اینکه خدای تعالی اکتفا بقول نعم العبد نکرده تا اینکه فرموده انه اواب پس جوابیکه در وفیات الاعیان مذکور است وجهی ندارد.

میشود بی‌آنکه چیزی بر آن فزوده شود و ابن ابی‌شیبه روایت کرده (چنانچه در اواخر ترجمه شریك است از میزان) از علی بن حکیم از علی بن قادم گفت شریك و مرد دیگری نزد شریك آمدند پس بدو گفت مردم میگویند که تو در شکی پس گفت ای احمق چگونه در شك باشم هر آینه دوست میداشتم که با علی بودمی و دست خودم را از خون ایشان بشمشیر خودم خضاب کردمی و هر که تتبع سیرت شریك کرده باشد میداند که او موالی اهل البیت علیهم السلام بود و از دوستانشان علم فراوانی روایت نموده. عبد الرحمن پسرش گفته (چنانچه در احوال وی از میزان است) نزد پدر من ده هزار مسئله از جابر جعفی بود وده هزار غرائب. وعبدالله بن مبارك (چنانچه هم در میزان است) گفته شریك بحدیث کوفیان عالمتر از سفیان است. و دشمن بود با دشمنان علی علیه السلام و بدگفتار درباره ایشان عبدالسلام بن حرب بوی گفت میل داری که بعیادت برادری رویم گفت او که باشد گفت او مالك بن مغول است گفت آنکس[1] که بعلی وعمار استخفاف کند برادر من نیست. و معویه نزد وی یاد شد و بحلم موصوف شد شریك[2] گفت کسیکه حق را ندانست و با علی بن ابی طالب کارزار کرد حلیم نباشد و او کسیستکه از عاصم از ذر از عبدالله بن مسعود مرفوعا روایت کرده[3] اذا رأیتم معویة علی منبری فاقتلوه یعنی همینکه معاویه را برمنبر من دیدید ویرا بکشید و میان وی و میان عبدالله بن مصعب زبیری در حضور مهدی عباسی سخنی در گرفت پس مصعب بدو گفت (چنانچه در ترجمه شریك از

۱- چنانچه در ترجمه وی ازمیزان است.

۲- چنانچه در ترجمه وی از میزان و وفیات ابن خلکان است.

۳- آنرا طبرانی روایت کرده و در ترجمه عبادبن یعقوب ذهبی آنرا نقل کرده.

از وفیات ابن خلکان است)تو ابوبکر و عمر را عیب میگوئی الخ (مؤلف گوید) و معذلك ذهبی در صفت او گفته حافظ و صادق و یکی از ائمه است و از ابن معین نقل کرده قول باینکه وی صدوق و ثقه استو در آخر ترجمه او گفته همانا که شریك از اوعیه علم است که از وی اسحق ازرق نه هزار حدیث روایت کرده . و از ابی توبه حلبی نقل کرده و گفته مادر رمله بودیم پس گفتند که مرد امت کیست ؟ پس گروهی گفتند ابن لهیعه است وگروهی گفتند مالك است پس ازعیسی بن یونس پرسیدیم گفت مرد امت شریك است و وی در آنوقت زنده بود . (مؤلف گوید) مسلم وارباب سنن اربعه بشریك احتجاج نموده اند . وحدیث ویرا نزد ایشان از زیاد بن علاقه و عمار دهنی و هشام بن عروه و یعلی بن عطاء و عبد الملك بن عمیر و عمارة بن القعقاع و عبد الله بن شبرمه برگیر ازوی نزد ایشان ابن ابی شیبة و علی بن حکیم و یونس بن محمد و فضل بن موسی و محمدبن الصباح و علی بن حجر روایت کرده اند . در خراسان یا بخارا سنه ۹۵ تولد شده و روز شنبه غره ذی القعده ۱۷۷ یا ۱۸۷ در کوفه در گذشت .

۴۱ ـ(شعبة بن الحجاج)ابوالورد العتکی مولاهم واسطی بودو در بصره ساکن شد ابو بسطام کنیت دارد . وی اول کسی است که در عراق از امر محدثان تفتیش کرد و از ضعفاء[1] ومتروکان کناره گرفت . و ویرا جماعتی از جهابذ اهل سنت مثل ابن قتیبه در معارف خود وشهرستانی در ملل و نحل از رجال شیعه شمرده اند واصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی

۱ـ یعنی از کسانیکه روایت ایشان ضعیف است یا روایات آنهارا مردم ترك کرده و بآنها عمل ننموده اند کناره گرفت و روایت خود را از اشخاصیکه بحلیه صدق و ورع و تقوی آراسته بودند منحصر داشت.

احتجاج نموده اند و حدیث وی درصحیحین بخاری و مسلم و ابی اسحق سبیعی و اسمعیل بن خالد و منصور و اعمش و جماعتی دیگر ثابت است. و نزد هریك از بخاری و مسلم از وی محمد بن جعفر و یحیی بن سعید القطان و عثمان بن جبله و جماعتی دیگر روایت کرده اند و ولادت اوسنه ۸۳ بود و در سنه ۱۶۸ درگذشت رحمه الله تعالی.

ص

۴۲ـ(صعصعة بن صوحان) بن حجربن الحارث العبدی. ویرا امام ابن قتیبه در صفحه ۲۰۶ معارف خود در سلك مشاهیر رجال شیعه ذکر کرده وابن سعد درصفحه ۱۵۴ جزو ششم از طبقات‌خود ویرا ایرادکرده و گفته وی در کوفه از اصحاب شأن بود و خطیب بود و از اصحاب علی علیه السلام بود. و وی و دوبرادر وی زید وسیحان پسران صوحان باآن حضرت درجمل حاضر بودند وقبل از صعصعه خطیب سیحان بود و در روز جمل رایت در دست وی بود پس کشته شد و آنرا زید گرفت پس کشته شد و آنرا صعصعه گرفت (گفت) و صعصعه‌از علی علیه السلام روایت کرده وازعبدالله بن عباس روایت کرده وثقه‌کم حدیث بود اه. وویرا ابن‌عبدالبر در استیعاب یاد کرده و گفته که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسلمان بود وآنحضرترا ملاقات نکرده وندیده چه در آنوقت کودك بود. و وی بزرگی ازبزرگان قوم خود (عبدالقیس) بود و فصیح و خطیب وعاقل وزبان آور دیندار فاضل بلیغ بود. دراصحاب علی علیه‌السلام رضی الله عنه شمرده میشود آنگاه ازیحیی بن معین نقل کرده قول باینکه صعصعه وزید و سیحان پسران صوحان خطیب بوده اند واینکه زید وسیحان روز جمل کشته شده اند وایراد کرده قضیهٔ که بر عمر درعهد خلافت وی مشکل

شد پس بر خاست (یعنی عمر) در میان مردم و خطبه خواند و از ایشان پرسید که دراین قضیه چه میگویند پس صعصعه برخاست و او پسر جوانی بود پس پرده برداشت و راه صواب را آشکار کردپس بقول وی اذعان و برای وی عمل کردند عجبی نیست زیرا که پسران صوحان ازبزرگان عرب و اقطاب فضل و حسب بودند.

ایشانرا ابن قتیبه در باب مشهورین از اشراف واصحاب السلطان از معارف[1] ذکر کرده و گفته پسران صوحان زیدبن صوحان و صعصعه بن صوحان و سیحان بن صوحان باشند اما زید از مردمان نیك بود روایت شده است که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود زید الخیر الاجذم و جندب ما جندب فقیل یا رسول‌الله اتذکر رجلین فقال اماحدهما فتسبقه یده الی الجنة بثلاثین عاما واما الاخر فیضرب ضربة یفصل بها بین الحق والباطل یعنی زیدالخیر دست بریده و جندب چه جندب پس گفتند یارسول الله مگر دو مردیرا یاد میکنی پس حضرت فرمود اما یکی ازآندونفر دست وی از خودش ببهشت سبقت گیرد بسی سال واما آندیگرضربتی خواهد زد که بآن میان حق و باطل جدائی خواهد افتا د (یعنی حق از باطل پیدا خواهدشد) (گفته) یکی ازآندو نفر زیدبن صوحان بود که در روزجلولاء حاضر بود پس دست اورا قطع کردند و باعلی علیه السلام روز جمل حاضر شد پس عرض کرد یا امیرالمؤمنین خودرا جز کشته شده نمی بینم حضرت فرمودند اینرا ازکجا میدانی ای‌ابا سلمان گفت در خواب دیدم که دستم از آسمان فرود آمد درحالتیکه مرا برمیداشت پس ویرا عمروبن یثربی کشت وهم برادرش سیحان‌را روز جمل کشت. (مؤلف گوید) مخفی

---

۱ ـ معارف ص ۱۳۸ .

نماند که خبر دادن حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم به پیش افتادن دست زید برسائر جسدوی و سبقت گرفتن آن از خودش ببهشت نزد تمام مسلمانان از علامتهای نبوت و آیتهای اسلام و دلائل اهل حق شمرده میشود و هرکس زید را ترجمه نموده اینرا ذکر کرده پس ترجمه ویرا از استیعاب و اصابه و غیر ها مراجعت کن و محدثان بطریق مختلفه خود آنرا روایت کرده اند پس زید (باتشیع خود) بشارت داده شده ببهشت است و الحمد لله رب العالمین . و صعصعة بن صوحان را عسقلانی در قسم سوم اصابه خود یاد کرده و گفته که ویرا از عثمان و علی روایت است و باعلی علیه السلام در صفین حاضر بود و خطیب فصیح بود و ویرا با معویه مواقفی است (گفته) و شعبی گفته من از وی[1] خطبها یاد میگرفتیم و از وی ابو اسحق سبیعی و منهال بن عمر و و عبدالله بن بریده و غیر ایشان‌هم روایت کرده اند (گفته) وعلائی در اخبار زیاد ذکر نموده که مغیره صعصعه را بامر معویه از کوفه بیرون کرد بجزیره یا بحرین و گفته شده بجزیره ابن کافان و در آنجا و فات نمود آه چنانچه پیش از وی ابوذر بربذه و فات نمود . و ذهبی صعصعه را یاد کرده و گفته (ثقه معروف است) وقول بوثاقت ویرا ازابن سعد واز نسائی نقل نموده وبرنام اورمز احتجاج نسائی‌را باو نهاده (مؤلف گوید) و کسیکه بوی احتجاج نکرده بخود ضرر زده و بر وی ظلمی نکرده اند (ولکن کانوا انفسهم یظلمون) و لیکن برخود ظلم میکردند .

---

۱ - به‌شعبی گفتند (چنانچه درترجمه رشید هجری‌ازمیزان‌ذهبی‌است) چرا عیب اصحاب‌علی علیه‌السلام میکنی و حال آنکه علم تو ازایشان است گفت از که پس گفتند ازحارث و صعصعه‌گفت اماصعصعه پس خطیب بود واز وی خطبها آموختم و اماحارث پس‌حسابدان بود از وی حساب آموختم .

ط

۴۳ - (طاوس بن کیسان) الخولانی الهمدانی الیمانی ابوعبدالرحمن و مادر وی از فرس وپدرش ازنمربن قاسط غلام بجیر بن ریسان الحمیری اهل سنت ویرا مسلماً از سلف شیعه دانند و شهرستانی در ملل و نحل و ابن قتیبه درمعارف ویرا از رجال ایشان شمرده اند و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده اند . وحدیث ویرا درهریك از صحیحین از ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و حدیث ویرا در صحیح مسلم از عائشه و زیدبن ثابت و عبدالله بن‌عمرو بر گیر . نزد بخاری و مسلم از وی مجاهد وعمروبن دینار وپسر وی عبدالله روایت کرده‌اند ونزد بخاری فقط زهری و نزد مسلم جماعتی از اعلام‌روایت کرده اند . و وفات وی در سفر حج پیش از یوم الترویه بیکروز در مکه بود درسنه ۱۰۶ یا ۱۰۴ وآن روز بزرگی بود که عبدالله بن حسن ابن امیرالمؤمنین علیه السلام نعش‌او اورا بر دوش خود برداشته بود که مزاحمت با مردم مینمود درآن حتی‌این که کلاهیکه برسر داشت افتاد وردای وی از پشت سر[1] پاره شد .

ظ

۴۴ - (ظالم بن عمر و) ابوالاسود الدئلی حال وی در تشیع و اخلاص در ولایت علی و حسن و حسین و سائر اهل البیت علیهم السلام از آفتاب آشکار تر[2] است ما را ببیان آن حاجت نیست و ما آنر بتفصیل در

---

۱ - آنرا ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده .

۲ - بس است ترا در این باب آنچه ابن حجر در احوال وی ازقسم ثالث اصابه خود ذکر کرده ص ۲۴۱ ج ۲ .

کتاب خود (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر الاسلام) ذکر نموده‌ایم باوجود اینکه تشیع او از چیزهائیست که هیچکس در آن مناقشه ننموده و معذلك اصحاب صحاح سته بوی احتجاج کرده اند. و حدیث و برا در صحیحین بخاری ومسلم از ابوذر ودر صحیح بخاری از عمربن الخطاب برگیر و روایت وی در صحیح مسلم از ابو موسی و عمران حصین است. ویحیی بن یعمر در صحیحین ازوی روایت کرده و در صحیح بخاری عبدالله بن بریده و در صحیح مسلم پسر وی ابو حرب از او روایت کرده. در سنه ۹۹ در بصره در طاعون جارف (یعنی طاعون بزرك عام) درگذشت در سن هشتاد و پنج سالگی واو کسی است که وضع نموده علم نحورا بر قواعدیکه آنهارا از امیرالمؤمنین علیه السلام اخذ نموده چنانچه آنرا مفصلادر مختصر خود ذکر نموده‌ایم.

ع

۴۵ ـ (عامربن واثله) بن عبدالله بن عمرو اللیثی المکی ابوالطفیل در سال احد تولد شده واززندگانی حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم هشت سال درك کرده. ابن قتیبه درکتاب‌معارف خود ویرا دراول غالیان را فضه شمرده و ذکر کرده که او علمدار مختار و آخر صحابه بود که فوت کرده. و ویرا عبدالبر درکنیهای استیعاب ذکر کرده و گفته که در کوفه منزل گزید و همراه علی علیه‌السلام بود در همه جاهای آنحضرت همینکه علی‌علیه‌السلام کشته شد بمکه رفت (تا آنجا که میگوید) وفاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح بود و تشیع در علی علیه السلام داشت (و گفته) روزی ابوالطفیل‌نزد معویه شدگفت‌وجدو حزن تو برابوالحسن

خلیل تو چگونه است در جواب گفت چون و جد ما در موسی بر موسی وشکایت کنم نزد خدای از تقصیر و بوی معویه گفت تودرجمله کسانیکه عثمانرا محاصره کردند بودی گفت نه ولیکن درجمله اشخاصیکه با وی حاضر بودند بودم گفت از نصرت وی ترا چه مانع بود در جواب گفت ترا از نصرت وی چه مانع شدکه منتظر مرك او بودی وحال آنکه تو ازاهل شام بودی وهمه تابع تو بودند درآنچه میخواستی معویه بوی گفت مگر خونخواهی مرا برای وی نصرت وی نمیدانی گفت همانا که تو چنانی که برادر جعف گفته .

لالفینك بعدالموت تندبنی وفی حیاتی مازودتنی زادا

یعنی هرآینه می‌بینیم ترا که بعد ازمردن مراند به کنی ودرزندگی من مرا هیچ توشه ندادی . از وی زهری و ابوالزبیر و جریری و ابن‌ابی حصین وعبد الملك بن ابجر و قتادة و معروف ووليدبن جميع ومنصوربن حیان و قاسم‌بن ابی برده و عمروبن دینار و عکرمة بن خالد و کلثوم بن حبیب و فرات القزاز و عبدالعزیزبن رفیع روایت کرده اند . وحدیث همه ایشان از وی در صحیح مسلم موجوداست و ابو الطفیل نزد مسلم درحج از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و صفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و در صلوه و دلائل نبوت از معاذبن جبل روایت کرده و در قدر ازعبدالله بن مسعود روایت کرده واز علی علیه السلام و حذیفة بن اسید و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عباس و عمر بن الخطاب روایت کرده چنانچه متتبعان حدیث مسلم و بحث کنندگان از رجال اسانید درصحیح وی آنرامیدانند . ابوالطفیل رحمه‌الله در مکه سنه ۱۰۰ در گذشت و گویند سنه ۱۰۲ و گوینه سنه ۱۰۷

وگویند سنه ۱۱۰ در گذشته و ابن القیسرانی مرسلا ذکر کرده که درسنه ۱۲۰ درگذشته والله اعلم.

٤٦ - (عبادبن یعقوب) الاسدی الرواحنی الکوفی. ویرا دارقطنی یاد کرده و گفته شیعی صدوق است و ابن حبان یادش کرده و گفته ابن عباد داعیه بود برفض و ابن خزیمه گفته حدیث نمود مارا آنکه درروایت خود و ثقه در دینش متهم است عبادبن یعقوب. و عباد همان کس است که ازفضل بن قاسم از سفیان ثوری از زبید از مرة از ابن مسعود روایت کرده که او قرائت میکرد و کفی الله المؤمنین القتال بعلی یعنی کفایت فرمود خدایتعالی مؤمنانرا کار زاربعلی علیه السلام. وروایت کرده ازشریك از عاصم از زر از عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذارایتم معویة علی منبری فاقتلوه یعنی همینکه معویه‌را برمنبز من دیدید او را بکشید. طبری و غیر او آنرا روایت کرده اند. وعباد میگفت هرکس در نماز خود هر روز از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری نجوید با ایشان محشور شود. و او گفته همانا که خدای تعالی عادلتر از آن است که طلحة و زبیر را ببهشت برد. با علی علیه السلام جنگیدند پس از آنکه باوی بیعت کردند. و صالح جزره گفته که عبادبن یعقوب بعثمان دشنام میداد. و عبادان اهوازی از ثقه روایت کرده که عباد بن یعقوب گذشتگان را دشنام میداد (مولف گوید) و با همه این ائمه‌سنت مثل بخاری و ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن ابی داود از وی اخذ کرده اند پس او استاد و محل و ثوق ایشان باشد و ابو حاتم و یرا (با آن تعنت و تشدد که دارد) یاد کرده و گفته شیخ ثقه است و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده و گفته از غلاة شیعه و رؤس بدعتها بوده ولی

در حدیث راستگواست آنگاه تمام آنچه ما ازاحوال او یاد کردیم نقل نمود بخاری بلاواسطه از وی در توحید صحیح خود روایت نموده . در شوال سنه ۲۵۰ دویست و پنجاه در گذشته و قاسم زکریا بطرز دروغ گفته در آنچه نقل کرده از عباد در آنچه متعلق بکندن دریا و روان شدن آب آن است پناه میبریم بخدا از بد گوئی بدگویان نسبت باهل ایمان والله المستعان علی ما یصفون .

۴۷ - (عبدالله بن داود) ابوعبدالرحمن الهمدانی الکوفی . درحربیه بصره ساکن بود و ابن قتیبه او را از رجال شیعه در معارف خود شمرده و بخاری در صحیح خود بوی احتجاج نموده و حدیث و یرا در صحیح از اعمش و هشام بن عروه وابن جریح برگیر . از وی درصحیح بخاری مسدد و عمروبن علی و نصربن علی در چند جا روایت کرده اند . در حدود سنه ۲۱۲ در گذشت ،

۴۸ - (عبدالله بن شداد) بن الهاد و نام هاد بود اسامة بن عبدالله بن جابربن بشر بن عتواره بن عامربن مالك بن لیث اللیثی الکوفی ابوالولید صاحب امیرالمؤمنین علیه السلام است و نام مادر وی سلمی بنت عمیس خصعمیه خواهر اسماء است پس وی پسر خاله عبدالله بن جعفر و محمدبن ابی بکر و برادر عمارة دختر حمزه بن عبد المطلب از طرف مادر خواهد بود ، ابن قتیبه ویرا در کسانیکه در کوفه منزل داشته اند از اهل فقه و علم تابعین ذکر کرده و در آخر ترجمه وی د درص ۸۶ ازجزء ششم طبقات) گفته و عبدالله بن شداد خروج کرد با کسانیکه خروج کردند از قرآء برحجاج در ایام عبدالرحمن بن محمدبن الاشعث پس درروز دجیل کشته شد گفته : و ثقه فقیه کثیرالحدیث و شیعی بود (مؤلف گوید) واین

واقعه‌سنه ۸۱ بود وهمه اصحاب صحاح وسائر ائمه بعبدالله بن شداد احتجاج کرده اند. ازوی ابواسحق شیبانی ومعبدبن خالد وسعد بن ابراهیم روایت کرده اند و حدیث ایشان از وی در صحیحین و غیرهما از کتب صحاح و مسانید موجود است. نزد بخاری و مسلم از علی علیه‌السلام و میمونه و عائشه سماع کرده (یعنی حدیث شنیده و روایت کرده).

۴۹ - (عبدالله بن عمر) بن‌محمد بن ابان صالح بن عمیر القرشی الکوفی ملقب بمشکدانه است شیخ مسلم و ابو داود و بغوی و جماعتی از طبقه ایشان باشد که از وی اخذ کرده اند ابوحاتم یادش کرده و گفته که صدوق است و از وی روایت شده که شیعی بود و صالح بن محمد بن جرزه یادش کرده و گفته که در تشیع غالی بود و معذلك عبد الله بن احمد از پدر خود روایت کرده که گفته مشکدانه ثقه است و ذهبی در میزان ذکرش نموده و گفته که صدوق و صاحب حدیث است از ابن المبارك ودرآوردی و طبقه سماع کرده. و از وی مسلم و ابو داود بغوی و جماعتی سماع کرده اند و بر نام وی رمز مسلم و ابو داود نهاده اشاره باحتجاج ایشان بوی و از سخنان علمآء در باره وی نقل کرده آنچه را شنیدی وذکر نموده که سنه ۲۳۹ در گذشته (مؤلف گوید) و حدیث ویرا در صحیح مسلم از عبدة بن سلیمان و عبدالله بن المبارك و عبدالرحمن بن سلیمان و علی بن هاشم وابوالاحوص وحسین بن علی جعفری ومحمد بن فضیل در فتن برگیر. مسلم ازوی بلا واسطه روایت کرده. و ابو العباس سراج گفته سنه ۲۳۸ یا هفت در گذشته.

۵۰ - (عبدالله بن لهیعه) بن عقبه الحضرمی قاضی مصر و عالم آن. ویرا ابن‌قتیبه درمعارف خود ازرجال‌شیعه شمرده.وابن عدی ویرا(چنانچه

درترجمه لهیعه ازمیزان است) یادکرده وگفته افراط کننده درتشیع است. وروایت کرده ابویعلی ازکامل بن طلحه وگفته که حدیث کرد مارا ابن لهیعه حدیث کرد مراحی بن عبدالله مغافری ازابوعبدالرحمن حبلی ازعبدالله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درمرض خود فرمود برادر مرا برای من بخوانید پس ابوبکررا خواندند وازوی رو گردانید بازفرمود برادرمرا برای من بخوانید. و عثمانرا خواندند و از وی رو گردانید آنگاه علی علیه السلام را خواندند پس اورابجامه خویش پوشانید وبروی افتاد همنیکه ازنزد وی بیرون آمد باو گفتند تراچه فرمودگفت مراهزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شود آه و ذهبی در میزان یادش کرده و برنام وی ت ق نهاده اشاره بکسانیکه از وی روایت کرده اند از اصحاب سنن و حدیث ویرا در صحیحین ترمذی و ابو داود و سائر مسانید سنت برگیر. و ابن خلکان در وفیات خود یادش کرده و نیکو ثنایش گفته. نزد مسلم از وی ابن وهب روایت کرده. و حدیث ویرا در صلوة صحیح مسلم از یزید بن ابی حبیب برگیر. وویرا ابن القیسرانی درکتاب خود (الجمع بین کتابی ابی نصر الکلاباذی وابی بکر الاصبهانی) در رجال بخاری ومسلم ذکر کرده. ابن لهیعه روز یکشنبه نیمه ربیع الاخرسنه ۱۷۴ درگذشت.

۵۱ـ (عبد الله بن میمون) القداح المکی از اصحاب امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است بوی ترمذی احتجاج کرده وذهبی یادش کرده و بر نام وی رمز ترمذی نهاده اشاره بروایت او ازوی و ذکر کرده که وی ازجعفر بن محمد علیهما السلام و طلحة بن عمرو روایت میکند.

۵۲ـ (عبدالرحمن بن صالح الازدی) اوابومحمد کوفی است. وی را صاحب و شاگرد او عباس دوری یاد کرده وگفته شیعی بود. وابن عدی

یادش کرده و گفته بتشیع سوخته شد. و صالح جزره یادش کرده و گفته عثمان را اعتراض میکرد. و ابو داود یادش کرده و گفته کتابی در مثالب صحابه تألیف کرده مرد بدی است و معذلك ازوی عباس دوری وامام بغوی روایت کرده اند. ونسائی ازوی روایت کرده وذهبی درمیزان یادش کرده و بر نام وی رمز نسائی نهاده اشاره باحتجاج او بوی و از اقوال ائمه آنچه را شنیدی نقل کرده و ذکر کرده که ابن معین توثیقش نموده و اینکه ۲۳۵ در گذشته. و حدیث ویرا در سنن از شریك وجماعتی از طبقه وی در یاب.

۵۳ــ (عبدالرزاق بن همام) بن نافع الحمیری الصنعانی از اعیان شیعه و خوبان سلف صالح ایشان بوده. و ابن قتیبه اورا درکتاب معارف خود ازرجال ایشان شمرده. وابن اثیر وفات ویرا درآخر حوادث سنه ۲۱۱ از تاریخ کامل[1] خود ذکر کرده وگفته و در اینسال عبد الرزاق بن همام صنعانی وفات نموده واو از مشایخ احمد است و شیعی بوده و متقی هندی ویرا در اثناء بحث از حدیث ۵۹۹۴ کنز خود ذکر کرده و بتشیع[2] وی تصریح نموده وذهبی درمیزان خود ویرا یادکرده وگفته عبدالرزاق بن همام بن نافع امام ابوبکر حمیری مولای صنعانی ایشان یکی ازاعلام ثقات است آنگاه درترجمه وی سخن رانده تا آنکه گفته وچیزی بسیار نوشته وجامع کبیر را تصنیف کرده و آن خزانه علم است و مردم سوی او شدر حال میکردند. احمد واسحق و یحیی و ذهلی ورمادی و عبد. آنگاه دراحوال اوپرداخته تا آنکه کلام عباس بن عبدالعظیم را درتکذیب وی نقل نموده و ذهبی بروی

۱- جز. ۵ ص ۱۳۷.

۲- ص ۳۹۱ ج ۶ کنز.

انکار نموده و گفته اینچیزی است که هیچ مسلمانی با عباس بر آن موافقت نکرده بلکه سائر حفاظ وپیشوایان علم بوی احتجاج میکنند. آنگاه لختی درترجمه وی سخن گفته و از طیالسی نقل کرده که او گفته که از ابن معین شنیدم میگفت روزی ازعبدالرزاق سخنی شنیدم که بآن بر تشیع وی استدلال نمودم پس گفتم استادان توکه از ایشان اخذ کردهٔ همه اهل سنت هستند معمر ومالك وابن جریح وسفیان واوزاعی پس اینمذهب را (مذهب تشیع را) از که گرفتی گفت جعفر بن سلیمان الضبعی بر ما وارد شد پس اورا فاضل ونیکو طریقه یافتم واینرا از وی اخذکردم (مؤلف گوید) عبدالرزاق در اینسخن خود اعتراف بتشیع میکند و مدعی است که آنرا ازجعفرضبعی اخذ کرده لیکن محمدبن ابی بکر المقدمی اعتقاد داشت که جعفر ضبعی تشیع را ازعبدالرزاق گرفته وبدان سبب عبدالرزاقرا نفرین میکرد ومیگفت (چنانچه درترجمه جعفرضبعی ازمیزان است) گم شود نیست باد عبدالرزاق که جعفررا جز اوفاسد نکرد (یعنی درتشیع) اه وابن معین بسیار بعبدالرزاق احتجاج نموده بااعتراف عبدالرزاق پیش وی بتیشع چنانچه شنیدی[1] و احمد بن ابی خیثمه گفته که به ابن معین گفته که احمد میگوید عبیدالله بن موسی حدیث ویرا بجهت تشیع رد میکند پس ابن معین گفت سوگند بخدائیکه جز اوخدائی نیست که عبدالرزاق صدبار هر آینه بلند تر است درآن (یعنی درحدیث) از عبیدالله وهر آینه از عبدالرزاق شنیدم اضعاف آنچه از عبید الله شنیده ام. و ابوصالح محمدبن اسمعیل[2] ضراری گفته که وقتیکه ما بصنعا نزد عبدالرزاق بودیم شنیدیم که احمد وابن معین و غیرایشان حدیث

۱ـ چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است.

۲ـ چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است نیز.

عبد الرزاق ترك كرده‌اند یاناپسند داشته اند (بجهة تشیع وی) پس سخت اندوهناك شدیم و گفتیم مخارج كردیم وسفر كردیم وبتعب افتادیم آنگاه با حاجیان سوی‌مكه بیرون‌شدیم‌وبه‌یحیی‌برخوردم وازاوپرسیدم پس گفت ای ابوصالح اگرعبدالرزاق ازاسلام مرتد شده‌بودی‌حدیث‌ویرا ترك نمیكردیم. وابن‌عدی یادش كرده وگفته احادیثی‌درفضائل آورده كه كسی باوی برآنها موافقت نكرده[1] و مثالبی منكره[2] برای‌غیر ایشان آورده و ویرا بتشیع نسبت نهاده اند اه (مؤلف گوید) و معذلك[3] باحمدبن حنبل گفتند آیا كسیرا در حدیث بهتر از عبدالرزاق دیدئی گفت نه. و ابن القیسرانی در آخر ترجمه

۱- بلی اهل انصاف باوی درآنها موافقت كرده اند و آنهارا با خوشوقتی از صحاح شمرده‌اند و همان نواصب وخوارج فقط مخالفت نموده اند پس ازآن جمله آنست كه احمدبن الازهر كه اوبالاتفاق‌حجت است روایت نموده و گفته عبدالرزاق درخلوت مرا حدیث كرد ازحفظ خود خبر داد مارا معمر اززهری از عبیدالله ازابن عباس كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام نظر كرد و فرمود تو دردنیا بزرگواری ودرآخرت بزرگواری هركس ترا دوست بدارد مرا دوست داشته وهركس ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و دوست تو دوست خداست ودشمن‌تو دشمن خدااست وبدابحال كسیكه ترا دشمن بدارد اه آنرا حاكم ص ۱۲۸ ج ۳ مستدرك روایت‌كرده وگفته صحیح است برشرط شیخین و ازآنجمله آن‌است كه روایت كرده عبدالرزاق ازمعمر از ابن نجیح از مجاهد ازابن عباس‌كه فاطمه علیهما السلام گفت یا رسول الله مرا تزویج نمودی بمرد فقیری كه مالی ندارد حضرت فرمودمگر راضی نیستی كه خدای تعالی سركشی باهل زمین فرمودودو نفر ازمیان ایشان برگزید یكیرا پدر تووديگری را شوهر تو قرار داد (مؤلف‌گوید) واین حدیث را حاكم روایت نموده ص ۱۲۹ ج ۳ مستدرك از طریق سریح بن یونس از ابی حفص از اعمش از ابوصالح از ابو هریره مرفوعاً

۲- حاشاكه منكره باشند مگر نزد معویه وجماعت باغیه او پس ازآنجمله آنست كه روایت كرده عبدالرزاق از ابن عینیه از علی بن زیدبن جذعان از ابی نضره از ابو سعید مرفوعا اذا رأیتم معویة علی منبری فاقتلوه یعنی همینكه معویه را برمنبر من دیدید پس‌اورا بقتل برسانید

۳- چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است

عبدالرزاق از کتاب خود (الجمع بین الرجال الصحیحین) روایت کرده بالاسناد وبامام احمد که گفته هرگاه درحدیث معمر اختلاف کنند پس قول همان است که عبدالرزاق گفته. و مخلد شعیری گفته نزد عبدالرزاق بودم پس کسی معویه را یاد کرده پس عبدالرزاق گفت مجلس مارا بذکر فرزندان ابوسفیان پلید مساز[1]. و از زید بن المبارك منقول است گفت ما نزد عبدالرزاق بودیم پس حدیث ابن الحدثان بما میکرد همینکه قول عمر را بعلی وعباس خواند تو آمدئی ومیراث برادر زاده خود میخواهی و این آمده میراث زن خود را که از پدر میبرد میخواهد عبدالرزاق گفت (چنانچه در ترجمه وی از میزان است) ببین این احمق را میگوید برادر زاده ات و ار پدرش و نه میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (مؤلف گوید) وباوجود این همه ازوی اخذ نموده‌اند وهمگی بوی احتجاج کرده‌اند حتی اینکه گفته‌اند (چنانچه در ترجمه وی از وفیات ابن خلکان آورده) بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسوی کسی شدرحال نکرده‌اند مانند آنچه بسوی وی شدرحال شده دروفیات گفته درزمان وی ائمه اسلام ازوی روایت کرده‌اند ازآن جمله سفیان بن عینیه وازشیوخ وی است واحمد بن حنبل ویحیی بن معین وغیرایشان اه (مؤلف گوید) وحدیث ویرا درهمه صحاح وهمه مسانید برگیر چه آنها از آن پُرند. ولادت وی رحمه الله تعالی سنه ۱۲۶ بود و در سن بیست سالگی در طلب علم شد و در شوال ۲۱۱ فوت شد و از ایام امام جعفر صادق علیه السلام بیست و دو سال درك[2] نمود که معاصر بود با آن

۱- چنانچه در ترجمه او از میزان است.

۲- چه وفات حضرت صادق سنه ۱۴۸ و عمر مبارك ۶۵ سال بود.

حضرت و در ایام محمد تقی جواد علیه السلام فوت شد نه سال[1] پیش از وفات آن حضرت خدایش با ایشان علیهم السلام محشور فرماید چنانچه وی در ولای ایشان محض رضای حقتعالی اخلاص ورزید.

٥٤ـ (عبدالملك بن اعین) برادر زرارة وحمران وبکیر وعبدالرحمن وملك وموسی وضریس وام الاسود فرزندان اعین وهمه ایشان ازسلف شیعه اند و از شریعت بقدح معلی رسیده اند وذریه ایشان مبارك وصالح و برمذهب و مشرب ایشانند. اما عبد الملك اورا ذهبی در میزان خود ذکر کرده و گفته (عبدالملك بن امین ٤خ م) ازابو وائل وغیره. ابوحاتم گفته صالح الحدیث است و ابن معین گفته چیزی نیست و دیگری گفته او صدوق است ومذهب رفض دارد. ابن عینیه گفته حدیث کرد مارا عبدالملك واو رافضی بود. وابوحاتم گفته از شیعیان خالص وصالح الحدیث بود هر دوسفیان از وی حدیث کرده اند و ازوی روایت کرده اند مقرونا بغیره (یعنی ازوی و وغیر وی باهم مقروناً روایت کرده اند) ا ه (مؤلف گوید) وابن القیسرانی در کتاب الجمع بین رجال الصحیحین ویرا ذکر کرده و گفته عبد الملك بن اعین برادرحمران کوفی وشیعی بود ونزد بخاری از ابو وائل درتوحید سماع کرده و نزد مسلم درایمان و نزد هردو(بخاری و مسلم) سفیان بن عینیه ازوی روایت کرده ا ه. (مؤلف گوید) درایام حضرت صادق علیه السلام فوت کرد وآنحضرت درحق وی دعا نمود ورحمت فرستاد بروی. وابوجعفر ابن بابویه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام قبرویرادرمدینه زیارت فرمود

١ـ چه وفات حضرت جواد علیه السلام سنه ٢٢٠ بود و عمر مبارك ٢٥ سال و کسیکه گفته عبد الرزاق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده بخطا رفته اینرا که وفات حضرت باقر علیه السلام ١١٤ بوده پیش از تولد عبدالرزاق بدوازده سال و عمر مبارك ٥٧ سال بود.

وبا آنحضرت اصحاب وی بودند فطوبی له و حسن مآب.

۵۵ـ (عبیدالله بن موسی) العبسی الکوفی شیخ بخاری است در صحیح وی‌ویرا ابن قتیبه دراصحاب[1] حدیث ازکتاب معارف خود یا نموده و در آنجا بتشیع وی تصریح کرده و وقتیکه درباب فرق از معارف[2] خود جماعتی از رجال شیعه را ذکرکرده هم ویرا از ایشان شمرده و ابن سعد او را در جزء ششم طبقات[3] خود ترجمه نموده وبرتشیع وی تصریح نموده و اینکه او احادیثی درتشیع روایت کرده وبدانواسطه نزد بسیاری از مردم ضعیف شمرده شده وگفته که صاحب قرآن بود (یعنی تلاوت قرآن بسیار میکرد). وابن‌اثیر وفات اورا درآخر حوادث سنه ۲۱۳[4] ازکامل خود ذکر کرده و گفته و عبیدالله بن موسی العبسی الفقیه و شیعی بوده و او از مشائخ بخاری است درصحیح وی وذهبی او را درمیزان خود یاد کرده و گفته عبیدالله‌بن موسی‌العبسی الکوفی شیخ بخاری و فی نفسه ثقه است لیکن شیعی منحرف است. ابو حاتم و ابن معین او را توثیق نموده الخ (گفته) ابو حاتم گفته ابو نعیم استوار تر است از وی و عبیدالله اوثق ایشان است در اسرائیل واحمدبن عبدالله عجلی گفته عبیدالله‌بن موسی‌عالم بقرآن ومقدم بود در آن ندیدم اورا که سرخویش بلندکرده‌باشد وهیچگاه خندان دیده نشد. وابو داود گفته که عبیدالله عبسی‌شیعی منحرف بوده الخ و ذهبی در آخرترجمه مطربن میمون هم ازمیزان او را ذکرکرده وگفته عبیدالله ثقه شیعی است و ابن معین از عبیدالله بن موسی و از عبدالرزاق با اینکه میدانست تشیع ایشانرا اخذ مینمود. احمدبن ابی خیثمه گفته (چنانچه در ترجمه عبدالرزاق ازمیزان ذهبی است) از ابن معین پرسیدم

۱ـ رجوع کن صفحه ۱۷۷ معارف ۲ـ صفحه ۲۰۶. ۳ـ صفحه ۲۷۹. ٤ـصفحه ۱۳۹ ج ٦.

و باو گفته بودند که احمد میگوید[1] عبیدالله بن موسی بواسطه تشیع حدیث ویرا رد میکنند پس ابن معین گفت سوگند بخدائیکه جز اوخدائی نیست که عبد الرزاق در آن صد برابر بالا تر بوده از عبید الله و همانا که از عبدالرزاق شنیدم چند برابر آنچه ازعبیدالله شنیدم (مؤلف گوید) هر شش نفر (یعنی اصحاب صحاح سته) و غیر ایشان در صحیحهای خود بعبیدالله احتجاج نموده اند. وحدیث ویرا درهریك از صحیحین ازشیبان بن عبدالرحمن برگیر. اما حدیث وی درصحیح بخاری ازاعمش وهشام‌بن عروه واسمعیل بن‌ابی خالد است اما حدیث وی درصحیح مسلم ازاسرائیل وحسن بن صالح واسامة‌بن زید است. بخاری ازوی بلاواسطه وهم‌بواسطه اسحق‌بن ابراهیم و ابی بکر بن ابی شیبه واحمدبن‌اسحق‌بخاری و محمود بن غیلان واحمدبن ابی‌سریج ومحمدبن الحسن‌ابن الاشکاب ومحمدبن‌خالد ذهلی ویوسف‌بن موسی القطان روایت‌کرده. اما مسلم ازوی بواسطه‌حجاج بن الشاعر وقاسم‌بن زکریا وعبدالله دارمی واسحق بن منصور وابن ابی‌شیبه وعبد بن حمید و ابراهیم بن دینار و ابن نمیر روایت‌کرده ذهبی در میزان گفته که در سنه ۲۱۳ در گذشته و گفته صاحب زهد و عبادت و اتقان (یعنی در حدیث اتقان داشت و با دقت بود) (مؤلف گوید) وفات وی غرّه ذی القعده بوده رحمه الله تعالی و قدس ضریحه.

۵۶ (عثمان‌بن عمیر) ابوالقیظان الثقفی‌الکوفی البجلی ویرا عثمان بن ابی ذرعه و عثمان بن قیس و عثمان بن ابی حمید خوانند وابو احمد زبیری گفته که او ایمان برجعت داشت و احمدبن حنبل گفته ابوالقیظان

۱- ردکردن عبیدالله بن موسی حدیث عبدالرزاق‌را بواسطه تشیع عجیب‌است زیراکه هر دو شیعی بوده‌اند وظاهراً منافات دارد پس تامل بایدکرد (مترجم).

در فتنه باابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد و ابن عدی گفته وی بد کیش است ایمان برجعت دارد با اینکه با وجود ضعف وی ازوی ثقات روایت کرده اند (مؤلف گوید) وقتیکه محدث شیعی را میخواستند تنقیص کنند و از قدر و منزلت وی بکاهند قول برجعت را بوی نسبت میدادند و بدین واسطه عثمان بن عمیررا تضعیف کرده اند حتی اینکه ابن معین گفته او چیزی نیست و با همه آنچه بر او بآن حمله آورده اند از اخذ از وی مانند اعمش وسفیان وشعبه وشریك و امثال ایشان امتناع نورزیده اند وابوداود و ترمذی و غیر ایشان در سنن خودشان روایت از وی کرده اند واحتجاج بوی نموده اند. و حدیث ویرا نزد ایشان از انس و غیر او بر گیر و ذهبی ویرا در میزان خود یادکرده وازاحوال او و سخنان علماء درباره اوآنچه را شنیدی نقل نموده وبرنام وی د ت ق نهاده اشاره بکسانیکه ازوی روایت کرده اند از اصحاب سنن.

۵۷ـ (عدی بن ثابت) الکوفی ابن معین یادش کرده و گفته شیعی مفرط است و دار قطنی گفته رافضی غالی است و اوثقه است و جوز جانی گفته از راه راست کج افتاد ومسعودی گفته کسیرا قائلتر بقول شیعه ازعدی ثابت درك نکردیم وذهبی درمیزان خود ویرا یادکرده وگفته وی عالم شیعه و صادق ایشان و قاضی ایشان وامام مسجد ایشان است واگر شیعه مانند وی بودندی هر آینه شر ایشان کم بودی آنگاه درترجمه وی سخن رانده و هرچه شنیدی ازسخنان علماء دربارهٔ وی نقل نموده. وتوثیق ویرا از دار قطنی و احمدبن حنبل و احمد عجلی واحمد نسائی نقل نموده وبر نام وی رمز اینکه اصحاب صحاح سته اجماع دارند بر روایت ازاونهاده. و حدیث ویرا در صحیحین بخاری ومسلم از براء بن عازب وعبدالله بن یزید و او

جدوی است از طرف مادر وعبدالله بن ابی اوفی وسلیمان بن صرد و سعید بن جبیر بر گیر. اما حدیث وی از رزبن حبیش و ابو حازم اشجعی همان در صحیح مسلم است. اعمش و مسعر و سعید و یحیی بن سعید انصاری و زیدبن ابی انیسه و فضیل بن غزوان از وی روایت کرده اند.

۵۸ ـ (عطیة بن سعد) بن جنادة العوفی ابوالحسن الکوفی التابعی الشهیر. ویرا ذهبی در میزان یادکرده و از سالم مرادی نقل کرده که عطیه اظهار تشیع میکرد ویرا امام ابن قتیبه در اصحاب حدیث از معارف ذکر کرده و بتبعیت نواسهٔ وی عوفی قاضی و او حسین بن حسن بن عطیه مذکور است پس گفته و عطیة بن سور درزمان حجاج فقیه بود و اظهار تشیع میکرد. وآنجا که ابن قتیبه بعض رجال شیعه را درباب فرق ازمعارف ایراد نموده عطیه عوفی را هم از ایشان شمرده و ابن سعد ویرا در جزوششم از طبقات خود یادکرده بچیزیکه دلالت بر رسوخ قدم وثبات وی درتشیع دارد و اینکه پدر وی سعد بن جناده از اصحاب علی علیه السلام بوده و خدمت آن حضرت آمد وقتیکه آنحضرت درکوفه بودند پس عرض کرد یاامیرالمؤمنین پسری برای من تولد شده نام اورا بگذارید حضرت فرمودند این عطیه خدا است پس اوعطیه نامیده شد. ابن سعد گفته عطیه بااشعث برحجاج خروج کرد همینکه لشکر ابن اشعث شکست خورد عطیه بفارس فرار کرد پس حجاج بمحمد بن القاسم الثقفی نوشت که عطیه را بخوان اگر علی بن ابیطالب علیه السلام را لعن کرد و الا چهارصد تازیانه اش بزن وسرو ریش وی بتراش پس وی را خواند ونامه حجاج را بروی قرائت کرد پس عطیه قبول نکرد که بجا آورد پس چهار صد تازیانه اش زد و سر و ریش وی تراشید همینکه قتیبه والی خراسان شد عطیه بخراسان آمد ودرآنجا بماند تاعمربن حبیره والی عراق

شد پس عطیه بدو نامهٔ نوشت و رخصت آمدن خواست پس اذنش داد و و بکوفه آمد و در آنجا ببود تا در سنه ۱۱۱ وفات نمود. (گفته) که وی ثقه بود ویرا احادیث صالحه باشد ا ه (مؤلف گوید) و اورا ذریه‌ایست که همگی ازشیعیان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند ودرمیان ایشان فضلاء و نبلاء و ارباب تشخصات ظاهرة باشند مثل حسین بن حسن بن عطیه که قضاء شرقیه‌را بعد ازحفص بن غیاث داشت (یعنی قاضی شرقیه بود) آنگاه به‌عسکر مهدی نقل داده شد وسنه ۲۰۱ درگذشت ومثل محمد بن سعد بن محمدبن الحسن بن عطیه که قضاء بغداد داشت واز محدثین بود وازپدرش سعد وازعمویش حسین‌بن‌الحسن بن عطیه روایت میکرد. برگردیم بعطیه عوفی پس میگوئیم که بوی ابو داود و ترمذی احتجاج کرده اند و حدیث ویرا در صحیحین ایشان از ابن عباس و ابو سعید وابن عمر بر گیر. و اورا از عبدالله بن الحسن از پدرش از جده‌اش حضرت زهراء سیده زنان بهشت روایت است. از وی پسرش حسن بن عطیه و حجاج بن ارطاة و مسعر و حسن بن عدوان و غیر ایشان اخذ کرده اند.

۵۹ ـ (العلاء بن صالح) التیمی الکوفی ویرا ابو حاتم یاد کرده و گفته (چنانچه در ترجمه علاء از میزان است) از بزرگان شیعه بوده (مؤلف گوید) ومعذلك ابوداود وترمذی بوی احتجاج کرده‌اند وابن معین ویرا توثیق کرده و ابوحاتم و ابوزرعه گفته اند باکی دروی نیست وحدیث ویرا از یزیدبن ابی مریم وحکم بن عتیبه درصحیحین ترمذی وابو داود و مسندهای اهل‌سنت برگیر وازوی ابونعیم ویحیی‌بن بکیر وجماعتی ازآن‌طبقه روایت میکنند. و اوغیر علاء بن ابی‌العباس شاعر مکی است زیرا که علاء شاعر ازمشائخ سفیانیین است واز ابوالطفیل روایت کرده پس او برعلاء بن

صالح متقدم است با اینکه ابن صالح کوفی وشاعر مکی است و هر دو را ذهبی در میزان خود یاد کرده و قول باینکه هر دو از رجال شیعه اند از پیشینیان خود نقل کرده و علاء شاعر را مدائحی در شان حضرت امیر - المؤمنین علیه‌السلام است مثل حجتهای قاطعه وادله ساطعه برحق وویرا مرثیه هائی است در باره حضرت سید الشهداء علیه السلام شکر ها الله له و رسوله والمؤمنون .

۶۰ ـ (علقمة بن قیس) بن عبدالله النخعی ابو شبله عموی اسود و ابراهیم پسران یزید از موالیان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و ویرا شهرستانی درملل ونحل ازرجال شیعه‌شمرده . واو از رؤس محدثین است که ابو اسحق جورجانی آنها را یاد کرده و گفته که گروهی از اهل کوفه بودند که مردم مذاهب ایشان‌را نمی پسندیدند (بسبب تشیع ایشان) و ایشان رؤس محدثین کوفه بودند الخ و علقمه و برادر وی ابی از اصحاب حضرت علی علیه السلام بودند و درصفین با وی حاضر بودند ابی شهید شد و ویرا ابی الصلوة میگفتند بجهة بسیار نماز خواندنش . اما علقمه شمشیر خود را از خونهای فئه باغیه خضاب نموده وپای وی لنك شد وازمجاهدین فی‌سبیل‌الله بود وتا مرد دشمن معاویه بود . و ابو برده نام اورا دروفد معویه نوشته بود درایام‌خلافتش پس‌علقمه راضی نشد تا اینکه بابو برده نوشت‌نام مرا محوکن نام‌مرامحوکن‌همه آنرا ابن‌سعد درترجمه علقمه ازجزوششم‌طبقات روایت کرده . اما عدالت علقمه وجلالت وی نزد اهل سنت با علم ایشان بتشیع‌وی ازمسلمات است . واصحاب صحاح سته وغیرایشان بوی احتجاج کرده‌اند . وحدیث ویرا درصحیحین‌بخاری ومسلم ازابن مسعود وابودرداء وعایشه برگیر . اما حدیث وی از عثمان و ابومسعود در صحیح مسلم است

و ازوی درصحیحین برادر زاده وی ابراهیم نخعی روایت کرده و درصحیح مسلم عبدالرحمن بن یزید و ابراهیم بن یزید و شعبی روایت کرده اند. در سنه شصت ودو درکوفه وفات یافته.

۶۱ ـ (علی بن بدیمة) ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده و از احمدبن حنبل نقل نموده که اوصالح الحدیث است و اینکه او راس است در تشیع و اینکه ابن معین توثیقش کرده و اینکه وی از عکرمه و غیر او روایت میکند و اینکه شعبه ومعمر از وی اخذ کرده اند و برنام وی نهاد رمز باینکه اصحاب سنن از وی روایت کرده اند.

۶۲ ـ (علی بن الجعد) ابوالحسن الجوهری البغدادی مولی بنی هاشم یکی از شیوخ بخاری است. ابن قتیبه درکتاب معارف ویرا ازرجال شیعه شمرده. مروی است (چنانچه در ترجمه وی از میزان است) که او شصت سال بود که یکروز روزه میگرفت و یکروز افطار میکرد و ویرا ابن-القیسرانی درکتاب خود (الجمع بین رجال الصحیحین) یاد کرده و گفته بخاری در کتاب خود از وی دوازده حدیث روایت کرده (مؤلف گوید) درسنه ۲۳۰ درگذشت در ۹۶ سالگی.

۶۳ ـ (علی بن زید) بن عبدالله بن ذهیر بن ابی ملیکة بن جذعان ابوالحسن القوشی التیمی البصری. احمدعجلی او را یاد کرده و گفته که اظهار تشیع میکرد و یزید بن زریع گفته که علی بن زید افضی بوده ومعذلك علماء تابعین مثل شعبه وعبدالوارث ومردمی ازآنطبقه ازوی اخذ کرده اند ویکی ازفقهاء ثلاثه بصره بوده قتاده وعلی بن زید واشعث حدانی وهمه کور نابینا بودند. وچون حسن بصری بمرد بعلی بن زید گفتند بجای وی بنشین وآن بواسطه ظهور فضل وی بود و آنقدر جلالت داشت که مجالست وی جز

اعیان مردم نمیکردند. و آن در بصره برای مرد شیعی کمتر اتفاق افتد درآن اوقات و ذهبی درمیزان خود ویرا یاد کرده وهرچه ما از احوال او ذکر کردیم ذکر کرده. و ابن القیسرانی در کتاب خود (الجمع بین رجال الصحیحین) ویرا ترجمه نموده وذکر کرده که مسلم ازوی مقرونا بثابت بنانی روایت کرده و اینکه او در جهاد از انس بن مالك شنیده. در سنه ۱۳۱ درگذشت رحمه‌الله تعالی.

۶۴ ـ (علی بن‌صالح) برادر حسن بن صالح است. لختی از فضائل او را در احوال برادرش حسن یاد کردیم و وی چون برادرش از اسلاف شیعه و علماء ایشان است. مسلم در صحیح خود در بیوع بوی احتجاج کرده. علی بن‌صالح از سلمة بن کهیل روایت کرده و وکیع از وی روایت نمود و آن هردو نیز شیعه بودند. او و برادرش حسن توأماً تولد شده‌اند درسنه ۱۰۰ وعلی درسنه ۱۵۱ درگذشته رحمة‌الله تعالی.

۶۵ ـ (علی بن غراب) ابویحیی الفزاری‌الکوفی. ابن‌حبان گفته درتشیع غلو داشت (مؤلف گوید) و بدینواسطه جورجانی گفته اوساقط است. وابو داور گفته حدیث ویرا ترك نموده اند ـ ولی ابن معین و دارقطنی توثیقش کرده اند و ابوحاتم گفته بوی باکی نیست. و ابو زرعه گفته او پیش من صدوق است. و احمد بن حنبل گفته او را جزاینکه صدوق بوده درباره وی نمی بینم. و ابن معین گفته بیچاره صدوق است و ذهبی درمیزان خود ویرا یادکرده وازسخنان ائمه جرح‌وتعدیل آنچه‌را شنیدی ذکرکرده وبرنام وی س ق نهاده اشاره بکسانیکه بوی ازاصحاب‌سنن‌احتجاج کرده اند او ازهشام بن عروه وعبیدالله‌بن عمر روایت میکنند. و او را ابن سعد در جزء ششم ازطبقات خود یاد کرده و گفته ازوی اسمعیل بن رجاء

حدیث اعمش را در بارهٔ عثمان روایت کرده الخ . وی در اول سنه ۱۸٤ در کوفه در ایام هرون وفات یافته رحمه‌الله تعالی .

٦٦ ـ (علی بن قادم) ابوالحسن الخزاعی الکوفی شیخ احمد بن الفرات ویعقوب فسوی ومردمی ازطبقه ایشان‌است ازوی شنیده اند وبوی احتجاج کرده اند . ابن سعد در جزء ششم طبقات خود ویرا ذکر کرده و تصریح کرده باینکه وی‌شدید التشیع بوده (مؤلف گوید) بدینسبب ویرا یحیی تضعیف نموده و اما ابوحاتم گفته که محل او صدق است و ذهبی در میزان یادش کرده و ازسخنان علماء در باره وی آنچه را نقل کرده و برنام وی رمزا با داود و ترمذی نهاده که از وی روایت کرده‌اند . او پیش ایشان از سعید بن ابی عروبه وقطر روایت میکند در سنه ۲۱۳ در ایام مأمون درگذشت رحمه‌الله تعالی .

٦٧ ـ (علی بن المنذر) الطرائفی شیخ ترمذی ونسائی وابن‌صاعد وعبدالرحمن بن ابی حاتم وغیر ایشان ازطبقه ایشان ازوی اخذ کرده اند و بوی احتجاج نموده اند . ذهبی ویرا درمیزان خود یاد کرده و برنام وی ت س ق اشاره بکسانیکه از وی حدیث روایت کرده اند از ارباب سنن و نقل کرده از نسائی تصریح باینکه علی بن المنذر شیعی خالص ثقه است و اینکه ابن حاتم گفته صدوق ثقه است واینکه او از ابن‌فضیل وابن عینیه و ولید بن‌مسلم روایت‌میکند ـ پس نسائی گواهی میدهد باینکه وی شیعی خالص است آنگاه بحدیث وی در صحیح احتجاج میکند . پس باید بد گویان ستمکار عبرت بگیرند . ابن المنذر رحمه الله تعالی در سنه ۲۵٦ درگذشت .

٦٨ ـ (علی ابن‌هاشم) بن‌البرید ابوالحسن الکوفی الخزازالعائذی

یکی از مشائخ امام احمد است ویرا ابو داود یاد کرده و گفته ثقه متشیع است. و ابن حبان گفته علی بن هاشم در تشیع غلو دارد. و جعفر بن ابان گفته ازابن نمیرشنیدم میگفت علی‌بن هاشم در تشیع افراط دارد. وبخاری گفته علی بن هاشم و پدر وی غالی بودند در مذهب خود (مؤلف گوید) و از اینست که او را بخاری ترك کرده‌ولی آن پنج نفر بوی احتجاج کرده اند (یعنی پنج نفر اصحاب صحاح) و ابن معین و غیر او ویرا توثیق کرده اند و ابو داود در اثبات ثقات شمرده و ابوزرعه گفته صدوق است و نسائی گفته دروی باکی نیست و ذهبی در میزان یادش نموده و آنچه از سخنان ایشان در باره وی گفتیم نقل نموده، و خطیب بغدادی در احوال علی بن هاشم از تاریخ خود روایت کرده از محمد بن محمدبن سلیمان الباغندی که گفته علی بن المدینی گفت علی بن هاشم بن البرید صدوق بوده و اظهار تشیع میکرد و از محمد بن علی الاجری روایت کرده که گفت ابو داود را پرسیدم از علی بن هاشم بن البرید پس گفت از وی عیسی بن یونس را پرسیدند گفت خانواده تشیعند در آنجا دروغی نیست و از ابراهیم بن یعقوب جورجانی روایت کرده گفت هاشم بن البرید و پسرش علی بن هاشم درمذهب بد خود غالی بودند آ ه (مؤلف گوید) با اینهمه آن پنج نفر بعلی بن هاشم احتجاج کرده‌اند. وحدیث ویرا درنکاح درصحیح مسلم از هشام بن عروة و در استیذان ازطلحة بن یحیی برگیر. ازوی درصحیح مسلم ابومعمر اسمعیل بن ابراهیم وعبدالله بن عمربن ابان روایت کرده اند و نیز از وی احمد بن حنبل و دو پسر ابی شیبه و مردمی از طبقه ایشان که علی بن هاشم استادشان بود روایت کرده اند. ذهبی گفته که در سنه ۱۸۱ وفات یافته (او گفته) پس شاید او پیشتر ازهمه مشائخ احمد

وفات یافته باشد آ ه .

۶۹ ـ (عمار بن زریق) الکوفی . ویرا سلیمانی از رافضه شمرده چنانچه ذهبی در احوال عمار ازمیزان بآن تصریح نموده و با وجود رفض وی مسلم و ابو داود ونسائی بوی احتجاج نموده اند . وحدیث ویرا در صحیح مسلم از اعمش وابواسحق سبیعی ومنصور وعبدالله‌بن عیسی برگیر . از وی نزد مسلم ابو الجواب و ابوالاحوص سلام وابواحمد زبیری و یحیی بن آدم روایت کرده اند .

۷۰ ـ (عمار بن معویه) یا ابن ابی معویة و او را ابن خباب و گاهی ابن صالح گویند الدهنی البجلی الکوفی . ابومعویه کنیت داشت ودر راه آل‌محمد صلوات‌الله علیه وآله آزارش نموده‌اند حتی اینکه بشربن‌مروان پیهای‌پای ویرا درتشیع برید واوشیخ هردو سفیان وشعبه وشریك وابار بود ازوی اخذ کرده‌اند وبوی احتجاج نموده‌اند . وویرا احمد وابن‌معین وابو حاتم و مردم توثیق کرده‌اند و مسلم و اصحاب سنن اربعه از وی روایت نموده اندو ذهبی ویرا یاد کرده و آنچه ما نقل کردیم ازاحوال اونقل کرده و درمیزان برای وی دوترجمه بسته و تصریح بتشیع و وثاقت وی نموده و اینکه او ندانسته که کسی درباره او سخنی زده باشد مکرعقیلی واینکه در وی هیچ جای عیبی نیست جز تشیع . وحدیث ویرا درحج از ابی‌الزبیر از صحیح مسلم برگیر ودرسنه ۱۳۳ درگذشت رحمه‌الله تعالی .

۷۱ ـ (عمرو بن عبدالله) ابو اسحق السبیعی الهمدانی الکوفی الشیعی بنص ابن قتیبه درمعارف خود وشهرستانی درکتاب ملل و نحل و از رؤس‌محدثین بود که ناصبیان مذاهب ایشانرادرفروع و اصول‌نمی‌پسندند چرا که برمنوال اهل البیت علیهم السلام سلوك میکردند وبپیروی ایشان

در امور دینیه متعبد بودند و ازین است که جورجانی (چنانچه در ترجمه زبید از میزان است) گروهی ازمردم کوفه بودند که مردم مذاهب ایشان را نمی‌پسندیدند که ایشان سرهای محدثین کوفه بودند مثل ابواسحق ومنصور و زبید الیامی واعمش وغیر ایشان ازاقران ایشان که مردم بواسطه صدق زبانهای ایشان در حدیث از ایشان چشم پوشی میکردند و توقف میکردند وقتیکه حدیث را مرسلا روایت میکردند (مؤلف گوید) ازآنجاهائیکه ناصبیان در آن توقف نموده اند از مراسیل ابی اسحق آنستکه عمرو بن اسمعیل همدانی (چنانچه درترجمه وی است از میزان) روایت کرده از ابی اسحق که گفت قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم علی کشجرة انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین ثمرها والشیعة ورقها یعنی رسولخدای صلی‌الله علیه و آله و سلم فرموده علی مانند درختی است که من بیخ آنم و علی شاخهٔ آن است وحسن وحسین میوهٔ آنند وشیعه برگ آنند ــ و مغیره نگفته که اهل کوفه را همان ابواسحق واعمش شما بهلاکت انداختند مگر بواسطه اینکه آندونفر شیعی اخلاص‌کیش آل محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم بودند وحافظ بودند آنچه را در سنت وارد شده بود از خصائص ایشان علیه‌السلام و همانا که هردو از دریا های علم بودند و بامرخدای تعالی قوام بودند وبهریك ازایشان اصحاب صحاح سته وغیر ایشان احتجاج نموده‌اند وحدیث ابواسحق را درهریك ازصحیحین از براء بن عازب وزیدبن ارقم و حارثه بن‌وهب وسلیمان بن‌صرد ونعمان بن بشیر وعبدالله‌بن یزیدخطمی وعمروبن میمون برگیر. از وی درصحیحین شعبه وثوری وزهیر ونواده‌وی یوسف بن اسحق‌بن ابی‌اسحق روایت کرده اند وابن خلکان دروفیات گفته در سه سال از خلافت عثمان باقیمانده متولد شده ودرسنه ۱۲۷ و گویند

سنه ۱۲۸ وگویند سنه ۱۲۹ وفات یافته ویحیی بن معین ومدائینی گفته اند درسنه ۱۳۲ وفات یافته والله اعلم.

۷۲ ـ (عوف بن ابی جمیلة) البصری ابوسهل معروف باعرابی است و اعرابی الاصل نیست ویرا ذهبی یاد کرده در میزان خود وگفته و او را عوف الصدق میخواندند و گویند اظهار تشیع میکرده و جماعتی ویرا توثیق کرده اند انگاه ازجعفربن سلیمان نقل کرده قول بشیعی بودن او را و از بند او نقل کرده قول بر افضی نبودن او را (مؤلف گوید) ابن قتیبه در کتاب معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده ـ از وی روح و هوذه وشعبة ونصربن شمیل وعثمان بن الهیثم ومردمی ازطبقه ایشان اخذ کرده اند. و اصحاب صحاح سته وغیر ایشان بدو احتجاج نموده اند. وحدیث ویرا در صحیح بخاری ازحسن وسعید وپسران ابی الحسن بصری و محمد بن سیرین وسیاربن سلامه برگیر ـ وحدیث وی در صحیح مسلم ازنصربن شمیل است اما حدیث وی از ابی رجاء عطار دی پس در صحیحین موجود است. در سنه ۱٤٦ درگذشت رحمه‌الله تعالی.

ف

۷۳ ـ (الفضل بن دکین) و نام دکین عمروبن حمادبن زهیرالملائی الکوفی معروف بابی نعیم است شیخ بخاری است در صحیح وی، ویرا جماعتی از نقاد اهل علم مثل ابن قتیبه در معارف از رجال شیعه شمرده اند و ذهبی درمیزان خود گفته الفضل بن دکین ابو نعیم حافظ است و حجت جز اینکه اظهار تشیع میکند ونقل کرده که ابن جنید ختلی گفته از ابن معین شنیدم میگفت هرگاه ابونعیم کسیرا یاد میکرد ومیگفت او نیکواست

و ثنایش میگفت پس او شیعی بوده و هرگاه میگفت فلان مرجئی است پس بدانکه اوصاحب سنت است و باکی بوی نیست (ذهبی گفته) که این سخن دلالت دارد بر اینکه یحیی بن معین بمذهب ارجاءِ متمایل بود (مؤلف گوید) وهم دلالت دارد بر اینکه فضل شیعی سختی بوده و ذهبی (در ترجمه خالدبن مخلد از میزان‌خود) نقل کرده ازجورجانی قول باینکه ابونعیم کوفی مذهب بود (یعنی تشیع) و بالجمله درشیعی بودن فضل‌بن دکین شکی نیست. واصحاب صحاح سته بوی احتجاج نموده اند. وحدیث ویرا در صحیح بخاری ازهمام بن یحیی و عبدالعزیزبن ابی سلمة و زکریا ابن ابی زائده وهشام الاستوائی واعمش ومسعر وثوری ومالك وابن‌عینیه وشیبان و زهیر برگیر. اماحدیث وی درصحیح مسلم ازسیف‌بن ابی‌سلیمان واسمعیل‌بن مسلم وابی‌عاصم محمدبن ایوب ثقفی وابی‌الغمیس وموسی‌بن‌علی وابی شهاب‌موسی‌بن‌نافع وسفیان وهشام‌بن‌سعدوعبدالواحدبن‌ایمن واسرائیل است. ازوی‌بخاری بلاواسطه روایت کرده ومسلم ازوی‌بواسطه حجاج‌بن الشاعر وعبدبن حمید وابن ابی شیبه وابی‌سعید الاشج وابن نمیروعبدالله الدارمی و اسحق الحنظلی و زهیربن حرب روایت کرده. ولادت وی سنه ۱۳۰ بود وشب سه شنبه سلخ شعبان ۲۱۰ درایام مغتصم درگذشت و ابن‌سعد درجزء ششم طبقات گفته که او ثقه مامون کثیرالحدیث و حجت بود.

۷۴ ـ (فضیل بن مرزوق) الاغرالرواسی الکوفی ابوعبدالرحمن. ذهبی در میزان خود گفته معروف بتشیع بود نقل کرده قول بتوثیق ویرا ازسفیان بن عینیه و ابن معین (گفته) که ابن عدی گفته امیدوارم که بوی باکی نباشد آنگاه از هشیم بن جمیل نقل کرده که گفته فضیل بن مرزوق در زهد و فضل از ائمه هدی بوده (مؤلف گوید) مسلم بحدیث وی ازشقیق‌بن

عقبه درصلوة احتجاج کرده وبحدیث وی از عدی بن ثابت درزکوة احتجاج کرده . از وی یحیی بن آدم وابو اسامة نزد مسلم درزکوة روایت کرده‌اند و از وی در سنن وکیع و یزید و ابونعیم و علی بن جعدو جماعتی از طبقه ایشان روایت کرده اند . و زید بن الحباب در روایت حدیث تا میر ازوی بر وی دروغ بسته . در سنه ۱۵۸ در گذشته .

۷۵ ـ (فطربن خلیفه) الحناط الکوفی . عبدالله‌بن احمد ازپدرخود حال فطربن خلیفه‌را پرسید گفت ثقه صالح الحدیث است حدیث وی حدیث مرد باکیاست است جزآنکه او اظهارتشیع میکند . عباس ازابن معین روایت کرده که فطربن خلیفه ثقه شیعی است . و احمد گفته که فطر پیش یحیی ثقه بوده لیکن خشبی مفرط است (مؤلف گوید) و ازینرو ابوبکربن عیاش گفت که روایت از فطربن خلیفه را ترك نکردم مگر بواسطه بدی مذهب او (یعنی هیچ جای عیبی در وی نیست جزآنکه مذهب او مذهب شیعه است) و جوزجانی گفته فطربن خلیفه منحرف است وجعفر الاحمرازاودرمرض وی شنید که میگفت خوشداشتم که بجای هر موئی در تن من فرشته می بود که خدای تعالی را تسبیح میگفت بواسطه محبت من باهل البیت علیهم السلام . فطر از ابوالطفیل وابووائل و مجاهد روایت میکند و از وی ابو اسامه ویحیی‌بن آدم و قبیصه وجماعتی ازآنطبقه اخذکرده‌اند . احمد وغیر او ویرا توثیق کرده اند وابوحاتم گفته صالح الحدیث‌است ونسائی گفته بوی باکی نیست و بار دیگر گفته اوثقه حافظ کیس است . و ابن سعد گفته انشاء الله ثقه است و ذهبی ویرا در میزان خود یادکرده واز احوال او و سخنان اهل علم درباره وی آنچه را ما یادکردیم نقل کرده وچون ابن‌قتیبه درمعارف خود رجال شیعه را ذکرکرده فطر را از ایشان شمرده . و بخاری

در صحیح خود حدیث فطر را ازمجاهد روایت کرده. و ثوری پیش بخاری درادب ازفطر روایت کرده. واصحاب سنن اربعه وغیر ایشان ازفطر روایت کرده اند در سنه ۱۵۳ در گذشته.

۷۶ ـ (مالك بن اسمعیل) بن زیاد بن درهم ابوغسانی الکوفی الهندی شیخ واستاد بخاری است درصحیح وی. ابن سعد درصفحه ۲۸۲ ازجزء ششم طبقات خود ویرا یادکرده و آخر چیزیکه ازاحوال اوگفته اینستکه ابن غسان ثقه صدوق متشیع شدید التشیع بود. و ذهبی ویرا در میزان یاد کرده بچیزیکه دلالت بر عدالت وجلالت وی دارد واینکه او مذهب تشیع را از شیخ خود حسن بن صالح اخذ کرده. واینکه ابن معین گفته در کوفه از ابو غسان محکمتری نیست و اینکه ابو حاتم گفته درکوفه ازوی محکم تری ندیدم نه ابو نعیم ونه غیر او. او را فضل وعبادت است وقتیکه باو نگاه میکردم میدیدم که گویا از قبر بیرون شده بروی دو سجاده بود (یعنی بر پیشانی وی دو جا اثر سجده داشت) (مؤلف گوید) بخاری از وی در چند جا از صحیح خود بلا واسطه روایت کرده و از وی مسلم در صحیح بواسطه هرون بن عبد الله حدیثی در حدود روایت کرده. اما مشایخ وی پیش بخاری پس ابن عینیه وعبد العزیز بن ابی سلمة واسرائیل هستند وبخاری ومسلم ازوی از زهیربن معویة اخذ کرده‌اند، درکوفه سنه ۲۱۹ درگذشته.

۷۷ ـ (محمدبن خازم)[1] المعروف بابی معویة الضریر التمیمی الکوفی ذهبی درمیزان خود گفته (محمدبن خازم ع) الضریر[2] ثقه ثبت است سخنی

۱ـ بخاء معجمه است وکسیکه ابن حاذم بحاء مهمله گفته بغلط رفته (مؤلف).

۲ـ ضریر بضاد معجمه و دورآء مهمله و یاء تحتانیه بوزن امیر بمعنی نابینا است وبیمار لاغر وهرچه باو ضرری رسیده هم ضریر گویند واغلب بمعنی اول اطلاق میشود (مترجم).

درباره وی ندانستم که باعث ضعف او باشد مطلقا حال او در باب کنیه ها بیاید. و دروقتی که درباب کنیه‌ها یادش کرده گفته ابو معویه ضریر یکی ازائمه اعلام ثقات است تا آنکه گفته که حاکم گفته شیخان (یعنی بخاری و مسلم) بوی احتجاج کرده‌اند وازوی غلو یعنی غلو در تشیع مشهور شده (مؤلف گوید) اصحاب صحاح سته بوی احتجاج کرده اند وذهبی برنام وی ع نهاده اشاره باجماع ایشان براحتجاج بوی. و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و هشام بن عروة بر گیر. ویرا احادیث دیگری است در صحیح مسلم از جماعتی ازاثبات ثقات. علی بن المدینی و محمد بن سلام و یوسف بن عیسی و قتیبه و مسدد در صحیح بخاری از وی روایت کرده اند و درصحیح مسلم سعید واسطی وسعید بن منصور وعمروالناقد واحمد بن سنان و ابن نمیر و اسحق حنظلی و ابو بکربن ابی شیبه و ابو کریب ویحیی بن یحیی و زهیر از وی روایت کرده اند. اما موسی الزمن در هر دو صحیح ازوی روایت کرده است ابو معویه سنه ۱۱۳ تولد شده وسنه ۱۹۵ در گذشته رحمه الله.

۷۸ ـ (محمد بن عبدالله) الضبی الطهانی النیشابوری وی ابوعبدالله الحاکم امام الحفاظ والمحدثین و صاحب تصانیفی است که شاید بهزارجزء برسد در سفر علمی خود شهرها رفته و از دوهزار شیخ تقریبا سماع کرده وبزرگان عصروی مثل صعلوکی وامام ابن فورك وسائر پیشوایان برخویش مقدمش میداشتند و حق فضل ویرا مراعات مینمودند و حرمت فراوان او میشناختند و درامامت وی ارتیابی نداشتند و هرکس از محدثین اهل سنت بعد از وی آمده اند عیال برویند و او از ابطال شیعه و خدام شریعت است و بمراجعت ترجمه وی بکتاب تذکره الحفاظ ذهبی همه آنهاراخواهی

دانست و درمیزان‌هم ویرا ترجمه نموده و گفته امام صدوق است وتصریح کرده بر اینکه وی شیعی مشهور و از ابن طاهر نقل کرده که گفت ابو اسمعیل عبدالله انصاری را پرسیدم ازحاکم ابو عبدالله گفت امام درحدیث است و رافضی خبیث و ذهبی . برای وی شقشقه‌هائی[1] شمرده از آنجمله از قول وی است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ناف بریده و ختنه شده تولد شده است و از آنجمله آنکه علی علیه السلام وصی است ذهبی گفته امـا صدق او فی نفسه و معرفت اوباین کار امری است مجمع علیه . در ربیع الاول سنه ۳۲۱ تولد شده و در صفر ۴۰۵ در گذشته

۷۹ ـ (محمد بن عبیدالله) بن ابی رافع المدنی اوو پدرش عبیدالله و برادرانش فضل و عبدالله پسران عبیدالله و جدوی ابورافع و عموهایش رافع و حسن و مغیرة وعلی و اولاد و احفاد ایشان همگی از گذشتگان صالح شیعه و ایشانرا مؤلفاتی است که دلالت بر رسوخ قدم ایشان درتشیع دارد . و آنرا در مقصد دویم از فصل دوازدهم فصول مهمه خود یاد نمودیم اما این محمد پس از ابن عدی گفته (چنانچه درآخر ترجمه وی ازمیزان است) او در عداد شیعه کوفه است و آنجا که ذهبی اورا ترجمه نموده در میزان خود بر نام وی ت ق نهاده اشاره بکسانیکه از اصحاب سنن از وی روایت کرده اند و ذکر کرده که او از پدرش ازجدش روایت میکنند و اینکه مندل و علی بن هاشم ازوی روایت میکنند (مؤلف گوید) وازوی حبان‌بن علی و یحیی بن یعلی و غیر ایشان روایت میکنند . وگاهی‌محمد

۱ـ شقشقه بکسر هردوشین وسکون قاف اول وفتح دویم ریه مانندی است که شتر در وقت مستی از دهان بیرون کند و اطلاق میشود بسخنانی که گوینده آن بیمبالات باشد و بصدق و کذب آن اعتنا نکند چنانچه در تاج العروس است (مترجم) .

بن عبیدالله از برادر خود عبدالله بن عبیدالله روایت نموده چنانچه صاحبان تتبع میدانند و طبرانی در معجم کبیر خود بالاسناد بمحمد بن عبیدالله بن ابی رافع ازپدرش ازجدش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعلی علیه‌السلام فرمود اول من یدخل الجنه انا و انت و الحسن و الحسین و ذرارینا خلفنا وشیعتنا عن ایماننا و وشعائلنا یعنی کسیکه داخل بهشت میشود من و تو و حسن وحسین واولاد ما پشت سر ما وشیعه ما از راست وچپ ما باشند اه

۸۰ـ (محمدبن‌فضیل) بن غزوان ابوعبدالرحمن الکوفی ابن‌قتیبه‌در کتاب معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده وابن سعد در ص ۲۷۱ جزء ششم طبقات خود در باره وی گفته او ثقه صدوق کثیرالحدیث شیعی بوده و برخی از ایشان بوی احتجاج نمیکنند اه وذهبی در باب کسانیکه بپدر شناخته شده اند از اواخر میزان گفته صدوق شیعی است ودرمحمد ها هم گفته صدوق مشهور است و ذکر کرده که احمد گفته وی حسن الحدیث شیعی است واینکه ابو داود گفته شیعی سوخته شده است. واینکه‌اوصاحب حدیث و معرفت بود و اینکه قرآن را برحمزة خوانده و اینکه اوراتصانیفی است و اینکه ویرا ابن معین توثیق و احمد تحسین کرده و نسائی گفته بوی باکی نیست (مؤلف گوید) اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده‌اندوحدیث ویرا درصحیحین بخاری ومسلم ازپدر وی فضیل و اعمش واسمعیل‌بن ابی خالد وجماعتی ازآنطبقه بر گیر. و ازوی پیش بخاری محمد بن نمیر و اسحق حنظلی و ابن ابی شیبة ومحمد بن‌سلام وقتیبه وعمران بن میسرة و عمر و بن علی و پیش مسلم عبدالله بن عامر و ابو کریب و محمدبن طریف‌واصل بن عبدالاعلی و زهیر وابوسعید الاشج ومحمدبن‌یزید ومحمد

بن المثنی و احمد الوکیعی و عبدالعزیز بن عمربن ابان روایت کرده اند. در سنهٔ ۱۹۵ و گویند ۹۴ در کوفه در گذشته.[1]

۸۱ ـ (محمد بن مسلم) الطائفی از مبرزین در اصحاب حضرت ابو عبدالله الصادق علیه‌السلام بود شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در کتاب رجال شیعه یادش کرده و حسن‌بن علی بن داود در باب ثقات مختصر خود ویرا یاد کرده. وذهبی از یحیی بن معین وغیره. قول بوثاقت اورا نقل نموده واینکه قعنبی و یحیی بن یحیی وقتیبه از وی روایت کرده اند و اینکه عبد الرحمن بن مهدی محمد بن مسلم را یاد کرده و گفته کتابهای اوصحیح است و اینکه معروف بن واصل گفته سفیان ثوری را دیدم پیش روی محمدبن مسلم الطائفی که از وی مینوشت[2] (مؤلف گوید) کسیکه ویرا ضعیف شمرده همان‌بواسطه تشیع ویرا ضعیف شمرده. لیکن تضعیف ایشان ویرا بوی زیانی نرسانده. این حدیث از عمرو بن دینار در وضو در صحیح مسلم موجود است. وازوی (چنانچه درطبقات ابن سعد درترجمه وی است) وکیع بن الجراح وابونعیم و معن بن عیسی و غیر ایشان اخذ کرده اند. در سنه ۱۷۷ درگذشته رحمه الله تعالی ودرهمین سال همنام وی محمد بن مسلم بن جمازدرمدینه فوت‌شده و ایشان دو نفرند که ابن سعد در جزء پنجم طبقات خود ترجمه نموده.

۸۲ ـ (محمد بن موسی) بن عبدالله الفطری المدنی. ویرا ذهبی در میزان خود ایراد کرده ونص ابو حاتم را برتشیع وی نقل نموده واز ترمذی توثیق اورا روایت کرده بر نام وی رمز مسلم و اصحاب سنن نهاده اشاره به

---

۱ ـ در رجال ابو علی آورده که ازسمعانی منقول است که وی در تشیع غلو دارد و وی استاد احمد بن حنبل و اسحق بن را هویه است (مترجم).

۲ ـ یعنی از وی حدیث یا مسائل شرعیه و غیر ها اخذ میکرده و مینوشته (مترجم).

احتجاج ایشان بوی و حدیث ویرا در اطعمه از صحیح مسلم که آنرا عبد الله بن عبدالله بن ابی طلحه روایت میکند برگیر. وویرا ازمقبری وجماعتی ازطبقه وی روایت است. و از وی ابن ابی فدیك و ابن مهدی و قتیبه و جماعتی از طبقه ایشان روایت کرده‌اند.

۸۳ـ (معویة بن‌عمار) الذهبی البجلی الکوفی. درمیان اصحاب ما بزرگوار ومقدم بود نزد ایشان وکبیرایشان‌عظیم المحل وثقه بود وپدر وی‌عمارپیشوا بود کسیرا که بوی تأسی‌نماید ومثال‌بود درثبات برمبادی حق مثلی بود که او را خدا برای صبرکنندگان بر رنج در راه او زده. بعضی از طاغیان ستمکار که پی پایهای ویرا در تشیع برید (چنانچه در احوال وی یاد کردیم) پس نترسید و شکسته نشد و سستی نکرد تا از دنیا رفت درحالتی که صابر بود و اجر و مزد از خدای تعالی چشم داشت. واین پسر اومعویه بر طریقه وی بود. وپسر سرّ پدر وی در وی است. و کسیکه بپدر خود شباهت دارد ستم نکرده. صحبت دوامام خودرا حضرت صادق وحضرت‌کاظم علیهما السلام درك کرده پس از حاملان علوم ایشان بود وویرا درآن‌کتاب هاست که روایت کرده اند بما آنهارا بالاسناد بسوی او و از اصحاب ما ابن ابی عمیر و غیر او از وی روایت نموده اند. و مسلم و نسائی بوی‌احتجاج کرده اند و حدیثه او در حج صحیح مسلم از زبیر است. و ازوی پیش مسلم یحیی بن یحیی و قتیبه روایت کرده اند. ویرا از پدرش عمار و از جماعتی از آنطبقه روایتهائی است که در مسانید أهل سنت موجود است. در سنه ۱۷۵ در گذشته رحمه الله تعالی.

۸۴ ـ (معروف بن خربوذ) الکوفی ویرا ذهبی در میزان خود ایراد کرده و توصیف نمود باینکه او صدوق شیعی است وبر نام وی رمز

بخاری و مسلم و ابو داود نهاده اشاره بروایت ایشان از وی ذکر کرده که اورا از ابوالطفیل روایت میکند و گفته که وی قلیل الحدیث است. ازوی ابو عاصم و ابو داود و عبیدالله بن موسی و دیگران حدیث نموده اند و از ابوحاتم نقل کرده که گفت حدیث او نوشتنی است (مؤلف گوید) ابن خلکان در وفیات گفته که او ازموالی علی‌بن موسی الرضا علیهما السلام است آنگاه لختی اورا ثنا گفته وازوی حکایتی نقل کرده که درآن حکایت او گفت (یعنی معروف گفته) وبخدایتعالی روی‌آوردم وآنچه برآن‌بودم‌همه‌را ترك گفتم مگر خدمت مولای من علی‌بن موسی الرضا علیه السلام را الخ و ابن قتیبه در کتاب معارف خود آنجا که رجال شیعه را آورده معروف را ازایشان‌شمرده مسلم بمعروف احتجاج کرده و حدیث ویرا در حج صحیح از ابو الطفیل بر گیر درسنهٔ ۲۰۰ در بغداد درگذشت و قبر وی معروف وزیارتگاه است و سری سقطی از شاگردان وی باشد.

۸۵ ـ (منصوربن‌المعتمر) بن عبدالله‌بن ربیعة السلمی الکوفی‌از اصحاب حضرت باقروحضرت‌صادق علیهماالسلام‌است وویرا ازهردوبزرگوار روایاتی است چنانچه صاحب منتهی المقال فی احوال الرجال برآن تصریح کرده و ابن قتیبه ویرا در معارف خود از رجال شیعه شمرده و جوز جانی ویرا از محدثانی شمرده که مردم مذاهب ایشانرا دراصول دین و فروع آن نمی پسندند چه ایشان درآنها متعبدند بآنچه ازآل محمد صلی الله‌علیهم و سلم رسیده آنجا که گفته[1] اشخاصی از اهل کوفه بودندکه مردم مذاهب ایشانرا نمی پسندند و ایشان سران محدثان کوفه بودند مثل ابو اسحق و

۱ ـ چنانچه درترجمه زیدالیامی است ازمیزان ـ واین‌کلمه ازحوزجانی دراحوال‌زبید واعمش و ابو اسحق ما ذکر کردیم و بران تعلیقاتی قابل مراجعه نوشته‌ایم (مؤلف).

منصور و زبید الیامی و غیر ایشان از اقران ایشان که مردم چشم پوشی از ایشان میکردند بواسطهٔ صدق زبانهای ایشان در حدیث الخ (مؤلف گوید) از این راستگویان چه در دل دارند. آیا از تمسك ایشان بثقلین یا ازسواری ایشان بکشتی نجات یا از دخول ایشان بشهر علم پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم از دروازه آن (باب حطه) یا از پناه بردن ایشان بامان اهل زمین یا از نگهداری ایشان رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم را در عترت او یا ازخشوع ایشان خدایرا عزو جل و گریه ایشان ازترس او تعالی چنانچه از رفتار ایشان ماثوراست حتی اینکه ابن‌سعد گفته آنجا که ترجمه منصورنموده در صفحه ۲۳۵ جزءِ ششم طبقات خودکه از گریه بسبب ترس خدایتعالی اعمش[1] شد (او گفته) که پارچه داشت که اشك دیدگان خود بآن خشك مینمود (او گفته) وگمان کرده اند که او شصت سال روزه داشت و شب زنده داری کرد الخ پس آیا چنین کسی بر مردم سنگین ونزد ایشان‌مذموم باید باشد ولیکن ما بمردمانی مبتلا شده ایم که انصاف ندارند فانالله و انا الیه الراجعون. ابن سعد در ترجمه منصور از حمادبن زید روایت کرده که گفت منصور را بمکه دیدم و گمان میکنم اورا که ازینفرقه خشبیه باشد و گمان نمیکنم اورا که دروغ میگفته (مؤلف گوید) بیا ببین این استخفاف و شحامل و تحقیر و دشمنی آشکار را از میانه این کلمه بتمام مظاهر و چه سخت است دهشت من نزد اطلاع بر سخن وی (گمان نمیکنم اورا که دروغ میگفته) عجب عجب گویا دروغ گفتن از لوازم دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است وگویا منصور در راستگوئی برخلاف‌اصل سلوك کرده و گویا ناصبیان برای شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - اعمش بوزن احمر کسیست که چشم او کمبین وضعیف و اشکریزان باشد (مترجم)

نامی پیدا نکرده اند که بر ایشان اطلاق کنند جز القاب پست مثل خشبیه و ترابیه و رافضه و مانند آن و گویا ایشان سخن خدایتعالی را نشنیده اند (و لاتنابزو بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان) و ابن قتیبه در کتاب معارف خود خشبیه را ذکر کرده و گفته آنها از رافضه اند ابراهیم الاشتر که بعبید الله بن زیاد بر خورده بود و بیشتر یاران ابرهیم با چوب بودند پس خشبیه نامیده شوند اه (مؤلف گوید) همانا که باین لقب نخواندند ایشانرا مگر برای توهین واستخفاف وبقوت اسلحهٔ ایشان لیکن همین خشبیة بچوب های خود گذشتگان نواصب را کشتند یعنی ابن مرجانه وبیخ آن سرکشان و کشندگان آل محمد صلی الله علیهم و سلم را کندند (و قطع دابر الذین ظلموا و الحمدالله رب العالمین) پس باکی نه باین لقب شریف و نه بلقب ترابیه نسبت بابو تراب نیست بلکه ما را بآن شرف فخر باشد. قلم ما را از مطلب دور نمود پس برگردیم سرمطلب پس میگوئیم همه متفق الکلمه اند براحتجاج بمنصور وازینرو اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند با علم بتشیع وی و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از ابو وائل وابوالضحی وابراهیم نخعی وغیر ایشان ازطبقه آنها برگیر. ازوی پیش هر دو (بخاری و مسلم) شعبه و ثوری و ابن عینیه و حماد بن زید و غیر ایشان از بزرگان آنطبقه روایت کرده اند. ابن سعد گفته که منصور درآخر سنه ۱۳۲ وفات یافته (گفته) که او ثقه و مأمون وکثیر الحدیث وبلند مرتبه بود رحمه الله تعالی.

۸۶ ـ (المنهال بن عمرو) الکوفی التابعی ازمشاهیر شیعه کوفه است و ازینرو ویرا جوزجانی ضعیف شمرده وگفته اوبد مذهب است وهمچنین ابن حزم درباره وی سخن رانده و یحیی بن سعید اورا طعن کرده و احمد

بن حنبل گفته ابو بشر محبوبتر و موثقتر باشد پیش من از منهال. و با وجود علم بتشیع وی و تظاهر وی بآن خصوصاً در ایام مختار در صحت حدیث وی شکی نکرده اند و از وی شعبه و مسعودی وحجاج بن ارطاه و مردمی ازآنطبقه ایشان اخذ کرده‌اند. وابن معین واحمد عجلی وغیرایشان توثیقش نموده اند. وذهبی ویرا درمیزان یادکرده وسخنان ایشان را درباره‌وی نقل کرده و بر نام وی رمز بخاری و مسلم نهاده اشاره بروایت ایشان از وی. و حدیث ویرا در صحیح بخاری ازسعیدبن جبیر برگیر. و از وی درتفسیر صحیح بخاری زید بن ابی‌انیسه ودرانبیاء منصوربن المعتمرروایت کرده‌اند.

۸۷ ـ (موسی بن قیس) الحضرمی کنیت ابومحمد دارد عقیلی‌وی را از غالیان در رفض شمرده. و اورا سفیان از ابوبکر و علی پرسید گفت پیش من علی محبوبتر است وموسی روایت میکرد ازسلمة بن کهیل ازعیاض بن عیاض از مالك بن جعونه که گفت از ام سلمه شنیدم میگفت علی علی الحق فمن تبعه فهوعلی الحق و من ترکه ترك الحق عهداً معهودا یعنی‌علی بر حق است پس هرکه پیروی او کند اوبر حق باشد وهرکه اوراترك کند حق را ترك کرده عهدی است معهود. آنرا ابونعیم فضل بن رکنی ازموسی‌بن قیس روایت کرده. موسی درفضل اهل‌البیت علیهم السلام احادیث صحیحهٔ روایت کرده که عقیلی را ناخوش آمده پس درباره وی گفته آنچه گفته. اما ابن معین موسی را توثیق کرده وبوی ابو داود وسعیدبن منصور درسنن خودشان احتجاج نموده اند وذهبی درمیزان ویرا ترجمه کرده وهرچه ما از آنها نقل کردیم در احوال وی آورده. و حدیث ویرا درسنن از سلمة‌بن کهیل وحجربن‌عنبسته برگیر. وازوی فضل‌بن دکین وعبدالله‌بن موسی‌وغیر ایشان ازموثقین روایت نموده‌اند. درایام منصور درگذشت‌رحمه‌الله تعالی.

ن

۸۸ ـ (نفیع بن الحارث) ابوداود النخعی الکوفی الهمدانی السبیعی عقیلی گفته دررفض غلوداشت وبخاری گفته درباره وی حرف میزنند (بجهت تشیع وی) (مؤلف گوید) از وی سفیان و همام و شریك و طائفه ای از بزرگان آنطبقه اخذ کرده اند و ترمذی در صحیح خود بوی احتجاج کرده و اصحاب مسانید ازوی روایت کرده اند. و حدیث ویرا نزد ترمذی وغیر او از انس بن مالك و ابن عباس و عمران بن حصین و زیدبن ارقم بر گیرو ذهبی ویرا ترجمه نموده و آنچه ما از حالات وی یاد کردیم یاد کرده .

۸۹ ـ (نوح بن قیس) بن رباح الحدانی وگویند الطاحی البصری ذهبی ویرا درمیزان خود یاد کرده و گفته صالح الحدیث است و گفته احمد و ابن معین توثیقش نموده اند وگفته که ابو داود گفته اظهار تشیع میکند و نسائی گفته بوی باکی نیست و ذهبی برنام وی رمز مسلم واصحاب سنن نهاده اشاره باینکه او از رجال صحاح ایشان است و او را در اشر به صحیح مسلم حدیثی است که آنرا از ابن عون روایت میکند وهم درلباس صحیح مسلم حدیثی است که از برادر خود خالدبن قیس روایت میکند. ازوی نزد مسلم نصر بن علی و نزد غیر مسلم ابوالاشعث وجماعتی ازطبقه وی روایت کرده اند. و نوح را ازایوب وعمروبن مالك جماعتی روایت است .

ه

۹۰ ـ (هرون بن سعد) العجلی الکوفی ویرا ذهبی یادکرده وبرنام وی رمز مسلم نهاده اشاره باینکه وی از رجال او است آنگاه دروصف او

گفته که فی نفسه صدوق است لکن رافضی پربغض است وعیاض ازابن معین روایت کرده که او گفته هرون بن سعد ازغالیان درتشیع است . او را از عبدالرحمن بن ابی سعد الحذری روایت است . و محمد بن ابی حفص عطار ومسعودی وحسن بن حی از وی روایت دارند (مؤلف گوید) حدیثی در صفت دوزخ از صحیح مسلم بیاد دارم که آنرا حسن بن صالح ازهرون بن سعد عجلی ازسلمان روایت میکند .

۹۱ـ (هاشم‌بن‌البرید) بن زید ابوعلی الکوفی ذهبی یادش کرده و برنام وی رمز ابو داود ونسائی نهاده اشاره باینکه وی ازرجال صحیحین ایشان است و از ابن معین و غیر او توثیق ویرا نقل کرده با وجود گواهی دادن او بر رافضی بودن وی و از احمد نقل کرده که گفته بوی با کی‌نیست (مؤلف گوید) هاشم از زیدبن علی ومسلم بطین روایت میکند . و ازوی خریبی وپسر وی‌علی بن هاشم (آنکه او را درباب خودش ذکر نمودیم)[1] وجماعتی ازبزرگان روایت میکنند وابن هاشم ازخانواده تشیع است که‌ازآنچه ما دراحوال‌علی‌بن‌هاشم صفحه .... ازاین کتاب ذکر کرده‌ایم دانسته‌میشود.

۹۲ـ (هبیرة بن بریم) الحمیری صاحب‌علی علیه‌السلام در دوستی ان حضرت و اختصاص بآنحضرت نظیر حارث باشد . ذهبی در میزان خود یادش کرده و برنام وی رمز اصحاب سنن نهاده اشاره باینکه وی ازرجال اسانید ایشان است آنگاه ازاحمد نقل کرده اینکه اوگفته با کی بحدیث وی نیست و او پیش ما محبوبتر از حارث باشد و ذهبی گفته که ابن خراش گفته ضعیف است وبر کشتگان صفین[1] جهاز[2] مینمود و جوزجانی

۱ ـ درحرف عین بعنوان علی بن هاشم شمارهٔ ۶۸ (مترجم) . ۲ ـ اجهاز بمعنی کشتن زخمدار است که هنوز نمرده .

گفته که مختاری [1] بود و در روز جازه [2] برگشتگان اجهاز مینمود آ ه .
(مؤلف گوید) شهرستانی در ملل ونحل ویرا از رجال شیعه شمرده و این از مسلمات است و حدیث وی از علی علیه السلام درسنن ثابت است که آنرا از وی ابو اسحق وابو فاخته روایت میکنند .

۹۳ ـ (هشام بن زیاد) ابوالمقدام البصری شهرستانی درملل ونحل ویرا از رجال شیعه شمرده و ذهبی او را بنام او در حرف هآء و بکنیت او در باب کنیه ها در میزان خود ذکر کرده و بر عنوان وی در کنیه ها ت ق نهاده اشاره بکسانیکه بوی اعتماد نموده‌اند از اصحاب سنن . وحدیث ویرا در صحیح ترمذی و غیر او از حسن و قرضی برگیر . شیبان بن‌فروخ و قواریری و دیگران از وی روایت میکنند .

۹۴ ـ (هشام بن عماد) بن نصیربن میسرة ابولولید وگویند الضفری الدمشقی او شیخ و استاد بخاری است صحیح او ، ابن قتیبه ویرا ازرجال شیعه شمرده آنجا که‌جماعتی از ایشانرا در باب فرق از معارف خود یاد کرده و ذهبی در میزان در وصف او گفته که امام و خطیب و مقری و محدث و عالم دمشق است صدوق و بسیار حدیث است . او را ست چیزیکه انکار کرده میشود (مؤلف گوید) بخاری از وی بلاواسطه در باب کسیکه مهلت دهد تنگدستی رااز کتاب بیوع صحیح خود روایت کرده و در جاهای دیگر که ار باب تتبع آنهارا میدانند . و گمان میکنم از آنجا ها کتاب مغازی و کتاب اشربه و باب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم است

---

۱ ـ یعنی از یاران مختار و هواخواهان وی بود .

۲ ـ

هشام ازیحیی بن حمزه و صدقه بن خالد و عبد الحمید بن ابی العشیرین وغیر ایشان روایت میکند. درمیزان گفته که ازوی مردم بسیاری حدیث کرده اند که شد رحال بسوی وی نموده اند در قرائت و حدیث و از وی ولید بن مسلم حدیث کرده و وی از شیوخ اوست واو از ابی لهیعه روایت بالاجازه نموده. عبدان گفته در دنیا مانند وی نبوده ودیگری گفته هشام فصیح و بلیغ و زبان آور کثیرالعلم بود (مؤلف گوید) که اعتقاد داشت که الفاظ قرآن آفریدهٔ خدایتعالی است مثل غیر وی از شیعه پس باحمد از آن چیزی رسید پس گفت (چنانچه درترجمه هشام از میزان است) ویرا سبکعقل میدانم خدایش بگشاد. واحمد برکتابی از (تألیفات) هشام اطلاع یافت که در دیباچه آن گفته الحمدلله الذی تجلی لخلقه بخلقه یعنی سپاس خدائیرا که تجلی فرمود برای آفریدگان بآفریدگان خود پس [1] بر خاست و نشست و برق و رعدی زد و امر نمود کسانیرا که پشت سر هشام نماز خوانده بودند تا نماز خویش دو باره خوانند با اینکه در سخن هشام از تنزیه خدایتعالی ازدیده شدن و تقدیس او تعالی از چگونگی و مکان و بزرك شمردن آیات اوتعالی درآفریدگان چیزی است که برصاحبدلان پوشیده نیست. پس این سخن وی برحد قول انکسی است که گفته (و فی کل شیئ له آیة) یعنی ودرهرچیزی خداوندتعالی را آیت ونشانه ایست بلکه سخن وی بمراتب عظیمتر و بلیغتراست لیکن علماء مکه اقران همند درباره یك دیگر سخنانی بحسب اجتهاد خود میزنند. هشام در سنه ۱۵۳ تولدشده و درآخر محرم سنه ۲۴۵ درگذشته رحمه‌الله تعالی.

---

۱ ـ عرب گوید قام وقعد وارعدوا برق یعنی برخاست ونشست وبرق ورعدی زد کنایت ازآنکه درباره وی سخن زشت گفت وتهدید وی نمود (مترجم).

۹۵ـ (هشیم‌بن بشیر) بن القاسم بن دینار السلمی الواسطی ابومعویه اصل وی از بلخ است و جدوی قاسم برای تجارت در واسط منزل کرده بود. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده واو شیخ امام احمدبن حنبل و سائر اهل طبقه او است. ذهبی ویرا در میزان یاد کرده بارمز باحتجاج اصحاب صحاح سته بوی وصفت او بحافظ نموده و گفته که او یکی از اعلام است. از زهری و حصین بن عبدالرحمن شنیده و از وی یحیی القطان واحمد ویعقوب دورقی ومردم بسیاری روایت نموده‌اند آه (مؤلف گوید) و حدیث ویرا در هریك از صحیحین بخاری و مسلم از حمیدطویل و اسمعیل بن ابی خالد و ابی اسحق شیبانی و جماعتی برگیر ـ از وی پیش هردو (بخاری ومسلم) عمر وناقد و عمر وبن زرارة و سعیدبن سلیمان روایت کرده اند ـ و از وی پیش بخاری عمروبن عوف و سعیدبن النضر و محمد بن نبهان و علی بن المدینی و قتیبه روایت کرده اند، و از وی نزد مسلم أحمد بن حنبل و شریح و یعقوب دو رقی و عبدالله بن مطیع و یحیی بن یحیی وسعیدبن منصور وابن ابی شیبه و اسمعیل‌بن‌سالم و محمدبن الصباح و داود بن رشید و احمد بن منیع و یحیی بن ایوب و زهیر بن حرب و عثمان‌بن ابی شیبه و علی‌بن حجر ویزیدبن هرون روایت کرده‌اند. در بغداد سنه ۱۸۳ در گذشت در ۷۹ سالگی.

و

۹۶ ـ (وکیع بن الجراح) بن ملیح بن عدی الرواسی الکوفی بسفیان پسرش کنیت [1] دارد ازقیس غیلان است. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده و ابن المدینی در تهذیب خود تصریح کرده که در

۱ ـ یعنی کنیتش ابوسفیان است.

وکیع تشیعی است . و مروان بن معویه شك نداشت در اینکه وکیع رافضی است یحیی بن معین یکبار برمروان بن معویه داخل شد پس پیش وی لوحی یافت که در او بود فلان چنین است فلان چنین است و از آنجمله این بود که وکیع رافضی است پس ابن معین ویرا گفت وکیع بهتر است از تو . گفت ازمن . گفت آری . ابن‌معین گفت اینسخن بوگیع رسید پس گفت هما نا که یحیی‌صاحب [1] ما است . وازاحمد بن حنبل پرسیدند وقتیکه وکیع و عبدالرحمن بن مهدی اختلاف کردند سخن کدامیك را بگیریم پس سخن‌عبدالرحمن‌را ترجیح دادبجهة اموری وازجمله آنهااینستکه گذشتگان ازوی‌درسلامت هستند (برخلاف وکیع‌بن‌الجراح) (مؤلف گوید) تأیید میکند آنرا آنچه ذهبی ایراد کرده درترجمه حسن‌بن صالح که وکیع میگفت حسن‌بن صالح نزد من پیشوااست پس بوی‌گفتند همانا او برعثمان رحمت نمی فرستد در پاسخ گفت مگر تو بر حجاج رحمت می فرستی .از آنجائیکه عثمانرا مانند حجاج قرار داد و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده از حالات وی آنچه شنیدی نقل نمود ـ اصحاب صحاح سته وغیر ایشان بوی احتجاج نموده اند . وحدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و ثوری و شعبه و اسمعیل بن ابی خالد و علی بن المبارك برگیر ازوی پیش هر دو اسحق حنظلی و محمد بن نمیر روایت کرده‌اند . وازوی پیش بخاری عبدالله الحمیدی و محمد بن سلام ویحیی بن‌جعفر بن اعین ویحیی بن موسی ومحمدبن مقاتل روایت کرده اند وازوی پیش مسلم زهیر وابن ابی شیبه وابوکریب وابو سعید ابتج ونصربن علی وسعید بن ازهر وابن ابی عمر وعلی‌بن خشرم وعثمان‌بن ابی‌شیبه وقتیبه بن سعید

۱ ـ یعنی ازماست وباماهمراهی دارد .

روایت کرده اند درفید هنگام رجوع از حج در محرم سنه ۱۹۷ در شصت و هشت سالگی در گذشته رحمة الله تعالی .

ی

۹۷ـ (یحیی بن الجزار) العرنی لکوفی صاحب امیرالمؤمنین علیه السلام است ویرا ذهبی در میزان یاد کرده و باحتجاج مسلم و اصحاب سنن بوی رمز کرده و توثیقش نموده و گفته صدوق است . واز حکم بن عتیبه نقل کرده که وی گفته یحیی بن الجزار در تشیع غلو میکرده و ابن سعد در جزء ششم طبقات خود گفته که یحیی بن الجزار اظهار تشیع میکرد و غلو میکرد (یعنی درآنسخن) گفتند ثقه بود واحادیثی داشت آ ه (مؤلف گوید) درصلوة صحیح مسلم ازو حدیثی دیدند که آنرا از علی علیه السلام روایت میکند و حدیثی در ایمان صحیح مسلم نیز که از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت میکند . حکم بن عتیبه وحسن عرنی پیش مسلم و غیر او از وی روایت کرده اند .

۹۸ـ (یحیی بن سعید) القطان البصری مولی بنی تمیم ابوسعید کنیت دارد محدث عصر خود بود . وی راابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده واصحاب صحاح سته و غیرایشان بوی احتجاج کرده اند . وحدیث وی درصحیحین بخاری ومسلم از هشام بن عروة و حمید طویل ویحیی بن سعید انصاری و غیر ایشان ثابت است . و از وی پیش هردو محمدبن المثنی وبندار روایت کرده اند . و پیش بخاری مسددو علی بن المدینی و بیان بن عمرو نزد مسلم بن حاتم و محمدبن حاتم و محمدبن خلاد باهلی و ابوکامل فضیل بن حسین مجدری و محمدمقدمی و عبدالله بن هاشم و ابوبکربن ابوشیبه وعبدالله بن سعید واحمدبن حنبل و یعقوب دورقی و عبدالله قواریری و احمد بن

عبده و عمروبن علی و عبدالرحمن‌بن بشر روایت کرده‌اند در سنه ۱۹۸ در هفتادو هشت سالگی درگذشت .

۹۹ـ (یزیدبن ابی‌زیاد) الکوفی ابوعبدالله مولی‌بنی‌هاشم ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده‌و بروی رمزمسلم و اصحاب سنن اربعه نهاده‌اشاره بروایت ایشان ازوی وازابن‌فضیل نقل کرده که گفته یزید بن ابی زیاد از پیشوایان بزرگ شیعه بود. و اعتراف نموده ذهبی باینکه او یکی از علماء مشهور کوفه است و معذلك بر او حمله آورده و هر چه توانستندعیب‌تهیه کرده‌اند بسبب اینکه او حدیث کرده‌بسند خود بابوبرزه یاابوبرده که گفت ما با پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم بودیم پس آوازغنائی‌شنید که عمرو بن العاص و معویه تغنی میکردند پس آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم فرموده الهم ارکسهمافی الفتنه رکساودعهما الی النار دعا یعنی خدایا آنهارا در فتنه برگردان برگردانیدنی را سخت بران بآتش سخت راندنی و حدیث ویرا دراطعمه صحیح مسلم از عبدالرحمن بن ابی لیلی برگیر که سفیان‌بن عینیه آنرا از وی روایت کرده در سنه یکصد و سی شش در نود سالگی تقریباً در گذشته .

۱۰۰ـ (ابوعبدالله الجدلی) ویرا ذهبی درکینه ها یاد کرده وبر عنوان‌وی‌دت‌نهاده اشاره باینکه وی‌ازرجال ابوداود ترمذی‌است‌درصحیحین ایشان آنگاه ویرا وصف کرده باینکه او شیعی دشمن است و ازجوز جانی نقل کرده قول باینکه اوعلمدار مختار بوده وازاحمد توثیق ویرا نقل کرده وشهرستانی درکتاب ملل ونحل ویرا ازرجال شیعه شمرده و ابن‌قتیبه‌ویرا در معارف‌خود در غلاة رافضه یاد کرده و حدیث ویرا درصحیحین‌ترمذی

وابوداود وسائر مسندهای ششگانه برگیر . و ابن‌سعد[1] درطبقات‌خود آورده که اوشدید التشیع بوده و بزعم جماعتی او بر لشکر نخستین مختار بود پس او را با هشتصد نفر بسوی عبدالله ابن زبیر گسیل داشت تا با آنها کارزار نموده ومحمدبن الحنفیه‌علیه‌السلام‌را نگاهداری کند ازآنچه ابن‌الزبیر درباره آنحضرت اراده کرده بود اه وقتیکه ابن الزبیر محمدبن الحنیفه وبنی هاشم را محاصره نموده بود و دورا دور ایشان هیزم فراهم آورده بود تا ایشانرا بسوزاند چه ایشان از بیعت او سر پیچیده بودند . لیکن ابوعبدالله جدلی ایشانرا ازاین‌خطر رهانید خدایش ازخانواده پیغمبرخودصلی‌الله‌علیه وآله وسلم پاداش نیکودهاد و این آخرین کسی است که خواستیم‌یادایشان کنیم در اینعجاله و ایشان صد مرد دلاورند از مردمان شیعه که حجتهای سنت ومحل علوم امت بودند بواسطه ایشان آثارنبویه محفوظ مانده و مدار صحاح‌سنن‌ومسانید برایشان‌بود ایشانرا بنامهای‌خود یادکردیم‌وحسب‌الامر شما نصوص اهل سنت را بر تشیع ایشان و اجتحاج بایشانرا آوردیم . و گمان میکنم که معترضین بعد از این اعتراف بخطای خود کنند در زعم خویش که اهل سنت بمردمان شیعه احتجاج نکنند و خواهند دانست که نزد ایشان مدار برصدق و دیانت است بدون فرق میان سنی و شیعی . و اگر حدیث شیعه مطلقامردود بودی هرآینه جملهٔ آثار نبویه ازمیان رفته بودی (چنانچه در ترجمه ابان‌بن تغلب از میزان خود ذهبی بآن‌اعتراف کرده) و این‌مفسده‌ایست آشکار وشما (خدایتعالی حق شمارا بشما یاری کناد) میدانید که درگذشتگان‌شیعه‌از کسانیکه‌اهل سنت بایشان‌احتجاج میکنند غیر ازآنچه ما ذکر کردیم باز هم هستند و اینکه ایشان بعدد

۱ - ص ۱۵۹ ج ٦ طبقات و ذکر کرده که نام وی عبدة بن عبدبن عبدالله بن ابی یعمراست.

اضعاف اضعاف آنصدنفرند وبسندبرترند و بحدیث بیشترند و بعلم بسیارترند وبزمان پیشترند و بقدم در تشیع راسخترند همانا که ایشان رجال شیعه‌اند از صحابه رضی الله عنهم اجمعین . و بر اسامی کریمه ایشان در آخر فصول مهمه خود شمارا آگاهانیدیم : و در تابعین هرثقه حافظ ضابط متقن حجت از اثبات شیعه‌اند ازکسانیکه بایشان احتجاج میشود مانند کسانیکه شهیدشدند در راه خدا برای یاری امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام جمل اصغر و جمل اکبر وصفین نهروان ، و در حجاز و یمن وقتیکه در آنجاها بسربن ارطاة دست بغارت زد. و در فتنه حضرمی که از طرف معویة ببصره فرستاده شده بود ومانند کسانیکه روزطف باسید جوانان اهل بهشت علیه السلام شهید شدند وکسانیکه بانواده آنحضرت زیدشهید شهید شدند و غیر حضرت زیداز آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم از کسانیکه تن بزیر بار مذلت ننهاده و به طلب رضای خدایتعالی برآمدند و مانند کسانیکه صبراً کشته شدند ایشانرا بستم از وطنهای خود آواره کردند و کسانیکه ازترس و ضعف بتقیه گرائیدند مثل احنف بن قیس و اصبغ بن بناته و یحیی بن یعمر نخستین کسانیکه حروف را نقطه زدو خلیل بن احمد مؤسس علم لغت و عروض و معاذبن مسلم هرآء و اضع علم صرف و امثال ایشان که تفصیل ایشانرا مجلدات بزرك لازم است . بر کنار از آنکسانیکه ناصبیان برایشان بقدح و جرح حمله آورده‌اند وضعیفشان شمرده‌اند و بایشان احتجاج نکردند و صد ها از حافظان اثبات و موثقین و اعلام هدایت از شیعه آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند که اهل سنت ازیادشان چشم پوشی کرده‌اندلیکن علماء شیعه فهرستها و کتابهای جداگانه برای ذکر احوال ایشان وضع نموده اند و از آن ها

۱ - ص ۱۷۷ فصول مهمه (مترجم) .

یدبیضای ایشان در خدمت شریعت حنیفه سمحآء دانسته میشود و کسیکه برحالات ایشان واقف شود میداند که ایشان نمونه صدق و امانت و ورع و زهد و عبادت و اخلاص در خدمت بخدا و برسول او صلی الله علیه وآله و سلم و بکتاب او عزوجل و بائمه مسلمانان علیهم السلام و بعموم ایشان بودند ، خدایتعالی ما را ببرکات ایشان و ببرکات شما سود دهاد چه اولی ارحم الرحمین است .

سؤال ۹ بتاریخ ۳ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ عاطفه های جناب مناظر و الطاف ایشان . ۲ ـ تصریح وی باینکه اهل سنت را از اجتماع بثقات شیعه مانعی نیست . ۳ ـ ایمان وی بآیات اهل البیت . ۴ ـ حیرت وی در جمع نمودن میان آنها و میان آنچه اهل قبله بر آن هستند .

۱ ـ همانا سوگند بچشمان تو که چشم من ازتو نیز هوشتری وتند گیرنده‌تری ندیده و نه گوش من تند ذهنتر از تو وتیز بین‌تر از تو نشنیده و نه بگوش شنوایان لهجه نرمتر ازتو ونه‌حجت خوش بیان کننده‌تر از توبر نخورده در مراجعات‌خود چون دریا بجریان‌آمده و در تمام محاورات‌دهنها و گوشها و چشمها و دلهارا مالك شده‌ای . و آفرین بنامه اخیر تو (ذلك الکتاب لاریب فیه) آن نامه‌ایست‌هیچ شکی در آن نیست گردنهای‌مردان را می‌پیچد و باحق سرگمراهی میکوبد .

۲ ـ برای سنی مانعی باقی نگذاشته از احتجاج نمودن ببرادرشیعی خود درصورتیکه ثبت‌وثقه‌باشد . پس رأی تو دراینباب همان حق آشکاراست و رای اصحاب اعتراض آزار نمودن و خصومت است ، اقوال ایشان درباب

عدم صحت احتجاج بشیعه باافعالشان معارضت و افعالشان درمقام احتجاج با اقوالشان مناقضت دارد. پس قول و فعلشان دریکتاخت نمیتازند وروبیك غایتی سیر نمیکنند همدیگر را صدمه زده بسینه همدیگر زنند و بدینسبب حجت ایشان دست بریده و حجت تو سپید دست آمده در این مختصر چیزی آوردئی که لازم است رساله مستقله ترتیب داده شود که نام آنرا برای تو من (آسنادالشیعة فی اسنادالسنه) نهادم وغایت مطلوبه دراینموضوع خواهد شد که طالب را بغیر آن راهی وراغب را اصلی نباشد، وامیدوارم که درعالم اسلامی اصلاح آشکاری بظهور آورد ان شآءالله.

۳ ـ بهمه آیات خدایتعالی ایمان داریم (و آیات خدایتعالی درباره سید ماامیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و سائر اهل البیت رضی الله عنهم از آنچه ایراد فرمودید بیشتر است).

٤ ـ نمیدانیم از چه رواهل قبله از امامان اهل البیت علیهم السلام عدول نموده‌اند و بمذاهب ایشان در هیچ چیزی از اصول و فروع متعبد نشده‌اند و در مسائل خلافیه بقول ایشان عمل ننموده‌اند و نه علماء امت از رای ایشان بحثی کرده‌اند، بلکه درمسائل نظریه باایشان معارضه مینمودند و باکی بمخالفت با ایشان نداشتند وهمیشه عوام امت خلفا عن سلف رجوع بغیر اهل البیت علیهم السلام بدون نکیر مینمودند پس اگر آیات کتاب و صحاح سنت در آنچه شما میگوئید نصوص بودندی اهل قبله از علمآء اهل البیت علیهم السلام عدول نکردندی و بدل ایشان نپسندیدی لکن آنان از کتاب و سنت بیشتر ازثناء بر اهل البیت و وجوب دوستی و احترام ایشان نفهمیده‌اند و سلف صالح سزاوارتر بصواب وداناتر بمفادسنت و کتاب هستند (فبهداهم اقتدة) والسلام س.

جواب ۹ بتاریخ ۵ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ مقابله عواطف بشکر گذاری . ۲ ـ خطای جناب مناظر در آنچه نسبت داده بمطلق اهل قبله . ۳ ـ همانا که از اهل البیت همان ارباب سیاست امت عدول نموده‌اند . ۴ـ (با قطع نظر از هر دلیل) اهل البیت ازغیر خودشان پس نمیمانند. ۵ ـ کدام محکمه عدلی حکم میکند بگمراهی کسانیکه چنگ بدامن ایشان زده‌اند .

۱ ـ حسن ظن شما را باین قاصر تشکر دارم وخوش بینی شما را نسبت بخود او و مراجعات او تعظیم مینمایم . پس در پیشگاه اینمهربانی خاشع و برای این لطف از روی هیبت و اجلال خاضعم .

۲ ـ لکن خواهشدارم که در آنچه نسبت داده‌اید (از عدول از اهل البیت علیهم السلام را) بمطلق اهل قبله تجدید نظر بفرمائید و بشما تذکر میدهم که نصف اهل قبله (که شیعیان آل محمد باشند) نه‌عدول نموده‌اندونه‌عدول کننده‌اند . وهرگزازائمه اهل‌البیت‌علیه‌السلام در چیزی از اصول و فروع الدین عدول نخواهند کرد واینکه رای ایشان اینستکه تعبد بمذاهب ایشان علیهم‌السلام از واجبات عینیه مضیقه است‌به حکم کتاب و سنت پس ایشان خدای عزوجل خدایتعالی را بآن عبادت میکنند درهرعصر ومصری وسلف وخلف صالح ایشان برآن منوال‌بوده‌اند واز وقتیکه رسولخدای صلی‌الله علیه وآله وسلم رحلت فرموده تاامروزما .

۳ ـ و همان ارباب سیاست و اولیاء امور امت در فروع‌و اصول‌دین

از اهل البیت علیهم السلام عدول نموده‌اند از وقتیکه خلافت را از ایشان عدول دادند و آنرا بائبوت نص آن برامیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب علیه السلام باختیار قراردادند چه دیدند که عرب تن در نمیدهند باینکه‌خلافت در یکخانواده‌معین باشد. پس نصوص آنرا تاویل کردند و آنرا بانتخاب‌قرار دادند تا هر طائفه‌را از طوائف در آن آرزوئی‌باشد اگر چه بعدازمدتی باشد. پس گاهی‌اینجا وگاهی آنجاوگاهی جای‌دیگرشد. وباتمام قوت‌ونشاط خود بتابید این اصل وبرانداختن آنچه باآن مخالف‌است قیام نمودند. پس اینحال‌ایشانرا بکناره گیری‌ازمذهب‌اهل‌البیت علیهم السلام مضطر ساخته هر چه بروجوب تعبد بامذهب از کتاب یا سنت‌دلالت داشت تاویل‌نمودند و اگر بظواهر ادلة سرفرودآورده و باهل البیت علیهم السلام رجوع‌نموده و خاصه و عامه را در فروع و اصول الدین بایشان برگردانده بودندی هر آینه خط رجوع خود را بآن اصل‌بر خود مقطوع نموده بودندی‌وهرآینه از بزرگترین داعیان باهل البیت بودندی. و اینمطلب با مقاصد ایشان جمع و با احتیاط و نشاط ایشان در سیاست خود وفق نمیداد. و هر کس که در این امور نیك نظر نماید خواهد دانست که عدول از امامت ائمه اهل البیت علیه‌السلام درمذهب نیست جز فرع عدول از امامت‌عامه‌ایشان بعد از رسولخدای‌تعالی صلی‌الله علیه و آله وسلم و اینکه تاویل ادله‌امامت خاصه‌ایشان همانا که نبود مگر بعد از تاویل ادله امامت عامه ایشان‌واگر این نبود هیچکس از ایشان روگردان نبود.

٤ ــ نصوص و بینات‌ایشان‌علیهم‌السلام بر کنار نظر کن با قطع‌نظر از آنها پس آیا در ایشان می‌بینی (در علم یا عمل یا تقوی) قصوری ازامام

اشعری یا ائمه اربعه پس وقتیکه در ایشان قصوری نباشد پس بچه جهت غیر ایشان به پیروی سزاوارتر و باطاعت شایسته‌تر باشند.

۵ ـ و کدام محکمه باعدالت حکم میکند بگمراهی کسانیکه بحبل ایشان معتصمند و بایشان مقتدیند. حاشا که اهل سنت وجماعت باین‌حکم کنند و سلام بر ایشان باد. ش

سؤال ۱۰ بتاریخ ۷ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ محکمه‌های عدل بگمراهی کسانیکه باهل البیت علیهم السلام متعصمند حکم نمیفرمایند. ۲ ـ عمل نمودن بمذاهب ایشان علیهم السلام ابراء ذمت میکند. ۳ ـ گاهی گفته میشود که ایشان به پیروی نمودن سزاوار ترند. ۴ ـ خواهش نمودن نص بر خلافت.

۱ ـ محکمه‌های عدل حکم بگمراهی کسانیکه بحبل اهل‌البیت علیهم السلام معتصم وبایشان مقتدیند نمینمایند و درائمه اهل البیت قصوری از سائر ائمه نیست در چیزی از موجبات امامت.

۲ ـ و عمل نمودن بمذاهب ایشان علیهم السلام مکلفین‌را مجزی است و ایشانرا بری‌الذمه مینماید مثل عمل نمودن بیکی ازمذاهب اربعه.

۳ ـ بلکه میشود گفت که امامان دوازده‌گانه شما به پیروی نمودن سزاوارترند ازاربعه وغیر آنها زیرا که ائمهٔ اثنی عشر علیهم‌السلام همه دارای یکمذهبند که آنرا باجماع خود خالص و مقرر فرموده‌اند بخلاف ائمه اربعه چه در تمام ابواب فقه اختلاف‌میان ایشان شائع است‌پس‌موارد آن را احاطه و ضبط نتوان نمود و معلوم است که چیزیرا که یك نفر

خالص مینماید برابری ندارد در ضبط با چیزیکه آنرا دوازده امام خالص مینماید ودر همه اینمطلب هیچ منصفی را توقف و هیچ متعسفی را دستاویزی باقی نمانده بلی نواصب بسا دراسناد مذهب شمابائمه اهل البیت علیهم السلام مناقشه میکنند و بسا باشد که شما را بعد از این باقامه برهان بر آن تکلیف نمائیم.

٤ ــ و اکنون خواهش من از شما همان بیان نص صریح برخلاف امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که از طریق اهل سنت بیارید والسلام س.

مبحث دوم

در امامت عامه است یعنی خلافت (جانشینی) بعد از

رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم

جواب ۱۰ بتاریخ ۹ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ـ اشاره بنصوص بطریق اجمال. ۲ نص الدار یوم الانذار.
۳ـ کسانیکه از اهل سنت این نص را روایت کرده اند.

۱ ـ کسیکه درست بسیرهٔ حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم در تاسیس دولت اسلام وتشریع احکام وتمهید قواعد ووضع قوانین وتنظیم امور آن از جانب حقتعالی پی برده‌اند علی علیه‌السلام را وزیر رسولخدای تعالی در امر او معین او بر دشمنان او و محل علم او و وارث حکمت او و ولی‌عهد او و صاحب امر بعد از او خواهد یافت و کسیکه بر اقوال و افعال پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم در حضرو سفر اطلاع پیدا کند نصوص آنحضرت را در اینباب از مبدأ امر تا آخر عمر آن حضرت خواهد یافت.

۲ ـ و بس است ترا آنچه در مبدأ دعوت اسلامیه اتفاق افتادقبل از ظهور اسلام بمکه وقتیکه خدایتعالی بر او این آیه فرستاد (و انذر عشیرتك‌الاقربین) پس ایشانرا درخانه عموی‌خود دعوت کرد وایشان‌آنروز چهل‌نفر بودند یا یکی‌زیاد یا یکی کم و در میان ایشان عموهای آنحضرت

ابوطالب و حمزه‌و عباس و ابولهب بودند .و حدیث در اینخصوص ازسنن صحیحه ماثوره است و در آخر آن حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله سلم فرمود یابنی عبدالمطلب انی والله ماعلم شابافی العرب جاء قومه بافضل مما جئتکم به‌جئتکم بخیر الدنیاو الاخرة . وقدامرنی‌الله ان‌ادعوکم الیه‌فایکم یوازرنی علی‌امری هذا فقال علی‌وکان احدثهم‌سنا انا یانبی‌الله اکون‌وزیرك علیه فاخذ رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم برقبة علی‌وقال ان‌هذااخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعواله و اطیعواقام القوم یضحکون و یقولون لابی‌طالب قدامرك ان تسمع لابنك و تطیع. یعنی ایفرزندان عبدالمطلب همانا سوگند بخدا که جوانی‌در عرب سراغ ندارم که آورده باشد برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام . خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام . وهمانا مرا خدایتعالی امر فرمود که شما را بآن‌دعوت کنم پس کدام یك ازشما در این‌کاروزیر من خواهید شد پس علی‌علیه‌السلام که سن آنحضرت از همه کمتر بود عرض کرد ای پیغمبر خدا من ترا بر اینکار وزیر خواهم بود پس حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم گردن علی‌علیه السلام‌را گرفته فرمود همانا که این‌برادر ووصی‌وجانشین من است در میان شما پس ازو شنوائی داشته اطاعت کنید . پس آنمردم برخاستند میخندیدند و بحضرت ابوطالب علیه‌السلام میگفتند همانا ترا امر فرمود که شنوائی و اطاعت از پسر خود داشته باشی .

۳ ــ آنرا بهمین‌الفاظ بسیاری‌از حافظان آثار نبویه مثل ابن‌اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه وابونعیم و بیهقی در سنن و دلائل خود و ثعلبی و طبری در دو تفسیر بزرگ خود روایت کرده‌اند

وهم آنرا طبری درجزء دوم کتاب تاریخ الامم والملوك[1] خود روایت کرده و ابن اثیرانرا در جزء دوم[2] کامل خود بطریق ارسال مسلمات مرسلا ذکر کرده درآنجا که امر خدایتعالی را باظهار دعوت او ذکر کرده. وابوالفداء درجزءاول تاریخ خود[3] آنجا که اول کسیرا که ازمردم اسلام آورده ذکر نموده وآنرا امام ابوجعفر اسکافی معتزلی درکتاب نقض عثمانیه خود نقل وتصریح بصحت[4] آن نموده وآنرا حلبی درباب پنهان شدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب آنحضرت درخانه ارقم[5] درسیره معروفه خود ایراد نموده و

۱- صفحه ۲۱۷ بطریقهای مختلف . ۲- صفحه ۲۲ . ۳- صفحه ۱۱۶ .

٤- چنانچه درصفحه۲٦۳ ج۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید طبع مصراست. اما کتاب نقض عثمانیه پس آن از کتابهائی است که نظیر ندارد وسزاوار است که هربحث کننده از حقایق بآن مراجعت کند وآن درصفحه۲۵۷ تاص۲۸۱ ج۳شرح نهج درآخرخطبه قاصعه موجوداست.

٥ بصفحهٔ چهارم آن باب، یا صفحه ۳۸۱ جزء اول سیرهٔ حلبیه رجوع کن . و اندازهٔ برای گزاف گوئی ابن تیمیه وتحکمات او آنها را عصبیت مشهوره او باو وحی نموده نیست - واینحدیث را کاتب اجتماعی مصرمحمد حسین هیکل ایراد نموده رجوع کن بستون دوم صفحه پنجم ملحقات شماره ۳۷۵۰ جریده (السیاسه) او که در ۱۲ ذی القعده سنه ۱۳۵۰ صادر شده آنرا آنجا مفصلا خواهی یافت . و هرگاه بستون چهارم ص ٦ ملحقات شماره ۲۱۸۵ سیاسه رجوع کنی می بینی که اینحدیث را ازمسلم درصحیحش و ازاحمد در مسندش واز عبدالله بن احمد در زیادات مسند و از ابن حجر هیثمی درجمع الفوائد و از ابن قتیبه درعیون الاخبار و از احمدبن عبدربه درعقد فرید و از عمربن بحر جاحظ دررساله بنی هاشم و از امام ابواسحاق بعلتی درتفسیرش نقل نمود (مؤلف گوید) و اینحدیث را جرجس انکلیزی در کتاب خود موسوم به مقاله فی الاسلام نقل کرده و آنملحد پروتستانی که خودرا هاشم عربی نام کرده آنرا بعربی ترجمه نموده و اینحدیث را درترجمه آنمقاله طبع ششم صفحه ۷۹ خواهی یافت وبجهة شهرت اینحدیث جماعتی از فرنگیها درکتابهای فرانسه وانکلیزی وآلمانی خود ذکرکرده‌اند وآنرا توماس کارلیل درکتاب ابطال خود مختصرکرده .

هم آنرا جماعتی ازثقات ونقاد حدیث مثل طحاوی و ضیاءِ مقدسی در مختاره وسعیدبن منصور درسنن بهمین معنی با تقارب الفاظ روایت کرده اند. و بس است ترا آنچه آنرا احمدبن حنبل ازحدیث علی علیه السلام درصفحه ۱۱۱ و در صفحه ۱۵۹ از جزءِ اول مسند خود روایت نمود آنجا رجوع کن و در اول صفحه ۳۳۱ از جزءِ اول مسند خود هم حدیث جلیلی از ابن عباس روایت کرده که متضمن این نص است در جمله ده خصیصه از آنچیز هائیکه علی علیه السلام برغیر خود امتیاز پیدا کرده وهمان حدیث جلیل را نسائی هم ازابن عباس درصفحه ٦ ازخصائص علویه خود وحاکم درصفحه ۱۳۲ ازجزءِ سوم صحیح مستدرك خود روایت کرده اند وآنرا ذهبی در تلخیص خود روایت کرده و اعتراف بصحت آن نمود و جزءِ ششم کتاب کنزالعمال[1] را ببین که در آنجا تفصیل است وبمنتخب الکنزهم مراجعت کن و آن درحاشیه مسند امام احمد چاپ شده پس درحاشیه آن ازصفحه ٤١ تا صفحه ٤٣ از جزءِ پنجم رجوع کن تفصیل را خواهی یافت واین بس است ما را نیکو دلیل است و السلام. ش

۱ـ حدیث ٦٠٠٨ را در صفحه ۳۹۲ رجوع کن می بینی که از ابن جریر منقول است. و حدیث ٦٠٤٥ درصفحه ۳۹٦ که از مسند احمد ومختاره ضیاء مقدسی وازطحاوی و ابن جریرکه حکم بصحت آن کرده منقول است وحدیث ٦٠٥٦ درصفحه ۳۹۷ که ازابن اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه وابونعیم و بیهقی درشعب الایمان ودر دلائل منقول است. و حدیث ٦١٠٢ در صفحه ٤٠١ که از ابن مردویه و حدیث ٦١٥٥ صفحه ٤٠٨ که از مسند احمد و ابن جریر و مختاره ضیاء مقدسی منقول است و اگر کسی کنزالعمال را تتبع نماید درجاهای متفرقه دیگرهم خواهد یافت. اگر صفحه ۲۵۵ ج ۳ شرح نهج ابن ابی الحدید را مراجعه کنی اینحدیثرا بطوله خواهی یافت.

سؤال ۱۱ بتاریخ ۹ ذی‌الحجه سنه ۱۳۲۹

تشکیك در سند این نص

همانا که خصم شما سند این حدیث‌را معتبر نمیداند و در رد آن سخت زباندرازی دارد و بس است شما را که شیخین (بخاری ومسلم) آنرا روایت نکرده اند و همچنین غیرشیخین از اصحاب صحاح و گمان ندارم که اینحدیث از طریق ثقات اهل سنت وارد شده باشد و نمی بینم که شما هم آنرا از طریق اهل سنت صحیح پندارید. س

جواب ۱۱ بتاریخ ۱۲ ذی‌الحجه سنه ۱۳۲۹

۱ ـ تصحیح این نص. ۲ ـ چرا از آن اعراض نمودند.
۳ ـ کسیکه ایشان را بشناسند آنرا غریب نشمرد.

۱ ـ اگرصحت آنرا ازطریق اهل سنت اعتبار نمیکردم آنرا دراینجا ایرادنمیکردم بااینکه ابن‌جریر وامام ابوجعفر اسکافی صحت آنرا مرسلا ذکر کرده‌اند مثل ارسال مسلمات[1]. وهمانا که جماعتی ازاعلام محققین حکم بصحت آن نموده‌اندوبس است‌ترا درتصحیح آن بثبوت آن ازطریق ثقات است که اصحاب صحاح بتمام ارتیاح بایشان احتجاج نموده‌اند. صفحه ۱۱۱ جزءاول مسنداحمد

---

۱ ـ حدیث ۶۰۴۵ صفحه ۳۹۶ از احادیث کنزج ۶ رجوع کن خواهی دید که ابن جریر حکم بصحت آنحدیث نموده ودر منتخب‌الکنز اوائل حاشیه۴۳ ج ۵ مسند احمدهم تصحیح ابن جریر اینحدیثرا ذکر شده. اما ابوجعفر اسکافی که حکم بصحت قطعی آن کرده در کتاب نقض العثمانیه خود رجوع به صفحه ۲۶۳ ج ۳ شرح النهج ابن ابی الحدید طبع مصر کن.

را ببین که اینحدیث از اسودبن[1] عامر از شریك[2] از اعمش[3] از منهال[4] از عبادبن[5] عبدالله اسدی مرفوعاً از علی علیه السلام ـ و هر یك ازسلسلهٔ این سند پیش خصم حجت است وهمه ایشان از رجال صحاح هستند بلا کلام و قیسرانی ایشان را در کتاب الجمع بین رجال الصحیحین خود ذکر نمود پس چارهٔ نیست از حکم بصحت اینحدیث با اینکه در اینحدیث طریقهای بسیاری دارند که همدیگر را تأیید مینمایند.

۲ـ و اینکه شیخین (بخاری و مسلم) و امثال ایشان آنرا روایت نکرده اند نیست جز برای اینکه دیدند که آن با رأی ایشان در خلافت مصادمت دارد. و اصل علت اعراض اینان از بسیاری از نصوص صحیحه همین است. ترسیدندکه آنها سلاح شیعه شوند پس آنها رد کتمان نمودند درحالتیکه میدانستند ـ وهمانا که بسیاری ازشیوخ اهل سنت (عفاالله عنهم) بر همین طریقه بودند که هر چه ازین قبیل بود کتمان میکردند و ایشانرا در کتمان آن مذهبی است معروف که آنرا حافظ ابن حجر در فتح الباری از ایشان نقل کرده. وبخاری برای همین معنی در اواخر کتاب علم از جزءِ

---

۱ ـ بخاری و مسلم در صحیحین بوی احتجاج کرده اند و از عبد العزیز بن ابی سلمه نزد بخاری از زهیربن معویه و حمادبن سلمه نزد مسلم سماع کرده و از وی درصحیح بخاری محمدبن حاتم بن بزیع و در صحیح مسلم هرون بن عبدالله و ناقد و ابن ابی شیبه و زهیر روایت کرده اند.

۲ـ مسلم درصحیح خود بوی احتجاج کرده چنانچه درجواب ۸ توضیح داده ایم.

۳ـ بخاری ومسلم درصحیحین بوی احتجاج کرده اند چنانچه درجواب ۸ توضیح داده ایم.

٤ـ بخاری بوی احتجاج کرده چنانچه درجواب ۸ توضیح شد.

٥ـ او عبادبن عبدالله بن الزبیربن العوام قرشی اسدی است بوی بخاری ومسلم درصحیحین احتجاج کرده اند از اسماء وعائشه دختران ابو بکر سماع کرده و از وی درصحیحین ابن ابی ملیکه ومحمدبن جعفربن الزبیر وهشام عروه روایت کرده اند.

اول صحیح خود بابی منعقد ساخته پس گفته[1] (باب من خص بالعلم قوما دون قوم).

۳ـ و کسیکه سر یرهٔ بخاری را در برابر امیرالمؤمنین و سائراهل البیت علیهم السلام دریافته و دانسته که قلم وی ازنصوص خوش آیندایشان هراس دارد واینکه‌مداد وی دربیان خصائص ایشان‌خشك میشود اعراض ویرا از اینحدیت و امثال آن غریب نمیشمارد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام. ش

سؤال ۱۲ بتاریخ ۱٤ ذی‌الحجه‌سنه ۱۳۲۹

۱ـ اعتقاد ورزیدن جناب مناظر بثبوت حدیث. ۲ـ چون متواتر نیست احتجاج بآن وجهی ندارد.
۳ـ دلالت آنحدیث برخلافت خاصه.
۴ـ نسخ آن.

۱ ـ در ص ۱۱۱ جزء اول مسند احمد حدیث را موجود و دقت در رجال سند آن نمودم که همه ثقات و اثبات و حجت بودند آنگاه از سایر طریقهای آن تفحص نمودم که همه باهم موافق و همدیگر را تأیید میکنند و بدینواسطه بثبوت آن اعتقاد ورزیدم.

۲ ـ جزاینکه شما دراثبات امامت بحدیث صحیح احتجاج نمی نمائید مگر اینکه متواتر باشد زیرا که امامت پیش شما از اصول دین است. و ممکن نیست که بگوئیم اینحدیث بحد تواتر رسیده. در اینصورت احتجاج بآن وجهی ندارد.

۱ـ صفحهٔ ۲۵.

۳ ـ د ومیشو گفت که اینحدیث فقط دلالت دارد بر اینکه علی علیّه السلام خلیفهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود در اهل البیت وی بالخصوص . در اینصورت نص بر خلافت عامه از کجاست ؟

٤ ـ و بسا میشود بنسخ حدیث مزبور قائل شد زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد آن اعراض فرمود . و از اینرو مانع صحابه ازبیعت خلفاء و ثلاثهٔ راشدین رضی الله عنهم اجمعین نشد .

جواب ۱۲ بتاریخ ۱۵ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱ ـ وجه احتجاج ما باینحدیث . ۲ ـ خلافت خاصه باجماع منفی است ۳ ـ نسخ اینجا محال است

۱ ـ همانا که اهل سنت دراثبات امامت بهرحدیت صحیحی احتجاج میکنند خواه متواتر باشد خواه متواتر نباشد . پس ما باینحدیث بواسطه صحت آن از طریق خود شان برایشان احتجاج میکنیم بجهة الزام ایشان بآنچه خودشانرا بآن ملتزم داشته اند. اما استدلال ما بآن حدیث برامامت درمیان خود همان ازبرای تواتر آن است ازطریق خود چنانچه پوشیده نیست .

۲ ـ و دعوی اینکه آن فقط دلالت دارد بر اینکه علی علیه السلام خلیفهٔ رسولخداست صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص در اهل بیت آن حضرت مردود است باینکه هرکس قائل باشد باینکه علی علیه السلام خلیفهٔ رسولخداست صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص در اهل بیت آنحضرت قائل باشد بخلافت عامه وی وهرکس نفی خلافت عامه وی کند نفی خلافت خاصه وی کند و قائل بفضل نداریم پس این چه فلسفه ایست که مخالف اجماع مسلمانان است .

۳ - و هرچه را فراموش کرده ام قائل شدن بنسخ آنحدیث را فراموش نخواهم کرد که آن محال است عقلاچه آن از قبیل نسخ است قبل از رسیدن زمان ابتلاء چنانچه پوشیده نباشد . بااینکه ناسخی در دست نیست اینجا مگر آنچه گمان کرده از اعراض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد حدیث . و آنمردود است باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن اعراض نفرموده بلکه بعد از آن نصوص متوالی و متواتر بوده که همدیگر را تأیید مینموده اند و بفرض اینکه بعد از آن اصلاً نصی نبوده پس از کجا اعراض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد آن و عدول آن حضرت از مفهوم آن معلوم شده (ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و لقد جائهم من ربهم الهدی) پیروی ندارند جز گمان وهوای نفس خودرا و همانا که هدایت بایشان از پروردگارشان آمده . والسلام ش

سؤال ۱۳ بتاریخ ۱۶ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱- اعتقاد وی باین نص. ۲- طلب وی زیادتی را

۱ - ایمان آوردم بکسیکه تاریکیها را بتوروشن کرده و پنهانیهارابتو آشکار داشته و ترا آیتی از آیات خود قرار داده .

۲ - پس مرا از آنها بیشتر عطا کن وبیشتر آفرین خدا برپدری که تو پرورد . و السلام . س

جواب ۱۳ بتاریخ ۱۸ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱- نص صریحی بده و اندی از فضائل علی علیه السلام که کسی جز او ندارد . ۲ - توجیه واستدلال بآن .

بس است ترا پس ازحدیث الدار ازنصوص آنچه را امام احمد درجزء اول[1]

۱ - درآخر ص ۳۳۰ .

مسند خود و امام نسائی در خصائص[1] علویه خود و حاکم در جزء سوم صحیح مستدرك[2] خود و ذهبی در تلخیص[3] خود و غیر اینان از اصحاب سنن بطرقیکه بر صحت آن اجماع شده از عمر و بن میمون روایت نموده که گفت من نزد ابن عباس نشسته بودم که شش نفر آمدند و گفتند ای پسر عباس یا با ما بر خیز یا از میان اینان با ما خلوتی کن پس ابن عباس گفت بلکه من باشما برمیخیزم راوی گفت که وی آنوقت بینا بود پیش از آنکه نابینا شود گفت پس شروع کردند بگفتگو پس سخن گفتند ونمیدانم چه گفتند که آمد و جامهٔ خود تکان میداد و میگفت اف وتف درمردی درافتاده اند که ده و اندفضیلت داردکه کسی آنها را جز او ندارد. درمردی درافتاده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در باره او فرمود لابعثن رجلاً لایخزیه الله ابداً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاشتشرف لها من استشرف فقاله این علی فجآء و هو ارمد لا یکادان یبصر فنفث فی عینه ثم هزّ الرایة ثلاثا فاعطاها آیاه فجاء علی بنت حییّ یعنی هر آینه مردی را برانگیزم که خدایتعالی اورا هرگز خوار نمیدارد خدا ورسولش رادوست میدارد وخدا و رسولش ویرا دوست میدارند. پس برای اینسخن گردن راست کرد هرکه کردن راست کرد. پس فرمود علی کجا است پس علی آمد و چشمش درد داشت که نمیتوانست درست نگاه کند. پس آب دهان مبارك برچشم وی مالید. آنگاه رایت را سه بار تکان داد وآنرا بوی داد. پس علی علیه السلام صفیه دختر حیی را آورد. قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله وآله وسلم فلاناً بسورة التوبه فبعث علیا خلفه فاخذها منه و قال لایذهب

۱ - ص ۶. ۲ - ص ۱۳۶. ۳ - درحالتیکه اعتراف بصحت آن نمود.

بها رجل هو منی وانا منه . ابن عباس گفت آنگاه رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم فلان را با سوره توبه فرستاد پس علی را دنبال او فرستاد و آنرا ازوی گرفت وفرمود آنرا نمیبرد[1] (یانباید ببرد) جزمردیکه اوازمن است ومن ازویم . قال ابن‌عباس وقال‌النبی صلی‌الله‌علیه وآله وسلم لبسنی عمه ایکم یوالینی فی‌الدنیا و الاخرة قال و علی جالس معه فابوا فقال علی انا اوالیك فی الدنیا و الاخره قال انت ولیی فی‌الدنیا و الاخره قال فترکه ثم قال ایکم یوالینی فی‌الدنیا و الاخره فابوا و قال علی انا اوالیك فی الدنیا والاخره فقال‌العلی انت ولیی فی الدنیا و الاخرة . ابن عباس گفت و حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم به پسر عمو های خود فرمود کدام یك از شما ها مرا دردنیا و آخرة یاری میکند . وعلی علیه‌السلام با آنحضرت نشسته بود پس ایشان ابا[2] نمودند وعلی‌علیه‌السلام عرض کرد من ترا در دنیا وآخرت یاری میکنم آنحضرت فرمود توئی ولیّ من در دنیا و آخرت ابن عباس گفت پس آنحضرت آنرا گذاشته[3] آنگاه فرمود کدام یك از شماها مرا در دنیا و آخرت یاری میکنند پس ابا کردند و علی‌علیه السلام عرض کرد من ترا در دنیا و آخرت یاری میکنم پس آنحضرت بعلی علیه‌السلام‌فرمود توئی ولی من در دنیا و آخرت . قال ابن عباس و کان علی اول من آمن من‌الناس بعد خدیجه . ابن عباس گفت و علی علیه السلام اول کسی بود از مردم که بعد ازخدیجه ایمان آورد . قال واخذ رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله

۱- اگر لایذهب برفع بخوانیم بمعنی نمیبرد باشد واگرلایذهب بجزم بخوانیم بمعنی‌نباید ببرد باشد (مترجم) . ۲ - مراد از ابا نمودن ایشان یا اینست که جواب آنحضرت ندادند یا قبول اینفرمایش نکردند وسرپیچیدند (مترجم) . ۳- یعنی آنرا بحال خود مهمل گذاشت یعنی نشنیده گرفت و دوباره تکرار فرمود گویند ترکه اذا اهمله (مترجم) .

وسلم ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا . ابن عباس گفت و رسولخدا صلی‌الله علیه وآله و سلم جامه خود را گرفت و برعلی و فاطمه وحسن وحسین نهاد و این آیه تلاوت فرمود انما یریدالله الی آخر ها یعنی خدایتعالی جز این نخواهد که از شما پلیدی دور کند ای اهل بیت وشما را پاك کند پاك کردنی (یعنی شما را نیکو پاك کندو درست پاك کند از هر آلایشی) قال و شری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه و اله و سلم ثم نام مکانه وکان المشرکون یرمونه . ابن عباس گفت وعلی علیه السلام خودرا فروخت (یعنی در راه خدا برای جان فشانی حاضر شد) پس جامه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم را پوشیده بجای آنحضرت خوابید ومشرکان ویرا تیرباران مینمودند . تااینکه گفته وخرج رسول‌الله صلی‌الله علیه واله وسلم فی غزوة تبوك و خرج الناس معه فقاك له علی اخرج معك ؟ فقاك صلی الله علیه واله وسلم لافبکی علی فقال له رسول‌الله صلی و علیه واله و سلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی‌انه لاینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی . ورسولخدای صلی‌الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوك بیرون شدند و با آنحضرت مردم بیرون رفتند . پس علی علیه السلام بوی عرض کرد با تو بیرون روم آن حضرت‌فرمود نی پس‌علی علیه‌السلام بگریه درآمد پس رسولخدای‌صلی‌الله علیه و آله وسلم بوی فرمود مگر رضا نداری که تو ازمن بمنزله هرون از موسی باشی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد همانا که سزاوار نیست که من بروم جز آنکه توجانشین من باشی و قال له رسول‌الله صلی‌الله‌علیه

وآله وسلم انت ولی کل مؤمن بعدی ومؤمنة و رسول خدای صلی‌الله علیه و آله وسلم بوی فرمود توئی ولی هر مؤمن وهر زن مؤمنه بعد ازمن قال ابن عباس و سد رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق غیره ابن عباس گفت و رسولخدای صلی‌الله علیه و آله وسلم درهای مسجد را ببست جز در علی را سپس داخل مسجد میشد در حال جنابت و همان راه وی بود ویرا راهی جز آن نبود قال وقال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم من کنت مولاه فانا مولاه علی‌الحدیث گفت و رسولخدای صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست . الحدیث حاکم بعد از روایت آن گفته این حدیثی است صحیح الاسناد و آنرا شیخین روایت نکرده اند باین سیاق (مؤلف گوید) و آنرا ذهبی درتلخیص خود روایت کرده و گفته صحیح است .

۲ــ و پوشیده نباشد آنچه درآن‌است از ادله قاطعه وبراهین ساطعه براینکه علی علیه‌السلام ولی عهد آنحضرت وجانشین وی است بعد از وی نمی‌بینی چگونه ویرا آنحضرت در دنیا وآخرت ولی خویش قرار داده و ویرا برسائر نزدیکان خود برگزیده و چگونه منزلهٔ ویرا منزلهٔ هرون از موسی قرار داد و ازهمهٔ آن منازل جز نبوت را استثنا نفرموده و استثناء نبوت دلیل بر عموم است . و تو میدانی که ظاهر ترین منازلیکه هرون از موسی‌داشت وزارت اوامر او را و بستن کمر او باو وشریك بودن او با او در امر او وخلافت او از او وفرض طاعت او بر جمیع امت او بود بدلیل قول حقتعالی (و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشد د به ازری و اشرکه فی‌امری) و قوله تعالی (اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل

المفسدین) و قوله تعاله (قد اوتیت سؤلك یا موسی) پس علی علیه‌السلام بحکم این نص خلیفهٔ رسول خدا است صلی‌الله علیه وآله وسلم درقوم وی و وزیر آنحضرت در خانوادهٔ وی وشریك آنحضرت در امروی (برسبیل خلافت از وی نه برسبیل نبوت) و بهترین امت وی و سزاوار ترین ایشان بوی درحال حیات وممات وی و فرض طاعت وی بر ایشان در زمان پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم (بواسطه وزارت وی بآنحضرت) مثل فرض‌طاعت هرون است برامت موسی در زمان‌حضرت موسی. وهرکس حدیث‌منزلت را بشنود همه این منزلتها (که ذکرشد) در ذهن وی متبادر میشود ودر اراده آنها از اینحدیث ارتیاب و شکی برای وی روی ندهد. و همانا که رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم امر را آشکار فرمود بگفته خود: انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی یعنی همانا که سزاوار نیست‌که من‌بروم جز آنکه تو خلیفهٔ من باشی و این نص صریح است دربودن وی جانشین آنحضرت بلکه نص جلی است در اینکه هرگاه آنحضرت میرفت و ویرا جانشین خود قرار نمیداد کاری کرده بودکه نباید میکرد. و این نیست مگر آنکه آنحضرت ازحقتعالی مامور باستخلاف وی بود چنانچه ثابت شده در تفسیر قول او تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته وهرکس درفرمایش حقتعالی در این آیه فما بلغت رسالته نیکو تامل کند آنگاه درفرمایش حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و سلم انه لاینبغی ان اذهب الا وانت‌خلیفتی بدقت نظر نماید خواهد یافت‌که هر دومتوجه بیك مقصودند چنانچه پوشیده نیست. و فراموش منما فرمایش آنحضرت را صلی‌الله علیه وآله وسلم دراینحدیث انت ولی‌کل مؤمن‌بعدی زیرا که اونص است در اینکه او ولی الامر و والی آن و قائم مقام آن

حضرت است در آن چنانچه کمیت رحمه الله گفته :

ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتج التقوی و نعم المؤدب

یعنی وخوب ولی الامر است او (علی علیه السلام) بعد ازولی آن (حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) و خوب محل طلب و پرهیز کار است و خوب ادب کننده است والسلام . ش

سؤال ١٤ بتاریخ ١٨ ذی الحجه سنه ١٣٢٩

تشکیك درسند حدیث منزلت

حدیث منزلت صحیح است ومستفیض لکن مدقق آمدی (واومخل الفحول است درعلم اصول) در اسناد های آن شك نموده و در طرق آن ارتیاب ورزیده و بسا باشد که برأی وی خصمان شما متشبث شوند پس بچه برایشان غلبه خواهید کرد والسلام . س

جواب ١٤ بتاریخ ١٩ ذی الحجه سنه ١٣١٩

١ـ حدیث منزلت از ثابترین آثار است . ٢ـ قرائنی که بآن حکم میکنند . ٣ـ راویان آن از اهل سنت . ٤ـ سبب تشکیك آمدی :

١ ـ آمدی در این تشکیك برخودظلم کرده زیرا که حدیث منزلت ازصحیحترین سنن وثابترین آثار است .

٢ ـ درصحت سند آن در دل هیچکس شکی عارض نشده که در ثبوت آن سخنی راند حتی اینکه ذهبی با آن تعنت که دارد درتلخیص مستدرك تصریح [1] بصحت آن کرده وابن حجر هیثمی با آن صواعق جنگی آنحدیث را درشبهه

١ـ درجواب ١٣ تصریح ویرا بصحت آن شنیدی .

دوازدهم صواعق ذکر نموده واز ائمه حدیث که بجز برایشان اعتمادی نباشد قول بصحت آنرا نقل نموده پس بآنجا رجوع کن[1] و هرگاه نه این بود که این حدیث بمثابه از ثبوت بود آنرا بخاری در کتاب خود روایت نمی کرد زیرا که.

۳ - و معویه که پیشوای گروه یاغی بود وباامیرالمؤمنین علیه‌السلام دشمنی میکرد ومیجنگید و برمنابرمسلمانان ویرا لعنت مینمود ومسلمانان را امر بلعنت وی میکرد لیکن (با این بیشرمی وی در عداوت آنحضرت) حدیث منزلت را انکار نکرد وبا سعدبن ابی وقاص در آن مکابره ننمود وقتی که ویرا گفت (درحدیثی که آنرا مسلم[2] روایت کرده) چه باز داشته ترا از این که سب ابو تراب کنی پس گفت (سعد بن ابی‌وقاص) اما من تاوقتی که بیاد آورم سه چیزرا که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم آنهارا بوی فرمود هرگز ویرا سب نکنم که هر آینه یکی از آنها نزد من محبوب تراست ازشتران سرخ‌مو سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله‌وسلم بقوله له وقد خلفه فی بعض مغازیه اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الاانه لانبوة بعدی الحدیث . شنیدم رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم را که بدو میگفت وقتیکه او را در بعضی ازغزوات خود بجا گذاشت مگر راضی نمیشوی که تو از من باشی بمنزله هرون از موسی مگر آن‌که بعد از من نبوتی نیست[3] الحدیث پس معویه گرفته‌ومحزون شدوازواداشتن سعد بلعنت آنحضرت دست برداشت. علاوه بر اینها همه اینکه خود معویه

۱ - ص ۲۹ صواعق ۲- درباب فضائل علی علیه السلام اول ص۳۲٤ ج ۲ صحیح مسلم.
۳ - وآنرا حاکم نیز در اول‌ص۱۰۹ ج ۳ مستدرک‌روایت کرده و حکم بصحت آن بر شرط شیخین نموده وآنراذهبی درتلخیص‌ایراد نموده واعتراف بصحت آن برشرط‌مسلم نموده.

حدیث منزلت را روایت کرده. ابن[1] حجر در صواعق خود گفته که احمد روایت کرده که مردی که از معویه مسئله پرسید گفت آنرا از علی بپرس که او دانا تراست آنمرد گفت جواب تو در آن محبوب تراست نزد من از جواب علی معویه گفت بدسخنی گفتی کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعزه بالعلم غرا ولقد قال له همانا کراهت داشتی از کسیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اورا تلقین علم میکرد وبعلم اورا بار آورد و همانا که بدو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابنی بعدی تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی مگر آنکه پس از من پیغمبری نباشد وکان عمر اذا اشکل علیه شیئی اخذ منه وهروقت که عمر را مشکلی پیش میآمد از وی میگرفت یعنی ازومیآموخت تا آخر کلام وی و بالجمله حدیث منزلت ازچیز هائی است که درثبوت آن شکی نیست باجماع مسلمانان بااختلاف ایشان در مذاهب و مشارب.

۳ ـ واین حدیثرا صاحب الجمع بین الصحاح سته وصاحب الجمع بین الصحیحین روایت کرده اند و آن در باب عرفه تبوك از صحیح بخاری و در باب فضائل علی از صحیح مسلم ودرباب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم از سنن ابن ماجه و درباب مناقب علی از مستدرك حاکم موجود است وآنرا امام احمدبن حنبل درمسند خود ازحدیث سعد بطرق بسیاری بسوی او روایت کرده وهم آنرا درمسنداز حدیث ابن عباس و آسماء بنت عمیس وابو سعید خدری و معویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از صحابه روایت کرده. و آنرا طبرانی ازحدیث اسماء بنت عمیس و ام سلمة وجبیش بن خبادة و ابن عمر و ابن عباس و جابربن ثمرة و زیدبن ارقم و

۱ ـ آیه ۱٤ مقصد ٥ باب ۱۱ ص ۱۰۷ صواعق.

برآءبن عازب و علی بن ابی طالب[1] وغیر ایشان روایت کرده . وآنرا بزار[2] در مسند خود و ترمزی[3] درصحیح خود ازحدیث ابو سعید خدری روایت کرده . وآنرا ابن عبدالبر دراحوال علی‌علیه‌السلام از استیعاب ایراد نموده آنگاه گفته (باینعبارت) و ان ازثابترین آثار وصحیحترین آنها است که آنرا سعدبن ابی وقاص از پیغمبر صلی‌الله علیه وآله سلم روایت کرده (گفته) و طرق حدیث سعد درآن بسی زیاد است که آنرا ابن ابی خیثمه وغیر او روایت کرده (گفته)وآنرا ابن عباس وابوسعیدخدری وام سلمه و اسماءبنت عمیس و جابر بن عبدالله وجماعتی که ذکر ایشان بطول انجامد روایت کرده اند (اینکلام ابن عبدالبر است) و هرکس از محدثان و اهل سیر و اخبار که متعرض غزوه تبوك شده اند اینحدیثرا نقل کرده و هرکس از اهل معاجم در رجال ازمتقدمان و متاخران بااختلاف مشارب ومذاهب ایشان که علی علیه‌السلام را ترجمه کرده این حدیثرا نقل کرده وازائمه حدیث هرکس در مناقب اهل‌البیت وفضائل صحابه کتابی نوشته مثل احمدبن حنبل وغیر او ازکسانیکه پیش ازاو بودند یابعد ازو آمده‌اند این حدیثرا روایت کرده وآن از احادیث مسلمه است در هرطبقه این امت .

٤ ـ پس اعتباری بتشکیك آمدی درسند آن نباشد زیرا که وی‌دستی در علم حدیث ندارد و حکم وی درمعرفت اساتید و طرق حکم عوام است که حدیثرا نمیفهمند وهمان تبحر او درعلم اصول ویرا در اینورطه انداخته

---

١ ـ حدیث اول از چهل حدیث فصل٢ باب ٩ ص ٧٢ صواعق ـ و سیوطی درتاریخ الخلفاء دراحوال علی علیه‌السلام ذکر کرده که طبرانی اینحدیثرا از همه اینان روایت کرده واسماء بنت عیس را زیاد کرده ٢ ـ چنانچه سیوطی درتاریخ الخلفاء دراحوال علی علیه السلام ص ٦٥ تصریح نموده ٣ ـ چنانچه حدیث ٢٥٠٤ از احادیث کنز در ص ١٥٢ ج ٦ دلالت‌دارد.

چه بمقتضای اصول آنرا نص صریح دیده که تخلص از آن ممکن نیست مگر بتشکیك درسند آن بگمان اینکه این امکان دارد و هیهات هیهات که امکان داشته باشد والسلام ش .

سؤال ۱۵ بتاریخ ۲۰ ذی‌الحجه سنه ۱۳۲۹

۱ ـ تصدیق آنچه گفتیم درسند حدیث ۲ ـ تشکیك در عموم آن ۳ ـ شك درحجیت آن .

۱ ـ هر چه در ثبوت آنحدیث (یعنی حدیث منزلت) ذکر فرموده‌اید حق است و شکی در آن نیست مطلقا . و آمدی در آن لغزیده لغزشی که دلالت دارد بردور بودن از علم حدیث و اهل آن و ما ترا بیادکردن رای وی بحرکت آوردیم و واداشتیم ترا بتوضیح واضحات وآن گناهی است که‌از تومیخواهیم که‌از آن بگذری‌و توسزاوار گذشت‌نمودنی.

۲ ـ و همانا که بمن رسیده که‌غیر آمدی از خصمان شماگمان میکنند که درحدیث منزلت عمومی نیست و اینکه آن خاص است درمورد خود و استدلال بسیاق حدیث‌و سبب آن نموده زیرا که جز این نیست که آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم آنرا بعلی علیه السلام وقتی‌فرمود که ویرا در مدینه در غزوه تبوك بجای خویش گذاشت پس امام‌رضی‌الله عنه بانحضرت عرض کرد اتخلفنی‌فی‌النساء و الصبیان آیا مرا درمیان‌زنان و کودکان میگذاری فقال صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم اما ترضی ان‌تکون‌منی بمنزلة‌هرون‌من‌موسی‌الاانه‌لانبی‌بعدی پس‌آنحضرت‌فرمودمگرراضی‌نمیشوی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه هیچ پیغمبری پس‌ازمن نیست و گویا که آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم اراده فرموده بودن او را از وی بمنزله هرون از موسی از آنجائیکه ویرا در میان قوم بجای

خود گذاشت در وقت توجه خود بطور پس مقصود این میشود تو از من در ایام غزوه تبوك بمنزله هرونی از موسی در ایام غیبت وی در مناجات پروردگار خود .

۳ ـ وبسا گفته‌باشند که اینحدیث اگر چه عام باشد هم حجت نباشد چه آن مخصوص است و هر عامی که مخصوص شده باشد در باقی حجت نیست والسلام . س .

جواب ۱۵ بتاریخ ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ اهل ضاد (یعنی عرب) حکم بعام بودن اینحدیث میکنند .

۲ ـ رد قول باختصاص آن ۳ ـ ابطال قول بعدم حجیت آن .

۱ ـ ما جواب قول ایشانرا بعدم عام بودن حدیث باهل لسان و عرف عربی واگذار میشویم و تو حجت عرب هستی که مدافع و منازع نداری پس آیا اعتقاد میکنی که امت تو (اهل ضاد) شکی در عموم منزلت از اینحدیث داشته باشند . کلا و حاشاکه مثل تو درعموم اسم جنس مضاف و شمول او برتمام مصادیقش داشته باشد . پس اگر من بگویم بشما انصاف خود را دادم آیا انصاف من مختص ببعض امور نه ببعض دیگر خواهد بود یا اینکه عام و شامل جمیع مصادیق آن خواهد بود . معاذالله که آنرا غیرعام بدانی یا اینکه از آن جز استغراق متبادر باشد . و اگر خلیفهٔ مسلمانان بیکی از اولیای امور خود بگوید که من ولایت خود را بر مردم یامنزلت خود را از ایشان یا منصب خود را در ایشان یا ملك خود را برای توقرار دادم پس آیا درذهن غیر از عموم متبادر میشود و آیا مدعی تخصیص ببعض شئون دون بعض جز مخالف ویاوه سرا شمرده‌خواهد شد . واگراو (خلیفهٔ مسلمانان) بیکی از وزراء خود بگوید ترا در ایام من منزلت عمر است

در ایام ابو بکر مگر اینکه تو صحابی نیستی آیا این سخن بنظر عرف خاص است ببعض منازل یا عام است. سوگند بخدایتعالی اعتقاد نمیکنم که تو آنرا عام ندانی و شك ندارم در اینکه تو قائلی بعموم منزلت در قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انت منی بمنزلة هرون من موسی بقیاس بر نظائر آن در عرف و لغت و خصوصاً بعد از استثناء نبوت زیرا که آنرا استثناء نص در عموم قرار میدهد. و عرب بدر خانهٔ تو است ایشانرا از آن پرسش کن[1].

۲ـ اما اینکه خصم گفته که حدیث بمورد خود خاص است پس از دو وجه مردود است (وجه اول) اینکه حدیث فی نفسه عام است چنانچه دانستی. پس مورد آن (اگر مسلم داریم که خاص باشد) آنرا از عموم بیرون نیارد زیرا که مورد تخصیص وارد نمیکند چنانچه در محل خود مقرر شده مگر نمی‌بینی که اگر جنبی را دیدی که آیة الکرسی رامثلا مس نمود پس باو بگوئی نباید آیات قرآن را محدث مس نماید. آیا اینسخن خاص بمورد خود است یا عام و شامل جمیع آیات قران است واز برای هر محدثی است گمان نمیکنم احدی از آن بفهمد که آن خاص است بمس همان جنب بخصوصه آیة الکرسی را بخصوصها و اگر مریضی طبیبی را ببیند خرما میخورد پس ویرا از خوردن شیرینی نهی فرمود آیا این نهی در نظر عرف بمورد خود خاص است یا عام وشامل همه مصادیق شیرینی است. بخدای سوگند که کسیکه قائل باشد بخاص بودن آن بمورد خود همانا که ازاصول

---

۱ ـ اینکلام اشارت است بقول کسائی وقتیکه باسیبویه در مسئله زنبوریه در محضر یحیی بن خالد برمکی مباحثه نمودند پس کسائی گفت هذه العرب ببابك و اینقصه را ابن هشام درمغنی ایراد کرده آنجا رجوع شود (مترجم).

برکنار و از قواعد لغت دور افتاده و از فهم عرفی دور و از عالم ما بتمامه اجنبی باشد. همچنین است کسیکه قائل بتخصیص عموم در حدیث منزلت بمورد خود یعنی غزوه تبوك باشد. اصلا فرقی میان آنها نیست.

(وجه دوم) اینکه مواردا ینحدیث منحصر باستخلاف علی علیه السلام بر مدینه در غزوه تبوك نیست تا خصم بتخصیص آن بآن متشبث شود، و احادیث صحیحه متواتره ما از ائمه عترة طاهره ورود آنرا درموارد دیگر اثبات مینماید بحث کنندگان بآنها رجوع نمایند و سنن اهل سنت هم به آن گواهی میدهد چنانچه ارباب تتبع میدانند پس قول معترض باینکه سیاق حدیث دال است بر تخصیص آن بغزوه تبوك از چیزهائیکه هیچ وجهی ندارند درینصورت چنانچه پوشیده نیست.

۳ ـ اما قول ایشان که عام مخصوص در باقی حجت نیست پس غلطی است واضح و خطائی است فاضح. و آیا بآن در مثل حدیث ما قائل میشود مگر کسیکه بی تأمل در امور داخل شود و بیراه رود مثل کسیکه برشتری شبکور در شب تاریکی سوار باشد نعوذبالله فی الجهل والحمد الله علی العافیه. همانا که تخصیص عام آنرا از حجیت درباقی بیرون نکند وقتیکه مخصص مجمل نباشد خصوصاً وقتیکه متصل باشد چنانچه درحدیث ما است زیرا که هر گاه آقائی به بنده خود بگوید امروز هر کس بزیارت من آید اورا اکرام کن مگر زیدرا آنگاه آن بنده اکرام غیر زیدرا از کسانیکه بزیارت آقای وی آمدند ترك کند (یعنی فقط همان زیدرا اکرام کند و دیگران را اکرام نکند) در عرف عاصی شمرده شود و عقلا ویرا ملامت کنند و حکم کنند بروی باستحقاق مذمت و عقوبت باندازهٔ آنچه این نافرمانی مستوجب آن است عقلا یا شرعاً. و هیچکس از اهل عرف بعذروی

گوش ندهد اگر بتخصیص اینعام عذر آورد بلکه عذروی نزد ایشان بدتراز گناه وی خواهدبود واین نیست مگر براین ظهور عام (بعد از تخصیص آن) در باقی چنانچه پوشیده نیست و تو میدانی که سیرت مسلمین و غیر ایشان مستمراست باحتجاج بعمومات مخصصه بلانکیر و خلف وسلف صحابه و تابعین ایشان بالاحسان و تابعین تابعین ایشان تا کنون بر آن رفته اند و خصوصاً ائمه اهل البیت علیه السلام و سائر ائمه مسلمانان و این ازچیز هائیکه در آن شکی نیست واگر این حجت نبودی هرآینه باب علم باحکام شرعیه فرعیه از ادله تفضیلیه آنها برائمه اربعه وغیر ایشان از مجتهدین مسدود شدی زیرا که آسیاب علم باحکام شرعیه برعمل بعمومات چرخ میزند و هیچ عامی نیست مگر آنکه تخصیص یافته پس همینکه عمومات ساقط شوند باب علم بسته خواهد شد نعوذ بالله . والسلام ش

سؤال ۱۶ بتاریخ ۲۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

باز خواست موارد اینحدیث

دلیلی که ورود اینحدیث را در غیر تبوك ثابت کند نیاوردید و چقدر اشتیاق دارم که بر سائر موارد نیکوی آن اطلاع یابم پس چه شود که بر مناهل[1] آن وارد سازی و السلام س .

جواب ۱۶ بتاریخ ۲۴ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ از موارد آن دیدن ام سلیم است. ۲ ـ قضیه دختر حمزه است .۳ ـ تکیه زدن او بر علی علیه السلام. ۴ ـ مؤاخات نخستین ۵ ـ مؤاخات دوم.۶ ـ سدابواب

۱ ـ مناهل جمع منهل است و آن محل آبخوردن است در راه (مترجم).

۷ـ حضرت پیغمبر صلی الله و آله و سلم علی وهرون علیهما السلام رابصورت فرقدین مینماید .

۱ ـ از جمله مواردآن روزی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم[1] باام سلیم[2] مکالمه فرمود که یکی از اهل سوابق و خرد بوده و مکانتی نزد حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم بواسطه سابقه و اخلاص و نصیحت و حسن امتحان خود داشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بدیدن اومیرفت وباوی درخانه وی مکالمه میفرمود پس روزی از روزها بوی فرمود یا ام سلیم ان علیا لحمه من لحمی ودمه من

---

۱ ـ وی دختر ملحان بن خالد انصاریه است و خواهر حرام بن ملحان پدر و برادرش در برابر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اینزن (ام سلیم) خطی و افزار فضل و عقل داشت . و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی روایت نموده و از وی پسر وی انس وابن عباس بن وزید بن ثابت وابوسلمه ابن عبدالرحمن ودیگران روایت نموده اند . از اهل سوابق شمرده میشود و از دعوت کنندگان باسلام است . در جاهلیت زن مالك بن النظر بود و از وی انس بن مالك را آورده همینکه اسلام را خدایتعالی آورد در سابقین بود و شوهر خود مالك را بسوی خدا و رسول علیه السلام دعوت کرد پس وی از قبول اسلام ابا کرد پس ام سلیم از وی کناره گرفت و خشمگین بشام شد پس درحال کفر بمرد و پسرش انس را نصیحت نمود و وادار بخدمت نمودن به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم ساخت در سن ده سالگی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم بجهه اکرام این زن قبولش فرمود و اشراف عرب ویرا خواستگاری نمودند و میگفت من شوهر نکنم تا انس بالغ نشود و بجای مردان نشیند پس انس همیگفت خدایتعالی مادر مرا جزای خیردهاد مرا خوش بار آورد . و ابوطلحه انصاری بدست وی مسلمان شد وقتیکه ویرا خواستگاری کرد در حال کفر پس ویرا بشوهری قبول نکرد مگر اینکه مسلمان شود پس بدعوت وی مسلمانی گرفت و مهر وی اسلام او شدابوطلحه را ازوی فرزندی شد پس بیمارشد ودرگذشت پس وی گفت کسی بابوطلحه خبر مرك او پیش از من ندهد همینکه آمد و از پسر جویاشد گفت از هر وقتیکه بیشتر آرام گرفته است . پس طعام آورد و شام خورد آنگاه خودرازینت داده خوشبوی ساخته باوی خوابید و کار ساخت همینکه صبح شد گفت از خدایتعالی اجر

(بقیه درذیل صفحه ۱۹۱)

دمی و هومنی بمنزلة هرون من موسی اه یعنی ای ام سلیم همانا که علی گوشت وی از گوشت من وخون وی ازخون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی انتهی و شاید بر تو پوشیده نماند که اینحدیث از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم ابتدائی بود چیزی سبب آن نشده‌بود جز تبلیغ و نصیحت برای خدایتعالی در بیان منزلت ولی عهد خود و قائم‌مقام خود پس‌ازخودش پس‌ممکن نیست که مخصص بغزوه تبوك باشد .

۲ ـ و مثل آنست حدیثیکه در قضیه دختر حمزه واردشده وقتیکه در وی علی وجعفر علیهماالسلام وزید نزاع کردند پس‌رسولخدای صلی‌الله علیه وآله وسلم‌فرمود یاعلی‌انت منی‌بمنزلةهرون‌الحدیث[1] یعنی یاعلی تواز من بمنزلهٔ هرون هستی‌الحدیث .

۳ ـ و مثل آنست حدیثی که وارد است روزیکه ابوبکر و عمر و

(بقیه ازذیل‌صفحه ۱۹۰)

مصیبت پسر بخواه . پس ابوطلحه قصه‌وی بارسولخدا صلی‌الله علیه وآله و سلم باز نهادحضرت فرمود خدایتعالی شما دو نفر را دراینشب برکت دهاد . ام سلیم گفت که آنحضرت درباره من آنقدر دعا فرمود که از آن بیش نخواهم و همان شب نطفه عبدالله‌بن ابی‌طلحه در وی بسته شد و خدایتعالی در او یعنی عبدالله‌بن ابی‌طلحه برکت داد و او پدر اسحق بن‌عبدالله بن ابی‌طلحه فقیه و برادران وی است و ایشان ده نفر بودند همه از حاملان علم . و ام‌سلیم با حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم بغزا میرفت و خنجری با خود داشت که‌هرکس از مشرکین نزدیك وی آمدی شکم وی بآن پاره میکرد . و نیکوترین زنان بوددر جانفشانی در راه اسلام و من زنی جز وی نمی‌شناسم که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله رسلم‌درخانه بدیدن وی رفتی و تحفه برای آنحضرت‌می‌آوردوصاحب بصیرت بعترت آنحضرت‌وصاحب معرفت بحق ایشان صلوات‌الله علیهم‌اجمعین بود.

۲ ـ اینحدیث (یعنی حدیث‌ام‌سلیم) حدیث ۲۵۵٤ باشد ازاحادیث کنز ص ۱۵٤ جزء ٦و هم درمنتخب کنزموجود است رجوع‌کن بسطراخیر ص ۳۱ حاشیه جزو پنجم‌مسنداحمد که آنرا بلفظه خواهی دید .

۱ ـ آنرا امام نسائی درص ۱۹ خصایص‌علویه روایت نموده .

ابوعبیدة بن الجراح نزد حضرت پیمغبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند وآن حضرت تکیه بر علی علیه السلام داده بود پس حضرت دست بر شانه آنحضرت زد آنگاه فرمود یاعلی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی الحدیث[1] یعنی یاعلی تو نخستین کسی که ایمان آورده و نخستین کسی که اسلام آورده و تو از من بمنزله هرونی از موسی الحدیث.

٤ ـ و احادیث وارده روز مواخات نخستین که در مکه قبل از هجرت اتفاق افتاده و وقتیکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم میان مهاجرین بالخصوص برادری انداخت.

٥ ـ و روز مؤاخات دوم که در مدینه بعد از هجرت به پنجماه اتفاق افتاد وقتیکه آنحضرت میان مهاجرین و انصار برادری انداخت و در ایندوبار علی علیه السلام را آنحضرت برای خود اختیار میکند و او را از میان ایشان برادر قرار میدهد[2] برای تفضیل او بر غیر او و باو میفرماید انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی جز آنکه هیچ پیغمبری پس از من نیاید واخبار در اینباب از طریق عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین متواتر است وبس است مرا آنچه از طریق غیر

---

١ ـ آنرا حسن بن بدروحاکم درباب کنیه‌ها و شیرازی در القاب وابن نجار روایت کرده‌اند وآن حدیث ٦٠٢٩ و٦٠٣٢ باشد ازاحادیث کنزص٣٩٥ ج٦ ٢ ـ ابن عبدالبر در استیعاب در ترجمه علی علیه السلام گفته رسولخدا صلی الله علیه وسلم میان مهاجرین برادری انداخت وآنگاه میان مهاجرین وانصار ودرهر بار بعلی علیه السلام فرمودانت اخی فی الدنیا والاخرة (گفت) و برادری میان او و خود انداخت (مؤلف گوید) تفصیل آن درکتب سیر و اخبار است پس تفصیل مواخات اولی رادر ص ٢٦ ج ٢ سیره حلبیه ومواخات دوم را در آنجزء ص١٢٠ ملاحظه کن تا تفضیل علی علیه السلام را ببرادری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درهردوبار بردیگران دریابی. ودر سیره دحلانیه است آنچه درسیر حلبیه است وآنجا تصرح کرده که مواخات دوم بعدازهجرت به پنجاه بوده.

ایشان در مؤاخات اولی آمده حدیث زید بن ابی عوفی که آنرا امام احمد بن حنبل در کتاب مناقب علی علیه السلام و ابن عساکر در تاریخ خود[1] وبغوی و طبرانی درمعجمهای خود و باوردی در معرفت و ابن عدی[2] و غیر ایشان روایت کرده‌اند وحدیث طولانی است ومشتمل است بر کیفیت مواخات و آخر الحدیث بلفظه اینست فقال علی یا رسول الله لقدذهب روحی وانقطع ظهری حین رأیتك فعلت باصحابك ما فعلت غیری فان کان هذا من سخط علی فلك العتبی و الکرامة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی بعثنی بالحق ما اخرتك الا لنفسی وانت منی بمنزلة هرون من موسی غیرانه لانبی بعدی انت اخی و وارثی قال و ما ارث منك قال ما ورث الانبیاء قبلی کتاب ربهم و سنة نبیهم وانت معی فی قصری فی الجنة مع فاطمه ابنتی و انت اخی ورفیقی ثم تلا صلی الله علیه وآله وسلم اخوانا علی سرر متقابلین المتحابین فی الله ینظر بعضهم الی بعض یعنی علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله همانا که روانم رفت و کمرم برید وقتیکه دیدم بایاران خود کردی آنچه کردی جز من پس اینکار اگر از راه خشم است برمن پس تراست رضا و کرامت پس رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود سوگند بآنکه مرا براستی مبعوث فرمود که من ترا آخر قرار ندادم مگر برای خودم و تو از من بمنزلهٔ هرونی ازموسی جز آنکه پس ازمن هیچ پیغمبری نیاید وتو برادر

۱ ـ آنرا جماعتی از ثقات از احمد و ابن عساکر نقل کرده اند از آنجمله متقی هندی است حدیث ۹۱۸ ص ٤٠ ج ٥ کنز ویرا مراجعه کن و هم در صفحه ۳۹۰ ج ٦ کنز حدیث ٥٩٧٢ در اینجا آنرا از احمد در کتاب مناقب علی علیه السلام نقل کرده

۲ ـ آنرا جماعتی از ثقات اثبات از هر یك از این پیشوایان نقل کرده اند از آنجمله متقی هندی در اول ص ٤١ ج ٥ کنز العمال حدیث ۹۱۹ نقل نموده .

ووارث من باشی عرض کرد من ازتوچه ارث میبرم‌فرمود آنچه پیغمبران پیش از من ارث گذاشته اند کتاب پروردگارشان وسنت پیغمبرشان را وتو با من در قصر میباشی در بهشت با فاطمه دخترم و توئی برادر و رفیق من آنگاه حضرت این آیه تلاوت فرمود اخوانا علی‌سررمتقابلین یعنی برادران که بر سریر ها روبروی‌هم‌هستند و محض‌رضای خدا با هم دوستند همدیگر را نظر میکنند. وبس است ترا ازآنچه ترا درمواخات دویم آمده آنچه آن را طبرانی در کبیر از ابن عباس از حدیثی که در آن وارد شده اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام فرمود اغضبت علی حین اخیت بین المهاجرین والانصارو لم اواخ بینك و بین احد منهم اما ترضی ان‌تکون منی‌بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس‌بعدی نبی الحدیث[1] یعنی

---

۱ ـ آنرا متقی هندی در کنز العمال و در منتخب آن نقل کرده رجوع کن بآخر حاشیه ص ۳۱ ج ۵ مسند احمد. مخفی نماناد که درفرمایش آنحضرت اغضبت علی‌چه مؤانست وملاطفت ومحبت پدرانه است‌برفرزندنار کننده بر پدر مهربان‌خود. اگر بگوئی‌چگونه‌علی علیه السلام‌در تاخیر خود درمرتبه دویم بشك‌افتاد بااینکه درمرتبه اول بشك‌افتاده بود آنگاه اورا معلوم‌شد که ویراآنحضرت‌برای‌خوددر آخرانداخته‌وچرا مرتبه‌دوم‌را برا اول‌قیاس‌نکردمیگوئیم که دویمی‌را براولی‌قیاس نتوان‌کرد چه مرتبه اولی‌خاصه مهاجرین بود پس‌قیاس‌مانع مواخات‌پیغمبرصلی‌الله علیه وآله وسلم باعلی علیه‌السلام نبود بخلاف مواخات‌دویم‌چه‌آن میان مهاجرین وانصاربود برادر مهاجر در مرتبه دویم همان انصاری وبرادر انصاری همان مهاجرخواهد بود وچونکه نبی ووصی‌صلی‌الله‌علیهما وآلهما و سلم هر دو مهاجر بودند وقیاس مقتضی آن بود که در این مرتبه باهم برادر نباشند پس علی علیه السلام گمان کرد که برادر وی انصاری باشد بر قیاس برغیر خود و همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میان وی و کسی از ابصار برادری نینداخت دلتنگ شد لیکن خدای تعالی ورسول اوصلی الله‌علیه وآله وسلم‌نخواستند جز اظهار فضیلت اورا پس او وحضرت رسولخدا صلی‌الله علیهما وآلهما وسلم در اینمرتبه نیز با هم برادر شدند بر خلاف قیاس مطرد در آنروز میان مهاجرین و انصار.

آیا تو ازمن دلتنگ شدی وقتیکه من میان مهاجرین و انصار برادری انداختم مگر راضی نمیشوی که از من بمنزلهٔ هرون از موسی باشی جز آنکه نیست پیغمبری پس از من. الحدیث

۶- ومثل آنست احادیثیکه ارادست درروزسد ابواب غیر از باب علی علیه السلام و بس است ترا حدیث جابر بن[1] عبد الله گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انه یحل لك فی المسجد ما یحل لی و انك منی بمنزلة هرون من الموسی الا انه لا نبی بعدی یعنی علی همانا که روا باشد ترا در مسجد آنچه مرا رواست و همانا که تو از من بمنزلهٔ هرونی ازموسی جزآنکه پس ازمن پیغمبری نیست وازحدیقه بن اسید غفاری[2] مروی است که گفت قام النبی صلی الله علیه و آله و سلم (یوم سد الابواب) خطیبا وقال ان رجالا لا یجدون فی انفسهم شیئا ان اسکنت علی فی المسجد و اخرجتهم و الله ما اخرجتهم و اسکنته بل الله اخرجهم و اسکنه ان الله عز و جل اوحی الی موسی و اخیه ان تبوّء القومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوة الی ان قال وان علیا منی بمنزلة هرون من موسی و هو اخی و لا یحل لاحد ان ینکح فیه النساء الا هو الحدیث

یعنی روز بستن درهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برخاست وخطبه خواند وفرمود همانا که مردانی کمی دلتنگ شده‌اند ازاین که من علی را در مسجد جا دادم و ایشانرا بیرون کردم بخدای سوگند که من ایشانرا بیرون نکرده ام و اورا جا نداده ام بلکه خدایتعالی ایشانرا

۱ - چنانچه در آخر باب ۹ بنابیع الموده ازکتاب فضائل اهل البیت تألیف اخطب خوارزم نقل شده. ۲- چنانچه در باب ۱۷ بنابیع الموده است.

بیرون کرده و اورا جا داده. همانا که خداوند عز و جل بموسی و برادرش وحی فرمود که برای قوم خود در مصر خانها مهیا سازید و خانهای خودرا قبله قرار دهید و نماز بر پای بدارید تا آنکه فرمود و همانا که علی از من بمنزله هرون است از موسی و او برادر من است و روا نباشد کسیرا که در آن با زنان مباشرت کنند جز او الحدیث و چقدر اینمورد را نظائری است که آنهارا دراینعجاله نمیتوان شمرد لیکن همینقدر کافی است برای آنچه اراده کردیم ازتزییف قول باینکه حدیث منزلت مخصص بمورد خود است که غزوه تبوك باشد. دیگر اینقول با تعدد موارد حدیث چه وزنی دارد کسیکه بسیره نبویه المامی داشته باشد در یابد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وعلی هرون علیهماالسلام را تصویر میفرمود مثل فرقدین بریك اندازه که هیچکدام از همدیگر در هیچ چیزی امتیازندارند و این از قرائنی است که دلالت دارند برعموم منزلت دراینحدیث باینکه عموم منزلت همان متبادر است از لفظ حدیث باقطع نظر ازقرائن چنانچه آنرا بیان کردیم والسلام ش.

سؤال ۱۷ بتاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۹

چه وقت علی و هرون را مثل فرقدین تصویر فرمود؟

حقیقت سخن شما که آنحضرت علی و هرون علیهماالسلام را مثل فرقدین بیك میزان تصویر میفرموده معلوم نشد و چه وقت کرده است این کار را؟

جواب ۱۷ بتاریخ ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۹

۱- روز شبر و شبیر و مشبر ۲- روز مواخاة ۳- روز سد ابواب

در سیره حضرت پیغمبر تفحص نما که دریابی که آنحضرت علی و هرون

علیهما السلام را تصویر فرموده مانند فرقدین در آسمان و مانند دو چشم در رخسار کـه هیچکـدام از ایشان از آندیگردر امت خود امتیاز ندارند درچیزی.

۱ ـ آیا نمی‌بینی کـه آنحضرت ابا نمودند ازاینکه نامهای اولاد علی علیه السلام باشدجز مانند نامهای اولادهرون پس ایشانرا حسن وحسین ومحسنانامید وفرمود[1] من ایشانرا همان بنامهای اولاد هرون نام نهادم شبر وشبیر ومشبر مقصود آنحضرت ازین تأکید مشابهت است میان ایندو هرون وتعمیم‌دادن شباهت میان ایشان در جمیع منازل و شؤن.

۲ ـ و بـرای همین مقصود علی را برادر خود خواند و اورا بر غیر او بدان سبب اختیار فرمود تا عموم شبه را میان منازل ایندو هرون از دو برادر شان ثابت بدارد و بجهت حرص بر اینکه آنجا کسی میان آندو تفرقه نیندازد. همانا که آنحضرت دوبارمیان اصحاب خود برادری‌انداخت چنانچه شنیدی پس ابوبکر و عمر در بار نخستین برادر شدند و عثمان و عبد الرحمن بن عوف برادر شدند و دو بار دویم ابو بکر و خارجة بن زید برادر شدند و عمر و عتبان بن مالك برادر شدند. اما علی علیه السلام در

---

۱ ـ درآنچه آنرا اهل حدیث بطریق صحیحه ازسنن رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند ـ در ص ۱۶۵ و ۱۶۷ ج ۳ مستدرك رجوع کن که حدیث را درآنباب صریح و بشرط شیخین دریابی و آنرا امام احمد نیز از حدیث علی‌علیه‌السلام ص ۹۸ ج ۱ مسند خود روایت کرده. وآنرا ابن عبدالبر درترجمه‌حسن سبط‌علیه‌السلام از استیعاب روایت کرده و آنرا حتی ذهبی بآن تعصب قبیح خودش وظهور انحرافش از هرون این امت و وشبروشبیرآن باتسلیم‌صحت آنحدیث‌درتلخیص‌خودروایت‌کرده. بغوی درمعجم‌خودو عبدالغنی در ایضاح (چنانچه در ص ۱۱۵ صواعق محرقه) ازسلمان مثل آنرا روایت کرده و همچنین ابن عساکر.

هر دو برادر رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم بود چنانچه دانستی و مقام ما تنگ است از استقصاء آنچه در آن باب آمده و از نصوص ثابته بطریق صحیحه آنها از ابن عباس و ابن عمر و زید بن ارقم و زید بن ابی اوفی و انس بن مالك و خدیفة بن الیمان و محذوج بن یزید و عمر بن الخطاب و برآء بن غارب و علی بن ابی طالب و غیر ایشان و همانا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوی فرمود[1] انت اخی فی الدنیا و الاخرة یعنی تو برادر من باشی در دنیا و آخر (و در جواب ده) شنیدی فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را را وقتیکه دست بگردن علی علیه السلام انداخته بود ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا یعنی همانا که این برادر و وصی و جانشین من است میان شما پس سخن وی بشنوید و اطاعت کنید و روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم براصحاب خود برآمد و رخسار مبارکش برافروخته بود پس عبدالرحمن بن عوف از وی پرسید (یعنی سبب خوشحالی را پرسید) پس فرمود[2] فرمود بشارة اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وابنتی بان الله زوج علیا من فاطمة الحدیث یعنی بشارتی است که از طرف پروردگار من در باره برادر و پسرعم من و درباره دختر من بمن آمده باینکه خدایتعالی علی را بفاطمه تزویج فرمود الحدیث. و وقتیکه حضرت سیدالنسآء را به همسرش سید عترة علیهما السلام زفاف کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه

۱ - آنرا حاکم در ص ۱۴ ج ۳ مستدرك از ابن عمر بدو طریق صحیح بشرط شیخین روایت کرده و ذهبی آنرا در تلخیص خود روایت کرده با تسلیم صحت آن و آنرا ترمذی هم روایت کرده چنانچه ابن حجر در صواعق ازوی نقل کرده رجوع کن ص ۷۳ صواعق حدیث ۷ فصل ۲ باب ۹ صواعق. وآنرا کسانیکه متعرض حدیث مواخات شده اند از اهل سیر واخبار مرسلا ذکر کرده اند مثل ارسال مسلمات.

۲- آنرا ابو بکر خوارزمی روایت کرده (چنانچه در صفحه ۱۰۳ صواعق است)

و آله وسلم فرمود یا ام ایمن ادعی الی اخی ام ایمن برادر من‌را برای‌من بخوان پس ام ایمن عرض کرد وی‌برادر تو باشد ودختربوی میدهی فرمود آری ای ام ایمن پس علی علیه‌السلام را خواند و آنحضرت آمد[1] الحدیث وچقدر بوی اشاره کرده وفرمود هذا اخی و ابن عمی‌وصهری‌و ابووالدی[2] یعنی این برادر و پسر عم و داماد و پدر فرزندان من است. و باری با وی صحبت داشت و فرمود بوی انت اخی و صاحبی[3] یعنی تو برادر و یارمنی و بار دیگر با وی صحبت داشت و فرمود انت اخی و صاحبی ورفیقی فی الجنه[4] یعنی تو برادر و یار و رفیق منی در بهشت ، و روزی بوی خطاب فرمود در قضیه که میان وی و برادرش جعفر و زیدبن حارثه واقع شده بود پس بوی فرمود و اما انت یا علی فاخی و ابو ولدی ومنی والی[5] یعنی و اما تو یا علی پس برادر وپدر فرزندان منی‌وازمنی وبسوی منی‌الحدیث و روزی بوی وصیت کرد و فرمود انت اخی و وزیری تقضی دینی و تنجز موعدی و تبری ذمتی الحدیث[6] یعنی تو برادر و وزیر منی و ام مرا ادا و

۱ـ آنرا حاکم در ص ۱۵۹ ج ۳ مستدرك و ذهبی در تلخیص خود با تسلیم صحت آن روایت کرده اند . و ابن حجر در باب ۱۱ صواعق خود نقل کرده وهرکس زفاف حضرت زهرا علیه السلام‌را ذکر کرده بدون استثناء .

۲ـ شیرازی آنرا درالقاب و ابن النجار از ابن عمر روایت کرده . ومتقی هندی آنرا در کنزخودومنخب‌کنزکه درحاشیه مسند چاپ شده‌نقل‌کرده‌درسطردوم‌حاشیه‌ص۳۲ج۵رجوع‌کن.

۳ـ آنرا ابن عبد البر در استیعاب درترجمه علی علیه‌السلام از ابن عباس روایت کرده .

٤ـ آنرا خطیب روایت کرده و آن حدیث ٦١٠٥ باشد از احادیث کنز ج ٦ ص ٤٠٢ .

٥ـ آنرا حاکم در ص ۲۱۷ ج ۳ مستدرك بسند صحیح بشرط مسلم روایت کرده و ذهبی در تلخیص خود بهمین شرط برصحت آن اعتراف نمود .

٦ـ آنرا طبرانی درکبیر از ابن عمر روایت کرده ومتقی در کنز خود نقل نمود . رجوع بمنتخب کن حاشیهٔ ص ۳۲ ج ٥ مسند .

وعدهٔ مرا وفا و ذمت مرا برأی میکنی الحدیث و چون وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم (پدر ومادر من بقربانش) در رسید فرمود که ادعو الی اخی فدعوا علیا فقال ادن منی فدنا منه و اسنده الیه فلم یزل کذلك وهو یکلمه حتی فاضت نفسه فاصابه الزکیه بعض ریقه صلی الله علیه وآله وسلم یعنی برادر مرا بخوانید پس علی علیه السلام را خواندند پس فرمود نزدیك من شو پس نزدیك وی شد و آنحضرت را تکیه بخود داد پس همچنین بماند و با وی بصحبت کردن مشغول بود تا روانش پرواز نمود و قدری از آب دهان مبارکش صلی الله علیه و آله وسلم بوی رسید[1]. وفرمود که مکتوب علی باب الجنة لااله الاالله محمد رسول الله علی اخو رسول الله الحدیث[2] یعنی بر دروازهٔ بهشت نوشته شده لا اله الا الله محمد فرستاده خداست علی برادر فرستاده خداست الحدیث. وخدایتعالی (درشبیکه علی بجای آنحضرت صلی الله علیهما و آلهما وسلم درمکه دروقت هجرت خوابید) بجبرائیل ومیکائیل وحی فرمود که من میان شما برادری انداخته ام و عمر یکی از شما را درازتر از عمر آندیگر قرار داده ام پس کدام یك از شما حیات برادر خود را بر حیات خود ترجیح میدهید پس هردو حیات خویش خواستند پس بآندو حقتعالی وحی فرمود که چرا مانند علی بن ابی طالب نشدید میان او و محمد صلی الله علیهما و آلهما و سلم برادری انداختم پس بجای وی خوابید که خود را قربان وی سازد و حیات ویرا

۱ـ آنرا ابن سعد در ص ۵۱ قسم دویم ج ۲ طبقات روایت کرده و آن در ص ۵۵ ج ٤ کنزالعمال است . ۲ـ آنرا طبرانی در اوسط وخطیب درمتفق و مفترق روایت کرده اند و صاحب کنزالعمال آنرا نقل کرده رجوع بمنتخب آن کن حاشیه ص۳۵ ج ۵ مسند احمد و آنرا درص ٤٦ از ابن عباس عساکر نقل کرده .

برحیات خود ترجیح دهد . پس بزمین فرود آمده او را از دشمنانش نگهداری کنند پس فرود آمدند و جبرائیل بالای سر او میکائیل زیر پای او قرار گرفتند وجبرائیل ندا در داد که زه زه ای پسر ابوطالب مثل توکیست که خدایتعالی بتو با فرشتگان مفاخرت فرماید ودر این باب خدایتعالی این آیه فرستاد[1] (و من الناس من یشری نفسه ابتغآء مرضات الله) الحدیث .

و علی علیه السلام همی فرمود انا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الا کاذب[2] یعنی من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم و من صدیق اکبرم نگوید آنرا پس ازمن مگر دروغگو. وفرمود والله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه فمن احق به منی[3] یعنی سوگند بخدای که هرآینه من برادر ولی و پسر عم و وارث علم اویم پس که سزاوار تر باوباشدازمن. وروزشوری بعثمان وعبدالرحمن وسعد وزبیر فرمود انشدکم الله هل فیکم احد اخی رسول الله بینه وبینه اذااخی بین المسلمین غیری قالوا اللهم لا[4] یعنی شما را بخدا سوگند میدهم آیا میان شما کسی هست که رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم میان خود و او برادری انداخته باشد

۱ـ آنرا اصحاب سنن درمسند های خرد روایت کرده اند و امام فخرالدین رازی درتفسیر این آیه درسوره بقره ص ۱۸۹ ج ۲ تفسیر کبیر خود باختصار ذکر کرده .

۲ـ آنرا نسائی در خصائص علویه و حاکم در اول ص ۱۱۲ ج ۳ مستدرك و ابن ابی شیبه و ابن ابی عاصم درسنت و ابو نعیم درمعرفت روایت کرده اند ومتقی هندی درکنزالعمال و در منتخب آن نقل کرده آنرا رجوع کن در حاشیه ص ٤٠ جزء ٥ مسند احمد .

۳ـ رجوع کن بصفحه ۱۲٦ جزء ۳ مستدرك و آنرا ذهبی در تلخیص خود روایت کرده با تسلیم صحت آن .

٤ـ ابن عبدالبر آنرا دراستیعاب درترجمه علی علیه‌السلام وجماعتی ازثقات روایت کرده‌اند

وقتیکه میان مسلمانان برادری انداخت جز من گفتند نه بخدا . و وقتی که علی علیه السلام روز بدر در برابر ولید بر آمد ولید بوی گفت تو کیستی علی علیه‌السلام فرمود انا عبدالله و اخو رسوله الحدیث[1] یعنی منم بندهٔ خدا و برادر رسول او الحدیث . و علی علیه السلام ازعمر درروزگار خلافتش پرسیدپس[2] بوی فرمود مرا خبر ده اگرگروهی از بنی‌اسرائیل پیش تو بیایند و یکی از آنان بتو بگوید من پسرعم موسی هستم آیا اورا نرد تو مزیتی برهمراهان او باشد گفت آری آنحضرت فرمود فانا والله اخو رسول الله و ابن عمه یعنی من سوگند بخدا برادر رسولخدا و پسر عم اویم پس عمر ردای خود را در آورده پهن نموده و گفت سوگند بخدای تعالی که نشیمن تو جز بر روی آن نخواهد بود تا از هم جدا شویم پس آنحضرت بر آن نشسته بود و عمر در برابر وی بود تا ازهم جدا شدند ـ بجهة فروتنی برای برادر رسولخدا وپسر عموی صلی الله علیهما وآلهما وسلم.

۳ـ قلم ما را ازمطلب دور کرد پس میگوئیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر فرمود ببستن در های صحابه از مسجد بجهة پاکیزه داشتن آن ازجنب و جنابت ولیکن در علی علیه السلام را باقی گذاشت و از جانب حقتعالی مباح فرمود بوی که در مسجد جنابت کند چنانچه ابن هرون علیه السلام را مباح بود پس این ما را دلیل برعموم مشابهت باشد میان ایندو هرون علیهماالسلام . ابن عباس گفت که رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم در های مسجد را ببست جز در علی پس وی در

۱ـ آنرا ابن سعد درغزوه بدر درکتاب طبقات ص ۵۱ قسم اول جزء ۲ روایت کرده .

۲ـ آنرا دارقطنی روایت کرده چنانچه درصواعق ابن حجر درمقصد ۵ از مقاصد آیه مودت فی‌القربی باب ۱۱ صواعق ص ۱۰۷ مذکوراست .

حال جنابت داخل مسجد میشد و همان را وی بود و او را راهی جز آن نبود[1] . الحدیث: وازحدیث[2] صحیحی هم برشرط شیخین است که عمربن الخطاب گفته همانا که علی سه چیز داده شده که هر آینه یکی از آنها مرد باشد محبوبتر است نزد من از شتران سرخمو . زن او فاطمه دختر رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم وسکنای او در مسجد با رسولخدا که او را روا باشد آنچه آنحضرت را درآن روا باشد ورایت روزخیبر وروزی سعد بن مالك بعض خصائص علی علیه السلام را ذکر نمود (هم درحدیث صحیح است) پس گفت[3] و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم عموی خود عباس وغیر او را ازمسجد بیرون کرد پس عباس بوی عرض کرد ما را بیرون میکنی وعلی را سکنی میدهی پس آنحضرت فرمود ما انا اخرجتکم و اسکنة ولکن الله اخرجکم واسکنه یعنی نه من شما را بیرون نمودم واو را سکنی دادم و لیکن خدایتعالی شما را بیرون کرده و او را سکنی داد . و زیدبن[4] ارقم گفت چند نفر ازاصحاب رسولخدای صلی‌الله علیه وآله و سلم را درهائی بودند که درمسجد باز میشدند پس رسولخدا صلی‌الله علیه

۱ - اینحدیث طویلی است که در آن ده خصیصه از خصائص علی علیه السلام باشد وآنرا درجواب ۱۳ نقل نمودیم ۲۰ - آن درص ۱۲۵ ج۳ مستدرك موجوداست وآنرا ابوالعلی (چنانچه در فصل ۳ باب ۹ صواعق است) روایت کرده صواعق ص ۷۶ و بهمین معنی بالفاظ قریبه آنرا احمدبن حنبل از حدیث عبدالله بن عمر ص ۲۶ ج ۲ مسند خود روایت کرده و آنرا جماعتی از ثقات باساتید مختلفه از عمر و از پسر وی عبدالله روایت کرده اند ۳۰ - چنانچه در اول ص ۱۱۷ ج ۳ مستدرك‌است و اینحدیث از سنن‌صحیحه ایست که جماعتی از ثقات اهل سنت و معتبرین ایشان روایت کرده اند ۴۰ - از احادیثی است که از زیدبن ارقم آنرا امام احمد در ص ۳۶۹ ج ٤ مسند روایت کرده و آنرا ضیاء نیز روایت کرده چنانچه در کنز العمال و منتخب آن است رجوع کن بآن در منتخب درحاشیه ص ۲۹ ج ۵ مسند .

و آله وسلم فرمود سد واهذه الابواب الاباب علی یعنی ایندرها را ببندید مگر درعلی را پس مردم را در اینباب گفتگو کردند پس رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم برپای برخاست وحمد و ثنای حقتعالی نمود آنگاه فرمود اما بعد فانی امرت اسد هذه الابواب الاباب علی فقال فیه قائلکم و انی والله ماسددت شیئاولافتحته ولکننی امرت بشئی فاتبة یعنی اما بعد پس من مامور شدم ببستن این درها مگر درعلی پس گوینده شما درآن باب سخن راند وهمانا بخدای سوگند که من چیزی نبستم و نه بگشودم و لیکن به چیزی مامورشدم و آنرا انجام دادم. وطبرانی[1] درکبیر از ابن عباس روایت کرده که رسولخدای صلی الله علیه وآله وسلم آنروز برپای خاست وفرمود ما انا اخرجتکم من قبل نفسی ولا انا ترکته ولکن الله اخرجکم و ترکه انما انا عبد مأمور ما امرت به فعلت ان اتبع الا ما یوحی الی یعنی من از پیش خود شما را بیرون نکردم و نه او را بگذاشتم ولیکن خدایتعالی شما را بیرون کرد و او را بگذاشت من فقط مأموری هستم آنچه بآن مامور شدم بجا آوردم. پیروی نمیکنم جز بآنچه بمن وحی میشود. ورسولخدای[2] صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی لایحل لاحد ان یجنب فی المسجد غیری وغیرك یعنی یا علی روا نباشد کسیرا که درمسجد جنب شود غیر از من وتو. و از سعد بن ابی وقاص و برآء بن عازب و ابن عباس و ابن عمر و خذیفة بن اسید غفاری روایت شده که همه ایشان گفتند خرج[3]

۱ ـ آنرا متقی هند آزاد در آخر حاشیه صفحه سابقه (ص ۲۹ ج ۵ مسند) نقل فرموده.
۲ ـ آنرا ترمذی در صحیح خود روایت کردد و متقی هندی آنرا در منتخب خود در همان ص ۲۹ ج ۵ مسند نقل ازو کرده. و آنرا بزار از سعد نقل کرده چنانچه در حدیث ۱۳ فصل ۲ باب ۹ صواعق ابن حجر است ص ۷۳ ـ ۳۰. آنرا از همه ایشان علی بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف بابن المغازلی در کتاب مناقب خود بطرق مختلفه روایت کرده. وآنرا ثقه متتبع بلخی در باب ۱۷ منابیع خود نقل کرده.

رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم الی‌المسجد فقال ان الله اوحی الی نبیه موسی ان ابن لی مسجدا طاهرا لایسکنه الا انت و هرون وان‌الله اوحی الی ان ابنی مسجد طاهرا لایسکنه الا انا واخی‌علی یعنی رسولخداصلی‌الله علیه و آله و سلم بمسجد برآمد و فرمود همانا که خدایتعالی به پیغمبر خود موسی وحی نمود که برای من مسجدی پاك بسازد که در آنجا جز تو و هرون سکنی نکنند و همانا که خدایتعالی بمن وحی فرمود که مسجدی پاك بسازم که در آنجا جز من و برادرم علی سکنی نکنند. و این کتاب ما گنجایش استیفای آنچه در این باب آمده از ابن عباس و ابوسعید خدری و زیدبن ارقم و یکمردی خثعمی از صحابه واسماء بنت عمیس وام سلمه و خذیفه بن آسیه وسعد بن ابی وقاص وبرآء بن عازب وعلی‌بن ابی‌طالب وعمر وعبدالله بن‌عمر و ابوذر وابوالطفیل و بریدة الاسلمی و ابو رافع غلام رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و جابربن عبدالله و غیر ایشان و از جمله ادعیه ماثوره حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم اللهم ان اخی موسی سألك فقال رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی اجعل لی وزیر من اهلی هرون اخی اشدد به ارزی و اشرکه فی امری فاوحیت الیه سنشد عضدك باخیك و نجعل لکما سلطانا اللهم و انی عبدك و رسولك محمد فاشرح لی صدری ویسرلی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی[1] الحدیث یعنی بار خدایا برادر من موسی ازتو درخواست نموده و گفت پروردگارا سینه مرا بگشای و امر مرا آسان کن برای من و گره از زبان باز کن تاسخن

۱ ـ آنرا امام ابو اسحق ثعلبی از ابوذر غفاری درتفسیر آیه مبارکه انما ولیکم‌الله ورسوله درسوره مائده درتفسیرکبیر خودروایت‌کرده ومثل‌آنرا متتبع بلخی‌ازمسنداامام‌احمدنقل‌کرده.

مرا بفهمند و وزیری از خانواده من برای من قرار بده هرون برادر مرا . کمر مرا باو بربند و ویرا درکار من انباز کن پس باو وحی فرمودی بازویت را ببرادرت خواهم بست و برای شما تسلطی قرار خواهم داد . بار خدایا من بنده وفرستاده تو محمدم پس سینه مرا بگشای و کار مرا آسان کن برای من و وزیری از خانواده من برای من قرار داده علی برادر مرا الحدیث . ومثل آن است آنچه آنرا بزار روایت کرده که رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم دست علی علیه‌السلام را گرفته و فرمود انّ موسی سأل ربه ان یطهر مسجد بهرون و انی سالت ربی ان یطهر مسجدی بك لعلی همانا که از موسی پروردگار خود درخواست کرد که مسجد ویرا بهرون پاکیزه سازد وهمانا که من از پروردگار خود درخواست کرده ام که مسجد مرا بتوپاکیزه سازد انگاه بابو بکر پیغام داد که درخود بربند پس استرجاع نموده گفت سمعا و طاعة آنگاه بعمر پیغام داد و آنگاه بعباس همان سان پیغام داد آنگاه آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود ما انا سددت ابو ابکم وفتحت باب علی ولکن‌الله فتح بابه وسد ابوابکم[1] آه یعنی نه من درهای شما را بستم و درعلی را گشودم و لیکن خدایتعالی در او را بازکرد و در های شما را بست . و همینقدر برای مقصود ما که تشبیه علی بهرون علیهما السلام باشد در جمیع منزلها وشئون کافی است والسلام .

سؤال ۱۸ بتاریخ ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

خواهش نمودن بقیه نصوص

آفرین بر تو چه قدر واضح است آیات تو و بزرك است و چه قدر براهین توفصیح وبا دلالت است پس زود باش و زود باش وبیار بقیه نصوص

۱ - اینحدیث حدیث ٦١٥٦ باشد از احادیث کنز ص ٤٠٨ ج ٦.

متوالیه متواتره آشکار وا و ترا است فضل والسلام .س

جواب ۱۸ بتاریخ ۲۹ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱- حدیث ابن عباس. ۲- حدیث عمران. ۳- حدیث بریده. ۴- حدیث خصایص عشر. ۵- حدیث علی. ۶- حدیث وهب. ۷- حدیث ابن ابی عاصم.

۱- بس است ترا از آن نصوص آنچه آنرا ابوداود طیاسی (چنانچه در استیعاب در احوال علی علیه السلام مذکوراست) روایت کرده با اسناد با ابن عباس که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابی طالب فرمود: انت ولی کل مؤمن بعدی[1] یعنی تو ولی هر مؤمنی بعد ازمن .

۲- و مثل آن است آنچه ازعمران بن حصین بصحت پیوسته که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم لشکری‌فرستادند وعلی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را برایشان امیر قرار دادند پس کنیزکی ازخمس برای خویش برگزید پس مردم را اینکار از وی ناخوش آمد و چهارنفر ازآنان با هم همداستان شدند که شکایت آنحضرت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برند پس همینکه آمدند یکی از آن‌چهار نفر برپای برخاسته

۱- آنرا ابوداود و غیره از اصحاب سنن از ابی عوانه وضاح‌بن عبدالله یشکری ازابی‌بلج یحی‌بن سلیم فزاری از عمروبن میمون اووی از ابن عباس مرفوعا روایت کرده اند و رجال این سند همه حجتهایند و بهر یك از ایشان بخاری و مسلم در صحیح خود احتجاج نموده اند مگر یحی‌بن مسلم که از وی روایت نکرده‌اند لکن ائمه جرح و تعدیل بوثاقت اوتصریح کرده‌اند و اینکه ازکسانی بود که ذکر خدایتعالی را بسیار مینمود . و ذهنی‌دز میزان توثیق او از ابن معین و نسائی و دار قطنی و محمدبن سعد و ابو حاتم و غیر ایشان نقل نمود .

عرض کرد یارسول‌الله ندیدی که علی چنین وچنان کرد پس آنحضرت ازوی روی بگردانید پس دومی برخاست ومثل آن گفت پس آنحضرت صلی‌الله علیه وآله و سلم از وی روی بگردانید و سومی برخاست و مثل یاران خود گفت پس آنحضرت ازوی روی بگردانید وچهارمی برخاست ومثل آن گفت پس حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم برایشان رو آورد و غضب در چهره آنحضرت دیده میشد پس فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی و انامنه و هو ولی کل مؤمن بعدی [1] یعنی چه میخواهید از علی همانا که علی از منست و من از ویم و او ولی هرمؤمن است بعد ازمن.

۳ - و همچنین است حدیث بریدة و عین عبارت آن در ص ۳۵۶ جزء پنجم مسند احمد این است که گفت بعث رسول الله صلی علیه و آله و سلم بعثین الی الیمین علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الاخره خالد بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی علی الناس [2] و ان افترقتما فکل واحدمنکم

۱- جماعتی از اصحاب سنن آنرا روایت کرده اند مثل امام نسائی در خصائص علویه خود واحمدبن حنبل از حدیث عمران ص ۴۳۸ ج ٤ مسند خود. وحاکم ص ۱۱۱ ج ۳ مستدرك و ذهبی درتلخیص مستدرك با تسلیم آن برشرط مسلم. و ابن ابی شیبه و ابن جریرچنانچه متقی هندی در اول ص ٤۰۰ ج ٦ کنز العمال از آندو نفر نقل وحکم بصحت آن کرده. و ترمذی باسناد قوی آنرا عسقلانی در ترجمه علی علیه السلام در اصابه خود ذکر کرده و آنرا علامه معتزله درص ٤۵۰ ج ۲ شرح نهیج نقل کرده و گفته که آنرا ابو عبد الله احمد در مسند خود مکررا روایت کرده وهم درکتاب فضائل علی علیه السلام آنرا روایت کرده وآنرا اکثر محدثین روایت نموده اند ۲۰ - رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی را بسر علی علیه السلام امیر قرار نداد درمدت حیات خود بلکه وی را بر غیرخود امارت بود. ودر هرجنك آنحضرت حامل لوای آنحضرت صلی الله علیهما وآلهما وسلم بود بخلاف غیر او زیرا که ابوبکر و عمر در لشکر اسامه وزیر قوای او بودند در موته باجماع اهل اخبار

(بقیه در صفحه ۲۰۸)

علی جنده قال فلقینا بنی زبیدة من اهل الیمین فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقاتلنا المقاتلة و سبینا الذریه فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی خالد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخبره بذلك فلما اتیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم دفعت الکتاب فقری علیه فرأیت الغضب فی وجهه فقلت یارسول الله هذا مکان العائذ بعشتنی مع رجل وامرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لاتقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی وانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی اه یعنی حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم دو لشکر بسوی یمین کسیل داشت که بریکی علی بن ابی طالب امیر بود و بردیگری خالدبن الولید پس فرمود هرگاه باهم برخوردید علی بر مردم امیر باشد و اگر از هم دور افتادید هریك از شما برلشکر خود امیر باشد گفت پس ما به نبی زبیده از اهل یمن بر خوردیم پس باهم جنگیدیم و مسلمانان بربت پرستان غالب شدند پس با جنگجویان جنگیدیم وزنان را اسیرنمودیم پس علی علیه السلام زنیرا ازاسیران برای خود برگزید. بریده گفت پس خالد بردست من نامهٔ برسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشت و آنحضرت را بآن خبر داد همینکه بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدم نامه

(بقیه از صفحه ۲۰۸)

و هر دو را خود آنحضرت در آن لشکر قرار داد. وهم ابو بکر و عمر را لشکر عمروبن العاص در غزوه ذات السلاس قرار داد وآن دونفر را در آن غزوه با امیر خود عمروبن العاص قضیه ایست که آنرا حاکم در ص ۴۳ ج ۳مستدرك روایت کرده و ذهبی در تلخیص مستدرك آنرا ایراد کرده و تصریح بصحت آن نموده اما علی علیه السلام بس هیچگاه مامور و نه تابع غیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حین بعثت تا روز وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

را بوی دادم پس آنر بر آنحضرت خواندند پس غضب در چهره مبارکش مشاهده نمودم عرض کردم یارسول الله پناه بتو آرم مرا بامردی کسیل داشتی و امر فرمودی که فرمانش برم پس بجا آوردم آنچه من بآن فرستاده شدم پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدگوئی علی مکن که او از من است ومن ازویم واو ولی شما است بعدازمن .[1] وعبارت آن نزد نسائی در ص ۱۷ خصایص علویه او اینست لایتغضن یا بریدة لی علیا فان علیامنی و انا منه وهو ولیکم بعدی یعنی دشمن مدارای بریده علی را برای خاطر من زیرا که علی از منست و من از ویم واو ولی شما است بعد از من. وعبارت آن نزد ابن جریر اینست[2] قال بریدة واذالنبی قد احمروجهه فان علیا فقاله

۱ ـ اینست آنچه آنرا احمد ص ۳۵۶ از طریق عبدالله بن بریده از پدرش روایت کرده و در ص ۳۴۷ ج ۵ خود آنرا از طریق سعیدبن جبیر از ابن عباس از بریده روایت کرده که گفت با علی علیه السلام در غزوه یمن بودم پس از وی درشتی دیدم پس همینکه نزد رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم شدم از علی بدگوئی کردم پس دیدم که چهره رسولخدای از علی بدگوئی کردم پس دیدم که چهره رسولخدای صلی الله علیه وآله و سلم برمی‌گردد پس فرمود یا بریده الست اولی با المومنین من انفسهم قلت بلی یا رسول‌الله قال من کنت مولاه اه یعنی ای بریده مگر من سزاوارتر بمومنان از خودشان نیستم عرض کردم بلی یا رسول‌الله فرمودهرکس را من مولایم علی مولای اواست . . وآن را حاکم در ص ۱۱۰ مستدرك ج ۳ روایت کرده وهم آنرا جماعتی از اهل حدیث روایت کرده اند و آن چنانچه می‌بینی صریح در مطلوب است زیراکه مقدمه داشتن قول آنحضرت الست اولی باالمومنین من انفسهم قرینه است بر اینکه مراد بمولا در اینحدیث همان اولی باشد کما لایخفی و نظیر اینحدیث آن است که آنرا جماعتی از اهل حدیث مثل امام احمد در آخر ص ۴۸۳ ج ۳ مسند خود ازعمروبن شاس اسلمی که از اصحاب حدیبیه است روایت کرده که گفت یا علی علیه السلام بسوی یمن بیرون شدم پس در این سفر آنحضرت با من درشتی کرد حتی در نهاد خود بروی خشمگین شدم همینکه برگشتیم در مسجد اظهار شکایت

(بقیه در صفحه ۲۱۱)

من کنت فان علیا ولیه قال فذهب الذی فی نفسی علیه فقلت لا اذکره بسوء بریده گفت که پیغمبر چهره مبارکش سرخ شده پس فرمود هر کس را من ولی باشم علی ولی او باشد گفت پس از آن رفت ازمن آنچه بروی در دل داشتم و گفتم او را ببدی یاد نکنم. و طبرانی اینحدیث را بر وجه تفضیل روایت کرده و در روایت او آمده که بریده همینکه از یمن آمد و بمسجد در آمد جمعی را بردر حجره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله‌وسلم دید بس بر خواستند و بر وی سلام کردند و از وی پرسیدند که چه خبر داری گفت خیر باشد خدایتعالی فتح نصیب مسلمانان فرمود گفتند سبب آمدن تو چه باشد گفت کنیزکی را علی علیه‌السلام از خمس گرفته پس من آمدم که حضرت پیغمبر را بآن خبر بدهم گفتند خبرش ده. خبرش ده. که علی علیه‌السلام از چشم پیغمبر بیفتد. و حضرت رسو لخدا صلی الله علیه و آله وسلم‌سخن ایشانرا میشنید. پس آنحضرت غضب آلود برآمد وفرمود ما بال اقوام ینتقصون‌علیا من انقص علیا فقد ابغضنا و من فارق علیا فقد فا رقنا ان علیا من و انا منه خلق من طینتی و انا خلقت من طینة ابراهیم

(بقیه از صفحه ۲۱۰)

از وی‌کردم تا برسول خداصلی الله علیه و آله و سلم رسید پس صبحگاهی داخل مسجد شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از اصحاب خود بود همینکه مرا دیدارکرد چشمهای مبارکش برمن خیره‌کرد همینکه نشستم‌آنحضرت فرمود یا عمر ووالله‌لقد اذیتنی سوگند بخدا ای عمرو که مرا آرزوی ء ض کرد پناه می برم بخدا ازاینکه ترا بیازارم یارسول‌الله قرمود بلی من اذی علیا فقداذانی یعنی بلی هرکس علی را بیازارد مرا آزرده باشد (۲) از جمله‌آنچیزهائی‌که آنها راکه‌آنها را ازوی متقی هندی درص ۳۹۸ ج ۶ کنزالعمال نقل‌نموده‌وهم آنرا در منتخب‌کنز ازوی نقل کرده

وانا افضل من ابراهیم [1] ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما [2] علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ و انه ولیکم بعدی. [3] یعنی چه باشد مردمی را که بدگوئی علی میکنند. هر که علی را دشمن بدارد همانا که مرا دشمن داشته و هر که از علی کناره گیرد همانا که از من کناره گرفته. همانا که علی از منست و من از اویم از طینت من آفریده شد و من از طینت ابراهیم آفریده شده‌ام و من از ابراهیم برترم تخمه ایست بعضی از آن از بعضی است و خدا یتعالی شنوا و داناست. ای بریده مگر نمیدانی که علی را از کنیزکی که گرفته بیشتر بهره باشد و اینکه او ولی شما است بعد از من. و اینحدیث از احادیثی است که شکی در صدور آن نیست وطرق آن ببریده بسیار است وهمه معتبرند.

٤ ـ و مثل آن است آنچه آنرا حاکم از ابن عباس روایت کرده از

---

۱ ـ چونکه خبرداد که علی از طینت آنحضرت خلق شده و بحکم ضرورت آنحضرت افضل ما است از علی پس قول انحضرت که من از طینت ابراهیم خلق شده‌ام موهم برتری ابراهیم از آنحضرت بود و این هم باواقع مخالف بود تصریح فرمود که آنحضرت صلی‌الله علیه وآله و سلم افضل است از ابراهیم تا دفع این توهم مخالف با حقیقت شده باشد.

۲ ـ اینحدیث را ابن حجر از طبرانی نقل کرده صواعق ص ۱۰۳ مقصد ۲ آیه ۱٤ باب ۱۱. لیکن همینکه بقول آنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریه رسید قلمس ایستاده و نفس وی نافرمانی وی کرده گفته که) الی آخر الحدیث. و این از امثال وی شگفت نباشد و سپاس خدائیرا که ما را عافیت بخشیده.

۳ ـ دروانه ولیکم بعدی دو وجه جایز است فتح همزه‌انه که عطف برآن لعلی باشد پس معنی این شود مگر نمیدانی که علی را از کنیزکی که گرفته بیشتر بهره باشد واینکه اوولی شما است بعد از من چنانچه ترجمه نموده‌ام و کسر همزه‌انه و درینصورت عطف صورت نبندوجمله استیافیه باشد و معنی چنین شود و همانا که او ولی شما است بعد از من ولیکن وجه اول ابلغ است چه عطف مقتضی اینست که تبلیغ ولایت علی علیه‌السلام از آنحضرت سابقاً شده بودوگوشزد صحابه شده بود لهذا آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم شکایت بریده‌را آنکار میفرماید یعنی چونکه ولایت علی علیه‌السلام را برخود که از مؤمنان هستی میدانی پس چرا برعلی اعتراض میکنی و شکایت او را بنزد من روامیداری چه آنحضرت را برتو ولایت باشد و اعتراض برولی و صاحب اختیار جایز نباشد خاصه که جانب حقعالی و رسول او ولایت او ثابت باشد (مترجم)

حدیث جلیلی [1] که در آن ده خصیصه برای علی علیه‌السلام ذکر فرموده‌پس گفته که بوی حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انت ولی کل مؤمن بعدی یعنی تو ولی هر مؤمنی بعد از من .

۵ ـ و همچنین است قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درحدیثی که در آن آمده یا علی سالت الله فیك خمساً فاعطانی ار بعا و منعنی واحدة الی ان قال و اعطانی انك ولی المؤمنین بعدی [2] یعنی یاعلی از خدایتعالی در باره تو پنج چیز خواسته‌ام پس چهار چیزم داد و یکی بازداشت تااینکه فرمود وبمن داد که تو بعد از من ولی مؤمنان باشی .

٦ ـ ومثل آنست آنچه آنرا ابن سکن از وهب بن حمزه (چنانچه‌در اصابه در ترجمه و هب است) روایت کرده که گفت باعلی علیه السلام‌بسفر رفتم پس از وی درشتی دیدم پس گفتم هرآینه اگر برگشتم البته شکایت او کنم پس برگشتم و با حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ذکر علی در میان آورده از وی بدگوئی کردم پس آنحضرت فرمود لاتقولن هذا العلی فانه ولیکم بعدی یعنی در باره علی این مگو زیرا که او بعد از من ولی شما باشد . و آنرا طبرانی درکبیراز وهب روایت کرده جز آنکه‌فرمود لاتقل هذاالعلی فهو اولی الناس بکم بعدی [3] یعنی در باره علی این مگوزیرا که او سزاوار ترین مردم است بشما بعد از من . و ابن ابی عاصم از علی

---

۱ ـ آنرا حاکم در مستدرك ج ۳ ص ۱۳٤ و ذهبی در تلخیص آن با اعتراف بصحت آن و نسائی در ص۸خصایص‌علویه و امام احمد در ص ۳۳۱ ج ۱ مسند خود روایت نموده اند و ما آنرا در جواب ۱۳ بهمین لفظ ایراد نمودیم .

۲ ـ اینحدیث حدیث ٦۰٤۸ باشد از احادیث کنز ص ۳۹٦ ج ٦ .

۳ ـ این حدیث ۲۵۷۹ باشد از احادیث کنز ص ۱۵۵ ج ٦.

علیه السلام مرفوعا روایت کرده [1] (که آنحضرت صلی‌الله علیه وآله و سلم فرموده) الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالو بلی قال من کنت ولیه‌فهو ولیه یعنی آیا من سزاوار تر بمؤمنان ازخودشان نیستم گفتند بلی فرمود هرکه من ولی اویم پس او ولی او است و صحاح ما دراینخصوص ازائمه عترت طاهره صلوات‌الله وسلامه علیهم متواتراست و همینقدر برای مقصود ما کافی است با اینکه آیهٔ ولایت در کتاب خدایتعالی تایید مینماید گفته مارا والحمدلله رب‌العالمین والسلام.

سؤال ۱۹ بتاریخ ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

ولی مشترك لفظی است پس نص کجااست.

لفظ ولی مشترك است میان نصیر و صدیق و محب و داماد و تابع و همعهد و همسایه و هر کسیکه کار کسی را در دست داشته باشد آنکس ولی او است. پس شاید معنی احادیثیکه آنها را ایراد نمود این باشد که علی علیه السلام یاور یاصدیق یا محب شما است بعد از من پس نصیکه که ادعا مینمائید در کجا است. س

جواب ۱۹ بتاریخ ۳۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

۱ ـ بیان مراد از ولی.

۲ ـ قرائنی که بر ارادهٔ آن دلالت دارند.

۱ ـ شما در ضمن معانی ولی ذکر فرمودید که هرکسیکه کار کسیرا در دست داشته باشد آنکس ولی او است و همان است مقصود از ولی‌درآن احادیث وآن متبادر است ازآن دروقت شنیدن آنها نظیر قول ما ولی شخص

---

۱ ـ آنرا متقی هندی در کنز ج ۶ ص۳۹۷ نقل نموده.

قاصر پدر او و جد پدری او پس از آن وصی یکی از آندونفر پس از آن حاکم شرعی است چه معنی آن اینستکه ایشان کسانی هستند که امرا نشخص قاصر در دست ایشان است و در کارهای او تصرف دارند.

۲ ــ و قرائنی که بر ارادهٔ اینمعنی از لفظ ولی در آن احادیث دلالت دارند برخردمندان دوراست که پنهان باشد زیرا که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هوولیکم بعدی[1] یعنی واو ولی شما است بعد از من ظاهر است که در انحصار اینولایت بر او و در او و این موجب تعیین آنمعنی است که ما گفتیم و با ارادهٔ غیر آنمعنی سازگار نباشد زیرا که نصرت ومحبت و صداقت و مانند آنها برکسی انحصار ندارد و مؤمنین و مؤمنات اولیای یکدیگرند و چه امتیاز و مزیتی را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این احادیث برای برادر و ولی خود خواسته در صورتیکه معنی ولی غیر از آنچه ما گفتیم باشد و چه امر پنهانی در این احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اظهار فرموده در صورتیکه مراد آنحضرت ازلفظ ولی معنی یاور یا دوست یا مانند آنها باشد. و حاشا که حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم بتوضیح و اضحات و بیان بدیهیات اهتمام فرماید. همانا که حکمت بالغه و عصمت واجبه و نبوت خاتمه آنحضرت بسی بزرگتر است ازآنچه گمان میبرند. با آنکه آن احادیث صریحند دراینکه آنولایت همان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای علی علیه السلام ثابت باشد و این نیز موجب تعیین آنمعنی است که گفتم و راست نیاید با ارادهٔ معنی یاور و دوست و غیر اینها چه شکی نیست در اتصاف علی علیه السلام

۱ ــ زیرا که معنی فرمایش آنحضرت وهوولیکم انستکه همان او نه غیر او ولی شما است بعد از من.

بیاری مسلمانان و محبت و صداقت او بایشان از وقتیکه در دامن نبوت نشو ونما یافت و بازویش در بغل رسالت نیرومند شد تا وقتیکه از دنیا رفت. پس نصرت و محبت و صداقت آنحضرت بمسلمانان مقصود در زمان بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشد چنانچه پوشیده نیست.

و بس است ترا از قرائن بر تعیین آنمعنی که گفتیم آنچه آنرا امام احمد در ص ۳۴۷ جزو پنجم مسند خود بطریق صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده روایت کرده که گفت باعلی علیه السلام بغزای یمن بودم پس از وی درشتی دیدم همینکه برحضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم وارد شدم ذکر علی علیه السلام بمیان آورده و از وی بد گوئی نمودم پس دیدم چهره مبارك حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم متغیر میشود پس فرمود ای بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی اه یعنی آیا من سزاوارتر بمؤمنین از خودشان نیستم گفتم بلی یارسول الله فرمود هر که من مولای او باشم علی مولای اوست. و آنرا حاکم دوص ۱۱۰ از جزءسوم مستدرك روایت کرده وحکم بصحت آن بشرط مسلم نموده. و هم آنرا ذهبی در تلخیص آن روایت و اعتراف بصحت آن بشرط مسلم نموده و تو میدانی آنچه را که در تقدیم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الست اولی بالمومنین من انفسهم است از دلالت بر آنچه ما ذکر کردیم و کسیکه در آن احادیث و آنچه بآنها تعلق دارد درست تأمل کند شکی در گفتهٔ ما نخواهد آورد. والحمدالله.

سؤال ۲۰ بتاریخ ۳۰ ذی الحجه ۱۳۲۹

خواهش نمودن بیان آیه ولایت را

گواهی میدهم که ثابت القدم و صادق الحمله هستی. در مبارزت چنان

سختی که همسران با آن تاب ندارند و در جنگ بثبات نیارند. پس من از جمله یقین کنندگان بدلالت آن احادیثم بآنچه شما میگوئید وهرگاه وجوب حمل فعل صحابه برصحت نبود بحکم شما فرود آمده بودم لکن بر گرداندن این احادیث از ظاهر آنها از چیزهائی است که چاره ندارد بجهت اقتداء بسلف صالح رضی الله عنهم اجمعین؛

اما آن آیه محکمه که گمان فرموده‌اید (در آخر جواب ۱۸) که آن تایید فرمایش شما را در معنی این احادیث میکند پس مارا بآن آگاه نفرمودید. پس آن آیه تلاوت بفرمائید تا در آن تدبری نمائیم ان‌شاء الله تعالی والسلام‌س

جواب ۲۰ بتاریخ ۲ محرم ۱۳۳۰

۱ ــ آیه ولایت و نزول آن در باره علی علیه السلام
۲ ــ ادله نزول آن. ۳ ــ توجیه استدلال بآن.

۱ ــ آری تلاوت میکنم آنرا بر شما. آیه محکمه ایست از آیات الله عزوجل در فرقان عظیمش همانا که آن قول خدایتعالی است درسورهٔ مانده (انما ولیتکم الله ورسوله والذین[1] امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم

۱ ـ از اینجا است که در عرف اهل سوریا لفظ متوالی بر شیعه اطلاق شده زیرا که او خدایتعالی را ورسول او را ومؤمناتی را که این آیه درباره ایشان فرود آمده ولی خود قرار داد ودرکتاب اقرب الموارد مذکور است که متوالی مفرد متاوله است و ایشان شیعه‌اند بآن نامیده شده‌اند زیرا که ایشان علی و اهل بیت را ولی خود قرار داده‌اند (مؤلف) و همچنین فاضل معروف نویس معلوف یسوعی آنرا در منجد ذکر نمود (مترجم).

الغالبون یعنی همانا که ولی شما همان خدایتعالی است و رسول او است و کسانی هستند ایمان آورده‌اند آنانکه نماز بر پای میدارند و زکوة میدهند در حال رکوع و هرکس خدایتعالی را و رسول او را و کسانیرا که ایمان آورده‌اند ولی خود قرار دهد پس حزب خدایتعالی ایشان غلبه کنندگان باشند. چه هیچ شکی نیست درنزول این آیه درباره علی علیه‌السلام وقتی که انگشتر خود را در نماز در حال رکوع تصدق فرمود،

۲ ـ واحادیث صحیحه (درنزول آن در باره علی علیهٔ السلام وقتی که تصدق فرمود انگشتر خود را در حال رکوع در نماز) از ائمه عترت طاهره صلوات‌الله علیهم‌اجمعین متواتر است و بس است ترا از آنچه‌دراین خصوص از طریق غیر ایشان منصوص است حدیث ابن‌سلام مرعافو تا حضرت رسولخداصلی‌الله‌علیه و آله وسلم پس مراجعه کن وصحیح نسائی یا در تفسیر سوره مائدهٔ کتاب‌الجمع بین الصحاح السته و مثل آن است حدیث ابن عباس و حدیث علی علیه‌السلام که نیز هر دو مرفوعند پس حدیث ابن عباس را در تفسیر این آیه در کتاب اسباب النزول امام واحدی مراجعه بفرماو آنرا خطیب[1] در متفق روایت نموده وحدیث‌علی علیه‌السلام را در مسندابن مردویه و مسند ابی‌الشیخ راجعه کن و اگر خواهی آنرا در کنزالعمال[1] مراجعه کن با آنکه نزول آن در باره علی علیه‌السلام از آنچیزهائی است که بر آن مفسران اجماع نموده‌اند واین اجماعشان‌را جماعتی از اعلام اهل سنت‌مثل امام قوشجی درمبحث‌امامت

---

۱ ـ وآن حدیث ۵۹۹۱ باشد از احادیث کنزالغزال ج ۶ ص ۳۹۱ و آنرا در منتخب کنزهم ایراد نموده رجوع کن درحاشیه ص ۳۸ ج ۵ مسند احمد ۲ ـ وآن حدیث ۶۱۳۷ باشد از احادیث کنز ص ۴۰۵ ج ۶.

شرح تجرید نقل نموده‌اند . و در باب ۱۸ غایة المرام ۲۴ حدیث ازطریق اهل سنت در نزول این آیه در آنچه ما گفتیم ذکر شده است . و هرگاه رعایت اختصار و بودن اینمطلب مثل آفتاب در نیمروز نبودی هرآینه آنچه در اینباب از اخبارصحیحه وارد شده است مستوفی ذکر مینمودیم ولیکن آنها از چیزهائی هستند که در آنها شکی نیست و الحمدالله باوجوداین ما جواب خودرا از آنچه در آن از حدیث جمهورآمده خانی نمیگذاریم و اکتفا میکنیم بآنچه در تفسیر امام ابی‌اسحق احمدبن محمدبن ابراهیم الینسابوری الثعلبی[1] است پس میگوئیم وقتیکه در تفسیر بزرگ خودباین آیه رسیده باسناد از ابوذر غفاری روایت کرده که گفت بایندو گوش خود از رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیدم و کرنه کرشوند و آنحضرت را دیدم بایندو چشم و کرنه کور شوند که میفرمود علی قائد البررة و قائل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله علی سردار نیکو کـرداران و کشنده کافران است منصور کسی است که او رانصرت کرده و مخذول کسی است که از وی کناره گرفته همانا که من ار روزی با حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم نماز گذاردم پس سائلی سؤال کرد در مسجد پس کسی بوی چیزی نداد وعلی علیه‌السلام در رکوع بود پس اورابانگشت کوچك اشاره فرمود و بآن انگشتر همیکرد پس سائل‌رو بآنحضرت آورد تا انگشتر از انگشتش برگرفت‌سپس حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله‌و سلم بدرگاه الهی رو بتضرع ودعانمودعرض کرداللهم ان اخی موسی سئلك(قال

۱ ـ در سنه ۴۳۷ وفات یافته ویرا ابن خلکان در وفیات خود یاد کرده و گفته وی اوحد زمان خود بود در علم تفسیر و تفسیر بزرگی را که برغیر آن از تفاسیر فائق آمده تصنیف نمود تا اینکه گفته وویرا عبد الغافر بن اسمعیل فارسی در کتاب سیاق نیسابور یاد کرده و بروی ثنا گفته و گفته او صحیح النقل وموثق است .

رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحك کثیرا و نذکرك کثیرا انك کنت بنا بصیرا) فاوحیت الیه (قد اوتیت سؤلك یا موسی) اللهم وانی عبدك ونبیك فاشرح لی صدری و یسرلی امری و اجعل لی وزیرا من امری اهلی علیا اشددبه ظهری یعنی بارخدایا برادرم موسی از تو درخواست کرد (گفت پروردگارا سینه مرا بگشای و کارمرا آسان کن وگره اززبان من باز کن تا سخن من بفهمند و از کسان من وزیری برای من قرار بده هرون برادر مرا کمر من بوی بربند و ویرا درکار من شریك کن تا تسبیح تو بسیار کنیم و ذکر تو بسیار گوئیم همانا که تو بحال ما بینائی) پس باو وحی فرمودی که خواستهٔ تو بتو داده شد) بارخدایا من هم بندهٔ وپیغمبر توام پس سینه من بگشای و کارم آسان کن و ازکسان من وزیری برای من قرار ده علی را بوی کمرم بربند، ابوذر گفت سوگند بخدای تعالی که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را هنوز تمام نکرده بود که جبرئیل امین بروی فرمود آمد با این آیه (انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون)

۳ ـ و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری نمایاد) میدانی که لفظ ولی در اینجا همان بمعنی اولی بتصرف است چنانچه در قول ما بفلان ولی القاصر است یعنی فلانکس ولی شخص عاجز است، و همانا که اهل[1] لغت تصریح کرده‌اند باینکه هرکس امر دیگری را در دست دارد او ولی آنکس است. پس معنی آیه آن میشود که همانا کسیکه کارهای شما در دست او

۱ ـ ماده ولی را در صحاح یا از مختار صحاح یاغیر آنها از کتب لغت مراجعه کن.

است سزاوارتر است بآنها همانا که او خدایتعالی و رسول او و علی است زیرا که او است که اینصفتهادر او مجتمع شده‌اند ایمان و نماز گذاری و زکوة دادن در حال رکوع و در باره او این آیه نازل شده. و همانا که خدایتعالی در آن آیه ولایت را برای خود و پیغمبر خود و ولی خود بر یك نسق ثابت نموده و ولایت خدای عزوجل عموم دارد پس ولایت‌نبی و ولی‌صلی‌الله‌علیهما و الهما وسلم‌مثل آن وبراسلوب آن باشد. و روا نباشد که ولی اینجا بمعنی یاور و دوست و مانند آنها باشد چه برای اینحصر وجهی باقی نمانده چنانچه پوشیده نیست. و گمان میکنم که این مطلب از جمله واضحات باشد. والحمدلله‌رب العالمین .ش

سؤال ۲۱ بتاریخ ۳ محرم ۱۳۳۰

لفظ الذین امنوا برای جمع است چگونه بر مفرد اطلاق شده.

گاه است در معارضه با شما گفته شود که لفظ الدین امنو الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون حقیقت در جمع است پس چگونه برامام کرم‌الله وجهه اطلاق شده‌و حال‌آنکه او مفرد است. و اگر چنین گفته شود جواب چیست س.

جواب ۲۱ بتاریخ ٤ محرم ۱۳۳۰

۱ - عرب از مفرد بلفظ جمع تعبیر میکنند .۲-شواهد بران ۳ - آنچه امام‌طبرسی ذکر کرده. ۴ - آنچه زمخشری ذکر کرده . ۵ - آنچه‌خود ذکر کرده ام.

۱ - جواب. عرب از مفرد بلفظ جمع تعبیر کنند از برای نکتهٔ که مستوجب آن است.

۲ - و شاید بر آن قول خدایتعالی در سوره آل عمران(الذین قال

لهم الناس ان الناس قدجمعو الکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالو احسبنا الله و نعم الوکیل) یعنی آنانکه مردم بایشان گفتند که مردم برای شما گرد آمده‌اند پس بترسید از ایشان پس اینسخن ایمانشانرا افزود و گفتند بس است ما را خدای تعالی و او نیکو وکیل است و باجماع مفسرین و محدثین و اهل اخبار که گوینده آنسخن تنها همان نعیم بن مسعود اشجعی بود پس خدایتعالی بروی لفظ ناس اطلاق فرمود و آن از برای جماعت باشد بجهة تعظیم شان گسکانیه بسخن او گوش ندادند و بفتنه او انگیزی اعتنا نکردند و ابوسفیان بوی ده شتر داده بود که مسلمانانرا در کار سست کند و از مشرکین بترساند . پس بجا آورد و از جمله چیزهائیکه آنرور گفت این بود الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم . پس اکثر مسلمانان را بواسطه فتنه انگیزی او خروج ناپسند آمد . لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتاد سوار بیرون شد و بسلامت بر گشتند پس این آیه فرود شد بجهة ستودن هفتاد نفریکه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شدند و بفتنه انگیزی آنکه سخنان فتنه انگیز گفت اعتنا نکردند و در اطلاق لفظ ناس بر مفرد در اینجا نکته شریفه است زیرا که ثنا بر هفتاد نفریکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شدند بواسطه آن ابلغ است از اینکه هر گاه میفرمود الذین قال لهم رجل ان الناس قدجمعو لکم یعنی کسانیکه یکنفر مردی بایشان گفت که مردم برای شما گرد آمده‌اند چنانچه پوشیده نماند و از برای این آیه در کتاب و سنت وکلام عرب نظائری است خدایتعالی فرمود یا ایهاالذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذهم قوم ان یبسطو الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یاد کنید نعمت خدایتعالی را برخود هنگامیکه مردمی خواستند که دستهای خود

بسوی شما دراز کنند پس دستها ایشانرا از شما باز داشت و کسیکه بسوی ایشان دست درازنمود همان یکنفر بود از بنی محارب که ویرا غورث میگفتند و گویند که او عمرو جحاش بود از بنی‌النضیر که شمشیر برهنه کرد و تکانش داد و خواست که بآن حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم را بزند پس خدایتعالی ویرا از آن بازداشت در قضیه که آنرا محدثین و اهل اخبار و مفسرین روایت کرده‌اندو ابن‌هشام آنرا در غزوه ذات‌الرقاع در جزء سوم سیره‌خود ایراد نموده وهمانا که خدایتعالی برهمان یکنفر اطلاق نموده لفظ قوم را و حال آنکه اومفرد است‌وقوم جماعترا بود بجهة تعظیم نعمت خدایتعالی برایشان در سلامتی پیغمبرشان صلی‌الله علیه وآله‌وسلم و اطلاق فرمود در آیه مباهله لفظ ابناء و نساء و انفس را (و حال‌آنکه آنها حقیقت در عمومند) برحسنین‌و فاطمة‌و علی‌صلوات‌الله علیهم‌اجمعین بالخصوص باجماع و یکقول برای‌تعظیم‌شأن ایشان علیهم السلام و نظائرآن احصا و استقصا نشوند و این ازادله بر جواز اطلاق لفظ جماعت‌بر مفرد باشد وقتیکه نکته بیانیه اقتضا آن نماید.

۳ - و امام طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان در تفسیر این آیه ذکر نموده که نکته در اطلاق‌لفظ‌جمع‌بر امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌تفخیم و تعظیم آنحضرت باشد و آن از اینجاست که اهل لغت بلفظ جمع ازواحد برسبیل تعظیم تعبیر کنند (گفته) و آن در کلام ایشان مشهورتر از آن است که محتاج باستدلال بران باشد.

٤ - وزمخشری در کشاف خود نکتهٔ دیگر ذکر کرده آنجا که گفته اگر گوئی چسان صحیح باشد که آن علی رضی الله عنه باشد و حال آنکه لفظ لفظ جماعت است گویم بلفظ جمع آورده شده اگرچه

سبب در آن یکمرد بود تا مردم بمثل کار او رغبت کنند و بمثل بهره وی برسند و تا تبینه کرده باشد بر اینکه سجیه مؤمن باید باین اندازه باشداز حرص بر نیکوئی و احسان و تفقه فقرآء حتی اگر ایشان کاری پیش آید که تاخیر پذیر نباشد و ایشان در نمار باشند آنرا بتأخیر نیندازند تا از آن فارغ شوند. اه

۵ـ (مؤلف گوید) نزد من و در آن نکتهٔ لطیفتر و دقیقتر باشد و آن اینست که بعبارت جمع آورده نه بعبارت مفرد بجهة اظهار رحمتی ار حقتعالی بر بسیاری از مردم چه دشمنان علی علیه‌السلام و دشمنان بنی هاشم و سائر منافقین واهل حسد و تنافس طاقت شنیدن آنرا بصیغه مفرد نداشتند زیرا که آنوقت برایشان طمعی در تدلیس و راهی در تفلیل باقی نمیماند پس بواسطه نومیدی ایشان چیزی از ایشان سر میزد که باید از عواقب آن بر اسلام ترسید پس آیه مبارکه بصیغه جمع آمد با اینکه برای مفرد است تا از فساد ایشان جلوگیری شده باشد آنگاه نصوص متواترة بعد از آن (از آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم) در مقامات متعدده بعمل آمد و امر ولایت را تدریجاً تدریجاً در میان ایشان منتشر فرمود تا اینکه خدایتعالی دین را کامل و نعمت را تمام فرمود تا دررفتار آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بر عادت حکیمان باشد در تبلیغ بمردم آنچه برایشان سخت باشد. و هرگاه آیه مبارکه بعبارت مختصه بمفرد بودی[1] هر آینه انگشتان خوددر گوشهای خود کردندی و خودرا بجامه‌های خودپوشیدندی و اصراربر

۱ ــ اصل این عبارت از آیه مبارکه که در سوره نوح علیه‌السلام اقتباس شده و مراد از انگشت در گوش کردن آن است که نشنوند آیات فضل علی علیه‌السلام را و خودرا بجامه پوشیدن کنایه از اینست که آنحضرت را نبینند از شدت بغض و عداوتی که داشتند (مترجم).

کفر کردندی و تکبر ورزیدندی و اینحکمت درتمام آنچه قرآن پرحکمت آمده از آیات مبارکه درفضل امیرالمومنین و اهل بیت طاهرینش صلواة الله علیهم اجمعین جاری است چنانچه پوشیده نیست. وما اینجمله ها راتوضیح نموده ایم وشواهد قاطعه وبراهین ساطعه برآنها اقامه نموده ایم دردو کتاب خود (سبیل المومنین وتنزیل الایات) وخدایرا سپاس برهدایت و توفیق والسلام. ش

سئوال ۲۲ بتاریخ ٤ محرم سنه ۱۳۳۰

سیاق دلالت دارد براراده معنی محب ومانند ان

آفرین خدای برپدرت امواج مضطربه شك را از میان برداشتی و شبهه بر طرف و حقیقت آشکار شد و چیزی باقی نمانده جزآنکه میگویند آیه مذکوره در سیاق نهی ازاولیا قرار دادن کفار آمده و ایات قبل و بعد شهادت برآن دارند واین قرینه است برآنکه مراد ازلفظ ولی درآیه مذکوره همان معنی یاوریا دوست یاصدیق یامانند آنها باشد پس جواب چه باشد، آنرا کرم بفرمائید والسلام. س

جواب ۲۲ بتاریخ ٥ محرم سنه ۱۳۳۰

۱ - سیاق دلالت بر اراده یاورو مانند آن ندارد.
۲ - سیاق با ادله همسری نمیتواند.

۱ جواب: این آیه بحکم مشاهده ازآیات ماقبل خودکه متضمن نهی ازاولیاء قراردادن کفار هستندجدا باشد وخارج باشد ازنظم آنهابسمت ثناء بر امیرالمومنین علیه السلام و بیان اهلیت آن حضرت (برای ریاست و امامت) بتهدید نمودن کسانیکه مرتد شده اند ببأس وشدت آنحضرت وبیم

دادن ایشان بسطوت وی و این برای آن است که آیهٔ که قبل از این آیه است بلافصل این آیه است (یا ایها الذین آمنو من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم) یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد پس خدا یتعالی گروهی آورد که ایشان را دوست میدارد و ایشان خدای تعالی را دوست میدارند نزد مؤمنین ذلت و خواری دارند و عزت بر کافران دارند جهاد در راه خدا یتعالی میکنند و ترسی از ملامت ملامت کنندهٔ ندارند این فضل خدا یتعالی است میدهد آنرا بهر که خواسته باشد و خدا یتعالی فراخ عطا چنانچه ابو الفتوح ترجمه کرده ج ۲ صفحه ۱۷۴ و دانا است . این آیه مختص است[1] بامیر المومنین علیه السلام و بیم دهند ببأس و شدت آنحضرت و اصحاب آنحضرت است چنانچه امیر المومنین علیه السلام

۱- نظر فرمایش حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که فرمود لن تنتهوا معشر قریش حتی یبعث الله علیکم رجلا امتحن الله قلبه للایمان یضرب اعناقکم وانتم مجنون عنه اجغاله الغنم یعنی ای گروه قریش دست برنمیدارید تا اینکه خدا یتعالی بر شما برانگیزد مردیرا که خدا یتعالی دل او را برای ایمان امتحان فرموده میزند گردنهای شمارا وشما از وی بگریزید مثل گریختن گوسفندان . پس ابوبکر گفت او منم یارسول الله فرمود نی عمر گفت او منم یارسول الله فرمود نی ولکن او پینه زننده کفش است راوی گفت که آنوقت در دست علی علیه السلام کفشی بود که آنرا برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم پینه می زد . آنرا بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده اند وآن حدیث ۶۱۰ ج ۶ کنز است اول ص ۳۹۳ . ومثل آن فرمایش آنحضرت است صلی علیه واله وسلم که فرمود ان منکم رجلا یقاتل الناس علی تاویل القرآن کما قوتلتم علی تنزیله یعنی همانا که مردی از شما با مردم بر تاویل قرآن قتال میکند چنانچه با شما بر تنزیل آن قتال شد . پس ابو بکر گفت او منم و عمر گفت او منم حضرت فرمود نی ولکن پینه زننده کفش است در حجره پس علی علیه السلام بیرون شد و در دست وی کفش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بود که آنرا پینه میزد . آنرا امام احمد بن جعفر از حدیث ابی سعید در مسند خود روایت کرده و آنرا حاکم در مستدرک خود و ابو علی در مسند و جماعی از اصحاب سنن روایت و آنرا متقی هندی در ص ۱۵۵ ج ۶ کنز نقل از ایشان نمود .

درروز جمل بآن تصریح فرموده و هم حضرت باقر و حضرت صادق بآن تصریح فرموده‌اند. وثعلبی آنرا درتفسیر خودذکر کرده وصاحب مجمع البیان آنرا ازعمار و حذیفه وابن عباس روایت کرده و اجماع شیعه برآن است. ودرآن حدیث صحاح متواتره ازائمه عترت طاهره صلی الله علیهم اجمعین و مسلم روایت کرده‌اند پس دراینصورت آیه ولایت بعدازاشاره بولایت آنحضرت ووجوب امامت وی وارد شده ونص دراین آیه توضیح آن اشارت و شرح ایماء سابق بامارت آنحضرت باشد. پس چگونه میتوان گفت بعدازین که این آیه درسیاق نهی از اولیاقرار دادن کفار وارد شده.

۲ــ بااینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ائمه عترت خود رابمنزلهٔ قرآن قرار داده وخبرداده که آن دو تا از هم جدانشوند پس ایشان هم ترازوی قرآنند وبایشان شناخته میشود صواب (ازخطا) واحتجاج ایشان باین آیه بتواتر رسیده وتفسیر ولی درآن بآنچه ما گفته‌ایم ازایشان ثبوت رسیده. پس وزنی برای سیاق کلام نباشد درصورتیکه معارضه آن مسلم باشد بواسطه نصوص[1] ایشان. زیرا که همه مسلمین اتفاق دارندبرترجیح آمدن ادله برسیاق. پس همینکه تعارض میان سیاق ودلیل حاصل شود سیاق را ترك نموده گردن بحکم دلیل بنهند. وسرآن نداشتن وثوق به نزول آن آیه دراینصورت دران سیاق است زیرا که باجماع است ترتیب کتاب عزیز در جمع آوری موافق باترتیب آق درنزول نبوده. ودرقرآن بسیاری ازآیات وارده بر خلاف آنچیزی است که سیاق مقتضی آن است مثل آیة التطهیر که منتظم است در سیاق زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باثبوت نص بر اختصاص به پنجتن اهل کساء صلی الله علیهم و آلهم و سلم و بالجمله حمل

۱ــ وظاهر شد چه وزنی باشد درصورتیکه معارضه بانص داشته باشد.

نمودن این آیه بر آنچه مخالف است با سیاق آن نه مخل با عجاز و نه مضر ببلاغت است پس گناهی بسوی آن رفتن نیست وقتیکه ادله قاطعه بر آن قائم باشد والسلام . س

سؤال ۲۳ بتاریخ ٦ محرم سنه ۱۳۳۰

پناه بردن بتاویل بر حمل نمودن کار گذشتگان بر صحت از چیزهائی است که چاره پذیر نیست

اگر خلافت خلفاء راشدین که بصحت آن قطع حاصل شده نبودی چارهٔ نداشتیم از اینکه برأی شما بگرائیم و درفهم این آیه و مانند آن بر حکم شما فرود آئیم لکن شك نمودن در صحت خلافت ایشان راهی ندارد پس دراینصورت پناه بردن بتاویل لابدمنه است بجهت حمل نمودن عمل ایشان و کسانیکه با ایشان بیعت نموده اند بر صحت. والسلام س .

جواب ۲۳ بتاریخ ٦ محرم سنه ۱۳۳۰

۱ ـ حمل نمودن سلف بر صحت مستلزم نیست .

۲ ـ تاویل متعذر است .

همانا که خلافت خلفاء ثلاثه همان جای بحث است و محل کلام پس معارضه نمودن ادله بآن مصادره (بمطلوب) است .

۱ ـ با اینکه نمودن حمل ایشان و حمل نمودن کسانیکه با ایشان بیعت کرده اند بر صحت مستلزم تاویل ادله نیست زیرا که شمارا معذور داشتن ایشان کافی است از تاویل چنانچه آنرا دروقت اقتضاء مقام توضیح خواهیم داد .

۲ ـ دور باشد تاویل در آنچه ما بر تو خوانده ایم از نصوص و در آنچه نخوانده ایم مثل نص غدیر و نصوص وصیت خصوصاً بعد از تأییدنمودن آنها باحادیث متضافرة که همدگر را تایید میکنید که بخودی خود از

نصوص صریحه کوتاهی ندارند.وهر کس باآنها بانصاف تأمل کندآنها رابتنهائی دلائل قاطعه وبراهین ساطعه(برحق) خواهدیافت والسلام .ش

سئوال ۲٤ بتاریخ ۷ محرم سنه ۱۳۳۰

کاش ما را بآن سننیکه مؤید نصوص هستند آگاه میساختی و چرا سخنان در پی همدیگر گفته نشدند ازآنجائیکه سخن بریدی . س

جواب ۲٤ بتاریخ ۸ محرم سنه ۱۳۳۰

چهل حدیث ازسنن مؤیده نصوص.

بس است ترا ازسنن مؤیده، نصوص چهل حدیث

۱ــ قول حضرت رسولخداصلی الله علیه‌واله وسلم درحالتیکه‌بازوی علی‌علیه‌السلام را گرفته بود هذا امام‌البرره قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی این‌پیشوای نکوکاران وتأمل فاجران است منصور کسی است که اویاری نمودومخذول کسی است‌دست‌ازیاری‌او کشیده‌آنگاه‌آواز خود بآن کشیده داشت آنرا حاکم ازحدیث جابر روایت کرد در ص۱۲۹ در جزوسوم صحیح‌مستدرك خود[1] آنگاه گفته صحیح‌الاسناداست وبخاری ومسلم آنرا روایت‌نکرده‌اند.

۲ــ قول آنحضرت صلی‌الله علیه واله وسلم اوحی الی فی علی‌ثلاث انه‌سیدالمسلمین وامام‌المتقین وقائدالغرالمحجلین یعنی در باره علی علیه السلام بمن‌سه چیزوحی‌شده‌اینکه اومهمترمسلمانان وپیشوای پرهیزکاران وسردارسفیدپیشانیان‌سفید دست وپایان است (از نور وضوء در روزقیامت) آنراحاکم دراول ص۱۳۸ جزو سوم مستدرك[2] روایت کرده آنگاه گفته‌این

۱- این حدیث ۲۵۲۷ باشد ازاحادیث کنز ص ۱۵۳ ج ٦ وآنرا ثعلبی در تفسیر آیه ولایت در تفسیر کبیرخود ازحدیث ابی‌ذر روایت کرده ۲- وآنراباوردی‌وابن قانع‌وابونعیم و بزار روایت کرده وآن حدیث ۲٦۲۸ باشد ازاحادیث کنز ص ۱۵۷ ج٦.

حدیث صحیح الاسناداست وآنرا بخاری و مسلم روایت نکرده‌اند .

۳ــ قول آنحضرت صلی الله علیه واله و سلم اوحی فی علی انه سید المسلمین وولی المتقین [۱] .

یعنی درباره علی علیه السلام بمن وحی شده که او مهتر مسلمانان وولی پرهیز کاران وسردار پیشانی ودست وپا سفیدان است . آنرا ابن سنجار و غیر او ازاصحاب سنن روایت کرده‌اند .

٤ــ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بعلی علیه السلام مرحبا بسید المسلمین وامام المتقین یعنی مرحبا بمهتر مسلمانان و پیشوای پرهیز کاران . آنرا ابونعیم درحلیه [۲] الاولیا آعروایت کرده.

٥ــ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم اول من یدخل من هذا الباب امام المتقین وسید المسلمین ویعسوب الدین وخاتم الوصیین وقائد الغر المحجلین یعنی اول کسیکه ازاین در داخل شود پیشوای پرهیز کاران ومهتر مسلمانان وسرور دین وخاتم اوصیاء وسردار پیشانی ودست وپاسفیدان است . پس علی علیه السلام داخل شد پس آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بسوی وی شادمان برخاست ودست بگردن وی نمود وعرق پیشانی وی میگرفت وبوی میفرمود انت تودی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی [۳] یعنی توازمن (وام من) ادا میکنی وآواز مرا بایشان میشنوانی و برای ایشان آشکار میکنی آنچه درآن بعداز من اختلاف نموده‌اند.

۱ــ و آن حدیث ۲٦۳۰ باشد از احادیث کنز ج ٦ ص ۱٥۷ .

۲ ــ وآن خبر یازدهم است از اخباریکه ابن ابی الحدید در ص٤٥۰ ج ۲ شرح نهج ایراد نموده و حدیث ۲٦۲۷ باشد از احادیث کنز ص۱٥۷ ج ۰٦.

۳ ــ آنرا ابو نعیم در حلیه خود از انس روایت کرده وابن ابی الحدید آنرا مفصلا درص ٤٥۰ ج ۲ شرح نهج خبر۹ نقل کرده.

٦ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم ان الله عهد الی فی علی انه رایة الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین الحدیث[1] یعنی همانا که خدا یتعالی درباره علی علیه السلام بمن گوشزد فرمود که او رایت هدایت وپیشوای اولیای من ونور کسیکه فرمانبرداری من کند واو کلمه ایست که آنرا پرهیز کاران الزام نموده ام الحدیث وتو می بینی که این شش حدیث نصوص صریحه اند در امامت ولزوم اطاعت آنحضرت علیه السلام.

٧ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در حالتیکه بسوی علی علیه السلام بدست مبارك اشاره فرمودان هذا اول من امن بی واول من یصافحنی یوم القیمة وهذا الصدیق الاکبر وهذا فاروق هذه الامه یفرق بین الحق والباطل وهذا یعسوب المؤمنین[2] الحدیث یعنی همانا این کسیست که بمن ایمان آورده واول کسی است که روز قیامت بامن مصافحه میکند واین صدیق اکبر است واین فاروق این امت است که میان حق وباطل جدائی اندازد واین سرور مومنین است الحدیث.

٨ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرائیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل[3] یعنی ایگروه

---

١ ـ آنرا ابونعیم در حلیه خود ازحدیث ابورزه اسلمی و انس بن مالك روایت کرده وآنرا علامه معتزلی ص ٤٤٩ ج ٢ شرح نهج خبر ٣ در همانصفحه نقل نموده.

٢ ـ آنرا طبرانی در کبیر از حدیث سلمان و ابوذر و بیهقی در سنن خود وابن عدی در کامل از حدیث حذیفه روایت کرده اند. و آن حدیث ٢٦٠٨ باشد از از احادیث کنز ص ١٥٦ ج ٦. ٣ـ آنرا طبرانی در کبیر روایت کرده و آن حدیث ٢٦٢٥ باشد از احادیث ص ١٥٧ ج ٦. وآن خبر دهم است از شرح نهج ابن ابی الحدید ج ٢ ص ٤٥٠ پس ببین چگونه

(بقیه در ذیل صفحه ٢٣٢)

انصار همانا که شمارا دلالت میکنم بچیزی که اگر بآن تمسك بجوئید هرگز گمراه نشوید. این علی است. پس اورا بدوستی من دوست بدارید وبکرامت من ویرا گرامی بدارید زیرا که جبرائیل علیه السلام فرمود از جانب حق تعالی بدانچه بشما گفتم امر نمود.

۹ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب [1] یعنی من شهر علمم وعلی علیه السلام دروازهٔ آن است پس هرکه دانش خواهد نزد دروازه آید.

(بقیه ازذیل صفحه ۲۳۱)

گمراه نشدن ایشانرا مشروط بتمسك بعلی علیه السلام فرمود پس مفهوم آن دلالت کند بر گمراهی کسیکه بوی متمسك نشده و ببین امر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانجماعت که ویرا بهمان مجتبی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را محبت دارند محبت داشته باشند و بهمان اکرامیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکرام میکنند ویرا اکرام کنند و این نیست مگر برای آنکه وی ولی عهد آنحضرت و صاحب امر است بعد از آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم. و هرگاه تامل کنی بفرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل مرا برانچه بشما گفتم از جانب خدایتعالی امر فرموده حقیقت برای تو آشکار شود. ۱ ـ آنرا طبرانی در کبیر از ابن عباس روایت کرده چنانچه در ص ۱۰۷ جامع صغیر سیوطی است وآنرا حاکم درمناقب علی علیه السلام ص ۲۲۶ ج ۳ صحیح مستدرك خود بدو سند صحیح که یکی از آنها از ابن عباس است از دو طریق صحیح و اند یگر از جابر بن عبدالله انصاری است و برصحت طرقان ادله قاطعه اقامه نموده. و امام احمد بن محمود بن الصدیق المغربی نزیل قاهره کتاب جامعی جداگانه بجهة اثبات صحت اینحدیث تالیف فرموده اودر مطبعه اسلامیه از هرمصر سنه ۱۳۵٤ ه. طبع شده. پس شایسته باشدکه ارباب بحث برانکتاب اطلاع یابند چه در آن علم بسیار است. و نواصب را در طعن بر اینحدیث که چون وسائل سائر برزبانهای خاصه و عامه دائر است وزنی وقدری نباشد و ما در طعن اینان تامل کردیم آنرا تحکم و بیانصافی محض یافتیم. حجتی جز بیشرمی در تعصب نیاورده اند چنانچه حافظ صلاح الدین علائی بآن تصریح فرموده آنجا قول ببطلان اینحدیث را از ذهبی و غیر او نقل نموده پس فرمود ولم یاتوا فی ذلك بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر یعنی هیچ علتی که سبب قدح در اینحدیث سود نیاورده اند جز ادعای وضع از روی زور بدون دلیل.

۱۰ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها[1] یعنی من خانه حکمتم وعلی علیه السلام دروازه آن است.

۱۱ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی باب علمی ومبین من بعدی لامتی ما ارسلت به حبه ایمان وبغضبه نفاق[2] الحدیث یعنی علی دروازه علم من است و پس از من آشکار کننده استِ آنچه را من بآن فرستاده شده‌ام دوستی با او ایمان ودشمنی با او نفاق است الحدیث.

۱۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعلی علیه السلام انت تبین لامتی ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی تو برای امت من آشکار میکنی آنچه در آن بعد از من اختلاف نموده‌اند. آنرا حاکم در ص ۱۲۲ جزو سوم مستدرک[3] از حدیث انس روایت نموده آنگاه گفته این حدیث صحیح است بر شرط شیخین وشیخین آنرا روایت نکرده‌اند اه (مؤلف گوید) هر که در این حدیث و امثال آن تدبر وتفکر نماید خواهد دانست که علی علیه السلام از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمنزله حضرت رسول است از خدا یتعالی زیرا که خدای تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید وما انزلنا علیك الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یومنون یعنی وما قرآن را بر تو نازل نفرمودیم جز برای اینکه آشکار سازی برای ایشان آنچه را در

---

۱ - آنجا ترمذی در صحیح خود و ابن جریر روایت کرده اند و جماعتی از اعلام از آندو نفر نقل کرده‌اند مثل متقی هندی در ج ۶ کنز خود ص ۴۰۱ و گفته است که ابن جریر گفت اینخبری است که سند آن صحیح است نهج و آنرا جلال الدین سیوطی در حرف همزه از جامع الجوامع و جامع صغیر از ترمذی نقل کرده مراجعه کن ج ۱ جامع صغیر را ص ۱۷۰.

۲ - آنرا دیلمی از حدیث ابوذر روایت کرده چنانچه در ص ۱۵۶ ج ۶ کنز العمال است.

۳ - وهم آنرا دیلمی از انس روایت کرده چنانچه در ص ۱۵۶ کنز العمال ج ۶

آن اختلاف نموده‌اند وبجهة هدایت ورحمت برای گروهی که ایمان آوردند وحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بعلی علیه السلام میفرمایدتو آشکار میکنی برای امت آنچه رادرآن بعدازمن اختلاف نموده‌اند.

۱۳ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم (ازجمله چیزهائیکه ابن السماك ازابوبکر مرفوعاروایت کرده) علی منی بمنزلتی من ربی[1] یعنی علی از من بمنزله من است از پروردگار من.

۱۴ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم (از جمله چیز هائیکه آنرا دار قطنی درافراد از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده) علی بن ابی طالب باب حطه من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافراً[2] یعنی علی بن ابی طالب دروازه حطة است هرکس از آن داخل شد مؤمن باشد و هرکس از آن خارج شد کافر باشد.

۱۵ ـ فرمایش آنحضرت روز عرفات درحجة الوداع علی منی و انا من علی ولا یؤدی عنی الا انا اوعلی[3] یعنی علی از من است و من از علی

---

۱ ـ آنرا ابن حجر نقل نموده در مقصد پنجم از مقاصد آیه چهاردهم از آیاتی که آنرا در باب ۱۱ صواعق ایراد نموده‌ص ۱۰۶.

۲ ـ اینحدیث ۲۵۲۸ باشد از احادیث کنز ص۱۵۳ ج ۶. ۲ ـ آنرا ابن ماجه در باب فضائل صحابه ص ۹۲ در جزء اول سنن خود و ترمذی ونسائی در صحیح خودشان روایت نموده‌اند و آن حدیث ۲۵۳۱ باشد از احادیث کنز ج ۶ ص ۱۵۳. و آنرا امام احمد درج ٤ مسند خود ص ۱٦٤ از حدیث حبشی بن خباده بطرق متعدده که همه صحیح هستند روایت کرده همین بس که آنرا از یحیی بن آدم از اسرائیل بن یونس ازجد وی ابی اسحق سبیعی ازحبشی روایت کرده وهریك از ایشان نزد شیخین بخاری ومسلم حجتند ودرصحیحین بایشان احتجاج نموده اند. وکسیکه باینحدیث در مسند احمدمراجعت کند میداند که صدور آن درحجة الوداع بوده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن درین دار فانی چندان بحثی نموده‌اند. و آنحضرت پیش از آن ابوبکر را باده آیه ازسورهٔ برائه فرستاده بودند. که آنرا براهل مکه

(بقیه درذیل صفحه ۲۳۵)

هستم و از من کسی جز خودم یا علی ادا نخواهد کرد همانا که اینسخن رسولیست کریم دارای قوت و صاحب مکانت و منزله نزد صاحب عرش و مطاع و صاحب امانت در آنجا و صاحب شما دیوانه نیست واز هوا سخن نمیگوید آن نیست مگر وحیی که وحی کرده میشود. پس بکجا میروید و چه میگوئید در این سنن صحیحه ونصوص صریحه و تو هرگاه در اینعهد درست تأمل نمائی و نیك نظر کنی در حکمت اعلام و اعلان آن در حج اکبر علی رؤس الاشهاد حقیقت بو اضحترین صورتی برای تو ظاهر میشود واگر بلفظ آن نظر کنی چه اندازه کم است وبمعنای آن که چه اندازه بزرگ و پردلالت است بسیار بزرك شماری آنرا زیرا که جمع نموده وحفظ کرده و تعمیم داده (با اختصار آن) و استقصآء نموده . برای هیچکس جز علی علیه السلام اهلیت ادای چیزی از چیز ها را باقی نگذاشته ، و عجبی نباشد زیرا که او نبی جز وصی او ادا نکند و بجای وی جز خلیفه وولی او ننشید وسپاس خدائیرا که مارا باین راهنمائی فرموده و هرگاه راهنمائی خدایتعالی نبودی هدایت نیافته بودیم .

۱۶ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی یعنی هرکه مرا اطاعت کند خدایتعالی را اطاعت کرده و هرکه نافرمانی من کند نا فرمانی خدای تعالی کرده و هر که علی را

(بقیه از ذیل صفحه ۲۳٤)

قرائت نماید . پس علی علیه السلام را پیش خواندند (چنانکه امام احمد آنرا در ج۱ مسند خود روایت نموده ص ۱۵۱) پس بوی دستور دادند که خودرا بابوبکر برساند و هرجا بوی رسید نامه را ازوی بستاند و خودش آنرا باهل مکه قرائت نماید .

اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی علی کند نافرمانی من کرده ـ آنرا حاکم در ج ۳ مستدرك ص ۱۲۱ و ذهبی در همان صفحه از تلخیص خود روایت کرده اند. و تصریح بصحت آن بشرط شیخین نموده اند.

۱۷ ـ فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم یاعلی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقنی یعنی یا علی هر که از من مفارقت کند ازخدایتعالی مفارقت نموده و هر که از تو مفارقت کند از من مفارقت نموده آنرا حاکم در جزو سوم صحیح خود ص ۱۲۴ روایت نموده و گفته صحیح الاسناد است و شیخین آنرا روایت نکرده‌اند.

۱۸ ـ فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم درحدیث ام‌سلمه من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که علی‌را دشنام دهد مرا دشنام داده. آنرا حاکم در اول ص ۱۲۱ جزو سوم مستدرك روایت کرده و حکم بصحت آن بشرط شیخین نموده و ذهبی آنرا در تلخیص خود ایراد نموده و تصریح بصحت آن نموده وآنرا احمد درجزء ششم مسند خود ص ۳۲۳ ازحدیث ام سلمه و نسائی در ص ۱۷ خصائص علویه و جماعتی از حافظان آثار روایت نموده اند. و مثل آن فرمایش حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله و سلم در حدیث عمروبن شاس[1] من اذی علیا فقد اذانی یعنی هر که علی را

---

۱ ـ پس بحجفه بوی رسید ونامه از وی بستاند (گفته) وابوبکر بسوی حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد یارسول‌الله آیا چیزی در بارهٔ من نازل شده حضرت فرمودند نی ولیکن جبرئیل نزد من آمدو فرمود ان یؤدی عنك الا انت اورجل منك یعنی هرگز ادا نمیکند کسی از تو مگر خودت یا کسی که از تو باشد آه ودرحدیث دیگر آمده (که آنرا احمد در جزء اول مسند ص ۱۵۰ از علی علیه‌السلام روایت کرده) که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه

(بقیه در ذیل صفحه بعد ۲۳۷)

آزار دهد مرا آزار داده.

۱۹ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقدابغضنی یعنی هرکه علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته. آنرا حاکم روایت نموده وحکم بصحت آن بشرط شیخین کرده ص ۱۳۰ جزء سوم مستدرک و ذهبی آنرا در تلخیص آورده و اعتراف بصحت آن بهمان شرط نموده. و مثل آن فرمایش حضرت علی علیه السلام است[1] والذی فلق الحبه وبرا النسمة انه لعهدالنبی الامی صلی الله علیه و آله و سلم لایحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق یعنی سو گند بآنکسیکه در زیر زمین دانه شکافته و انسان آفریده همانا که این عهد حصرت پیغمبر امی است صلی الله

(بقیه ازذیل صفحه ۲۳۶)

و آله وسلم وقتیکه ویرا برائت فرستاد بوی فرمود لابد ان اذهب بها انا او تذهب بها انت یعنی ناچار آنرا یامن خود ببرم یا آنرا تو خود ببری علی علیه السلام عرض کرد حالا که چاره نیست من خود آنرا میبرم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند فانطلق فان الله یثبت لسانك و یهدی قلبك الحدیث یعنی برو که خدایتعالی زبان ترا ثابت میدارد و دل ترا هدایت میفرماید الحدیث.

حدیث عمرو بن شاس در تعلیقات ما برجواب ۱۸ گذشت آنرا در تعلیقه ص ۱۸۲ از این ترجمه رجوع کن.

۱ - آنرا مسلم در کتاب ایمان ج ۱ ص ٤٦ صحیح خود روایت کرده وابن عبدالبر مضمون آنرا در استیعاب از جماعتی از صحابه در ترجمه علی علیه السلام روایت کرده و در جواب ۱۸ حدیث بریده گذشت آنرا مراجعه کن وفرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی خدایا دوست دار هرکه او رادوست دارد ودشمن دار هر او را دشمن دارد بنوا تر رسیده چنانچه بآن صاحب فتاوی حایثه در رساله خود که موسوم است بالصلات الفاخره فی الاحادیث المتواتره اعتراف نموده.

علیه و آله وسلم که مرا جز مؤمن دوست ندارد و مرا جز منافق دشمن ندارد.

۲۰ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یاعلی انت سیدی فی الدنیا وسیدی فی الاخرة حبیبك حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوك عدوی وعدوی عدو الله والویل لمن ابغضك بعدی یعنی یاعلی توسیدی در دنیا وسیدی در آخرت دوست تو دوست من است ودوست من دوست خدایتعالی است ودشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدایتعالی است وای بر کسیکه ترا بعد از من دشمن بدارد. آنرا حاکم در جزء سوم مستدرك ص ۱۲۸ روایت کرده و حکم بصحت آن نموده برشرط شیخین[1].

---

۱ ـ آنرا از طریق از ابولازهر روایت کرده از عبدالرزاق از معمر از زهری ازعبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت کرده هر یك از اینان حجتند و بدینسبب حاکم بعد از ایراد آن گفته صحیح است برشرط شیخین گفت و ابوالازهر باجماع ایشان ثقه باشد و هرگاه ثقه بحدیثی منفرد باشد پس آنحدیث بناء باصل ایشان صحیح باشد. آنگاه گفته از ابو عبدالله قرشی شنیدم میگفت از احمد بن یحیی حلوانی شنیدم میگفت وقتیکه ابوالازهر از صنعاته وارد شد و با اهل بغداد اینحدیث را مذاکره نمود یحیی بن معین آنرا انکار کرده. پس وقتیکه روز جلوس وی شد در آخر مجلس گفت کجا است این کذاب نیشابوری که ازعبدالرزاق اینحدیثرا ذکر میکند. پس ابوالازهر برخاست و گفت آنکس منم پس یحیی بن معین از گفتگو و برخاستن وی بخندید او را نزدیك خود آورد آنگاه بوی گفت چگونه عبدالرزاق ترا اینحدیث گفت و بغیر تو آنرا نگفت. جواب داد که ای ابوزکریا همانا که من که بصنعا شدم عبدالرزاق غائب بود و در قریه خود که از آنجا دور بود رفته بود پس من با اینکه بیمار بودم بسوی او شدم همینکه بدو رسیدم از من امر خودشان را جویا شد من هم باو خبر دادم و ازوی نوشتم (یعنی احادیثیکه از وی می شنیدم نوشتم) و با او بصنعا آمدم وقتیکه او را وداع کردم گفت حق تو برمن واجب شد بتو حدیثی بگویم که آنرا غیر تو از من نشنیده پس بخدا سوگند که مرا اینحدیث گفت بزبان. پس یحیی بن معین ویرا تصدیق نموده از وی عذر خواهی نمود. اما ذهبی در تلخیص اعتراف بوثاقت راویان این حدیث عموما نموده و بر و ثاقت ابو الازهر بخصوصه تصریح نموده و با اینهمه در صحت

(بقیه درذیل صفحه ۲۳۹)

۲۱ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم یاعلی طوبی لمن احبك و صدق فیك و ویل لمن ابغضك و کذب فیك یعنی یا علی خوشا بحال کسیکه ترا دوست بدارد و در باره تو راست گوید و وای بر کسیکه ترا دشمن بدارد و در باره تو دروغ گوید. آنرا حاکم در جزء سوم مستد رک ص ۱۳۵ روایت کرده انگاه گفته اینحدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند.

۲۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من ارادان یحیی حیاتی و یموت میتتی ویسکن جنة الخلدالتی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابی طالب فانه لن یخرجکم من بعدی ولن یدخلکم فی ضلالة[1] یعنی هر که میخواهد مثل زندگانی من زندگانی کند ومثل مردن من بمیرد و درجنة الخلدیکه پروردگار من بمن وعده فرمود ساکن شود پس پیروی علی بن ابی طالب علیهم السلام کند زیرا که هرگز او شما را از هدایت بیرون و در گمراهی داخل ننماید.

۲۳ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اوصی من آمن بی و صدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی ومن تولانی فقد

(بقیه از ذیل صفحه قبل ۲۳۸)

حدیث تشکیك نموده لیکن چیزیکه اسباب قدح در حدیث باشد نیاورده جز زور لفتن شرم آور اما پنهان شدن عبدالرزاق پس نبود جز از ترس تعدی ستمکاران چنانچه سعید بن جبیر ترسید وقتیکه مالك بن دینار از وی پرسید که حامل رایت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که بود پس یعنی نظر کرده گفت گویا که تو آسوده خاطری مالك گفت که من خشمناك شدم و ببرادران وی از قراءشکایت او کردم (یعنی ازاهل قرائت) پس عذر خواهی نمودند که او از حجاج میترسد که بگوید که حامل آن علی بن ابی طالب علیهما السلام بود. آنرا حاکم در ج۳ مستدرك ص ۱۳۷ روایت کرده آنگاه گفته اینحدیث صحیح الاسناد است وآنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند.

۱- اینحدیث را در اول ص ۳۶ این ترجمه ذکر کرده ایم.

تولی الله و من احبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله عزوجل[1] یعنی وصیت میکنم هر کسی را که بمن ایمان آورده و مرا تصدیق نموده بولایت علی بن ابی طالب علیهم السلام پس هر که او را پیروی کند مرا پیروی کرده و هر که مرا پیروی کند خدایتعالی را پیروی کرده و هر که ویرا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته خدایتعالی را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن داشته خدایتعالی را دشمن داشته.

۲۴ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن غرسها ربی فلیتول علیا من بعدی و لیوال والیه و لیقتد باهل بیتی من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی ورزقوا فهمی و علمی فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم شفاعتی. یعنی هر که را شادمان کنید اینکه زندگی کنید مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من. وساکن شود در جنت عدنیکه آنرا پروردگار من غرس نموده پس باید پیروی کند علی را بعد از من و باید دوست دارد دوست اورا و باید اقتدا نماید باهل بیت من بعد از من زیرا که ایشان عترت منند از طینت من خلق شده اند و فهم و علم من روزی ایشان شده پس وای بر کسانیکه فضل ایشانرا تکذیب کنند از امت من وصلهٔ مرا در باره ایشان قطع کنند خدای تعالی ایشان را بشفاعت من نرساناد.

۲۵ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم من احب ان

---

۱ ـ اینحدیث را هم در ص ۳۶ این ترجمه ذکر نموده ایم رجوع کن بتعلیقاتی که براینحدیث و برحدیثی که قبل از وی است درصفحه مذکوره مراجعه کن.

یحیی حیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنه التی وعدنی ربی و هی جنه الخلد فلیتول علیا و ذریته من بعده فانهم لن یخرجو کم من باب هدی ولن یدخلو کم باب[1] ضلالة یعنی هر که دوست دارد اینکه زندگانی کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود در بهشتیکه بمن پروردگار من وعده فرموده و ان جنه الخلد است پس علی و ذریت او را پس از او پیروی کند زیرا که ایشان هرگز شما را از در هدایت بیرون و بر در گمراهی شما را داخل ننمایند.

۲۶ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یاعمار اذا رایت علیا قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره فاسلك مع علی ودع الناس انه لن یدلك علی ردی ولن یخرجك[2] من هدی یعنی ایعمار همینکه ببینی که علی براهی میرود و مردم براه دیگری میروند پس باعلی باش و مردم را بگذار همانا که او ترا هرگز در بهلاکت نبرد و از هدایت بیرون نکند.

۲۷ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ابی بکر کفی و کف علی فی العدل سواء[3] یعنی دست من و دست علی در عدالت یکسان است

۲۸ ـ فرمایش آنحضرت صلی علیه و آله وسلم یا فاطمة اما ترضین ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض فاختار رجلین احدهما ابوك والاخر بعلك[4] یعنی ایفاطمه مگر تو راضی نیستی که خدای عزوجل باهل زمین سرکشی فرمود دو نفر برگزید یکی از آندو پدر تو است و آندیگری شوهر تست.

---

۱ ـ رجوع کن بتعلیقات ما بر این حدیث و حدیث پیشتر ازین در جواب ۵

۲ ـ آنرا دیلمی از عمار و ابو ایوب روایت کرده چنانکه در اول ص ۱۵۶ ج ۶ کنز است

۳ ـ این حدیث ۲۵۳۹ ج ۶ کنز است ص ۵۳.

۱ ـ آنرا حاکم در ج ۳ صحیح مستدرك خود ص ۱۲۹ و بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده‌اند و حکم بصحت آن نموده‌اند

۲۹ ـ فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم انا المنذر و علی الهادی وبك یاعلی یهتدی المهتدون من بعدی[1] یعنی من بیم دهنده‌ام و علی هدایت کننده‌است و بتو یاعلی هدایت یافتگان هدایت یابند.

۳۰ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یاعلی لایحل لاحدان یجنب فی المسجد غیرمی وغیرك[2] یعنی یاعلی هیچکس راروا نباشد که در مسجد مجنب شود جز من و تو. ومثل آن است حدیث طبرانی ازام سلمه وحدیث بزاراز سعد ازحضرت رسولخدا صلی علیه وآله وسلم لایحل لاحدان یجنب فی هذا المسجد الا انا[3] اوعلی یعنی روانباشد هیچکس راکه دراین مسجد مجنب شود مگرمن وعلی

۳۱ ـ فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم اناوهذا یعنی علیاحجة علی امتی یوم القیمه یعنی من واین یعنی علی علیه السلام حجت هستیم برامت من روز قیامت. آنرا خطیب[4] ازحدیث انس روایت کرد (نمیدانم) بچه‌سبب ابوالحسین علیه السلام مثل حضرت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم حجت میشود اگرنه‌این بودکه‌اوولی عهد آنحضرت صلی علیه وآله وسلم وصاحب امر بعد از وی بود.

۳۲ ـ فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم مکتوب علی باب الجنة

ـ دیلمی آنرا از حدیث ابن عباس روایت نموده وآن حدیث ۲۶۳۱ ج ۶ کنزاست ص ۱۵۷.

۲ ـ رجوع کن بتعلیقات مابراینحدیث درجواب ۱۷ص ونیك تامل کن دراحادیثیکه آنجا آنها را ایراد کرده‌ایم.

۳ ـ آنرا ابن حجر در صواعق خودآورده درحدیث ۱۳ چهل حدیث که درباب ۹ ذکر کرده.

٤ ـ وآن حدیث ۲۶۳۲ ج ٦ کنز است ص ۱۵۷.

لااله الاالله محمد رسول‌الله علی اخو رسول‌الله[1] یعنی بردربهشت نوشته شده لااله الاالله محمد فرستاده خدایتعالی است علی برادر رسولخدااست.

۳۳ - فرمایش آنحضرت صلی علیه و اله وسلم مکتوب علی ساق العرش لااله‌الاالله محمدرسول‌الله ایدیه بعلی و نصرته بعلی[2] یعنی برساق عرش نوشته شده لااله الاالله محمد رسول‌الله اورا بعلی تقویت کردم واورا بعلی نصرت دادم.

۳۴ - فرمایش آنحضرت صلی علیه واله وسلم من ارادان ینظر الی نوح فی عزمه والی آدم فی علمه والی ابراهیم فی حلمه[3] و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هرکه میخواهد نظر کند بنوح در عزم وی و بآدم در علم وی و بابراهیم در حلم وی و بموسی در زیرکی وی وبعیسی در زهد وی پس باید بعلی بن ابیطالب نظر کند، آنرا بیهقی در صحیح خود وامام احمد بن حنبل در مسندخود[4]

۱ - آنرا طبرانی در اوسط وخطیب در متفق ومفترق روایت کرده چنانچه در اول ص ۱۵۹ ج ۶ کنزالعمال است ومآنرا در جواب ۳۴ ص ۱۳۱ آورده ایم وبرآن تعلیقات نوشته ایم که ارباب بحث وتتبع راسودمند باشد.

۲ - آنرا طبرانی درکبیر وابن عساکر از ابوالحمراء مرفوعا روایت کرده‌اند چنانچه درص ۵۸ ج ۶ کنزاست.

۳ - حلم بکسر حاء مهمله وسکون لام و میم در آخر بمعنی بردبـاری وعقل هر دو آمده ولی معنی عقل مناسبتراست اینجا (مترجم).

۴ - وآنرا ابن ابی‌الحدید ازبیهقی واحمدبن حنبل نقل کرده درخبر چهارم ازاخباری که آنهارا درص ۴۴۹ ج ۲ شرح نهج آورده - وآنرا امام رازی درمعنی آیه مباهله درج ۲ تفسیر کبیر خود ص ۲۸۸ آورده وآنرامثل ارسال مسلمات مرسلا ذکر کرده‌که در نزد موافق ومخالف موافق‌است. وآنرا ابن بطه ازحدیث ابن‌عباس روایت‌کرد چنانچه درص ۳۴ کتاب فتح‌الملك العلی بصحت حدیث باب مدینة العلم علی تالیف امام احمدبن محمدبن صدیق الحسنی المغربی نزیل قاهره است - وازکسانیکه اعتراف نموده باینکه علی‌علیه السلام جامع اسرار انبیاء است شیخ‌العرفامحیی‌الدین العربی‌است درآنچیزهائیکه‌ازوی عارف شعرانی درمبحث ۳۲ کتاب یواقیت وجواهر خود نقل کرده ص ۱۷۲.

روایت کرده اند .

۳۵ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ان فیك من عیسی مثلا ابغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبه النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیس بها [1] الحدیث یعنی یا علی همانا که در تو شباهتی است از عیسی یهود ویرا دشمن داشتند تااندازهٔ که بمادر وی بهتان زدند و نصاری ویرا دوست داشتند تا اندازهٔ که ویرا بجائی بردند که جای او نبود الحدیث .

۳۶ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم السبق ثلاثه السابق الی موسی یوشع بن نون والسابق الی عیسی صاحب یاسین والسابق الی محمد علی بن ابی طالب [2] یعنی سبقت گیرندگان سه نفرند سبقت گیرنده سوی موسی یوشع بن نون است و سبقت گیرندهٔ سوی عیسی صاحب یاسین است و سبقت گیرنده سوی محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است.

۳۷ ـ فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الصدیقون ثلاثه حبیب النجار مومن آل یاسین قال یا قوم اتبعوا المرسلین وحزقیل مومن آل فرعون قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب وهو افضلهم [3] یعنی صدیقان سه نفرند حبیب نجار مومن آل یاسین که گفت یا قوم اتبعوا المرسلین (ایگروه پیروی فرستاده شدگان کنید) و حزقیل مومن

۱ ـ آنرا حاکم درص ۱۲۲ ج۳ مستدرك روایت کرده .

۲ ـ آنرا طبرانی وابن مردویه ازابن عباس و دیلمی ازعائشه روایت کرده اند وآن از احادیث مستفیضه است .

۳ ـ آنرا ابونعیم وابن عساکر ازابولیلی وابن النجار ازابن عباس مرفوعا روایت کرده اند . رجوع کن حدیث ۳۰ و ۳۱ را از چهل حدیث که ابن حجر آنرا در فصل دوم باب ۹ صواعق خود ص ۷۴ و ص ۷۵ آورده .

آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله (آیا میکشید مردیرا بجهت اینکه میگوید پروردگار من خدا است) و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است.

۳۸- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعلی علیه السلام ان الامة ستغدربك بعدی وانت تعیش علی ملتی وتقتل علی سنتی من احبك احبنی و من ابغضك ابغضنی وان هذه ستخضب من هذا یعنی لحیته من راسه[1] یعنی همانا که امت پس از من با تو حذر خواهند کرد و تو بر ملت من زندگانی کنی و بر سنت من کشته شوی هر که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که ترا دشمنی بدارد مرا دشمن داشته و همانا که این ازین خضاب خواهد یعنی ریش وی ازسروی وازعلی علیه السلام مروی است اینکه اوفرمود ان مماعهد الی النبی ان الامة ستغدربی[2] بعده یعنی از چیزهائی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمن پیشتر خبر داده اینست که امت پس ازوی بامن حذر خواهند کرد. و ازابن عباس مروی است گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی فرموده اما انك ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینك همانا که تو بعد از من دوچار مشقتی خواهی شد عرض کرد درسلامت دین من فرمود در سلامت دین تو.

۳۹- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان منکم من یقاتل

---

۱ - آنرا حاکم درص ۱۴۷ ج ۳ مستدرك وذهبی در تلخیص آن روایت کرده اند وحکم بصحت آن نموده اند

۲ - اینحدیث و حدیث بعداز آنرا که حدیث ابن عباس است حاکم درص ۱۴۰ ج ۳ مستدرك وذهبی در تلخیص روایت کرده اند وهردو تصریح بصحت آنها نموده اند بشرط شیخین.

علی تاویل القرآن کماقاتلت علی تنزیله فاستشرف لها القوم وفیهم ابوبکر و عمر قال ابوبکر اناهو قال لاقال عمر انا هو قال لا ولکن خاصف النعل یعنی علیا قال ابو سعید الخدری فاتیناه فبشرناه فلم یرفع به راسه کانه قد کان سمعه من رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم[1] یعنی همانا که از میان شما کسی بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد چنانچه من بر تنزیل آن قتال نمودم پس مردم گردنها کشیدند و در میان ایشان ابوبکر و عمر هم بودند ابوبکر گفت آنکس منم فرمودنی عمر گفت آنکس منم فرمودنی ولیکن پینه زننده کفش است مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله علیهما و آلهما و سلم بود ابو سعید خدری گفت پس ما پیش علی شدیم ویرا بشارت دادیم پس سر خود بآن بلند نکرد گویا که آنرا وی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده بود ومثل آن حدیث است ابو ایوب انصاری در خلافت عمر[2] وقتیکه گفت امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابی طالب بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را بقتال پیمان شکنان و ستمکاران و از دین بیرون شدگان امر فرمود وحدیث عمار بن یاسر[3] وقتیکه گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی سنقاتلك الفئة الباغیه و انت علی

---

۱ ـ آنرا حاکم در آخر ص ۱۲۲ ج ۳ مستدرك وذهبی در تلخیص روایت کرده اند وهردو حکم بصحت آن برشرط شیخین نموده اند وآنرا شیخین روایت نکرده اند وهم آنرا امام احمد از حدیث ابی سعید در ص ۸۲ وص ۳۳ ج ۳ مسند خود و بیهقی در شعب الایمان وسعید بن منصور در سنن خود وابو نعیم در حلیه خود وابو یعلی در سنن روایت کرده اند وآن حدیث ۲۵۸۵ باشد از ج ۶ کنز ص ۱۵۵ ۲ـ آنرا حاکم از وی یعنی از عمر بدو طریق روایت کرده در ص ۱۳۹ و ۱۴۰ ج ۳ مستدرك. ۳ـ آنرا ابن عساکر روایت کرده وآن حدیث ۲۵۸۸ باشد ج ۶ کنز ۱۵۵ .

الحق فمن لم ینصرك یومئذ فلیس منی یعنی یا علی گروه ستمکاران با تو جنك خواهند کرد و تو برحقی پس هر که ترا آنروز یاری نکند ازمن نیست وحدیث ابوذر [1] وقتی که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده والذی نفسی بیده ان فیکم لرجلا یقاتل الناس بعدی علی تاویل القرآن کما قاتلت المشرکین [2] علی تنزیله یعنی سوگند بآن خدائیکه جانم بدست او است که در میان شما مردی باشد که با مردم بر تاویل قرآن جنك میکند بعد از من چنانچه من با مشرکین بر تنزیل آن جنك نمودم وحدیث محدبن عبیدالله ابن ابی رافع از پدرش ازجدش ابورافع که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود یاابارافع سیکون بعدی قوم یقاتلون علیا حق علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فبلسانه فمن لم یستطع فبقلبه [3] الحدیث یعنی ای ابورافع بعد از من گروهی باعلی جنك خواهند کرد که برخدای تعالی جهاد ایشان لازم است پس هر که نتواند با ایشان بدست جهاد کند باید بزبان خود جهاد کند و هر که نتواند بزبان باید بدل خود جهاد کند الحدیث [4] و حدیث اخضر انصاری که گفت حضرت رسولخدا

---

۱ - آنرا دیلمی روایت کرده چانچه در ص ۱۵۵ ج ۶ کنز است (مؤلف) .

۲ - تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قتال حضرت امیر علیه السلام را بامردم آنزمان بقتال با خود مشرکین اگر کسی نیکو تامل کند اشاره است اینکه کسانیکه با علی علیه السلام جنگیده اند حکم مشرکین دارند وفی الحقیقه ازدایره اسلام خارج باشند ورمزی است بعلت موجبه قتال حضرت علی علیه السلام باآنها ودرین شکفتی نیست چنانچه حقتعالی میفرماید ومایومن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون (مترجم)

۳ - آنرا طبرانی درکبیر روایت کرده چانچه درآخر ص ۱۵۵ ج ۶ کنزاست .

٤ - اوپسر ابوالاخضرست ویرا ابن المسکن ذکر کرده واینحدیث را ازوی ازطریق حارث بن حصیرة ازجابرجعفی ازحضرت باقرازحضرت سجاد علیهما السلام ازاحضرازحضرت پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده وابن مسکن گفته اودر میان صحابه مشهور نیست و در اسناد حدیثی وی نظر است همه اینهارا عسقلانی دراصابه درترجمه اخضر ذکر کرده و دارقطنی اینحدیث رادرافراد ذکرکرده وگفته جابرجعفی بان متفرد است واورافضی است.

صلی الله علیه وآله وسلم فرموده انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تأویله یعنی من بر تنزیل قرآن جنك میکنم وعلی بر تاویل آن جنك میکند.

فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اخصمك بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم الناس بسبع انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم بعهدالله و اقومهم بامرالله واقسمهم بالسویه و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم فی القضیة و اعظمهم عندالله مزیة یعنی[1] یاعلی من برتو بواسطه نبوت غلبه دارم چه پس از من نبوتی نباشد وتو برمردم بهفت چیز غلبه داری تو نخستین ایشانی بایمان بخدایتعالی و وفا کننده ترین ایشانی بپیمان خدایتعالی و قائمترین ایشانی بامر خدایتعالی و قسمت کننده‌ترین ایشانی بالسویه‌در رعیت و بابصیرت ترین ایشانی درحکم نمودن میان خصمین و بزرگترین ایشانی نزد خدایتعالی بفضیلت اهـ و از ابوسعید خدری مروی است که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده یا علی لك سبع خصال لایحاجك فیهااحدانت اول المؤمنین بالله و اوفاهم بعهدالله واقومهم بامرالله و ارأفهم بالرعیه و اعلمهم بالقضیه و اعظمهم مزیة یعنی یاعلی ترا هفت حصلت است که در آنها با تو کسی مجادلت نتوان کرد تو اول ایمان آورندگان بخدائی و وفا کننده‌ترین ایشانی بپیمان خدایتعالی وقائمترین ایشانی بامر خدایتعالی و مهربانترین ایشانی برعیت و داناترین ایشانی‌در حکم نمودن میان خصمین و بزرگترین ایشانی بفضیلت اهـ با آنچیزهائیکه مقام گنجایش استقصاء آنها را ندارد از امثال احادیث متضافرة متناصره که رویهم رفته دلالت بر یکمعنی دارند که‌علی دوم حضرت رسولخدا است

---

۱ ـ آنرا ابونعیم در حلیة الاولیا ازحدیث میعاد وحدیثی را که بعدازاین است یعنی حدیث ابوسعید روایت کرده و هر دو حدیث در ص۱۵۶ کنز موجودند.

صلی‌الله علیهما وآلهما وسلم دراین امت و اورا بعد ازحضرت پیغمبرصلی الله علیه‌و آله و سلم آن ریاست بود که آنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم رابود پس آنها ازاحادیث متواتره‌اند درمعنی خود اگر چه لفظ آنها متواتره نباشد و بس است ترا حجت بالغه آنها والسلام .ش

سؤال ۲۵ بتاریخ ۱۱ محرم سنه ۱۳۳۰

۱ . اعتراف بفضائل علی علیه‌السلام . ۲ . فضائل او مستلزم خلیفه بودن او بتعیین حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله وسلم نیست . .

۱ ــ امام ابوعبدالله احمدبن حنبل فرمود برای هیچکس ازاصحاب حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم از فضائل نیامده آنچه برای علی بن ابی‌طالب آمده[1] و ابن عباس فرموده‌فرودنیامده از کتاب‌خدایتعالی در باره کسی آنچه دربارهٔ‌علی فرود آمده[2] . و باردیگرفرموده[3] در بارهٔ علی علیه‌السلام سه‌صد آیه ازکتاب خدایتعالی‌فرودآمده . وبارسوم[4] فرموده خدایتعالی یا ایهاالذین امنوا فرو نفرستاده مگر اینکه علی علیه‌السلام‌امیر و شریف آن باشد و همانا که خدایتعالی‌اصحاب محمدصلی الله علیه‌وآله و سلم را در بسیار جاازکتاب عزیز خود عتاب فرموده‌و علی‌را جزبنیکوئی یاد نفرموده . و عبدالله‌بن[5] عیاش‌بن ابی ربیعه فرموده آنچه بخواهی علی‌در

---

۱ ــ آنرا حاکم در ص ۱۰۷ صحیح مستدرك روایت کرده و ذهبی درتلخیص خود آنرا تعقیب ننموده ۲ــ آنرا ابن عساکر وجماعتی‌ازاصحاب‌سنن روایت کرده‌اند ۳ــ آنرا ابن‌عساکر نیز روایت‌کرده ٤ــ آنرا طبرانی وابن‌ابی‌حاتم و جماعتی ازاصحاب سنن روایت‌کرده‌اند و ابن حجر آنرا و سه حدیث که قبل از آن است در فصل ۳ باب۹ ص۷٦ صواعق خود نقل کرده .

۵ ــ آنرا اهل اخبار و اصحاب سنن از ابن عباس نقل کرده‌اند و در صفحه ۷٦ صواعق موجوداست .

علم ضرس قاطع داشت و او را پیشی بود در اسلام و دامادی ازرسولخدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم وفقه درسنت و دلاوری در جنگ وسخاوت درمال. و امام احمدبن حنبل[1] را پرسیدند که در بارهٔ علی و معویه چگوئی فرمود علی رادشمنان زیاد بود پس دشمنان بسی کنجکاوی کردند که عیبی بوی بیندند نیافتند پس نزد کسی آمدند که با وی محاربت ومقاتلت کرده بود پس بیحد ستایش او کردند که آزاری بوی رسانند اه و قاضی اسمعیل[2] ونسائی و ابوعلی نیشابوری وغیر ایشان گفته‌اند که درحق هیچیك از صحابه با سنادهای نیکو نیامده آنچه در حق علی علیه السلام آمده.

۲ - و این از چیزهائی که سخنی در آن نیست و همانا که سخن در این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را بخصوصه جانشین خود قرار داده و این احادیث نصوص آشکاردران باب نیست رفقط از خصائص امام (علی علیه السلام) و فضائل آنحضرت را ارقام گنجایش ندارد. و ما اعتقاد داریم که آنحضرت کرم الله وجهه اهل آنفضائل و برتر از آنها است و از شما اضعاف اضعاف آنچه ذکر کرده‌اید فوت شده و گاه است که آنها اهلیت آنحضرت را برای امامت برسانند ولکن ترشح آن حضرت برای امامت غیراز تعیین آنحضرت است برای آن چنانچه میدانید والسلام س.

جواب ۲۵ بتاریخ ۱۳ محرم ۱۳۳۰

وجه استدلال بخصائص آنحضرت علیه السلام بر امامت وی

همانا کسیکه مانند شما (تیز فکر دوراندیش و دانا بموارد و مصادر

۱- سلفی در طبوریات آنرا روایت کرده و آنرا ابن حجر در ص ۷۶ صواعق نقل کرده.

۲ - چنانچه آن از ایشان است و ابن حجر آنرا در فصل ۲ باب ۹ صواعق خود ص ۷۲ نقل کرده.

کلام وبابصیرت بمرام ومقصود آن ومسبتصر بحضرت رسولخدا یتعالی صلی الله علیه و سلم و حکمت بالغه آنحضرت و خاتمیت پیغمبری آنحضرت و قدر شناس آنحضرت درکردار وگفتار وی واینکه آنحضرت از هوای نفس سخن نگوید باشد مقاصد آن احادیث از وی فوت نشود و لوازم آنها عرفاً وعقلا بروی پوشیده نماند و نباشد برتو مخفی بماند (و حال آنکه تو از اثبات [1] و اسناد عربیت هستی) اینکه آن احادیث علی علیه السلام را چنان منزلت های بلندی داده که باوجود آنها بر خدایتعالی و پیغمبران او روانباشد که آنها را بجز بخلفا وامناءدین و اهل آن بدهند پس هرگاه آن احادیث بر خلافت دلالت بالمطابقه نداشته باشد پس البته از آن کاشف است ولامحاله بدلالت التزامیه دلالت دارد و آنلزوم در آن بمعنی اخص آشکار است. وحاشا که مهتر پیغمبران آنمنزلتهای بلند را بکسی جز بوصی خود پس از خود و ولی عهدخود بدهد. با اینکه هرکس غوررسی بسائر احادیث مختصه بعلی علیه السلام و رسیدگی بآنها از روی فکر و انصاف نماید تمامت آنهارا (مگر کمی از آنها) خواهد یافت که بامامت وی اشارت دارد و بر آن دلالت بالمطابقه دارد مثل نصوص [2] سابقه و یا بدلالات التزام مثل احادیثیکه بیشتر (درجواب ۲٤) ذکر کردیم و مثل فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی مع القران و القران مع علی لن یفترقا حتی یرادعلی الحوض [3]

۱ ـ اثبات بفتح همزه جمع ثبت بفتحتین و اسناد هم بفتح همزه جمع سند بفتحتین و هر دو بمعنی حجت است . ۲ ـ در جواب ۱۰و۱۳ و ۲۰ ذکر شده اند .

۳ ـ آنراحاکم در ص ۱۲٤ ج۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص درهمان صفحه روایت کرده اند و هر دو بصحت آن تصریح نموده اند وآن ازاحادیث مستفیضه است وکیست آنکه جاهل باشد بودن علی علیه السلام با قرآن و قرآن با وی بعد از احادیث صحیحه ثقلین (کتاب وعترت) پس واقف شد برآنچه آنراما در (جواب٤) آورده ایم و حق امام عترت و بزرگ ایشانرا بشناس که کسی دفع آن نتواند و منازعه نتواند .

یعنی علی با قرآن و قرآن با علی است هرگز از هم جدا نشوند تا بر من وارد بر حوض نشوند و فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم علی منی بمنزلة راسی من بدنی[1] یعنی علی از من بمنزله سر من است از تن من و فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم در حدیث عبدالرحمن بن عوف والذی نفسی بیده لتقیمون الصلوة ولتؤتن الزکوة اولابعثن الیکم رجلا منی أو کنفسی الحدیث و آخره فاخذ بید علی فقال هوهذا یعنی سوگند بآنکه جانم در دست او است یا باید نماز را بر پا دارید و زکوة را بدهید یا اینکه برانگیزم بسوی شما مردیرا که ازمن است یا مثل خود من است الحدیث و در آخر آن است که گرفت دست علی را و گفت این همان مرد است. با آنچه بشمار نیاید از امثال ایـن احادیث. و اینفائده ایست بزرك که ملتفت میسازم بسوی آن هر غواص حقائق و کشاف غوامض را که دقت دربحث میکند بجهة خودبخودی و پیروی نمیکند مگر آنچه میفهمد از لوازم این احادیث مقدسه با قطع نظر از میل شخصی والسلام ش.

سؤال ۲۶ بتاریخ ۱۴ محرم ۱۳۳۰

معارضه ادله بمثل آنها

بسا باشد که خصمان شما با شما معارضه کنند باحادیثی که درفضائل خلفآء ثلاثه راشدین وارد شده و بآنچه درفضائل اهل سوابق ازمهاجرین و انصار آمده پس چه میگوئید س.

---

۱ ـ آنرا خطیب از حدیث برآء و دیلمی از حدیث ابن عباس روایت کرده و ابن حجر آنرا در حدیث ۳۵ چهل حدیث که در فصل ۲ باب ۹ صواعق خودص ۷۵ نقل کرده.

جواب ۲۶ بتاریخ ۱۵ محرم ۱۳۳۰

دفع دعوی معارضه

ما تصدیق داریم فضائل اهل سوابق از مهاجرین و انصار رارضی‌الله عنهم و رضوا عنه و فضائل ایشان بشمار و استقصآء نیاید و بس است ایشانرا آنچه در آن باب از آیات قرآن و احادیث صحیحه آمده و مادر وقت تتبع آنها در آنها تدبر و تفکر نمودیم (وچنانچه خدایتعالی میداند) ما آنها را معارض بانصوص علی علیه‌السلام ونه‌صالح برای معارضه چیزی از سائر خصائص آنحضرت نیافتیم. آری. مخالفین با بروایت احادیثی در فضائل متفرد هستند که نزد ما آنهاثابت نشده‌اند. پس معارضه نمودن ایشان با ما بآن احادیث مصادره ایست که از غیر کسیکه ما مکابره وتحکم است انتظار نمیرود زیرا که ما نمیتوانیم بهیچوجه آنها را معتبر بدانیم هرچند نزد خصم معتبر باشند، مگر نمی بینی که ما با مخالفین خود بآنچه ما بروایت آن متفردیم معارضه نمیکنیم و حجت نمی‌آریم برایشان مگر بآنچه از طریق خودشان آمده مثل حدیث غدیر و مانند آن. با اینکه ما تتبع نموده‌ایم آنچه را بآن متفرد شده‌اند لذاازاحادیث فضائل پس نیافتیم در آن چیزی از معارضه و نه‌هیچ دلالتی بر خلاف وازینرو است که هیچکس در خلافت خلفآء ثلاثه بآن استناد ننمود والسلام ش.

سؤال ۲۷ بتاریخ ۱۶ محرم ۱۳۳۰

خواستاری حدیث غدیر

مکرراً حدیث غدیر را یادفرموده‌اید پس حدیث آنرا از طریق اهل سنت برخوانید که در آن تدبر و تفکر کنیم والسلام س.

جواب ۲۷ بتاریخ ۱۸ محرم ۱۳۳۰

شذره ۱ از شذرور غدیر

طبرانی وغیر او بسندیکه درصحت آن اجماع[۲] دارند از زیدبن ارقم روایت کرده که گفت خطب رسول‌الله بغدیر خم تحت شجرات فقال ایهاالناس یوشك ان ادعی فاجیب[۳] وانی مسئول[۴] وانکم مسئولون[۵] فماذا انتم قائلون قالوا نشهدانك قد بلغت وجاهدت و نصحت فجزاك الله خیر فقال: الیس تشهدون ان لااله الاالله و ان محمد اعبده و رسوله و ان جنة حق و ان ناره حق و ان الموت حق و ان البعث حق بعدالموت و ان الساعة اتیة

۱- شذره ریزه های طلااست که ازمعدن آن چیده‌شود ومروارید کوچك ومهره‌ایست که دررشته جواهر میان آنهاکنند که فاصله میان آنها باشد(مترجم). ۲- جماعتی ازاعلام بصحت‌آن تصریح کرده‌اند حتی ابن حجروقتیکه آنرا ازطبرانی وغیراو دراثناء شبهه ۱۱درفصل ۵باب اول صواعق نقل‌کرده ص۲۵ اعتراف بصحت آن نموده. ۳- آنحضرت صلی‌الله علیه واله وسلم ازاینرواولا خبر ازمرك خویش دادند بجهت تنبیه برآنکه وقت مستوجب تبلیغ عهدوی است ومقتضی اعلان تعیین جانشین اواست بعدازوی واینکه نمیتواند آنرا بتاخیر اندازد چه میترسدکه اجل اورا فرا رسد قبل ازآنکه‌پایه این‌امرمهم‌رامحکم نمایدکه‌محکم نمودن‌آن‌لازم‌است‌وامت‌اوراازاتمام آن‌بی نیاز نیست. ٤- چونکه تعیین آنحضرت برادر خودرا صلی الله علیه واله وسلم بخلافت برارباب تنافس وحسد وکینه ونفاق گران بود آنحضرت صلی الله علیه‌وآله وسلم (پیش ازآنکه‌آنرا بزبان آورند) خواستندکه از آنگروه معذرتی خواسته باشند بجهت تالیف قلوب ایشان وبجهت ترس ازمضرت گفتار وکردارشان پس فرمود وانی مسول یعنی من مسئولم تابدانندکه آنحضرت باین کار مامور و از آن مسئول است‌و راهی بترك‌آن ندارد. و امام واحدی در کتاب‌اسباب‌النزول خود باسناد بابی سعید خدای روایت کرده که گفت این آیه یاایهاالرسول بلغ‌ما انزل‌الیك من ربك روز غدیر نازل شد در باره علی‌ابن ابی طالب.

۵ - شاید آن‌حضرت صلی‌الله علیه‌و آله وسلم بقول خودو انکم مسئولون یعنی شما مسئولید اشاره فرموده باشد. بآنچه آنرا دیلمی و غیره (چنانچه در صواعق وغیرآن‌است)ازابوسعید حذری روایت کرده که حضرت‌پیغمبرصلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود وقفوهم انهم‌مسئولون عن‌ولایة علی‌یعنی ایشانرا نگاهدارید چه ایشان‌ازولایت‌علی مسئولندوامام واحدی گفته‌انهم مسئولون‌عن‌ولایه علی‌واهل‌البیت یعنی‌ایشان از ولایت‌علی‌و اهل‌البیت‌مسئولند. پس‌غرض‌از فرمایش‌آنحضرت‌صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم‌وانکم‌مسئولون‌تهدیدکسانیست‌که‌باولی‌ووصی‌وی‌مخالفند.

لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور قالوا بلی نشهد بذلك[1] قال اللهم اشهد . ثم قال یاایها الناس ان الله مولای و انا مولی المومنین و انا اولی من انفسهم[2] فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه . ثم قال یا ایها الناس انی فرطکم و انکم واردون علی الحوض حوض اعرض مما بین بصری الی صنعاء فیه عدد النجوم قدحان من فضة وانی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین کیف تخلفونی فیهما الثقل الاکبر کتاب الله عزوجل سبب طرفه بید الله تعالی و طرفه بایدیکم فاستمسکوا به لاتضاوا ولا تبدلوا و عترتی اهل بیتی فانه قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یقضیا حتی یردا علی الحوض[3] اه . یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم زیر درختان خطبه خواندند و فرمودند ایمردم نزدیك است که مرا بخوانند و من اجابت کنم (یعنی اجل موعود در رسد) و همانا که من مسئولم و شما مسئولید پس شما چه خواهید گفت . گفتند ما گواهی

---

۱ - هرکس در اینخطبه نیك تأمل نماید میدانید که غرض اینست که ولایت علی علیه السلام از اصول دین است چنانچه امامیه برانند از آنجائیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولا از ایشان از شهادتین سؤال فرمود پس روز قیامت و زنده شدن مردم بعد از مردن آنگاه تعقیب آن مذکور ولایت فرمود تامعلوم شود که ولایت برحد آن اموری است که ایشانرا از آنها سؤال فرمود و ایشان بآنها اقرار ننمودند واینمطلب برکسیکه عارف باسالیب کلام و معانی آن است از ارباب دانش آشکار است .

۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وانا اولی قرینه لفظیه است براینکه مراد ازمولی همان اولی است پس معنی این میشود که خدایتعالی سزاوارتراست بمن از خودم و من سزاوارترم بمومنین از خودشان و کسیکه من باو سزاوارترم از خود او پس علی علیه السلام به او سزاوارتر باشد از خودش .

۳ - این لفظ حدیث است نزد طبرانی و ابن جریر و حکیم ترمذی از زید بن ارقم و آنرا ابن حجر از طبرانی و غیر او بهمین لفظیکه شنیدی نقل کرده و صحت آنرا از مسلمات شمرده رجوع کن بصفحه ۲۵ صواعق .

میدهیم که تو تبلیغ فرمودی و مجاهدت نمودی و پند دادی پس خدایت پاداش نیکی داد پس فرمود آیا شهادت نمیدهید که لااله الاالله و اینکه محمدبنده وفرستاده او است واینکه بهشت او حق است و اینکه دوزخ او حق است واینکه مرگ حق است و زنده شدن بعد از مرگ حق است و اینکه رستخیز خواهد آمد و در آن شکی نیست واینکه خدایتعالی زنده میکند کسانیرا که در گورند. گفتند آری بآن گواهی میدهیم فرمود خداوندا تو گواه باش. آنگاه فرمود ایمردم همانا که خدایتعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم و من سزاوار ترم بایشان از خودشان پس هر کس که من مولای اویم این یعنی علی علیه السلام مولای او است بارخدا یادوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد آنگاه فرمود ایمردم من پیشرو شمایم و شما برمن برحوض وارد خواهید شد حوضیکه پهنتر از آنچه میانه بصری (ب) تا صنعآء (ج) است در آن قدحهائی از نقره بشماره ستارگان باشد و من از شما وقتیکه بر من وارد میشوید از ثقلین یعنی از ایندو چیز نفیس خواهم پرسید چگونه پس از من با ایشان رفتار خواهید کرد ثقل اکبر خدای عزوجل است ریسمانی است که طرفی یعنی بدست خدایتعالی و طرف دیگر آن بدست شما است پس بدو چنگ زنید و گمراه مشوید وتبدیل مکنید و عترت من

(ب) بصری بضم مآء موحده و سکون صاد مهمله و فتح رآء مهمله و الف مقصوره بر دوموضع اطلاق کنند یکی درشام است که ازاعمال دمشق باشد ویکی درعراق عرب است که ازقرای بغداد نزدیک عکبر باشد (ج) صنعآء بفتح صاد مهمله وسکون نون وفتح عین مهمله و الف محدود دهم بر دو موضع اطلاق شود یکی صنعآء یمن است ویکی صنعآء شام باشد وظاهر امراد دراینجا صنعآء یمن و بصری شام باشد چنانکه سیدحمیری بآن در قصیده عینیه اشاره نمود حوض له ما بین صغالی الی ایله ارض الشام او اوسع چه آیله بفتح همزه و یاخط ویا شهری از نواحی شام است بر ساحل قلزم (مترجم)

که اهل بیت منند زیرا که خداوند لطیف خبیر بمن خبر داده که این دو هرگز از میان نروند تا برحوض بر من وارد شوند و حاکم در مناقب علی علیه السلام از مستدرك خود از زید بن ارقم[1] بدو طریق که حکم بصحت آنها برشرط شیخین نموده روایت کرده که گفت لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدوحات فقممن فقال کانی دعیبث فاجبت وانی قدترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یراد علی الحوض ثم قال ان الله عزوجل مولای و انامولی کل مؤمن ثم اخذبید علی فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عادمن عاداه وذکر الحدیث بطوله یعنی وقتیکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله و سلم از حجة الوداع برگشتند ودرغدیرخم فرود آمدندپس فرمودند تازیر درختان را جاروب زدند پس فرمود گویا مرا خواندندومن اجابت نمودم (یعنی گویا اجل من نزدیك شده) و همانا من . میان شما دو چیز نفیس گذاشته ام یکی از آنها از آندیگر بزرگتر است کتاب خدایتعالی و عترت من پس به بینید چگونه پس ازمن با آندو رفتارخواهیدکرد زیرا که آنها ازهم جدا نخواهندشد تا برمن برحوض واردشوند آنگاه فرمود همانا که خدای عزوجل مولای من است و من مولای هرمؤمنم آنگاه دست علی را گرفته فرمود هر که من مولای اویم پس این ولی او است بارخدایا دوست بدار هر که او را دوست میدارد ودشمن بدار هرکه اورا دشمن میدارد حدیث رابطوله ذکر نموده وذهبی آنرا درتلخیص تعقیب نکرده وهم حاکم آنرادرباب ذکر زیدبن[2] ارقم در مستدرك خود روایت نموده و تصریح بصحت آن نموده و

۱- ج ۳ ص ۱۰۹ . ۲- ج ۳ ص ۵۳۳ .

ذهبی (با آن تشدد و تعصب خود) تصریح بآن نمود در آن باب از تلخیص خود. پس مراجعه کن و امام احمد از حدیث زید بن ارقم[1] روایت کرده که گفت نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوادیقال له وادی خم فامر بالصلوه فصلاها بهجیر قال فخطبنا و ظلل لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بثوب علی شجرة سمرة من الشمس فقال الستم تعلمون اولستم تشهدون انی اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه وعاد من عاداه یعنی باحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدره فرود آمدیم که آنرا وادی خم میگفتند پس امر بنماز فرمود پس نماز را در شدت گرما بجا آورد پس بر ما خطبه خواند پس سایه بانی از آفتاب از جامه بردرخت سمره برای حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده پس فرمود آیا نمیدانید آیا گواهی نمیدهید که من بهر مؤمنی از خود اوسزاوارترم گفتند آری فرمود پس هرکه من مولای اویم پس علی مولای اواست بارخدایا دوست بدار هرکه او را دوست میدارد و دشمن بدار هرکه اورا دشمن میدارد اهـ. ونسائی اززید بن ارقم[2] روایت کرده که گفت لما دفع لنبی صلی الله علیه و آله وسلم من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقممن ثم قال کانی دعیت فاجبت وانی تارك فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظر و اکیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ثم قال ان الله مولای و اناولی کل مؤمن ثم انه اخذ بید علی فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد

---

۱ ـ ج ٤ مسند احمد ص ۳۷۲.

۳ ـ خصائص علویه ص ۲۱ درذکر فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من کنت ولیه فهذا ولیه.

من عاداه قال ابوالطفیل فقلت[1] لزید سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال وانه ما کان فی الدوحات احد الا راه بعینیه و سمعه باذنیه اه یعنی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از حجة الوداع کوچ نمودند و بغدیر خم فرود آمدند امر فرمودند تا زیر درختانرا جاروب زدند آنگاه فرمودند گویا مرا خواندند من اجابت نمودم و همانا که من میان شما دو چیز نفیس میگذارم یکی از آندو از آندیگر بزرگتر است کتاب خدا و عترت اهل بیت خود را پس ببینید چگونه پس از من با آنها رفتار خواهید نمود زیرا که آندو از هم جدا نخواهند شد تا بر من بر حوض وارد شوند آنگاه فرمود همانا که خدایتعالی مولای من است و من ولی هر مؤمنم آنگاه دست علی را گرفت و فرمود هرکه من ولی اویم این ولی اواست خدایا دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد. ابوالطفیل گفت پس بزید گفتم آنرا از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدی گفت زیر درختان کسی نبود مگر اینکه او را بچشمهای خود دیده و بگوشهای خود شنیده اه و اینحدیثرا

---

۱ - سوال ابوالطفیل ظاهر است در تعجب وی از این امت که این امر را (یعنی خلافت را) از علی علیه السلام برگردانیدند با آنچه روایت میکنند آنرا از پیغمبرشان درحق وی روز غدیر وگویا که او شك کرده است درصحت آنچه روایت میکنند درآن باب پس بزید گفت وقتیکه روایت او را شنیداز وی آیا آنرا تو از حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم شنیدی ازروی استغراب واستعجاب وحیرت وشك پس زید بوی جواب داد که کسی در زیر درختان نبود مگر آنکه او را بچشم خود دید و بگوش خود ازوی شنید آنوقت برابوالطفیل معلوم شد که اینکار چنان است که کمیت علیه الرحمه فرمود و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الخلافه لو اطیعاً ولکن الرجال تبایعوها فلم اومثلها خطر امبیعاً ولم اومثل ذاك الیوم یوماً ولم اومثله حقاً اضیعاً یعنی روز درختان درختان غدیرخم حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم خلافت اورا آشکار فرمود ایکاش اطاعتش میکردند ولکن مردم آنرا خریدو فروش کردند پس ندیدم مثل خلافت شرف فروخته شده و ندیدم مثل آنروز روزی راو ندیدم مثل او (یعنی مثل حق علی علیه السلام) حقی را که ضایع گردیده شده باشد.

مسلم[1] درباب فضائل علی علیه السلام در صحیح خود بطریق متعدده از زید بن ارقم روایت کرده لیکن او را مختصر کرده (و چنین میکنند) . و امام احمد از حدیث براء بن عازب[2] بدو طریق روایت کرده که گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا الصلوة جامعة و کسح لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحت شجرتین فصلی الظهر و اخذ بید علی فقال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فاخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه قال فلقیه عمر بعد ذلك فقال له هنیئاً لك یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و بغدیر خم فرود آمدیم پس ندا داده شد که بنماز جماعت حاضر شوند و برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیر دو درخت جاروب کردند پس نماز پیشین گذاشت و دست علی را گرفت و فرمود مگر نمیدانید که من بمؤمنان از خودشان سزاوارترم گفتند آری فرمود مگر نمی دانید که من بهر مؤمنی از خود او سزاورترم گفتند آری پس دست علی را گرفت پس فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد (براء بن عازب) گفت پس عمر بوی برخورد بدو گفت گوارا باد ترا ای پور ابوطالب مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه شدی .

و نسائی[3] از عائشه بنت سعد روایت کرد که گفت از پدرم شنیدم

۱- ص ۳۲۵ ج ۲ . ۲ - ج ٤ مسند احمد ص ۲۸۱ .

۳ - درص ٤ از خصائص علویه درباب ذکر منزلة علی علیه السلام از خدا یتعالی و درص ۲۵ درباب ترغیب در موالات آنحضرت و ترهیب از معادات آنحضرت علیه السلام .

میگفت که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم روز حجفه دست علی را گرفته بود و خطبه خواند پس حمد و ثنای الهی گفت آنگاه فرمود ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یارسول الله ثم دفع یدعلی فقال هذا ولیی و یؤدی عنی دینی وانا موالی من والاه ومعادی من عاداه یعنی ای مردم همانا که من ولی شمایم گفتند راست گفتی یا رسول الله آنگاه دست علی را بلند کرد پس فرمود این ولی من است و وام مرا ادا میکند و من دوست آنکسم که او را دوست میدارد و دشمن آنکسم که او را دشمن میدارد. وهم از سعد[1] روایت کرده که گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم ردمن تبعه و لحق من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال ایها الناس من ولیکم قالوا الله و رسوله ثم اخذ بید علی فاقامه ثم قال من کان الله و رسوله و لیه فهذا ولیه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه یعنی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم همینکه بغدیر خم رسید توقف فرمود پس برگردانید کسانیرا که از آنجا گذشته بودند و کسانیکه مانده بودند رسیدند همینکه مردم جمع شدند فرمود ای مردم ولی شما کیست گفتند خدایتعالی و رسول او آنگاه دست علی گرفته ویرا بپایداشت آنگاه فرمود هر که خدایتعالی و رسول اوولی او است پس اینکس ولی اواست خداوندا دوست بدار کسیرا که او را دوست بداردودشمن بدار کسیرا که اورا دشمن بدارد. و نصوص در اینخصوص بسیار است که احاطه و ضبط آن نتوان کرد و آنها نصوص صریحه اند باینکه او ولی عهد آنحضرت و صاحب الامر بعد از اوست صلی الله علیهما و آلهما و سلم چنانچه فضل بن العباس بن ابی لهب گفته[2].

---

۱ - آنرا نسائی ص۲۵ خصائص علویه روایت نموده. ۲- ازجمله ابیاتی که فضل بن العباس گفته درجواب ولید بن عقبة بن ابی معیط آنرا محمد محمود رافعی در مقدمهٔ شرح هاشمیات ص۸ ذکر کرده.

و کان ولی العهد بعد محمد علی وفی کل المواطن صاحبه

یعنی علی علیه السلام بعد از حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم ولی عهد بود و در هر مورد همراه وی بود .ش

سؤال ۲۸ بتاریخ ۱۹ محرم ۱۳۳۰

چه وجه دارد احتجاج باینحدیث با اینکه متواتر نیست

شیعه اتفاق دارند بر اعتبار تواتر در آنچیزهائیکه با آنها احتجاج بر امامت میکنند زیرا که آن از اصول دین ایشان است پس چه وجه دارد احتجاج شما بخدمت غدیر با اینکه آن نزد اهل سنت متواتر نیست اگر چه از طریق صحیحه ایشان ثابت است س .

جواب ۲۸ بتاریخ ۲۲ محرم ۱۳۳۰

۱ - نوامیس طبیعه حکم بتواتر نص غدیر میکنند ۲ - عنایت خدایتعالی بآن ۳ - عنایت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ۴ - عنایت حضرت امیر المومنین علیه السلام ۵ - عنایت حضرت حسین علیه السلام ۶ - عنایت حضرت ائمه نهگانه علیه السلام ۷ - عنایت شیعه ۸ - تواتر ان از طریق جمهور

بس است ترا آنچه بتو گفتیم در این نزدیکی (جواب ۱۲) از وجوه احتجاج .

۱ - با اینکه تواتر حدیث غدیر از چیزهائیکه بآن نوامیسی که خدایتعالی طبیعت رابر آن آفریده حکم میکنند مثل هر امر واقعهٔ تاریخیه بزرگی که بزرك امتی بآن قیام میفرماید پس آنرا بمنظر و مسمع هزاران مردمان که از امت وی از جاهای متفرق مجتمع شده اند بمعرض وقوع

میآورد تا خبر آنرا از وی بکسانیکه بعد ازایشان میآیند برسانند خصوصاً هرگاه آنواقعه بعد از وی محل توجه و عنایت باشد بالنسبه بکسان وی و دوستان ایشان در هر طبقه تا اینکه بنشر و آشکار ساختن آن بنهایت درجه برسند. پس آیا ممکن است که خبر آنواقعه (در چنین حالی) از اخبار آحاد باشد. کلا (ممکن نیست) بلکه لابد منتشر خواهد شد مثل انتشار صبح تا حاشیه بیابان و دریا را بگیرد ولن نجد لسنة الله تحویلا (یعنی و هرگز برای سنت حقتعالی تغییری نخواهی یافت)

۲ ـ همانا که حدیث غدیر محل عنایت و توجه خدایتعالی بوده چه آنرا به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرمود و درباره آن فرو فرستاد قرانیکه آنرا مسلمانان در اوقات شب و روز میخوانند و در خلوات و جلوات خود و اوراد و نمازهای خود و روی منبر های خود و بالای منارهای خود تلاوت میکنند (یاایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس[1]) یعنی ای رسول

۱ ـ ما را در نزول این آیه بولایت علی علیه السلام روز غدیر سخنی نیست واخبارما دراین خصوص ازائمه عترت طاهره علیه السلام متواتر است. وبس است ترا از طریق غیر ایشان آنچه آنرا امام واحدی درتفسیراین آیه ازسوره مائده درکتاب اسباب الزول خود ص ۱۵۰ روایت کرده از دوطریق معتبر از عطیه ازابی سعید خدری که گفت این آیه یاایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك روز غدیر خم درباره علی ابن ابی طالب علیه السلام فرود آمده (مؤلف گوید) وآن همان است که آنرا حافظ ابونعیم درکتاب نزول قرآن خود بدوسند روایت کرده یکی از ابوسعید و دیگری از ابورافع و آنرا امام ابراهیم بن محمد جوینی شافعی درکتاب فوائد خود روایت کرده بطرق متعدده از ابوهریره و آنرا امام ابواسحق ثعلبی درمعنی این آیه درتفسیر کبیر خود بدو سند معتبر روایت کرده و از جمله چیزهائیکه گواهی بصحت آن میدهد اینستکه قبل از نزول این آیه نماز برپا بود زکوة مفروض وصوم مشروع و احکام حج مبین و حلال و حرام آشکارا و شریعت برقرار و احکام شریعت تمام بود پس غیر از ولایت عهد چه بود که این همه تاکید رااز جانب حقتعالی مستوجب بود ومقتضی اینگونه ترغیب وتحریص بر ابلاغ آن بود که شبیه بتهدید بود. وچه امری بود غیراز خلافت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درتبلیغ آن از فتنه میترسید و محتاج بود بادای آن بنگهداری ازآزار مردم.

برسان آنچه را بسوی تو از پروردگار تو فرو فرستاده شده و اگر نکنی رسالت خدای تعالی را نرسانده باشی وخدایتعالی ترا از مردم نگهداری میکند پس همینکه در آنروز تبلیغ رسالت فرمود بتعیین نمودن خود علی علیه السلام را بامامت ووصیت نمودن وی باو بخلافت خدایتعالی بروی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا[1] یعنی امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما دین پسندیدم. زهزه (اینفضل حقتعالی است بهرکس که خواهد میدهد) هرکس باین آیتها نظر کند باین عنایتها اقرار واعتراف نماید.

و چون عنایت حقتعالی باین نحو باشد پس عجیبی نیست که از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین عنایتی ظاهر شود که شد. زیرا که چون اجل آنحضرت نزدیك شد و خبر مرگش رابوی دادند عزم نمود (بفرمان خدایتعالی) براینکه بولایت علی علیه السلام در حج اکبر علی رؤس الاشهادندا بلند فرماید و اکتفا نفرمود بنص خانه روزاندار بمکه ونه بغیر آن از نصوص متوالیه وبعضی از آنها گوشزد توشده پس قبل از موسم اعلان فرمودکه امثال آنحضرت حج خواهندفرمود

۱ ـ صحاح ما از طریق عترت طاهره و علیه السلام در نزول این آیه ما آنچه گفتیم متواتر است پس شکی درآن نباشد اگرچه بخاوی روایت کرده که این آیه روز عرفه نازل شده (و اهل خانه بهتر میدانند).

(ب) اینحدیث روزی است که دراول پشت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم اقرباء خود را دعوت فرموده که مخالف و موالف درتفسیر آیه و اندز عشیرتك الاقربین ذکر کرده و درآن روز علی علیه السلام را بخلافت معرفی و بخویشاوندان امرفرمود که اطاعت وی کنند پس حاضران بخنده در آمدند و بابوطالب علیه السلام گفتند که ترا امر نموده که اطاعت پسر خود کنی و اینحدیث درجواب دهم بتفصیل گذشت.

حج وداع را پس مردم بآنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم از هر طرفی رسیدند و از مدینه[1] باصدهزارنفر تقریباً یا بیشتر بیرون شدند پس درروز موقف بعرفات در میان مردم بصدای بلند فرمود علی منی و انامن علی ولا یؤدی عنی الاانا اوعلی[2] یعنی علی از من است و من از علی هستم وکسی از من نمیرساند جز من یاعلی وهمینکه از آنجا با آن هزاران مردم کوچ فرمود و بوادی خم رسید و حضرت‌روح امین از جانب پروردگار عالمیان با یه تبلیغ فرودآمد همانجا بار افکند تا بازماندگان مردم باو رسیدند و رفتگان برگشتند پس همینکه مردم گرد آمدند نماز بجماعت بجا آورد آنگاه بامر حقتعالی خطبه‌خواندند وولایت علی علیه‌السلام بنص آشکار فرمودکه‌برخی از آنرا شنیدی و آنچه‌نشیندی صحیحتر و صریحتر است با اینکه‌در آنچه شنیدئی کفایت است و آنرا هرکه آنروز با آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بود از آنحضرت‌برگرفت و آنان بیشتر از صدهزار نفر بودند از شهر های متفرق. پس سنت خدایتعالی‌در خلقت که آنرا تبدیل وتغییری‌نیست مقتضی تواتر آن باشد هرچند موانعی باشد که جلوگیری از نقل آن نماید با آنکه ائمه‌اهل‌البیت علیهم‌السلام را راههائی است که حکمت‌رادر نشرو اشاعت آن جلوه میدهد.

---

۱ - سید احمد زینی دحلان درباب‌حجة‌الوداع درکتاب سیره نبویه خود گفته که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم از مدینه نود هزار و گویند یکصدو بیست‌و چهار هزار نفر و گویند بیشتر ازآن بیرون آمدند (گفته) که اینعدهٔ بود که با آنحضرت بیرون‌آمدند واما کسانیکه با آنحضرت حج نموده اند بیشترباشد تا آخر کلام‌وی و از این‌سخن‌معلوم میشودکه کسانیکه با آن حضرت کوچ‌کردند زیاده بر یکصدهزار نفر بودند و همه ایشان بداستان غدیر حاضر بودند.

۲ - اینحدیث را در جواب ۴۸ص۱۵۳آورده‌ایم‌در حدیث ۱۵ رجوع کن و ما را انجا در اصل کتاب و در حاشیه سخنی است که سزاوار است که محققان به آن واقف شوند (مؤلف).

٤ـ وبس است تورا از آنجمله آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود بآن قیام فرمود وقتیکه مردم را دررحبه جمع نمود پس فرمود سوگند میدهم هر مرد مسلمانی را که از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم روز غدیر خم شنیده که میفرمود آنچه را فرمود که بر پای شود و گواهی دهد بآنچه شنیده و برنخیزد مگر کسیکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بدو چشم خود دیده و آنسخن را بگوشهای خود شنیده پس سی تن صحابی که دوازده تن میان ایشان بدری بودند برخواستند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست ویرا گرفته بمردم فرمود اتعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم قالو انعم قال صلی الله علیه وآله و سلم من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه الحدیث یعنی آیا میدانید که من سزاوارترم بمؤمنان از خود ایشان گفتند آری فرمود هر که من مولای اویم این مولای اواست خداوندا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد الحدیث و تومیدانی که موافقت نمودن سی تن صحابی باهم بر دروغ گفتن از آنچیزهائی است که عقل از آن امتناع دارد پس حصول تواتر بمجرد شهادت ایشان در اینصورت قطعی است و اینحدیثرا هر که ازآنجماعت در رحبه بودبر گرفت و پس از تفرق ایشان درشهرها منتشرساختند وخوب منتشر شد و مخفی نماند که روز رحبه درایام خلافت امیرا لمؤمنین علیه السلام بود و خلافت آنحضرت در سنه سی وپنج بود و روز غدیر در حجة الوداع سنه ۱۰ بوده پس میان اینو روز لااقل بیست و پنجسال باشد و در خلال این مدت طاعون سخت و جنگهای فتوحات و غزوات درعهد خلفآء ثلاثه اتفاق افتاد و خود طول این مدت و جنگها وغارتها و طاعون

سخت آن البته قسمت عمدهٔ از کسانیکه روز غدیر را درك کرده بودند از پیرمردان و میانه سالان وجوانان صحابه که سارعت سوی دیدار خدایتعالی و دیدار رسول او صلی الله علیه و آله وسلم در جهاد داشتند از میان برده بود حتی اینکه زنده نمانده بود از ایشان مگر کمی و کسانیکه هم زنده بودند در اطراف زمین پرا کنده بودندزیرا که ازایشان دررحبه حاضر نبودندمگر کسانیکه باامیرالمومنین علیه السلام در عراق بودند از مردان نه زنان و با وجود این سی تن از صحابه که میان ایشان دوازده تن بدری بودند برخاستند پس گواهی بحدیث غدیر که از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم دادند و بسا کسانیکه ایشانرا دشمنی آنحضرت علیه السلام نگذاشت که بادای شهادت واجبه برخیزند مثل انس بن مالك[1] و غیر او پس نفرین حضرت امیرالمومنین علیه السلام بایشان گیرا شد، و هرگاه برای آنحضرت فراهم شده بود که کسانیرا که زنده بودند از صحابه آنروز جمع میفرمود و همان سوگند روزرحبه بایشان داده بودی هر آینه چندین برابر سی نفر برای آنحضرت گواهی میدادند. پس چه گمان میکنی هرگاه برای آنحضرت علیه السلام این مناشدت در حجاز قبل از آنکه بروز

---

۱ - وقتیکه آنحضرت علی علیه السلام باو فرمود چرا تو بااصحاب حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نخیزی که گواهی دهی به آنچه آنروز آنرا شنیدی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب گفت یا امیرالمومنین سن من زیاد شده و فراموش کرده ام پس حضرت علی علیه السلام فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تعالی ترا به پیسی مبتلا کند که آن را عمامه نپوشاند پس انس ازجای برنخاست تاروی ویرا پیسی سفید کرد پس از آن همیگفت مرا نفرین بنده صالح در گرفت ا ه (مؤلف گوید) این منقبتی است مشهور که آنرا امام ابن قتیبه دینوری ذکر کرده آنجا که در کتاب معارف خود انس را در ضمن اهل عاهات آخر ص ۱۹۴ ذکر نموده و گواهی بر صحت آن میدهد آنچه را امام احمد در آخر ص ۱۱۹ ج ۱ مسند خود روایت نموده آنجا که گفته پس برخاستند مگر سه تن که برنخاستند و نفرین آن حضرت علیه السلام ایشانرا گیرا شد.

غدیر اینمدت بگذرد دست داده بود پس در اینحقیقت ثابته محکمه نیکو تامل کن که آنرا اقوی دلیل بر تواتر حدیث غدیر خواهی یافت و بس است ترا از آنچیزهائیکه در روزرحبه ازسنن وارد شده و آنچه آنرا امام احمد از حدیث زیدبن ارقم در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند خود از ابوالطفیل روایت کرده قال جمع علی الناس فی الرحبة ثم قال لهم انشد الله کل امری مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیرخم ماسمع لماقام فقام ثلاثون من الناس (قال) و قال ابونعیم فقام ناس کثیر فشهدوا حین اخذه بیده فقال للناس اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم و ال من و الاه وعاد من عاداه قال ابوالطفیل فخرجت وکان فی نفسی شیئا (ای من عدم عمل جمهور الامه بهذا الحدیث) فلقیت زیدبن ارقم فقلت له انی سمعت علیا یقول کذاو و کذا قال زید فما تنکر قدسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ذلك له ا ه یعنی ابوالطفیل گفت که علی علیه السلام مردم رادررحبه جمع فرمود آنگاه بایشان فرمود سوگند میدهم هر مرد مسلمانیرا که روزغدیر خم از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد که میگفت آنچه را شنیده این که بر خیزد. پس سی تن از مردم بر خاستند (گفت که ابونعیم گفته مردم بسیاری برخواستند) پس گواهی دادند که وقتیکه آنحضرت ویرا بدست خودگرفت بمردم فرمود آیا میدانید که من سزاوارترم بمؤمنان از خودشان گفتند آری یا رسول الله فرمود هرکه من مولای او باشم این مولای اواست خدایا دوست بدارهر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکه اورا دشمن بدارد. ابوالطفیل گفت پس بیرون شدم و گویا در دلم چیزی بود (یعنی از عمل نکردن عموم امت باین حدیث) پس

بهزیدبن ارقم برخوردم و باو گفتم که از علی علیه السلام شنیدم که چنین و چنان میگفت زید گفت پس انکار چه میکنی همانا که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آنسخن را در باره او فرموداه (مؤلف گوید) وقتیکه شهادت زید و سخن علی علیه السلام را آن روز در این موضوع بگواهی سی تن ضمیمه کنی مجموع ناقلین اینحدیث وآنروز سی دونفر صحابی باشند. و امام احمد از حدیث علی علیه السلام در ص ۱۱۹ جزء اول مسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت علی علیه السلام رادر رحبه دیدم که مردم را سوگند میدادو میفرمود انشدالله من سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه لما قام فشهدوا ولایقم الامن قدراه قال عبدالرحمن فقام اثناعشر بدریا کانی انظر الی احدهم فقالوانشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم فقلنا بلی یا رسول الله قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه اه یعنی سوگند میدهم کسی را از حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده باشد که روز غدیرخم میفرموده هر که من مولای اویم علی مولای او است که برخیزد و گواهی دهد و برنخیزد مگر کسیکه آنحضرت را دیده باشد. عبدالرحمن گفت پس دوازده تن بدری برواخستند گویا که من بیکی از ایشان نگاه میکنم پس گفتند گواهی میدهیم که از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که روز غدیر خم میفرمود آیا من بمؤمنان سزاوارتر از خودشان نیستم و زنان من مادر های ایشان نیستند پس گفتم بلی یا رسول الله فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اواست خدایا دوست بدار هر که اورا

دوست میدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد. و از طریق دیگر که امام احمد آنرا در آخر صفحه مذکوره روایت کرد فرمود اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه و انصرمن نصره و اخذل من خذله قال فقاموا الاثلاثه لم یقوموافدعا علیهم فاصابتهم دعوته یعنی خداوندا دوست بدارد هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بداردویاری کن هر که او را یاری میکند و یاری مکن هر که او را یاری نکند گفت پس برخاستند مگر سه تن که برنخاستند پس آنحضرت علیه السلام بر آنها نفرین فرمود و نفرین آنحضرت بایشان گیرا شد ـ و توچون علی علی علیه السلام و زیدبن ارقم را بدوازده تن که در حدیث ذکر شده اند ضمیمه کنی بدریان آنروز چهارده تن شوند چنانچه پوشیده نیست وکسیکه تتبع کند احادیثی را که درمنا شدت رحبه وارد شده حکمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در نشرو اذاعت حدیث غدیرخواهددانست.

۵ ـ و حضرت سیدالشهداء ابوعبدالحسین علیه السلام را در عهد معویه موقفی است که درآن حق آشکار شدمثل موقف حضرت امیرالمومنین علیه السلام در رحبه وقتیکه مردم را جمع فرمود در ایام موسم حج بعرفات پس بزرگواری جد و پدر و مادر و برادر خود را بیان فرمود پس هیچ شنوندهٔ بمانند آن بیان از صاحب بلاغت و حکمتی نشنیده که گوشها و چشمها و دلها را در تصرف در آورد و همه فضائل ایشان راجمع فرمود و در دلهای مردم بنهاد که نیکوحفظ آن کنند وهرگز ازمیان نرود و تتبع فرمود واستقصا نمود وچیزی فرو نگذاشت وحق روز غدیر را ادا فرمود و حساب آنرا وفانمود پس اینموقف بزرك را مکرمتی بود دراشتهارحدیث غدیر و انتشار آن.

۶ ـ وامامان نهگانه را ازفرزندان میامین آنحضرت راههائی است (در نشر اینحدیث و اشتهاران) که حکمت آنرا بتوبتمام حواس مینمایاند هیجدهم ذی‌الحجه را هر سال عید میگرفتند و برای تهنیت و سرور در آنروز می نشستند بتمام بهجت و خوشحالی در آنروز بروزه و نماز و ابتهال بدعاها تقرب بخدایتعالی میجستند و مبالغه میفرمودند ببر و احسان بجهة شکرانه آنچه خدایتعالی آنرا بایشان انعام فرمود در مثل آنروز از نص بخلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سپردن امامت بآنحضرت و در آنروز صلهٔ ارحام میکردند و توسعه بر عیال مینمودند و به زیارت برادران میرفتند و همسایگان را وارسی میفرمودند و دوستان خودرا بهمه اینها امر میفرمودند.

۷ ـ بدینسبب روز هیجدهم ذی‌الحجه در هرسال نزد شیعه درهمه اعصاروامصار[1] عیدبود که درآنروز روی بمساجد خود برای نماز نافله و فریضه و تلاوت قرآن مجید و خواندن دعای ماثور بجهة شکر گذاری خدایتعالی برا کمال دین و اتمام نعمت بامامت امیر المؤمنین علیه السلام میآورند آنگاه بدیدن هم روند باهم پیوندند با خوشحالی و ابتهاج وتقرب جویند بسوی حقتعالی ببر و احسان و خوشحال نمودن ارحام وهمسایگان وهرساله درآنروزبزیارت مشهدامیرالمؤمنین علیه السلام میروندکه زوارآن حضرت کمترازصدهزارنشوندکه بضریح آنحضرت آنروز جمع شوند ازهرراه دوری تا عبادت خدایتعالی کرده باشند بآنچه او تعالی را درآنروز امامان

۱ ـ ابن‌الاثیردرعده حوادث سنه ۳۵۲ درکامل خود گفته ودراینسال درهجدهم ذی الحجه که بغدادرا آیین بندند ودرمجلس شرطه آتش افروزند واظهار فرح نمود وبازارها درشب بازکنند چنانچه درشبهای عیدمیکردند. اینکاربجهة خوشی عیدغدیر خم کرد و طبلها و بوقها زدند وروز بزرگی بود کامل ج۸ ص ۱۸۱.

میامین ایشان عبادت میکردند از روزه و نماز و روبخدا آوردن و تقرب جستن باو تعالی بمیراث و صدقات و از آنجا پرا کنده نشوند تادورضریح مقدس برنیایند وسخنان چندیرا (در زیارت آنحضرت) از بعض امامان ایشان علیهم‌السلام منقول است بر آنحضرت برنخوانند که مشتمل است بر شهادت دادن برای امیرالمؤمنین علیه السلام بمواقف کریمه و سوابق عظیمه وی و رنج کشیدن وی در تأسیس قواعد دین و خدمت حضرت سیدالنبیین و المرسلین صلی‌الله علیه وآله و سلم علاوه بر آنچه آنحضرت علیه‌السلام را است از خصائص و فضائلیکه از آنجمله جانشین نمودن حضرت پیغمبر صلی‌الله علیهما و آله وسلم را بجای خودپس از خودوتعیین آنحضرت است بولایت عهد در روز غدیر این است کار شیعه در هر سال و مستمرا خطبآء ایشان در هر عصر و هر شهر ذکر حدیث غدیر را بلند کنند مسنداو مرسلاو عادت شعراءایشان قدیما[1] و حدیثا برنظم آنحدیث جاری شده است پس راهی نیست بشك انداختن در تواتر آن ازطریق اهل البیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان زیرا که دواعی ایشان برای حفظ آن حدیث بعین لفظ آن و اهتمام ایشان بضبط آن و نگاهداری آن و نشر و اذاعت آن بمنتهی درجه رسیده و بس است ترا آنچه آنرا می‌بینی درمظان

---

۱ ـ کمیت گفته ویوم الدوح دوح غدیرخم ابان‌الولاته لواطیعا (مولف) کمیت مداح‌اهل البیت علیهم‌السلام بود ودرسنه ۱۲۶ ه در خلافت مروان‌بن محمد اموی درگذشته (مترجم) وابوتمام درقصیده رائیه خود گفته ودردیوانش ثبت است ویوم‌الغدیر استوضح‌الحق اهله بغیحاء مافیها حجاب و لاستر یعنی‌روزغدیراهل حق حق‌را دریافتند درزمین با وسعتی بی پرده آقام رسول‌الله یدعوهم‌بها لیقربهم عرف‌ویناهم‌نکو انجا حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه والهوسلم بارافکند وایشان‌را بآن یعنی بولایت‌علی علیه‌السلام میخواند تانیکوئی‌ایشان نزدیك و بدی ازایشان دور شود یمد بضبعیه ویعلم انه ولی ومولاکم فهل لکم خبر بالهای خویش بر گشادو بایشان اعلام فرمود که‌او یعنی علی‌علیه‌السلام ولی‌امرومولی‌ایشان‌است پس‌آیامیدانید

آن از کتب اربعه و غیر آنها از مسندهای شیعه که مشتملند بر اسناد بسیار آنحدیث که بمعصوم‌میرسند و طرق معنعنه متصله آن وهر که در آن کتب سیر کند تواتر این حدیث ازطرق مستقیمه ایشان بروی جلوه‌گر خواهد شد.

۸ ـ بلکه شکی نیست در تواتر آن از طریق اهل سنت بحکم نوامیس طبیعیه چنانچه شنیدی (لاتبدیل لخلق‌الله ذلك‌الدین القیم‌ولکن اکثر الناس لایعلمون) و صاحب‌فتاوی حامدیه بآن‌تعصب سخت‌در رساله مختصره خود که موسوم است بصلوات فاخره در احادیث متواترهٔ‌تصریح بتواتر این‌حدیث نموده و سیوطی‌وامثال‌وی از حفاظ نص برتواتر آن‌دارند ببین که محمدبن جریر طبری صاحب تفسیر و بارع مشهور و احمد بن سعیدبن عقده و محمدبن احمدبن عثمان ذهبی چه ایشان متصدی طرق آن شده‌اند پس هریکی از ایشان کتابی علیحده‌نوشته‌اند. و ابن جریرآنرا در کتاب خود از هفتادو پنج‌طریق و ابن عقده در کتاب خود از یکصدو پنج[1] طریق روایت نموده‌اند و ذهبی با آن تعصب سخت بسیاری از طرق آنرا تصریح نموده[2] و درباب شانزدهم غایة المرام هشتادو نه حدیث در نص غدیر از طریق اهل سنت است با آنکه نه‌از ترمذی و نه از نسائی و نه از طبرانی ونه از بزار و نه ازابویعلی ونه از بسیاری از کسانیکه این حدیث را روایت کرده‌اند نقل نکرده و سیوطی حدیث را در احوال علی

۱ ـ صاحب عامه‌المرام در اواخر باب ۱۶ ص ۸۹ کتاب مذکور تصریح نمود که ابن جریر حدیث غدیررا بنودوپنج طریق روایت کرددر کتاب علیحده که آنرا کتاب‌الولایة‌نامیده واینکه ابن‌عقده آنرا بیکصدوپنج طریق دریك‌کتاب علیحده روایت کرد. امام‌احمدبن‌محمد بن‌الصدیق مغربی تصریح نمود باینکه ذهبی وابن‌عقده‌هریك‌کتاب علیحده‌در خصوص حدیث غدیر تألیف نموده‌اندرجوع‌کن بخطبه‌کتاب فتح‌الملك‌العلی‌بصحه‌حدیث باب مدینه‌العلم علی.

۲ـ ابن حجر درفصل ۵ باب‌اول صواعق‌خود تصریح بآن‌نمود.

علیه‌السلام در کتاب تاریخ‌الخلفاء خود از ترمذی نقل کرده آنگاه گفته و آنرا احمد از علی (علیه‌السلام) و ابو ایوب انصاری و زیدبن ارقم و عمر وذومر[1] (گفته) و ابویعلی ازابوهریره وطبرانی از ابن عمرومالك‌بن الحویرث و حبشی‌بن‌جناده و جریروسعدبن‌ابی‌وقاص وابوسعیدخدری‌وانس (گفته) وبزاراز ابن‌عباس‌وعماره و بریده‌روایت نموده‌انداه و ازچیزهائیکه دلالت برشیوع و اذاعت این‌حدیث دارد آن است که امام احمد آنرا در مسندخودبدوطریق ازرماج[2] بن‌الحرث‌روایت کرده که گفت‌جماعتی نزدحضرت علی علیه‌السلام آمدند و گفتند السلام علیك یا مولانا فرمود شما کیستید عرض کردند ما موالی[3] تو هستیم یاامیرالمومنین فرمود چگونه‌من‌مولای شما باشم و حال آنکه شما عرب هستید گفتند ما روز غدیر خم‌ازحضرت رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم شنیدیم میفرمود من کنت مولاه فان هذا مولاه یعنی هر که من مولای اویم این بود مولای او همینکه رفتند از دنبال ایشان رفتم و پرسیدم اینان که بودند گفتند جماعتی از انصارند که در میان ایشان ابو ایوب انصاری است اهـ . و از چیزهائیکه بر تواتر آن دلالت دارد آن است که ابواسحق ثعلبی درتفسیر سورهٔ معارج‌درتفسیر بزرك خود بدو سندمعتبر روایت کرده که وقتیکه‌روز غدیرخم‌شدحضرت

---

۱ ـ مؤلف گوید وهم احمد آنرا از حدیث ابن عباس ص ۱۳۱ در جزء اول مسند خود و از حدیث برآء ص ۲۸۱ ج ٤ مسند خود روایت نمود .

۲ ـ مسند امام احمد ج ٥ ص ٤١٩ .

۳ ـ در صدر اسلام کسانیکه از غیر عرب داخل در حوزه اسلام میشدند خود را بیکی از طوایف عرب می‌پیوستند و بدو منسوب میداشتند آنکس رامیگفتند مولی‌آل فلان ازاینست که‌حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام باینجماعت فرمودند که‌شما عرب هستید چگونه‌خودراموالی مینامیدوایشان‌در جواب آنرا عرض کردند (مترجم).

رسولخدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ندا در داد تا مردم جمع شدند پس دست علی علیه‌السلام بگرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هرکه من مولای او باشم علی مولای اواست پس اینمطلب شایع شد و در شهر ها رسید و بگوش حارث‌بن نعمان فهری رسید پس بر شتری بر نشست و نزد حضرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم شد پس شتررا خوابانید از آن فرود آمده گفت یامحمد مارا فرماندادی تا گواهی دهیم باینکه خدائی جز خدا یتعالی نیست و اینکه تو فرستادهٔ خدائی پس از تو قبول نمودیم و فرماندادی که پنجگانه نمازی آوریم پس از تو قبول کردیم و فرماندادی بزکوة پس قبول کردیم و فرمان دادی که ماه رمضان را روزه بداریم و قبول کردیم و فرماندادی بحج و قبول کردیم آنگاه باین قانع نشده با زوهای پسر عموی خود را بلند کردی و ویرا بر ما تفصیل دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه پس این چیزی است از خودت یا از خدا پس آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود فوالله الذی لااله الاهو ان هذا من الله عزوجل یعنی سوگند بخدائیکه خدائی جز او نیست که این هراینه از خدای عزوجل است پس حارث پشت کرده بسوی شتر خود روان شد و میگفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید حق است سنگها از آسمان برما ببار یا ما را دوچار عذاب دردناك کن . پس بشتر خود نرسیده بود خدایتعالی او را بسنگی زد که بر سر او فرود آمد از ته او بیرون شد و او را بکشت و خدایتعالی آیه (سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج) فرو فرستاده یعنی خواهنده خواست عذاب واقع را برای کافران که دفع کننده ندارد از خدای صاحب معارج . تمام شد حدیث بعین لفظ[1] و آن آنرا جماعتی از اعلام اهل سنت مانند ارسال

۱ ـ آنرا از ثعلبی جماعتی از اعلام اهل سنت مثل علامه شبلنجی مصری در احوال علی علیه‌السلام در کتاب نورالابصار خود ص ۷۱ نقل نمود.

مسلمات[1] مرسلا روایت نموده‌اند والسلام‌ش .

سؤال ۲۹ بتاریخ ۲۵ محرم ۱۳۳۰

۱- تاویل حدیث غدیر. ۲- قرینه بر آن مطلب.

۱ ـ حمل نمودن افعال صحابه‌را بر صحت مستوجب تاویل حدیث غدیر است خود رامتواتر باشد یا متواتر نباشد وازین است که اهل‌سنت میگویند لفظ مولی در معانی متعدده که‌قران مجید بآنها وارد شده‌استعمال میشود پس گاهی بمعنی اولی یعنی سزاوارتر میباشد مثل خدایتعالی در خطاب کفار (ماواکم النار هی مولاکم) یعنی‌ا رامگاه شما آتش است‌آن سزاوارتر است بشما . وگاهی بمعنی یاور مثل قول خدایتعالی (ذلك بان الله مولی الذین امنواوان الکافرین لامولی لهم) یعنی این بدانسبب است که خدایتعالی یاور کسانی است که ایمان اورده‌اند و اینکه کافران را یاوری نباشد . و بمعنی وارث مثل قول‌خدایتعالی (ولکل جعلنا موالی‌مما ترك الوالدان والاقربون) یعنی و از برای هریك ارث برندگان قراردهیم از چیزیکه پدر و مادر و خویشاوندان‌باز گذاشته‌اند . و بمعنی‌عصبه[2] یعنی خویشاوند مثل آن قول خدایتعالی (وانی خفت‌الموالی و رائی) یعنی همانا که میترسم‌از خویشاوندان‌خود که پس از من‌بمانند و بمعنی‌صدیق یعنی دوست (یوم لایغنی مولی عن مولی شیئا) یعنی روزیکه هیچ دوستی

---

۱ ـ حلبی‌آنرا دراخبار حجة‌الوداع درسیره‌حلبیه خود نقل‌نمود ج ۳ ص ۲۷٤ .

۲- عصبه‌باعین وصادمهملتین و بآء مرحده‌درآخر بروزن طلبه بمعنی فرزندان خویشاوندان مردباشد ازطرف پدرودرتهذیب آورده که‌مفردآنرانشنیده‌ام وقیاس‌آن‌است که مفردآن غاصب باشدمثل طالب‌وطلبه وظالم‌وظلمه این بحسب‌لغت‌است . ودرفرائض عصبه هرکسی که‌فریضه مماة نداشته باشد او عصبه‌است اگرچیزی بعداز فرائض بماند او بگیرد رجوع بتاج‌العروس کنید (مترجم) .

از دوست کفایت نکند و همچنین لفظ مولی بمعنی اولی بتصرف اید مثل قول ما فلان ولی القاصر یعنی فلان اولی بتصرف شخص قاصر است وبمعنی یاور و محبوب . پس شاید معنی حدیث این باشد که هر که من یاور او یا دوست او یا محبوب او باشم علی چنان باشد و این معنی موافق است با کرامت سلف صالح و امامت خلفاء ثلاثه رضی الله عنهم .

۲ ـ و بساهست که قرار دادند قرینه بر ارادهٔ آن معنی این که بعضی از کسانیکه با علی علیه السلام در یمن بودند و از آن حضرت در امر الهی سختی دیده بود در بارهٔ وی سخن رانده بود و بد گوئی کرده بود و بدان سبب روز غدیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام فرمودند بآنچه قیام فرمودند ثنآءِ بر امام و فضل آنحضرت را آشکار فرمودند بجهة آگاه نمودن بر جلالت قدروی و رد کردن بر کسانیکه بر وی ستم مینمودند و ارشاد باین معنی میکند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درخطاب خود فضل علی علیه السلام را بخصوصه آشکار فرمود که گفت من کنت ولیه فعلی ولیه و فضل اهل البیت را عموماً آشکار فرمود که گفت انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس این سخن . مثل وصیت بود امت را بنگهداری[1] حرمت خود در باره علی بخصوصه و در باره اهل بیت خود عموماً . میگویند و در ان سپردن خلافت بوی نیست و نه دلالت بر امامت والسلام س .

---

۱ ـ مراد آن است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بامت خود وصیت فرمود که حرمت حضرت علی واهل بیت ویرا نیکو نگهدارند بعد ازآنحضرت تا بدینوسیله حرمت خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محفوظ بماند چه واضح است که بی احترامی نسبت بکسان شخص بزرگی بی احترامی بخود او باشد (مترجم).

جواب ۲۹ بتاریخ ۲۷ محرم ۱۳۳۰

۱ ـ تأویل حدیث غدیر ممکن نیست. ۲ ـ قرینه تاویل یاوه و گمراه نمودن است

۱ ـ من میدانم که دل شما مطمئن نیست بآنچه ذکر فرمودید و نفس شما بآن وثوق ندارد و این که شما حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و اله و سلم را بزرك میشمارید در حکمت بالغه و عصمت واجبه و نبوت خاتمه آنحضرت و این که آنحضرت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم مهتر فرزانگان و خاتم پیغمبران است (وماینطق عن‌الهوی ان هوالا وحی یوحی علمه شدید القوی) یعنی از روی هوا سخن نمیگوید آن نیست جز وحی که بدو القا می‌شود آموخته است اورا کسیکه نیروهای وی سخت است . پس اگر فرزانگان خارجه از واقعه روز غدیر بپرسند و بگویند که آن روز چرا این هزارها جمعیت را از رفتن باز داشت و برای چه ایشانرا در آن گرما وقت ظهر نگاهداشت وبرای چه اهتمام داشت به برگردانیدن کسانیکه پیشتر رفته بودند و رسانیدن کسانیکه نرسیده بودند و چرا همه را در آن بیابان خشك بی آب و گیاه فرود آورد آنگاه خطبه خواند بر ایشان از جانب خدایتعالی درآنجائیکه مردم از آنجا متفرق میشوند تا حاضر بغائب برساند و چه بود مقتضی خبر دادن مرك بایشان در آغاز خطاب خویش وقتیکه فرمود نزدیك است که فرستادهٔ پروردگار من نزد من بیاید و من اجابت نمایم و همانا که من مسئول و شما مسئولید و کدام امر بود که ازحضرت پیغمبر باز خواست تبلیغ آن کنند و از امت باز خواست فرمانبرداری ایشان در آن کنند و چرا از ایشان پرسید و فرمود که آیا گواهی نمیدهید که خدائی جز خدایتعالی نیست و اینکه محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم

بنده و فرستاده اواست و اینکه بهشت او حق است و دوزخ او حق است و مرگ حق است و زنده شدن بعد از مرگ حق است و اینکه روزقیامت خواهد آمد شکی در آن نیست و اینکه خدایتعالی زنده کند کسانیرا که درقبرهاهستند گفتند بلی گواهی بآن میدهیم و برای چه آنوقت فوراً دست علی را گرفت وبلند کرد آنراحتی اینکه سفیدی زیر بغلهای او پدیدشد پس فرمود ایمردم همانا خدایتعالی مولای من است و من مولی المومنین هستم وبرای چه کلمه (وانا مولی المومنین) را تفسیر فرمود بقول خود وانا اولی بهم من انفسهم یعنی و من سزاوارترم بایشان از خودشان و برای چه پس از این تفسیر فرمود فمن کنت مولاه فهذا مولاه یامن کنت ولیه فهذا ولیه یعنی هرکه من مولای اویم یا ولی اویم این مولای او است یا ولی او است خدایا دوست بدار هرکه او را دوست دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن بدارد و یاری کن هرکه او را یاری کند و یاری مکن هرکه او یاری نکند . و چرا او را باین دعاهائیکه لائق نیست آنها را جرهامان و خلفاء صدق مخصوص فرمود و چرا قبلاز ایشان گواهی گرفت و فرمود آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خود شما پس گفتند بلی پس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یا من کنت ولیه فعلی ولیه و چرا عترت رابا کتاب مقرون نمود و ایشانرا پیشوای خداوندان خود تاروز شمار قرار داد . و این اهتمام عظیم از این پیغمبر حکیم در چه خصوص بود . و آن کدام امر مهمی بود که احتیاج باینهمه مقدمات داشت و آن چه مقصودی بود که میخواست در اینموقف بزرگ انجام بدهد . و چه امری بود که خدای تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مامور تبلیغ آن فرمودوقتی که اوتعالی فرمود (یاایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك و ان لم تفعل

فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس) یعنی ایفرستاده شده برسان آنچه را از پروردگارتو بسوی تو فرود آمده واگر نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده باشی و خدایتعالی ترا از مردم نگهداری میفرماید. و چه امر مهمی بود که از خدایتعالی مستوجب این تاکید و مقتضی واداشتن تبلیغ آن شده باندازهٔ که شبیه بتهدید است وچه امری بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به تبلیغ آن از ظهور فتنه هراس داشت و محتاج بود بنگهداری خدای تعالی از آزار منافقان ببیان آن (شمارا ببزرگواری خودتان سوگند میدهم که اگر اینهمه از شما سوال کنند) آیا جواب خواهید داد بایشان باینکه مقصود خدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بیان نصرت علی علیه السلام و دوستی وی بود مسلمانانرا و مقصود دیگری نداشتند، نمی بینم که شما اینجواب را بپسندید و گمان نمیکنم که مضمون آنرا برحضرت رب الارباب سبحانه و تعالی وسید حکماء و خاتم الرسل و الانبیآء صلی الله علیه و آله و سلم روا بدارید. و شما بزرگتر از اینکه تجویز بفرمائید برآن حضرت که همتهای و عزام خود را همگی صرف بیان نمودن چیز آشکاری کنند که محتاج ببیان نباشد و توضیح امریکه بحکم وجدان و عیان واضع است و شکی نیست که شما افعال و اقوال آنحضرت را منزه میدانید از اینکه خردمندان بآنها استخفاف کنند یا فلاسفه و حکما بآنها تنقید کنند بلکه شکی نیست که شما مکانت قول و فعل آنحضرت را از حکمت و عصمت میدانید و همانا که خدایتعالی فرمود (انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ماصاحبکم بمجنون) همانا که آن سخن فرستاده کریم باینرو است و نزد صاحب عرش مکین و مطاع است و آنجا و امین و صاحب شما دیوانه نیست. پس اهتمام بتوضیح واضحات و تبیین

آنچه بحکم بدیهیات است نمیکند وبرای توضیح اینواضح مقدمات اجنبیهٔ که مربوط بآنها نیست ودخلی بآنهاندارد بچینند. خدایتعالی ورسول اوبالاتر از آن است. و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که آنچه مناسب مقام در آنروز کرم و لائق بافعال و اقوال آنحضرت در روز غدیر است همان تبلیغ عهد و تعیین جانشین بعد از خود اواست و قرائن لفظیه و ادله عقلیه ایجاب قطع ثابت جازم میکند باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنروز مقصودی جز تعیین علی علیه السلام بولایت عهدو جانشینی او را بعداز خود نداشت پس آنحدیث با آنقرائن محفوفه نص جلی است در خلافت علی علیه السلام که قابل تاویل نیست و بصرف آن از این معنی راهی نیست و این مطلب واضح است از برای کسیکه صاحبدل است یا گوش دهد با حضور دل.

۲ ـ اما قرینه که آنرا گمان کرده اندپس یاوه و راه گم کردن است واستادی در اشتباه کاری وتزیین باطل است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را دوبار بیمن فرستاده ونخست سنه هشتم هجرت بودودرآن باربود که بدگویان بدگوئی ازوی نمودند وشکایت وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعداز مراجعت خود بمدینه نمودند پس برایشان برآشفت حتی اینکه در چهره مبارکش آثار خشم مشاهده کردند و دیگر پیرامون آن نگردیدند و بار دویم سنه دهم هجرت بود و در آنسال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای وی رایت بر سبت وبدست خود دستار برسروی بربست و بوی فرمود برو ورو بهیچ سو مکن پس براه شد بارشد وهدایت تااینکه فرمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را مجری داشت و درحجة الوداع بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید واهلال کرد بآنچه

حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم اهلال فرمود و آنحضرت ویرا در هدی خود شریك فرمود و در این بار بدگوئی در باره وی بدگوئی کرد و نه بدمنشی بوی ستم کرد پس چگونه ممکن است که سبب در این جا باید تأمل کرد این حدیث ردسخنان معترضین یا رد بر کسی باشد چنانچه گمان میکنند - با اینکه مجرد ستم نمودن بر علی علیه‌السلام ممکن نیست که سبب ثنآء حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم باشد بان وضعی که فضل او را بر منبری که از جهاز شتران ترتیب داده شده بود روز خم بآواز بلند برخواند مگر اینکه (العیاذبالله) در گفتار و کردار و غرائم و همم خود گزافکار باشد . حاشا از قدس حکمت بالغه وی صلی‌الله علیه و آله و سلم زیرا که خدایتعالی میفرماید (انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلاما تومنون ولابقول کاهن قلیلاما تذکرون تنزیل من رب العالمین) یعنی همانا که آن سخن فرستاده شده کریمی است و آن سخن شاعر نیست بسی کم ایمان آورید و نه سخن کاهی بسی کم پند می پذیرید تنزیل است از جانب پروردگار عالمیان و اگر مجرد بیان فضل وی ورد برستمکاران وی بودی هرآینه میفرمود این پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و مهتر خانواده من است پس مرا نیازارید دروی یا مانند آن از سخنانیکه دلالت بر مجرد فضل و جلالت قدر وی کند - با آنکه از لفظ حدیث با ذهان متبادر نشود جز آنکه ما گفتیم . پس الفاظ برآنچه متبادر بافهام است حمل میشود سبب آن هرچه باشد باشد و التفاتی باسباب آن نشود چنانچه پوشیده نباشد . و اما ذکر اهل بیت آنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم درحدیث غدیر پس آن از مؤیدات آنمعنی است که ما گفتیم چه ایشانرا مقرون بمحکم کتاب فرمود وپیشوای خردمندان قرارداده فرمود

انی تارك فیکم ماان تمسکتم بهلن تضلوا کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی یعنی همانا که من میان شما آن بگذارم که اگر چنك بآن بزنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدایتعالی و عترت خود و اهل بیت خودرا . و اینکاربرای آن کرد تا امت بدانند که پس از پیغمبرشان مرجعی نیست جز سوی ایندو و محل اعتمادی ندارند جزبر ایندو . و بس است ترا در وجوب پیروی امامان از عترت طاهره مقرون داشتن ایشان بکتاب خدایتعالی که از پیش وپس آن باطل پیرامون آن نگردد . پس چنانکه‌روا نباشد رجوع به کتابیکه در حکم مخالف کتاب خدایتعالی است روا نباشد رجوع بامامی که مخالفت است در حکم خود با ائمه عترت علیهم السلام و فرمایش آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم انهما لن‌ینقیضیا اولن یفترقا حتی یردا علی‌الحوض یعنی ایندو از میان نروند یا از هم جدا نشوند تا برمن برلب حوض وارد نشوند دلیل استبر اینکه بعد از آنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم زمین خالی نماند از امامی از ایشان که او همتر از وی کتاب‌باشد وهرکه نیکو تامل کند دراین حدیث دریابد که این‌حدیث حصرخلافت را در ائمه‌عترت طاهره علیهم‌السلام در مد نظر دارد و موید این آنستکه امام احمد هم در مسند خود از زیدبن ثابت روایت کرده که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله و سلم‌فرمود انی تارك فیکم خلیفتین کتاب‌الله حبل‌ممدود من‌السمآء الی‌الارض وعترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ا ه یعنی همانا که من میان شما دو خلیفه میگذارم کتاب خدایتعالی که ریسمان کشیده شده است از آسمان تابزمین‌وعترت خود را که اهل بیت منند زیرا که ایندو از هم هرگز جدا نشوند تابر

۱ - ج ۵ مسند اول ص ۱۳۲ .

من لب حوض وارد نشوند. واین حدیث نص است در خلافت ائمه عترت علیهم السلام و تومیدانی که نص بروجوب پیروی نمودن عترت نص است بر وجوب پیروی نمودن علی علیه السلام چه آنحضرت سیدعترت وامام ایشان است بی مدافع و منازع پس حدیث غدیر و امثال آن مشتمل بر نص برعلی علیه السلام است از حیثیکه او امام عترت است که ازجانب خدا ورسول او صلی الله علیه و آله و سلم بمنزلت کتاب هستند وهم از حیث بزرگواری شخص خودش و اینکه او است ولی هرکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ولی او است والسلام ش.

سؤال ۳۰ بتاریخ ۲۸ محرم ۱۳۳۰

۱ - حق ظاهر شد ۲ - منحرف شدن ازحق از روی مکر

۱ ــ در گذشتگان و ماندگان کسی را نرم زبانتر و خوش بیانتر از تو نیافته‌ام. و همانا که حق بآنقرائنیکه اشاره نمودئی ظاهر شد و پرده شك ازرخساره یقین برداشته شد وما را توقفی دراینکه مراد ازمولی درحدیث غدیر همان اولی است باقی نماند واگر مراد ناصر یا مانند آن بودی آن خواهنده عذاب واقع را خواهان نمیشد پس رای شما در باب لفظ مولی ثابت و مسلم است.

۲ ــ پس کاش شما قانع میشدید از ما در تفسیر اینحدیث به آنچه آنرا جماعتی از علماء مثل امام ابن حجر در صواعق خود و حلبی درسیرهٔ خود ذکر کرده‌اند چه گفته‌اند. سلمنا که آنحضرت اولی بامامت باشد پس مراد بالمال است وگرنه بایستی که باوجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وی امام باشد و تعرضی در آن در وقت مآل نیست پس گویا

که مراد از آن وقتی است که برای وی بیعت منعقد شود پس دراینصورت منافات با مقدم داشتن سه امام بروی ندارد و با اینوجه کرامت سلف صالح رضی الله عنهم اجمعین محفوظ خواهد ماند. س

جواب ۳۰ بتاریخ ۳۰ محرم ۱۳۳۰

باطل ساختن انحراف نمودن از حق از روی مکر

شما از ما خواسته‌اید (خدایتعالی حق را بشما یاری کند) که ما قانع شویم باینکه مراد از حدیث غدیر این باشد که علی علیه‌السلام اولی بامامت وقتی باشد که ویرا مسلمانان اختیار کنند و با وی بامامت بیعت کنند پس اولویت وی که منصوص علیها است در روز غدیر مآلا باشد نه حالا و بعبارة اخری اولویت بالقوه باشد نه بالفعل تامنافات باخلافت امامان سه‌گانه که بروی تقدم جسته‌اند نداشته باشد پس ما شما را سوگند به نور حقیقت و عزت عدالت و شرف انصاف و ناموس فضل میدهیم آیا شما باین قانع میتوانید بشوید تا ما هم منابعت شما کنیم و براه شما برویم. و آیا رضا میدهید که اینمعنی از شمانقل شود تا بشما نسبت داده شود تا پیروی شما کنیم و برطریق شما روان شویم. نمی‌بینیم که شما قانع وراضی شوید و بیقین میدانم که شماتعجب میکنید از کسیکه احتمال بدهد اراده این معنی را که نه لفظ حدیث برآن دلالت دارد ونه کسی این معنی را ازحدیث میفهمد و نه جمع میشود باحکمت و بلاغت حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم نه بافعال بزرك و اقوال سترك آنحضرت روز غدیر و نه باآن قرائن قطعیه‌ئی که سابقاً بآنها اشاره نموده‌ایم و نه با آنچه حارث بن نعمان فهری ازحدیث فهمیده بود پس آنحضرت را برآنمعنی خدایتعالی و رسول

او صلی‌الله علیه و آله و سلم و همه صحابه باقی گذاشتند و قرار دادند. باینکه‌اولویت مآلیه باعموم حدیث جمع نمیشود زیرا که مستوجب آن است که علی علیه‌السلام نه مولای خلفاء ثلاثه و نه مولای هیچیك از مسلمانان که در عصر ایشان بودند باشدچنانچه پوشیده نیست. واین خلاف آنچیزی است که‌حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم بآن‌حکم فرمود وقتیکه فرمود الست اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی فقال من کنت مولاه (یعنی هرمؤمنی که من مولای اویم فردا فردا) فعلی مولاه بدون استثناء چنانچه می‌بینی و همانا که ابوبکر و عمر (وقتیکه از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیدند روز غدیر آنچه فرمود) بعلی علیه‌السلام گفتند امسیت یا ابن ابی‌طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی ای پور ابوطالب مولای مرد هرمؤمن و هرزن مؤمنه شدی پس تصریح نمودند که او مولای هر مردمؤمن‌و هر زن‌مؤمنه باشد بر سبیل استغراق جمیع مؤمنین و مؤمنات از شبی که غدیر در آن واقع شد. و عمر را گفتند که کاری که با علی میکنی با هیچیك‌از اصحاب حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه و آله‌وسلم نمیکنی گفت‌همانا که‌او مولای من است پس تصریح نمود باینکه او مولای وی است و در آنوقت علی علیه‌السلام را بخلافت‌اختیار نکرده‌بودند باوی بخلافت بیعت نکرده بودند پس‌دلیل‌باشد برآنکه‌اومولای وی و مولای هرمؤمن و مؤمنه است حالا نه مآلا از وقتیکه حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌و آله و سلم از جانب‌حقتعالی روز غدیر این امررا اعلان فرمود. و دو نفر اعرابی نزد عمر بمخاصمه شدند پس قضاوت میان ایشانرا ازعلی‌علیه‌السلام خواهان شدپس‌یکی‌یکی از آندونفر گفت این میانه ماقضاوت کند پس عمر برجهید و گریبانش برگرفت و گفت وای بر

تو مگر نمیدانی که این کیست. این مولای من و مولای هرمؤمن است و هرکس او مولای وی نباشد مؤمن نیست واخبار در این معنی بسیار است وتو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که اگر فلسفه ابن حجر واتباع وی درحدیث غدیر تمام باشدهر آینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ بالله آنروز درهمتهاو عزیمتهای خودمانند بیهوده کار وکسیکه ازوی بیشعورانه گفتار وکردار سرزند بود (وحاشا لله) زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را (بناء برعقیده ایشان) مقصدی در آنموقف هولناك نبود بجزبیان اینکه علی علیه السلام بعد از وجود عقد بیعت بخلافت او اولی بخلافت است. واین معنی است که از بیان آن سفهاء بخنده در آیند چه جای عقلاء امیر المؤمنین علیه السلام را امتیازی بر غیر وی نباشد و هیچیك ازمسلمانان را اختصاصی بردیگری (تابرای ایشان) درآن نخواهند بود زیرا که هرکس عقد بیعت برای او موجود شد (نزدایشان) اولی بخلافت است پس علی علیه السلام و غیر او از سائر صحابه و مسلمانان دراین مطلب یکسان باشند. پس ایمسلمانان آنفضیلتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنروز خواست که علی علیه السلام را بآن اختصاص دهد نه غیر او را از اهل سوابق (هرگاه فلسفه اینان تمام باشد) چه بوده. اما سخن آنان که اولویت علی علیه السلام بامامت هرگاه مآلیة نبودی هر آینه او با وجودحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امام بودی پس تمویه عجیب و تضلیل غریب و تغافل است از تعیین نمودن هریك ازانبیاء علیهم السلام و خلفاء وپادشاهان و امراء ولی عهد را بعد از خودشان و تجاهل است بآنچه دلالت میکند برآن حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی یعنی تو از من بمنزلت هرونی از موسی جز آنکه

پس از من هیچ پیغمبری نباشد و پشت گوش انداختن است فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث دار روز انذار فاسمعواله و اطیعوا یعنی سخن اورا بشنوید واطاعت کنید ومانند آن ازاحادیث متضافره- باآنکه لوسلمنا اولویت علی علیه السلام بامامت ممکن نیست حالیه باشدبواسطه وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس ناچار باید بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد بلافصل تاعمل شود بقاعده مقرره نزد همه یعنی حمل لفظ (در وقت عدم امکان حقیقت) بر نزدیکترین مجاز ها بآن چنانچه پوشیده نیست . اما احترام سلف صالح پس بدون این تاویل محفوظ باشد چنانچه آن را ما توضیح خواهیم داد اگر مقتضی شد والسلام ش .

سؤال ۳۱ تاریخ صفر ۱۳۳۰

طلب نمودن نصوص وارده از طریق شیعه

در صورتیکه احترام سلف صالح محفوظ بماند پس چه باك از آنچه ایراد نمودید آنرا از احادیثی که اختصاص بامام دارد (یعنی بعلی علیه- السلام) خواه حدیث غدیر باشد خواه غیر آن و احتیاج بتاویل آن ها نباشد و شاید نزد شما در اینموضوع احادیثی باشد که اهل سنت بآنها آشنا نباشند پس خواهشدارم که آنها را ایراد بفرمائید تا ما هم آن‌هارا دانسته باشیم والسلام س .

جواب ۳۱ بتاریخ ۲ صفر ۱۳۳۰

چهل نص

بلی نزد ما نصوص هستند که بآنها اهل سنت آشنا نیستند از

احادیث صحیحه متواتره از طریق عترت طاهره علیهم السلام از آن ها چهل حدیث بر شما میخوانیم[1].

۱ ـ محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق در کتاب خود (اکمال الدین و اتمام النعمه) باسناد خود بعبدالرحمن بن سمره از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده ازحدیثیکه درآن آمده یا ابن سمره اذا اختلفت الاهواء و تفرقت الاراء فعلیك بعلی بن ابی طالب فانه امام امتی و خلیفتی علیهم من بعدی یعنی ای پور سمره همینکه هواها مختلف و رأیها متفرق شد پس بر تو باد بعلی بن ابی طالب که او پیشوای امت من و خلیفهٔ من پس از من برایشان است.

۲ ـ هم صدوق در اکمال از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله تبارك و تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبیاثم اطلع الثانیه فاختار علیا فجعله اماماثم امرنی ان اتخذه اخاو ولیا وصیا وخلیفه و وزیرا

---

۱ ـ اینرو ازاینرو اختیار نمودیم که ازحضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و ابوسعید خدری و ابوالدردا و ابوهریره و انس بن مالك و معاذبن جبل از طرق کثیر و متنوعه بما روایت نموده اند که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امردینها بعثه الله یوم القیمه فی زمرة الفقهاء والعلماء و بروایتی بعثه الله فقیها عالما و بروایت ابوالدردآء کنت له یوم القیمه شافعا و شهیدا و بروایت ابن مسعود قیل له ادخل من ای ابواب الجنه شئت و بروایت ابن عمر کتب فی زمرة العلماء و حشر فی زمرة الشهداء و بس است ما را در حفظ اینچهل حدیث وغیرآنها از احادیثی که جوابهای ماهمه برآنها مشتملند فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم نضرالله امرا سمع مقالتی فوعاها فاداها کماسمعها یعنی خدایتعالی نضارت وحسن وجمال ارزانی فرمایاد کسیرا که سخن مرا بشنود و آنرا نگهداری کند و برساند آنرا بهمان ترتیب که شنیده و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و لیبلغ الشاهد منکم الغائب یعنی باید کسیکه حاضر است بکسیکه غائب است برساند.

الحدیث یعنی همانا که خدای تبارك وتعالی باهل زمین سرکشی فرمود پس مرا از آن برگزیده و پیغمبرم قرار داد آنگاه دوباره سر کشی فرمود و علی را برگزید و پیشوایش قرار داد آنگاه بمن امر فرمود که ویرا برادر و ولی ووصی و جانشین و وزیر خود قرار دهم الحدیث .

۳ ـ هم صدوق در اکمال بسند خود بامام جعفر صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود که حدثنی جبرئیل عن رب العزه جل جلاله انه قال من علم ان لااله لا انا وحدی و ان محمد اعبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمه من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی یعنی هر که بداند که خدائی جز من تنهانیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و فرستادهٔ من است و اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است و این که امامانیکه از فرزندان او است حجتهای منند ویرا ببهشت برحمت خودم داخل کنم الحدیث .

٤ ـ هم صدوق در اکمال بسند خود بامام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت نموده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی و اخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی الحدیث یعنی پیشوایان بعد از من دوازده تنند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم است ایشان جانشینان و اوصیای منند الحدیث.

۵ ـ هم صدوق در اکمال بسند خود از اصبغ بن بناته روایت کرد که گفت حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام روزی بر ما برآمد ودست وی در دست فرزندش حسن علیه السلام بود و میفرمود حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی برما برآمد ودست آنحضرت این

چنین در دست من بود و میفرمود خیر الخلق بعدی و سیدهم اخی هذا و هوامام کل مسلم و امیر کل مؤمن بعد وفاتی الحدیث یعنی بهترین خلق از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بعد ازمن این برادر من است و او پیشوای هر مسلمان و امیر هر مومن است بعد از وفات من الحدیث .

۶ ــ هم صدوق در اکمال بسند خود از امام رضا از پدرانش مرفوعا روایت کرد که فرمود من احب ان یتمسك بدینی و یرکب سفینه النجاة بعدی فلیقتد بعلی بن ابیطالب فانه وصیی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی وبعد وفاتی الحدیث یعنی هر که بخواهد که بآئین من متمسك باشد وبعد ازمن برکشتی نجات سوار باشد پس بعلی بن ابی‌طالب اقتدا نماید که او وصی و جانشین من است بر امت من در حیات من و بعد از وفات من الحدیث .

۷ ــ هم صدوق در اکمال باسناد خود بامام رضا از پدرش از پدرانش مرفوعا از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد از حدیثی که در آن فرمودو انا وعلی ابواهذه الامة من عرفنافقد عرف الله و من انکرنا فقد انکرالله عزوجل و من علی سبطا امتی وسیدا شباب اهل الجنة الحسن والحسین ومن ولدالحسین تسعة طاعتهم طاعتی ومعصیتهم معصیتی تاسعهم قائمهم و مهدیهم یعنی و من و علی دو پدر این امتیم هر که ما را بشناسد خدایرا شناخته و هر که ما راانکار کند خدای عزوجل راانکار کرده و از علی است دو سبط امت من و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین واز فرزندان حسین نه تنند که فرمانبرداری ازایشان فرمانبرداری از من و نافرمانی بایشان نافرمانی بمن است نهمین ایشان قائم و مهدی ایشان باشد .

۸ ــ هم صدوق در اکمال باسناد بامام حسن عسکری از پدرش از

پدرانش مرفوعا ازحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم از حدیثی در آن فرموده یاابن مسعود علی بن ابی طالب امامکم بعدی وخلیفتی علیکم الحدیث یعنی ای پور مسعود علی بن ابی طالب امام شما است بعد از من وخلیفهٔ من است برشما الحدیث .

۹ــ هم صدوق در اکمال باسنادسلمان روایت کرده که گفت دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذالحسین بن علی علی فخذه وهو یلثم فاه ویقول انت سیدابن سیدانت امام بن امام اخو امام ابوالائمة وانت حجة الله و ابن حجته و ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم یعنی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم داخل شدم که حسین بن علی علیهما السلام بر زانوی آنحضرت بود وآنحضرت دهان وی میبوسیدو میفرمود توسیدپسر سیدی توامام پسر امام وبرادر امام پدر امامانی وتوحجت خدا وپسر حجت خداو پدر حجتهای نهگانه ازصلب خودت هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

۱۰ــ هم صدوق دراکمال باسناد سلمان نیز ازحضرت رسولخداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده از حدیث طویلی که در آن آمده یا فاطمة اما علمت انا اهل بیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیاوان الله تبارك وتعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختارنی من خلقه ثم اطلع اطلاعة ثانیة اختار زوجك واوحی الی ان ازوجك ایاه و اتخذه ولیاو وزیر اوان اجعله خلیفتی فی امتی فابوك خیرالانبیاءو بعلك خیرالاوصیآء وانت اول من یلحق بی الحدیث یعنی ایفاطمه مگر ندانستهٔ که ماخانواده‌ایم که خدایتعالی آخر ترابرای ما بردنیا اختیار فرموده و همانا که خدای تبارك و تعالی سرکشیی باهل زمین فرمود و مرا از خلق خود برگزید آنگاه دو باره سرکشی فرمود شوهر ترا برگزید و بمن وحی فرمود که ترا بوی تزویج کنم و

ویرا ولی و وزیر بر گیرم وویرا درامت خود جانشین خود قرار دهم پس پدر تو بهترین پیغمبران است و شوهر تو بهترین اوصیائه است و تو اول کسی که بمن ملحق شوی الحدیث .

۱۱ ـ هم صدوق در اکمال روایت کرده از حدیث طویلی که در آن ذکر شده اجتماع بیشتر از دویست تن از مهاجرین و انصار در مسجد بعهد عثمان که مذاکره علم وفقه مینمودند و میان خودشان مفاخرت مینمودند و علی علیه‌السلام خاموش بود پس بدو گفتند یا اباالحسن ترا از سخن گفتن چه باز میدارد پس آنحضرت ایشانرا یادآوری نمود فرمایش حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم را که علی اخی ووزیری ووارثی وصیی و خلیفتی فی امتی وولی کل مؤمن بعدی یعنی علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امت من وولی هر مؤمن است بعدازمن پس بآن اقرار نمودند برای او الحدیث .

۱۲ ـ هم صدوق در اکمال از عبدالله‌بن جعفر و حسن و حسین و عبدالله عباس و عمروبن ابی‌سلمه و اسامة‌بن‌زید و سلمان و ابوذر ومقداد روایت کرده که همگی گفتند ما از حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیدیم میفرمود انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی علی اولی بالمومنین انفسهم الحدیث یعنی من سزاورترم بمؤمنین از خودشان آنگاه برادرم علی سزاوارتر است بمؤمنین از خودشان.

۱۳ ـ هم صدوق در اکمال از اصبغ بن بناته از ابن‌عباس روایت کرده که گفت از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله و سلم شنیدم میفرمود انا وعلی و الحسن و الحسین و تسعة من ولدالحسین مطهرون الحدیث

یعنی من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاك شدگانیم الحدیث .

۱۴ ـ هم صدوق در اکمال از عبایةبن ربعی از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا سید النبیین و علی سیدالوصیین الحدیث یعنی من مهتر پیغمبرانم و علی مهتر اوصیآء است الحدیث .

۱۵ ـ هم صدوق در اکمال باسناد بحضرت صادق از پدرانش علیهم السلام مرفوعا از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود ان الله عزوجل اختارنی من جمیع الانبیاء و اختار منی علیا و فضله علی جمیل الاوصیآء و اختار من علی الحسن والحسین واختار من الحسین الاوصیاء من ولده ینفون عن الدین تحریف الغالین وانتحال المبطلین و تاویل الضالین. یعنی همانا که خدای عزوجل مرا ازهمه پیمبران برگزید و علی را از من برگزیدوویرا بر همه اوصیآء تفضیل داد و از علی حسن و حسین را برگزیدواز حسین اوصیآئی را زفرزندان وی برگزید که تحریف غالیان و آئین بستن ناراستان و تأویل گمراهان را از دین دور کنند .

۱۶ ـ هم صدوق در اکمال از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الائمة بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی و اخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها یعنی پیشوایان بعد از من دوازده تن باشندکه اولشان یا علی توئی و اخرشان قائمی است که خدای عز وجل بردست های وی مشارق و مغارب زمین را بگشاید[1] .

۱ ـ اینحدیث و احادیثیکه قبل از آن است در باب ۲۴ کتاب اکمال الدین ص ۱۴۹ تا ص ۱۶۷ .

۱۷ ـ هم صدوق در امالی خود از حضرت صادق از پدرانش مرفوعا روایت کرده ازحدیثیکه در آن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علی منی و انا من علی خلق من طینتی مبین للناس ما اختلفوا فیه من سنتی و هو امیر المؤمنین وقائد العز المحجلین وخیر الوصین الحدیث یعنی علی از من است و من از علی هستم از طینت من آفریده شده بیان میکند برای مردم آنچه را که در سنت من در آن اختلاف نموده اند و او امیر مومنان و قائد پیشانی و دست و پا سفیدان و بهترین اوصیاء است الحدیث .

۱۸ ـ هم صدوق در امالی خود بسند خود بعلی علیه السلام مرفوعا روایت کرده از حدیث طویلی که در آن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ان علیا امیر المومنین بولایة من الله عزوجل عقد ها فوق عرشه و اشهد علی ذلك ملائکته و ان علیا خلیفه الله وحجة الله و انه لامام المسلمین الحدیث یعنی همانا که علی امیر مومنان است بولایتی از جانب خدای عزوجل که آنرا بالای عرش خود بسته و فرشتگان خود را بر آن گواه گرفته و همانا که علی خلیفه خدا و حجت خدا ست و همان او پیشوای مسلمانان است الحدیث .

۱۹ ـ هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا علی انت امام المسلمین و امیر المومنین و قائد العز المحجلین وحجة الله بعدی و سید الوصیین الحدیث یعنی یا علی تو پیشوای مسلمانان و امیر مؤمنان و قائد پیشانی ودست وپا سفیدان و حجت خدا بعد از من و سید اوصیائی الحدیث .

۲۰ ـ هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت

حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده یاعلی انت خلیفتی علی امتی وانت منی کشیث من آدم الحدیث یعنی یا علی تو خلیفه منی برامت من وتو از من مثل شیئی از آدم الحدیث .

۲۱ — هم صدوق در امالی خود باسناد بابی در روایت کرده که گفت روزی ما نزد حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم درمسجدش بودیم پس فرمود ازین دروازه مردی بر شما داخل شود که او امیر مومنان و پیشوای مسلمانان باشد در اینحال علی بن ابیطالب بر آمد پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم استقبالش فرمود آنگاه روی مبارك بما کرد و فرمود هذا امامکم بعدی الحدیث یعنی این امام شما باشد بعد از من الحدیث [1] .

۲۲ — هم صدوق در امالی خود از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده علی بن ابی طالب اقدمهم مسلماً و اکثرهم علما الی ان قال و هوالامام و الخلیفه بعدی یعنی علی بن ابی طالب اسلام وی از ایشان پیشتر وعلم وی از ایشان بیشتر است تا آنکه فرمود واواست پیشوا و خلیفه بعد از من .

۲۳ — هم صدوق در امالی خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده معاشر الناس من احسن من الله قیلا ان ربکم جل جلاله امرنی ان اقیم لکم علیا علما واما ماوخلیفه و وصیاوان اتخذه اخا ووزیرا الحدیث یعنی ایجماعت مردم کیست که از خدایتعالی در گفتار بهتر باشد همانا که پروردگار شما

---

۱ ـ اینحدیث را باچهار حدیث قبل از ان سید بحرینی در باب نهم غایة المرام خود از امالی صدوق نقل کرده و آنها طویلند و ما همان محل شاهد را از آنها نقل کردیم و تمام احادیثی که بعد ازین حدیث است همه در باب سیزدهم غایة المرام موجود است .

جل جلاله بمن امر فرموده که علی را برای شما علم و پیشوا و خلیفه و وصی قرار دهم و اینکه او را برادر و وزیر بگیرم الحدیث.

۲۴ ـ هم صدوق در امالی خود باسناد بابی عیاش روایت کرده که گفت صعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المنبر فخطبت ثم ذکر خطبة وقد جاء فیها و ان ابن عمی علیا هو اخی و وزیری و هو خلیفتی و المبلغ عنی الحدیث یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برمنبر بر آمد و خطبه خواند آنگاه خطبه آنحضرت را ذکر کرد و در آن خطبه آمده که همانا پسر عم من علی همان او برادر و وزیر من است و او خلیفهٔ من و مبلغ است از من الحدیث.

۲۵ ـ هم صدوق در امالی خود بسند خود از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل شهر الله ثم ساق الحدیث فی فضل شهر رمضان قال علی فقلت یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر قال الورع عن محارم الله ثم بکی فقلت یا رسول الله ما یبکیك فقال یا علی ابکی لما یستحل منك فی هذا الشهر الی ان قال یا علی انت وصیی و ابو ولدی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد موتی امرك امری و نهیك نهی الحدیث یعنی روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند پس فرمود ایمردم همانا که ماه خدا روی آورده آنگاه سوق سخن در فضل ماه رمضان فرمود علی علیه السلام فرمود پس عرض کردم یا رسول الله بهترین اعمال در اینماه چه باشد فرمود پرهیز کاری از محرمات خدا یتعالی آنگاه آنحضرت گریست پس عرض کردم یا رسول الله چه میگریاند ترا فرمود یا علی میگریم برای آنچه در اینماه از تو روا میدارند تا آنکه فرمود یا علی تو وصی و پدر فرزندان

من و خلیفهٔ منی برامت من در حیات من و بعد از مرگ من امر تو امر من است ونهی تونهی من است الحدیث .

۲۶ ـ هم صدوق در امالی خود از علی علیه‌السلام روایت کرد که فرمود حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌و آله و سلم فرموده یاعلی انت اخی و انا اخوك انا المصطفی للنبوة و انت المجتبی للامامة انا صاحب التنزیل وانت صاحب التاویل و انت ابوهذه الامة یا علی انت وصیّ و خلیفتی و وزیری و وارثی و ابوولدی الحدیث یعنی یا علی تو برادر من و من برادر توأم من‌برای پیغمبری برگزیده‌شده‌ام و توبرای امامت‌برگزیده شده‌ئی من صاحب تنزیلم و تو صاحب تاویلی و توپدر این امتی یاعلی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث وپدر فرزندان منی الحدیث .

۲۷ ـ هم صدوق در امالی خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌و آله و سلم روزی که در مسجد قبا بود و انصار مجتمع بودند فرمود یا علی انت اخی و انا اخوك و انت وصی و خلیفتی و امام امتی بعدی و الی الله من والاك و عادی من‌عاداك یعنی یاعلی تو برادر من و من برادر توأم و تو وصی وخلیفه و پیشوای امت منی بعد از من خدایتعالی دوست دارد هر که ترا دوست دارد و دشمن دارد هر که تورادشمن بدارد .

۲۸ ـ هم‌صدوق‌درامالی خود حدیث طویلی ازام‌سلمه روایت کرده که در آن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یاام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی‌بن ابی‌طالب وصیتی‌و خلیفتی من بعدی و قاضی عداتی والذائد عن حوضی یعنی‌ای ام‌سلمه گوش بدارو گواه باش‌این علی بن ابی طالب وصی و خلیفه من بعد از من وبجا آورندهٔ وعده‌های من و دور

گننده است از حوض من.

۲۹ ـ هم صدوق در امالی خود بسند خود از سلمان فارسی روایت کرد که گفت از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم میفرمود یا معاشر المهاجرین والانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی اخی و وصیی ووزیری ووارثی و خلیفتی امامکم فاحبوه بحبی وا کرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی ان اقوله لکم یعنی ای جماعت مهاجرین و انصار آیا شما را راهنمائی کنم بچیزی که اگر بآن تمسك بجوئید هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله فرمود این علی برادر و وصی ووزیر ووارث و خلیفه من است پیشرویتان پس او را بدوستی من دوست بدارید و بکرامت من گرامی بدارید زیرا که جبرئیل بمن امر نموده که اینسخن باشما بگویم.

۳۰ ـ هم صدوق درامالی خود بسند خود بزیدبن ارقم روایت کرد که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تهلکوا ولن تضلوا اقال ان امامکم وولیکم علی بن ابی طالب فوازروه و ناصحوه و صدقوه فان جبرائیل امرنی بذلك یعنی آیا شما را راهنمائی کنم بچیزی که اگر بآن متمسك شوید هرگز هلاك و گمراه نشوید فرمود همانا امام شما و ولی شما علی بن ابیطالب است پس ویرا یاری کنید و خیرخواهی نمائید و تصدیق کنید زیراکه جبرئیل مرا به آن امر نمود.

۳۱ ـ هم صدوق درامالی خود بسند خود ازابن عباس روایت کرده از حدیثیکه در آن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی الحدیث یعنی یا علی تو پیشوای

امت من و جانشین منی بر ایشان بعداز من الحدیث.

۳۲ ـ هم صدوق درامالی خود ازابن‌عباس روایت کرده که گفت‌حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود ان‌الله تبارك وتعالی‌اوحی الی‌انه جاعل من‌امتی اخاو وارثاو خلیفة ووصیا فقلت یارب‌من‌هوفاوحی الی انه امام امتك وحجتی علیها بعدك فقلت یارب من‌هو فقال‌ذاك‌من‌احبه‌ویحبنی الی‌ان قال‌فی بیانه‌هوعلی‌بن‌ابیطالب یعنی همانا که خدای تبارك و تعالی‌بمن وحی‌فرمودکه ازامت من برادر و وارث وجانشین ووصی قرارخواهد داد پس‌عرض کردم پروردگارا او که باشدپس بمن وحی‌فرمود که‌اوپیشوای‌امت تو وحجت من‌است برایشان‌بعد از تو پس‌عرض کردم پروردگارا او که باشد فرمود آن کسی‌است که من او را دوست‌میدارم و او مرادوست میدارد تا اینکه در بیان آن فرمود او علی بن ابیطالت است.

۳۳ ـ هم صدوق‌در امالی خوداز حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام مرفوعا روایت کرد که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود لما اسری بی الی‌السماء عهدالی ربی جل جلاله فی علی‌انه امام المتقین و قائدالغرالمحجلین و یعسوب المومنین‌الحدیث یعنی‌وقتیکه مرا بآسمان عروج دادند پروردگار من جل جلاله با من درباره علی عهد فرمود که او پیشوای پرهیزکاران و قائد پیشانی و دست‌و پا سفیدان و سر کردهٔ مؤمنان است الحدیث.

۳۴ ـ هم صدوق در امالی خود بسند خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم‌السلام مرفوعا روایت کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی منی وانا من‌علی قاتل الله من قاتل علیا علی امام‌الخلفیه بعدی یعنی علی ازمن است و من از علی هستم خدایتعالی‌لعنت

کند کسیرا که باعلی جنك کند علی پیشوای خلق است بعد از من .

۳۵ ـ شیخ الطایفه ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی درامالی خود بسند خود بعماربن یاسر روایت کرده که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بعلی ان الله زینك بزینة لم یزین العباد بزینة احب الی الله منها زینك بالزهد فی الدنیا فجعلك لاترزأ منها شیئا ولاترزأ منك شیئا و وهب لك حب المساکین فجعلك ترضی بهم ابتاعا و یرضون بك اماما فطوبی لمن احبك و صدق فیك و ویل لمن ابغضك و کذب علیك الحدیث یعنی همانا که خدایتعالی ترا برینتی زینت داد که زینت نداد بندگانرا بزینتی محبوبتر از آن نزد خدایتعالی . ترا بزهد در دنیا زینت داد و ترا چنان کرد که نه تو از دنیا چیزی بگیری و نه دنیا از تو چیزی بگیرد و محبت فقرا بتو بخشید و ترا چنان کرد که ایشانرا اتباع خود بپسندی و ایشان ترا پیشوای خود بپسندند پس خوشا بحال کسیکه ترا دوست بدارد و درباره تو راست گوید وای بحال کسیکه ترا دشمن بدارد و برتو دروغ گوید الحدیث .

۳۶ ـ هم شیخ مذکور درامالی خود باسناد بعلی علیه السلام روایت کرده که برمنبر کوفه فرمود ایها الناس انه کان لی من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عشر خصال من احب الی مما طلعت علیه الشمس قال لی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی انت اخی فی الدنیا فی الاخرة و انت اقرب الخلائق الی یوم القیامة و منزلك فی الجنة مواجه منزلی و انت الوارث لی و انت الوصی من بعدی فی عداتی و اسرتی و انت الحافظ لی فی اهلی عند غیبتی و انت الامام لامتی و انت القائم بالقسط فی رعیتی وانت ولیی وولیی ولی الله و عدوك عدوی وعدوی عدو الله یعنی ایمردم همانا که مرا ازحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده خصلت بود که آنها محبوبترند نزد من

از آنچه آفتاب بر آن تابیده. آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین خلائقی بمن روز قیامت و منزل تو در بهشت روبروی منزل من است و تووارث منی و توئی وصی بعد از من در وعدهای من و خانواده من و توحافظی مرا در اهل من در وقت نبودن من و تو امامی امت مرا و تو قیام کنندئی بعدل در رعیت من و تو ولی منی و ولی من ولی خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است.

۳۷ ـ صدوق در کتاب النصوص علی الائمه باسناد خود بحسن بن علی علی السلام روایت کرده که گفت از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود بعلی علیه السلام انت وارث علمی و معدن حکمی والامام بعدی یعنی تووارث علم و معدن حکمت منی و امام بعد از من هستی.

۳۸ ـ هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه بسند خود بعمران بن حصین روایت کرد که گفت از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود بعلی علیه السلام و انت الامام و الخلیفه بعدی یعنی تو امام و خلیفه ئی بعد از من.

۳۹ ـ هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه علیه السلام بسند خود بعلی علیه السلام روایت کرد که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انت الوصی علی الاموات من اهل بیتی و الخلیفه علی الاحیاء من امتی الحدیث یعنی یا علی توئی وصی بر مردگان اهل بیت من و خلیفه ئی بر زندگان امت الحدیث.

۴۰ ـ هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه بسند خود بحسین بن علی علیهما السلام روایت کرد که گفت وقتیکه خداوند تعالی آیه و اولوا

لارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله را نازل فرمود از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله‌وسلم تاویل آنرا پرسیدم فرمود انتم اولوالارحام‌فاذا مت فابوك علی اولی بی و بمکانی فاذا مضی ابوك فاخوك الحسن اولی به فاذا مضی‌الحسن فانت‌اولی به‌الحدیث یعنی شمائید اولوالارحام پس همینکه من مردم پدرتو علی بمن‌و بجای من سزاوارتر است و همینکه پدر تومرد برادر تو حسن بوی سزاوارتر است و همین که حسن مرد توسزاوارتری بوی الحدیث .

این است آخر آنچه خواستیم ایراد آنرا در اینعجاله و نسبت آن بآنچه از نصوص باقی مانده نیست مگر نسبت دسته شکوفه بشکوفه و قطره بدریا با اینکه بعضی از آنها کافی است الحمدالله رب‌العالمین والسلام . ش

سؤال ۳۲ بتاریخ ۳ صفر ۱۳۳۰

۱ـ بنصوص‌شیعه حجتی نباشد
۲ـ چرا آنها راغیرایشان روایت نکرده‌اند
۳ـ خواستن‌مزید نصوص از غیرشیعه

۱ — حجتی‌باین‌نصوص‌براهل‌سنت نیست‌چه‌آنها نزدایشان ثابت‌نشده.

۲ — و چرا آنها را روایت کرده‌اند اگر ثابت بودندی.

۳ — پس عطف عنان بفرمائید بذکر بقیه احادیث اهل سنت در اینموضوع، و السلام‌س.

جواب ۳۲ بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۰

۱ـ ذکر این احادیث بر حسب خواهش بود
۲ـ حجت ما بر جمهور همان صحاح خودشان‌است۳ـ علت روایت نکردن جمهور صحاح‌ما را۴ـ اشاره بنص ورائت

۱ — این نصوص‌را برای‌آن آوردیم تاشما بآن علم بهمرسانید وشما

خود بذکر آنها راغب شدید .

۲ — وماراحجت بس است بر شما آنچه را سابقا از صحاح شما ذکر کرده ایم .

۳ — اما روایت نکردن جمهور آن نصوص را پس بواسطه خوی و طبیعتی است که آنرا ما میدانیم از هر کسیکه برای آل محمد عداوت در ضمیر و کینه در دل دارد از حزب فراعنه در صدر اول و پرستندگان ارباب سلطنت و تغلب که دراخفاء فضل اهل البیت علیهم السلام وخاموش کردن نور ایشان هرگونه قوت وقدرت و جبروت را مبذول داشتند وهمه مردم را بر مصادرت مناقب و خصائص ایشان بوعده و وعید واداشتند ، و تجمع نمودند بر اینکار گاهی بدراهم و دنانیز خود و گاهی بوظایف و مناصب خود و گاهی بتازیانه ها و شمشیرهای خود هرکه تکذیب آن ها مینمودند نزدیکش میداشتند و هر که تصدیق آنها میکرد دورش می داشتند یانفی بلدش مینمودند ویرا میکشتند وتو میدانی نصوص که امامت و عهود خلافت هرآینه از آنچیزهائیکه که ستمکاران از آنها میترسند که تختگاه ایشانرا خراب و اساس ملك ایشانرا متزلزل نماید پس سالم ماندن انمناقب از این ستم پیشگان و از دوستان ایشان که تقرب بایشان میجستند و رسیدن آنها بما باسایند متعدده و طرق مختلفه آیتی است از آیات صدق و معجزئی است از معجزات حق زیرا که کسانیکه حق اهل البیت را گرفتند و مرتبتهای ایشانرا که خدایتعالی آنها را بایشان داده بود هر کسی را که متهم بمحبت ایشان علیهم السلام میداشتند بعذاب بد رنجه اش می کردند ، ریشش میتراشیدند و در بازار هایش میگرداندند آنگاه خوارش میداشتند ز نظرهایش می انداختند و از هر حقی محرومش میداشتند حتی ازعدل

والیان ناامید[1] واز معاشرت رعیت مایوس میشد. پس همینکه کسی علی علیه‌السلام را به‌نیکی یاد میکرد خون اوهدر میشد و نعمت بروی وارد میشد و اموالش میبردند و گردنش میزدند. چه‌زبانهائیرا که بفضل آنحضرت نطقی نمودند ازدهان بیرون کردند و چشمهائیرا که باحترام آنحضرت مینگریست میل کشیدند ودستهائیرا که اشاره بمنقبت آنحضرت میکرد بریدند و پاهائیرا که بمحبت آنحضرت‌کام میزداره کردند و چه قدر خانها را بردوستان آنحضرت که سوختند ونخلستانشانرا بریدند و بر شاخهای آنها ایشانرا آویختند یا ازخانهایشان وطنهایشان ایشانرا بیرون کردند پس‌بهر طرف پراکنده شدندو در حمله حدیث و حافظان آثار گروهی بودند آن پادشاه ستمکار و حکام ایشانرا غیر از خدا میپرستیدند و بدیشان تقرب میجستند بهر چه از عهده ایشان برمیآید از تصحیف و تحریف و تصحیح و تضعیف چنانچه در زمان خود مشاهده مینمائیم از شیوخ متملق و وعلماء وظیفه‌خوار وقاضیان بدکه از همدیگرسبقت میجویند وبدلخواه حکام بواسطه تایید سیاستشان خواه عدل باشد خواه جور خواه صحیح باشد خواه فاسد پس هیچوقت حاکم از ایشان فتوائی که موید حکم‌وی یا مردن حق خصم وی باشد نمیخواهد مگراینکه ایشان بدلخواهو موافق سیاست وی مبادرت نمایند اگر چه بانصوص کتاب سنت مخالفت و خرق کننده اجماع امت باشد بجهت حرص بر منصب که ازعزل آن میترسند یابجهت‌طمع برسیدن آن. چقدر فرق باشد میان اینان و آنان زیرا که اینان نزد والیانشان‌قیمتی ندارند. اما آنان پس پادشاهان بآنان‌بسیارمحتاج

۱ - رجوع کن بصفحه ۳ج۱۵ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید که درانجا بعضی‌ازوقایع که‌بر اهل‌البیت و شیعیان ایشان واردشده درایشان خواهی یافت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام‌رادراینموضوع کلامی‌است که نظربحث کنندگان بآن ملتفت میداریم.

بودند زیرا که بقوت آنان با خدایتعالی و رسولش صلی الله علیه وآله و سلم میجنگیدند وازینرو نزد پادشاهان و والیان صاحبان منزلت عظیمه وشفاعت مقبوله بودند بدینسبب ایشانرا صولتی ودولتی بود. وبر احادیث صحیحه تعصب میورزیدند هر گاه متضمن فضیلت علی یا غیر وی از اهل بیت نبوت بودی پس بسختی هرچه تمامتر آنها مردود میداشتند و بعنف هرچه تمامتر آنها ساقط مینمودند وراویان آنها را نسبت برفض میدادند (و ناپاك ترین چیزها نزد ایشان رفض بود) این بود سیره ایشان دو باره احادیث وارده درشان علی علیه السلام خصوصاً هرگاه شیعه بآن نشبث میداشتند . واینگروه متزلف رادرهر جا خواصی بودند که نامشان بلند مینمودند و از طلاب علم دنیوی و زاهدان وعابدان وریاکاروروساء و شیوخ عشائر کسانیرا داشتند که رای ایشانرا ترویج میدادند پس همینکه اینان سخن ایشانرا در ردآن احادیث صحیحه میشنیدند سخن ایشانرا حجت میگرفتند و آنرا نزد عامه مردم وبیخردان رواج میدادند و درهر شهر آنرا منتشر میداشتند و آنرا اصلی ازاصول متبعه در هرعصر قرار میدادند و در آنوقت گروهی هم بودند از حاملان حدیث که ترك ملجا مینمودند ایشانرا برترك روایت حدیث مأثور درفضل علی واهل البیت علیهم السلام و همینکه از این بیچارگان میپرسیدند از آنچه آندنیا پرستان میگفتند (در رد سنن صحیحه مشتمله بر فرض علی واهل البیت علیه السلام) میترسیدند (از سخن گفتن با عامه بخلاف معتقدات ایشان) اینکه فتنه بسیار سختی بر پا شود پس در جواب ملجاء میشدند بمعاریض کلام از ترس تجمع آندنیا پرستان و مروجین ایشان از خاصه و ازتجمع کسانیکه از عامه مردم و بیخردان با آنان هم آواز بودند . وملوك و حکام مردم را بلعن امیرالمومنین علیه السلام امر کرده

بودند وبرایشان در آنباب سخت گرفته بودند و واداشته بودند ایشانرا بپول و لشکریان و بوعد و عید برتنقیص وذم آنحضرت و ببدترین شکلی که از آن نفوس مشمئز میشود صوت آنحضرترا برای کودکان در مدرسه ها نقش کرده بودند و سخنانی از آنحضرت گوشزد آنکودکان نموده‌بودند که گوشها از آن کر میشود. و لعن آنحضرت را بر منابر مسلمانان از سنت های عیدین و جمعه قرار داده بودند پس اگر نه این بودی که‌نور خدای تعالی خاموش شدنی نیست و فضل اولیای حق پوشیده نماند آن احادیث‌از طریق فریقین صحیحه صریحه بخلافت آنحضرت بما نرسیدی و نه نصوص در فضل آنحضرت متواتر شدی و همانا سوگند بخدایتعالی که تعجب می کنم از فضل باهریکه‌خدایتعالی بنده خود و برادر رسول خودعلی ابن ابی‌طالب‌راباآن‌اختصاص‌داده که چگونه نور آن حضرت این پرده های مترا کمه ظلمات‌و امواج متلاطمه را دریده‌و بر عالم مثل آفتاب‌در وقت ظهر تابیده.

٤ — وبس‌است‌ترا (علاوه برآنچه شنیدئی ازادله‌قاطعه)نص‌وراثت چه آن بتنهائی حجت‌بالغه است والسلام ش

سؤال ۳۳ بتاریخ ٥ صفر ۱۳۳۰

بخوان برما حدیث وراثت را از طریق اهل سنت س.

جواب ۳۳ بتاریخ ٥ صفر ۱۳۳۰

علی وارث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

شك نیست در اینکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم

بعلی علیه‌السلام و از علم حکمت آن ارث بخشید که پیغمبران باوصیآء خودشان ارث دادند حتی اینکه آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود انا مدینة العلم و علی بابهافمن ارادالعلم فلیات الباب[1] یعنی من شهر علمم و علی دروازه آن است پس هرکه علمم خواهد دربیاید و هم آن‌حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود انا دارالحکمة و علی بابها یعنی من خانه حکمتم و علی در آن است‌وهم آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم‌فرمود علی باب علمی و مبین من‌بعدی لامتی ماارسلت به حبه ایمان و بغضه نفاق الحدیث یعنی علی دروازه علم من است و بیان کننده است بعد از من برای امت من آنچه راکه بآن فرستاده شده‌ام حب او ایمان و بغض او نفاق است الحدیث وهم آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم در حدیث زیدبن ابی اوفی[2] فرموده و انت اخی ووارثی یعنی و تو برادر و وارث منی عرض کرد از توچه ارث میبرم آنحضرت فرمود ماورث الانبیآء من قبلی یعنی آنچه پیغمبران پیش از من ارث گذاشتند، و آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم در حدیث بریده[3] نص‌فرموده‌براینکه وارث‌وی علی بن‌ابی‌طالب است و بس است‌ترا حدیث الدار در روزانداز و علی علیه السلام درحیات حضرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم والله انی‌لاخوه وولیه وابن‌عمه و وارث‌علمه‌فمن احق[4] به‌منی یعنی‌سوگندبخدایتعالی‌که من بحقیقت برادر

---

۱ ـ اینحدیث و دو حدیثیکه‌بعد از آن است در جواب ۲۴در حدیث ۹و۱۰و۱۱ ذکرنموده‌ایم بانجا رجوع کن‌و از تعلیقه ما در آنجا غفلت مورز .

۲ ـ آنرا در جواب ۱۶ ذکر کرده‌ایم .

۳ ـ آنرا درجواب ۳۴ مراجعه کن ۴ـ اینکلمه بهمین الفظ از حضرت علی‌علیه‌السلام ثابت است و آنرا حاکم در ص ۱۲۶ ج ۳ مستدرك بسند صحیح بر شرح شیخین روایت کرده وذهبی درتلخیص آن اعتراف بصحت آن کرده .

اویم و ولی و پسر عم ووارث علم او یم پس که سزاوار تر از من بوی باشد.

ویکیار[1] باو گفتندچگونه‌از پسرعم خود ارث بردی نه‌از عم‌خودپس فرمود حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم پسران عبدالمطلب را جمع نموده و ایشان گروهی بودند که هر یك جذعه میخورد و فرقی مینوشید و برای ایشان مدی از طعام ترتیب داد پس خوردندتاسیر شدند و طعام همچنان باقی بود که گویا دست نخورده پس آنحضرت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم فرمود ای پسران‌عبدالمطلب همانا که من بسوی‌شما خصوصاً و بسوی مردم عموماً مبعوث شده‌ام پس کدام یك از شما با من بیعت می کنید براینکه برادر و صاحب و وارث من باشد پس هیچیك سوی وی نخواست و من سوی او برخاستم و من کوچکتر از همه‌انگروه بودم پس فرمود بنشین‌آنگاه سه‌بار آن بفرمود و هربارمن برمیخاستم بسوی اوپس بمن میفرمود بنشین همینکه بار سوم شد دست خود بر دست من زد پس ازینروواورث پسر عم خود شدم نه‌وارث عموی خود واز قثم بن العباس پرسیدند (ازجمله چیز هائیکه حاکم در مستدرك[2] و ذهبی در تلخیص آن روایت‌و جزم بصحت آن نموده‌اند) و بدو گفتند چگونه علی ازحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم میراث برد و شما نبردید گفت برای

۱ ـ اینحدیث ثابت ومستفیض‌است‌ضیاءمقدسی درمختارة و ابن جریر در تهذیب‌الاثاره‌آنرا روایت کرده‌اند و آنحدیث ٦١٥٥ کنز العمال است ج ٦ ص ٤٠٨ و آنرا نسائی‌درخصائص علویه ص ١٨ روایت کرده‌وابن ابی‌الحدید در اواخر شرح خطبه قاصعه ص ٢٥٥ ج٣ شرح نهج از تاریخ طبری نقل کرده هم رجوع کن به ص ١٥٩ج١ مسند امام‌احمد که اینحدیث را در آنجا بالمعنی خواهی یافت.

۲ ـ ج ٣ ص ١٢٥وآنرا ابن ابی‌شیبه نیز روایت کرده و آنحدیث٦٠٨٤ ج٦ کنز العمال ص ٤٠٠ باشد.

آنکه او اول کسی بوداز ما که بوی پیوست و چسبندگی وی بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ما سختتر بود (مولف گوید) مردم میدانستند که وارث حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم همان علی بود و نه عباس عموی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه غیر او از بنی هاشم و اینمطلب نزد ایشان از مسلمات بود چیزیکه بود سبب انحصار اینوراثت را بعلی علیه السلام نمیدانستند و حال آنکه او پسر عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعباس نرسیدو حال آنکه او عموی آنحضرت بودو نه بغیر وی از پسرعموها وسائر ارحام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بدین جهت گاهی از علی علیه السلام و گاهی از قثم سؤال کردند پس جواب ایشان دادند بآنچه شنیدی و این غایت مبلغ علم آن سوال کنندگان بود وگرنه جواب اینست که خدایتعالی باهل زمین سرکشی فرمود و از ایشان محمد صلی الله علیه و آله وسلم را برگزید و ویرا پیغمبر قرارداد و دوباره سرکشی فرمود و علی را برگزید پس بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله وسلم که ویرا وارث و وصی خود بگیرد حاکم (درصفحه ۱۲۵ جزء ۳ مستدرك بعدازآنکه از قثم روایت کرد آنچه راشنیدی) گفته که قاضی القضاه ابوالحسن محمد بن صالح هاشمی مرا حدیث کرد گفت از ابوعمر قاضی شنیدم میگفت از اسمعیل بن اسحق قاضی شنیدم میگفت وقتیکه با و اینسخن قثم را ذکر کردند پس گفت جز این نیست که وارث بنسب یا بولا ارث میبرد خلافی میان اهل علم نیست که پسر عمو با وجود عموارث نمیبرد (گفته) پس ظاهر شد باین اجماع که علی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم علم را بارث برد و ایشان نبردنداه، (مؤلف گوید) اخبار در اینباب متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم، و ما را وصیت و دلائل قویه آن بس است و السلام ش

سؤال ۳٤ بتاریخ ٦ صفر ۱۳۳۰

بحث از وصیت

اهل سنت وصیت بعلی علیه‌السلام را مسلم نمیدارند و بهیچ نصی از نصوص آن قائل نیستند پس بذکر آن ها تفضل فرموده ما را متشکر سازیدو السلام س.

جواب ۳٤ بتاریخ ۹ صفر ۱۳۳۰

نصوص وصیت

۱ — نصوص وصیت از ائمه عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم متواتر است، و بس است ترا ازطریق غیر ایشان آنچه شنیدی درجواب ۱۰ که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله وسلم فرمود وقتیکه دست بگردن علی علیه‌السلام انداخته بود هذا اخی و وصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا یعنی این برادرو وصی و خلیفه من است میان شما پس سخن وی بشنوید و اطاعت کنید و محمدبن حمید رازی از سلمه الابرش از ابن اسحق از شریك از ابوربیعة الایادی از ابن بریده از پدرش بریده ازحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم روایت کرده لکل نبی وصی و وارث وان وصیی ووارثی علی‌بن ابیطالب[1] اه یعنی هر پیغمبر یرا وصی ووارثی است

۱ - اینحدیث را ذهبی در میزان الاعتدال در احوال شریك آورده و آنرا تکذیب نموده و گمان کرده که شریك آنرا روایت نمیکند و گفته که محمدبن حمید رازی ثقه نیست وجواب آن است که امام احمدبن حنبل و امام ابوالقاسم بغوی و امام ابن جریر طبری وامام جرح و تعدیل ابن معین وغیر ایشان از آنطبقه محمدبن حمیدرا توثیق کرده‌اند و از وی روایت کرده‌اند پس او شیخ و معتمد ایشان باشد چنانچه خود ذهبی در ترجمه محمدبن حمید در میزان اعتراف نموده و اینمرد از کسانیکه متهم برفض یاتشیع باشند نیست و همان ارلافهای ذهبی است پس وجهی برای متهم داشتن وی اوراد در اینحدیث نیست.

و بحقیقت وصی و وارث من علی بن ابی طالب است ـ و طبرانی در کبیر باسناد بسلمان فارسی روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان وصیی و موضع سری و خیر من اترك بعدی ینجز عدتی ویقضی دینی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی همانا که وصی ومحل راز من و بهترین کسانیکه بعد از خود میگذارم که وعده مرا وفا نماید و وام مرا ادا کند علی بن ابی طالب علیه السلام است . و این نص است در وصی بودن آنحضرت و صریح است در اینکه وی بهترین مردم است بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آن دلالت التزامیه است بر خلافت و وجوب طاعت او که بر خردمندان پوشیده نیست . و ابونعیم حافظ در حلیة الاولیآء از انس روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا انس اول من یدخل علیك من هذا الباب امام المتقین وسید المسلمین ویعسوب الدین وخاتم الوصیین وقائد الغر المحجلین یعنی ای انس اول کسیکه برتو از پندر داخل میشود پیشوای پرهیزکاران و مهتر مسلمانان و پادشاه دین و خاتم اوصیآء و پیشرو پیشانی ودست وپا سفدان باشد . انس گفت پس علی علیه السلام آمد وحضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم با خوشحالی بسوی وی برخواست و دست بگردن وی انداخت بوی فرمود انت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی تو از من ادا میکنی و آواز مرا بایشان میشنوانی و برای ایشان بیان میکنی آنچه را در آن بعد از من اختلاف کرده اند . و

---

۱ ـ اینحدیث بلفظه وسنده حدیث ۲۵۷۰ باشد از احادیث کنز العمال در آخر ص ۱۵۴ ج ۶ و آنرا در منتخب کنز هم آورده رجوع کن به ص ۳۲ حاشیه ج ۵ مسند احمد (که منتخب کنز در حاشیه مسند احمد چاپ شده) ۲۰ ـ چنانچه در ج ۲ شرح نهج ص ۴۵۰ است و آن را در جواب ۲۴ ذکر نموده ایم .

طبرانی در کبیر باسناد بابوایوب انصاری از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم روایت کرد که فرمود یافاطمه اما علمت ان الله عزوجل اطلع علی‌اهل الارض فاختار منهم اباك فبعثه بنیاثم اطلع الثانیة فاختار بعلك فاوحی الی فانکته و اتخذته‌وصیا[1] یعنی ای فاطمه مگر ندانستهٔ که خدای عزوجل سرکشی باهل زمین فرمود و از ایشان پدرتو برگزید و ویرا به پیغمبری مبعوث فرمودو بار دویم سرکشی فرمود و شوهر ترا برگزیدپس بمن وحی فرمود پس ترا بوی دادم و ویرا وصی قرار دادم . ببین که برگزیدن‌وصی برنهج‌برگزیدن‌نبی‌باشد و ببین چگونه خدایتعالی‌به‌پیغمبر خود صلی‌الله علیه وآله وسلم وحی فرمودکه ویرا بدخترخود تزویج نماید و وصی قرار دهد . و ببین که آیا خلیفه‌های پیغمبران پیشین جز اوصیآء ایشان بوده‌اند . و آیا روا باشد که برگزیدهٔ خدایتعالی را از بندگانش و وصی مهتر پیغمبران حقتعالی‌را پس و غیر او را بر او پیش بدارند و آیا کسیرا رواست که بروی حکمرانی کند و ویرا از رعایای خود قرار دهد و آیا از روی عقل‌ممکن است که طاعت آن حاکم واجب باشد براینکسی که ویرا خدایتعالی برگزیده چنانچه پیغمبر خود را برگزیده و چگونه میشودکه خدایتعالی و رسول‌او صلی‌الله علیه و آله و سلم اورا برگزینند و ما غیر او را براوبرگزینیم (و ماکان لمؤمن و لامؤمنة اذاقضی الله و رسوله‌امراً ان‌یکون لهم الخیرة من‌امرهم) (خدایتعالی میفرماید که هیچ مؤمن و مؤمنه را نرسد که اختیاری در کار خودشان داشته باشند در صورتیکه خدایتعالی بامری حکم فرمود) و روایتها با هم متفق شده اند

۱ ـ اینحدیث ۲۵۴۱ باشد از احادیث کنزالعمال ج۶ ص ۱۵۳ و آنرا در منتخب‌کنزآورده رجوع کن بحاشیه ص ۳۱ ج ۵ مسند امام احمد .

که اهل نفاق وحسد و تنافس همینکه فهمیدند که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پاره جگرخودحضرت زهراء را (که همسرمریم و خاتون زنان اهل بهشت است) بعلی علیه السلام خواهد داد بوی حسد ورزیدند و برایشان گران آمد خصوصاً پس از آنکه کسانیکه[۲] خواستگاری آنحضرت علیها السلام را کردند و کامیاب نشدند و گفتند این امتیازی است که بواسطه آن فضل علی علیه السلام ظاهر شود و هیچکس بوی بعد از آن نرسد و هیچ طمع کنندهٔ در ادراك آن طمع نخواهد کرد پس حیله‌هابرای بدگوئی آنحضرت انگیختند و بعملیاتی پرداختند و نزد حضرت سیدالنساء علیها السلام زنان خود را کسیل داشتند که ویرا متنفر سازند از آنجمله بوی گفتند که علی فقیر است و چیزی ندارد ولی بآنحضرت علیها السلام مکر و سوء مقصدشان پوشیده نبود و معذلك بآنان چیزی نفرمود تا آنکه آنچه خدایتعالی و رسول اوصلی الله علیه وآله وسلم برای وی خواستند انجام گرفت آنوقت خواست تا از فضل امیرالمومنین علیه السلام ظاهر نماید آنچه

---

۱ ـ ابن ابی خاتم از انس روایت کرده که گفت ابوبکر و عمر آمدند و خواستگاری حضرت فاطمه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند پس آنحضرت صلی الله علیهٔ و آله و سلم خاموش شدند و چیزی نفرمودند پس هر دو نزد علی عیه السلام شدند و آنحضرت بر خواستگاری واداشتند و آنرا جماعتی از ثقات ازابن ابی حاتم نقل کرده‌اند مانند ابن حجر در اوائل باب ۱۱ صواعق خود و در آنجا از احمد باسناد از انس همان نحوروایت کرده و ابوداود سجستانی (چنانچه در آیه دوازدهم از آیاتیکه آنرا ابن حجر ارباب ۱۱ صواعق خود آورده) روایت کرد که ابوبکر خواستگاری حضرت فاطمه نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازوی اعراض فرمود آنگاه عمر خواستگاری نمود و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعراض فرمود پس هردو تن نزد علی علیه السلام آمدند ووی را برای خواستگاری بیدار کردند و از علی علیه السلام روایت است که فرمود ابوبکر و عمر از حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم خواستگاری حضرت فاطمه علیها سلام را کرد آنحضرت ابا فرمود عمر گفت یا علی توئی برای وی آنرا ابن جرپر روایت کرده و حکم بصحت آن نموده و دولابی آنرا درذریه طاهره روایت کرده و آن حدیث ۶۰۰۷ باشد از احادیث کنزالعمال ج ۶ ص ۳۹۲ .

را خدایتعالی بواسطه آن دشمنان آنحضرت را رسوا نماید پس عرض کرد یا رسول‌الله مرا بفقیری دادی که مالی ندارد پس آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم بپاسخ فرمود آنچه را شنیدی.

و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لهالسان حسود

یعنی وقتی که خدایتعالی خواهد که فضیلتی که پنهان شده انتشار پیدا کند زبان حسودیرا برای انتشار آن برگشاید، و خطب در متفق بسند معتبر از ابن عباس روایت کرد که گفت وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه را بحضرت علی علیه‌السلام ترویج فرمود حضرت فاطمه عرض کرد یا رسول الله مرا بفقیری دادی که چیزی ندارد پس حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود اما ترضین ان الله اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوك و الاخر بعلك[1] اه یعنی مگر راضی نیستی همانا که خدایتعالی از اهل زمین دو تن برگزیده یکی پدر تو است ودیگری شوهرتو. و حاکم در ج ۳ مستدرك ص ۱۲۹ درمناقب علی علیه‌السلام از طریق سریج بن یونس از ابی حفص ابار از اعمش از ابوصالح ازابوهریره روایت کرده که حضرت فاطمه علیهاسلام عرض کرد یا رسول‌الله مرا بعلی دادی و او فقیر است مالی ندارد حضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم فرمود یا فاطمة اماترضین ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض فاختار رجلین احدهما ابوك والاخر بعلك یعنی ایفاطمه مگر راضی نیستی همانا که خدای عزوجل باهل زمین سرکشی فرمود و دوتن برگزید یکی

۱ - اینحدیث بلفظه و سنده حدیث ۵۹۹۲ باشداز احادیث کنز که درفضائل علی علیه‌السلام آورده ج ۶ ص ۳۹۱ . و تصریح بحسن سند آن نموده .

از آندو پدرتست و آندیگر شوهر تو.[1] وازابن عباس روایت شده که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما ترضین انی زوجتك اول المسلمین اسلاما و اعلمهم علما و انك سیدة نساء امتی کماسادت مریم نساء قومها اماترضین یا فاطمة ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار منهم رجلین فجعل احدهما اباك والاخربعلك یعنی مگر راضی نیستی که من ترا باول کس از مسلمان از حیث اسلام و اعلم ایشان از حیث علم دادم و اینکه مهتر زنان امت منی چنانکه مریم برزنان قوم خود مهتری داشت مگر راضی نیستی ایفاطمه همانا که خدایتعالی باهل زمین سرکشی فرمود و از ایشان دوتن برگزید یکیرا پدرتو و آندیگر را شوهر تو قرار داد وپس از آن هر وقت اندوهی بحضرت سیدة النساء علیها السلام میرسید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوی نعمت خدایتعالی و رسول ویرا یاد آوری میفرمود که ویرا ببهترین امت خود داده تا دلداری و تسلی قلب باشد برای آنحضرت علیها السلام از حوادث وی که بوی میرسد. و بس است ترا گواه براین آنچه را امام احمد در ص ۲۶ جزء پنجم مسند خود ازحدیث معقل بن یسار روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیها السلام را در مرضیکه بوی عارض شده بود در زمان حیات آنحضرت عیادت فرمود و از وی احوالپرسی نمود عرض کرد سوگند بخدایتعالی که اندوه و دست تنگی من سخت شده و بیماری من طول کشیده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اماترضین انی زوجتك اقدم امتی مسلما و

---

۱ ـ اینحدیث بلفظه و سنده حدیث ۲۵۴۳ باشد از احادیث کنزالعمال ص ۱۵۳ ج ۶ وآنرا از حاکم نقل کرده باسناد بابن عباس و ابی هریره وازطبرانی خطیب ازابن عباس تنها نقل کرده و درمنتجب الکنز آنرا از خطیب درمتفق ازابن عباس نقل کرده رجوع کن بصفحه ۳۹ حاشیه ج ۵ مسند احمد و علامه معتزله در ص ۴۵۱ ج ۲ شرح نهج از مسند امام احمد نقل کرده.

اکثرهم علماو اعظمهم حلما اه یعنی مگر راضی نیستی که ترا بکسی دادم که مسلمانی وی از همه بیشتر و علم وی از همه بیشتر و حلم وی از همه بزرگتر است و اخبار در اینباب مؤید همدیگرند ومراجعات ما با آنها کافی نباشند والسلام ش.

سؤال ۳۵ بتاریخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

حجت منکران وصیت

اهل سنت و جماعت وصیت را منکرند و احتجاج میکنند بآنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده از اسود که گفت نزد عائشه رضی الله عنها ذکر کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی وصیت[1] کرد گفت که آنرا که گفته بحقیقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و ویرامن بسینه خود تکیه داده بودم پس طشت خواست و دست و پایش سست شد و از دنیارفت و من نفهمیدم پس چگونه[2] بعلی وصیت کرد و هم بخاری در صحیح از عائشه روایت کرده از چند طریق که او میگفت مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وبین حاقنتی و ذاقنتی و بارها گفته که مات بین سحری و سخری یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در حالتیکه ویرا بسینه خود تکیه داده بودم

۱ - نجاری اینحدیث را در کتاب وصایا ج ۲ صحیح خود ص ۸۳ در باب مرض النبی و وفاته صلی الله علیه و آله و سلم در ج ۳ صحیح خود ص ٦٤ روایت کردومسلم در کتاب الوصیه ج۲ صحیح خود ص ۱٤ روایت نمودند.

۲ - شاید ملتفت باشید که شیخین بجاری و مسلم در اینحدیث وصیت حضرت پیغمبر را بعلی صلی الله علیه و آله وسلم بدون قصد روایت کرده اند زیرا که کسانیکه آنروز در وصیت حضرت پیغمبر را بعلی صلی الله علیه و آله وسلم درمیان آورده بودند از امت بیرون نبودند بلکه یا از

«بقیه در صفحه ۳۱۸»

و بسا گفته باشد نزل به وراسه علی فخذی[1] یعنی مرگش رسید در حالتیکه سر آنحضرت بر زانوی من بود. پس هرگاه آنوقت وصیتی بودهر آینه بر عائشه پوشیده نمیماند. و در صحیح مسلم از عائشه روایت شده[2] که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خود نگذاشت نه درهمی و نه دیناری نه گوسفندی نه شتری و نه وصیت بچیزی فرمود و در صحیحین[3] از طلحة بن مصرف روایت شده که گفت از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وصیت فرمود گفت نه گفتم چگونه بمردم حکم بوصیت فرمودو خود ترك آن نموده گفت وصیت بکتاب خدا فرمود. و از آنجائیکه این احادیث صحیحترند از آن احادیثیکه شما آنها را آورده اید بواسطه ثبوت آنها در صحیحین نه آنها در پس این احادیث در تعارض مقدمند و اعتماد براینها است والسلام س.

«بقیه از صفحه ۳۱۷»

صحابه یا از تابعیکه جرات داشتند که درحضور امام المؤمنین چیزی که مکروه طبع وی باشد بگویند و مخالفت باسیاست آنعهد باشد بزبان بیارند. و از اینرو عایشه رضی الله عنها پس از شنیدن این سخن سخت برآشفت که کاشف ازآن رد وی است وصیت را بسترین روی. (امام سندی در تعلیقه خود بر اینحدیث ازسنن نسائی ج۶ ص۲۴۱ طبع مطبعه مصریه درازهر) گفته که پوشیده نماند که اینسخن مانع نیست از این که وصیت قبلا شده باشد ومقتضی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فجاة فوت شده باشد بحیثکه از آنحضرت وصیت ممکن نباشد وتصور نشود. پس چگونه شود و حال آنکه آنحضرت قبل ازمرض خود میدانست که اجل وی نزدیك شده آنگاه چند روزی مریض شد تا آخر کلام وی پس درست در آن تامل کن که در نهایت متانت است.

۳ ـ مات بین حاقنتی وذاقنتی ومات بین سحری ونحری درباب مرض النبی و وفاته صلی الله علیه و آله وسلم ونزل به وراسه علی فخذی درباب آخر باتکلم بعد از باب مذکور بلافصل در صحیح بخاری موجودند.

۱ ـ صحیح مسلم کتاب الوصیه ما ص۱۴ ج۲ صح مسلم.

۲ ـ رجوع کن بکتاب الوصایا درهریك ازصحیحین که حدیث آنجاست.

جواب ۳۵ بتاریخ ۱۱ صفر ۱۳۳۰

ممکن نیست انکار وصیت

ممکن نیست انکار وصیت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم را بعلی علیه‌السلام زیرا که شك نیست در اینکه آنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم بوی وصیت فرمود (پس[1] از آنکه علم و حکمت را به وی میراث بخشید) باینکه او را غسل دهد و تجهیز نماید و دفن کند[2] و دین

---

۱ - جواب ۳۳ رجوع کن .

۲ - ابن سعد درطبقات خود قسم ۲ج۲ ص۶۱ از علی علیه‌السلام روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم وصیت فرمود که ویرا جز من کسی غسل ندهد .و ابوالشیخ و ابن النجار (چنانچه درص ۵۴ ج ۴ کنزالعمال) از علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم مرا وصیت فرمود اذا انامت فغسلنی بسبع قوب یعنی وقتیکه من مردم مرا بهفت کوزه غسل بده . وابن سعد درص ۶۳ قسم۲ج۲طبقات خود از عبدالواجدبن ابی عوانه روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در مرضیکه در آن از دنیا رفت فرمود یا علی اغسلنی اذامت یعنی یا علی مرا غسل بده وقتیکه من مردم گفت که علی علیه السلام فرمودپس آنحضرت را غسل دادم پس عضوی نمیگرفتم جز آنکه مرا متابعت میکرد. وحاکم درص۵۹ ج۳مستدرك وذهبی درتلخیص آن روایت کرده‌اند و حکم بصحت آن نموده‌اند از علی علیه‌السلام که گفت غسل دادم حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم را و میخواستم ببینم که ازمیت چه میشودپس چیزی ندیدم وآنحضرت درحال حیات وممات خوشبو بود . و اینحدیث را سعیدبن منصوردر سنن ومزوری درجنایز وابوداود درمراسیل و ابن منیع و ابی‌شیبه در سنن خویش روایت کرده‌اند و آن حدیث ۱۰۹۴ باشد ازکنز ص ۵۴ ج۴ و بیهقی در سنن خود از عبدالله‌بن حارث روایت کرده که علی علیه‌السلام حضرت پیغمبر را صلی‌الله علیه‌و آله و سلم غسل داد وبر تن آنحضرت پیرهنی بود اینحدیث وآن حدیث ۱۱۰۴باشد ازکنزص ۵۵ ج۴ و از ابن عباس که گفت علی‌را چهار خصلت است که غیر او رانباشد او اول کسی است که با حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم نماز خواند و اوکسی‌است که رایت آنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم در هرجنگی با او بودو او کسی است که باآنحضرت صلی‌الله علیه وآله صبر نمودروزیکه‌غیر از وی فرار کردند اوکسی‌است که او را غسل داد و درقبرش داخل نمود . آنرا ابن عبدالبر در ترجمه علی علیه السلام در

« بقیه در صفحه ۳۲۰ »

ویرا ادا نماید و وعده ویرا انجام دهد و ذمت[1] ویرا بری نماید و بمردم

« بقیه ازصفحه ۳۱۹ »

استعاب وحاکم ص۱۱۱ ج ۳مستدرك راویت کرده‌اند . وازابوسعیدخدری که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله و سلم فرمودیاعلی انت تغسلنی و تؤدی دینی وتوارینی‌فی‌حضرتی یعنی یا علی تو مراغسل میدهی ودین من ادا میکنی و مرا در قبر من پنهان میکنی آنرادیلمی روایت کرده و آن حدیث ۲۵۸۳ باشد از کنزص ۱۵۵ج۶ واز عمر ازجمله حدیثی که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم بعلی فرمود و انت‌غاسلی‌و دافنی یعنی توغسل‌دهنده‌ودفن کننده‌منی اینحدیث درص۳۹۳ ج۶ کنز است ودر حاشیه ص ٤٥ ج٥ مسند احمد است . واز علی علیه‌السلام که گفت از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله‌وسلم شنیدم میفرمود اعطیت فی‌علی خمسالم یعطها بنی‌فی‌احدقبلی اماالاولی‌فانه یقضی‌دینی ویوارینی یعنی در باره‌علی پنج چیز داده شده‌ام که هیچ‌پیغمبری‌داده نشده در باره کسی قبل‌از من اما اول آنست که‌او دین من ادا کند و مرا دفن کند اینحدیث‌در اول ص٤٠٣ج٦ کنز است و همینکه آنحضرت را صلی‌الله علیه و آله وسلم برتابوت نهادند و خواستندبر آنحضرت نماز کنند علی‌علیه‌السلام فرمودکسی بر حضرت رسولخدا امامت نکند او خودامام شما است در زندگی و مردگی‌پس مردم جوقه‌جوقه داخل میشدند و بطریق صف بر آن حضرت صلی الله علیه‌و آله‌وسلم‌نماز میکردند بدون‌پیشنماز . و تکبیر میگفتند و علی‌علیه‌السلام در مقابل حضرت رسولخداصلی‌الله علیه و آله و سلم ایستاده بود میگفت سلام‌علیك ایهاالنبی و رحمةالله و برکاته بار خدایا ما گواهی میدهیم که آنچه را براو نازل‌فرمودرسانده وبرای امت خود خیرخواهی‌نمود و در راه خدا جهاد نمود تااینکه خدای عزوجل دین‌خود را غالب فرمود وسخن حقتعالی تمام‌شد بار خدایاما را ازکسانی قراربده که‌پیروی کنندآنچه را خدایتعالی بروی‌نازل فرمود و ما را بعد ازوی ثابت قدم بدار ومیان‌ماو اوجمع کن پس مردم آمین‌آمین میگفتند تا اینکه مردان آنگاه زنان آنگاه کودکان بروی نمازخواندند . تمام‌اینرابهمین لفظ که‌ماآوردیم ابن سعددر طبقات خود در ذکر غسل‌حضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم یاد کرده . و اول کسیکه برحضرت پیغمبرصلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم آنروز داخل شدند بنی‌هاشم بودندآنگاه مهاجرین آنگاه انصار آنگاه مردم. و اول کسیکه برآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند علی علیه‌السلام و عباس رضی‌الله عنه بود بطریق‌صف و بر وی تکبیر گفتند .

۱ ـ اخبار در همه اینها ازطریق عترت طاهر علیهم‌السلام متواتراست . و بس است ترا آنچه‌آنرا طبرانی درکبیرازابن عمر و ابویعلی درمسند خوداز علی‌علیه‌السلام روایت‌کرده‌اند و (لفظاول رابود) از حدیثیکه در آن حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی‌انت اخی ووزیری تقضی دینی وتنجز وعدی و تبری ذمتی‌یعنی یاعلی‌تو برادر منی‌ووزیر

« بقیه در صفحه ۳۲۱ »

بیان کند بعد از وی آنچه را که در آن اختلاف نموده‌اند[1] از احکام خدا و شرایع او سبحانه و تعالی و نامت وصیت فرمود باینکه او (یعنی

(بقیه از ذیل صفحه ۳۲۰)

مرا ادا و وعده مرا وفا وذمت مرا بری میکنی . اینحدیثرا در ص۱۵۵ جزء۶ کنزالعمال باسناد از ابن عمر خواهی یافت و هم در ص ٤٤ ج ٦ کنز باسناد از علی علیه‌السلام است ودر آنجا از بوصیری نقل کرده که راویان اینحدیث ثقات هستند . و ابن مردویه و دیلمی (چنانچه درص ۱۵۵ ج ٦ کنز است) از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی بن ابی طالب ینجز عدتی و یقضی دینی یعنی علی بن ابی‌طالب وعده مرا وفا و وام مرا ادا مینماید . و بزار چنانچه در ص ۱۵۳ ج٦ کنز است) از انس مثل آنرا روایت کرده‌وامام احمد بن حنبل درص ١٦٤ ج٤ مسندخود از جشی بن خباد روایت کرده که گفت از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم شنیدم میفرمود لایقضی دینی الاانا او علی یعنی وام مرا ادا نمیکند مگر خودم یا علی . و ابن مردویه (چنانچه درص ٤٠١ ج ٦ کبر است) از علی علیه‌السلام روایت کرد که وقتیکه آیه وانذر وعشیرتك الاقربین نازل شد حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و سلم فرمود علی یقضی دینی و ینجز بوعدی یعنی علی وام مراادا و و وعده‌ها مرا وفا مینماید وازسعد روایت شده که گفت ازحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم روز جحفه شنیدم ودست علی را گرفته بود رخطبه‌خواند و حمدوثنای الهی گفت آنگاه فرمود ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یارسول‌الله ثم رفع یدعلی فقال هذاولیی‌ویودی عنی‌دینی الحدیث یعنی ایمردم من ولی شمایم گفتند راست گفتی یارسول‌الله آنگاه‌دست علی را بلندکردوفرمود این ولی‌من است‌ووام مرا ازجانب من‌ادا می‌نماید الحدیث وآنرادر اواخر جواب ۲۷ شنیدی. و عبدالرزاق در جامع خود ازمعمر ازقتاد روایت‌کرده که علی علیه‌السلام از جانب‌حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه‌واله وسلم‌بعد از وفات آنحضرت چیز هائی ادا فرمود که عامه‌آنها گمان‌میکنم که گفت پانصد هزار درهم بود، پس بعبدالرزاق گفتند که حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه واله وسلم درآن باب بعلی علیه‌السلام وصیت فرموده‌بود گفت آری شك ندارم که بعلی علیه‌السلام وصیت‌فرموده‌بودو اگرآن‌نبودنمیگذاشتند که‌وام آنحضرت‌راادا کنند. اینحدیثرا صاحب کنز درص٦٠ج٤ آورده و آن‌حدیث ۱۱۷۰ باشد .

۱ ـ نصوص صریحه‌موید همدیگرند که‌آنحضرت‌صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بعلی‌علیه‌السلام‌وصیت فرمودکه برای امت بیان‌نماید آنچه رادر آن اختلاف نموده‌اند بعداز وی وپس‌است ترا از آنهاحدیث ۱۱و۱۲ جواب ۲٤ وغیر آنها از احادیثیکه سابقا ذکرکرده‌ایم و از احادیثی‌که بواسطه شهرت آنها یادنکرده‌ایم.

علی علیه السلام) بعد ازوی[1] ولی ایشان است .
و اینکه او برادر[2] وی و پدر فرزندان[3] وی و اینکه او وزیر[4]

۱ ـ ازجواب ۱۸و۲۰و۲۷و۲۸ معلوم میشود .
۲ ـ مواخاة میان حضرت بنی ووصی صلی الله علیه و آله وسلم متواتر است در ثبوت آن بس است آنچه درجواب ۱۶و۱۷ ذکر نمودیم .
۳ ـ بودن علی علیه السلام پدر فرزندان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بالوجدان معلوم است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعلی علیه السلام فرموده انت اخی و ابوولدی تقاتل علی سنتی تو برادر منی و پدر فرزندان منی برسنت من جنك خواهی کرد اینحدیثرا ابویعلی در مسند خود روایت کرده چنانچه درص ۴۰۴ ج ۶ کنزاست و راویان آن ثقات هستند چنانچه بوصیری تصریح بآن نموده وهم آنرا احمد درمناقب روایت کرد چنانچه در آخر فصل ۲ باب ۹ ص۷۵ صواعق محرقه ابن حجر است وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی یعنی خدایتعالی دریه هر پیغمبر را درصلب خوداو قرارداده و ذریه مرادر صلب علی قرار داد آنرا طبرانی درکنز از جابر و خطیب در تاریخ خوداز ابن عباس روایت کرده و آنحدیث ۲۵۱۰ باشد ازکبر ج ۶ ص۱۵۲ وآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کل بنی امودکل بنی اشی ینتمون الی عصبتهم الاولد فاطمة فانا ولدتهم و انا عصبتهم وانا ابوهم یعنی فرزندان هرزنی بخویشاوندان پدری خود نسبت داده شوند مگر فرزندان فاطمه که من ولی وخویشاوند و پدر ایشانم آنراطبرانی ازحضرت زهرا علیها السلام روایت کرده و آن حدیث ۲۲ باشد از احادیثیکه آنهارا ابن حجر در فصل ۲ باب ۱۱ ص ۱۰۲ صواعق خود نقل نموده و طبرانی آنرا ازابن عمرروایت چنانچه در صفحه مذکوره است و حاکم مثل آنرا درص ۱۶۴ ج ۳ مستدرك روایت کرده از جابر آنگاه گفته اینحدیثی است صحیح الاسناد و شیخین آنرا روایت نکرده اند . وحاکم در مستدرك و ذهبی در تلخیص آن روایت کرده اند وحکم بصحت آن نموده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و اما انت یاعلی فاخی وابوولدی ومنی والی یعنی اما تو یاعلی برادر و پدر فرزندان منی واز منی ومنسوب بمنی . با بسیاری ازاین نصوص صریحه .
۴ ـ در وزارت وی از نصوص صریحه است فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی توازمن بمنزله هرونی از موسی چنانچه درجواب ۱۳ توضیح دادیم وغیر آن وهم فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درحدیث انذاریوم الدار فایکم یوازرنی علی اخری هذا فقال علی انا یا رسول الله اکون وزیرك علیه الحدیث یعنی کدام یکی ازشما بمن موازرت میکند در این کار من پس علی علیه السلام غرض کرد من وزیر تو براینکار باشم الحدیث وآنرا درجواب دهم شنیدی و آفرین خدای براامام توصیبری که در قصیده همزیه خود گفته و وزیرابن عمة فی المعالی ومن الاهل تسعد الوزراء لم یزده کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ماعلیه غطاء .

و همراز[1] و ولی[2] و وصی[3] و باب[4] مدینه علم و باب دار[5] حکمت او و باب حطه این أمت[6] و امان سفینه نجات[7] ایشان و این که طاعت وی بر ایشان فرض است مثل طاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمان ویرا بجا نیاوردن مثل بجا نیاوردن فرمان آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم[8] واینکه متابعت نمودن از وی مثل متابعت نمودن از آنحضرت و مفارقت[9] از وی مثل مفارقت از آن حضرت است

۱ ـ امت اجماع دارند بر اینکه در کتاب خدایتعالی آیتی است که کسی بآن جز علی علیه السلام عمل نکرده و بعداز وی تا روزقیامت کسی عمل نخواهد کرد . همانا که او آیه نجومی است در سورهٔ مجادله که دوستان و دشمنان وی بر آن متفق شده‌اند و در اینباب نصوصی روایت کرده‌اند و برشرط شیخین حکم بصحت آنها نموده‌اند که نیکوکار و بدکار این امت آنهارا قبول دارند و بس است ترا از آنها آنچه حاکم آنرا در ص۴۸۲ ج۲ مستدرک و ذهبی در همانصفحه از تلخیص آن روایت کرده‌اندو تفسیر این آیه را در تفسیر ثعلبی و طبری و سیوطی و زمخشری و رازی وغیر ایشان مراجعه کن و درجواب ۳۷ حدیث ام سلمه و عبدالله بن عمر درسر گوشی نمودن حضرت پیغمبر و علی صلی الله علیهما وسلم دو وقت رفات آنحضرت خواهی شنید و سرگوشی هردو وجود مبارك را صلی الله علیه وآله و سلم روز طایف وفرمایش آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آنروز ما انا انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی من باوی سرگوشی نکردم بلکه خدایتعالی باوی سر گوشی نموده و سرگوشی ایشانرادر بغض ایام عائشه خواهی مطلع شد .

۲ ـ بس است ترا در بودن وی ولی آنحضرت فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ابن عباس (چنانچه درجواب۱۳ گذشت) انت ولیی فی الدنیا والاخرة یعنی تو ولی منی در دنیا و آخرت با اینکه اینمطلب بضرورت دین اسلام ثابت است پس حاجت باستقصا نباشد .

۳ ـ بس ترا از نصوص وصیت آنچه را درجواب۳۴ شنیدی .

۴ ـ حدیث ۹ جواب۲۴ رجوع کن باتعلیقه ما بران .

۵ ـ حدیث ۱ جواب ۲۴ رجوع کن .

۶ ـ بحدیث ۱۴ جواب۲۴ رجوع کن .

۷ ـ احادیث جواب۴ حکم بان میکنند .

۸ ـ بحکم حدیث ۱۶ جواب ۲۴ وغیران .

۹ ـ بحکم حدیث۱۷ جواب۲۴ وغیران .

صلی الله علیه و آله و سلم . و اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم[1] درمسالمت است با کسیکه با او درمسالمت است و درجنك است با کسیکه باوی درجنك است و دوست کسی است که وی را دوست بدارد و دشمن کسی است که ویرا دشمن بدارد[2] و اینکه کسی که اورا دوست بدارد خداورسولش را دوست داردو کسیکه دارد و کسیکه اورا بدشمن بدارد خداورسولش را دشمن دارد[3] وهرکس موالات او دارد موالات خداورسولش داشته وهرکس معادات او دارد معادات خداورسولش[4] داشته وهرکس اورا آزار کند خدا ورسولش[5] را آزار

۱ـ امام احمد از حدیث ابوهریره ص۴۲۰ ج۲ مسند خود روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نظر بعلی و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام کرد وفرمود انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم یعنی من در جنگم با کسیکه باشما در جنك باشد و در مسالمتم با کسیکه باشما درمسالمت باشد. و درحدیث صحیحی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود روزیکه ایشانرا بکساء پوشانید اناحرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعدولمن عاداهم یعنی من در جنگم با کسیکه باایشان درجنك باشدودر مسالمتم با کسیکه باایشان درمسالمت باشد و دشمن آن کسم که باایشان دشمنی نماید آنرا ابن حجر در تفسیر آیه اولی ازآیات فصل اهل البیت که در فصل اول باب ۱۱ صواعق آورده نقل نموده وفرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم حرب علی حربی و سلمه مسلمی یعنی جنك یا علی جنك بامن و مسالت باوی مسالمت بامن است مستفیض ومشهور است .

۲ ـ رجوع کن بحدیث ۲۰ جواب ۲۴ با اینکه فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بتواتر رسیده اللهم وآل من والاه وعادمن عاداه کافی است والحمدلله و درجواب ۱۸ حدیث بریده راشنیدی که من ابغض علیا فقدا بغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی و بتواتر پیوسته که انه لایحبه الامؤمن ولا یبغضه الا منافق انه والله لعهد النبی الامی .

۳ ـ بحکم حدیث ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ جواب ۲۴ و غیر آنها .

۴ ـ بحکم حدیث ۲۳ جواب ۲۴ وحدیث اللهم وال من والاه وعادمن عاداه کافی است در این باب .

۵ ـ بس است فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درحدیث عمرو بن شاش من اذی علیا فقداذانی که آنرا احمد در ص۴۸۳ ج۳ مسند خود و حاکم در ص۱۲۲ ج۳ مستدرك و ذهبی درهمان صفحه از تلخیص آن با اعتراف بصحت آن ونجاری در تاریخ خود وابن سعد در طبقات خود و ابن ابی شیبه درمسند خود وطبرانی در کبیر روایت کرده اند وآن در ص۴۰۰ ج۶ کنزموجود است و آنرا در تعلیقات جواب ۱۸ ذکر نموده ایم .

کرده وهر کس اورا دشنام دهد خدام ورسولش را دشنام داده[1] واینکه اوپیشوای نیکوکاران وکشنده فاجران است منصور کسیست که اورا یاری کرده ومخذول کسی است که اورا یاری نکرده[2] و اینکه سرور مسلمانان و پیشوای پرهیز-کاران وسرهنك پیشانی ودست وپاسفیدان[3] است و اینکه اورایت هدایت و امام دوستان خدا ونور کسی است که فرمانبرداری خدا نموده و کلمه ایست که آنرا خدایتعالی بر پرهیزکاران الزام فرموده[4] و اینکه او صدیق اکبر و فاروق امت و پادشاه مؤمنان[5] است و اینکه او بمنزلهٔ فرقان عظیم وذکر حکیم است[6] واینکه اوازوی صلی الله علیه وآله وسلم بمنزله هرون ازموسی[7] و بمنزله وی از پروردگار وی[8] و بمنزله سر از تن وی[9] است و اینکه او مثل خود وی[10] است و اینکه خدای عزوجل باهل زمین سرکشی فرمود و از آنها آندوتن را برگزید[11] (یعنی محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما و سلم را) وبس است ترا عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز عرفات از

---

۱ - بحکم حدیث ۱۸ جواب ۲٤ .

۲ - بحکم حدیث اول جواب ۲٤ وغیر آن.

۳ - رجوع کن بحدیث ۲و۳و٤و٥ جواب ۲۳ .

٤ - رجوع کن بحدیث ٦ جواب ۲٤ .

٥ - بحکم حدیث ۷ جواب ۲٤ وغیرآن .

٦ - بس است ترا دراینباب آنچه درجواب ٤ شنیدی از احادیث صحیحه ثقلین زیرا که آنها حق رابرای صاحبدیده واضح مینمایند ودرجواب ۲٥ گذشت که علی علیه السلام با قرآن و قرآن با علی است ازهمدیگر جدا نخواهندشد .

۷ - چنانچه جواب ۱۳و۱٤ و۱٥ و ۱٦و۱۷ توضیح آنرا مینمایند .

۸ - بحکم حدیث ۱۳ جواب ۲٤ وغیرآن .

۹ - بحکم حدیثیکه آنرا در اواخر جواب ۲٥ ذکر نموده ایم و برآن تعلیقه نوشته ایم .

۱۰ - بحکم آیه مباهله وحدیث ابن عوف که دراواخر جواب ۲٥ ذکر کرده ایم .

۱۱ - چنانچه آن صریح احادیثی است که آنها را درجواب ۳٤ ذکر نموده ایم .

حجة‌الوداع باینکه از جانب وی جز علی کسی[1] ادا نمیکند با بسیاری از از خصائصیکه لیاقت آنهارا ندارد جزوصی و کسیکه اختصاص بمقام پیغمبر دارد پس چگونه و کجاو کی برای دانشمندی میسر میشود که بعد ازآنها وصیت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌ابسلام را منکر شود یا در آن مکابرهٔ کند اگر غرض رانی در میان نباشد. و آیا وصیت غیر از عهد ببعضی از از اینکارهااست.

۲ ـ اما اهل سنت پس کسانیکه از ایشان انکار وصیت آنحضرت نموده‌اند از اینرواست و بس که وصیت باخلافت خلفاء ثلاثه نمیسازد.

۳ ـ و ایشانرابرما حجتی نیست بآنچه بخاری و غیراوا زطلحه‌بن مصرف روایت کرده‌اند آنجا که گفته که از عبدالله بن اوفی پرسیدم آیا حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه و آله و سلم وصیت نمود گفت‌نه گفتم‌چگونه بر مردم وصیت را لازم شمرده و خود ترك فرمود گفت وصیت بکتاب‌خدا کرده .زیرا که اینحدیث نزد ماثابت نیست با اینکه آن‌ازمقتضیات سیاست و حکومت است وبقطع نظر از همه اینها احادیث صحیحه عترت طاهره در وصیت بتواتر پیوسته پس آنچه معارضه با آن ها دارد باید دور انداخت.

٤ ـ با اینکه امر وصیت پس از حکم نمودن عقل و وجدان[2] بآن بی‌نیاز از برهان باشد.

۱ـ بحدیث ۱۵ جواب ۲٤ رجوع کن باتعلیقه مابران.

۲ـ عقل بتنهائی محال میشمرد برحضرت پیغمبرصلی‌الله علیه‌وآله وسلم که امربوصیت نمایدو برامت خود در آنباب تمك بگیرد آنگاه‌خود آنرا درحالیکه خودش بوصیت ازامت محتاجتر بودزیرا که‌پس‌ازخودآنقدرترکه گذاشت که محتاج بقیم بودند و آنقدر یتیمها گذاشت که محتاج بولی بودندکه هیچکس راازاهل عالم نبودو حاشالله که این ترکه پر بهای خود که عبارتند از شرایع واحکام خدایتعالی مهمل بگذاردومعاذالله که مرادآن وزنا یتیم وبیوه خودرا که‌عبارتند

(بقیه درصفحه۳۲۷)

و اذا استطال الشئی قام بنفسه وصفات ضؤ الشمس تذهب باطلا

یعنی همینکه چیزی بلندی یافت بخودی خود بایستد وفروغ آفتاب را هرچند وصف نمائی بیهوده باشد اما آنچه را نجاری از ابن ابی اوفی روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکتاب خدا یتعالی وصیت فرمود حق است لیکن دمبریده است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصیت بتمسك بثقلین با هم نمود و وصیت فرمود باعتصام بهر دو ریسمان و امت را بیم دیده که اگر بهر دو تمسك نجویند گمراه شوند و بایشان خبر داده که این هردو ازهمدیگد هرگز جدانشوند تابروی برحوض وارد نشوندو احادیث صحیحه مادر اینباب از طریق عترت طاهره متواتر است . و بس است ترا از احادیثیکه ار طریق غیر ایشان علیهم السلام بصحت پیوسته آنچه ما آنرا در جواب چهارم و بیست و هفتم آورده‌ایم والسلام ش .

سؤال ۳۶ بتاریخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

اعراض از حدیث ام‌المومنین و بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم چه جهت دارد

چه جهت دارد (خدای تعالی از نوبگذرد) که از ام‌المومنین و

(بقیه از صفحه ۳۲۶)

از همه اهل‌زمین درطول و عرض آن بگذارد که درکارهای خودشان بی بصیرت رفتار کنند و بهوا و هوس کارکنند بدون اینکه قیمی بر آنها بگمارد که بواسطه وی برایشان حجت خدای تعالی تمام شود. بااینکه هم وجدان حکم میکند که وصیت بعلی علیه‌السلام فرموداز آنجائی که دیدیم که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بوی وصیت فرمود که بغسل وحنوط و تجهیز و دفن او بپردازد ووام او را ادا نماید و ذمت او را بری سازد و بمردم وصیت کرد که علی بعداز خودش ولی ایشان است واینکه او واینکه او چنین وچنان است تاآخر آنچه در اول این جواب بآن اشاره نمودم .

بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اعراض نموده ئی وحدیث ویرا پشت سر انداخته و آنرا فراموش شده انکاشته‌وحال آنکه سخن وی فصل و حکم وی عدل است و معذلك رأی خود را اظهاربدارید تا در آن تدبر نمائیم والسلام س .

جواب ۳۶ بتاریخ ۱۲ صفر ۱۳۳۰

۱ ـ عایشه بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه‌و آله وسلم نبود ۲ ـ بهترین آنان‌همان خدیجه بود ۳ ـ اشاره احمالیه بعلتی که موجب اعراض از حدیث عائشه شده

۱ ـ ام‌المؤمنین عائشه‌را فضل و منزلت بجای خود باشد جزآنکه وی بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم نیست وچگونه بهترین آنان باشد با آنکه از وی بصحت‌پیوسته وقتیکه گفت حضرت‌رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم روزی خدیجه را یاد فرمود پس من ببد کوئیش شدم و گفتم پیره‌زنی بود چنین و چنان خدایتعالی بتو بهتراز او عوض داده پس آنحضرت[1] صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمرد ما ابدلنی الله منها اخیرالقد امنت بی حین کفر بی‌الناس و صدقتنی حین کذبنی الناس و اشرکتنی فی‌مالها حین حرمنی الناس و رزقنی‌الله ولدها و حرمنی ولد غیرها الحدیث یعنی خدایتعالی از وی بهتر بمن عوض نداد همانا که خدیجه ایمان بمن آورد وقتیکه مردم کافر شدند بمن و تصدیق من نمود

۱ ـ اینحدیث‌وحدیث بعداز آن ازاحادیث صحیحه مستفیضه‌اند وبهمین‌لفظ که‌ما آوردیم در اخوال خدیجه‌کبری دراستیعاب موجود است وهردو حدیث را بخاری و مسلم‌درصحیحین خود بلفظیکه‌نزدیك بآن باشد روایت‌کرده اند .

وقتیکه مردم تکذیب من نمودند و مرا در مال خود شریك نمود وقتیکه مرا مردم محروم نمودند وخدایتعالی مرا ازوی فرزندداد ومحروم نمود مرا از فرزند غیر وی الحدیث ـ و هم از عائشه روایت شده که گفت کم اتفاق میافتاد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیرون خانه شود جز آنکه خدیجه را یاد کند و ثناء نیکویش گوید پس روزی از روزها یاد خدیجه فرمود مرا غیرت گرفت و گفتم مگر جز پیره زنی بود و ترا خدایتعالی از وی بهتری بعوض داد پس آنحضرت خشمگین شد حتی اینکه موی پیش سر وی بتکان آمد و فرمود لاوالله ما ابدلنی الله خیر امنها امنت بی اذ کفر الناس وصدقتنی اذ کذبنی الناس وواستنی فی مالها اذحرمنی الناس و رزقنی الله منها اولاداذحرمنی اولادالنساء الحدیث یعنی نه بخدا مراخدای تعالی از وی بهتری عوض نداده ایمان بمن آورد وقتیکه مردم کافر شدند وتصدیق می نمود وقتیکه مردم مرا تکذیب نمودند ودرمال خود بامن مواسات نمود وقتیکه مرا مردم محروم داشتند و مرا خدا یتعالی از وی فرزندان روزی کرد وقتیکه مرا از فرزندان زنان محروم داشت الحدیث ؟

۲ ـ پس افضل زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت خدیجه سلام الله علیها بوده صدیقه این امّت ونخستین کسی ازاین امّت است که بخدایتعالی ایمان آورده و بکتاب وی تصدیق نمود و با پیغمبر وی مواسات نموده وبآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحی شده که خدیجه را بشارت[1] دهد بخانهٔ از بهراو دربهشت از مروارید مجوف وبرتفضیل وی نص فرموده و فرمود[2] افضل نساء اهل الجنه خدیجة بنت خویلد و فاطمه بنت محمد

۲ ـ چنانچه آنرا بخاری درباب غیرت زنان وجد آنان دراواخر کتاب نکاح ج۳ ص۱۷۵ صحیح خودروایت کرده (مؤلف) .

۳ ـ آنرا امام احمدداز ابن عباس ص۲۹۳ ج۱ مسند خود و ابوداود و قاسم بن محمد روایت کرده اند چنانچه درص۳٤ کلمه غراء حضرت مؤلف دام ظله ذکر کرده (مترجم) .

و اسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران یعنی بهترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران هستند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده خیر نساء العالمین اربع ثم ذکرهن یعنی بهتر زنان عالمیان چهارتنند آنگاه ایشانرا یاد فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود[1] حسبك من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد وفاطمة بنت محمد و اسیة امرأة فرعون یعنی بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه زن فرعون با بسیاری از امثال این نصوص و آنها صحیحترین آثار نبویه و ثابت ترین آنها است[2]. با اینکه ممکن اینست که گفته شود که عائشه افضل باشد ازغیر خدیجه از مادرهای مؤمنان و سنن ماثوره و اخبار مسطوره ابا دارند از تفضیل وی بر آنها چنانچه برخردمندان پوشیده نیست و بسا بود که عائشه خود رابهتر از دیگر زنهای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میپنداشت لکن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ویرا بر آنحال نمیگذاشت چنانچه اینمطلب با ام المومنین صفیه بنت حی اتفاق افتاد وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بروی داخل شد و او گریه میکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سبب گریه اش جویا شد عرض کرد بمن رسیده که عائشه و حفصه بدگوئی من میکنند و میگویند ما از صفیه بهتریم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الاقلت لمن کیف

---

۱ ـ آنرا ترمذی درج۲ جامع خود ص۴۷۸ در باب فضل خدیجه روایت کرده و گفته اینحدیثی است صحیح (مترجم).

۲ ـ ما در مطلب دویم کلمه غراء خود جمله ازآن احادیث را آورده ایم هرکه استقصاء خواهد بانجا رجوع کند.

تکن خیرا منی و ابی‌هرون و عمی موسی و زوجی محمد[1] یعنی چرا در جواب آنان نگفتی که چگونه شما از بهتر باشید و حال آنکه پدر من هرون و عموی من موسی و شوهر من محمد است صلی‌الله علیه و آله و علیهما و سلم و کسیکه در حرکات ام المؤمنین عائشه در افعال و اقوال وی دقیق شود خواهد دانست که عائشه چنان است که ما در باره وی اعتقاد داریم.

۳ ـ اما اعراض ما از حدیث‌وی بجهت آنست که آن حجت نیست و از من تفصیل آنرا مپرس والسلام ش.

سؤال ۳۷ تاریخ ۱۳ صفر ۱۳۳۰

در خواست نمودن تفصیل در سبب اعراض از حدیث عائشه

تو از کسانی هستی که خدعه و خیانتی ندارند و خلاف آنچه در دل دارند ظاهر نمیسازند و بگناهی و تهمتی نسبت داده نمیشوند و من هم بحمدالله تعالی از کسانی هستم که ناسپاس و عیبجوی نیستند و در صدد کنجکاوی از لغزش و نهائیهای مردم نباشند. وحق گمشده من است که در جستجوی آنم پس نمیتوانم که صرف نظر کنم از اینکه از تو تفضیل آن را سؤال نمایم و ترا هم نمیرسد که مرا در بیان آن اجابت نفرمائی.

فاصدع بامرك ما علیك غضاضة وابشروقر بذاك منك عیونا

یعنی امر خویش ظاهر ساز که بر تو خواری و نقصی نباشد و خوشحال باش و بآن چشم تو روشن باشد و وسیلهٔ من در اینباب بسوی تو

۱ ـ آنرا ترمذی از طریق کنانه غلام ام‌المؤمنین صفیه روایت کرده و آنرا ابن عبدالبردر استعاب و ابن حجر در اصابه در ترجمهٔ صفیه شیخ رشید رضا در آخر ص ۵۸۹ ج ۱۲ منار خودو جماعتی‌ازمحدثین ذکرکرده‌اند (مؤلف).

همان آیه قرآن مجید است (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی الایه) یعنی همانا که کسانیکه کتمان میکنند آنچه را ما نازل فرمودیم از بنیات و هدایت در کتاب آنها را لعنت میکند خدا و لعنت میکند آنها لعنت کنندگان س.

جواب ۳۷ بتاریخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

۱ـ تفصیل اسباب اعراض از حدیث عائشه ۲ـ عقل حکم بوصیت میکند ۳ـ دعوای عائشه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سینه عائشه جان داده معارضه با احادیث دیگر دارد

قبول نکردی (خدایت تایید فرماید) جز آنکه تفصیل دهم تا اینکه مجبورم نمودی بآن و حال آنکه خود بی نیاز تمامی از آن زیرا که تو میدانی هر چه بسر ما آمد از همین جا است و اینکه همینجا وصیت و نصوص جلیه برزمین خوردند و همینجا خمس وارث و نحلت بر باد فنا رفت. همینجا فتنه است و همینجا فتنه است[1] از آنجاکه در جنگ امیرالمومنین علیه السلام بشهرها گردید و آن لشکر جرار را در انتزاع ملك و الغاء دولت آنحضرت کشید.

وکان ما کان مما لست اذکره فظن خیر اولا تسئل عن الخبر

یعنی شد آنچه شد از چیزهائیکه آنها را ذکر نمیکنیم پس گمان نیکو ببر و از خبر جویا میشو. پس احتجاج نمودن برنفی وصیت بعلی علیه السلام بجز عائشه (که سخت ترین خصمان آنحضرت است) مصادره ایست که

۱ ـ بحکم احادیث صحیحه رجوع کن بصحیح بخاری در باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی صلی الله علیه و آله وسلم من کتاب الجهاد والسیر ص۱۲۵ ج۲ که تفضیل آنجا است.

از منصفی انتظار آن نمیرود. و علی علیه السلام همین یکروز از دست وی نداشت (بلکه روز ها از دست عائشه داشت) و آیا انکار وصیت کمتر از روز جمل اصغر[1] و روز جمل اکبر نبود که در ایندروز مضمر ظاهر و نهان آشکار وکار عائشه درایندوروز قبل از خروج وی و بعد از خروج وی بر ولی خود و وصی پیغمبر خود متمثل و ظاهر شد تا اینکه خبر مرگ آن حضرت علیه السلام بوی رسید سجده شکر خدایتعالی بجا آورد و این شعر برخواند[2].

فالقت عصاها واستقربها النوی کما قر عینا بالایاب المسافر

یعنی پس عصای خود افکند و بخانه خود قرار گرفت و چشمش روشن شد چنانچه مسافر برجوع بوطن خود روشن شود. و اگر خواهی برای تو از حدیث وی مثلی زنم که بتو معلوم کند که در نهایت دوری

---

۱ - فتنه جمل اصغر در بصره پنجروز از ربیع الثانی ۳۶ ه مانده بود قبل از ورود حضرت امیرالمومنین علیه السلام ببصره وقتیکه ام المؤمنین عایشه بهمراهی طلحه وزبیر بر بصره هجوم آوردند و عامل آنحضرت عثمان بن حنیف در آنجا بود پس چهل تن از شیعیان حضرت امیرالمومنین درمسجد و هفتادتن از ایشان در جای دیگر کشتند و عثمان بن حنیف را که از فضلاء صحابه بود اسیر کردند و خواستند اورا بکشند پس از خونخواهی برادرش سهل و انصار ترسیدند پس موی ریش و شارب و ابروان وسر ویرا کندند و تازیانه اش زدند و حبسش کردند و از بصره بیرونش کردند و با ایشان حکیم بن جبله باجماعتی از عشیرت خود عبدالقیس کمك درآمد و او مهمتر ایشان بود و از اهل بصیرت و غیرت و خرد و دانش بود و باوی جماعتی از زبیعه همراه شدند پس همچنان درجنك بودند ودست نکشیدند تاهمه گی یکسر شهید شدند و اشرف پسر حکیم ورعل برادرش باوی شربت شهادت نوشیدند وبصره را عائشه فتح کرد. آنگاه حضرت علی علیه السلام رسید پس عائشه بالشکر خود در برابر علی علیه السلام برآمد وواقعه جمل اکبر اتفاق افتاد و تفصیل که‌نو واقعه در تاریخ ابن جریر و ابن اثیر و غیرایشان از کتب سیرو اخبار مسطور است.

۲ - آنرا ثقات اهل اخبار مثل ابوالفرج اصفهانی دو آخر احوال علی علیه السلام در مقاتل الطالبین روایت کرده‌اند.

و بددلی[1] بود عایشه گفت همینکه حضرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلم سنگین و دردش سخت شد از خانه بیرون آمد و در میان دو تن بود و پاهایش بزمین کشیده میشد میان عباس‌بن عبدالمطلب و یکنفر دیگر را وی (که عبیدالله‌بن عبدالله‌بن عبیدبن مسعود است) گفت بعبدالله‌بن‌عباس سخن وی گفتم ابن عباس گفت میدانی که بود آنکسیکه عائشه نام وی نبرد گفتم نه ابن عباس گفت او علی‌بن ابی طالب بود آنگاه ابن عباس گفت[2] ان عایشه لاتطیب‌له نفسا بخیرا ه یعنی همانا که عائشه‌روانمیدارد برای او هیچ‌خیری را. (مؤلف گوید) وقتیکه عائشه برای او روانمیدارد هیچ خیریرا و تاب یاد کردن او ندارد که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم با او و کسی دیگر کامی بر داشته چگونه راضی میشود که‌برای او ذکر وصیت کند و حال آنکه همه خیر در آن است و امام احمد در جزء ششم مسند خود ص ۱۱۳ روایت کرده از حدیث عائشه ازعطاء بن پسار که گفت مردی نزد عائشه بدگوئی از علی و عمار نمود عائشه گفت اماعلی چیزی بتو در باره او نگویم اما عمار پس همانا که از حضرت‌رسول خدا صلی‌الله علیه و آله‌و سلم شنیدم‌در باره وی میفرمود لایخیربین‌امرین الااختار اشدهما یعنی میان دوکار مخیر نمی شود جز آنکه سختر از آندو کار را اختیار مینماید عجب عجب ا م المؤمنین از بدگوئی نمودن درباره

---

۱ ـ آنر بخاری درباب مرض‌النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم ووفاته ص۶۲ج۳ صحیح خود روایت کرده.

۲ ـ اینکلمه را یعنی ان عایسه‌لاتطیب له‌نفسا بخیر بخصوصها بخاری ترك‌کرده و بما قبل‌آن از حدیث اکتفا نموده بر حسب‌عادت‌خود دراینمواردلیکن بسیاری از اصحاب‌سنن باسانید صحیحه خودآنرا روایت‌کرده اند و همین‌بس که‌ابن‌سعد آنرا در ص۲۹ قسم‌دویم جزءدویم طبقات خود از احمدبن الحجاج از عبدالله‌بن مبارك از یونس و معمر از زهری‌از عبیدالله‌بن عبدالله‌بن عتبه‌بن مسعود از ابن عباس روایت کرده و رجال این سند همه حجتها هستند.

عمار میترساند بجهت فرمایش حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم لایخیر بین امرین الااختار اشدهما و از بدگوئی نمودن در باره علی علیه السلام نمیترساند و حال آنکه او برادر و ولی و هرون و همراز حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم است و اعلم امت وی است بقضاوت و دروازه شهر او و علم همه‌امت بیشتر و مناقب او از همه وافرتر است عجباً گویا عائشه منزلت ویرا نزد خدایتعالی و مکانت ویرا در دل حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم ومقام او را در اسلام و رنجهای بزرك وحسن خدمات او را نفهمیده و گویا در حق او از کتاب خدا و سنت حضرت پیغمبر او صلی‌الله‌علیه آله و سلم چیزی نشنیده که او را در صف‌عمارقرار دهد و بخدا قسم که فکر من بحقیقت در سخن عائشه حیران مانده که گفته (حضرت پیغمبر را صلی‌الله علیه و آله وسلم دیدم در حالتیکه بسینه خود او را تکیه داده بودم و طشت‌خواست پس دست و پایش سست شد و و از دنیا رفت پس چگونه بعلی وصیت فرموده) نمیدانم در کدام گوشه از سخن او گفتگو کنم و حال آنکه سخن او از گوشه‌های بسیار محل بحث است و کاش کسی میفهمید چگونه مرك آنحضرت صلی‌الله‌علیه و آله‌و سلم (پدر و مادرم بقربانش) در آنجائیکه عائشه وصف کرده دلیل میباشد بر اینکه‌وصیت نفرمود پس آیا رای عائشه‌این‌بودکه وصیت جز دروقت‌مردن صحیح نباشد. هرگز چنین نباشد. ولیکن حجت کسیکه با حقیقت مکابره میکند باطل است هر که میخواهد باشد - و حال آنکه خدای عزوجل پیغمبر گرامی خود مخاطب ساخته درمحکم کتاب پرحکمت خودفرموده (کتب‌علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترك خیر الوصیة) یعنی بر شما واجب شدهٔ هرگاه مرك یکی از شما برسد اگر چیزی بگذارد پس آیا

ام المومنین آنحضرت را صلی‌الله‌علیه و آله و سلم با کتاب خدایتعالی مخالف و از احکام او روگردان می بیند. معاذالله و حاشالله. ملکه از آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم پیرو آثار آن و تابع سوره های آن و سبقت گیرنده و بتعبد باو امر ونواهی آن در نهایت تعبد بجمیع آنچه درآن است می‌بیند و من شك ندارم که از آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم شنیده است که میفرمود[1] ماحق امرءمسلم له شی یوصی فیه ان یبت لیلتین الا ووصیته مکتوبة عنده ا ه مرد مسلمانیکه چیزی دارد که باید در باره آن وصیت نماید حق ندارد که دوشب بگذراند جز آنکه وصیت او نوشته شده نزد او باشد یا مانند آنرا شنیده زیرا که فرمانهای سخت آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بوصیت نمودن‌شکی درصدورآنهاازآنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله و سلم نیست‌و نه بر آنحضرت ونه بر غیر آنحضرت ازپیغمبران صلوات‌الله علیهم‌اجمعین روانباشد که بچیزی امر کنند و خود بآن عمل نکنند یا از چیزی نهی کنندو خود از آن اجتناب نکنند خدایتعالی‌بسیار برتر است از فرستادن چنین کسی اما آنچه مسلم و غیر او از عائشه روایت کرده که گفت حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم دیناری و درهمی و گوسفندی و شتری بجا نگذاشت و نه‌بچیزی وصیت نمود پس آن مثل سابق آن است . با اینکه روانباشد که مراد عائشه این باشد که علی التحقیق هیچ چیزی بجا نگذاشته و از هر چیزی دست خالی بوده که بآن وصیت کند بلی از متاع دنیا چیزی که اهل دنیای بجا میگطذارند بعد از خود نگذاشت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جهان

---

۱ ـ نجاری آنرا در اول کتاب الوصایا یاص۸۳ ج۲ صحیح خود روایت کرده و مسلم آن را در کتاب الوصیه‌ص۱۰ ج۲ صحیح خود روایت کرده .

زاهدترین اهل عالم بود و بتحقیق وقتیکه از دنیا رحلت فرمود مشغول الذمه[1] و امی بود و وعدهائی داشت و نزد وی اما نتهائی بود که ایجاب وصیت میکردند. و از مایملك خود آنقدر گذاشته بود که بادای دین و وفای وعدهای وی معادل بود و چیزی کمی هم زیاد ماند برای وارث آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدلیل اینکه مطالبه حضرت زهرا صلوات الله و سلامه علیها ارث خود را بصحت پیوسته[2].

۲ ـ با اینکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود چیزهائیکه ایجاب وصیت میکنند گذاشته که هیچکس از اهل عالم نگذاشته و همین بس که پس از خود آیین محکم خدایتعالی در ابتداء فطرت و اول نشأت آن گذاشته و آن محتاج تربوصی باشد از زرو سیم و خانه و زراعت و چار پایان و همانا که امت همگی یتیمان و بیوکان او هستند که نهایت احتیاج بوصی او دارند تا بجای او در ولایت امور و اداره نمودن کارهای دینی و دنیوی ایشان قیام نماید. و برخضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محال است که دین خدایتعالی را (دراول نشاۀ آن) بهواها واگذار شود یا در حفظ شرایع دین اعتماد برأیهانماید بدون وصیتی که کارهای دین و دنیا را باو بسپارد ونایبیکه (در نیابت عامه) بر او اعتماد داشته باشد. و حاشا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یتیمان خود را (که عبارت از همه اهل زمینند در طول و عرض) مثل

۱ـ از معمر از فتاده مروی است که علی از حضرت پیغمبر صلی الله علیهما وآلهما وسلم بعد از وفات وی چیزهائی ادا فرمود که عامه آنها را گمان میکنم گفته که پانصد هزار درهم بود اینحدیث در ص۶۰ ج۴ کنزالعمال است وآنحدیث ۱۱۷۰ باشد.

۲ ـ چنانچه نجاری آنرا در آخر باب غزوه خیبر در صحیح خود ص۳۷ ج۳ ومسلم در باب قول النبی صلی الله علیه و آله وسلم لانورث ماترکناه فهو صدقه در کتاب جهاد ج۲ ص۷۲ صحیح خود روایت کرد.

گوسپندان باران خورده درشب زمستان بی چوپانیکه آنانرا نگهداری کند بگذارد و معاذالله که» وصیتی‌را که باو وحی شده و امت خود را بآن امر فرموده ودرآنباب برایشان سخت گرفته‌خود ترك نماید و به‌آن عمل نفرماید پس عقل گوش بانکار وصیت ندهد هرچند منکرآن بزرگوار باشدوبتحقیق حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در ابتدای دعوت اسلامی‌قبل از ظهور دعوت در مکه بعلی علیه‌السلام وصیت فرمود وقتیکه حقتعالی آیه (و اندز عشیرتك‌الاقربین) را نازل فرمود چنانچه (در جواب دهم) آن را بیان نمودیم و بعد از آن همیشه وصیت خود را بوی بار بار مکررمیفرمود و تاکید خود بانعهدیکه بآنها در اینکتاب سابقاً اشارت نمودیم با بسیاری از آنها تا اینکه آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم در حال اختضار (پدر و مادرم بقربانش) خواست که وصیت خود را بعلی علیه‌السلام در قید کتابت آورد بجهت تاکید وصایای شفاهی و محکم ساختن بندهای نصوص قولی خود پس فرمودائتونی اکتب لکم کتابا لن تضلو ابعده‌ابدا یعنی بیائید برای شما نامه بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس باهم نزاع نمودند و با بودن پیغمبر نزاع سزاوار نباشد پس گفتند هجر رسول‌الله یعنی حضرت[1] رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم هذیان گفت آنوقت بانحضرت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم‌معلوم شدکه بعد ازاینسخنانشان اثر برای آن نامه جز فتنه باقی نمانده‌پس فرمود برخیزید و بهمان‌وصیت های شفاهی اکتفا فرمود معذلك در وقت رحلت خود ایشانرا بسه چیز وصیت فرمود اینکه علی علیه‌السلام را بر خود امیر قرار دهند و اینکه

۱ـ آنرا بهمین الفاظ محمدبن اسمعیل الجاری درباب‌جوائز الوفد کتاب‌الجهادوالسیردرصحیح خودص۱۱۸ ج۲ و مسلم در صحیح خودواحمدبن حنبل در مسند خود از حدیث‌ابن عباس و سائر اصحاب سنن ومسانید روایت‌کرده‌اند .

مشرکین را از جزیرة العرب بیرون کنند و اینکه بواردین باندازهٔ که خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توشه میداد توشه بدهند لکن سلطنت و سیاست آنروز بمحدیثن اجازه نداد که از وصیت نخستین دم زنند پس کمان کردند که آنرا فراموش نموده‌اند. نجاری درآخر حدیثیکه مشتمل بود برقول ایشان (هجر رسول الله[1]) یعنی حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم هذیان گفت باین لفظ گفته و اوصی عندموته ثبلات اخرجو المشرکین من جزیرة العرب و اجیزوا الوفد بنحو ماکنت اجیزه یعنی ایشانرا دووقت مردن سه چیز وصیت فرمود مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید و وارد را توشه دهید بهمان اندازه که خودم توشه میدادم آنگاه گفته و نسیت الثالثه یعنی وصیت سومین را فراموش کردم و هم مسلم در صحیح خود و سائر اصحاب سنن و مسانید چنین گفته اند.

۳ ـ و اما ادعآء ام المومنین باینکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بجوار زحمت ایزدی پیوست در حالتیکه در سینه وی بود پس معارضه دارد بآنچه ثابت شده که آنحضرت ملحق برفیق اعلی شد در حالتیکه در سینه برادر و ولی خود علی بن ابی طالب علی علیه السلام بود بحکم احادیث صحیحه متواتره از ائمه عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بحکم غیر آنها از اصحاح اهل سنت چنانچه اهل تتبع آنها را میدانند والسلام ش.

۱ـ رجوع کن بباب جوائز الوفد کتاب الجهاد و السیر ص۱۱۸ ج۲ صحیح نجاری.

سؤال ۳۸ بتاریخ ۱۷ صفر ۱۳۳۰

۱ـ ام‌المؤمنین در حدیث خود کردن بزیر بار هوای نفس نمی‌نهد ۲ـ حسن وقبح عقلی نیست ۳ـ بحث نمودن در آنچه معارضه دارد با دعوای ام‌المؤمنین

۱ ـ محوریکه سخن شما با ام‌المؤمنین در حدیث صریح وی به نبودن وصیت بدور آن میچرخد دوامر است :

یکی آنکه انحراف وی از امام (علی‌علیه‌السلام) (چنانچه شما گمان کرده‌اید) ابادارد جزاینکه وصیت را بعلی علیه‌السلام نفی کند . و جواب آن اینست که معروف ازسیرت ام‌المومنین آنستکه در حدیث‌خود از رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم کردن بزیربار هوای نفس نمی‌نهد و غرضرانی ندارد . پس دراینصورت در آنچه از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم نقل میکند متهم نخواهد بود خواه آن مخصوص دوست وی یا دشمن وی باشد در نظروی‌یکسان‌است ، و حاش لله که غرضهای شخصیه بروی استیلاء پیدا کند و از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم حدیثی برخلاف واقع‌نقل کند وغرض خودرا برحق برگزیند .

۲ ـ دوم آنکه‌عقل بتنهائی(برحسب رعم‌شما) مانع است‌ازتصدیق اینحدیث زیرا که موادی آن عقلاممتنع است . چه برحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم روا نباشدکه دین خدای عزوجل را در اول نشأه‌ان و بندگان خدایتعالی را در اول فطرت‌تازه ایشان بگذارد بدون وصیتیکه امور ایشانرا بدو بسپارد و از میانشان رحلت کند . و جواب ازین مسئله آن است که اینمطلب مبنی است بر ثبوت حسن وقبح‌عقلی

و اهل سنت بان قائل نیستند زیرا که عقل نزد ایشان حکم بحسن و قبح چیزی اصلا و مطلقاً نمی کند و حاکم بحسن و قبح در جمیع افعال فقط همان شرع باشد پس آنچه را شرع نیکو شمرد آن نیکو است و آن چه را شرع قبیح شمردن آن قبیح است و هیچ اعتمادی بر عقل درچیزی از آن نباشد بالمره .

۳ ـ اما آنچه بآن اشارت فرمودید (در آخر جواب ۳۷) از معارضه ام المؤمنین در ادعای خود باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه وی جانداده بیك حدیثی از طریق اهسل سنت بر نخورده ایم که باوی معارضه داشته باشد پس اگر نزد شما چیزی هست برما تفضل بآن بفرمائید و السلام س .

جواب ۳۸ بتاریخ ۱۹ صفر ۱۳۳۰

۱ ـ غرض رانی ام المؤمنین ۲ ـ ثبوت حسن و قبح عقلی ۳ ـ احادیث صحاح که با ادعاء ام المؤمنین معارضه دارند ۴ ـ مقدم داشتن حدیث ام سلمه بر حدیث وی

۱ ـ در جواب ازامر اول فرموده اید که معروف از سیرت آن سیده (عائشه) آن است که وی تابع هوای نفس نیست و پیرامون اغراض شخصیه نمی گردد . پس رجاء دارم که خود را از بندهای تقلید و هوا آزاد نموده آنگاه اعاده نظر بسیرت آن سیده فرموده از حال وی با کسیکه او را دوست میدارد و باکسیکه او را دشمن میدارد با امعان نظر و فکر بحث و دقت بفرمائید تا هواخواهی وی بروشنترین جلوه های آن بر شما ظاهر شود

و سیرت وی را با عثمان[1] قولا و فعلا و با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ظاهراً و باطناً و رفتار ویرا با مادرهای مؤمنان (زنهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم) بلکه باخود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراموش نفرمائید که هوا خواهی و غرضرانی موجود است و بس است ترا مثال بر اینکه عائشه محض غرضرانی بهتان اهل دروغ را تایید نمود وقتیکه در باره ماریه خاتون و فرزند وی ابراهیم علیه السلام از روی بهتان و دروغ گفتند آنچه گفتند تا اینکه خدای عزوجل هر دو را (ماریه و ابراهیم علیهم السلام را) از الائش ظلم و بهتان ایشان (بر دست حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام) تبرئه فرمود محسوسة ملموسة[2] (ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا) و اگر پیشتر خواهی پس بیاد آور غرضرانی اورا وقتیکه[3] بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت همانا که من ازتو بوی مغافیر[4] میشنوم تاحضرت از خوردن عسل از خانه ام المومنین زینب دست بکشد و در صورتیکه چنین مطلب و غرض بی قابلیت روا بدارد عائشه راکه از خود حضرت پیغمبر بخود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن بگوید (ازروی تلبیس) پس چگونه ما

---

۱ ـ رجوع بصفحه ۷۷ ج۲ سرح نهج علامه معتزله وهم بصفحه ٤٥ وهم بصفحه ٤٩٧ وما بعدها از جلد مذکور تا هـ وای نفس وی یا علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام با کمال وضوح برتو ظاهر شود.

۲ ـ هرکس تفصیل اینمطلب را خواسته باشد رجوع بجزء چهارم مستدرك و تلخیص ذهبی در احوال ماریه خاتون نماید.

۳ ـ صحیح بخاری ج۳ ص۱۳٦ در تفسیر سوره تحریم و آنجا چند حدیث است از عمر که اندوزن متظاهره برحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عایشه و حفصه بودند وآنجا حدیثی طویل دراین باب است.

٤ ـ مغافیر صمغیست که از درخت رمث وعشر وعرفط میچکد مثل عسل وبوی نا خوش دارد.

اعتماد بوی نمائیم در نفی وصایت علی علیه‌السلام و غرضرانی ویرافراموش مکن روزیکه اسماء بنت‌النعمان را برای حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله و سلم عروس میبردند پس بوی گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم[1] را خوش آید از زنی که بر او داخل میشود که آنزن بگوید اعوذ بالله منك یعنی پناه میبرم بخدا از تو . و غرض عائشه این بود که حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ازعیال خود متنفر شود و اینمومنه‌بیچاره از نظر آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بیفتد . و گویاکه ام المؤمنین عائشه مثل اینحدیثرا از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم برای غرضرانی خود مباح میدانسته هرچند بی قابلیت یا حرام هم‌باشد . ویك دفعه عائشه را آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم تکلیف فرمود که سر کشی بیك‌زن معینی نماید و بآنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم از حال آنزن خبر دهد پس برخلاف آنچه دیده بود (بجهة غرضرانی) بآنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم خبرداد . و رزی در نزاع خود باآنحضرت بپدر محاکمه نمود (بجهة غرضرانی و بآنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت[2] عدالت کن پس پدر او را سیلی بروی زد حتی اینکه خون بر جامه وی سرازیر شد وباری بآنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم در کلامیکه‌نواسطه

---

۱ ـ آنرا حاکم در مستدرك ج٤ ص٣٧ در ترجمه اسما وابن سعد درطبقات‌ج٨ص ١٠٤ در ترجمه‌اسماء روایت‌کرده‌اند و آنقضیه مشهوراست و صاحب استعیاب واصابه آنرا نقل کرده‌اند درترجمه اسماء و آنرا ابن جریر و غیراوهم روایت ننموده‌اند .

۲ ـ اینقضیه را اصحاب سنن ومسانید روایت‌کرده‌اند . رجوع بحدیث ١٠٢٠ کنزج ٧ ص ١١٦ بنما و آنرا غزالی درج جزء دویم احیاء العلوم باب ٣ کتاب آداب النکاح ص ٣٥ آورده و هم‌در باب ٩٤ کتاب مکاشفه القلوب خود آخر ص٢٣٨ آنرا نقل کرده .

آن خشمناك شد گفت انت الذی تزعم انك نبی‌الله یعنی توئی آنکه[1] گمان میکنی که تو پیغمبر خدائی با بسیاری از امثال این رفتارها و اینکتاب از استقصاء آنها تنك میشود و در آنچه آوردیم برای مطلب ما کفایت است

۲ ـ و در جواب از امر دویم فرمودید که اهل سنت بحسن و قبح عقلی قائل نیستند تا آخر سخنان شما در اینموضوع و من برشما اینسخن روا نمی دارم زیرا که آن شبیه بسخنان سوفسطائیها است که حقائق محسوسه را منکرند چه ما خوبی بعضی از کار هارا و ترتب ثناء وثواب را برعمل نمودن آنکار بواسطه صفت داتیه که بآن کار قائم است میدانیم مثل احسان و عدل از حیثیکه خودشان احسان و عدلند و هم زشتی بعضی از کارها را و ترتب مذمت و عقاب را برعمل نمودن بانکار بواسطه صفت داتیة که بآن کار قائم‌است میدانیم مثل بد کردن و ستم‌ازحیثیکه خودشان‌بد کردن و ستم‌هستند و عاقل‌میداند که ضرورت عقل‌حاکم بآن است وجرم نمودن‌عقلاء باین کمتر نباشد از جرم نمودن ایشان‌باینکه یکی نصف دو تا است و بداهت اولیه حاکم است بفرق میان کسیکه همیشه نیکوئی در باره تو میکند و میان کسیکه همیشه با تو بدی میکند زیرا که عقل استقلال دارد بخوبی کار مرد اولی با تو و استحقاق ثناء و ثواب را از تو و بزشتی‌کار مرد دویمی را با تو و استحقاق‌مذمت و قصاص را از تو . و کسیکه دراین باب تشکیك مینماید با عقل خویش مکابره دارد و هرگاه حسن و قبح در آنچه ذکرنمودیم شرعی بودندی هرآینه منکران شرائع مثل زنادقه‌دهریه

۱ ـ هم آنرا غزالی در دوباب مذکور از دو کتاب مذکور نقل کرده . (مولف) مترجم‌گوید شیخ‌زین‌الدین عراقی‌امام‌حافظ مشهور متوفی سنه ۸۰۶ درکتاب معنی درتخرج احادیث احیاء العلوم گفته‌که اینحدیثرا ابویعلی در مسند خود و ابوالشیخ درکتاب امثال از حدیث عایشه روایت کرده .

بحسن و قبح آنها حکم نمی نمودند زیرا که ایشان با اینکه منکر ادیان هستند حکم بخوبی عدل و احسان میکنند و بر آن ثنآء و ثواب خود را ترتیب میدهند و شك نمیکنند در بدی ظلم و تعدی و نه در تربیت مذمت و قصاص بر فعل آنها و مستند ایشان در اینباب همان عقل است لاغیر. پس دور کن از خود قول کسیرا که مکابره با عقل و وجدان مینماید و انکار میکند چیزیرا که همه خردمندان بر آنند و حکم میکند بخلاف آنچه بآن حکم میکند فطرت وی که خدایتعالی او را بدان فطرت آفریده زیرا که خدایتعالی در فطرت بندگان خود ادراك بعض حقایق را بعقول ایشان قرار داده چنانچه در فطرت ایشان ادراك رابحواس و مشاعر ایشان قرارداده .پس فطرت ایشان موجب اینستکه که بعقول خود حسن عدل و مانند آنرا و قبح ظلم و مانند آنرا ادراك کنند چنانچه بقوء ذائقه خود شیرینی انگبین و تلخی علقم را و بقوه شامه خودبوی خوش مشك و بوی بد مردار را و بقوه لامسه خود نرمی نرم و درشتی درشت را درك میکند و بقوه باصره خود میان دو منظره نیکو و زشت و بقوهٔ سامعه خود میان دو آواز آواز نای وآواز خرها تمیز میدهند این فطرت خدایتعالی است (که مردم را برای فطرت آفریده و آفرینش خدای تعالی را تبدیل و تغییری نباشد اینست آئین راست و محکم ولیکن اکثر مردم نمیدانند) و همانا که اشاعره خواستند که در ایمان بشرع و انقیاد به حکم آن مبالغه کنند پس حکم عقل را منکر شدند و گفتند حکمی نباشد جز شرع راازروی غفلت خود از قاعده عقلیه مقرره عقلیه مسطرده (وآن اینستکه هرچه بآن عقل حکم کند شرع بآن حکم کند) و ملتفت نشوند که بدین رأی خط بازگشت بر خوبشتن بریدند ، پس بعد از آنرای برایشان دلیلی بر ثبوب شرع قائم نخواهد شد زیرا که استدلال بر ثبوب شرع بادله شرعیه

دوری شود که حجتی در آن نباشد و هر گاه حکومت عقل نبودی احتجاج بنقل مصادره بودی . بلکه هر گاه عقل نبودی پرستنده خدا را نپرستیدی و نه از همه خلق یك کسی خدایرا شناختی و تفصیل کلام در اینمقام موکول است بمحل خود از مؤلفات علمآء اعلام ما .

۳ ـ اما ادعآء ام المؤمنین (عائشه) باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه وی جان سپرد پس صحاح متواتره از طریق عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین با آن معارضه دارد و همین بس ترا که از طریق غیر ایشان هم ابن سعد[1] روایت کرده باسناد بعلی علیه السلام که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم درمرض خود فرمود ادعوا الی اخی فاتیته فقال ادن منی فدنوت منه فاستندالی فلم یزل مستندا الی و انه لیکلمنی حتی ان بعض ریقه لیصیبنی ثم نزل برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعنی برادر مرا برای من بخوانید پس آمدم پس فرمود نزدیك من شو پس نزدیك وی شدم پس بمن تکیه زد پس همانسان بمن تکیه کرده و با من مشغول صحبت بود حتی اینکه پاره از آب دهن مبارکش بمن میرسید آنگاه آن حضرت جان سپرد صلی الله علیه و آله وسلم. و ابونعیم درحلیه خود و احمد فرضی در نسخه خود و جمعی از اصحاب سنن از علی علیه السلام روایت کردند که گفت علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی حنیذ) الف باب کل باب یفتح الف باب[2] یعنی حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم (مراد دروفت جاندادن است) مرا هزارباب ازعلم آموخت که هر بابی هزار باب بگشاید . و وقتیکه ازعمر بن الخطاب چیزیرا که متعلق باین گونه مطالب

۱ ـ آنرا ابن اسعد در ص۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات روایت کرد وآن حدیث ۱۱۰۷ باشد از احادیث کنز ص۵۵ ج ٤ .

۲ ـ اینحدیث ۶۰۰۹ باشد از احادیث کنز آخر ص۳۹۲ ج۶ .

بود میپرسیدند چیزی نمیگفت جز اینکه میگفت سلوا علیا یعنی از علی بپرسید چه اوقائم باینها بود پس از جابربن[1] عبدالله انصاری مروی است که کعب الاحبار از عمر پرسید که آخر چیزی که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن تکلم فرمود چه بود عمر گفت از علی بپرس پس کعب از وی پرسید پس علی علیه السلام فرمود که حضرت رسولخدا را صلی الله علیه و آله وسلم بسینه خود تکیه دادم پس سر خود بر شانهٔ من نهاد و فرمود الصلوة الصلوة یعنی نماز نماز کعب گفت چنین باشد وصیت آخرین پیغمبران و بآن مأمور شده اند و بر آن محشور شوند. پس کعب گفت یا امیرالمؤمنین که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غسل دادپس عمر گفت از علی بپرس پس از وی پرسید فرمود من بودم که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را غسل میدادم الحدیث و ابن عباس گفتند. خبر ده ما را از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که در هنگام جان سپردن سر آنحضرت در دامن کسی بود گفت آری در حالتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسینه علی علیه السلام تکیه داده بود جان سپرد پس بدو گفتند که عروه از عائشه نقل میکند که وی گفته آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان بغل من جان داد پس ابن عباس آنرا انکار نمودو بسائل گفت آیا عقل داری. سوگند بخدا یتعالی که هر آینه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم جان نسپرد در حالتیکه بسینه علی علیه السلام تکیه داده بود و او بود که آنحضرترا صلی الله علیه و آله وسلم

۱ - آنرا ابن اسعد در ص ۵۱ قسم دویم طبقات جزء دویم روایت کرده و آن حدیث ۱۱۰۶ باشد از احادیث کنز ص ۵۵ ج ٤ .

غسل داد[1] الحدیث . و ابن سعدبسند خود[2] بامام ابومحمد علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام روایت کرد که فرمود که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم جان سپرد در حالتیکه سروی در دامن علی علیه السلام بود (مؤلف گوید) اخبار در اینباب از سائر ائمه عترت طاهره صلی الله علیهم اجمعین و سلم متواتر است و بسیاری ازمنحرفین از ایشان هر آینه باین مطلب اعتراف دارند حتی اینکه ابن سعد[3] بسندخود بشعبی روایت کرده که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در حالتیکه سر آن حضرت در دامن علی علیه السلام بود و آنحضرترا علی علیه السلام غسل داد و امیر المؤمنین علیه السلام این مطلب را علی رؤس الاشهاد در خطبه خود بیان می فرموده[4] ولقد علم المستحفظون من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لم ارذعلی الله ولا علی رسوله ساعة قط و لقد و اسیته بنفسی فی المواطن التی تنکص فیها الابطال و تتاخر فیها الاقدام نجدة اکرمنی الله بها ولقد قبض صلی الله علیه و آله و سلم و ان رأسه لعلی صدری ولقد سالت نفسه فی کفی فامررتها علی وجهی ولقدولیت غسله صلی الله علیه و آله وسلم والملائکة اعوانی فضجت الدار و الافنیة ملاء یهبط و ملاء یعرج و مافارقت سمعی هنیمة منهم یصلون علیه حتی و اریناه فی ضریحه فمن ذاالحق به منی حیاو میتا یعنی وهر آینه بتحقیق دانسته اند کسانیکه

۱ ـ آنرا ابن سعد درص۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات روایت کرده وآنحدیث ۱۱۰۸ باشد از احادیث کنز ص۵۵ ج۴ .

۲ ـ ص۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات .

۳ ـ هم در صفحه مذکوره طبقات است .

۴ ـ در آخر ص۱۹۶ ج۲ نهج البلاغه و درص ۵۶۱ ج۲ شرح ابن ابی الحدید .

مکلف بودند بحفظ کتاب وسنت از اصحاب حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ وقتی بر خدا و رسول او رد نکـردم (یعنی اندك مخالفتی و توقفی در اطاعت اوامر شرع نکردم) و هر آینه بتحقیق با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجان خود مواسات کردم در جاهائیکه پهلوانان در آنجا ها روی بر تابندو گامها سپر و شوند (یعنی تاب پیشرفتن نداشته باشند) بشجاعتیکه خدایتعالی مرا کرامت فرموده وهر آینه بتحقیق که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جان سپرد در حالتیکه سروی بسینه من بود و در مشت مـن خون قی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد پس آنخون را بروی خود مالیدم و هر آینه بتحقیق من بغسل آن حضرب صلی الله علیه و آله و سلم پرداختم و در آنحال فرشتگان یاور من بودند پس خانه و کردا کردآن بخروش در آمد جماعتی از فرشتگان فرود میآمدند و جماعتی بالامیرفتند و همهمه ایشان دور نشد از گوش من که نماز میخواندند بر او تا آنحضرب را در قبرش پنهان کردیم پس کیست که بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات و ممات سزاوارتر از من بـاشد و مانند[1] اینخطبه فرمایش آنحضرت است علیه السلام از سخنی که در وقت دفن حضرت سیدة النساء علیهما السلام فرموده که السلام علیك یا رسول الله عنی و عن ابنتك النازلة فی جوارك و السریعه اللحاق بك قل یا رسول الله عن صفیتك صبری ورق عنها تجلدی الا ان لی فی التأسی بعظیم فرقتك و فادح مصیبتك موضع تعز فلقدو سدتك فی ملحودة قبرك و فاضت بین نحری و صدری نفسك فانالله و انّا الیه راجعون الی آخر کلامه یعنی سلام بر تو ای رسولخدا از جانب من و از جانب دختر تو که درجوار توفرود

---

۱ ـ آخر ص۲۰۷ ج ۲ نهج البلاغه . وص۵۹۰ ج۲ شرح ابن ابی الحدید .

آمده و بزودی بتو ملحق شده . یا رسول‌الله صبر من از دختر گزیدهٔ تو تمام شده و تجلد من از وی بسر آمده جز اینکه مرا در تأسی بجدائی سخت تو و مصیبت سنگین تو جای تسلی باشد چه هر آینه بتحقیق من ترا در شکاف قبر آرامانیدم و درمیان گلو و سینه من جان سپردی اناالله وانا الیه راجعون تا آخر کلام آنحضرت علیه السلام . وبسند[1] صحیح از ام سلمه روایت شده که گفت سوگند بآنکه سوگند میخورم که هر آینه علی نزدیکترین مردم بود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دم واپسین . ما آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم صبح عیادت کردیم و آنحضرت بارها میفرمود جاء علی جاء علی یعنی علی آمد علی آمد پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود گویا تو ویرا برای کاری فرستاده باشی ام سلمه گفت پس بعد از آن علی علیه السلام آمد پس من گمان کردم که آنحضرت را باوی کاری باشد پس از خانه بیرون شدیم و دم در نشستیم ام سلمه گفت که من از همه نزدیکتر بدر بودم پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروی خم شد و آهسته آهسته باوی سخن میگفت وسر گوشی مینمود و همانروز هم از دنیا رفت پس علی علیه السلام نزدیکترین مردم بود بآنحضرت در دم واپسین . و از عبدالله بن[2] عمرو روایت شده که

۱ـ اینحدیثرا حاکم در اول ص۱۳۹ ج۳ مستدرک خود روایت کرده وگفته اینحدیث صحیح الاسناد است وآنرا بخاری ومسلم روایت نکرده‌اند و ذهبی اعتراف بصحت آن نموده چه آن را در تلخیص خود آورده . وآنرا ابن ابی شیبه درسنن روایت کرده وآنحدیث ۶۰۹۶ باشد ازاحادیث کنز درآخر ص۴۰۰ ج۶ .

۲ ـ آنرا ابو یعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حیی بن عبدمغافری از ابوعبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمرو مرفوعاً روایت کرد. وهم آنرا ابونعیم درحلیه خود وابواحمد فرضی در نسخه خود روایت کرده‌اند چنانچه درص۳۹۲ ج۶ کنز العمال است . وطبرانی درکبیر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درغزوهٔ طائف برخواست و با علی علیه السلام چندی سر گوشی فرمود آنگاه برگذشت پس ابوبکر بوی گفت سرگوشی تو با علی امروز بطول انجامید پس

« بقیه در صفحه ۳۵۱ »

حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در مرض خود فرمود ادعوا الی اخی فجاء ابوبکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الی اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه واکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ماقال لك قال علمنی الف باب کل باب یفتح الف باب یعنی برای من برادرم را بخوانید پس ابوبکر آمد و از وی رو چرخانید باز فرمود برای من برادرم را بخوانید و عثمان آمد و از وی روچرخانید آنگاه علی علیه‌السلام خواندند پس او را بجامه خود پوشانید و براو خم شد همینکه از نزد او بیرون شدبدو گفتند با توچه‌فرمود گفت من‌راهزاردر (ازعلم) آموخت که از هردری هزار در باز شود. و تو میدانی که اینوضع همان مناسب حال پیغمبران است و آنوضع (که‌عائشه گوید در سینه من جان داد) مناسب کسانی است که همصحبتی زنان را خوش دارند. و هر گاه چوپانی‌بمیرد وسرش در میان گلوو سینه‌یا بر سرزانوی‌زنش‌باشد و وصیت در باره‌کرد آوری و نگهداری گوسفندان خود نکند هر آینه ضایع کننده و تسویف کننده‌خواهد بود. خدایتعالی ام‌المؤمنین را عفو فرماید وازوی

«بقیه ازصفحه ۳۵۰»

آنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله‌وسلم فرمود ماانا انتبجتةولکن‌الله انتجاه یعنی‌من‌با وی‌سرگوشی نکرده‌ام لیکن‌خدایتعالی باوی سرگوشی کرده. اینحدیث ۶۰۷۵ باشداز احادیث کنز ص۳۹۹ج۶ و آنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله وسلم بسیار باعلی‌علیه‌السلام خلوت‌و سرگوشی‌میفرمود. وقتی عائشه‌داخل‌شد که‌هر دو سرگوشی‌داشتندپرگفت یا علی‌من‌ازنه روزیکروز دارم‌دراینروزهم‌مرا نمیگذاری ای پسر ابوطالب پس حضرت‌رسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله وسلم‌بوی‌با چهره گلگون ازروی‌غضب بر آشفت‌الحدیث واینحدیث دراول‌ص۷۸ ج۲شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدیداست مؤلف‌و تمام‌حدیث این‌است که‌حضرت‌رسول‌خداصلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم بوی‌باچهره گلگون‌از روی غضب برآشفت وفرمود ارجعی‌وراءك والله لایبیغضه احدمن‌اهل‌بیتی ولامن غیرهم من‌الناس الاوهو خارج‌من‌الایمان یعنی واپس برگرد سوگند بخدایتعالی که‌هیچکس اورادشمن نمیدارد‌چه از اهل‌بیت من وچه‌از مردمان‌دیگر جزآنکه‌او ازایمان‌بیرون‌رفته‌باشد. (مترجم).

راضی شودکاش (وقتیکه خواست اینفضیلت را از علی دور کند نسبت آنرا بپدر خود میداد چه آن بمقام حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم سزاوارتر بود از آنچه خود ادعای آن کرد لیکن پدر وی آنروز از کسانی بودکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارك خود ایشانرا در لشکر اسامه ترتیب داده بود و اسامه آنوقت در جرف لشکر کشی کرده بود . و بهر حال قول باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دامن عائشه وفات نموده جز بخود وی اسناد داده نشده و قول باین که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم (پدر و مادرم بقربانش) دردامن علی علیه السلام وفات نموده بعلی علیه السلام و ابن عباس و ام‌سلمه و عبدالله بن عمرو وشعبی وعلی بن الحسین و باقی ائمه اهل‌البیت علیهم السلام اسناد داده شد پس این قول از حیث سند بیشتر رجحان دارد و بحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم لایقتر باشد .

٤ ــ وهرگاه با حدیث عائشه معارضه نکند جز حدیث ام سلمه تنها هر آینه حدیث ام سلمه مقدم باشد بوجود بسیاری غیر از آنچه ذکر کردیم آنهارا والسلام ش .

سؤال ۳۹ بتاریخ ۲۰ صفر ۱۳۳۰

بحث نمودن در علت تقدیم حدیث ام‌سلمه در وقت تعارض

در تقدیم حدیث ام‌سلمه برحدیث عائشه رضی الله عنهما اکتفا ننمودی بآنچه سابقاً ذکر نمودی حتی این که گمان کردی که آنچه آنراذکر نکردئی از وجوهیکه مقتضی تقدیم آن است بیشتر است از آنچه ذکر نمودئی . پس بیار آنهارا باوجود کثرت آنها و چیزی از آنها فروگذار مفرما زیراکه مقام مقام بحث وافادت است والسلام س ،

جواب ۳۹ بتاریخ ۲۲ صفر ۱۳۳۰

علتهائی که اسباب ترجیح حدیث ام‌سلمه است علاوه بر آنچه سابقاً ذکر شده

همانا که دل‌ام‌سلمه خاتون منحرف ازحق نشده بنص فرقان عظیم ومأموربتوبه نشده درمحکم ذکرحکیم[1] ونه قرانی فرودآمده بتظاهروی برحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله و سلم ونه‌بر وصی[2] (علی علیه السلام) تظاهری نموده و نه‌خدایتعالی برای‌یاری پیغمبر خودبرضد وی مهیا شده وجبرئیل و صالح المؤمنین وفرشتکان دراینباب یاوروی بوده‌اند ونه خدایتعالی ویرا بطلاق بیم‌داده ونه‌ویرا تهدید فرموده‌باینکه بآنحضرت صلی‌الله علیه‌و آله وسلم‌بدلی[3] بهتراز وی‌عطافرمایدو نه‌زن‌نوح[4] وزن‌لوط‌راعلی نبیناوآله‌وعلیهما السلام برای‌وی مثل زده ونه در صدد آن برآمده کـه حضـرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌و آله وسلم[5] حلال خدا را بر خود حرام نماید و نه حضرت

---

۱ ـ اشاره بقول خدایتعالی است درسوره تحریم که‌ان تتوباالی‌الله فقد صغت قلوبکلما .

۲ ـ تظاهرعایشه بروصی بانکاروی وصیت‌حضرت‌رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم‌رابوی و بتحاامل وظلم‌وی برعلی علیه‌السلام‌درمدت زندگانی آن‌حضرت بعداز حضرت پیغمبرصلی‌الله علیهما و آلهما وسلم واما تظاهروی برحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم و مهیا شدن خدایتعالی برای‌یاری پیغمبرخودپس‌مدلول آیه‌مبارکه و آن تظاهراعلیه فان‌الله هو‌ولاه‌وجبرییل وصالح المومنین‌و الملائکه بعدذلك مظهر است.

۳ ـ این وما قبل آن اشاره بقول خدایتعالی‌است عسی ربه ان طلقکن‌ان یبدله ازواجا خیرا متکن الایه .

٤ ـ اشاره بقول خدایتعالی است‌ضرب‌الله مثلاللذین کفروا امراة نوح‌و امراة لوط الی آخر السوره.

٥ ـ اشاره بقول خدایتعالی است یا ایها النبی لم تـحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك .

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم[1] در باره وی بر منبر برآمده و خطبه خوانده واشاره بحجره وی نموده که هیهنا الفتنه هیهنا الفتنه هیهنا الفتنه حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فتنه اینجاست فتنه اینجاست فتنه اینجاست آنجا که شاخ شیطان برآید .ونه درآداب[2] خود بجائی رسید که پای خود را در قبله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه آنحضرت نماز میخواند دراز کند (بجهة احترام آنحضرت ونمازوی) آنگاه برندارد از محل سجده آن حضرت تا آنرا بفشارد همینکه بفشارد آنرا برداردهمینکه برخیزد دوباره درازکند آن را و چنین بود حال وی ونه درباره عثمان[3] بدگوئی کردو نه مردم را بروی شورانیدو نه اورا بلقب نعثل یاد کرد و نه در باره وی گفت اقتلو نعثلا فقد کفر یعنی بکشید نعثل را که کافر شده و نه بیرون شد از خانه[4] خود که خدایتعالی او را امر فرموده بود که در آن قرار بگیرد ونه

---

۱ ـ آنرا بخاری در باب ماجاء فی بیوت ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب جهاد و سیر صحیح خود ص۱۲۵ ج۲ . و لفظ آن در صحیح مسلم اینستکه خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من بیت عائشه فقال راس الکفر من هیهنا حیث یطلع قرن الشیطان یعنی حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم از خانه عایشه بیرون شد و فرمود سر کفر از اینجا است آنجا که شاخ شیطان برآید ص۵۰۳ ج ۲ .

۲ ـ صحیح بخاری ج۱ ص۱۴۳ باب ما یجوز من العمل فی الصلوة .

۳ ـ بدگفتاری عایشه بعثمان وانکاروی بسیاری از کارهای اورا و بلقب بدیاد کردن او و گفتن وی اقتلو انعثلا فقد کفر از چیزهائیستکه هیچ کتابی که در آن آنحوادث ذکر شده خالی نیست و همین بس که در تاریخ ابن جریر و ابن اثیر و غیر ایشان است و جمعی از معاصرین عایشه اورا شفاها توبیخ و سرزنش نمودند . چنانچه شاعری باو گفت فمنك البداء ومنك الغیر و منك الریاح و منك المطر وانت امرت بقتل الامام و قلت لنا انه قد کفر تا آخر ابیاتی که در ص۸۰ ج۳ کامل ابن الاثیر است.

۴ ـ آنجا که خدایتعالی فرموده و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی .

برشتریکه[1] عسکر نام‌داشت سوار شدکه از درهٔ سرازیرشود و بردره‌بر آید تااینکه سگهای‌حواب بروی بانك زدند[2] وحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و سلم اورا أز آن بیم داده بود پس‌برنگردید و دست‌از کشید آن لشکر جرار کـه برای‌جنك‌امام علیه‌السلام گرد آورده بود برنداشت ـ پس گفتهٔ‌عایشه کـه حضرت رسولخداصلی‌الله علیه و آله و سلم میان‌گلو وسینه‌من‌جان داد معطوف باشد بگفته وی که ان‌رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و سلم رای السودان یلعبون فی‌مسجده بدرقهم و حرابهم فقـال لها اتشتهین تنظرین الیهم قالت نعم‌قـالت فاقامنی‌ورائه وخدی علی خده دونکم وهوبقول‌یابنی ارفدة (اغواء لهم باللّعب لتأنس السیدة) قالت حتی‌اذاملّلت قال حسبك‌قلت نعم قال فاذهبی یعنی که حضرت‌رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم‌سیاهان را دید که در مسجد وی‌با سپرها و حربهای خود بازی میکنند پس بوی فرمودمیخواهی‌کـه آن هـا را ببینی گفت آری عائشه گفت‌پس مرا پشت‌سر خود واداشت ورخساره من بررخساره آن حضرت بود (وبجهة اغرآآنهابابازی تاخاتون‌انس‌بگیردودلخوش‌شود) میفرمودونکم‌یابنی‌ارفده

---

۱ ـ شتریکه عائشه در روز بصره بر آن سوار بود عسکر نام‌داشت که آنرا یعلی‌ابن‌امیه برای وی آورده بود سخت‌عظیم‌الخلقه بودهمینکه عائشه‌آن شتر را دیدپسندیده‌اش شدوهمینکه دانست‌که نام‌آن عسکراست‌استرجاع‌نمودگفت‌آنرارد کنندکه‌مرا بآن حاجتی‌نیست چه‌یادش‌آمد که حضرت رسولخداصلی‌الله علیه‌وآله وسلم‌نام آنرا برای او برده‌بودوازسوار شدن‌آن‌شتراو را نهی فرموده بود پس‌جلهای آنرا تغییر دادندو باوگفتند بزرگتر وقویتر از آن‌شتر برای تو به دست آوردیم پس راضی‌شدواینقضیه راجمعی ازاهل‌اخباروسیرذکرکرده‌اند رجوع‌کن بمجلد دوم شرح‌نهج‌البلاغه وابن‌ابی الحدید ص ۸۰ .

۲ ـ حدیث‌در اینباب‌مشهور است و آن‌ازاعلام نبوت‌و آیات اسلام‌است و آنرا امام‌احمدبن حنبل مختصراز حدیث عائشه‌در مسندخود روایت‌کرده ج۶ص۵۲ وص ۹۷ .

عائشه گفت یا اینکه خسته شدم فرمود بس است ترا گفتم آری فرمود[1] برو . و اگر خواهی آن را معطوف دار هم برقول عائشه که گفت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم برمن داخل شد در حالتیکه نزد من دو کنیز بود که سرود بغاث را می سرودند پس آنحضرت بر رختخوات دراز کشید و ابوبکر داخل شد و مرا نهیب زد و گفت نای شیطان نزد حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم عائشه گفت پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بابوبکر رو کردو فرمود بگذارآنند و نفر را الحدیث[2] .

و اگر خواهی آنرا معطوف دار برقول وی که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم[3] بامن مسابقت نمودومن براو سبقت کردم پس چندی گذشت تا فربه شدم باز بامن مسابقت فرمود وبر من سبقت گرفت پس فرمود این بآن . یا برقول وی[4] که گفت با دختران بازی میکردم و همبازیان من می آمدند و با من بازی میکردند و حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بر من داخل میکرد و با من بازی میکردند الحدیث یا بر قول وی که گفت درمن[5] هفت خصلت است که در هیچیك از مردم نبودمگر آنچه را که خدایتعالی بمریم دختر عمران داده . فرشته بصورت من فرود آمد و مرا حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بحباله نکاح خود در آورد در حالتیکه دوشیزه بودم و کسی ازمردم با وی در من شرکت نکرد

---

۱ ـ آنرا بخاری در ج۱ صحیح خود ص۱۱۶ ومسلم در ج۱ ص۳۲۷ صحیح خود واحمد در مسند خود ج۶ ص۵۷ روایت کرده اند .

۲ ـ آنرا نجاری ومسلم و احمد در صفحات سابقه کتاب های خودشان روایت کرده اند .

۳ ـ آنرا احمد در ج۶ مسند خود ص۳۹ روایت کرده .

۴ ـ آنرا احمد در ج۶ مسند خود از عایشه ص۷۵ روایت کرده .

۵ ـ آنرا ابن ابی شیبه روایت کرده و آن حدیث ۱۰۱۷ باشد از احادیث کنز ج۷ .

و وقتیکه من و او در یکلحاف بودیم وحی باو آمد و من محبوبترین زنان بودم پیش وی و آیاتی از قرآن در باره من فرود آمد که نزدیك بود امت در من هلاك شوند و من جبرئیل علیه السلام را دیدم و هیچ زنی از زنان وی غیر از من ندیده او را و در خانه من قبض روح شد و هیچکس غیر از من و فرشته[1] پرستاری وی نکرده تا آخر آنچه از خصائص خویش شمرده وهمه از این قبیل است.

اما ام سلمه پس او را همین بس که موالات ولی خود و وصی پیغمبر خود را برداشت و موصوف بود برأی صائب وعقل درست و آئین محکم و رای دادن وی برحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روز حدیبیه دلالت دارد بروفور عقل وصواب رای و بلندی مقام وی رحمت وبرکات خداوند تعالی بروی باد والسلام ش.

سؤال ٤٠ بتاریخ ۲۳ صفر ۱۳۳۰

اجماع خلافت صدیق را ثابت مینماید

هرگاه همه آنچه گفتید از عهد و وصیت ونصوص جلیه فرضا مسلم بداریم چه میکنید با اجماع امت بربیعت صدیق. و اجماع امت حجت قطعیه است بجهة فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لاتجتمع امتی علی الخطأ یعنی امت من برخطا مجتمع نمیشوند و فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لاتجتمع علی ضلال یعنی بر گمراهی مجتمع نمیشوند پس چه میگویید. س

---

۱ - امت اتفاق دارند براینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت کرد درحالتیکه علی علیه السلام پرستاری وی میکرد و ویرا از پهلو به پهلو میچرخاند و چگونه درست باشد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت شد واو را غیر از عائشه و فرشته پرستاری نکرده پس علی علیه السلام و عباس رض کجا بودند و فاطمه علیه السلام وصیفه وزنان وی و بنی هاشم کجا بودند وچگونه همه ایشان وی را بعائشه تنها بگذارند سپس مخفی نمانا دازبن خصال هفتگانه که ام المومنین عائشه آنرا شمرده هیچیك در مریم علیه السلام نبوده پس وجهی در استثناء عائشه آنها را نباشد.

جواب ۴۰ بتاریخ ۲۵ صفر ۱۳۳۰

اجماعی نیست

میگوئیم که مراد از فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم لاتجتمع امتی علی الخطا و لاتجتمع علی الضلال همان نفی خطا و گمراهی است از امری که دران امت مشورت کرده آنرا قرار دهند باختیار و اتفاق آراء خود و این معنی متبا دراز احادیث است، اما امریکه چندنفری از امت در آن رأی دهند و بر آن قیام کنند و چنان پیش آمد کنند برای ایشان که اهل حل و عقد را بر آن مجبور سازند پس دلیلی بر صحت آن نیست وبیعت سقیفه بامشورت واقع نشده و همان خلیفه ثانی و ابوعبیده و چند نفری با آنها بآن قیام نمودند سپس بر اهل حل و عقد دفعة برآمدند و مقتضیات وقت با آن مساعدت نموده بمراد خود نائل شدند. و ابوبکر تصریح مینماید باینکه بیعت وی از روی مشورت و رؤیت نبوده وقتیکه در اول خلافت خود بمردم خطبه خواند و از ایشان عذر خواهی نموده گفت ان بیعتی کانت فلتة وقی‌الله شرها و خشیت الفتنه[1] الخطبه یعنی همانا که بیعت من کار بی‌اندیشه و تفکر بود که خدایتعالی ازشر آن نگهداری فرمود و من از فتنه ترسیدم الخطبه. و عمر علی رؤس الاشهاد بآن گواهی میدهد در خطبهٔ که برمنبر حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم در اواخر خلافت خود روز جمعه برخواند و اینخطبه مشهور آفاق است و نجاری آنرا در صحیح خود[2] روایت نموده و محل شاهد بعین الفاظ آن اینست که

---

۱ - آنرا ابوبکر احمدبن عبدالعزیز الجوهری درکتاب سقیفه روایت کرده وابن ابی‌الحدید در ص۱۳۲ ج۱ شرح نهج‌البلاغه نقل کرده.

۲ - صحیح بخاری در باب رجم المحبلی من الزنا ص۱۱۹ ج۴ و آنرا جماعتی ازاصحاب سنن و اخبار روایت کرده‌اند مثل ابن جریر درحوادث سنه۱۱ تاریخ خود وابن ابی‌الحدید ص ۱۲۲ ج۱ شرح نهج‌البلاغه.

گفته ثم انه[1] بلغنی ان قائلا منکم یقول والله لو مات عمر بایعت فلانا فلا یغترن امرؤ ان یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلك ولکن الله وقی شرها (الی ان قال) من بایع رجلا من غیر مشورة فلا یبایع هو ولا الذی بایعه تغرة ان[2] یقتلا (قال) وانه قد کان من خبرنا حین توفی الله نبیه صلی الله علیه و آله وسلم ان الانصار خالفونا و اجتمعوا باسرهم فی سقیفه بنی ساعدة و خالف عنا علی والزبیر و من معهما یعنی همانا که بمن رسیده که گوینده از شما میگوید سوگند بخدا یتعالی هرگاه عمر بمیرد با فلان بیعت کنم . پس مغرور نشود کسی باینکه بگوید بیعت ابوبکر هم کار بی اندیشه و تفکر بود و درست آمد . همانا که آن (یعنی بیعت ابی بکر) چنان بود ولیکن خدا یتعالی از شر آن نگهداری فرمود (تا اینکه میگوید) هر کس با مردی بیعت کند پس نباید او بیعت کند و نه آنکسیکه با او بیعت کرده مبادا کشته شوند (گفت) و همانا که حکایت ما وقتیکه خدا یتعالی حضرت پیغمبر خودرا صلی الله علیه و آله وسلم وفات داد اینستکه انصار باما مخالفت کردند و همه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و از میان ما هم علی وزبیر و کسانیکه با ایندو تن همراه بودند مخالفت نمودند ــ آنگاه قضیه آنروز را که در سقیفه اتفاق افتاده بود از نزاع

---

۱ ــ گوینده آن زبیر است که والله اگر عمر بمیرد با علی بیعت کنم زیرا که بیعت ابوبکر بی اندیشه و تفکر بود و درست آمد پس عمر سخت خشمگین شد و اینخطبه برخواند . جماعتی از شراح بخاری باین مطلب تصریح نموده اند رجوع کن بشرح قسطلانی ص۳۵۲ ج۱۱ که آنرا از بلادری در آن باب نقل نموده و تصریح بصحت سند آن (برشرط شخین) نموده .

۲ ــ حاصل معنای اینحدیث چنانچه از تقریر ابن اثیر درنهایه برمیاید اینستکه بیعت باید از روی مشورت واتفاق امت باشد وهمینکه دو نفری به آن قیام کنند باعث شق عصا وخشم جماعت خواهد شد وایمن نباشند که هردو کشته شوند . (مؤلف گوید) بمقتضای عدل در عمری این بود که اینحکم را برخود وبریار خود جاری سازد . وقبل از آنکه اینخطبه را بسر آید این سخن ازوی مشهور شده بود که ان بیعة ابی بکر فلتة و آنرا حافظان اخبار ازوی نقل کرده اند مثل ابن ابی الحدید ص ۱۲۳ ج۱ شرح نهج البلاغه .

و اختلاف وبلند شدن صداها که باعث بود برترس براسلام حکایت نمودو اینکه عمر در آنحال باابوبکر بیعت کرد حکایت نمود .

و از جمله معلومات است ازاخبار ایشان بحکم ضرورت که هرگز هیچیك از اهل بیت نبوت و رسالت دربیعت حاضر نبودند. و در خانه علی علیه السلام کناره گرفته بودند و باایشان سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر وخزیمة بن ثابت وابی بن کعب و فروة بن عمرو بن ودقة الانصاری و برآء بن عازب و خالدبن سعیدبن العاص الاموی و جماعتی از امثال ایشان بودند . پس چگونه اجماع تمام باشد باکناره گیری همه اینان که در میان ایشان همهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند و حال آنکه ایشان علیهم السلام نسبت بامت بمنزله سراز تن و چشمان از روی باشند گوهر تفنس حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و راز داراو وهمسنکهای کتاب خدا و ایلچیان او و کشتیهای نجات امت و دروازه حطه ایشان و امان ایشان از گمراهی در دین وعلمهای هدایت ایشان چنانچه سابقاً آنرا اثبات نمودیم با اینکه شأنشان بی نیاز از برهان است پس از آنکه وجدآن شاهد آن است . و بخاری و مسلم در صحیح خودشان[1] و جمعی از ثقات سنن و اخبار کناره گیری علی علیه السلام را از بیعت و اینکه حضرت وی صلح ننمود تا حضرت سیدالنساء علیها السلام بپدر بزرگوار خود صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شد و آن بعد از بیعت سقیفه بود بششماه وقتیکه آنحضرت از نقطه نظر مصلحت عمومی اسلامی بمقتضای پیش آمد های آن

---

۱ - رجوع کن بجواب ۳ تا جواب ٦ که شان اهل البیت علیه السلام را بشناسی .

۲ - در ج ۳ صحیح بخاری اواخر باب غزوهٔ خیبر ص ۳۹ وج ۲ صحیح مسلم در باب قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکناه فهو صدقه از کتاب جهاد و سیر ص ۷۲ رجوع کن که مطلب را مفصلا چنانچه ما یاد کرده ایم خواهی یافت .

زمان مجبور بصلح و مسالمت شد و حدیث در اینباب بعائشه اسناد داده شده و تصریح کرده در آن که حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر رو گردانید و با وی بعد از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن نگفت تا بدرود اینجهان گفت و اینکه علی علیه السلام نسبت داده بایشان بردن بهره خود را از خلافت و در آنحدیث تصریح ببیعت وی با ایشان در وقت صلح نیست و چه اندازه حجت وی بالغ است وقتیکه ابوبکر را مخاطب نموده فرمود.

[1] فان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولی بالنبی و اقرب

و ان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب

یعنی اگر بواسطه قرابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجت آوردی و بر خصمان ایشان غالب شدی پس غیر تو سزاوارتر و نزدیکتر بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم است و اگر بواسطه شوری مالك امور مردم شدی پس چگونه اینکار درست آید و حال آنکه ارباب مشورت غائب بودند (مترجم گوید) یعنی اگر بقرابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم استدلال و احتجاج مینمائی پس بنی هاشم بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتر و نزدیکترند و اگر بشوری احتجاج میکنی

---

۱ - ایندو بیت در نهج البلاغه موجود است و ابن ابی الحدید در تفسیر ایندو بیت از شرح نهج البلاغه ج ٤ ص ۳۱۹ ذکر کرده که روی سخن با بوبکر است چه او با نصار در سقیفه محاجه نموده گفت که ما عترت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و تخمی که ترکید و آنحضرت از آن بیرون شد هستیم همینکه باوی بیعت کردند بصحت خلافت خود به بیعت مردم احتجاج نمود و اینکه این بیعت بواسطه شوری و رای اهل حل و عقد واقع شده پس علی علیه السلام فرمود اما احتجاج ویرا انصار باینکه تو از تجمن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از قوم آنحضرت هستی پس غیر تو نزدیکترند بوی بنسبت را گر احتجاج تو باختیار و رضای جماعت امت است بتو پس جماعتی از صحابه غایب بودند و در وقت بستن بیعت حاضر نبودند پس چگونه ثابت شود و شیخ محمد عبده بر آیندو بیت تعلیقهٔ دارد که تفسیر ابن ابی الحدید را متضمن است.

جماعتی از بزرگان صحابه که اهل حل و عقد هستند در اینشوری نبودند بلکه غیر ازعمر و ابوعبیده وچندنفری با تو بیعت نکردند پس شوری واجماعی در میان نبود ولاحول ولا قوة بالله .

حضرت عباس بن عبدالمطلب بر ابوبکر مانند این احتجاج فرمود وقتیکه بابوبکر فرمود در سخنیکه میان ایشان[1] ردو بدل شدفان کنت برسول الله صلی الله علیه وآله و سلم طلبت فحقنا اخذت وان کنت بالمؤمنین طلبت فنحن منهم متقدمون فیهم وان کان هذا الامر انما یجب لك بالمؤمنین فما وجب اذ کنا کارهین یعنی اگر بواسطه حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم طلب خلافت کرده پس حق ما را گرفتهٔ و اگر بواسطه مؤمنین طلب آن کرده پس ما از مؤمنین هستیم وبرایشان تقدم داریم و اگر بواسطه اجماع مؤمنین ترا خلافت واجب شده پس چگونه واجب شده درصورتیکه ما کراهت داشته‌ایم .

پس کجا اجماع باشد بعداز تصریح عموی حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر پدر آنحضرت و تصریح پسر عمو و ولی و برادر آنحضرت و تصریح باقی اهل البیت و کسان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم . س

سؤال ٤١ بتاریخ ٢٨ صفر ١٣٣٠

انعقاد اجماع بعد از نابود شدن نزاع بوده

اهل سنت انکار ندارند که آن بیعت از روی مشورت و رؤیت نبوده و مسلم میدارند که آن فجاة وارتجالا بوده و شك ندارند نه در مخالفت انصار و رو آوردن ایشان بسعد و نه در مخالفت بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین

---

١ ـ آنرا ابن قتیبه درص١٦ کتاب امامت وسیاست خودذکر کرده .

و انصارو انضمام ایشان بامام علیه‌السلام لکن ایشان میگویند که امر خلافت بالاخره بر ابی‌بکر راست آمد وهمه‌گی بامامت وی رضا دادند و خلافت و نزاع بالمره از میان برداشته شدو همه‌گی متفق شدند برهمراهی حضرت صدیق وخیر خواهی وی در پنهان و آشکار پس در جنك بودندبا کسیکه با وی در جنك بود و در مسالمت بودند با کسیکه باوی بمسالمت‌بود و امرو نهی‌ویرا مجری داشتند و از سخن وی هیچیك از ایشان تخلف نورزید وبدینسان اجماع تمام شد وعقد خلافت صحت پیدا کرده و سپاس خدایتعالی را برجمع کلمه ایشان‌پس از تفرق آن و یکدل شدن ایشان‌بعد از تناقرآن والسلام س.

سؤال ٤١ بتاریخ ۳۰ صفر ۱۳۳۰

اجماعی منعقد نشده و نزاعی برطرف نشده

اتفاق ایشان بر همراهی صدیق وخیر خواهی برای وی در پنهان و آشکار چیزی استو صحت عقد خلافت‌برای وی باجماع چیزدیگری‌است و ایندوچیزباهم‌عقلاوشرعاتلازم ندارد زیرا که‌حضرت‌علی‌وائمه‌معصومین و اولادی علیهم السلام را که درهمراهی‌با ارباب‌سلطنت‌اسلامیه مذهبی است معروف و آن همان است که ما بآن خدایرا عبادت میکنم و من آنرا برای تو بجهة جواب فرمایش شما ذکر میکنم. و حاصل آن اینست که رای ایشان اینست که امت اسلامیه را بزرگواری نباشد جز بدولتیکه پراکندگی ایشان را جمع و شکاف آنرا اصلاح و حدود ایشانرا حفظ و امور ایشان مراقبت نماید و قیام‌ایندولت صورت پذیر نباشد جزبرعایای آن که بآن بجان و مال خودشان همراهی کنند پس‌هرگاه ایندولت در دست صاحب‌شرعی آن (و اونائب حضرت رسولخداصلی‌الله علیه و آله و

سلم است در حکم خود بنیابت صحیحه) باشد پس او متعین است لاغیر و هر گاه متعذر باشد و غیر او مستولی بر ریاست مسلمانان شود واجب است بر امت همراهی وی در کاریکه عزت وقوت اسلام و نگهداری حدود و حفظ بیضه آن بر آن متوقف است وجائز نیست شق عصای مسلمانان و پراکنده نمودن جماعت ایشان بستیزگی با وی بلکه واجب است بر امت که باوی همان معامله کنند که با خلفای حق باید کرد (اگر چه بنده دست و پا بریده باشد) پس خراج زمین و مقاسمت آنرا وزکوة چارپایان وغیر آنها را باو بدهند و امت را روا باشد ازو بگیرند آنرا به بیع و شرا وسائر اسباب انتقال مثل صله‌ها و هبه‌ها ومانند آنها بلکه در برائت ذمه کسیکه از آن سلطان متقبل میشود بدادن قباله باو اشکالی نیست چنانچه هر گاه قباله را بامام راستی و خلیفه بحق داده باشد اینست مذهب حضرت علی و ائمه طاهرین از اولاد آنحضرت علیهم السلام و همانا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ستکون بعدی اثرة[1] وامور تنکرونها قالو یا رسول الله کیف تا مرمن ادرك منا ذلك قال تؤدون الحق الذی علیکم و تسألون الله الذی لکم یعنی پس از من خود پسندی و کارهائیکه آنها را منکر خواهید شمرد واقع شود عرض کردند یا رسول الله کسیرا که ازما آن را درك کند بچه امر میفرمائی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حقیکه برشما است ادا میکنید وحق خود را از خدا یتعالی میخواهید (مترجم

---

۱ ـ این در حدیث عبدالله بن مسعود آمده و آنرا نیز مسلم در ص ۱۱۸ ج ۲ صحیح خود و جماعتی از اصحاب صحاح و سنن روایت کرده اند .

۱ ـ اثره بفتح همزه و ثاء مثلثه و رآء مهمله بروزن شجره اسم مصدر است و آن اختصاص دادن انسان است بهترین چیز ها را برای خویش و محروم داشتن آن است از غیر خود و لهذا آنرا به خودپسندی ترجمه نمودیم و توضیح دادیم (مترجم) .

گوید مراد آنست که بر شما کسانی مسلط شوند که هر چیز خوبرا برای خود می‌پسندند و حقوق شما را برای خویش اخذ میکنید و بر شما ستم روا میدارند وکارهائیکه بر خلافت شریعت من است از آنان صادر شود)
و ابوذر[1] غفاری رضی الله عنه میفرمود که خلیل من حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت فرموده که بشنوم و اطاعت کنم اگر چه بنده باشد که اطراف بدن اورا بریده باشند. و سلمه[2] جعفی عرض کرد ای پیغمبر خدا بما خبرده هرگاه برما امیرهائی مسلط شوند که حق خودشان از ما طلب کنند و حقوق مارا ندهند پس بما چه دستور میدهی پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ماحملتم بشنوید واطاعت کنید پس همانا که برایشان است آنچه بارشده‌اند وبر شما است آنچه بارشده‌اید. ودر[3] حدیث حذیفة بن الیمان رضی الله عنه آمده یکون بعدی ائمة لایهتدون بهدای ولایستنون بسنتی وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جسمان انس. قال حذیفة کیف اصنع یارسول الله ان ادرکت ذلك قال تسمع وتطیع للامیر وان ضرب ظهرك و اخذ مالك فاسمع له واطع یعنی بعداز من پیشوایانی بیایند که بطریقه من رفتار و بسنت من عمل نکنند و در میانشان رجالی قیام نمایند که دلهایشان دلهای دیوان باشد در هیکل انسان حذیفه عرض کرد یا رسول الله اگر آنرا درك کنم چه کنم فرمود میشنوی و اطاعت امیر میکنی اگر چه چوبت زنند ومالت بگیرند پس سخن من بشنو و اطاعت کن و مثل آن است فرمایش آنحضرت صلی الله

---

۱ - آنرا نیز مسلم ازوی درج۲ صحیح خود روایت کرده و آن از احادیث مستفیضه است.
۲ - هم آنرا مسلم وغیر او روایت کرده‌اند.
۳ - هم آنرا مسلم درص۱۲۰ ج ۲ صحیح خود و سائر اصحاب سنن روایت کرده‌اند

علیه و آله و سلم درحدیث ام‌سلمه[1] ستکون امراء علیکم فتعرفون وتنکرون فمن عرف بری و من انکر سلم قالوا افلا نقاتلهم قال لاماصلوا یعنی امیرانی برشما مسلط شوند پس اعمال معروف و منکر ازایشان سرزند پس هرکس صبر کند بری‌ءالذمه باشد و اگر انکار کند بسلامت باشد (مترجم گوید مراد آن است که کسیکه ازامر بمعروف ونهی ازمنکر عاجز باشد و نتواند وصبر پیش گیرد و قلباً ازکارهای آنان متاذی باشد از گناه آنان بری و پاك است وبر او عقابی نیست و اگر کسی در مقام نهی از منکر برآید در صورتیکه قدرت بر آن داشته باشد بسلامت باشد دین وی محفوظ خواهد بود) عرض کردند آیا با آنان مقاتلت نکنیم فرمودنه مادامیکه نماز میخوانند. واحادیث صحیحه در این باب متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره و ازینرو است که ایشان علیهم السلام صبر نمودند و در چشمشان خاشاك ودر کلویشان استخوان بود بواسطه عمل باین اوامر مقدسه وغیر آنها از آنچیزهائیکه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم ایشانرا بالخصوص وصیت فرموده وقتیکه ایشانرا علیهم السلام امر بصبر و شکیبائی بر آزار فرموده تا امت مجتمع باشند و شوکت ایشان محفوظ بماند. پس ایشان علیهم السلام برای کسانیکه بامور مسلمانان قیام داشتند در مقام خیرخواهی بر میآمدند در حالتیکه بواسطه بردن آنان حق ایشان علیهم السلام را تلخکامتر بودنداز

---

۱ - اینحدیثرا مسلم درص۱۲۲ ج۲ صحیح خودروایت کردومراد بفرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم فمن عرف بری‌ءآن است که هرکس منکررا بشناسدو بروی مشتبه نشود راهی پیدا شود برای او ببرائت و پاکی از گناه و عقوبت آن باینکه آنرا تغییر دهد بدست یازبان خودو اگر عاجز شود کراهت ورزد و آنرا بدل (مولف). (مترجم گوید) انسب بسیاق کلام در این حدیث آنستکه عرف بمعنی صبر باشد چنانچه فقیر ترجمه کرده‌ام از عرف یعرف از باب ضرب عرفا بکسر عین وسکون راء یعنی صبر کرد فهو عارف و عروف و اعترف اعترافا نیز بهمین معنی آمده چنانچه درقاموس وشرح آن ذکر شده.

کسیکه علقم خورده باشد) وراههای رشد را برای آنان طلب میکردند(در حالتیکه از استقرار آنان برتخت ایشان علیهم السلام) دل ایشان متالمتر بود از کسیکه دوچار دم شمشیرها باشد . بجهة اجرآء امر وصیت و وفآءبوعده و قیام نمودن بآنچه واجب است شرعاً و عقلا از مقدم داشتن امراهم برامر مهم (در مقام تعارض) . وازاینرو حضرت امیرالمومنین علیه السلام بهریك از خلفآء ثلاثه خیرخواهی باخلوص فرمودو درمشورت برای آنان سعی بلیغ فرمودو هرکس رفتارآنحضرت علیه السلام را در روزگار های خلفاء ثلاثه تتبع کند میداند که آنحضرت علیه السلام بعداز آنکه نومید شد از رسیدن بحق خود از خلافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بلافصل راه موادعت و طریق مسآلمت باخلفاء پیش گرفت و با اینکه تخت خودرا(که بوی سپرده شده بود) در قبضه آنان میدید با ایشان در مقام قتال ودفاع برای احراز آنمقام برنیاید بجهت حفظ امت واحتیاط برملت واهتمام بدین واختیار نمودن آخرت بردنیاو بحقیقت که هیچکس چون وی مبتلی نشده چه آنحضرت بدو امر بزرك دوچارشد از یکطرف خلافت با آن نصوص و عهود بیك آوازی که دلرا خون میکندو افغانیکه جگر راپاره میکند ویرا میخواند که بفریادم برس واز طرف دیگر طغیان امواج فتنه‌ها ویرا ازبهم خوردن جزیرة العرب وانقلاب عرب وبر افتادن اسلام بیم میدهدو بمنافقین اهل مدینه که برنفاق خوکرده‌اند وسزاوارترندباینکه حدود ما انزل الله علی رسوله را ندانندو شوکت آنان بمردن حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم قوت یافته بود چه مثل مسلمانان بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل گوسفندان باران خوردهٔ بود میان گرگان ستمکار و ددان پر آزارو مسیلمه کذاب وطلیحه بن خویلد دروغگو و سجاح نبت الحارث دجاله مکاره

(در محونمودن اسلام و پامال نمودن مسلمانان) بر یکپا ایستاده بودند و قیصر آن روم و خسروان عجم و غیر آنان درپی فرصت بودند با بسیاری از موادیکه درکینه‌جوئی از حضرت محمد و آل و اصحاب آنحضرت و به تمام کینه و دشمنی با کلمه اسلام در جوش و خروش بودند. که میخواستند اساس آنرا منهدم سازند و ریشهٔ آن را برکنند. و همانا که آنان درکمال نشاط بودند وکامهای تند بر میداشتند چه میدیدند که (بواسطه رفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازین اینجهان بجهان برین) کاربکام آنان شده وهنگام فرصت رسیده پس خواستند تا فرصت بچنك آورده اینملت بی‌سررا پیش از آنکه اسلام بقوت و انتظام خود برگردد بربایند.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود را میان ایندو امرواقف دید پس بدیهی است که آنحضرت علیه السلام باید حق خود را قربان زندگی اسلام نماید و مصالح عامه را اختیار فرماید. پس انقطاع آن نزاع و ارتفاع خلاف میان وی و ابوبکر نبودجز بجهة ترسیدن از رسیدن آسیب به بیضه اسلام وشفقت برحوزه مسلمانان پس آنحضرت خود و همه اهل بیت وی و سائر دوستان وی از مهاجرین و انصار صبر کردند درحالتیکه درچشم خاشاك و درکلو استخوان داشتند. وسخن آنحضرت در مدت زندگانی آن حضرت بعد از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن صریح است و اخبار در اینباب از ائمه عترت طاهره علیهم السلام متواتر است. لیکن سرور انصار سعدبن عباده با هر دو خلیفه ابوبکر و عمر هرگز طریق مسالمت نه پیمود وبجماعت ایشان در عیدی و جمعهٔ ئی حاضر نشد و با آنان حرکت نمیکرد واثری برای اوامر ونواهی آنان نمیدید تا آنکه در عهد خلیفه ثانی

بحوران ویرا بخدعه وفریب کشتند و گفتند ویرا جنیان کشته‌اند.و ویرا[1] روز سقیفه و بعدازآنروز کـلامی‌است که‌ماداحاجت‌بذکر آن نیست واما اصحاب وی مثل حباب[2] بن المنذر و غیر او از انصار پس‌همانا که‌ازروی جبر سر فرود آوردند و بجهة قوت آنان طریق مسالمت پیمودند. پس‌آیا عمل نمودن بمقتضای خوف از شمشیر یاسوزانیدن بآتش[3] تصدیق‌بعقدبیعت ومصداق اجماعی میشود که آن مراد حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله‌وسلم‌است‌از فرمایشی که فرموده لاتجتمع امتی‌علی‌الخطایعنی امت من بـر خطا اجتماع نمیکنند. فتـوی دهید مارا خدای تعالی اجـرتان دهد والسلام ش.

---

۱ ـ سعدبن عباده وی ابو ثابت است از اهل بیعت عقبه واهل‌بدرو غیرآن از مشاهد وسید خزرج ونقیبشان‌وجوادانصارو رئیسشان بودوکـلام وی‌که بآن اشارت‌شدکتب سیروتواریخ بان پرشده است وهمین بس‌که آن‌را ابن‌قتیبه درکتاب‌الامامة والسیاسه وابن‌حریر طبری‌در تاریخ خود و ابن اثیر درکامل‌خود وابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری درکتاب‌السقیفه وغیر ایشان ذکر کرده‌اند.

۲ ـ حباب‌ازبزرگان‌انصارو دلیران‌ایشان و بدری واحدی دارای‌مناقب‌و سابقه‌هابود و او است‌که روزسقیفه‌گفته اناجذیلها المحکك وعذیقهاالمرجب اناابوشبل فی‌عرنة الاسد والله لئن شئتم لنعیدنها جزعة واو را سخنی است از آن سختر که از ذکر آن اعراض نمودن اولی است.

۳ ـ تهدید نمودن‌شان علی‌علیه‌السلام را بسوزانیدن بتواتر قطعی ثابت‌است وهمین‌ترابس‌که آن‌را امام ابن‌قتیبه‌در اوائل‌کتاب‌امامت وسیاست‌وامام‌طبری دردوجادربیان‌حوادث‌سنه‌یازدهم هجرت درتاریخ مشهورخود وابن عبدربه درجزء سوم عقدالفرید و ابوبکر احمدبن‌عبدالعزیز الجوهری در کتاب سقیفه (چنانچه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه ص۱۳٤ ج ۱ نقل کرده) و مسعودی درمروج‌الذاهب‌ازعروة‌بن‌الزبیر(درمقام‌اعتذار ازبرادرخودوقتیکه‌خواست

« بقیه درصفحه ۳۷۰»

سؤال ۴۲ - بتاریخ ۲ ربیع الاول ۱۳۳۰

آیا جمع بین ثبوت نص و حمل بر صحت عمل صحابه ممکن است

با اینکه اشخاص بصیر و روشنفکر. صحابه را منزه میدانند در مخالف از ظواهر اوامر و نواهی پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم و جز پیروی‌محض از اوامرش‌در بارهٔ آنها چیزی‌را جائز نمیشمارند پس‌ممکن نیست نصی را بشنوند و سپس سه بار (درباره خلفاء ثلاثه) در آن نص روگردان شوند و چطور ممکن است با عدول آنها پس از استماع نص باز عملشان را حمل بر صحت‌نمود تصورنمی کنم‌بتوانید این دو را با هم جمع کنید س.

«بقیه‌از صفحه ۳۶۹»

خانهای بنی‌هاشم را که‌از بیعت وی کناره گیری کردند بسوزاند) ذکر کرده اند و شهرستانی از نظام نقل کرده (وقتیکه طائفه نظامیه را یاد کرده) در ملل و نحل و ابو مخنف کتاب مستقلی برای اخبار سقیفه تالیف نموده که‌آنچه‌مامجملا ذکرنموده‌ایم مفصلا ذکرکرده و همین درشهرت‌و تواتر آن بس‌که شاعرنیل حافظ ابرهیم در قصیده عمریه مشهوره‌خود گفته وقوله‌لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارك لاابقی علیك بها ان‌لم تبایع وبنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی‌حفص بقائلها امام‌فارس‌عدنان‌وحامیها یعنی وسختیکه عمرآنرا بعلی‌گفت چه گرامی‌است‌شنونده وچه بزرك است‌گوینده آن که بوی‌گفت خانه‌ات را آتش خواهم زد وبر تو رحم نمیکنم‌اگر بیعت‌نکنی و حال آنکه دختر حضرت مصطفی‌صلی‌الله علیه‌و آله و سلم‌در آنخانه‌بود غیرازابوحفص (عمر) نمیتوانست‌اینسخن‌بگوید دربرابر آن‌یکه‌سوار عدنان‌وحامی ایشان‌یعنی‌غیراز عمرنمیتوانست‌اینگونه سخن بعلی‌علیه‌السلام بگوید اینست رفتارشان‌باامامیکه اجماع نزد ماحجت‌نباشد جزآنکه کاشف‌ازرای او نباشد. پس‌ای‌اهل‌انصاف چگونه‌احتجاج شما بمثل‌این‌اجماع راست‌آید بااینحال.

جواب ۴۲ - بتاریخ ۲ ربیع الاول سنه ۱۳۳۰

۱ - جمع میان ثبوت نص وحملشان برصحت ۲ - علت دست برداشتن امام علیه السلام از حق خود

۱ ــ سیره و رفتار بسیاری از صحابه بما معلوم میدارد که ایشان بنصوص وقتی عمل میکردند که محض دین ومخصوص بامور آخرت بودند مثل نص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برروز ماه رمضان نه غیر آن و استقبال قبله در نماز نه غیر آن و نص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برعدد نمازهای واجب درروز و شب و عدد رکعات هریك از آنها و کیفیات آنها و نص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اینکه طواف دور خانه کعبه هفت بار است و مانند اینها از نصوصیکه مخصوص به محض نفع اخروی است .

اما ان نصوصیکه متعلق بسیاست باشد مثل ولایتها وامارتها و تدبیر قواعد دولت و تقریر کارهای مملکت و لشکر کشی پس ایشان عمل کردن بآنها را لازم نمیدانستند بلکه برای افکار خود میدان بحث و مجال نظر و اجتهاد قرار داده بودند پس همینکه در خلاف نص رفعتی برای شخصیت خودشان یا منفعتی برای ریاست خود میدیدند از آن نص عدول مینمودند بآنچه موجب رفعت شأن و منفعت ریاستشان بود وشاید که ایشان رضای حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم تحصیل مینمودند و برگمانشان غالب شده بود که عرب گردن بعلی علیه السلام نخواهند نهاد و نص بر آنحضرت علیه السلام

سر فرو نخواهند آورد زیرا که آنحضرت علیه السلام درراه خدا خونی ایشان بود و بشمشیر خود دراعلاء کلمة‌الله خون ایشانرا ریخته‌بود و در یاری حق باایشان آشکارا دشمنی نمود تا امر خدایتعالی برغم‌هرگردنکش کافر هویداشد. پس ایشان اطاعت‌وی‌جز بازور نکنند و گردن‌بزیر بارنص‌جز با قوت ننهند. وهرخونی را که اسلام در ایام حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ریخته بود همه را بگردن وی نهادند بر حسب عادت خود در امثال اینموردزیرا که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عشیره آنحضرت کسی لائق و قابل جز علی‌علیه السلام نبود که آنخونها را بگردن او بنهند چه عرب خون‌را بگردن بهترین عشیره و افضل‌قبیله مینهادند وبحقیقت که علی‌علیه‌السلام بی‌مدافع و منازع بهترین‌بنی‌هاشم و افضل‌ایشان بود درآن و ازینرو عرب در پی آزار رساندن بوی‌برآمدند وکارها را بروی وارونه نمودند و عداوت وی و ذریة وی را در دل نهان داشتند و بهرنوع حملهٔ بوی آوردند و شد آنچه شد از چیزهائیکه‌درهمه جا منتشر شده و مصیبت آن زمین و آسمان راپر کرده.

ونیز عرب‌ازسخت‌گیری‌علی‌علیه‌السلام‌بردشمنان‌خداونکال‌نعمت‌وی در باره کسانیکه ازحدود خدایتعالی تجاوز مینمودند و هتك حرمت‌شرع روا میداشتند دلتنك بودند و از امر بمعروف ونهی‌از منکر وی مرعوب و از عدالت وی‌در رعیت ومساوات‌نمودن‌وی میان مردم در هر قضیهٔ‌هراسان بودند. وکسیرا دروی طمعی و نزد وی ملایمت و نرمی نبود. پس شخص قوی عزیز نزد وی ضعیف و ذلیل بود تا از وی حق بستاند وشخص‌ضعیف

و ذلیل نزد وی قوی وعزیز بود تا حق او را بستاند . پس اعراب کی بمانند وی کسی از روی طاعت گردن نهند[1] (و حال آنکه ایشان سخترین مردمند از حیث کفر و نفاق و سزاوارترین مردمند باین حدود ما انزل الله علی رسوله را ندانند[2]) (و از اهل مدینه کسانی هستند که آنان بر نفاق خو کرده اند تو نمیدانی ایشانرا وما میدانیم) و در مدینه منافقانی هستند در پنهانی که کوتاهی ندارند درخرابی ایشان .

و نیز قریش و سائر عرب برعلی علیه السلام حسد میورزید بر آنچه خدایتعالی از فضل خود بوی ارزانی داشته بود چه وی در علم وعمل (نزد خدایتعالی و پیغمبرانش و خردمندان) بمرتبه رسیده بود که اقران از آن باز مانده بودند . و ازخدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بسوابق و خصائص خود منزلتی یافته بود که گردنهای آرزو بآن دراز میشد و بجائی رسیده بود که گردنهای طمع از آن بریده میشد . و بدینسبب عقارب حسد وی در دلهای منافقان بحرکت در آمدند و برشکستن عهد وی فاسقان و ناکثان و قاسطان و مارقان یکدل و یکجهت شدند و نص حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بروی پشت سر انداخته آن را بکلی فراموش نمودند .

فکان ما کان مما لست اذکره فظن خیر اولا تسئل عن الخبر

یعنی پس شد آنچه شد از آنچیزهائیکه آنها را یاد نمیکنم پس گمان نیکو

---

۱ ــ ترجمه آیه مبارکه الاعراب اشد کفرا و نفاقاً الا یه است.

۲ ــ ترجمه آیه مبارکه و من اهل المدینه مردوا علی النفاق آ لا یه است (مترجم) .

برو از حقیقت امر مپرس.

و نیز قریش و سائر عرب باین خیال افتادند که خلافت را در قبائل خود بگردانند و اختصاص باهل‌بیت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله‌وسلم ندهندو بر آن طمعهایشان بحرکت در آمد پس نیتهای خود را برشکستن عهد و عزیمتهای خود را بر بریدن آن بند گماشتند و بر فراموش داشتن نص و اینکه بالمره یاد کرده نشود همداستان شدند و اجماع نمودندبراینکه خلافت را از روزاول‌از ولی‌منصوص علیه آن از جانب پیغمبرشان‌صلی‌الله علیه و آله و سلم بر گردانند پس آنرا بانتخاب و اختیار قرار دادند تا هر طائفهٔ از طوائف‌ایشان آرزوی وصول بآن چشمه اگرچه پس‌از مدتی‌هم باشد داشته باشند. و اگر گردن بر نص نهاده بودندی و علی علی‌علیه‌السلام رابعد از حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌و آله وسلم مقدم داشتندی هر آینه خلافت از عترت طاهره وی صلی‌الله علیهم‌اجمعین‌وسلم بیرن نرفته بودی چه آنرا آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم روزغدیر و غیرآن بمحکم کتاب خدا یتعالی قرین نموده بود و ایشانرا پیشوای خردمندان تا روزقیامت قرار داده بود. و عرب حاضر نبودند که‌برانحصار خلافت در یك خانواده مخصوص صبر کنند خصوصاً پس از آنکه همه قبائل بآن چشمها تیز کرده بودند و نفوس تمام طوائف ایشان دور آن چرخ میزد.

لقدهزلت حتی بدامن هزالها　　کلاهاوحتی استامها کل مفلس

یعنی اینقدر لاغر شد این شترکه از لاغری گردهای آن پیداشد و هر مفلسی از بهای آن پرسید.

وهم هرکس بتاریخ قریش و عرب در صدر اسلام برخورد میداند

که عرب گردن بزیر بار نبوت هاشمیه ننهادندمگر بعداز آنکه خورد شدند و قوتی در ایشان نماند پس چگونه باجتماع نبوت و خلافت در بنی هاشم رضا دهند و بحقیقت که امام عمر بابن عباس درضمن کلامیکه میان ایشان دائربود گفت ان قریشا کرهت ان تجتمع فیکم النبوة و الخلافة فتجحفون علی الناس[1] یعنی همانا که قریش نپسندیدند که در شما نبوت و خلافت جمع شود و برمردم اجحاف کنید وسلف صالح را میسر نشد که ایشانرا بتعبد بنص مقهور سازند مبادا همینکه با آنان در آویزند برگردند بکفر و مبادا در آنحال اختلافی بهم رسد که عاقبت آن وخیم باشد . و حال آنکه به موت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نفاق ظاهر شده بود و شوکت منافقان بفقد آنحضرت صلی الله علیه وآله سلم قوت گرفته بود ونفوس اهل کفر طغیان داشت وارکان دین متزلزل ودلهای مسلمانان از جا کنده شده بود و مثل گوسفندان باران زده در شب زمستان میان گرگان درنده ودد آزار دهنده بودند و طوائفی از عرب مرتد شده بودند و طوائف دیگری هم می خواستند مرتدشوند چنانچه در جواب چهل ویکم آنرا مفصل ذکر کردیم پس علی علیه السلام درظروف این احوال ترسید از فتنه مبادا همینکه اراده خودرا بگرفتن خلافت آشکار کند فتنه وفساد عاجلا بالا گیرد ودین از دست برود و حال آنکه دلها چنانچه گفتیم مضطرب و منافقان سرپا بودند و أنصار با مهاجرین مخالفت نموده از آنان کناره گرفته و گفتند ما را امیری و شما را امیری باید . پس چشمداشت او بدین اسلام که بآن صدمه نرسد او را وادار نمود که از طلب خلافت دست کشد و ازکارها کناره گیری کند

---

۱ ــ آنرا ابن ابی الحدید درص۱۰۷ مجلد۳ شرح نهج در قضیهٔ که سزاوار است که بحث کنندگان بران اطلاع پیدا کنند و هم آنرا ابن الاثیر در آخر احوال عمر ص۲۴ ج ۳ کامل خود قبل از ذکر قصه شوری ایراد نموده .

چه میدانست که اگر طلب خلافت کند در صورتیکه حال بدین منوال است باعث خطر بامت و هلاك دین خواهد شد: پس دست کشیدن ازکار را بجهت اختیار اسلام و تقدیم مصالح عامه و تفضیل آخرت بر دنیا اختیار فرمود.

جز آنکه آنحضرت علیه‌السلام در خانه خودنشست (و بیعت نکرد تا آنکه ویرامجبورا بیرون کردند) بجهت نگهداری حق خود و تا حجت وی بر کسانیکه‌ازوی عدول کردند تمام‌شودوهرگاه یه‌بیعت شتافته بود حجت وی ناتمام وبرهان وی بیفروغ ماندی. لیکن آنحضرت‌میان نگهداری‌دین و نگهداری‌حق خود یعنی امارت مؤمنین‌جمع‌نمود.پس اینکار از آنحضرت دلالت‌داردبر اصالت رای وسنگینی عقل‌و وسعهٔ صدرآن بزرگوارو اختیار نمودن مصلحت عامه رابر مصلحت‌شخصی خود و وقتیکه کسی‌از چنین امربزرگی گذشت کندبه‌بزرگترین منزلتهای دینی از جانب حقتعالی فائز شود و همانا که فائده آنحضرت علیه‌السلام در آنکار سودمندترین اند و حال بود بروی و نافعترین اند و مقصود بود برای وی بواسطهٔ قرب وی بخدایتعالی.

اما خلفاء ثلثه‌ودوستان‌ایشان‌پس نص‌بر خلافت‌علی‌علیه‌السلام‌را تاویل کردندبعلتهائی که آنها را سابقاً یاد کردیم. و عجبی از ایشان در اینباب نباشد بعداز آنچه گوشزد توساختیم آنرا و آن تاویل و اجتهادشان‌است در نصوص آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم که متعلق بود بسیاسات و امارات وتدبیر قواعد دولت و ترتیت‌کارهای مملکت. وشاید که ایشان آن نصوص رااز اموردنییه اعتبار نمیکردند پس مخالفت آنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله و سلم برایشان آسان شد و همینکه‌کارشان منتظم‌شد احتیاط را در پشت‌گوش انداختن آن نصوص از دست نداده برکسانیکه یاد آن

میکردندیا اشارتی مینمودند آشکارسختگیری نمودند. وهمینکه درحفظ نظام و نشر آئین اسلام و فتح ممالك واستیلاء برثروت وقوت موفق شدندو آلودگی بشهوات نفسانیه پیدا نکردند کارشان بالا گرفت و قدرشان بزرك شد و گمان های مردم در حق ایشان نیکوشد و محبت ایشان در دلها جاگرفت ومردم هم در پشت گوش انداختن آن نص برطریقه ایشان سلوك نمودند و پس از ایشان بنوامیه آمدند وهمی نداشتند جز برانداختن اهل البیت علیهم السلام و برکندن ریشه ایشان . و معذلك ازنصوص صریحه درسنن صحیحه آنقدر بما رسیده که در آن کفایت است والحمدالله والسلام علیکم . ش

سؤال ۴۳ - بتاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۳۰

خواستن بیان آنمواردیکه ایشان گردن بزیر بار نص ننهادند.

نامه پسین ترا ملاحظه نمودم که معجزهٔ بود در تقریب مطالب مستبعدهٔ ما ومدهش بود در تمثیل آنها باآشکارترین مظاهر تصویر آنها پس منزه است آنکه کمانهای برهان را برای تونرم داشته و کلید های بیانرا بدست تو سپرده پس بجائی رسیدهٔ که وسیله ها بآنجا نرسند و ظفر یافتی بآنچه آرزو ها بدان ظفر نیابند و ماگمان میکردیم که چنگال اسباب بآنچه بدان از نصوص ثقات استشهاد نمودهٔ بند نمیشود و اینکه راهی نباشد بآنچه از عهده آن بدلائل محکمهٔ برآمدئی ولی کاش بمواردیکه ایشان بنصوص صریحه کردن زیربار ننهاده‌اند اشارت فرموده بودی تا وجه سداد و سبیل رشاد واضح ومبین میشد . پس ملتمس آنکه تفصیل آنرا بجهة استظهار بذکر سیرت ماثوره و تحقیق طریقه ایشان که درکتب اخبار مسطور است ذکر نمائید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته . س

جواب ۴۳- بتاریخ ۸ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱ - مصیبت روز پنجشنبه ۲ - علت عدول نمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه ایشانرا بآن امر فرموده بود

۱ - مواردیکه در آنها متعبد بنص نشدند بیشتر است از اینکه بشمار آید و بس باشد ترا رزیه یوم الخمیس چه آن از مشهورترین قضایا و بزرگترین مصیبتها است . اصحاب صحاح و سائر اهل سنن آنرا روایت کرده اند و اهل سیر و اخبار همه آنرا نقل کرده اند و بس است ترا از آنها آنچه آنرا بخاری[1] بسند خود از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود از ابن عباس روایت کرده که گفت لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم هلم اکتب لکم کتابا لا تضلوا[2] بعده فقال عمر ان النبی قد غلب علیه الوجع و عندکم القران حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی قال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوموا فکان ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بین ان یکتب لهم ذلك الکتاب من اختلافهم و لغطهم . یعنی وقتیکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احتضار شد و در آن خانه مردانی بودند که در میان ایشان عمر بن الخطاب بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیارید بنویسم برای شما نامهٔ تا بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت همانا که درد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و

۱ - درباب قول المریض برخیزید ازمن از کتاب مرضی ص ۵ ج ۴ صحیح بخاری .
۲ - بحذف نون در حالت جزمی چه آن جواب دوم هلم باشد .

آله و سلم غالب شده و نزد شما قرآن هست ما را کتاب خدا یتعالی بس باشد پس اهل خانه با هم اختلاف کردند و خصومت ورزیدند بعضی میگفتند نزدیکش برید تا نامهٔ بنویسد که هرگز بعد از آن گمراه نشوید و بعضی سخن عمر را میگفتند همینکه لغو و اختلاف را نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد نمودند حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برخیزید پس از آن ابن عباس میگفت همانا همه مصیبت آن شد که میان حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم و میان نوشتن آنحضرت آن نامه راحایل شد از اختلاف و دادو فریادشان و اینحدیث ازچیزهائی است که در صحت آن و صدور آن سخنی نیست و آنرا بخاری درچندجا در صحیح خود[1] و هم مسلم در آخر وصایا[2] در صحیح خود و احمد از حدیث ابن عباس درمسندخود[3] وسائراصحاب سنن و اخبار روایت کرده‌اند و در آن تصرفاتی کرده‌اند وقتیکه آنرا نقل بمعنی نموده‌اند زیرا که لفظ ثابت آن اینستکه ان‌النبی یهجر یعنی حضرت پیغمبر هذیان میگوید لیکن ایشان ذکر کرده‌اند که وی گفت ان‌النبی قدغلب علیه‌الوجع یعنی همانا که درد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه‌و آله وسلم غالب شده بجهت تهذیب عبارت وبجهت اینکه قبح عبارت را کم کرده باشندودلیل براین‌روایتی است که آنرا ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری در کتاب‌السقیفه[4] باسناد بابن عباس روایت کرده که گفته لما حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة وفی‌البیت رجال فیهم عمربن‌الخطاب قال رسول الله صلی الله علیه و

۱ - در کتاب العلم ص۲۲ج۱ صحیح بجاری و در جاهای دیگر آن‌که ارباب آن جا ها را می دانند .

۲ - ص ۱٤ج۲ صحیح مسلم .

۳ - ص۳۲۵ ج ۱ .

٤ - چنانچه درص۲۰ ج ۲ شرح نهج‌ابن ابی‌الحدیداست .

آله و سلم ائتونی بدواة و صحیفة اکتب لکم کتابا لاتضلون بعده قال فقال عمر کلمة معناهاان الوجع قدغلب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال عندناالقران حسبنا کتاب الله فاختلف من فی البیت و اختصموا فمن قائل قربوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و من قائل ما قال عمر فلما اکثر واللغط و اللغو و الاختلاف غضب صلی الله علیه و آله وسلم فقال قوموا الحدیث . یعنی همینکه وفات حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و در آنخانه مردانی بودند که در میان ایشان عمر بن الخطاب بود حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دوات و کاغذی بیاورید تا نامهٔ نویسم که بعداز آن بگمراهی نیفتید . ابن عباس گفت پس عمر سخنی گفت که معنای آن اینست که درد بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غالب شده آنگاه گفت قرآن نزد ما است بس است ما را کتاب خدا پس کسانیکه در آنخانه بودند اختلاف کردند و با هم خصومت ورزیدند پس بعضی گفتند بیارید تا بنویسد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی سخن عمر را گفتند همینکه داد و فریاد نمودند و بیهوده سرائی کردند و اختلاف نمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بغضب در آمده فرمود برخیزید الحدیث . بالصراحة میبینی که ایشان معارضهٔ عمر را بمعنی نقل کرده‌اند نه بعین لفظ او و هم براین دلالت میکند اینکه ارباب حدیث آنجا که تصریح بنام معارضه کننده آنروز نکرده‌اند همان معارضه را بعین لفظ نقل کرده‌اند . بخاری در باب[1] جوائز الوفد کتاب الجهاد و السیر صحیح خود فرموده حدثنا قبیصه حدثنا ابن عینیة عن سلیمان الاحول عن سعیدبن جبیر عن ابن عباس انه قال یوم

---

۱ ـ ص ۱۱۸ ج ۲ صحیح بخاری .

الخمیس ومایوم الخمیس ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء[1] فقال اشتد برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجعه یوم الخمیس فقال ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فتنا زعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا هجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال صلی الله علیه وآله و سلم دعونی فالذی انافیه خیر مماتدعونی الیه و اوصی عند موته ثبلات اخراجو المشرکین من جزیرة العرب و اجیروا الوفد بنحوما کنت اجیرهم قال ونسیت[1] الثالثه اه. یعنی حدیث کرد ما را قبیصه که حدیث کرد ما را ابن عینیه از سلیمان الاحول ازسعیدبن جبیر از ابن عباس که گفت روز پنجشنبه وچه روز پنجشنبه آنگاه آنقدر گریست که سنك ریزها از اشك وی رنگین شدند پس گفت روز پنجشنبه دردحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم سنگین شدو فرمود کاغذی بیارید تانامهٔ بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید پس نزاع کردندو نزاع نزد پیغمبری روا نباشدو گفتند حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم هذیان میگوید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مرا بگذارید که آنچه من در آنم بهتر است از آنچه مرا بسوی او میخوانید و در وقت مرك بسه چیز وصیت فرمود. بت پرستان را از جزیرة العرب بیرون کنید و وفدرا بهمان طریق که من جایزه میدادم جائزه دهید گفت و سومی فراموش کردم اه. و اینحدیثرا مسلم در آخر کتاب وصیت صحیح خود و احمد از حدیث ابن عباس در مسند[2] خود و سایر محدثین روایت کرده اند. ومسلم در کتاب الوصیه صحیح خود ازسعیدبن جبیر بطریق دیگر از ابن عباس روایت کرده که گفت یوم الخمیس و مایوم الخمیس ثم جعل تسیل دموعه حتی رؤیت علی خدیه کانها نظام اللؤلؤ قال تال رسول الله صلی الله

۱ - سومی نبود جرآن امریکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواست بنویسد آن را بجهة نگهداری ایشان از گمراهی لیکن اهل حدیث راسیاست مضطر نمود که آن را فراموش سازند چنانچه مفتی حنیفیه درصور الحاج داود دادا باینمطلب تنبیه فرمود.

۲ - ص ۲۲۲ ج ۱.

علیه و آله و سلم ائتونی بالکتف والداوة اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فقالوان رسول الله یهجر ا ه . یعنی روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه آنگاه اشکهای وی بررخسارگانش بناکرد بجاری‌شدن گویاکه آنها رشته مرواریداست گفت که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله‌وسلم فرمودشانه ودوات یالوح و دوات برای من بیاورید تا برای شما نامهٔ‌نویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس گفتند همانا که حضرت رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم هذیان میگویدا ه . وهرکس باطراف این رزیه‌در صحاح نظرکند میداند که اول کسیکه آنروز گفت که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم هذیان گفته، همان عمر بوده آنگاه کسانی که‌از حاضرین بررأی او بودند متابعت وی در اینسخن کردند و قول ابن عباس را در حدیث اول[1] شنیدی که کسانیکه در آنخانه بودند با هم اختلاف و خصومت ورزیدند بعضی میگفتند باید که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم برای شما نامهٔ نویسد که‌بعد ازآن بگمراهی نیفتید وبعضی‌میگفتند آنچه را عمر گفت (یعنی میگفتند حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم هذیان گفت) و در روایتی است که‌آنرا طبرانی دراواسط[2] ازعمر روایت کرده که گفت‌همینکه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم‌بیمار شد فرمود ائتونی بصحیفة ودواة‌ا کتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدافقال النسوة‌من ورآء الستر‌الاتسمعون‌مایقول رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله‌وسلم قال عمر فقلت انکن صواحبات یوسف اذا مرض رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم عصرتن اعنیکن و اذا صح رکبتن عنقه قال فقال رسول‌الله صلی‌الله

۱ـ که آنرا بجاری از عبدالله‌بن عبدالله‌بن عتبه‌بن مسعود ازابن عباس‌روایت‌کرده‌و هم‌مسلم وغیر اوآنراروایت کرده.

۲ـ چنانچه درص ۱۳۸ ج۳ کنز العمال است .

علیه و آله و سلم دعوهن فانهن خیر منکم اهـ . یعنی کاغذی و دواتی بیاورید تا نامهٔ بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید . پس زنان از پشت پرده گفتند مگر نمی‌شنوید که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم چه‌میگوید . عمر گفت پس من گفتم همانا که شما زنهائی هستید که در زمان حضرت یوسف علی‌نبینا و آله و علیه السلام بودند همینکه حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بیمار میشود چشمهای خود میفشارید و همینکه صحت مییابد بر گردن وی سوار میشوید عمر گفت پس حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود بگذارید آنها را که آنها از شما بهترند اهـ . و تو میبینی که ایشان در اینمورد بنص آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم متعبد نشدند که هرگاه متعبد شده بودندی هر آینه بگمراهی نیفتاده بودند . و کاش اکتفا میکردند بامتثال ننمودن و فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم رد نمیکردند وقتیکه گفتند بس است مارا کتاب خدا حتی اینکه گویا آنحضرت منزلت کتاب خدایرا نسبت بایشان نمیداند یا اینکه ایشان داناترند از آنحضرت بخواص کتاب خدایتعالی و فوائد آن و کاش که باینهاهمه اکتفا نموده آنسخن خود را بروی آنحضرت نمیگفتند که (حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم هدیان گفت) و آنحضرت در حال احتضار میان ایشان افتاده بود و چه سخنی بود که بآنسخن آن حضرترا وداع نمودند و گویا که ایشان(وقتیکه این نص را ازآنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم فرا نگرفتند بجهة اکتفا نمودن بکتاب خدایتعالی برحسب زعم خودشان) آواز بلند کتاب خدایتعالی رادر آناءلیل واطراف نهار در مجالس خود نشنیده بودند که(وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا یعنی و هر چه رسولخدا شما را داد پس بگیرید آنرا و هرچه

از آن نهی کرد شمارا پیرامون آن مگردید) وگویا که ایشان (وقتیکه نسبت هذیان بآنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم دادند) نخوانده بودند قول‌حقتعالی که (انه لقول رسول کریم ذی قوة عندذی العرش مکین مطاع ثم امین‌و ما صاحبکم‌بمجنون یعنی همانا که آن‌هر آینه سخن فرستاده‌شده ایست کریم صاحب قوت و بامکانت نزد صاحب عرش که در آنجا مطاع و امین است‌وصاحب شما دیوانه نیست)و قول حقتعالی‌را که (انه‌لقول‌رسول کریم و ماهو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون ولابقول کاهن قلیلا ما تذکرون یعنی همانا که آن هرآینه سخن فرستاده کریم است و آن نیست سخن شاعری بسیارکم ایمان میآورید و نه سخن کاهنی بسیار کم پند میپذیرید فرستاده شدنی است از پروردگارعالمیان) و قول‌حق جل وعلا که (ماضل صاحبکم وماغوی وماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی علمه شدید القوی یعنی صاحب شما (مراد حضرت رسالت پناه است‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم) گمراه‌نشده‌ونومیدنشده(یعنی‌ازوعده‌های‌حقتعالی)وازروی‌هواوهوس سخنی نمیگوید. آن نیست مگر وحی که بوی وحی میشود. که آنرا باو صاحب نیروهای‌سخت آموخته) با بسیاری از امثال این آیات بینات که در آنها بر عصمت سخن آنحضرت از هذیان نص وارد شده. با اینکه عقل بتنهائی خود در اینباب مستقل است (مترجم گوید) یعنی در اینکه در کلام آنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله و سلم هذیان و امثال او راه نداردعقل بتنهائی خود حکم میکند و در این‌حکم مستقل است محتاج بدلیل‌وبرهان نیست چه اگر هذیان بر آنحضرت روا باشد در حالی از حالات دیگر به فرمایشات آنحضرت اعتمادی نباشد چنانچه براهل خرد پوشیده نیست) لیکن ایشان دانستندکه آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم میخواهد که

عهد خلافت و نص آنرا برای علی علیه‌السلام خصوصاً و برای امامان از عترت خود عموماً مستحکم بفرماید پس ایشان آنحضرت را صلی‌الله علیه و آله و سلم از آن باز داشتند چنانچه خلیفهٔ ثانی بآن اعتراف نموده در سخنیکه میان‌او وابن[1] عباس دائرشده بود وتووقتیکه تأمل کنی درفرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم ائتونی اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده و فرمایش آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم درحدیث ثقلین انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به‌لن تضلوا کتاب‌الله و عترتی اهل‌بیتی خواهی‌دانست که در ایندو حدیث غرض یکی باشد و اینکه آنحضرت صلی‌الله علیه وآله و سلم خواست که در مرض خود بنویسد برای ایشان تفصیل آنچه را بر ایشان واجب ساخته بود در حدیث ثقلین.

۲ ــ و علت عدول آنحضرت‌صلی‌الله علیه‌و آله و سلم از آن همان سخنی بود که بروی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچ انتظاری زدند و آنحضرترا صلی‌الله علیه و آله و سلم ملجأ و مضطرساخت که از آن‌عدول فرماید زیرا که پس از آنسخن دیگر اثری برای‌نوشتن آن نامه نماند جز فتنه و اختلاف بعد از آنحضرت صلی‌الله علیه وآله‌وسلم در اینکه آیا در آنچه نوشته العیاذبالله‌هذیان گفته یا هذیان نگفته‌چنانچه در اینباب پیش چشم خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند و خصومت ورزیدند وبیهوده بسیار گفتند و بسیار داد وفریادکردند پس آنروز چیزی نتوانست که بکندجزآنکه فرمودبرخیزند چنانچه‌شنیدی و اگر اصرار میفرمود و آن نامه را مینوشت هر آینه لجاجت میکردند در قول خود که هذیان گفته و پیروانشان در اثبات هذیان آن حضرت

۱ - چنانچه درسطر ۲۷ ص ۱۱٤ ج ۳ شرح نهج ابن ابی الحدید است.

صلی الله علیه وآله و سلم نهایت مبالغه مینمودند و کتابها مینوشتند وطومار ها را پر میکردند بر ردآن نامه ورد کسیکه بآن نامه احتجاج کند ازاینرو حکمت بالغه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا نمود که از آن نامه صرف نظر کنند تا که معارضین آنحضرت و دوستانشان بابی بسوی طعن در نبوت (نعوذبالله و به نستجیر) نکشایند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دید که علی علیه السلام و دوستان وی مطیع مضمون آن نامه هستند خواه نوشته شود خواه نوشته نشود و غیر ایشان بآن عمل نخواهند کرد و آن رااعتبار نخواهند کرد اگر چه نوشته هم شود پس در اینصورت حکمت ترك آنرا ایجاب می نماید چه اثری برای آن بعد از آنمعارضه نبود جز فتنه چنانچه پوشیده نیست والسلام ش.

سؤال ٤٤ - بتاریخ ٩ ربیع الاول ١٣٣٠

عذر در اینمصیبت با مناقشه در آن

شاید آنحضرت صلی الله علیهٔ و آلـه و سلم در وقتیکه ایشانرا امر فرمودکه دوات و کاغذ حاضر سازند قصد نداشت که چیزی بنویسدو همان از فرمایش خود میخواست ایشانرا امتحان فرماید لاغیر پس خدایتعالی عمر فاروق نه کسی دیگررا از صحابه بآن هدایت فرمود پس ایشانرا ازحاضر ساختن دوات و کاغذ بازداشت پس دراینصورت میبایست این ممانعت اورا از جمله موافقتهای او با پروردگار او شمرد و از کرامتهای عمر رضی الله عنه خواهد بود. اینچنین جواب داده بعضی از اعلام. لیکن انصاف این است که فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که لاتضلوا بعده از آن ابا دارد زیرا که او جواب دویم امر است پس معنی کلام این میشود که اگر دوات و کاغذ آوردید و برای شما آن نامه رانوشتم گمراه نخواهیدشد

بعد از آن و پوشیده نیست که خبر دادن چنین چیزی بجهة محض امتحان همان نوعی است از دروغ آشکاری که واجب است که کلام پیغمبران را از آن منزه داشت خصوصاً درجائیکه ترك احضار دوات و کاغذ اولی باشد از احضار آن‌ها با اینکه در اینجواب از جهات دیگر هم مناقشه باشد پس ناچار عذر دیگری باید. وحاصل آنچه ممکن است اینکه گفته شود که آن امر امر عزیمت و ایجاب نبود که روا نباشد مراجعت آن‌حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه مراجعت نماید عاصی باشد بلکه امر مشورت بود وایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از این اوامر مراجعت مینمودند خصوصاً عمر که از خود میدانست که در ادراك مصالح موفق بصواب است و از جانب حقتعالی صاحب الهام بود و همانا که مقصود وی تخفیف بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت شفقت برحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زحمتی که بواسطه املاء آن نامه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حال مرض ودرد وارد میشد پس عمر رضی الله عنه دید که حاضر نکردن دوات و کاغذ سزاوارتر است و بساهت که ترسیده باشد از اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزهائی بنویسد که مردم از آن عاجز باشند و بواسطه آن مستوجب عقوبت شوند زیرا که آنوقت آن امور منصوصه باشد که اجتهاد در آن راه نباشد. و شایدهم از منافقین ترسیده باشد که مبادا در صحت آن نامه مناقشه کنند که در حال مرض بوده و باعث فتنه شود پس گفت کتاب خدایتعالی ما را بس است بواسطه فرمایش حقتعالی (مافرطنا فی الکتاب من شی) یعنی هیچ چیزیرا درقرآن فروگذار نکرده‌ایم و فرمایش حقتعالی (الیوم اکملت لکم دینکم) یعنی امروز برای شما آئین شما را بکمال رساندم

و گویا که او رضی الله عنه از گمراه شدن امت ایمن شده بود چه خدا یتعالی برایشان دین را کامل و نعمت را تمام نموده بود.

اینست جواب ایشان و آن چنان است که میبینی. زیرا که فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لاتضلوا میرساند که امر امر عزیمت و ایجاب بوده چه سعی نمودن در آنچه موجب ایمنی از گمراهی است واجب است با قدرت بر آن بدون شك و بد آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان و فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بایشان که برخیزید دلیل دیگر است براینکه آن امر امر ایجاب بود نه امر مشورت. اگر بگوئی که هرگاه آن امر واجب بودی هر آینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بمحض مخالفت نمودن آنان ترك نکردی چنانچه تبلیغ را بواسطهٔ مخالفت نمودن کفار ترك نفرموده میگوئیم اینسخن بفرض اینکه تمام باشد میرساند که نوشتن آن نامه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واجب نبوده واین منافات ندارد با وجوب آوردن دوات و کاغذ بر ایشان وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بآن امر فرمود و بیان نمود که فائدهٔ آن ایمنی از گمراهی و دوام هدایت ایشان است زیرا که اصل در امر وجوب آن بر مأمور است نه بر امر کننده خصوصاً که فائده آن راجع بمأمور تنها باشد و محل کلام همان واجب بودن بر ایشان نه بر آن حضرت صلی الله علیه و آلهٔ وسلم.

با اینکه ممکن است که بر آنحضرت هم واجب بوده آنگاه بواسطه نافرمانی آنان و گفتن ایشان که هذیان گفته وجوب از آن حضرت ساقط

شده باشد از آنجائیکه اثری برای آن نامه جز فتنه باقی نمانده بود چنانچه تو افاده فرمودی .

وبسا که بعضی از جانب عمر رضی الله عنه عذر بخواهد که وی از آنحدیث نفهمید اینکه آن نامه سبب حفظ هرفردی از افراد امت خواهد شد از گمراهی بحیثیکه هیچ کسی ازایشان اصلا بعداز آن نامه گمراه نشود و ازفرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا تضلوا آن فهمیده که همه شما فرد فرد بر گمراهی مجتمع نخواهید شد و گمراهی بعداز نوشته شدن این نامه بهر فردی از افراد شما سرایت ندارد و او رضی الله عنه میدانست که اجتماع ایشان بر گمراهی ازچیزهائیستکه هرگز نخواهدشدوبدین سبب اثری برای نوشتن آن نامه ندیدو گمان کرد که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جززیادت احتیاط در امر نبوده چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبول بود بوفور رحمت پس با آنسان با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم معارضه نمود بنابر اینکه نزد وی امر برای ایجاب نبوده و فقط امر مهربانی و رأفت بوده نه چیز دیگر . اینست همه آنچه گفته شده در باب اعتذاز ازین جسارت و کسیکه دراین اعتذار نیکو تأمل کند یقین خواهد کرد که از راه صواب دوراست زیرا که فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لاتضلوا میرساند که امر ایجابی بوده چنانچه ذکر نمودیم و بد آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان دلیل است بر اینکه ایشان امریرا از امور واجبه رخود ترك کردند پس سزاوار آنست که در جواب گفته شود که این قضیه ایست در واقعهٔ که برخلاف سیرت خود عمل کرده اند مثل لغزش بیجائی که وجه صحت آن را مابتفصیل نمیدانیم و حقتعالی راهنما است سوی راه راست والسلام علیکم س .

جواب ٤٤ - بتاریخ ١١ ربیع الاول ١٣٣٠

ناسره نمودن آن عذر ها

همانا کسیکه دارای فصل الخطاب است هر آینه سزاوار باشد باینکه حق را آشکار سازد و بصواب نطق کند و برخی از وجوه رد آن عذر ها باقی مانده که دوست دارم برشما عرضه دارم تا حکم در آن ها موکول بشما باشد.

در جواب اول که گفته‌اند (شاید وقتیکه آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ایشانرا امر فرمود باحضار دوات قصد نداشته که چیزی بنویسد و مقصود آن‌حضرت صلی‌الله علیه‌و آله و سلم همان محض امتحان ایشان بوده نه چیز دیگر) پس میگوئیم (علاوه بر افادهٔ شما) که‌اینواقعه همان در حال احتضار آن‌حضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم بوده‌پدرومادرم بقربانش چنانچه آن صریح حدیث‌است پس آنوقت‌نه‌وقت امتحان بوده‌بلکه وقت اعذار و انذار و وصیت بهر امر مهم و خیر خواهی تمام برای امت بود وکسیکه در حال احتضار است از شوخی کردن و خوش طبعی نمودن دورو بخود و بمهمات خودو مهمات کسان‌خود مشغول است خصوصاً که پیغمبر باشد و هرگاه صحت و مدت حیاط آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گنجایش امتحان ایشان را نداشته کجا وقت احتضار آنحضرت گنجایش امتحانشان را داشت با اینکه فرمایش آنحضرت (وقتیکه زیاد بیهوده سرائی کردند و صدا ها بلند کردند و نزد آن‌حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف نمودند) قوموا یعنی برخیز یدظاهر است‌در بد آمدن آن‌حضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم از ایشان و هرگاه ممانعت کنندگان‌بر صواب بودندی هر آینه ممانعتشانرا پسندیده داشتی و اظهار دلخوشی‌بآن

نمودی ـ و هر کس باطراف اینحدیث سیر کند خصوصاً بکلام آنان که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم هذیان گفته یقین میکند باین که آنان میدانستند که آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست کاری کند که مکروه طبع آنان بوده و از اینرو اینسخن را بدون هیچ انتظاری بروی آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه و آله وسلم زده بسی بیهوده‌سرائی کردند و صداها بلندنمودند و با هم اختلاف کردند چنانچه پوشیده نیست و گریه ابن‌عباس‌بعدازذکر اینحدیث برای اینحادثه و آن را مصیبت‌شمردن دلیل است بر بطلان اینجواب .

کسانیکه عذرخواهی نموده‌اند گفته‌اند که عمر موفق بود برای صواب در ادراك مصالح و دارای الهام بود از جانب خدایتعالی و این‌از چیزهائیستکه در اینمقام بآن نباید گوش داد زیرا که اینسخن این را میرساند که صواب در اینواقعه‌بجانب عمر بوده نه بجانب حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم و اینکه الهام وی راستتربوده ازوحییکه حضرت صادق امین صلی‌الله علیه و آله وسلم بآن نطق فرمود .

و گفته‌اند که مقصود عمر سبك نمودن بار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت شفقت بر آن حضرت از زحمتیکه بواسطه‌املای آن نامه بر آن حضرت میرسید در حال مرض . و تو (خدا یتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که در نوشتن آن نامه راحت دل حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و خنکی قلب و روشنی چشم و ایمنی بر امت آنسرور از گمراهی بود . با اینکه امرلازم الاطاعة و ارادهٔ مقدسه درزمان حیات آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم مخصوص خود آن حضرت بود و همانا که آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم (پدرو مادرم بقربانش)

احضار دوات و کاغذ را اراده فرمود و بآن امرفرمودپس کسیرا نمی‌رسد که‌امریکه منافی آن است اراده‌نماید (وماکان لمؤمن‌ولامؤمنة اذاقضی‌الله و رسوله‌امرا‌ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی همینکه خدا و رسول اوامریرا حکم فرمود هیچ مردمؤمنی وزن مؤمنهٔ رانمیرسد اینکه ایشانرا اختیاری از امر خودشان باشد) با اینکه مخالفت آنان امر مبارك آن حضرت را صلی‌الله علیه و آله و سلم در آنمطلب بزرك و بیهوده سرائی و صداها بلندنمودن و اختلاف آنان نزد آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم سنگینترو سختر بود بر آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم از املای آن نامه که امت ویرا ازگمراهی حفظ مینمود. وکسیکه میترسد براو از خستگی که بواسطه‌املای آن نامه عارض وی میشود چگونه باوی‌معارضه میکند وبی محابا بروی وی میگویدکه هذیان گفت.

و گفته‌اند که عمر ترك احضار دوات و کاغذ را اولی دید واین از اغرب غرائب و اعجب عجائب و چگونه ترك احضار دوات وکاغذ اولی باشد با امر حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله وسلم باحضار آنها و آیاعمر میدید که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بچیزیکه ترك آن اولی است امر میفرماید. وازین غریبتر آنستکه گفته‌اند بسامیشودکه‌عمر ترسیده باشد از اینکه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله وسلم چیز هائی بنویسدکه مردم از آن‌ها عاجز شوند و بترك آن‌ها مستحق عقوبت شوند و چگونه از آن‌میترسید با فرمایش‌حضرت‌پیغمبر صلی‌الله علیه و آله‌وسلم لاتضلوابعده آیا میبینی ایشانرا که‌عمر را از آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم داناتر بعواقب و با احتیاطتر و مشفقتر بر امت‌خود می دانستند. حاشا وکلا.

و گفته‌اند شاید عمر از منافقان ترسید که در صحت آن نامه قدح کنند چه آن در حال مرض بود پس باعث فتنه شود. و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که اینمحال است با وجود فرمایش آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم لاتضلوا چه آن نص است باینکه آن نامه باعث ایمنی است بر ایشان از گمراهی پس چسان ممکن است که بواسطهٔ قدح منافقان باعث فتنه شود. و هرگاه میترسید که منافقان در صحت آن نامه خدشه کنند پس چرا خود او تخم اینخدشه را برای ایشان کاشت وقتیکه معارضت و ممانعت نموده گفت که هذیان گفته.

و اما اینکه در بیان قول عمر گفته‌اند (حسبنا کتاب‌الله یعنی کتاب خدایتعالی ما را بس است) اینکه خدایتعالی فرموده مافرطنا فی‌الکتاب من شی یعنی چیزیرا در قرآن فرو گذار نکردیم و هم حقتعالی فرموده الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز دین شما را برای شما کامل نمودم پس آن صحیح نباشد زیرا که این دو آیه مبارکه ایمنی از گمراهی را نمیرساندو نه ضمانت هدایت مردم را دارد. پس چسان ترك سعی در آن نامه باعتماد بایندو آیه رواباشد. و هرگاه وجود قرآن عزیز موجب ایمنی از گمراهی بودی هر آینه در این امت اتفاق نیفتادی از گمراهی و تفرق آنچه امید زوال آن نباشد[1].

---

۱ - وخدایتعالی بتو حق را یاری فرمایاد میدانی که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله وسلم نفرموده که مراد من اینستکه احکام را بنویسم تا درجواب وی بگویند که کتاب خدایتعالی درفهم آن احکام مارا بس است. وبفرض اینکه مراد آنحضرت صلی‌الله علیه‌وآله وسلم نوشتن احکام بوده پس شاید نص برآنها باعث امن از ضلال بود. پس ترك سعی درآن نص بواسطه اکتفا بقرآن وجهی ندارد. بلکه هرگاه آن نامه را اثری جز مجرد امن ازضلال نبودی هرآینه ترك آن اعراض

« بقیه در صفحه ۳۹٤ »

و در جواب اخیر گفته اندکه عمر از آنحدیث نفهمید که این نامه موجب حفظ هر فرد ازامت از گمراهی خواهد شد و همینقدرفهمید که آن سبب عدم اجتماع ایشان بر گمراهی (بعداز نوشته شدن آن) خواهد شد و گفته اندکه عمر رضی الله عنه دانسته بود که اجتماع ایشان بر گمراهی از چیزهای ناشدنی است خواه آن نامه نوشته شود یا نوشته نشود وازاینرو آنروز آنمعارضه را نمود.

و جواب آن علاوه بر آنچه شما اشارت فرموده اید اینستکه عمر به اینقدر از فهم دور نبود تا آنچه همه مردم از اینحدیث فهمیده اند بر وی پوشیده بماند زیرا که اهل شهر و بادیه نشینان از اینحدیث چنین میفهمند که این نامه اگر نوشته شده بودی هرآینه علت تامه بودی در حفظ هر فرد فرد از گمراهی و همین معنی است که از اینحدیث بافهام مردم متبادر است. و عمر بیقین میدانست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برامت خود ترسان نبود از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند زیرا که عمر رضی الله عنه فرمایش آن حضرت راصلی الله علیه و آله و سلم میشنید که لاتجتمع امتی علی ضلال یعنی امت من بر گمراهی اجتماع نکنند ولایجتمع علی الخطا یعنی بر خطا اجتماع نکنند و فرمایش آنحضرت را صلی الله علیه و آله و

«بقیه از صفحه ۳۹۳»

ازآن (بواسطه اعتماد بر اینکه کتاب خدایتعالی جامع هر چیزی است) روانبودی و تومیدانی که امت بسنت مقدسه مضطرند وازان بکتاب خدایتعالی مستغنی نیستند اگرچه جامع وقانع است زیرا که استنباط ازکتاب خدایتعالی هرکس رامقدور نیست و هرگاه کتاب خدایتعالی ازبیان حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مغنی بودی هرآینه خدایتعالی انحضرت راصلی الله علیه واله وسلم امر نفرمودی که ان را برای مردم بیان فرماید چه حقتعالی فرموده وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم یعنی قرآن را بسوی تو نازل فرمودیم تا بیان کنی برای مردم آنچه را بسوی ایشان نازل شده.

سلم لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی‌الحق الحدیث یعنی همیشه‌طایفهٔ از امت من آشکارا برحق باشند الحدیث و فرمایش حقتعالی را (وعدالله الذین امنوا منکم‌و عملوا‌الصالحات لیستخلفنهم‌فی‌الارض کمااستخلف‌الذین من قبلهم‌ولیمکنن لهم دینهم‌الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم‌امنا یعبدوننی لایشرکون بی‌شیئا یعنی خدایتعالی وعده‌داده کسانیرا که از شما ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند که هرآینهٔ البته‌ایشان را درزمین خلافت دهد چنانچه خلافت داد کسانیرا که‌پیش از ایشان بوده‌اندوتمکین دهد برای ایشان آیین ایشانرا که برای ایشان پسندیده و ایشانرا پس از ترس ایشان بعوض آن ایمنی عطا · فرماید که مرا عبادت کنند و با من انباز نگیرند و شرك نیارند) با بسیاری از نصوص کتاب و سنت که‌صریحند باینکه امت همگی اجتماع بر گمراهی نکنند پس بااینحال معقول نباشد که در خاطر عمر یا غیر او بگذرد که حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله‌و سلم در وقتیکه دوات و کاغذ طلبید از اجتماع امت خود بر گمراهی‌ترسان بوده .وآنچه لایق بعمر بود که‌از حدیث‌بفهمد همان چیزی بود که متبادر با ذهان بوده‌نه آنچه را که صحاح سنت و محکمات قرآن نفی میکنند ـ با اینکه بدآمدن حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم از ایشان‌که از فرمایش آن حضرت صلی‌الله‌علیه وآله و سلم قوموا مستفاد میشود که آنچه را ترك کرده‌انداز جمله واجبات برایشان‌بود . و هرگاه معارضت‌عمر ناشی از اشتباه وی در فهم حدیث چنانچه گمان کرده اند بودی هر آینه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم شبههٔ او رازائل فرمودی ومراد خود را برای او بیان فرمودی‌بلکه هرگاه در وسع حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم بود که آنان راباآنچه امر فرموده بود بآن اقناع‌فرماید

هر آینه اختیار نمیفرمود اخراج آنان‌را . و گریستن ابن عباس و جزع وی بزرگترین دلیل است بر آن‌چه میگویم و انصاف اینست که اینمصیبت از چیز هائیست که نطاق‌عذر از آن تنك آیدوا گر چنانچه ذکرفرموده‌اید قضیهٔ بودی در واقعهٔ که مثل لغزش بیجائی اتفاق افتاده هر آینه امر آسان بودی - اگر چه‌بتنهائی تباه کنندهٔ روزکاروشکننده کمر باشدفاناللّٰه و اناالیه راجعون ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم . ش

سؤال ٤٥ - بتاریخ ١٤ ربیع الاول ١٣٣٠

١ - اقرار بناسره بودن آن عذر ها ٢ - خواستار شدن بقیه موارد

راه عذر معتذرین را بریدی و راهها را بر ایشان بستی و میان ایشان‌وآنچه میخواستند حائل‌شدی دیگر جای شبهه در آنچه‌ذکر نمودهٔ نیست وشکی در آنچه اظهار داشتی نیست . پس بر همین منوال برو تا سایر مواردیکه در آن ها نصوص را تأویل نموده اند ذکر فرمائی والسلام س .

جواب ٤٥ - بتاریخ ١٧ ربیع الاول ١٣٣٠

لشکر اسامه

اینکه آشکارا بحق دم زدی و از ملامت خلق‌نترسیدی همانا که تو مردی هستی که برأی و عقل تو استشفا جویند و قدر تو از آن برتراست که حق را بباطل‌بیامیزی و محل توازان‌رفیعتر است که کتمان حق کنی و شأن تو از آن برتر ونفس تو از آن پاکتر ونیکوتر است .

مرا امر فرمودی که (خدایت عزیز بداراد) سایر مواردیرا که در آن ها رأی خود را برتعبد باوامر مقدسه مقدم داشته‌اند عرضه‌بدارم .

پس بس باشد ترا لشگر اسامة بن زیدبن حارثه بغزوه روم و آن آخرین لشکراست در عهد حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و همانا که آن حضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بآن اهتمام بزرگی فرمود و اصحاب خود را بحاضر شدن برای آن ترغیب و تحریص فرمود آنگاه ایشانرا بنفس مبارك خود تجهیز فرموده تا عزیمتها یشانرا تیز و همتهایشانرا برانگیزاند پس هیچیك از بزرگان مهاجر و انصار را مثل ابوبکر[1] و عمر وابوعبیده و سعدو امثال اینانرا نگذاشت جزاینکه در آن لشگر ایشانرا قرار داد[2] و آن وقتی بود که چهار شب از ماه صفر سنه یازدهم هجرت باقی مانده بود همینکه فردای آن شب شد اسامه را خواند و فرمود بروبجائی که پدرت در آنجا کشته شده و آنانرا پامال اسبهاکن که من ترا امیر این لشگر قرار دادم پس بامداد براهل[3] ابنی غزا کن وبرایشان آتش بیفکن و شتاب کن

۱ - اهل سیر واخبار اجماع دارند بر اینکه ابوبکر و عمر درآن لشکر بودندو آنرا درکتابهای خود از مسلمات شمرده‌اند واین از چیزهائی است که درآن اختلاف ندارند بهر کتابیکه خواهی رجوع کن مثل طبقات ابن سعدو تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و سیرهٔ حلبیه و سیره دخلانیه وغیر اینها تابدانی و حلبی در جزء ۳ سیره خود درذکر این لشگر حکایت ظریفه آورده که ما آنرا بعینه ایراد کنیم گفته: که خلیفه مهدی وقتیکه ببصره آمد آیاس بن معوئه را که درذکاوت باومثل میزنندیدواو کودك بود وپشت سراو چهارصد نفرازعلماء واصحاب طیلسان بودند پس مهدی گفت اف بر این ریشها مگر میان اینان پیرمردی نیست که برایشان مقدم باشد جراین کودك تازه آنوقت مهدی باو روکرد وگفت ای جوان چند سال داری درجواب گفت خدایتعالی بقاء امیرالمومنین را درازی دهادو عمر من عمر اسامة بن زیدبن حارثه باشدوقتیکه حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم ویرا امیر لشگری فرمودکه درآن ابوبکروعمر بودند پس مهدی گفت مقدم باش خدایتعالی ترا برکت دهاد (حلبی گفت) که سن وی هفده سال بود.

۲ - عمر باسامه میگفت که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله وسلم ازدنیا رفت و تو بر من امیر بودی آنرا جماعتی از اعلام مثل حلبی درسیره خوداز وی نقل کرده‌اند.

۳ - ابنی بضم همزه و سکون بآء موحده و نون مفتوحة و الف مقصوره ناحیه‌ایست در بلقآ عاززمین سور بامیان عقلان و رمله وآن نزدیك موته است که درآنجا زیدبن حارثه و حضرت جعفر بن ابی طالب ذوالجناحین فی الجنه علیه السلام شهید شدند.

در سیر خود که پیشتر از خبرها رسیده باشی پس اگر خدایتعالی ترا بر ایشان ظفر داد پس در میان ایشان کمتر درنگ کن و باخود رهنمایان داشته‌باش و جاسوسان و طلایه‌کان را با خود مقدم بدار. همینکه روز بیست و هشتم صفر شد آغار مرض آن حضرت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم شد پس تب و دردسر عارضش شد (پدر و مادرم بقربانش) پس همینکه روز بیست و نهم صفر شد و ایشانرا در حرکت سنگین دید بسوی ایشان بیرون شد و ایشانرا برحرکت ترغیب و تحریص فرمود و لوای اسامه را بدست مبارك خود بست تا حمیت آنان را بحرکت آرد و عزیمت ایشان را تیز فرماید آنگاه فرمود اغز بسم الله وفی سبیل الله و قاتل من کفر بالله یعنی بنام خدایتعالی و در راه خدایتعالی غزا و جهاد کن و با کسانیکه بخدایتعالی کافر شده‌اند جنك کن پس اسامه با لوای بسته شده بیرون شد و آن را ببریده داد و درجرف لشگرگاه ساخت آنگاه در آنجا هم تثاقل نمودند و حرکت نکردند با اینکه آن نصوص صریحه را شنیدند و دیدند در وجوب شتاب نمودن خود مثل فرمایش آن آن حضرت بامداد بر اهل ابنی غزا کن و شتاب کن در حرکت که پیشتر از خبرها رسیده باشی با بسیاری از امثال این اوامر که بآنها در این لشگر عمل نکردند. و گروهی در امارت دادن اسامه طعن کردند چنانچه پیشتر در امارت دادن پدر وی طعن کردند و بسی سخنها گفتند با اینکه دیدند که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بوی امارت داد و آن روز بوی فرمود ترا امیر این لشگر قرار دادم و دیدند که در (حال تب) لوای امارت را برای وی بدست مبارك خود بست و با این همه دست از طعن در امارت وی برنداشتند تا آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم از طعن آنان

سخت خشمناك گردید[1] وباسریکه بعصابه بسته بود (پدر و مادرم بقربانش) بیرون شد و خود را بقطیفهٔ پیچیده بود و در حال تب و تألم و آن روز شنبه بود که ده روز از ماه ربیع الاول گذشته بود قبل از وفات خود (پدر و مادرم بقربانش بدوروز پس بمنبر بر آمد و حمد وثنای الهی گفت آنگاه (چنانچه اهل خبر بر نقل آن اجماع نموده‌اند و اهل علم بر صدور آن اتفاق دارند) فرمود یاایهاالناس ما مقالهٔ بلغتنی عن بعضکم فی تأمیری اسامة و لئن طعنتهم فی تأمیری اسامة لقد طعنتم فی تامیری اباه من قبله وایم الله ان کان لخلیقا بالامارة و ان ابنه من بعده لخلیق بها یعنی ایمردم چه سخنی است که از بعض شما بمن رسیده در امارت دادن من اسامه را و اگر در امارت دادن من اسامه را طعنی زدید همانا در امارت دادن پدر ویرانیز طعن زدیدو بخدا قسم که وی بامارت سزاوار بود و پسروی بعد از وی بآن سزاوار باشد. آنگاه آنان رابمبادرت بحرکت تحریص و ترغیب فرمود پس بنا کردند بوداع نمودن با وی و در جرف بلشگر گاه خارج میشدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بشتاب نمودن ترغیب و تحریص میفرمود. آنگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود سنگین شد (پدر و مادرم بقربانش) پس پیوسته میفرمود جهزوا جیش اسامة انفذوا جیش اسامة ارسلوا بعث اسامة یعنی لشگر اسامه را تجهیز کنید ولشگر اسامه را روانه کنید روانه کنید. مکرر میفرمود و آنان در کار سنگینی میکردند همینکه روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول شد اسامة از لشگر گاه

---

۱ ـ هرکس که از اهل حدیث و سیر و اخبار این سریه را نقل کرده طعن آنان را هم در امارت دادن اسامه نقل کرده و اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخت خشمگین شد و بان کیفیت بیرون شد و آنخطبه را که ایراد نمودیم برخواند رجوع کن بسریه اسامه در طبقات ابن سعد و سیرهٔ حلبی ودحلانی وغیر آنها از مؤلفات در اینموضوع .

خود آمده بر حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم پس آنحضرت ویرا بحرکت امر فرمودو فرمود اغدعلی برکة‌الله یعنی برو بربرکت خدا یتعالی پس آنحضرترا صلی‌الله علیه و آله و سلم وداع نموده بلشگرگاه خودبیرون شد آنگاه بـر گشت و عمر وابوعبیده باوی بودند وقتی خدمت آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم رسیدند که آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم (پدر ومادرم بقربانش) مشغول جاندادن بودپس همانروزآنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم وفات نمود (روحی وارواح العالمین له‌الفداء) پس لشگر بالواء بمدینه طیبه برگشتند. آنگاه عزم کردند که فرستادن آن‌لشگر را بالمره‌الغاء بدارند و درآنباب باابوبکرسخن راندند ونهایت اصرارنمودند. با اینکه بچشم خود دیدند اهتمام حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله‌وسلم را در روانه نمودن آن و عنـایت تامه آن حضرت صلی‌الله علیه و آله‌وسلم در ارسال آن و نصوص متوالیه آن حضرت صلی‌الله علیه و آله‌و سلم در در شتاب نمودن آن باندازهٔ که پیشتر از اخبار بمحل مقصود برسد وجدو جهد و سعی نمودن آن‌حضرت‌صلی‌الله علیه و آله‌و سلم در اینباب‌ازوقتیکه آنرا بنفس نفیس خود ترتیب داد و باسامه درکار آن سفارش فرمود ولوای ویرا بدست خود بست تا وقتیکه در حال احتضار (پدر و مادرم بقربانش) فرمود بروبربرکت‌خدایتعالی چنانچه‌شنیدی‌و هرگاه خلیفه(ابوبکر)نبودی همانروز تصمیم گرفته بودندی که لشگر را برگردانندولوا را باز کنند لگن وی از ایشان قبول نکرد. پس همینکه عزم خلیفه را بر فرستادن آن‌لشگر دیدند عمربن‌الخطاب آمدو بزبان انصار از وی درخواست نمود که‌اسامه را عزل نماید و غیر او را امارت دهد. در صورتیکه هنوز مدتی‌برنیامده بود که دیده بودند خشم و برآشفتن حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و

سلم را از طعن آنان بر امارت دادن اسامه و بیرون شدن آن حضرت را صلی الله علیه و آله سلم از خانه خود در حال تب و الم و سر بسته و خود را پیچیده و مثل کسیکه پایش در بند باشد راه میرفت و پای مبارکش از ضعفیکه داشت قوت نداشت پس بر منبر بر آمده و آه میکشید و متحمل آن آزار میشد پس فرمودایها الناس ما مقالة بلغتنی عن بعضکم فی تامیری اسامة و لئن طعنتم فی تامیری اسامة لقد طعنتم فی تامیری اباه من قبله و ایم الله ان کان لخلیقا بالامارة و ان ابنه من بعد لخلیق بها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم را بقسم و ان جملهٔ اسمیه آوردند ولام تاکید تا از آنچه آن هستند بر کردند پس از آن بر نگشتند. لیکن خلیفه قبول نکرد که خواهش آنان را در باره عزل اسامه اجابت کند چنانچه در باره الغاء فرستادن لشکر نیز اجابت نکرد و از جای جست[1] و ریش عمر بر گرفت پس گفت مادرت بعزایت نشیناد و ترا نداشته باشم ای پسر خطاب حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم او را بر اینکار نصب فرمود و تو بمن امر میکنی که او را براندازم ـ و وقتیکه لشکر را حرکت دادند (و نمیخواستند که اینکار شود) اسامه با سه هزار تن جنگجو بیرون شد و هزار اسب[2] داشتند و گروهی از آنان که ایشان را حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱ ـ آنرا حلبی و دحلانی در سیرهای خود نقل کرده اند و ابن جریر در حوادث سنه ۱۱ از تاریخ خود وجماعتی از اصحاب اخبارهم .

۲ ـ پس اهل ابنی را غارت کرد و خانهایشان را آتش زد و نخلستان را از پای درآورد و عرصات ایشان را بسم ستوران پامال نمود و هر کس کشته شد کشته شد و هر کس اسیر شد اسیر شد و قاتل پدر خود را هم آنروز بقتل رساند و از مسلمانان کسی کشته نشد و الحمدالله رب العالمین . و اسامه آنروز بسوار اسب پدر خود بود و شعارشان یا منصور امت بود و آن شعار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود در روز بدر و از برای سوار دو سهم و از برای پیاده یک سهم قرارداد و خودش مثل آن گرفت .

در آن لشکر قرار داده بود از آن لشکر تخلف ورزیدند و حال آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود (چنانچه شهرستانی در مقدمه چهارم کتاب ملل و نحل ذکر نموده) جهز و اجیش اسامة لعن الله من تخلف عنه یعنی تجهیز لشکر اسامه کنید خدا یتعالی لعنت کند کسیرا که از آن تخلف ورزد و تومیدانی که سنگینی نمودنشان در حرکت اولی و تخلف ورزیدنشان از لشکر اخیراً همان بجهت محکم نمودن قواعد سیاست و برپا داشتن ستونهای آن بود ترجیح دادند آنرا بر تعبد بنص چه آن را اولی بمحافظت و احق برعایت دیدند زیرا که فرستادن لشکر نه بتثاقل آنان در حرکت و نه تخلف کسانی که از ایشان تخلف از لشکر ورزیده بودند فوت نمیشد ـ اما خلافت همینکه بغزا میرفتند قبل از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ایشان میرفت ـ و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم (پدر و مادرم بقربانش) خواست که پایتخت (یعنی مدینه طیبه) از آنان خالی باشد تا کار بعد از وی برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام با آرامی و طمأنینهٔ انجام یابد که وقتیکه بر گردند و عهد خلافت مبرم و عقد آن برای علی علیه السلام محکم شده باشد آنان از منازعت و خلافت دورتر باشند. و علت اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسامه را که هفده سال[1] عمر داشت برایشان امارت داد این بود که لجام برخی از ایشان را کشیده باشد و از سر کشی سرکشان ایشان جلوگیری فرموده باشد و تا مین آینده نموده باشد تا اهل تنافس از ایشان نزاع نکنند هرگاه کسیرا بر ایشان امارت دهد چنانچه پوشیده نیست لیکن

---

۱ ـ علی الاظهر وگفته‌اند هیجده سال داشت و بعضی گفته‌اند نوزده سال و بعضی گفته‌اند بیست سال داشته و کسی نگفته که از بیست سال بیشتر داشته.

آنان بتدبیر آن حضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم پی‌بردند پس طعن زدند در تامیر اسامه و تثاقل در حرکت باوی نمودند پس در جرف ماندند تاحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم بپروردگار خود پیوست پس گاهی همت بر الغاء فرستادن آن لشکرو گشودن لواو گاهی بعزل اسامه نمودندآنگاه بسیاری از ایشان از لشگر کناره گرفتند چنانچه شنیدی . پس این پنج امر بود در این لشکر که آنان بنصوص آشکار اطاعت نکردند و در امورسیاسیه رأی خود را اختیار نمودند و اجتهاد خود را بر اطاعت نصوص آنحضرت صلی‌الله علیه و آله وسلم ترجیح دادند والسلام ش .

سؤال ٤٦- بتاریخ ١٩ ربیع الاول ١٣٣٠

١- عذر خواستن از طرف ایشان بجهة آنچه از ایشان در این لشکر ناشی شد ٢- حدیثی در لعن کسیکه ازین لشکر تخلف ورزیده وارد نشده

١ - بلی حضرت رسولخدا علیه السلام آنانرا ترغیب برتعجیل حرکت درغزوه اسامه نموده بود و امر فرموده بود ایشانرا بشتاب نمودن چنانچه ذکر نموده و بر آن ها تنك گرفته بود در آنباب حتی اینکه باسامه فرمود وقتیکه باو امارت داداغزصباحا علی اهل ابنی یعنی غزا کن بر اهل ابنی بامداد پس ویرا تا شام مهلت نداد و بوی فرمود اسرع السیر یعنی در سیر خود شتاب کن پس از وی راضی نشد جز بشتاب نمودن لیکن آن حضرت علیه السلام بعد از آن بلافاصله بیمار شد و سنگین شد باندازه که ترسیدند بر او پس دلهای ایشان بمفارقت آنحضرت درآنحال راضی نشد پس در

جرف درنك كردند و منتظر شدند كه حالت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بكجا منتهی میشود. واین از زیادی شفقت ایشان بود بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مقصدی در تثاقل خود نداشتند جز انتظار كشیدن یكی از دوكار را یا بهبودی آنحضرترا كه روشنی چشم ایشان در آن بود یا اینكه فائز شوند بتشرف تجهیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ترتیب كار كسیكه برایشان بعداز آنحضرت والی خواهد شد. پس ایشان در ایندرنك معذور بودند و برایشان گناهی در آن نباشد.

و اما طعن ایشان قبل از وفات حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در تامیر اسامه با آنكه شنیدند و دیدند آنرا از نصوص قولا و فعلا بر تامیر وی پس نبود از ایشان مكر برای خورد سالی وی با وجود میان سالها و پیرمردان ایشان و نفوس میان سالان و پیرمردان برحسب اقتضاء جبلت ابا دارند كه بخورد سالان سرفرود آرند و بالطبع متنفرند كه حكم جوانان را بپذیرند. پس كراهت ایشان تامیر ویرا چیز تازهٔ نبود و همان برمقتضای طبع بشری و جبلت ادمیت بود (پس تأمل كن).

و اما طلب نمودن ایشان غزل اسامه را بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس بعضی از علماء ازان اعتذار نمود باینكه ایشان بسا روا دیدند كه (ابوبكر) صدیق باایشان موافق باشد بر ترجیح غزل وی بحسب اقتضاء مصلحت آنرا (بحسب نظر ایشان) و انصاف اینست كه من وجهی نمیفهمم كه عقل قبول آن كند در طلب نمودن ایشان غزل ویرا بعد از خشمناك شدن حضرت پیغمبر از طعن ایشان در تامیر وی و برون آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حال تب و سربسته و خود را پیچیده و سرزنش آنحضرت آنانرا بر منبر در آن خطبهٔ خود كه از وقائع تاریخیه

شائعه است میان ایشان و بهمه جا رسیده . پس وجه معذرت ایشانرا پس از این تفصیل جز خدایتعالی ندارند .

و اما عزم آنان بر الغآء فرستادن لشکر و اصرارشان بر (ابوبکر) صدیق در اینباب با اینکه اهتمام حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم در انفاذ آن و عنایت تامه آنروز را در تعجیل فرستادن آن و نصوص متوالیه بزرگوار را در آنباب دیده بودند پس همان از روی احتیاط آنان بود بر پایتخت اسلام که مبادا مشرکانیکه در کرد ایشانند بربایند وقتیکه دیدند که پایتخت قوهٔ ندارد و لشکر از آن دور شده . و برحلت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله و سلم نفاق ظاهر شد و نفوس یهود و نصاری قوت گرفت‌و طوائفی از عرب مرتد شدند و برخی از دادن زکوة سرکشی کردند پس صحابه باسیدنا (ابوبکر) صدیق در منع اسامه از آنسفر سخن راندندو از قبول آن ابا نمود و گفت سوگند بخدا که مرا مرغان بربایند محبوبتر است نزد من از اینکه کاری ابتدا کنم قبل از اجرآء امر حضرت‌رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم . اینست آنچه اصحاب ما از (ابوبکر) صدیق نقل کرده‌اند و اما غیر او پس معذور است در آنچه در باب برگردانیدن لشگر قصد داشته . زیرا که ایشانرا مقصدی جز احتیاط بر اسلام نبود .

و اما تخلف ابوبکرو عمر و غیر ایشان از لشکر وقتیکه اسامه‌با آن لشکر روانه شد پس همان بجهت تشید مملکت اسلامی و تایید دولت محمدی صلی‌الله علیه‌وآله و سلم و حفظ خلافتیکه آنروز جز بآن‌دین‌و اهل دین نگهداری نمیشد بود .

و اما آنچه از شهرستانی درکتاب ملل و نحل نقل فرموده‌اید پس آنرا مرسل غیر مسند یافته‌ایم و حلبی و سید و حلانی درسیرهای خود

گفته‌اند که در آن حدیثی اصلا وارد نشده پس اگر تو (خدایعالی ترا سلامت بدارد) از طریق اهل سنت حدیثی در آنخصوص روایت میکنی مرا بر آن دلالت بفرما. والسلام.

جواب ٤٦ - بتاریخ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱ - عذر آنان منافات باقول ما ندارد. ۲ - آنچه‌از شهرستانی نقل کرده‌ایم در حدیث مسند آمده

۱ - شما (خداوند تعالی شما را سلامت بدارد) مسلم داشتید تا آخر آنانرا در لشکر اسامه از حرکت و سنگینی ایشانرا در حرکت آنهمه مدت در جرف با اینکه مامور بشتاب و تعجیل بودند.

و هم طعن آنانرا در تامیر اسامه مسلم داشتید باوجودیکه شنیدند و دیدند آن نصوص قولی و فعلی را بر تامیروی.

و هم طلب نمودن ایشانرا از ابوبکر عزل ویرا مسلم داشتید بعد از غضب نمودن حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله‌و سلم از طعن آنان‌در امارت وی و بیرون آمدن آنسرور بواسطه آن در حال تب و سربسته و خود پیچیده و سرزنش نمودن آن‌بزرگوار در آنخطبه خود بالای منبر که خود فرمودند که آن از وقایع تاریخی است‌و در آن خطبه آنحضرت‌صلی الله‌علیه و آله و سلم اعلان فرموده بود که اسامه اهلیت آن امارت را دارد.

و هم مسلم‌داشتید طلب نمودن آنانراز خلیفه ملغی نمودن‌فرستادن آن لشکر را که حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم‌آنرافرستاده بودو گشودن لوائیرا که بدست مبارك‌خود بسته بود باوجودیکه اهتمام آنسرور

را در انفاذ آن و عنایت تامه آنحضرترا در تعجیل فرستادن آن و نصوص متوالیه آنبزرگوار را در وجوب آن دیده بودند.

و هم مسلم داشتید تخلف برخی از آنان را که آنحضرت صلی الله علیه‌و آله و سلم ایشانرا در لشکر قرار داده بودندو بایشان امر فرموده‌بود که در زیر فرمان اسامه باشند - همه اینها را مسلم داشتید چنانچه اهل اخبار بر آن نص نموده‌اند و همه محدثان و حفظه آثار یکقول هستند در صحت آن. و فرمودید که آنان در آنباب معذور بودند. و حاصل فرمایش شما در باب عذر آنان اینست که ایشان در این امور مصلحت اسلام را به حسب انظار خود نه بموجب نصوص نبویه اختیار کردند - و ما در اینمقام بیشتر ازین ادعا نکردیم - و بعبارة آخری موضوع کلام ما فقط در این‌بود که آیا ایشان‌در جمیع‌نصوص متعبد و فرمانبردار بودند یا نه - شماشق‌اول را و ماشق دویم را اختیار کردیم. پس اعتراف شما اکنون باینکه آنان در این امور متعبد نبودند صحت اختیار ما را ثابت میکند و معذور بودن یا نبودن آنان از موضوع بحث خارج است چنانچه پوشیده نیست. و از آنجائیکه پیش شما ثابت شد که ایشان برحسب اقتضاء انظار خود مصلحت اسلام را در سریه اسامه برتعبد بموجب آن نصوص اختیار نمودند پس‌چرا نمیفرمائید که ایشان در امر خلافت بعد از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌و آله و سلم مصلحت اسلام را بر حسب اقتضاء انظار خود بر تعبد بنصوص غدیر و امثال آن اختیار نمودند - شما از طعن طاعنین درتامیر اسامه عذرخواهی نمودند باینکه طعن آنان بتامیر وی بواسطه خوردسالی او بود با وجودیکه میان آنان میانه سالان و پیر مردان بودند، و فرمودید که نفوس میانه سالان و پیرمردان بجبلت و طبیعت خود ابا دارند از انقیاد

بجوانان پس چرا همین سخن را بعینه نفرمودید در باب کسانیکه بنصوص غدیر که مقتضی تامیر علی علیه السلام است برمیانه سالان و پیرمردان الی صحابه فرمان نبردند زیرا که ایشان (چنانچه از اخبار ایشان بحکم ضرورت بر میآید (سن) آنسرور را روزیکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت خورد شمردند چنانچه سن اسامه را روزیکه او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن لشکر بر ایشان برگماشت. خلافت کجا و امارت لشکر کجا. پس هرگاه نفوس ایشان بالطبع ابا داشته باشد که فرمانبرداری کنند از جوان دریك لشکری پس سزاوارترند که ابا داشته باشند از فرمانبرداری از جوان در مدت زندگانی خود در تمام کارهای دنیویه و اخرویه ـ با اینکه آنچه ذکر فرمودید که (نفوس پیرمردان و میانهسالان بالطبع تنفر دارند از فرمانبرداری بجوانان) ممنوع است اگر مراد شما اطلاق در اینحکم باشد زیرا که نفوس مومنین از پیرمردان کامل الایمان از طاعت خدا و رسول او در فرمانبرداری جوانان و نه درغیر آن از چیزهای دیگر تنفر ندارند (فلا وربك لایؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت وسلموا تسلیما یعنی سوگند بپروردگار تو که ایمان نیارند تا ترا در آنچه بر آن نزاع نموده اند حکم قرار ندهند آنگاه در خود از آنچه حکم نمودئی حرجی نیابند و درست قبول کنند و ما اتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را حضرت رسولخدا برای شما میآورد آنرا بگیرید و عمل کنید و از آنچه شما را نهی میکنید اجتناب نمائید)

اما آنکلمه که تعلق باشخاصی دارد که از لشکر اسامه تخلف کرده اند که آنرا شهرستانی مرسلا ذکر کرده مثل ارسال مسلمات پس آن در حدیث

مسندی آمده که آنرا ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری درکتاب سقیفه روایت کرده و من آنرا برای تو بعین لفظ آن نقل میکنم گفته حدثنا احمدبن اسحق بن صالح عن احمدبن سیار عن سعیدبن کثیر الانصاری عن رجاله عن عبدالله بن عبدالرحمن عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرض موته امر اسامة بن زیدبن حارثه علی جیش فیه جلة المهاجرین و الانصار منهم ابوبکر وعمرو ابوعبیدة بن الجراح وعبدالرحمن بن عوف وطلحة والزبیر و امره ان یغیر علی موته حیث قتل ابوزیدوان یغزو وادی فلسطین فتثاقل اسامة و تثاقل الجیش بتثاقله و جعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه یثقل و یخف و یوکد القول فی تنفیذ ذلك البعث حتی قال له اسامة بابی انت وامی اتاذن لی ان امکث ایاما حتی یشفیك الله تعالی فقال اخرج وسر علی برکة الله فقال یارسول الله ان اناخرجت وانت علی هذه الحال خرجت وفی قلبی قرحة فقال سر علی النصر والعافیة فقال یارسول الله انی اکره ان اسائل عنك الرکبان فقال انفذ لما امرتك به ثم اغمی علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وقام اسامه فتجهز للخروج فلما افاق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سأل عن اسامة والبعث فاخبر انهم یتجهزون فجعل یقول انفذوا بعث اسامة لعن الله من تخلف عنه و کرر ذلك فخرج اسامة واللواء علی راسه والصحابه بین یدیه حتی اذا کان بالجرف نزل ومعه ابوبکر وعمر واکثر المهاجرین ومن الانصار اسیدبن حضیر وبشیر بن سعد و غیرهم من الوجوه فجاءه رسول ام ایمن یقول له ادخل فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یموت فقام من فوره فدخل المدنیة و اللواء معه فجاء به حتی ذکره بباب رسول الله و رسول الله صلی علیه و آله و سلم قدمات فی تلك الساعة انتهی یعنی احمدبن اسحق بن صالح ما را حدیث کرد از احمدبن سیار از سعیدبن کثیر انصاری از رجال خود از عبدالله بن عبدالرحمن اینکه

حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در مرض موت خود اسامة بن زیدبن حارثه را امیر کرد برلشکریکه در آن بزرگان مهاجرین و انصار بودند از جمله آنان ابوبکر و عمر وابوعبیدةبن الجراح و عبدالرحمن‌بن عوف و طلحة وزبیر بودند و امر فرمود بوی که موته را آنجا که پدروی زید در آن کشته شده بود غارت کنند و در وادی فلسطین عزا کنند پس اسامة تثاقل کرد و لشکر هم بتثاقل وی تثاقل کردند و حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم درمرض خودسنگین و سبك میشد ودر حرکت دادن آن لشکر تأکید امر میفرمود تا جائیکه اسامه عرض کرد پدرو مادرم بقربانت آیا خصتم میفرمائی که چند روزی درنك‌نمایم تا خدایت بهبودی بخشد فرمود بیرون شو و با برکت خدایتعالی روبراه شو . عرض کرد یا رسول‌الله اگر بیرون شوم و ترا در اینحال بگذارم بیرون میشوم و در دل من زخمی باشد. فرمود برو بانصر وعافیت عرض کرد یا رسول الله خوش ندارم که خبرترا از شترسوران بپرسم . فرمود بجا آور آنچه ترا بآن امر فرمودم آنگاه حضرت رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم را اغما عارض شد و اسامه برخواست و ساز سفر راست کرد همینکه حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم بهوش آمد از اسامه و لشکر پرسش فرمود عرض کردندکه ایشان در ساز سفرهستند پس همی فرمود لشکر اسامه‌را حرکت دهید خدایتعالی لعنت کناد کسیرا که‌از آن تخلف نماید و آنرا تکرار میفرمود .پس اسامه بیرون شدولواء برسروی بود و صحابه پیش روی وی بودندهمینکه به‌جرف‌رسیدفرودآمدو با وی ابوبکرو عمروا کثر مهاجرین بودند و از انصار اسیدبن‌حضیر و بشیربن‌سعد و غیر ایشان از بزرگان بودند پس فرستاده‌ام ایمن او را در رسید که‌میگفت داخل شو که حضرت

رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم میمیرد پس فوراً برخواست و بمدینه آمد و لوآء باوی بود پس آمد و آنرا بدرخانه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم زد همان وقت که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم جان سپرد انتهی بعین لفظ او . و آنرا جماعتی از مورخین نقل نموده اند که یکی ازآنان علامه معتزلی است در آخر ص ۲۰ و صفحهٔ که بعد از آن است از جلددوم شرح نهج البلاغه والسلام . س

سؤال ٤٧ - بتاریخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۰

در خواست نمودن باقی موارد را

سخن را در باره سریه اسامه چنانچه در باره رزیه یوم الخمیس دراز نمودیم حتی تا صافی از ناصافی آشکار شد و بامداد بر صاحبدیده پیدا شد پس غیر آنهارا ازمواردیگر بیان نمائید، والسلام س.

جواب ٤٧ بتاریخ ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۰

امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه واله و سلم بقتل مارق

بس است توراازآنچه میخواهی آنچه را که جماعتی از اعلام امت و حفظه پیشوایان روایت نموده اند (واینکه مینویسم) از لفظ امام احمدبن حنبل است درص ۱۵ جزوسوم مسندوی ازحدیث ابی سعید الخدری که گفت ابوبکر خدمت حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد وعرض کرد یارسول الله من بفلان وادی گذر کردم مردی باخشوع ونیکو منظری دیدم که نماز میخواند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود برو سوی او وبکش اورا پس ابوبکر بسوی اورفت همینکه او را در آنحال دید خوش نداشت که اورا بقتل رساند ونزد حضرت رسولخدا صلی الله علیه

وآله وسلم برگشت (ابوسعید) گفت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعمر فرمود برو واو رابقتل برسان پس عمر رفت پس اورا دید بهمانحالیکه اورا ابوبکر در آنحال دیده بود پس خوش نداشت که او را بکشد پس برگشت وعرض کرد یارسول الله من اورا دیدم که باحالت خشوع نماز میکند پس خوشم نیامد که اورا بقتل رسانم .آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم فرمود یاعلی برو واورا بقتل رسان (ابوسعید) گفت که علی علیه السلام رفت و اورا ندید .پس علی برگشت وعرض کرد یارسول الله اورا ندیدم (ابوسعید) گفت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان هذا واصحابه یقرون القران لایجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کمایمرق السهم من الرمیه ثم لایعودون فیه حتی یعود کسهم فی فوقه فاقتلوهم هم شرالبریه اه یعنی این مرد ویاران وی قرآن میخوانند وازگلوهایشان تجاوز نکند بیرون میروند ازدین چنانچه تیر ازصید بیرون رود صاف وبچیزی ازآن آلوده نشود آنگاه بدین برنگردند تاتیر بچله کمان برگردد پس ایشانرا بکشید ایشان بدترین مردمند ،وابوسعید درمسند خود روایت کرده (چنانچه دراصابه این شجر درترجمه ذی الثدیه است(ازانس گفت در عهد حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی بود که مارا تعبد واجتهاد وخوش آمدی و ما اورا بنام وی بحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم یاد کردیم پس ویرا نشناخت پس بصفت خودش وصف نمودیم واو را نشناخت ودر بین اینکه ذکر اومیکردیم که همانمرد پیداشد عرض کردیم که این همان است فرمود که هماناشما مرااز مردی خبر میدهید که درروی اوزخمی ازشیطان است پس آمدآمد تادر برابرایشان ایستاد وسلام نداد پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله باوفرمود ترابخدا سوگند میدهم آیا وقتیکه برابر این

مجلس ایستادی گفتی درمیان اینگروه کسی ازمن برتر و بهتر نیست گفت خدایا آری آنگاه داخل شد که نماز خواند پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کیست که اینمرد را بقتل رساند ابوبکر عرض کرد که منم پس برا و داخل شد واورا دید نماز میخواند. پس گفت سبحان الله مردی را بقتل رسانم که نماز میخواند پس حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چه کردی عرض کرد خوش نداشتم اورا در حال نماز بکشم وحال آنکه تو مارا از کشتن نمازگذاران نهی فرمودئی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کیست که آنمرد را بکشد عمر عرض کرد منم پس داخل شد واورا دید که پیشانی خودرا نهاده. پس عمر گفت که ابوبکر ازمن افضل است پس بیرون شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تراچه شد عرض کرد اورا دیدم که پیشانی خودرا برای خدا نهاده پس خوش نداشتم اورا بقتل رسانم. بازآنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود کیست که آنمرد را بکشد علی علیه السلام عرض کرد منم فرمود توئی اگر باو برسی پس بروی داخل شد و دید که بیرون رفته پس بسوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برگشت فرمود ترا چه شد عرض کرد دیدم بیرون رفته بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لوقتل ما اختلف من امتی رجلان الحدیث یعنی هرگاه کشته شده بود دوتنی ازامت من باهم اختلاف نمیکردند الحدیث واینحدیثرا حافظ محمدبن موسی الشیرازی در کتاب خود که ازتفسیرهای یعقوب بن سفیان ومقاتل بن سلیمان ویوسف قطان وتاسم بن سلام ومقاتل بن حیان وعلی بن حرب وسدی ومجاهد وقتاده و وکیع وابن صریح وآنرا جماعتی ازثقات مثل مسلمات مرسلا ذکر کرده اند مثل امام شهاب الدین احمد معروف بابن عبدربه اندلسی وقتیکه سخن وی منتهی باصحاب هواها میشود درجزء اول عقدالفرید ودرآخر حکایت این

قفسه آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودان هذا الاول قرن یطلع فی امتی لو قتلتموه ما اختلف بعده اثنان یعنی همانا که این نخست شاخی است که در این امت بر آید اکراد واکشته بودید دو تن بعد ازوی باهم اختلاف نمیکردند همانا بنی اسرائیل افترقت اثنین وسبعین فرقه وان هذه الامة ستفرق ثلاثا وسبعین فرقه کلها فی النار الا فرقه[1] همانا که بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند واین امت هفتاد وسه فرقه خواهند شد وهمه ایشان در آتش باشند مگر یکفرقه اه.

ونزدیك است باینقضیه آنچه اصحاب سنن[2] از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند که فرموده بود مردمانی از قریش نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند وگفتند یا محمد ما همسایگان و همپیمانان توایم و جمعی از بردگان ما پیش تو آمده اند که رغبتی در دین وفقه ندارند وهمانا که از مزارع واموال ما گریخته اند آنانرا بما برگردان پس بابوبکر فرمود چه میگوئی عرض کرد راست گفتند چه آنان همسایگان تو اند (علی علیه السلام) فرمود پس چهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تغییر کرد وآنگاه بعمر بفرمود چه میگوئی عرض کرد راست گفتند چه ایشان همانا همسایگان و همپیمانان تو اند پس چهره حضرت پیغمبر تغییر کرد وفرمود یا معشر قریش والله لیبعثن الله علیکم رجلا قد امتحن الله قلبه للایمان فیضربکم علی الدین فقال ابوبکر انا یارسول الله قال لا قال عمر انا یارسول الله قال لا ولکنه الذی یخصف النعل و

---

۱ ـ فرقه وشیعه (دو لفظ) مترادفند بحساب جمل زیرا که هریك ۳۸۵ باشد و این از چیز هائیستکه عوام آنفرقه بآن فال میزنند.

۲ ـ مثل امام احمد در اواخر ص ۱۵۵ ج ۱ مسند خود و سعید بن منصور در سنن خود واین جریر در تهذیب الآثار وحکم بصحت آن کرده وآنرا متقی هندی از همه ایشان در ص ۳۹۶ ج ۶ کنز العمال نقل نموده.

کان قداعطی علیانعله یحضفها یعنی ای گروه قریش بخدا قسم که خدایتعالی هرآینه برانگیزاند برشما مردیرا که خدایتعالی دل اورا امتحان فرموده برای ایمان پس میزند شمارا بردین پس ابوبکر عرض کرد منم یارسول الله فرمود نی عمر عرض کرد منم یارسول الله فرمود نی ولیکن او کیست که کفش رامیدوزد .وبعلی علیه السلام کفش خود را داده بود که بدوزد . والسلام - علیکم ش.

سؤال ۴۸ - بتاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۰

عذر خواستن از نکشتن آن مارق

شاید آندوتن (ابوبکروعمر) رضی الله عنهما استحباب قتل ویرا فهمیده باشند ازروی حمل نمودن ایشان امررا براستحباب نه بروجوب و ازینرو ویرا نکشتند یاگمان کرده باشند که قتل وی واجب کفائی است پس آنرا ترك نمودند بجهت اعتماد برغیرخودشان ازصحابه چه درمیان صحابه کسی بود که کفایت باو تحقق پیدا کند ووقتیکه برگشتند نمیترسیدند که کار بواسطه فرار او ازدست برود زیرا که آندوتن ویرا بقضیه خبرنداده بودند والسلام ش

جواب ۴۸ - بتاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۰

رد آنعذر

امر حقیقت دروجوب است پس غیر ازوجوب چیزی باذهان ازآن متبادر نشود .پس حمل نمودن آن براستحباب درست نباشد جز بقرینه و قرینه دراینمقام برآن نیست بلکه قرائن اراده معنای حقیقی را که وجوب باشد تاکید مینمایند .پس نیك نظر کن دراین احادیث که خواهی یافت که امر چنان است که ما گفته ایم وبس است ترا فرمایش آنحضرت صلی الله

علیه وآله ان هذا واصحابه یقرؤن القران لایجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه ثم لایعودون فیه حتی یعود السهم فی فوقه فاقتلوهم هم هم شر البریه وفرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لوقتل ما اختلف من امتی رجلان زیرا که اینسخن ومانند آن گفته نمیشود مگر در واجب نمودن قتل او وسخت ترغیب نمودن برآن.

واگر اینحدیث را در مسند احمد مراجعه بفرمائید خواهید یافت که امر بقتل وی بابوبکر بالخصوص آنگاه بعمر بالخصوص متوجه است پس در اینحال چگونه وجوب کفائی میشود.

بااینکه احادیث صریح است باینکه آندو تن ازقتل وی دست نکشیدند مگر برای اینکه ناخوش داشتند که ویرا بکشند درآنحال خشوع درنمازنه ازبرای چیز دیگر پس خوشدل نشدند بآنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوشدل بود بآن وترجیح ندادند امر مبارك ویرا بقتل او. پس اینقضیه ازجمله شواهد است براینکه ایشان عمل نمودن برای خودرا برتعبد بنص اختیار مینمودند چنانچه می بینی والسلام ش.

سؤال ۴۹ - بتاریخ ۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۰

درخواست نمودن همه موارد را

بقیه موارد را بیان بفرمائید وچیزی از آنها فروگذار نکنید که دوباره ازشما درخواست کنیم اگرچه بدرازی سخن محتاج باشد والسلام س.

جواب ۴۹ - بتاریخ ۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱ - جملهٔ از آنموارد ۲ - اشاره بموارد دیگر

۱ - بس است ترا ازآنها صلح حدیبیه وغنائم حنین و فداگرفتن

ازاسیران بدر وامر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنحر نمودن بعض اشتران در غزوه تبوك وقتیکه مبتلا بگرسنگی شدند. و بعضی از کارهای ایشان درروز احد ودره آن وروز ابوهریره وقتیکه صدا بلندکرد ببشارت دادن هر کسیکه خدایرا باتوحید ملاقات کند وروز نماز کردن بر آنمنافق وروز لمز درصدقات وسؤال ایشان بافحش وتأویل دوآیهٔ خمس و زکوة ودوآیهٔ متعتین وآیه سه طلاقه وتاویل سنت وارده درنوافل شهر رمضان ازحیث کیفیت وکمیت و سنت ماثوره درکیفیت اذان وکمیت تکبیر در نماز جنازه باچیزهای دیگری که مقام گنجایش بیان آنها راندارد مثل معارضه درامر حاطب بن بلتعه ومعارضه بافعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مقام ابراهیم علیه وعلی نبینا واله صلواة وسلام ومثل اضافه نمودن خانهٔ های جمعی از مسلمانان را بمسجد و مثل حکم نمودن براهل یمن بدادن خونبهای ابی خراش هذلی ونفی بلد نمودن نصربن حجاج سلمی را واقامه حدبر جعدة بن سلیم [1] و وضع خراج بر سواد عراق و کیفیت ترتیت جزیه و قرار دادن شورای بآن ترتیب معلوم و مثل شبگردی نمودن و تجسس در روز نمودن و مثل عول در فرائض با موارد دیگر یکه احصا نمیشود کرد که در انها قوت و سطوت ومصالح عامه را اختیار کردندوما در کتاب خود سبیله المؤمنین [2] باب واسعی برای آنها منفرداً قراردادیم

۲ ـ بااینکه انجا نصوص دیگری است که مخصوص علی وعترت طاهره

---

۱ ـ مراجعه بطبقات ابن سعد کن در ترجمه عمر کن که بدون شاهد ومدعی برجعده اقامه حد نموده بواسطه یکورقهٔ که درآن شعری چند بود وقائل آن معلوم نبود که متضمن نسبت زنا بود بجعده.

۲ ـ اگر بکتاب سبیل المؤمنین دست شما نرسد بکتاب فصول مهمه رجوع کنید که در آنجا فوائدی هست که درغیر آن یافت نمیشود. وما درآنجا فصلی علی حده برای تاویل کنندگان آورده ایم و آن فصل هشتم است ص ٤٤ ـــ ١٣٠ طبع دویم درآنجا تفصیل اینموارد است.

علیه وعلیهم الصلواة و السلام است غیراز نصوص خلافت که بانها نیز عمل ننموده‌اند بلکه بنقیض آن عمل کردند چنانچه ارباب بحث وتحقیق میدانند پس بعداز آنها تاویل ایشان نص خلافت‌را عجبی نیست وایا نص بر خلافت جز یکی ازنصوص است که تأویل کردند وعمل برایهای خود رابر تعبدبآن نصوص مقدم داشتند والسلام ش.

سؤال ۵۰ - بتاریخ ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - اختیار نمودن ایشان مصلحت را در آنموارد
۲ - درخواست نمودن موارد باقیه

۱ - هیچ خردمندی شکی ندارد در حسن مقاصد ایشان واختیار نمودنشان مصلحت عامه را در همه آنچه از ایشان در انموارد سرزده زیرا که ایشان طلب مینمودند آنچه را که اصلح بحال امت و ارجح بحال ملت و اقوی برای شوکت اسلام بود پس برآنان در انچه کرده اند گناهی نباشد خواه پابند نصوص شده باشند یا تاویل نموده باشند آنهارا

۲ - ماشمارا تکلیف کرده بودیم باستقصاء وهمه مواردوشما ذکر نمودید از آنها آنچه‌ذکر نمودیدبازفرموده‌اید که در باره امام وعترت وی صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم نصوصی هست غیر از نصوص خلافت که گذشتگان ما بآنهاعمل ننموده‌اند. پس‌کاش آنها رابتفصیل ایراد و ما را ازدرخواست نمودن آنها بی‌نیاز میفرمودید والسلام س.

جواب ۵۰ - بتاریخ ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - خارج‌شدن مناظره کننده از محل بحث
۲ - بجا آوردن در خواست وی

۱ - جناب شما تصرف ایشانرا در نصوص ماثوره در آنمواردمسلم

داشتید و عرائض ما را لله الحمد تصدیق فرمودید. اما حسن مقاصد ایشان و اختیار ایشان مصلحت عامه را وطلب نمودن ایشان آنچه اصلح بحال امت و ارجح بحال ملت واقوی برای شوکت بود پس از محل بحث خارج است چنانچه میدانید.

۲ ـ در سؤال اخیر خواهش نموده‌اید تفصیل آنچه را که به‌علی علیه السلام اختصاص دارد از صحاح منصوصه بروی بغیر امامت از اموریکه بآنها متعبد نشده‌اند بلکه اعتنائی بآنها نکرده‌اند و حال آنکه شما خود پیشوای علم و حدیث هستید در اینزمان که متفرقات آنرا جمع و نهایت در آن رنج برده‌اید پس کیست که گمان برد که توتفصیل آنرا که ما مجمل گذاشته‌ایم نمیدانی و آن کیست که خود را از تو بمعرفت حقیقت آنچه اشاره بآن نموده‌ایم سزاوارتر ببیند وآیا کسی میتواند در علم سنت باتو مجارات و مبارات نماید ولیکن امر چنان است که گفته‌شده. و کم سائل عن امره و هو عالم یعنی بسا کسیکه داناست بامری از آن میپرسد.

همانا که شما میدانید که بسیاری از صحابه با علی علیه السلام طریق بغض و عداوت می‌پیمودند و از وی دوری کردند و او را آزردند و دشنام دادند و ستم نمودند و با وی در مقام مناصبت و محاربت بر آمدند. پس بروی وی و بروی اهل بیت و دوستان وی شمشیرها کشیدند چنانچه بضرورت از اخبار گذشتگان معلوم است و حال آنکه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی یعنی هر کس اطاعت من کند هر آینه اطاعت خدایتعالی کرده و هر کس نافرمانی من کند هر آینه نافرمانی خدایتعالی کرده و هر کس اطاعت علی کند اطاعت مرا کرده و

هرکس نافرمانی علی کند نافرمانی من کرده . وهم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقك یاعلی فقدفارقنی یعنی هرکس از من دوری کند ازخدایتعالی دوری کرده وهرکس یا علی از تو دوری کند از من دوری کرده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انت سید فی الدنیاسیدفی الاخرة حبیبك حبیبی وحبیبی حبیب الله و عدوك عدوی و عدوی عدوالله والویل لمن ابغضك بعدی یعنی یا علی تو بزرگی در دنیا و بزرگی در آخرت دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدایتعالی است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است و وای بر کسیکه ترا دشمن بدارد بعد از من وهم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله یعنی هرکس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده وهرکس مرادشنام دهد خدایتعالی رادشنام داده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی ومن اذانی فقداذی الله یعنی هرکس علی بیازارد مرا آزرده و هرکس مرا آزارد خدا یتعالی را آزرده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ومن احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته هرکس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته وهم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لایحبك یاعلی الامؤمن ولایبغضك الامنافق یعنی ترا یا علی دوست نمیدارد جز مؤمن و دشمن نمیدارد جز منافق و هم آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم فرموده اللهم وال من والاه و عادمن عاداه و انصرمن نصره و اخذل من خذله یعنی خدایا دوست بدار کسیرا که او را دوست داشته بدارد و دشمن بدار کسیرا که او را دشمن داشته بدارد و یاری کن کسیرا که اورا

یاری نماید و یاری مکن کسیرا که او را یاری ننموده. و روزی آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نظر نموده و فرمود انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من در جنگم با کسیکه با شما در جنگ باشد و مسالمت دارم با کسیکه با شما در مسالمت باشد. و وقتیکه آنحضرت صلی‌الله علیه و آله و سلم ایشان را زیر کسا برد فرمود انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم یعنی من در جنگم با کسیکه با ایشان در جنگ است و در مسالمتم با کسیکه با ایشان در مسالمت است با بسیاری از امثال این روایات که بسیاری از صحابه بهیچیک از آنها عمل ننمودند و همان بنقیض آنها عمل کرده‌اند و هواهای خود را بر آنها مقدم داشتند و اغراض خود را بر آنها اختیار نمودند. و ارباب بصیرت میدانند که سائر روایات ماثوره در فضل علی علیه السلام (و آن‌ها ازصدها میگذرد) مثل نصوص صریحه است در وجوب موالات و حرمت معادات او بجهت دلالت نمودن هر یك از آنها بر جلالت قدر وعظمت شان و علو منزلت آن بزرگوار نزد خدا و رسول او صلی‌الله علیه و آله و سلم. و ماجمله وافره از آنهارا در ضمن این مراجعات (جوابهای سابق) آورده‌ایم و آنچه را ذکر نکرده‌ایم اضعاف اضعاف آنستکه ذکر نموده ایم و شما را بحمدالله تعالی علمتان گنجایش و فهمتان احاطه بآنها دارد. پس آیا هیچیك از آنها را موافق با دشمنی و جنگیدن بآن بزرگوار یاملائم با ایذا وبغض و عداوت آنجناب یا مناسب هتك حرمت و ظلم و دشنام دادن بآنسرور و آنرا سنتی از سنتها خطیبان در روزهای جمعه و اعیاد قرار دادن یافته‌اید حاشا و کلا. ولیکن کسانیکه با او آنمعامله ها را کردند باکی از آن‌ها نداشتند با کثرت و تواتر آنها و مانعی هم برای ایشان نبود درهرچه سیاست

ایشان مقتضی بود. و همه میدانستند که برادرو ولی و وارث وهمراز وسید عترت و هارون امت و کفو پاره جگر (دختر) و پدر ذریه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم بود و اول ایشان در اسلام و خالصترین ایشان در ایمان و در علم و عمل از همه بیشتر و در حلم از همه بزرگتر و در یقین از همه سختر و در زحمت از همه عظیمتر و در امتحان از همه بهتر و در مناقب از همه وافرتر و در سوابق از همه گرامی‌تر ودر دلسوزی وی بر اسلام از همه بیشترو قرابت وی بحضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله و سلم از همه نزدیکتر و برفتار و خوی و راه از همه شبیهتر بوی و بفعل و قول و سکوت از همه مانندتر بوی. لیکن اغراض شخصیه نرد ایشان بر هر دلیلی همان مقدم بود: پس مقدم داشتن رای خود را بر تعبد بنص غدیر ایشان جای تعجب نیست. مگر نص غدیر جز یکحدیثی است ازصد ها حدیثی که آنها تاویل کردند بجهت اختیار آراءو تقدیم مصالح خودوحال آنکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود انی تارك فیکم ماان تمسکتم به‌لن تضلوا کتاب‌اللهو عترتی اهل‌بیتی یعنی همانا که‌من در میان شما چیزی گذاشته‌ام که هرگاه بآن متمسك شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت منند و فرموده‌بود انمامثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من رکبهانجا و من تخلف عنها غرق یعنی‌مثل اهل‌بیت من میان شما همان مثل کشتی نوح است و هرکس بران سوارشد نجات یافت و هرکس از آن کناره گرفت غرق شد و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی‌بنی اسرائیل من دخله غفرله و مثل اهل بیت من در میان شما همان مثل باب حطه است در بنی اسرائیل و هرکس داخل آن شد آمرزیده شد و فرموده بود النجوم امان لاهل الارض من الغرق

و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا فصار و احزب ابلیس یعنی ستارگان امانند از برای اهل زمین از غرق و اهل‌بیت من مانند از برای امت من از اختلافات همینکه یکقبیلهٔ از عرب با ایشان مخالفت کردند با هم اختلاف نمایند پس حزب ابلیس شوند تا آخر آنچه ازین نمط از روایات صحیحه آمده که هیچ‌یك از آنها متعبد نشده‌اند والسلام ش.

سؤال ۵۱ - بتاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۰

چرا امام (امیرالمومنین علیه‌السلام) روز سقیفه بنص خلافت و وصایت احتجاج نفرمود

حق از پس پرده آشکار شد والحمدلله رب العالمین ونماند مگر یکچیز که سر آن مخفی است آنرا بر تو معروض میدارم که پردهٔ آنرا برداری و سر آنرا هویدا سازی و آن اینست که امام (علیه‌السلام) بهیچیك از نصوص خلافت و وصایت که شما پیرامون آنها میگردید (روز سقیفه بر صدیق و کسانیکه باوی بیعت کرده‌بودند) احتجاج نفرمود مگر شما بمفاد آنها از امام علیهم السلام داناترید والسلام س.

جواب ۵۱ - بتاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱- موانع امام علیه‌السلام از احتجاج نمودن روز سقیفه
۲ - اشاره باحتجاج آنحضرت علیه السلام و احتجاج دوستان وی باوجود موانع

۱ - همه مردم میدانند که امام (علی علیه‌السلام) و سائر دوستان وی از بنی هاشم و غیر بنی‌هاشم نه در بیعت حاضر و نه آنروز داخل در سقیفه شدند و از سقیفه وازهرچه درآن واقع شد کناره گرفته‌بودند وهمه

ایشان بمصیبت بزرك خودشان بواسطه وفات حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم وقیام بموجبات تجهیز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبتلا بودند و بغیر آن اهتمامی نداشتند و هنوز آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در قبر مقدسش پنهان نکرده بودند که اهل سقیفه کار خود را انجام دادند و بیعت وبندوبست خود را محکم نمودند و احتیاط را ازدست ندادند اجماع نمودند که نگذارند قولی یا فعلی بیعت آنانرا سست کند یا خدشهٔ به بند و بست آنان را وارد آید یا تشویش و اضطراب برعامهٔ آنان داخل شود پس امام علیه السلام بسقیفه و بیعت صدیق و کسانیکه باوی بیعت کردند کجا بود تا برایشان احتجاج فرماید و کجا برای امام علیه السلام و غیر وی بعد از عقد بیعت میسر میشد که احتجاج کنند و حال آنکه صاحبان امر و نهی احتیاط خود را داشتند و صاحبان قوت و قدرت بآن سختی اعلان نموده بودند . و آیا در عصر حاضر ما کسیرا میسر میشود که با ارباب سلطنت بچیزیکه باعث رفع سلطنت و الغاء دولت ایشان باشد مقابله کند . و آیا چنین کسیرا بخیال خود میگذارند هیهات هیهات گذشته را برحال کنونی قیاس کن که مردم همان مردم وزمان همان زمان است با اینکه علی علیه السلام آنروز برای احتجاج اثری ندید جز فتنهٔ که رفتن حق خودرا برحصول آن فتنه در آن اوقات اختیار میفرمود چه بـر جماعت اسلام و کلمه توحید میترسید چنانچه سابقاً آنرا توضیح دادیم آنجا که گفتیم که حضرت امیر علیه السلام در آن روز هابچیزی مبتلا شده بود که هیچکس بآن مبتلا نشده زیرا که بر دوطرف آنحضرت دوکار بزرك متمثل شده بوددریکطرف خلافت با نصوص و وصیتهای آن که بوی فریادمیزند و بجنبش میآورد او را بشکوهٔ که دلرا خون و فغانی کـه جگرها را پاره میکند و از یکطرف فتنه هائیکه

طغیان دارند که او را از برافتادن شبه جزیره و انقلاب عرب و برکندن ریشه اسلام میترساند و بمنافقین اهل مدینه تهدید میکند که برنفاق عادت کرده‌اند وبا عرابیکه بدور آنانند وایشان بنص کتاب منافقند بلکه در نفاق سختر و سزاوارترند باینکه حدود ما انزل الله علی رسوله را ندانند وحال آنکه شوکتشان بفقد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قوت پیدا کرده و مسلمانان بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل گوسفندان باران خورده در شب زمستان میان گرگان درنده و وحوش بودند و مسلیمه کذاب و طلیحة بن خویلد درغگو و سجاح بنت الحارث مکار و یاران نادان ایشان (درنا بود نمودن وپامال کردن اسلام) بریکپا ایستاده بودند وروما و اکاسره و قیاصره و غیرایشان درکمین مسلمانان بودند با بسیاری ازین عناصر که درکینه ورزی با حضرت محمد وآل واصحاب وی صلی الله علیه و علیهم اجمعین درکمال جوش وخروش و باتمام بغض و دشمنی با کلمه اسلام درصدد برانداختن اساس و برکندن ریشه آن بودند و با کمال نشاط قدم های سریع بر میداشتند. میدیدند که کار بدلخواه ایشان شده و بواسطه ارتحال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرصت بدستشان آمده پس خواستند که فرصت را از دست نداده اینملت پرا کنده شده را پیش از آنکه بقوت وانتظام خود برگردند ببایند پس علی علیه السلام میان ایند و خطر ایستاده بود پس ازجمله امور طبیعیهٔ آنحضرت علیه السلام این بود که حق خودرا قربان[1] زندگی مسلمانان بفرماید. لکن نگهداری حق خودرا هم در

---

۱ - وهمانا که آنحضرت علیه السلام به آن درنامه که بامالك اشتر باهل مصر فرستاده وقتیکه مالك اشتر را ولایت مصر عطا فرمود آنجا که فرموده که اما بعد همانا که خدا یتعالی محمد صلی الله علیه و آله وسلم را نذیر بر عالمیان و مهیمن بر پیغمبران مبعوث فرمود همینکه آنحضرت

بقیه درصفحه ٤٦٦

خلافت و اجتحاج بر کسانیکه خلافت را از وی برگردانیدند از دست نداد بروجهیکه شق عصای مسلمانان نکرده باشد و فتنه میان ایشان نیفتد که فرصت بدست دشمنانشان نیاید پس در خانه خود بنشست تا با کراهش از خانه بیرون آوردند وجنگی هم واقع نشد وهر گاه بسوی ایشان مبادرت میفرمود نه از برای خودش حجتی تمام شده بود و نه از برای شیعیان وی برهانی ظاهر شده بود لیکن آنحضرت علیه السلام جمع فرمود میان حفظ دین و نگهداری حق خود از خلافت مسلمانان و همینکه نگهداری اسلام و دفع شر دشمنان آنرا در آن ایام آن بر موادعت و مسالمت موقوف دید راه موادعت پیمود و مسالمت با اشخاصیکه قیام بامر نموده بودند اختیار فرمود بجهت نگهداری امت و احتیاط برملت و بخل نمودن بر دین و اختیار نمودن آخرت بردنیا و قیام نمودن بآنچه شرعاً و عقلا واجب است از تقدیم نمودن اهم برمهم پس مقتضیات وقت گنجایش شمشیر کشیدن و مقابله کردن با حجت را نداشت.

۲ — وباهمه اینها آنحضرت و اولادوی علیهم السلام و علمای شیعیان وی در ذکر وصیت و نشر نصوص جلیه با رعایت حکمت خودداری نداشتند

علیه السلام از دنیا برفت مسلمانان درخلافت بعدازوی باهم نزاع کردند پس سوگند بخدا یتعالی که بخیال من نمیرسید وبقلب من خطور نمیکرد که بعد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرب خلافت را ازاهل بیت وی بکنار کنندو یا آنرا بعدازوی از من دور کنند که یکدفعه دیدم مردم بر فلان روی آورده و باوی بیعت میکنند پس دست نگهداشتم تا دیدم که جما عتی از مردم از اسلام برگشته بنابود نمودن آئین محمد صلی الله علیه و آله وسلم دعوت میکنند پس ترسیدم که اگر یاری اسلام و اهل آن نکنم رخنه و خرابی در آن ببینم که مصیبت آن برمن بزرگتر باشد ازقوت سلطنت برشما که متاع چند روز کمی باشد که زائل چنانچه سراب زایل شود یا چنانچه ابرها برطرف شوند پس درآن فتنه ها قیام کردم تا باطل برطرف شدودین آرام گرفت تاآخر کلام آنحضرت آنرا در نهج البلاغه مراجعت کن ج۳ ص ۱۳۰ نامه ۶۲ .

چنانچه براهل تتبع پوشیده نباشد والسلام ش.

سؤال ۵۲ - بتاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۰

بحث از احتجاج آنحضرت و دوستان وی علیه‌الصلوة والسلام

چه وقت اینکار (یعنی ذکر نصوص و احتجاج بنصوص) از امام علیه‌السلام وکسان و دوستان وی بعمل آمده‌ما را بکمی از آن بیاگاهانید والسلام. س

جواب ۵۲ - بتاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - قدری از موارد احتجاج حضرت امام علیه السلام
۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام

حضرت امام علیه السلام در نشر نصوص خویش سکینه و وقار را بکار میبرد و بآنها با دشمنان خود مجادله نمیفرمود بیجهت احتیاط براسلام ونگهداری دولت اسلام وبسا بود که اعتذار میفرمود ازخاموش نشستن خود ومطالبه نکردن حق خود در آنحال پس میفرمود[1] لایعاب المرءبتاخیرحقه انما یعاب من اخذ ما لیس له یعنی عیب مرد در تاخیرحق وی نباشدهمانا کسی‌عیب دارد که بگیرد چیز یراکه‌آن اونیست. وآنحضرترا درنشر نصوص خویش راههائی بود که در آنها حکمت باجلی مظاهر خود درخشان بود. مگر نمی بینی آنچه را که آنحضرت علیه السلام برای یادآوری روز غدیر در روز رحبه بکار برد وقتیکه در ایام خلافت خود مردم را در آنجا جمع نموده پس بایشان فرمود انشد الله کل امرءمسلم سمع رسول الله صلی

۱ - اینکلمه‌از کلمات قصار آنحضرت‌است وآن‌در نهج‌البلاغه است پس‌رجوع کن بشرح آن در ص۳۲٤ ج٤ شرح‌ابن ابی‌الحدید.

الله علیه‌وآله وسلم یقول یوم غدیر خم ماقال الا قام فشهد بما سمع ولا یقم الا من رآه[1] یعنی‌سوگند میدهم بخدا هر مرد مسلمانیرا که درروز غدیر خم ازحضرت‌رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌شنیده باشد آنچه‌را که‌آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که برخیزد و شهادت دهدبانچه شنیده و برنخیزد مگر کسیکه‌آنحضرت را دیده باشد پس‌سی تن‌ازصحابه برخواستند و درمیانشان‌دوازده تن بدری بودند پس‌شهادت دادند بآنچه‌شنیده بودند از نص غدیر. واین‌منتهی‌درجه بود که برای آنحضرت میسرشد که در آن‌اوقات تنك‌بواسطه قتل‌عثمان وبرپاشدن فتنه بصره وشام‌وبجان خودم که‌این‌منتهی درجه احتجاج بود که آنروز با رعایت حکمت اتفاق بیفتد و عجب مقام محمودی بود که نص غدیر را از مرقد خود بیرون کرده زنده نمود پس از آنکه مرده‌بودوموقف حضرت پیغمبرصلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم رادردوزخم (برای‌هرکسیکه ازآنجماعهتادررحبه بودند)مثل‌فرمودوقتیکه دست علی‌را گرفته بر یکصد هزار نفر از امت خود یا بیشتر بلند فرموده بآنان تبلیغ فرمود که‌اوست صاحب اختیارشان بعد از آنحضرت صلی‌الله علیه وآله‌سلم.

وبدین‌سبب نص غدیر آشکار ترین مصادیق روایات متواتره شده است پس مشاهده‌کن‌حکمت حضرت‌پیغمبررا صلی الله علیه‌وآله‌وسلم وقتیکه اورا علی رؤس‌الاشهادبلند فرمود ومتنبه شوبحکمت وصی‌علیه السلام درروزرحبه وقتیکه آنانرا آن سوگند داد پس حق را بآرامی هرچه تمامتر بمقتضای حال و بوقار هرچه تمامتر که آنحضرت آنرا اختیار میفرمود ثابت فرمود و سیرت آنحضرت علیه السلام در نشر عهد و نص برخود چنین بود چه‌آن حضرت اصحاب غفلت را باسلوب‌ها ئیکه باعث‌داد وفریاد ومستلزم نفرت

---

۱ ـ چنانچه درجواب ۲۸ ذکر کردیم .

نباشد بیدار میفرمود و ترا بس است آنچه که آنرا اصحاب سنن روایت کرده‌اند ازحدیث آنحضرت علیه السلام درولیمهٔ که آنرا حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم در خانه عموی خود شیخ لا با طح در مکه اطعام فرمود روزیکه خویشان نزدیك خودرا انذار فرمود وآن حدیثی است طویل وجلیل[1] که مردم آنرا همواره ازنشانهای نبوت وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وعلائم صحت اسلام میشمارند بجهت اشتمال آن بر معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باطعام جماعت بسیار ازطعام قلیل ودر آخر آن آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گردن آنحضرت را گرفته فرمود ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعو اله و اطیعوا یعنی این برادرووصی وخلیفه من است درمیان شما پس سخن او بشنوید و اطاعت کنید وبسیار میفرمود که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود انت ولی کل مؤمن بعدی یعنی تو ولی هرمؤمنی بعد ازمن وبارها یاد میفرمود فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو ازمن بمنزله هرونی از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نباشد وبارها یاد میفرمود فرمایش آنحضرت راصلی الله علیه وآله وسلم (درروزغدیرخم) الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال من کنت ولیه فهذا (علی) ولیه[2] یعنی مگر من بمؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم گفتند بلی فرمود هر کسیکه من ولی او باشم پس این (علی) ولی اوست با بسیاری از نصوص که انکار آنها را نکردند وآنها رامیان ثقات اثبات پراکنده نمود واین اندازه ویرا در

۱ - آنرا درجواب ۱۰ ذکر کرده‌ایم .

۲ آنرا ابن ابی عاصم روایت کرده چنانچه در جواب ۲۳ ذکر کرده‌ام .

آن اوقات میسر میشد (حکمة بالغة فما تغنی النذر) ودرروزشوری اغدار و انذار فرمود وازخصائص ومناقب خودچیزی فرو گذار نکردمگر اینکه بآن احتجاج فرمودوچقدر درایام خلافت خود تظلمات خود را بیان فرمود وشکوهای خود را متالمانه برمنبر ذکرنمودحتی اینکه فرمود اما والله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسد لت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتأی بین ان اصول بیدجذاء او اصبر علی طخیة عمیآء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی ها تاا حجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا الی اخر الحطبة الشقشقیه یعنی هما نا سوگند بخدایتعالی که فلان آنرا (یعنی خلافت را) دربر نمود وحال آنکه اوازروی حقیقت میدانست که جای من از آن جای قطب است از آسیاب. سیل ازمن فرود آید و مرغی روبمن بالا نیاید پس بر آن جامه کشیدم واز آن اعراض نمودم وبفکر فرو رفتم میان آنکه با دست بریده حمله کنم یاصبر کنم بر تاریکی سخت که مرد بزرگ فرتوت و کودك درآن پیرشود و مؤمن در آن بزحمت ومشقت بیفتد پس دیدم که صبر بر آن سزاوار تر است پس صبر کردم در حالتیکه در چشمم خاشاك ودر گلویم استخوان بود می بینم که میراث من بغارت رفته تا آخر خطبه شقشقیه وچقدرفرمود [1] اللهم انی استعینك علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی وصغر و اعطیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امراً هولی ثم قالو الا ان فی الحق ان تاخذه و فی الحق ان تترکه اه. خداوندا من برقریش وکسانیکه ایشانرا یاری نمودند از تو یاری میخواهم

۱ - اینخطبه۳ نهج البلاغه ض۲۵ ج ۱ . ۲ - خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه ص ۱۰۳ ج۲ .

چه ایشان از من قطع رحم کردند ومنزلت بزرگ مرا کوچك کردند وبر منازعت با من در امریکه آن من بود اجماع نمودند سپس گفتند همانا که در حق است که آنرا بگیری و در حق است که آنرا ترك کنی . و گوینده بآنحضرت گفت ای پور ابوطالب همانا که تو براینکار حرص داری آنحضرت فرمود بل انتم و الله لا حرص وابعد و انا اخص واقرب وانما طلبت حقالی وانتم تحولون بینی وبینه یعنی بلکه شما بخدایتعالی سوگند حریصتر و دور ترید و هما نا که حق خودم را طلب نمودم و شما میان من و آن حائل میشوید وهم آنحضرت [1] علیه السلام فرموده فوالله مازلت مدفوعاعن حقی مستأثرا علی منذ قبض الله نبیه صلی الله علیه و آله وسلم حتی یوم الناس هذا یعنی همواره مرا از حق خودم باز داشتند و خود شان متصرف شدند از وقتیکه حقتعالی پیغمبرخود را ازجهان برد تا امروز مردم و هم آنحضرت علیه السلام باری فرمود [1] الناحق فان اعطیناه و الا رکبنا اعجاز الابل وان طال السفری یعنی ما حقی داریم پس اگر بما دادند فبها و گرنه بردنباله شتر سوار شویم اگرچه راه شب رفتن دراز شود وهم آنحضرت [3] علیه السلام در نامهٔ که ببرادر خود عقیل نوشته فرموده فجزت قریشا عنی الجوازی فقد قطعوا رحمی وسلبونی سلطان ابن امی یعنی خدایتعالی از قریش انتقام مرا بکشد و ببلاهای سخت دچارشان نماید که رحم مرا قطع کردند و سلطنت پسر مادر مرا ازمن بستاندند و بسی فرمود [4] فنظرت فاذا

---

۱ ـ هم خطبه ۱۶۷ ص ۱۰۳ نهج البلاغه ج ۲ . ۲ ـ خطبه ۵ ص ۳۷ نهج البلاغه ج ۱ .
۳ ـ اینکلمه ۲۱ باشداز کلمات قصار آنحضرت علیه السلام ج ۳ نهج البلاغه ص ۱۵۵ وسید رضی هم بر آن سخن نغزی گفته وشیخ محمد عبده سخنی دیگری گفته که ادیب را وارسی نمودن آنها شایسته است . ۴ ـ و آن نامه ۳۶ ج ۳ نهج ص ۶۷ .
۵ ـ خطبه ۲۵ ص ۶۲ ج ۱ .

لیس لی معین الااهل بیتی فضننت بهم عن الموت و اغضیت عن القذی وشربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم یعنی پس دیدم که هیچ یاوری جز اهل بیت خودم ندارم پس بخل نمودم بایشان از مرگ و چشم برهم نهادم از خاشاك و نوشیدم بر استخوان و صبر نمودم بر گرفتگی گلو و برتلختر از طعم علقم . و از آنحضرت بعض اصحاب وی پرسید که چطور شد که شما را قومتان از اینمقام بر انداختند و شما سزاوارتر بآن هستید پس فرمود[1] یا اخابنی اسد انك لقلق الوضین ترسل فی غیر سدد ولك بعد ذمامة الصهر وحق المسئلة وقد استعلمت فاعلم اما الاستبداد علینا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا والاشدون برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوطا فانها کانت اثرة شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین و الحکم الله و المعود الیه یوم القیمة ودع عنك نهبا صیح فی حجراته الخطبه یعنی ای برادر بنی اسد همانا که توست تنك هستی سخن در جای خود نمیزنی و باز هم حق حمایت خویشاوندی وحق مسئلهٔ داری وچون استعلام نمودی پس بدان امار بودن اینمقام ازما و حال آنکه به نسب عالیتر بودیم و برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوند ما سخت بود پس اختصاصی بود بدون استحقاق که نفوس قومی بر آن حریص بودند و نفوس دیگران سخاوت ورزیدند از آن و حکم خدا یتعالی است و بسوی او همه باز گردند الخطبه وهم آن حضرت علیه السلام فرموده[2] این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا علینا و بغیا ان رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم نبا یستعطی الهدی و یستجلی العمی ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم ولاتصلح الولاة من غیرهم

۱ - ص ۷۹ ج۲ نهج کلام ۱۵۷ ۰ ۲ - ج۲ نهج کلام ۱۴۰ ص ۰۳۶

یعنی کجائید کسانیکه گمان کرده‌اند که آنان را سخان در علمند نه ما از روی دروغ و ستم بر ما، از اینکه ما را خدا یتعالی بلند فرموده و آنان را پست نموده و بما عطا فرموده و آنان را محروم فرموده و ما را داخل کرده و آنان را بیرون نموده بواسطه ما از حقتعالی طلب عطآء هدایت و برداشتن کوری شود، همانا که امامان از قریش باشند که در این بطن از هاشم کاسته شده‌اند خلافت جز برایشان صلاحیت ندارد و والیان از غیر ایشان صالح نشوند و بس است ترا فرمایش آن حضرت در بعض خطبه‌های خود[1] حتی اذا قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتکلوا علی الولائج ووصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمرة قدما روا فی الحیرة و ذهلوا فی السکرة علی سنة من آل فرعون من منقطع الی الدنیا راکن او مفارغ للدین مباین یعنی تا آنکه حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت گروهی بر پشت بر گشتند و اختلاف آراء و اهوآء ایشان را هلاك نمود و اتکال بمکرها و خدیعتها کردند وغیر رحم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را صله نمودند و ریسمانیرا که مامور بدوستی آن بودند ترك نمودند وبنا را از پایه محکم خود نقل دادند و آن را در غیر جای خودش بنا نهادند ایشانند معدنهای هر خطا کاری و درهای هر گمراهی، در حیرت شنا نمودند و در مستی غفلت ورزیدند بر طریقه اتباع فرعون برخی بدنیا منقطع وراکن که جز دنیا همی ندارند و برخی از دین بر کنار کشیده دور شده که اصلا توجهی بدین وآئین ندارند و فرمایش آن حضرت علیه السلام در خطبه که بعد از بیعت مردم به وی

---

۱ - ج۲ نهج خطبه ۱٤٦ ص ٤٨ .

خوانده و آن از خطبه‌های بزرگ نهج البلاغه است[1] لایقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله وسلم من هذه الامة احد ولا یسری بهم من جرت نعمتهم علیه ابداً هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفی الغالی و بهم یلحق التالی ولهم خصائص حق الولایة و فیهم الوصیة و الوائه الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله یعنی کسی ازاین امت بال محمد صلوات الله وسلام علیهم اجمعین قیاس کرده نمیشود و کسیکه نعمت آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بروی جاری شده هرگز برابر با ایشان علیهم السلام نتوان نمود ایشان علیهم السلام اساس دین و ستون یقین هستند کسیکه از حد تجاوز کرده سوی ایشان برگردد و کسیکه پس افتاده بایشان ملحق شود و ایشان راست خصایص حق ولایت و سروری و در ایشان است وصیت و وراثت اکنون حق باهلش برگشت و بجای خود منتقل شد الخ و فرمایش آن حضرت علیه السلام در خطبه دیگر که از مخالفین خود تعجب مینماید[1] فیا عجبا و مالی لا اعجب من خطا هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر نبی ولا یقتدون بعمل وصی الخطبه یعنی ایعجب و چرا تعجب نکنم از خطای اینفرقه‌ها در دین با اختلاف حجتهای ایشان که پیروی هیچ پیغمبری و اقتدا بعمل هیچ وصیی نکنند الخطبه .

۲ — و حضرت زهرا علیها السلام را حجتهای بالغه است و دو خطبهٔ آنحضرت مشهورند . و اهل البیت علیهم السلام اولادهای خود را وادار مینمودند بحفظ اندو خطبه چنانچه وادار مینمودند آنان را بحفظ قرآن وروی کلام آنحضرت بکسانی است که بناء را از پایه محکم خود نقل داده و در غیر جای خودش بنانهادند که فرمود ویحهم انی زحزحوها

۱ — ص ۲۵ ج۱ نهج خطبه ۲ . ۲ — ج۱ نهج البلاغه ص ۱۵۴ خطبه ۸۴ .

(ای الخلافه) عن رواسی الرساله و قواعد النبوة و مهبط الروح الامین الطبن بامور الدنیا والدین الاذلك هو الخسران المبین، وماالذی نقموا من ابی الحسن، نقموا منه والله نکیر سیفه و شدة وطاءته و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله والله لوتکافأ[1] واعلی زمام بنده الیهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم لاعتقله و ساربهم سیراسجحا لایکلم[2] خشاشه ولایتعتع راکبه ولا وردهم منهلا رویا فضفاضا تطفح ضفتاه ولایترنق جانباه ولاصدرهم بطانا و نصح لهم سراواعلانا غیر متحل منهم بطائل الابغمر الناهل و ردعة سورة الساغب و لفتحت علیهم برکات من السماء والارض و سیأخذهم الله بما کانوا یکسبون الاهلم فاستمع وما عشت اراك الدهر عجباً و ان تعجب فقداعجبك الحادث الی ای لجألجأ وبای عروة تمسکوا البئس المولی و لبئس العشیر. بئس للظالمین بدلا استبدلوا والله الذنابی بالقوادم و العجز بالکاهل فرعما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الاانهم هم المفسدون ولکن لایشرون ویحهم افمن یهدی الی الحق احق ان تبیع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون الی آخر الخطبة یعنی وای برایشان آن را (یعنی خلافت را) از کوههای رسالت و قواعد نبوت و محل هبوت روح

۱ــ تکافو تساوی است و مراد از زمام همان زمام امت است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدست وی نهاد در امور دین و دنیای ایشان ویراسجحا یعنی سر نرم واسان.

۲ـ خشاش چوبی است که در بینی شتر کنند و زمام را بان بندند ولا تیعتع راکبه یعنی بسوارش آسیبی نرسد.

۳ــ اینخطبه را ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب سقیفه و فدك روایت کرد از محمد بن زکریا از محمد بن عبدالرحمن مهلبی از عبدالله بن جماد بن سلیمان از پدرش از عبدالله بن الحسن بن الحسن از مادرش فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام مرفوعة از حضرت زهرا علیهما السلام وهم آنرا امام ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر المتوفی سنه ۲۸۰ که کتاب بلاغات النساء ص۲۳ از طریق هرون بن مسلم بن سعدان از حسن بن علوان از عطیه عوفی روایت کرد که او اینخطبه را از عبدالله بن الحسن بن الحسن از مادرش فاطمه دختر حضرت امام حسین از

بقیه در صفحه ۳۶

الامین بکجاحرکت دادند. از کسیکه دانا با موردنیاو دین است آگاه باشید که‌آن همان زیان آشکار است، چه بهانهٔ از ابوالحسن علیه السلام دردست داشتند. سوگند بخدایتعالی که از شمشیر بر آن و پافشردن سخت و در افتادن‌ناگوارو پلنگ منشی اودر اوامر آلهیه دلتنك‌بودند سوگندبخدای تعالی که اگر ایشان همدست میشدند بانقیاد بزمامیکه حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وسلم بدست او دادهر آینه آنرا دردست گرفته‌ایشانرا بآرامی میراند که نه بینی ایشان‌ازآنمهادزخم‌میشد و نه‌سوار آزاری‌میدید و هرآینه ایشانرا بسرچشمهٔ پر آب میرساندی که هردوطرف آن پر از آب صاف باشد نه ناصاف و ایشانرا باشکمهای سیر باز میگرداندی ودر پنهان و آشکار خیر خواهی ایشان‌نمودی بدون اینکه ازایشان بچیزی‌منتفع‌شود جز باندازهٔ که تشنهٔ را سیراب و گرسنهٔراسد جوع کند، و هرآینه‌برکات از آسمان و زمین بر ایشان باز شود و خدایتعالی ایشانرا بآنچه‌میکردند خواهدگرفت الا بیا و بشنو و هرقدر زنده‌بمانی روزگار بتو چیزهابنماید که از آنها بشگفت درآئی و اگر بشگفت افتی همانا که حوادث‌روزگارت بشگفت انداخته. بکدام پناهگاهی پناهنده شده اند و بکدام عروهٔ متمسك شده اند. همانا که چه بد یاور و چه‌بد رفیق‌و معاشرند. برای ستمکاران چه بد بدلی است، بخدا قسم که پرها پیشین را از دست داد پرهای پسین گرفتند و سردوش را دادند و سرین گرفتند. پس بخاك مالیده باد بینیهای کروهانی که گمان میکنند که کار خوبی میکنند همانا که ایشان همان

جده‌اش حضرت زهراعلیهاالسلام روایت کرده واصحاب‌ما اینخطبه راازسویدبن‌غفله بن‌عوسجه جعفی ازحضرت زهراعلیهاالسلام روایت‌کرده‌اند و طبری‌آنرادرکتاب احتجاج ومجلسی در بحارالانوار نقل‌نموده‌اند و جماعتی‌از اثبات وثقات آنرا روایت‌کرده اند.

مفسدانند ولیکن شعور ندارند. وای برایشان آیا کسیکه هدایت براه حق میکنند سزاوار تراست باینکه پیروی اوکنند یا کسیکه راهبر نمیشود جز اینکه هدایت کرده شود پس چه میشود شما را چگونه حکم میکنید. تا آخر خطبه. وآن نمونه ایست از کلام عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین در اینموضوع و غیر آن را برآن قیاس کن. والسلام ش

سئوال ۵۳ - بتاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۰

خواهشمندیم که فائده را تمام بفرمائید بنقل احتجاج غیر حضرت امام وحضرت زهراء علیهما السلام وشما را است فضل - والسلام. س

جواب ۵۳ - بتاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - احتجاج ابن عباس ۲- احتجاج حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام ۳- مردان شیعه ازصحابه ۴-اشارت باحتجاج ایشان بوصیت

۱ - بمحاورهٔ ابن عباس وعمر ملتفت باشید (درحدیث طویلی که میانشان دائرشده بود) وقتیکه عمر گفت ای پسرعباس آیا میدانی چه مانع شدقوم شما را ازهمراهی باشما بعد ازمحمد صلی الله وعلیه وآله وسلم. ابن عباس گفت من نخواستم جواب وی بدهم پس بوی گفتم اگرمن ندانم امیرالمؤمنین میداند پس عمر گفت نخواستند که نبوت و خلافت رابرای شما جمع کنند که اجحاف کنید برقوم خود ازروی خوشحالی پس قریش برای خود اختیار کردند ودررأی خود بصواب رفتند وبکام خود رسیدند (ابن عباس گفت) پس گفتم یا امیرالمؤمنین اگردر سخن گفتن رخصتم فرمائی واز من خشم بازداری بسخن درآیم. گفت بگو (ابن عباس گفت) پس گفتم اما فرمایش تو یا امیرالمؤمنین که قریش برای خود اختیار کردند ودر رای

خود بصواب رفتند وبکام خود رسیدند پس اگر قریش برای خود اختیار می کردند کسیرا که خدا برایشان اختیار نموده بود هرآینه صواب بدستشان بودی که نه مردود بود ونه محسود • واما فرمایش تو که ایشان نخواستند که بنوت وخلافت ازآن ما باشد پس خدای عزوجل قومی را بکراهت و صف نموده فرموده ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی آن بسبب اینست که ایشان کراهت نمودند ازآنچه خدایتعالی نازل فرموده پس عملهایشان را باطل ساخت • پس عمر فرمود هیهات ای ابن عباس همانا که از تو بمن چیزها میرسد که نمیخواهم ترا اقرار بیارم بآن ها مبادا منزلت ترا از برای من زایل نماید • گفتم آن ها چه باشند یا امیر المومنین اگر حق باشند سزاوار نیست که از نزد تو منزلت خود زائل سازند واگر باطل باشند پس مثل من باطل را از خود دور داشته • پس عمر گفت بمن رسیده که تو میگوئی که آن را (خلافت را) ازروی حسد وبغی وظلم ازما برطرف کردند (ابن عباس گفت) پس گفتم اما فرمایش تو یا امیر المومنین ازروی ظلم پس برای نادان ودانا آشکار شد • اما فرمایش تو حسدا پس آدم حسد برده شد و ما هم فرزندان حسد برده شده اوئیم پس عمر گفت هیهات هیهات سوگند بخدایتعالی دلهای شما بنی هاشم دست ازحسد برنمیدارند و زائل نمیشود از شما (ابن عباس) گفت پس گفتم آرام بگیر یا امیر المؤمنین وصف مکن باین دلهای گروهیرا که خدایتعالی ازایشان پلیدی را برداشته وایشان را پاك گردانیده پاك کردنی الحدیث •[1]

وباردیگر با وی گفتگو کرده درحدیث دیگر پس باو گفت پسر عموی

---

۱ ــ آنرا بعین لفظ از تاریخ کامل ابن اثیر نقل کردیم که در آخر سیرهٔ عمر درحوادث سنه ۲۳ ص۲٤ ج۳ ذکر کرده و آنرا ابن ابی الحدید هم سیره عمر ص ۱۰۷ ج ۳ شرح نهج البلاغه را آورده .

خودرا درچه حالت گذاشتی گفت (ابن‌عباس) پس من گمان کردم که مقصود وی عبدالله بن جعفر است گفتم باهمسالان خودش گذاشتم گفت مقصود من او نبود همانا که مقصود من بزرك شما اهل بیت بود گفت (ابن‌عباس) پس گفتم اورا گذاشتم درحالتی که با دلو آب میکشید و در اینحال قرآن تلاوت میفرمود فرمود (عمر) ای عبدالله خون شتران قربانی بر گردن تو بادا گر اینرا (این رازرا) ازمن پنهان بداری آیا دردل وی چیزی ازامر خلافت باقی مانده گفتم آری گفت آیا گمان میکنند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم براو نص فرمود • ابن‌عباس گفت گفتم و ترا زیاد ترگویم از پدرم پرسیدم درباره ادعای وی (ازنص حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی بخلافت پس فرمود راست گفته • پس عمر گفت ازحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درامروی پاره سخن نا تمامی بود که نه حجتی را ثابت و نه عذری را قطع میکنند و براستی یکوقتی درباره وی مردم را امتحان میفرمود و براستی که در مرض خود خواست که بنام وی تصریح نماید و من آنحضرت را ازآن باز داشتم الحدیث[1]

و بارسوم با هم گفتگو نمودند پس گفت (عمر) ای پسرعباس نمی‌بینم صاحب ترا مگر ستم رسیده پس گفتم یا امیرالمؤمنین ظلامه اورا (یعنی حق اورا) بوی برگردان گفت (ابن‌عباس) پس دست خود ازدست من کشید وهمهمه کنان رفت آنگاه بایستاد وباورسیدم پس گفت ای پسرعباس گمان ندارم که ایشان را ازوی چیزی بازداشته باشد جز آنکه قوم وی اورا خورد سال شمردند گفت (ابن‌عباس) پس باو گفتم سوگند بخدا یتعالی که خدای

---

۱ — آنرا امام ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر در کتاب تاریخ بغداد خود بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده. و آنرا علامه معتزله در شرح نهج البلاغه ج۳ص۹۷ در احوال عمر آورده .

تعالی ورسول اوصلی الله علیه وآله وسلم ویرا خورد سال نشمردند وقتی که باوفرمانداند که برآئة را ازرفیق توبگیرد (ابن عباس) گفت پس ازمن روی بگردانید تند رفت ومن ازاوبرگشتم[1] و چه قدرخبرامت وزبان هاشمیان وپسرعم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را است ازامثال این مواقف • وگذشت برتو (درجواب ۱۳) احتجاج وی برآن جماعت سرکشی بده واندرز خصائص حضرت علی علیه السلام در حدیث طویل جلیلی که درآن گفته و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا وقال علی انا اوالیك فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم قال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا و قال علی انا اوالیك فی الدنیا والاخرة فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والاخرة (الی ان قال ابن عباس) وخرج رسول الله صلی الله وعلیه وآله وسلم فی غزوة بتوك وخرج الناس معه فقال له علی علیه السلام خرج معك فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لافبکی علی علیه السلام فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الاانه لیس بعدی نبی انه لاینبغی ان اذهب الاوانت خلیفتی (قال) فقال له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انت ولی کل مؤمن بعدی (قال) وقال صلی الله علیه وآله وسلم من کنت مولاه فان علیا مولاه الحدیث

یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به پسرعموهایش فرمود کدام یك ازشما ها با من دردنیا و آخرت همراهی مینماید • پس قبول نکردند و علی علیه السلام عرض کرد من با تودردنیا وآخرت همراهی کنم گفت پس اورا گذاشت دوباره فرمود کدام یك ازشما هادردنیا وآخرت با من همراهی

۱ـ اینگفتگو رااهل سیردراحوال آورده اند وما آنرا از شرح نهج البلاغه علامه معتزله نقل نمودیم ج۳ ص ۱۰۵ •

مینماید. پس قبول نکردند وعلی علیه‌السلام عرض کرد من با تودردنیا و آخرت همراهی کنم پس بعلی فرمودصلی الله علیهما وآله وسلم توئی ولی من دردنیا وآخرت(تا اینکه ابن‌عباس گفت) وحضرت رسول‌خداصلی الله علیه آله وسلم درغزوهٔ بتوك بیرون شد ومردم با آن حضرت بیرون شدند پس علی با نحضرت صلی‌الله علیهما وآلهما وسلم عرض کرد با توبیرون شوم فرمودنی‌پس‌علی‌علیه‌السلام گریست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه‌وآله وسلم باوفرمود مگرتو نمی پسندی‌که باشی ازمن بمنزلت هرون از موسی جزآنکه پیغمبری بعدازمن نباشد همانا که نشایدکه من بردم جزآن که تو جا نشین من باشی (ابن عباس) گفت وحضرت رسول خدا صلی‌الله علیه‌و آله وسلم بوی فرمود توئی ولی هرمؤمن بعدازمن (ابن‌عباس) گفت وآن حضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود هرکه من مولای‌اوباشم علی‌مولای اوست الحدیث.

۲ـومردان بنی هاشم را آنروز بسی احتجاجها بود حتی اینکه حضرت حسن بن علی علیه‌السلام آمد و ابوبکر برمنبر حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم بود پس باوفرمود از جای پدر من فرود آی و از برای حضرت حسین علیه‌السلام هم مثل این با عمروقتیکه بالای منبربود اتفاق افتاد[1]

۳ـ وکتب امامیه دراینمقام احتجاج های بسیاری ثابت میکندکه هاشمیان ودوستان‌ایشان‌ازصحابه‌وتابعین بآن ها قیام نمودندهرکه خواهد آن ها را درمحلهای آنها موجود نماید وبس است ما را آنچه در کتاب

۱ ـ ابن‌حجر هردو قضیه‌را درمقصد خامس‌صواعق ص۱۵۰ نقل نمود و هم دار قطنی قضیه حضرت امام‌حسن علیه السلام را باابوبکر وابن سعد در ترجمه عمر در طبقات قضیه حضرت امام‌حسین علیه‌السلام را با عمرروایت نموده.

احتجاج امام طبرسی از کلام خالدبن سعید بن العاص[1] اموی وسلمان فارسی وابوذر غفاری وعماربن یاسر ومقداد وبریدة اسلمی وابوالهیثم بن التیهان وسهل وعثمان پسران حنیف وخزیمه بن ثابت ذوالشهادتین وابی ابن کعب وابو ایوب انصاری و غیر ایشان آمده . وهرکس اخبار اهل البیت علیهم السلام و دوستان ایشان را تتبع کند میداند که هروقت فرصتی بدستشان میآید خود داری ازهرنوع احتجاج بتصریح وتلویح وسختی ونرمی وخطاب وکتابت وشعرونثرنمی نمودند برحسب اقتضای حال ووقت

٤ــ وبسیارذکروصیت را میکردند وبآن احتجاج مینمودند چنانچه ارباب تتبع میدانند. والسلام ش

سؤال ٥٤ ـ بتاریخ ١٩ ربیع الثانی ١٣٣٠

چه وقت ذکر وصیت نموده‌اند

چه‌وقت ذکروصیت بامام علیه السلام را نموده‌اند وچه‌وقت بآن احتجاج نموده‌اند و من ندیده‌ام که ذکر آن را جز در مجلس ام المؤمنین نموده باشند و ام المؤمنین آن را انکار نمود چنانچه سابقاً بیان نمودیم آن را والسلام . س

---

١ ــ خالدبن سعیدبن العاص ازکسانی بودکه سه ماه خلافت ابوبکر راقبول نکرد و بیعت نکرد و جماعتی از ثقات اهل سنت برآن تصریح نموده‌اند مثل ابن سعد در ترجمه خالددرج ٤ طبقات ص ٧٠ وذکرکرده که ابوبکر وقتیکه لشکر ها را بشام گسیل میداشت او را امارت بر مسلمین دادولواء را بخانه‌وی آورد پس عمر بابوبکرگفت آیا توبخالد ولایت میدهی و اوگفته آنچه گفته پس اینقدربابوبکر اصرارکرد تاابوبکر ابواروی دوستی‌را فرستاده‌پس باوگفت که خلیفهٔ حضرت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله‌وسلم بتومیگوید که‌لوای مارا بمابرگردان پس آنرا بیرون کرد وبوی تسلیم نمود وگفت مانه مسرور بولایت‌شما ونه دلتنك ازعزل شماشدیم. پس ابوبکرآمد و ازوی عذرخواهی نمود وباو سوگند داد که بعمر حرفی نگوید و هر کس لشکر کشی بشام را ذکر نموده اینقضیه را یاد کرده و به آن اشاره نموده چه آن ازامور مشهوره است .

جواب ٥٤ - بتاریخ ٢٢ ربیع الثانی ١٣٣٠

احتجاج بوصیت

بلی حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام آنرا (یعنی وصیت را) برمنبر ذکر فرمود وما (در جواب ٥٢) نص آنحضرت را برتو خواندیم وهرکس حدیث دار را در یوم الانذار روایت کرد همین آنرا بحضرت علی علیه السلام اسناد داده و ما آنرا سابقاً (درجواب ١٠) ذکرنموده ایم و در آن نص صریح بوصایت و خلافت آنحضرت است. و حضرت امام ابـومحمد حسن سبط و سید جوانان اهل بهشت وقتیکه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام کشته شد خطبهٔ غرائی خواندند[1] ودرآن فرمودند وانا ابن النبی وانا ابن الوصی یعنی و من فرزند پیغمبرم و من فرزند وصی هستم. و[2] حضرت امام جعفر[3] صادق علیه السلام فرمود علی علیه‌السلام با حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل ازرسالت وشنی را میدید و آواز را میشنید (فرمود) و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی فرمود لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة فان لاتکن بنیا فانك وصی نبی و وارثه یعنی اگر من خاتم پیغمبران نبودم هر آینه تو در پیغمبری انباز بودی پس اگر تو پیغمبر نیستی همانا که تو وصی پیغمبر و وارث اوئی. و این معنی از همه امامان اهل البیت متواتر است و آن نزد ایشان و نزد دوستانشان از عصر صحابه تا امروز ما از ضروریات باشد. و سلمان فارسی میگفت از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم میفرمود ان وصیی وموضع سری و خیر من اترك بعدی ینجز عدتی و یقضی دینـی علی بن ابی طالب

١ـــ آنرا حاکم درص ١٧٢ ج٣ صحیح مستدرك خود روایت کرده.

٢ـــ چنانچه درص ٢٥٤ ج٣ شرح نهج البلاغه درآخر شرح خطبه قاصعه است.

یعنی وصی من و جای راز من و بهترین کسیکه پس از خود میگذارم که وعده مرا انجام دهد و وام مرا ادا کند علی بن ابی طالب است . وابوایوب انصاری حدیث کرده که وی از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده که بحضرت فاطمه سلام الله علیها میفرمود اما علمت ان الله عزوجل اطلع علی اهل الارض فاختار منهم اباك فبعثه بیائم اطلع الثانیه فاختار بعلك فاوحی الی فانکحته و اتخذته وصیا یعنی مگر ندانستهٔ که خدایتعالی باهل زمین سرکشی فرمود پدر ترا ازایشان برگزید و اورا بپیغمبری مبعوث فرمود و بار دیگر سرکشی فرمود شوهر ترا برگزید پس بمن وحی فرمود تا بوی دختر دادم و او را وصی خود قرار دادم . و بریده حدیث کرده و گفته از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود لکل نبی وصی و وارث وان وصیی و وارثی علی ابن ابی طالب[1] یعنی هر پیغمبری را وصی و وارثی است و همانا که وصی و وارث من علی بن ابیطالب است. وجابربن یزید جعفی هرگاه از حضرت امام محمدباقر حدیث میکرد میگفت چنانچه در ترجمه جابر در میزان ذهبی است) حدثنی وصی الاوصیآء یعنی حدیث کرد مرا وصی اوصیآء وام الخیر دختر حریش با رقیه در صفین خطبه عالیه خواند که مردم کوفه را برجنك معویه برانگیزاند پس ازجمله چیزهائیکه در آن خطبه گفته این بود بیائید خدایتعالی شما را برحمت خود مشمول بدارد بسوی امام عادل و وصی وفی وصدیق اکبر تا آخر کلام وی[2] .

۱ــ اینحدیث بریده و حدیث ابوایوب و حدیث سلمان که سابق براینحدیثند در جواب ۳٤ مذکور داشته‌ایم .

۲ــ آنرا امام ابوالفضل احمدبن طاهر بغدادی درص ٤۱ درکتاب بلاغات النساء بسندحود از شعبی روایت کرد .

این برخی است از آنچه پیشینیان بذکر وصیت درخطبه ها وحدیث خود آشکار نموده‌اند. و هر که حالات آنان را تتبع کند خواهد یافت که ایشان لفظ وصی را بر امیرالمومنین علیه السلام اطلاق میکردند مثل اطلاق اسمآء بر مسمیات حتی اینکه صاحب تاج العروس در ماده وصی ص ۳۹۲ جزء دهم گفته و الوصی کغنی لقب علی رضی الله عنه یعنی وصی بر وزن غنی لقب علی رضی الله عنه است. اما آنچه دراینخصوص در اشعارشان آمده پس ممکن نیست در اینکتاب احصآء آن نمود و ما فقط آنچه مقصود بآن تمام میشود ذکر می نمائیم عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب این شعر گفته.

وصی رسول الله من دون اهله　　وفارسه ان قیل هل من منازك

و مغیره بن الحارث بن عبدالمطلب از جملهٔ ابیاتی که اهل عراق را بر جنك معویه در صفین تحریض میکند گفته،

هذا وصی رسول الله قائد کم　　و صهره و کتاب الله قد نشرا

و عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب گفته،

و منا علی ذاك صاحب خیبر　　و صاحب بدریوم سالت کتائبه

وصی النبی المصطفی و ابن عمه　　فمن ذاید انیه و من ذایقاربه

و ابوالهیثم بن التیهان گفته و او بدری بود از جمله ابیاتی که در در روز جمل انشا نمود،

ان الوصی اما منا و ولینا　　برح الخفاء و باحت الاسرار

و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین گفته و او هم بدری است ازجمله ابیاتیکه در روز جمل انشاء کرد،

یا وصی النبی قد اجلت الحر　　ب الاعادی و سارت الاظعان

و هم او گفته رضی‌الله عنه

اعائش خلی عن علی و عیبه　　بمالیس فیه انما انت والدة
وصی رسول‌الله من‌دون اهله　　وانت‌علی ماکان‌من‌ذاك‌شاهدة

و عبدالله‌بن بدیل بن ورقآء خزاعی‌روز جمل گفته و آواز دلیران صحابه است و او و برادرش عبدالرحمن روز صفین شهید شدند.

یا قوم للحظه العظمی التی حدثت　　حرب الوصی ومالحرب من‌اس

و از شعر امیرالمومنین علیه‌السلام است درصفین:

ماکان یرضی احمد لواخبرا　　ان یقرنوا وصیه والابترا

و جریربن عبدالله صحابی گفته از جمله ابیاتیکه آنها بشرجیل بن السمط فرستاده و در آنها ذکر حضرت علی علیه‌السلام نمود،

وصی رسول‌الله من دون اهله　　و فارسه‌الحامی‌به‌یضرب‌المثل

و عمربن حارثه انصاری گفته‌از جمله ابیاتی که در بارهٔ محمدپسر امیرالمومنین علیهماالسلام که معروف بابن الحنفیه است انشاءکرده

سمی‌النبی وشبه الوصی　　ورایته لونها العندم

و وقتیکه‌مردم‌بعد ازعثمان‌با علی‌علیه السلام بیعت کردندعبدالرحمن بن جعیل گفته،

لعمری لقد بایعتم ذاحفیظة　　علی‌الدین معروف‌العفاف‌موفقا
علیا وصی المصطفی وابن‌عمه　　و اول‌من‌صلی‌اخاالدین‌والتقی

و مردی ازو در روز جمل گفته

هذا علی و هو الوصی　　اخاه یوم النجوة النبی
و قال هذا بعدی لولی　　وعاه واع ونسی الشقی

و جوانی از بنی ضبه که علامتی داشت از لشکر عائشه بر آمد و میگفت،

نحن بنوضبة اعلاء علی ذاك الذی یعرف قدمابالوصی
وفارس الخیل علی عهدالنبی ما انا عن فضل علی بالعمی
لکننی انعی ابن عفان التقی

و سعید قیس همدانی که با علی علیه‌السلام بود روز جمل گفته

ایه حرب اضرمت نیر آنها و کسرت یوم الوغی مرانها
قل للوصی اقبلت قحطانها فادع بها تکفیکها همدانها
هم بنوها و هم اخوانها

و زیادبن لبید انصاری که هم با علی علیه‌السلام بود روز جمل گفته:

کیف تری الانصار فی یوم الکلب انا اناس لابنالی من عطب
ولا نبالی فی الوصی من غضب و انما الانصار جدلا لعب
هذا علی و ابن عبدالمطلب ننصره الیوم علی من قد کذب
من یکسب البغی فبئس ما اکتسب

و هم هجربن عدی کندی در آنروز گفته،

یا ربنا سلم لنا علیا سلم لنا المبارك المضیا
المؤمن الموحد التقیا لاخطل الرأی و لاغویا
بل هادیا موفقا مهدیا واحفظه ربی واحفظ النبیا
فیه فقد کان له ولیا ثم ارتضاه بعد وصیا

و عمروبن احیحه روز جمل در باب خطبه حضرت امام حسن علیه السلام بعداز خطبه ابن الزبیر گفته،

حسن الخیر یا شبیه ابیه قمت فینا مقام خیر خطیب
قمت بالخطبه التی صدع الله بها عن ابیك اهل العیوب
لست کابن الزبیر لجلج فی القو ل و طاطاعنان فسل مریب

وابی الله ان یقـوم بما قـا مبه ابن الوصی وابن النجیب

ان شخصا بین النبی لك الخیر و بین الوصی غیر مشوب

و هم روز جمل زجربن قیس الجعفی گفته ،

اضربکم حتی تقرو العلی خیر قریش کلها بعد النبی

من زانه الله و سماه الوصی

و هم زجربن قیس روز صفین گفته

فصلـی الا له علـی احمد رسول المليك تمـام النعم

رسول المليك و من بعده خليفتنـا القائم المدعم

عليا عنيت وصی النبی يجالد عنه غواة الامـم

و اشعث بن قیس الکندی گفته

اتانا الرسوك رسول الوصی علی المهذب من هاشم

وزیر النبی و ذی صهره و خیر البریه و العالم

و نعمان بن العجلان الرزقی انصاری در صفین گفته

کیف التفرق و الوصی امامنا لا کیف الاحیرة و تخاذلا

فذروا معویة الغوی و تابعوا دین الوصی لتحمدوه اجلا

وعبدالرحمن بن ذوئیب اسلمی گفته ازجمله ابیاتیکه درآنها معویه را به لشگرهای عراق تهدید میکنند

یقود هم الوصی الیك حتی یردك عن ضلال و ارتیاب [1]

---

۱ — این بیت وهرچه قبل از آن از اشعارو رجزها است درکتب اخبار و سیر حاضه آنچه متعلق است بواقعه جمل وصفین ذکر شده و همه آنها را ابن ابی الحدید در مجلد اول شرح النهج ص ٤٧ — الی ص ٥٠ درشرح خطبه که مشتمل بر ذکر آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم در فقره ولهم خصائص حق الولامه و فهم الوصیته والوارثه الی اخرو بعداز نقل ابن اشعار میگوید واشعاریکه متضمن این لفظ (الوصیه) باشد بسیار است ولیکن مادراینجا بعضی ازآنچه درایند وجنك گفته شده یعنی ازکتاب جمل ابی مخنف و کتاب صفین یضربن مزاحم واما غیراز آنها ازحصرو و احصاء بیرون باشد واگرخوف ملال نبود ورقهای بسیارازآن پرمیکردم اه .

وعبدالله‌بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب گفته

و ان ولی الامر بعد محمد — علی و فی کل المواطن صاحبه
وصی رسول‌الله حقا و صنوه — واول من صلی ومن لان جانبه

و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین گفته

وصی رسول‌الله من دون اهله — وفارسه مذکان فی سالف الزمن
واول من صلی من الناس کلهم — سوی خیرة النسوان والله ذوالمنن

وزفر بن خدیفه اسدی گفته

فحوطوا علیا و انصروه فانه — وصی و فی الاسلام اول اول[1]

وابوالاسود دئلی گفته

احب محمداً حبا شدیدا — و عباسا و حمزة والوصیا[2]

ونعمان بن عجلان گفته واوشاعر انصار ویکی ازبزرگان ایشان بوده از جمله ابیات قصیده که عمرو بن عاص را مخاطب ساخته

و کان هوانا فی علی و انه — لاهل لها من حیث تدری ولاتدری
فذاک یعون الله یدعوالی الهدی — وینهی عن الفحشاء والبغی والنکر
وصی النبی المصطفی وابن عمه — و قاتل فرسان الضلالة والکفر

وفضل بن عباس ازجمله ابیاتی گفته[3]

الاان خیر الناس بعد نبیهم — وصی النبی المصطفی عندذی الذکر
و اول من صلی وصنو نبیه — واول من اردی الغواة لدی بدر

---

۱ - این بیت زفرودوبیت عبدالله بن ابی سفیان ودوبیت خزیمه را امام اسکافی درکتاب نقض عثمانیه از ایشان روایت کرده وابن ابی الحدید درآخرشرح خطبه قاصعه ص۲٦۸ج ۳ شرح النهج نقل نموده . ۲ - آنرا زبیربن بکار درموفقیات ذکر کرده و ابن ابی الحدید ص ۱۳ ج ۳ شرح النهج نقل نموده ولیکن ابن عبدالبراین قصیده را در استیعاب در ترجمه نعمان آورده ومحل شاهد را انداخته (واینکارانسان است) ۳ - آنرا ابن اثیردر ج۳کامل ص ۷٤ آورده الا اینکه گفته الاان خیرالناس بعد ثلاثه الخ .

وحسان بن ثابت گفته از جمله ابیاتی که علی علیه‌السلام را بزبان همه انصار مدح میکنند

[1]حفظت رسول‌الله فینا و عهده الیك ومن اولی به منك من ومن
الست اخاه فی الهدی و وصیه واعلم منهم بالکتاب وبالسنن

و بعض شعراء گفته و حضرت امام حسن بن علی علیه‌السلام را مخاطب داشته.

یا اجل الانام یاابن الوصی انت سبط النبی و ابن علی[2]

[3]وام سنان بنت خیثمة بن خرشه مذحجیه ابیاتی گفته درمدح علی علیه‌السلام از آنجمله این بیت است.

قد کنت بعد محمد خلفا لنا اوصی الیك بنا فکنت و فیا

این است آنچه عجالة دراینکتاب ازشعر منظوم دراینموضوع که در عهد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته شده یا کرده شد. وهرگاه متصدی زمان بعداز آنحضرت علیه‌السلام شویم هرآینه کتاب ضخیمی باید ومعذلك اعتراف بعجزاز احصاء آن خواهیم نمود با اینکه استیعاب آنچه دراینموضوع گفته شده موجب ملالت باشد وکاهست ازموضوع اصلی خارج شده باشیم دراینصورت باید بکمی از کلام مردان مشهور اکتفا نموده آن را مثال باقی آنچه دراین معنی گفته شده قرار دهیم - کمیت بن زید در

۱ــ آن را زبیربن بکار در موفقیات آورده و ابن ابی‌الحدید درص ۱۵ ج ۲ شرح نهج نقل نموده.

۲ــ آنرا شیخ‌محمد علی حشیشو حنفی درحاشیهٔ ص۶۵ کتاب آثارذوات‌السوار خود نقل کرده وقتیکه ذکر خاتمه بنت‌عامر ومعویه‌را نموده‌که خاتمه این بیت را دربرابر معویه‌انشادنموده در ضمن سخنیکه بروی‌معویه گفته.

۳ــ آنرا امام‌ابوالفضل احمدبن ابی‌طاهر بغدادی درص۶۷ بلاغات‌النساء یادکرده وشیخ محمدعلی حشیشوحنفی درآخر ص۷۸ کتاب آثار ذوات السوار نقل نموده.

قصیده میمیه هاشمیه خود گفته

[1] و الوصی الذی امال التجوبی ی به عرش امة لانهدام
کان اهل العفاف والمجدوالخیر و نقض الامور والابرام
[2] والوصی الولی و الفارس المعلم تحت العجاج غیر الکهام
و وصی الوصی ذی الخطة الفصل و مردی الخصوم یوم الخصام

وکثیربن عبدالرحمن بن الاسود بن عامر الخزوعی معروف بکثیرغرة گفته

وصی النبی المصطفی وابن عمه و فکاک اعناق و قاضی مغارم

وابو تمام طائی درقصیده [3] رائیة خود گفته

و من قبله احلفتم لوصیه بداهیة دهیآء لیس لها قدر
فجئتم بها بکراعواناولم یکن لها قبلها مثلاعوان ولابکر
اخوه اذا عدالفخار وصهره فلامثله اخ و لا مثله صهر
و شد به ازرالنبی محمد کما شد من موسی بهارونه ازر

---

۱ — شیخ علامه محمدمحمود رافعی درشرح هاشمیات درشرح این بیت گفته مرادبوصی حضرت علی کرم الله وجهه است ازآن وصی نامیده شده که حضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله و سلم بوی وصیت نموده ازآنجمله ابن بریده ازپدرخود مرفوعا روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لکل نبی وصی و ان علیاوصیی ووارثی یعنی هر پیغمبر یراوصیی باشد وهمانا که علی وصی ووارث من است (هم او گفته) که مربدی ازحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه (هم گفته) که نجاری از سعد روایت کرده که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم بسوی ثبوک روان شد و علی علیه السلام را بجای خود گذاشت پس عرض کرد مرابا کودکان وزنان میگذاری فرمود الاترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الاانه لا نبی بعدی (هم گفته) که ابن قیس الرقیات گفته نحن من البنی احمد والصدیق منا التقی والحکما و علی وجعفر ذوالجناحین هناك الوصی والشهداء (هم گفته) و اینخبری است که آن را زیاد میگفتند آنگاه استشهاد کرده به آنچه ما دراصل کتاب آنرا نقل نمودیم ازکثیرغرة .

۲ — محمدمحمود رافعی گفته ولی عهد بعد ازحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم .

۳ — مطلع ان قصیده این بیت است اظبیة حیث استنت الکثب العفو وآن دردیوان وی است .

ودعبل بن علی خزاعی دررثاء حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفته

راس ابن بنت محمد و وصیه　　یا للرجال علی قناة یرفع

وابوالطیب متنبی گفته (وقتیکه باوعتاب کردند درترك مدح سرائی اهل البیت علیهم السلام چنانچه دردیوان اوست)

و ترکت مدحی الوصی تعمدا　　اذکان نورا مستطیلا مثلا

واذا استطال لشئی قام بنفسه　　وصفات ضوءالشمس تذهب باطلا

وهم او درمدح ابوالقاسم طاهربن الحسین بن طاهر علوی گفته چنانچه دردیوان اوست

هوابن رسول الله و ابن وصیه　　و شبههما شبهت بعدالتجارب

و مانند این از آنچه احصاء و استقصاء آن نتوان کرد والسلام ش ،

سؤال ۵۵- بتاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۰

درسؤال وهم ما بشما گفتیم که برخی از متعصبین شما باشمادراسناد مذهبتان (در فروع و اصول دین) بائمه اهل البیت علیه السلام مخاصمت و منازعت دارند و ما بخود ما وعده دادیم که در اینخصوص بشمامراجعه کنیم و اکنون وقت آن وعده رسیده پس آیا تفضلی میفرمائید بچیزیکه باعث دفع نزاع آنان شود والسلام س ،

جواب ۵۵- بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - تواتر مذهب شیعه از ائمه اهل البیت علیهم السلام
۲- تقدم شیعه درتدوین علم درزمان صحابه ۳- اصحاب تالیفات شیعه در زمان تابعین و تابعین تابعین

۱ — هماناکه خردمندان بیقین پیوستگی شیعه امامیه راخلفاعن سلف

در اصول و فروع دین فقط بعترت طاهره صلوات‌الله‌و سلام علیهم اجمعین میدانند پس رای آنان تابع رای ائمه عترت است علیهم‌السلام در فروع و اصول سائر چیزهائیکه‌از کتاب و سنت گرفته میشود یا بکتاب وسنت‌تعلق دارد از جمیع علوم . در هیچ‌چیزی از آن بغیر ایشان اعتماد ندارندوبغیر ایشان علیهم‌السلام رجوع نمیکنند پس آنان خدایتعالی‌راعبادت میکنند و بسوی او تعالی‌تقرب میجویند بمذهب‌ائمه‌اهل‌البیت علیهم‌السلام‌ومذهب دیگر نیابند که بآن بگروند وبدل‌آنرا پسندیده‌ندارند. گذشتگان رستگارشان از عهد حضرت امیرالمومنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرات امامان نهگانه ازذریه حضرت امام حسین علیهم الصلوة‌والسلام تا اینزمان ما بر آن گذاشته‌اند و فروع و اصول را از هر یکی از ایشان علیهم‌السلام جمعی بسیار از ثقات شیعه و حفاظشان و جماعتی از اهل ورع و ضبط و اتقان که برتواترزیادتی دارد فراگرفته‌اند پس آنرا برای کسانیکه بعداز ایشانندبرسبیل‌تواتر قطعی روایت کردندوآنان برای کسانیکه بعداز ایشانند بر این سبیل روایت کردند و چنین بود کارشان در هر خلف وجیلی تابما منتهی شد مثل آفتاب روشن بی‌پرده پس ما اکنون‌برهمان طریقهٔ هستیم که ائمه‌آل رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم‌برآن بودند وما همه مذهب ایشان علیهم‌السلام را ازپدران خود روایت میکنیم وهمه پدران ماازهمه پدران خود روایت نمودند وهمین حال درجمیع‌اجیال بوده‌است تا عهد نقیین عسکریین‌حضرت امام حسن عسکری وحضرت‌امام علی نقی‌و حضرت جواد وحضرت رضا وحضرت کاظم وحضرت صادق وحضرت باقر و حضرت زین‌العابدین وحضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله وسلامه علیهم‌اجمعین . وما اکنون‌احاطه‌نداریم

بکسانیکه بصحبت ائمه اهل‌البیت علیهم‌السلام از گذشتگان شیعه فائز شده‌اند واحکام دین را ازایشان شنیده اندوعلوم اسلام را ازایشان حامل شده‌اند ووسع ازاستقصاء وشماره ایشان تنگی میکند وبس است ترا آنچه ازاقلام اعلام ایشان ازمؤلفات سودمند ایشان که استیفای شماره آنها در این مؤلف ممکن نیست بیرون شده وآنها را ازنورائمه هدی ازآل‌محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم اقتباس نموده‌اندوازدریا های ایشان اغتراف نموده‌اند ازدهنهایشان شنیده‌اند و از لبهایشان اخذ کرده‌اند پس آنمؤلفات دیوان علم وعنوان حکم ایشانند در زمان خودشان علیهم‌السلام تالیف شده و بعد از خودشان مرجع شیعه بوده وبآن امتیاز مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام برغیر آن از مذاهب مسلمانان ظاهرشده زیرا که ما نمیشناسیم که کسی از مقلدین ائمهٔ اربعه مثلا درزمان خودشان کتابی دریکی ازمذاهب ایشان تالیف کرده باشد. فقط بعد از انقضاء زمانشان مردم تالیف نموده‌اند و تالیفات زیادی نمودند در وقتیکه مقررشد که تقلید منحصردرایشان (ائمه اربعه) وامامت در فروع برایشان مقصور باشد و در زمان حیاتشان مثل سائر فقهاء ومحدثین بودندکه با ایشان معاصر بودند وبرای ایشان امتیازی بر کسانی که درطبقه ایشان بودند نبود. وازینرو در عهد ایشان کسیکه اهتمام بتدوین گفته هایشان داشته باشد نبود مثل اهتمام شیعه بتدوین گفته های معصومین امامان ایشان (بررای شیعه) زیرا که شیعه ازاول نشأه خود رجوع دردین را بغیر امامان خود جائز نمیدانستند و ازاینرو این همه‌ملازمت ومواظبت برایشان نمودندودر فرا گرفتن معالم دین بایشان منقطع شدند ووسع وطاقت خودرا درتدوین هرآنچه ایشان بشیعه شفاها بیان نموده‌اند مبذول داشتندواستفراغ همت وعزیمت درآن نمودندباندازهٔ که مزید

آن نیست بجهة حفظ علمی که (برأی شیعه) جزآن نزد خدایتعالی صحیح نباشد وبس است ترا (از آنچه در زمان حضرت صادق علیه‌السلام نوشته‌اند) آن اصول چهار صدگانه. وآنها چهار صد کتابند که چهارصد نفر مصنف درزمان حضرت صادق علیه‌السلام از فتوا های آن بزرگوار نوشته‌اند واصحاب حضرت صادق‌را علیه‌السلام غیر آن چهارصد کتاب کتاب کتابهای دیگری است که شماره آنها اضعاف اضعاف آنها میشود چنانچه تفصیل اینمطلب انشاالله عنقریب گوشزد شما خواهد شد. اما ائمه اربعه پس پیش مردم آنمنزله راکه ائمهٔ اهل‌البیت‌علیهم‌السلام بیش شیعیان‌خود داشتند نداشتند چنانچه ابن خلدون مغربی در فصلیکه برای علم فقه در مقدمه مشهوره خودبسته تصریح نموده وهم جماعتی ازبزرگانشان بآن اعتراف‌نموده‌اندومعذلك‌ما شك نداریم که‌مذاهب‌ائمه اربعه همان‌مذاهب اتباع وپیروانشان است که مدار علمشان درهر طبقه برآن است و آنها را در کتاب های خود تدوین نموده‌اند زیرا که اتباعشان بمذاهب ایشان عارفترند چنانچه شیعه بمذهب امامان خود که خدایتعالی را بعمل‌نمودن بمقتضای‌آن عبادت میکنند ونیت تقرب بخدایتعالی‌بغیرعمل بمذهب ایشان علیهم‌السلام از ایشان متحقق نمیشود عارفترند وهمانا که اهل بحث و تدقیق بالبداهه پیشقدمی شیعه را برغیرخود درتدوین علوم میدانند. زیرا که درعصراول جزعلی علیه‌السلام و اصحاب علم از شیعه وی کسی‌متصدی آن نشده. وشاید سرآن اختلاف صحابه در مباح بودن نوشتن علم و عدم اباحه آن بوده پس‌آنرا عمربن‌الخطاب وجماعتی‌دیگر(چنانچه ازعسقلانی در مقدمه فتح‌الباری وغیراورسیده) مکروه‌داشتند ازترس اینکه مبادا حدیث‌درکتاب خدا مخلوط شودوحضرت علی‌وحضرت امام حسن‌مجتبی

علیهما السلام وجماعتی دیگر آنرا مباح داشتند وامر براین حال باقی ماند تا اهل قرن دوم درآخر عصر تابعین اجماع براباحه آن نمودند.ودر آنوقت ابن جریح کتاب خودرا درآثار ازمجاهد وعطا درمکه تالیف کرد ـ واز غزالی منقول است که آن اول کتابیست که دراسلام تصنیف شده . وصواب آنست که آن اول کتابیست که غیر شیعه ازمسلمانان او را تصنیف نمودند. وبعداز آن کتاب معتمربن راشدالصنعانی است در یمن .آنگاه موطاء مالك است وازمقدمه فتح الباری نقل شده که ربیع بن صبیح اول کسیست که جمع نموده ودرآخر عصر تابعین بوده .وبهرحال پس اجماع منعقد است که در عصر اول تالیفی نداشتند.

امـا حضرت علی علیه السلام وشیعه آن بزرگوار پس درعصراول متصدی اینکار بودند واول چیزیکه آنرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تدوین فرمود کتاب خدای عزوجل بود زیرا که آنحضرت بعد از فراغ از تجهیز حضرت پیغمبر صلی الله وعلیه وآله وسلم برخودسوگندیاد نمود که ردا به دوش مبارك نیندازد جزبرای نماز تا جمع قرآن فرماید. پس آنرا بحسب نزول جمع فرمود وبعام وخاص ومطلق ومقید ومحکم ومتشابه وناسخ و منسوخ وغرائم ورخص وسنن وآداب آن اشاره فرمود وبراسباب نزول در آیات بینات آن تنبیه فرمود وآنچه را که شاید ازبعض جهات اشکال داشته باشد توضیح فرمود .وابن سیرین میگفت اگر این کتاب دست من آمده بود علم در آن بود . وجماعتی ازصحابه اهتمام بجمع قرآن نمودند جزآن که برای آنها دست نداد که آنرا برتنزیل آن گردآوری کنند و چیزی از آنرموزیکه شنیدی در آن نگذاشتند . پس در اینصورت جمع آنحضرت به تفسیرشبیهتر بود .وبعدازفراغت آنحضرت از کتاب عزیز کتابی برای حضرت

سیدة نساء العالمین سلام الله علیها تالیف فرمود که نزد اولاد طاهرین وی معروف بمصحف فاطمه بود که متضمن مثلها وحکمتها وموعظه ها وعبرت ها وخبرها ونادر ها بود که موجب تسلی خاطر وی ازمرگ پدرش سیدانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم باشد. وبعداز آن کتابی دردیات تالیف فرمود که آنرا موسوم بصحیفه نموده وآنرا ابن سعد در آخر کتاب معروف بجامع خود با اسناد بامیر المؤمنین علیه السلام ایراد نموده و دیدم که بخاری و مسلم از اینصحیفه درچندجا ازصحیح خودشان یادنموده اند وروایت کرده اند. وازجمله چیزهائی که ازاین صحیفه روایت کرده اند آنست که ازاعمش ازابراهیم تیمی ازپدرش روایت کرده اند که گفت قال علی رضی الله عنه ما عندنا کتاب نقرؤه الا کتاب الله غیر هذه الصحیفه قال فاخرجها فاذا فیها اشیاء من الجراحات واسنان الابل قال وفیها المدینة حرم ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیها حدثا او اوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی علی رضی الله عنه فرمود نزد ما کتابی جز کتاب خدا نیست که آن را بخوانیم مگر اینصحیفه (راوی) گفت پس آن حضرت آنصحیفه را بیرون آورد دیدم که در آن چیزهائی (یعنی مسائلی) ازجراحات واسنان شتران بود (راوی) گفت ودرآن بود که مدینه حرم است میان عیر تاثور پس هرکس درآن امر منکری بعمل آورد یا کسیرا که منکری بعمل آورد پناه دهد پس بروی لعنت خدا وملائکه و مردم همه باد. این حدیث بلفظ بخاری است در باب گناه کسی که از موالی خود بیزاری نماید ازکتاب فرائض جزء چهارم[1] صحیح وی وآن موجود است درباب فضل المدینة از کتاب حج جزء اول صحیح مسلم[2] وامام احمدبن حنبل درمسند خود از اینصحیفه بسیار روایت کرده وازآن

۱ــ ص ۱۱۱ ۲ــ ص ۵۲۳

جمله درجزء اول مسند خود ص ۱۰۰ ازحدیث علی علیه السلام ازطارق بن شهاب روایت کرده که حاضر بودم خدمت علی رضی الله عنه واوبالای منبر میفرمود والله ماعندنا کتاب نقرؤه علیکم الا کتاب الله تعالی وهذه الصحیفه وکانت معلقة بسیفه اخذتها من رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم الحدیث یعنی بخدا قسم که پیش ما کتابی نیست که آنرا برشما بخوانیم جز کتاب خدایتعالی واینصحیفه (وآن در شمشیر آنحضرت آویزان بود) که آنرا ازحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم اخذنموده‌ام الحدیث .

ودرروایت صفارازعبدالملك آمده که گفت حضرت باقرعلیه السلام کتاب حضرت علی علیه السلام را خواست پس حضرت جعفرصادق علیه السلام آنرا آورد که پیچیده بود مثل ران یکنفرمرد پس دیدم که درآن بود ان النساء لیس لهن من عقار الرجل اذا توفی عنهن شی یعنی زنانرا حقی در زمین مرد نباشدپس از مردن وی پس حضرت باقرعلیه السلام فرمود بخدا قسم که این خط حضرت علی علیه السلام و املاء حضرت رسولخدا است صلی الله علیه وآله وسلم وبحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جماعتی از شیعیانش اقتداءنموده درعهد آنحضرت تالیف نمودند . از آنجمله سلمان فارسی وابوذر غفاری است چنانچه ابن شهرآشوب ذکر کرده آنجا که گفته اول کسیکه دراسلام تصنیف کرد حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بود آنگاه سلمان فارسی آنگاه ابوذر اه

وازآنجمله ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصاحب بیت المال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است واواز دوستان خاص و صاحبان بصیرت بشأن آنحضرت علیه السلام بود . کتاب سنن واحکام و قضایا تالیف او است که آنرا مخصوصا از حدیث حضرت علی علیه السلام

جمع نمود و آنکتاب نزد پیشینیان ما درنهایت عظمت بود و آنرا بطرق و اساتید خود روایت نموده‌اند • واز آنجمله علی بن ابی رافع است (واودر زمان حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم تولدشده وآنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم ویرا علی نام نهاده چنانچه در اصابه درترجمه وی‌است) کتابی درفنون‌فقه بروفق‌مذهب اهل‌البیت تالیف‌نموده وایشان‌علیهم‌السلام این کتاب را بزرگ‌میداشتندوشیعیان‌خودرا امرمیفرمودند که‌بآن رجوع کنند. موسی بن عبدالله بن الحسن گفت کسی از پـدرم سئوال ازتشهد کرد پس پدرم فرمود کتاب پورا بورافع را بیار پس آنرا بیرون آورد و برما املاء فرمود اه •

وصاحب کتاب روضات‌الجنات گفته که ظاهرا اینکتاب اول کتابی است فقهی که در شیعه تصنیف شده واورحمه‌الله درآن باشتباه رفته • واز آنجمله عبیدالله بن ابی‌رافع است که کاتب حضرت علی‌علیه‌السلام ودوستدار آنحضرت بود که ازحضرت پیغمبرسماع‌نموده واز آنحضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم‌روایت کرده‌فرمایش‌آنحضرترا بحضرت جعفر(طیار) علیه‌السلام اشبهت خلقی و خلقی یعنی تودر هیئت وخوی‌من بمن‌شبیه باشی آنرا از وی جماعتی روایت کرده‌اند از آنجمله احمدبن حنبل است درمسند خود وابن حجردرقسم‌اول‌اصابه خود ذکرکرده‌بعنوان‌عبیدالله‌بن اسلم‌زیرا که نام پدر وی ابورافع اسلم بوده این عبیدالله کتابی درباب کسانیکه درصفین از صحابه با حضرت علی علیه‌السلام حاضر بوده‌اند تالیف نموده. ابن حجررا دیدم ازآن در اصابه خود بسیار نقل میکند پس مراجعه کن[1] و از آنجمله ربیعة‌بن‌سمیع‌است ویرا کتابی‌است درزکوة چهارپایان ازحدیث وحضرت

۱- رجوع بترجمه جبیربن‌الحباب بن‌المنذرانصاری کن‌در قسم اول‌اصابه

علی ازحضرت رسول خدا صلی‌الله علیها و آلها وسلم و از آنجمله اصبغ بن نباته است صاحب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و وی ازمنقطعین بآن حضرت بود، عهد آنحضرترا باشتروصیت آنحضرترا بفرزندش محمد علیه‌السلام روایت کرده واین هردو را اصحاب ما باسانید صحیحه خود بوی روایت کرده‌اند. وازآنجمله سلیم بن قیس الهلالی صاحب حضرت علی علیه‌السلام است. از آنحضرت وازسلمان فارسی روایت کرده اورا کتابیست در امامت که آنرا امام محمدبن ابراهیم نعمانی درغیبت ذکر کرده و گفته: و خلافی نیست میان تمام شیعه از کسانیکه حامل علم بوده‌اند یا روایت علم ازائمه علیهم‌السلام نموده‌اند دراینکه کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی است ازکتب اصولیکه آنهارا اهل علم وعاملان حدیث اهل‌البیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند واینکه آنکتاب قدیمترین آنهااست وآن ازاصولی است که شیعه به آنها رجوع وبرآنها اعتماد میکند. اه و اصحاب ما متصدی ذکر کسانیکه از اهل آن طبقه از سلف صالحشان تالیف کتابی نموده‌اند شده‌اند پس هر که‌خواهدمراجعه بفهرستها وتراجم رجال ایشان نماید.

واما مؤلفین گذشتگان‌ما ازاهل طبقه ثانیه (طبقه تابعین) پس‌این کتاب ما ازبیان‌ایشان‌تنك شود. ومرجع درمعرفت ایشان‌ومعرفت مصنفات ایشان واسانید آنها بایشان‌بتفصیل همان فهرستهای‌علمای ما ومؤلفات‌ایشان است درتراجم رجال[۲]

نوراهل‌البیت علیهم‌السلام (درایام اینطبقه) ساطع شد. وپیشتراز آن نور بابرهای ظلم ستمکاران پوشیده بود. زیرا که فاجعه طف (واقعه

۲ ـ مثل فهرست نجاشی وکتاب منتهی‌المقال فی‌احوال‌الرجال تالیف شیخ ابی علی وکتاب منهج‌المقال فی‌تحقیق‌الرجال تالیف میرزا محمد وغیرآنها ازمؤلفات این فن وآنها بسیارند

کربلاء) دشمنان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را رسوا کرد وآنانرا از از انظار خردمندان برانداخت و روی ارباب بحث را بمصائب اهل البیت متوجه نمود نداز وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازدنیا رفت واین واقعه مردم را بواسطه آن مصائب فادحه خود مجبور ساخت که ازاساس آن بحث کنند وایشانرا وادار نموده که تحقیق دراطراف علل واسباب آن نمایند پس بریشه و تخم آنواقعه پی بردند • و بدانواسطه ارباب حمیت از مسلمانـان برای حفظ مقام اهل البیت ونصرت ایشان علیهم السلام برخواستندزیرا که طبیعت بشریه بجبله خود قیام بنصرت مظلوم میکند وازستمکـار متنفر میباشد و گویا مسلمانان بعد از آنواقعه فاجعه در دوره جدیددرآمدندوبدوستی ومتابعت حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام گرائیدندوبفروع واصول دین ودرهرچه‌از کتاب وسنت ازسایر فنون اسلامیه اخذ میشود بآن بزرگوارانقطاع ورزیدندوبعدازآن بزرگوار بفرزندش حضرت امام ابوجعفر باقرعلیه‌السلام پناه بردند و اصحاب ایندو امام بزرگوارهزارها نفراز گذشتگان امامیه بودند که شمارهٔایشان نتوان کرد لکن کسانیکه نامها واحوال ایشان درکتب تراجم حاملان علم ازاین دو بزرگوار علیهما السلام تدوین شده قریب چهارهزار مرد باشندوتالیفات ایشان قریب ده هزار کتاب یازیادتراست که اصحاب ما درهرطبقه بعدآن ها را ازایشان باسانیدصحیحه روایت کرده‌اندوجماعتی ازبزرگان آنمردمان بزرك بخدمت آندوبزرگواروخدمت یادگار ایشان حضرت امام جعفرصادق علیهم الصلوة والسلام درك فیض نمودند و بهره بیشترجماعتی را از ایشان بود که بقدح معلای علم و عمل فائزشدند •

از آنجمله ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح الجریری است که قاری و

فقیه و محدث و مفسر و اصولی و لغوی مشهور است و از موثقترین مردم بود که هر سه امام علیهم السلام را ملاقات نموده و از ایشان علوم و افر و احادیث بسیار روایت نموده و بس است ترا که از حضرت صادق علیه السلام بالخصوص سی هزار[1] حدیث روایت کرده چنانچه آنرا میرزا محمد در کتاب منتهی المقال[2] در ترجمه ابان باسناد بابان بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و ویرا مکانت و منزلت و سابقتی نزد ایشان علیهم السلام بود. وقتیکه او باحضرت باقر علیه السلام در مدینه بود آن حضرت بدو فرمود اجلس فی المسجد و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك یعنی درمسجد بنشین و بمردم فتوی بده چه من دوستدارم که مثل تو در شیعیان من دیده شود. و حضرت صادق علیه السلام باو فرمود. ناظر اهل المدینه فانی احب ان یکون مثلك من رواتی و رجالی یعنی با اهل مدینه مناظره کن چه من دوستدارم که مثل تو از رواة و رجال من باشد. و وقتیکه بمدینه میآمد بسوی وی حلقه ها بهم میخورد (یعنی حلقهٔ های علماء متفرق می شدند و مردم بسوی وی روی مینمودند و گرد وی جمع میشدند) و ستون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را برای وی خالی میکردند. و حضرت صادق علیه السلام بسلیم بن ابی حبه فرمود نزد ابان شو که وی از من حدیث بسیاری شنیده پس هرچه وی برای تو روایت کرد آنرا ازمن روایت کن و هم آنحضرت بابان بن عثمان فرمود که ابابن تغلب ازمن سی هزار حدیث روایت کرده پس آن هارا ازوی روایت کن. و وقتیکه برحضرت صادق علیه السلام وارد میشد حضرت با وی معانقه و مصافحه میفرمود و امر

۱ ـ ائمه اینفن مثل شیخ بهائی در وجیزه خود و جماعتی از بزرگان امت تصریح بر آن نموده‌اند مولف ۲ ـ رجوع برحال میرزا محمد کن ترجمه ابان تغلب ص۱۶ طبع ایران مترجم

مینمود تابالشی برای وی بگذارند وبتمامه بوی روی میآورد • ووقتیکه به آنحضرت خبرمرگ وی دادند فرمود بخدا قسم که مرگ ابان دل مرا بدرد آورد . ووفات وی سنه ۱٤۱ یکصد وچهل ویك بود وابان را از انس بن مالك واعمش ومحمد بن المنکدر وسماك بن حرب وابراهیم نخعی وفضیل بن عمرو حکم روایاتی است ومسلم واصحاب سنن اربعه بوی احتجاج نموده اند چنانچه درجواب ۸ بیان نمودیم آنرا و اینکه بخاری بوی احتجاج نکرده ضرری بوی نمیرساند زیرا که اورا بائمه اهل البیت حضرت صادق وحضرت کاظم وحضرت رضا و حضرت جواد و حضرت امام علی نقی وحضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین تسلی و صبراست چه بخاری به ایشان علیهم السلام بلکه بسبط اکبرسید جوانان اهل بهشت احتجاج نکرده بلی بمروان بن الحکم وعمران بن حطان و عکرمه بربری و غیر ایشان از امثالشان احتجاج نموده فانالله والیه راجعون •

وابانرا تصنیفات مفیده ایست ازآنجمله کتاب تفسیر غریب القران است درآن شواهد بسیار ازشعربرآنچه در قرآن آمده ایراد نموده و بعد از وی عبدالرحمن بن محمد ازدی کوفی آمدو کتاب ابان ومحمدبن السائب الکلبی وابن روق عطیه بن الحارث را جمع نمودوهمه را یك کتاب قرار داد وآنچه درآن اختلاف وآنچه درآن اتفاق داشته اند بیان نمود . پس گاهی کتاب ابان تنها وگاهی مشترك میآید بنا برعمل عبدالرحمن واصحاب ما هریك از ایندو کتابرا باسانیدمعتبره وطرق مختلفه روایت کرده اند ــ وابان را کتاب فضائل وکتاب صفین است • و اورا اصلی است ازاصولیکه امامیه دراحکام شرعیه خود برآنها اعتماد دارند وتمام کتابهای اورا باسنادبخود اوروایت کرده اند ــ وتفصیل در کتب رجال است •

واز جمله آنان ابوحمزه ثمالی ثابت بن دیناراست . ازثقات وبزرگان سلف صالح مابود علم را از سه امام حضرت صادق و حضرت باقر و حضرت زین العابدین علیهم السلام فرا گرفته ومنقطع بایشان ومقرب نزد ایشان بود حضرت صادق علیه السلام او را ثنا گفته و فرموده ابوحمزه در زمان خود مثل سلمان فارسی درزمان خود بوده . وازحضرت رضا علیه السلام منقول است که ابوحمزه در زمان خود مثل لقمان است درزمان خود . اورا کتاب تفسیرقرآن است امام طبرسی را دیدم در تفسیرخود (مجمع البیان[1]) از آن تفسیر نقل میکند . واوراست کتاب نوادر وکتاب زهد ورساله[2] حقوق که آنرا از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده واز آنحضرت دعاء سحراورا که روشنتراز شمس وقمراست روایت کرده . واورا ازانس وشعبی روایتی است وازوی وکیع و ابونعیم و جماعتی ازاهل آنطبقه ازاصحاب ما وغیر ایشان روایت کرده اند چنانچه درجواب هشتم دراحوال وی بیان نمودیم .

و مردان دیگری هم هستند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را درك نکرده اند و همان بخدمت حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق رسیده اند .

از آنجمله ابوالقاسم بریدبن معویه العجلی وابوبصیر اصغر لیث بن مراد الجنتری المرادی وابوالحسن زرارة بن اعین وابو جعفر محمد بن مسلم بن سرباج

---

۱ ـ درتفسیر آیه قل لااسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ازسوره شوری مراجعه بتفسیر مجمع البیان کن خواهی یافت که از تفسیرابی حمزة نقل میکند ۲ ـ اصحاب ما کتاب های ابوحمزه را تماما باسانید خود بوی روایت کرده اند وتفصیل درکتب رجال است ـ وسید حجت سید صدرالدین الصدرالموسوی رساله حقوق را مختصر نموده وآنرا چاپ نموده مثل رساله مختصره که جوانان مسلمانان آنرا حفظ نمایند و خوب کاری کرده خداوند مسلمانانرا برعایت جمیل وعنایت جلیل وی متمتع بدارد .

الکوفی الطائفی الثقفی وجماعتی از علمهای هدایت وچراغهای تاریکی هستند که مقام گنجایش استقصآء ایشان را ندارد.

اما اینچهار نفر پس بمقام قرب نائل و بقدح معلی و مقام اعلی فائز شدند حتی اینکه حضرت صادق علیه السلام درباره اینان بعد از ذکر ایشان فرموده هولاامناءالله علی حلاله وحرامه یعنی اینانند امینهای خدای تعالی برحلال و حرام او تعالی و هم آنحضرت فرموده ماا جدا احدا احیی ذکر نا الاز راره و ابوبصیر لیث و محمدبن مسلم و بریدولولاهولاء ما کان احد یستنبط هذا یعنی نمی یابم کسیرا که ذکر ما را زنده کرده باشد مگر زرارة وابوبصیر ابولیث ومحمدبن مسلم و بریدو اگر اینان نبودند کسی اینرا استنباط نمیکرد آنگاه فرمود هولاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه وهم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخرة یعنی اینان نگهدارندگان دینندو امین پدران منند برحلال و حرام خدا و ایشان سبقت گیرندگانند بسوی ما در دنیا و سبقت گیرندگانند بسوی ما در آخرت و هم آنحضرت فرموده بشر المخبتین بالجنة ثم ذکر الاربعة یعنی بشارت ده فروتنان را ببهشت آنگاه اینچهارنفر را ذکر فرمود. و هم آنحضرت در کلام طویلی که در آن ذکر اینان نموده بود فرمود کان ابی ائتمنهم علی حلال الله و حرامه وکانوا عیبته علمه و کذلك الیوم هم عندی مستودع سری و اصحاب ابی حقاوهم نجوم شیعتی احیاء و امواتابهم یکشف الله کل بدعة ینفون عن هذا الدین انتحال المبطلین و تاویل الغالین اه یعنی پدر من ایشانرا بر حلال و حرام خدا امین قرار داده بود و جعبه علم وی بودندو امروز ایشان همچنان نزد من محل ودیعه راز من و اصحاب پدر منند حقاً. و ایشان ستارگان شیعیان منند درحال حیات وممات بواسطه ایشان

خدا یتعالی هر بدعتی را ظاهر میسازد. ایشان از ایندین مذاهب اهل باطل را وتاویل کسانیرا که از حدتجاوزنموده‌اند زائل سازند اه و غیر اینهاازکلمات‌شریفه آنحضرت که‌اثبات فضل‌وشرف‌وکرامت و ولایت برای ایشان میکند آنچه‌عبارت گنجایش بیان آنها را ندارد. و معذلك دشمنان اهل‌البیت علیهم‌السلام آنانرا بهر دروغی آشکار متهم داشته‌اند چنانچه‌آن را در کتاب مختصرالکلام فی‌مؤلفی الشیعی فی‌صدر الاسلام خود تفصیل داده‌ایم و آن در بلندی مقام و بزرگی منزلت ایشان نزد خدا و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌واهل ایمان‌قادح‌نباشدچنانچه‌رشك‌برندگان‌پیغمبران برای پیغمبران خدا جز رفعت‌چیزی زیاد نکردند و اثری در شرائع‌ایشان ننمودند جز انتشار نزد اهل حق و قبول در نفوس خردمندان.

و در زمان حضرت صادق علیه السلام علم بنهایت انتشار یافت. وشیعه پدران آنحضرت از هرسو روباو نمودند پس با انبساط خاطربایشان روآورد و با انس با ایشان معامله فرمود و در تهذیب اخلاقشان کوتاهی نفرمود و در واقف نمودنشان‌بر اسرار علوم‌و دقائق حکمت و حقائق امور خودداری نفرمود چنانچه ابوالفتح شهرستانی در کتاب ملل‌و نحل[1] بآن اعتراف نموده آنجا که ذکرحضرت‌صادق علیه‌السلام نمود وگفته‌اودردین صاحب علم بسیار و ادب کامل در حکمت و زهد بینهایت در دنیا وورع‌تام از شهوات (گفته) ومدتی‌درمدینه اقامت داشت و بشیعیانیکه بدومنسوب بودندافادت‌میفرمودو بر دوستان خود اسرار علوم را افاضت مینمودآنگاه بعراق آمد و مدتی در آنجا اقامت فرمود و هرگز بخیال ریاست نیفتاد و با کسی در امرخلافت نزاعی ننمود (گفته) وهر که در دریای معرفت

۱ — در ذکر فرقه باقریه و جعفریه از فرق در کتاب ملل ونحل.

غرق شد طمع جوی نکند و هر که بر قله حقیقت بر آمد از افتادن هراس ندارد تا آخر کلام وی والحق ینطق منصفا و عنیدا یعنی حق منصف و و معاندرا بنطق آورد.

از اصحاب حضرت صادق علیه السلام جماعتی بسیار مبرز شدند که پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و دریا های علم و ستارگان هدایت بودند و کسانیکه اسامی و احوالشان از آنجماعت در کتب تراجم تدوین شده چهار هزار نفر باشند از عراق و حجاز و فارس و سوریا و ایشان صاحبان مصنفات مشهوره اندمیان علمآء امامیه و از جمله آنها اصول چهارصدکانه است و آنها (چنانچه سابقاً ذکر نموده‌ایم) چهارصد کتابند که چهارصد نفر مصنف ازفتاوی حضرت صادق علیه السلام در زمان آن بزرگوار نوشته‌اند و مدار علم و عمل بعد از آنحضرت بر آنها بود تا اینکه جماعتی از اعلام امت وسفراء ائمه علیهم السلام آنها را در کتابهای مخصوص تلخیص نمودند بجهة آسان نمودن کار برطالب ونزدیك نمودن بر متناول وبهترین این مجموعه‌های کتابهای چهارگانه باشد که آنها مرجع امامیه اند دراصول و فروع ایشان از صدر اول تا این زمان و آنها کافی و تهذیب و استبصار ومن لایحضره الفقیه باشند و آنها متواترند و صحت مضامین آنها مقطوع است وکافی قدیمتر وبزرگتر وبهتر و متقنتر آنها است و درآن شانزده هزار و یکصدو نودو نه حدیث باشد و آن بیشتر است از آنچه صحاح سته بتمامها بر آن مشتملند چنانچه شهید در ذکری و جماعتی از اعلام بآن تصریح نموده‌اند و هشام بن الحکم از اصحاب حضرت صادق وحضرت کاظم علیهما السلام کتابهای بسیار تألیف نموده که از آنجمله بیست و نه کتاب وی اشتهار یافته که آنها را اصحاب ما باسناد های خود بسوی وی روایت کرده اند

و تفصیل آنها در کتاب ما (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر السلام) ذکر شده و آنها کتابهای مفید روشنی است در وضوح بیان و سطوع برهان در اصول و فروع و توحید و فلسفه عقلیه ورد بر زنادقه و ملاحده و طبیعین و قدریه و جبریه و غلاة در باره علی و اهل البیت علیهم السلام و در رد خوارج و نواصب و منکرین وصیت (حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم) بعلی علیه السلام و بر کسانیکه آنحضرترا پس از خلفاء قرار داده‌اند و با آنحضرت جنگ نمودند و بر کسانیکه قائل بجواز تقدیم مفضول بر فاضل شده‌اند و غیر آن وهشام اعلم اهل قرن دویم بود در علم کلام و حکمت الهیه و سائر علوم عقلیه و نقلیه و درفقه و حدیث مبرز ودر تفسیر و سائر علوم و فنون مقدم بود و او از کسانیستکه موشکافی سخن نموده در امامت و تهذیب مذهب بنظر و استدلال نموده . از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت میکندو ویرا نزد ایشان علیهم السلام منزلتیست که وصف بآن احاطه ندارد و بثنائی از ایشان علیهم السلام فائز شده که بواسطه آن درملاءاعلی قدروی بلند میشود . و وی درابتدآء امر از جهمیه بود . آنگاه حضرت صادق علیه السلام را ملاقات نمود و براهنمائی آنحضرت مستبصر شدو بآنحضرت و بحضرت کاظم علیهما السلام پیوست و برهمه اصحاب آندوبزرگوار علیهما السلام تفوق جست . و کسانیکه میخواهندنور خدایتعالی را از مشکاتش خاموش سازند ویرا بتجسم وغیر آن از منکرات بجهة رشك و دشمنی اهل البیت علیهم السلام متهم نموده‌اند و ما داناترین مردمیم بمذهب او و احوال و اقوال پیش ما است و اورا در نصرت مذهب ما آنکتابها است که بآنها اشاره نمودیم . پس زود نباشدکه از اقوال او برما پوشیده باشد (و حال آنکه او از گذشتگان و پیشینیان ما

است) آنچه برای دیگران ظاهر شده با دوری آنان از مذهب و مشرب وی با اینکه آنچه شهرستانی در ملل و نحل از عبارت هشام نقل نموده بر قائل شدن او بجسمیت دلالت نداردو این عین عبارت شهرستانی است که گفته وهشام بن الحکم صاحب غور فی الاصول لایجوزان یغفل عن الزاماته علی المعتزلة فان الرجل و راء مایلزمه علی الخصم ودون مایظهره من التشبیه و ذلك انه الزم العلاف فقال انك تقول الباری عالم بعلم و علمه ذاته فیکون عالما لا کالعالمین فلم لاتقول هوجسم لا کالا جسام ا هیعنی حشام بن الحکم صاحب غور بود در اصول روانیست که از الزامات خود بر معتزله غفلت ورزد زیرا که مرد درپس آنچیزیستکه برخصم آنرا الزام میدارد و غیرآن است که آنرا اظهارمیدارد از تشبیه و آنچنان باشد که او علاف را الزام نمود و گفت که تومیگوئی حضرت باریتعالی عالم است بعلم وعلم اوذات اواست پس باریتعالی عالم باشد نه چون صاحبان علم پس چرا نمیگوئی که او تعالی جسم است نه مانند جسمها ا ه و پوشیده نماند که اینکلام (برفرض که گفته اوباشد)همان بصدد معارضه با علاف بوده و هرکس که بچیزی معارضه کند نمیشود حکم کرد که وی معتقد بآن بوده چه روا باشد که مقصود وی امتحان و تحقیق دقت نظر علاف در مطالب علمیه بوده چنانچه شهرستانی بآن اشاره نموده بقول خود که مرد در پس آنچه برخصم الزام میکند وزیرا آنچه اظهار میکند آنرا از تشبیه باشد ـ با اینکه هرگاه فرض کنیم ثبوت آنچه را که دلالت برتجسیم میکند از هشام پس ممکن است که آن پیش از استبصار او بوده زیرا که دانستی که او سابقاً مذهب جهمیه داشت سپس براهنمائی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم مستبصر شد و از بزرگان مختصن بائمهٔ آل محمد صلی الله علیهم و سلم شد. کسی از سلف و خلف ما

بر چیزی ازچیزهائیکه حضم بوی نسبت میدهد اطلاع پیدا نکرده چنانچه ما اثری از چیزی از چیزهائیکه بزرارة بن اعین و محمدبن مسلم و مؤمن طاق و امثال اینان نسبت میدهند نیافته‌ایم بااینکه ماا ستفراغ وسع و طاقت در بحث از آن نموده‌ایم و آن نیست جز بغی و عدوان و دروغ و بهتان (ولاتحسبن الله غافلاعمایعمل الظالمون).

اما آنچه شهرستانی از هشام نقل کرده که قائل بخدائی حضرت علی علیه‌السلام شده پس چیزی‌است که زن بچه مرده از آن بخنده‌درآید و هشام بزرگتر از آنست که چنین خرافات و سخافت باو نسبت‌داده‌شود واین کلام هشام است در توحید که بتقدیس خدایتعالی از حلول و بلندی ذات اقدسش از آنچه نادانان میگویند ندا میکند و آن کلام وی است در امامت که با فضیلت حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی علیه‌السلام اعلان مینماید و تصریح‌دارد که علی علیه‌السلام از جملهٔامت و رعیت اواست و اینکه او وصی وخلیفه وی است و اینکه او از بندگان خدا است که‌ستمدیده و مغلوب و عاجز ازحفظ حقوق خود بوده اندکه مضطر شده‌اند که بدشمنان خود سربنهند و خائف و مترقب بوده اند و ناصر و معینی نداشتند. و چگونه شهرستانی شهادت می دهد که هشام صاحب غور در اصول بودو این که روا نیست که او از الزامات خود بر معتزله غفلت ورزد و این که زیر آنچیزی است که آنرا بعلاف اظهار داشته که بدو گفت پس‌چرا نمیگوئی که خدا جسمی است نه‌مانند اجسام سپس باو نسبت می‌دهد که او قائل شده باینکه علی علیه‌السلام همان خدایتعالی است مگر این تناقض آشکاری نیست. و آیا لایق است بمثل هشام با غرارت‌فضل او این که خرافات باو نسبت داده شود. نه‌چنین‌است

لکن این مردم جز انتشار بدی نمیخواهنداز روی حسد و ظلم براهل البیت علیهم السلام و بر کسانیکه بر رأی ایشانند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

ودرزمان حضرت کاظم وحضرت رضاوحضرت جوادوحضرت هادی وحضرت حسن زکی عسگری علیهم السلام تألیف بغایت بسیار شد و راویان از ایشان و از رجال امامان پدران ایشان علیهم السلام درشهرها منتشر شدندونهایت جد وجهد در تحصیل علم نمودند و در دریای علوم و اسرار آن غوطه ور شدند و مسائل آنرا احصاو حقائق آنها رامنکشف نموده‌اند پس درتدوین فنون و درجمع آوری معارف پرا کنده کوتاهی نورزیدند .

محقق اعلی‌الله مقامه در معتبر گفته که از شاگردان حضرت جواد علیه‌السلام فضلائی بودند مانند حسین‌بن سعید و برادر وی حسن واحمدبن محمد بن ابی نصر البزنطی واحمدبن محمدبن خالدبرقی و شادان ابوالفضل عمی و ایوب بن نوح و احمد بن محمدبن عیسی و غیر ایشان از کسانیکه تعداد ایشان بطول انجامد(او اعلی‌الله مقامه گفته) که کتابهایشان میان اصحاب نقل شده و بر علم بسیار دلالت دارند.

(مؤلف گوید) و همین ترا بس که کتابهای برقی از صد کتاب متجاوزاست و بزنطی را کتاب بزرگی است معروف بجامع بزنطی وحسین‌بن سعید را سی کتاب است . و ممکن نیست در اینکتاب که تألیفات شاگردان شش نفر از ائمه از اولاد حضرت صادق علیهم السلام را بشمار آوریم جز اینکه ترا بکتابهای تراجم و فهرستهاحواله کنم پس مراجعه کن در آن ها احوال محمد بن سنان و علی‌بن مهریار و حسن بن محبوب و حسن‌بن محمد بن سماعه و صفوان بن یحیی و علی بن یقطین و علی بن فضال و

عبدالرحمن بن بخران وفضل بن شادان (که او را دویست کتاب است) و محمد مسعود عیاشی (که کتابهای وی از دویست متجاوز است) و محمد بن عمیر واحمدبن محمد بن عیسی (که اوازصد نفرازاصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده) ومحمدبن علی بن محبوب وطلحة بن طلحة بن زید و عمار بن موسی الساباطی وعلی بن النعمان و الحسین بن عبدالله و احمد بن عبدالله بن مهران معروف بابن خانه و صدقه بن المنذرالقمی و عبیدالله بن علی الحلبی آنکه کتاب خودرا برحضرت صادق علیه السلام عرضه داشت پس آن بزرگوار آن را تصحیح فرمود وپسند نمود و فرمود اتری لهؤلاء مثل هذاالکتاب یعنی آیا میبینی که اینان چنین کتابی داشته باشند وابی عمروطبیب و عبدالله بن سعید (آنکه کتاب خود را برحضرت رضا علیه السلام عرضه داشت) ویونس بن عبدالرحمن (آنکه کتاب خود را برحضرت امام حسن عسگری علیه السلام عرضه داشت)

وهرکس احوال گذشتگان ازشیعیان آل محمدصلوات الله وسلامه علیهم اجمعین را و اصحاب هریك از امامان نهگانه از ذریه حضرت امام حسین علیه وعلیهم السلام را استقصاء نماید ومؤلفات ایشان را که در عهد ائمه خود علیهم السلام تدوین نموده اند احصا کند وکسانیرا که آنمؤلفات را ازایشان روایت نموده اند وازایشان حدیث آل محمد صلی الله علیهم وسلم را درفروع واصول دین از هزارها نفر حامل شده اند استقراء نماید آنگاه نظری بحاملان اینعلوم دست بدست در هرطبقه از عهد حضرت معصومین نهگانه صلی الله علیهم وسلم تا این زمان ما بیفکند برای وی درست قطع و یقین بتواتر مذهب ائمه علیهم السلام حاصل شود وشك نخواهد کرد دراین که تمام آنچه ما بآن عبادت خدایتعالی میکنیم ازفروع واصول همان ازآل

رسول صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مأخوذ است. در این جز مکابر عنید یا جاهل بلید شك نکند والحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والسلام. ش

سؤال ٥٦ - بتاریخ غره جمادی الاولی ١٣٣٠

گواهی میدهم که شما درفروع واصول برانید که ائمه از آل رسول صلوات لله وسلامه علیهم اجمعین برآن بوده‌اند واینمطلب را واضح نمودید و آنرا روشن کردید و آنچه در مکنون آن پوشیده بود آشکار فرمودید پس شك درآن اسباب هلاکت وتشکیك درآن اسباب گمراهی است. وآن‌را زیرورو نمودم پس بینهایت مرا خوش آمد وبوی خوش آنرا بخود کشیدم ودریافتم که این بوی خوش از کجاست مهب قدسی آن‌مرا منتش ساخت (وپیش از آنکه بتو برخورم) درباره شما درشبهه بودم بجهت آنچه می شنیدم از بد گوئی بد گویان و اجحاف ستمکاران پس وقتیکه خدایتعالی اجتماع ما را میسرفرمود بواسطه توبکوه هدایت وچراغ تاریکی آرمیدم و با فلاح و سجاج ازتوجده‌شدم پس چه قدر بزرك است نعمت خدایتعالی بر من بواسطه تو وچه قدرخوب‌است احسان‌توبرمن ولحمدلله رب‌العالمین س

جواب ٥٦ - بتاریخ ٢ جمادی الاولی ١٣٣٠

شهادت میدهم که تو براینمطلب مطلع وقادری وآنرا کشف نمودی وبسرعتی بیشتراز شهاب از آن گذشتی وبینهایت در آن بحث و تحقیق و تدقیق بکار بردی و دراطراف وجانب آن نظرانداختی و آنر زیرا ورو نمودهٔ که بکنه وحقیقت آن بررسی وترا هاهای قومی‌ازجای‌برنجنباند و

اغراض شخصیه ترا از راه صواب منحرف نکرده. سنك حلم توشکافته نشود ومرغ رأی تو پرانیده نشود. در حالتیکه بینهایت کنجکاوی نمودهٔ بعقلیکه ازکوه رضوی ثابت تر وسینه که ازجهان وسیعتراست ودرتحقیق امعان نظر نموده که در آن هوائی ترا نمیگیرد تا اینکه راز آشکاروصرف حق ظاهر شد و صبح برای صاحب چشم واضح شد. و سپاس خدایراست برای این که بدین خود هدایت نمود وبرای پذیرفتن دعوت براه خود توفیق عنایت نموده. تمام شد کتاب بیاری وحسن توفیق خدایتعالی بقلم مؤلف اقل احقر آن عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی خدایتعالی با وی بفضل معامله کناد وبکرم خود ازوی گذشت فرماید چه او مهربانترین مهربانان است. تمام شد بحمدالله تعالی و حسن توفیقه ترجمه کتاب مراجعات بقلم حقیر فقیربنده شرمنده حیدرقلی بن نورمحمدخان الکابلی عاملهماالله بلطفه الخفی والجلی روزپنجشنبه بیست وهفتم ماه ذی القعده الحرام (۱۳۵۷) یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت هجری والحمدلله وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین وسلم.

تمام شد اینحاشیه والحمدلله درحالتیکه اکمال آنچه را در اصل کتاب ناقص بود متکفل است ودر آن فوایدی است که از آنها هرگزاستغنائی نیست وهرکس بآنها برخورد میداند که چنین باشد و فراغ ازتالیف آن روز فراغ طبع اینکتاب بود نیمه رجب سنه (۱۳۵۵) یکهزار وسیصد وپنجاه وپنج هجری بقلم مؤلف کمترین خدام دین اسلامی ودربانان مذهب امامی عبدالحسین ابن الشریف یوسف بن الشریف جواد بن الشریف اسمعیل بن شریف محمد بن شریف محمد بن شریف ابراهیم الملقب شرف الدین بن الشریف زین العابد ین علی نورالدین بن نورالدین علی بن الحسین الموسوی العاملی عاملهم الله جمیعا بلطفه ورحمته والحمدلله اولا و آخرا وصلی الله علی محمد وآله وسلم.

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱۵	بعین	با او
۷	۷	مجانست	مجالست
	۸	مائل نبودم	مائل بودم
۹	۸	وبدرگاه بارهای	و بدرگاه تو بارهای
	۹	ولذا برفضل تو	وازابرفضل تو
۱۰	۳	و اهانت	واهانت
۸و۹		اقتباس ازآیه مبارکه	درمتن زیادی نوشته شده
		۱سورهٔ ۵	بایددرحاشیه نوشته شود
۱۴	۱۶	وبرگوشهای سنگینی	وبرگوشهای ایشان سنگینی
۱۶	۲۲	کفایت	کنایت
۱۷	حاشیه	۲ـ ابوالفتوح الخ	همه زیادی نوشته شده
۱۸	۱۷	ذکرت	رکزت
۱۹	۹	نمود	نموده
	۲۰	حاشیه ۲والحجر	والمحجة
۲۰	۲	اهل دین را	دین را
»		دراینسطر اینجمله	ورعایت وحفظ نمودند ساقط شده
۲۳	۵	دراین سطر یك کلمه	آجنا ساقط شده
۲۴	۱۴	یفرغ	یفزع
۲۵	۹	همترازها	همترازوهای
	۱۰	امامان وهدایت	امامان هدایت
	۱۵	دراین سطر یك کلمه	است ساقط شده
۲۵	۱۷	علیه السلام	علیهما السلام
۲۶	۶	بروجود	بروجوب
۲۷	۱۶	دراین سطر این یك	بان کلمه زیاد شده

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷	۱	اشاره باخبار الخ	بواسطه اشاره باخبار صحیحه وصریحه و نصوص که باین مضامین وارد شده
۲۷	۱۷	اهل منند	اهل بیت منند
۲۸	۹	کتابت	کتاب
	۱۳	حتی یرد	حتی یردا
۲۹	۳	وعترت من اهل	وعترت خودرا که اهل
	۷	درختان بزرك	درختان بزرك را
	۱۰	دراینسطر اینجمله	وانا مولای زیاد است
۳۰	۱	بداوهرکس اورادشمن	بدارهرکس اورادشمن
	۶	فرموده	فرمود
۲۱	۲۰	کسی است که	کسیکه
۲۳	۱۲	ستارگان مانند	ستارگان امانند
۳۵	۱۵	دراینسطر اینجمله	افتاده تمام شد کلام ابن حجر
۳۶	٤	القاطعین صلتی	القاطعین فیهم صلتی
	۵	چون زیستن	چون زیستن من
	۶	مردن	مردن من
	۱۰	من قطع	من وقطع
		۶حاشیه حدیث ۳۵۷۸	حدیث ۲۵۷۸
		۳۸حاشیه ۱۰ ص ۱۰۰	ص ۱۵۵
۳۹	۳	» ص ۱۰۰	ص ۱۵۵
۳۱	۲	» باب حثا	باب حث
»	۱۰	۱۳۲۸	سنه ۱۳۲۸
»	۱۶	راستی است	راستی
۲٤		وولایت مرآل	وولایت ال
۲٤		حاشیه ۲ ومنابت	ومثابت
»	۷	خدایتعالی را	خدایتعالی وبعض رسول او

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۳	«	۸ بنهایی است	نهانی وغیر ایشان است
۴۳	۹	دراینسطر اینجمله افتاده	الاومن مات علی حب آل محمد فتح له بابان الی الجنة بوراء زو جها
۴۴	۳	دراینسطر اینجمله در دنباله زوجها افتاده	الی اخر خطبة العصماء
۴۶	۷	ائمه ذکر	ائمهٔ که ذکر
	۱۵	نسبت ایشان	بسنت ایشان
۴۷	۵	باستدعای ایات	باستدعای ادله از آیات
۴۸	۱۰	بواجب بوده	بواجب بودن
۴۸	حاشیه ۱	برداشته شدن	ببرداشته شدن
۴۹	«	۴ کلاع	کلاغ
«	«	۸ درشفة الصادی	در رشفة الصاری
«	«	۱۰ الجر	ابحر
«	«	۱۶ (جواب ۶)	(جواب ۳ ص ۲۴)
۵۰	۱	وازاولوالامریکه	واولوالامریکه
«	۴	اینجمله (یعنی همانانا...کبد) زائداست	
۵۰	۱۶	بحرینی درباب ۳۵	بحرینی درغایة المرام در باب ۳۵
۵۱	۱	وفضله	ونصله
۵۱	۶	وازبرای قومی	واز برای هرقومی
۵۲	۶	دلالت عامه	ولایت عامه
۵۲	ح ۳	مازشاء	مارا ارشاد
۵۳	«	۱۶ دربارهٔ	دوباره
۵۴	«	۳ معنی صحاح	معنی ازصحاح
۵۴	۱۰	اما حضرت	آیا حضرت
۵۵	ح ۶	صفحه ۷۲۱	صفحه ۷۱
۵۶	«	۱۰ درصواعق باب ۱۱ الخ درباب ۱۱ صواعق از ایاتی شمرده که درباره ایشان نازل	
۵۶	«	۹ «تمام» کلام واحدی	«تمام شد کلام واحدی»

صفحه	سطر	خطا	صواب
متن		۷ چنانچه در	چنانچه واردشده در
۵۷		۴ واگرفت	فراگرفت
۵۷		۶ پس ایشانند	و ایشانند
«	ح	۴ فرمود اورا	فرمود و اورا
«	«	۷ که ما آنچه گفتیم	که بانچه ما گفتیم اعتراف نموده
«	«	۱۵ شیخ بسند	شیخ در تهذیب بسند
۵۸	«	۱ جایگاهی بلند	جایگاهیست بلند
«		۷ وتا آخر	تا آخر
«		۱۱ یاد	باو
۵۹	«	۶ که منتظر	منتظرم
«		۸ از اراوا	اذا راوا
«		۱۳ برای اهل	براهل
«		۱۵ لایه	الایه
۶۱	«	۱ ۳۰ مذکور	۲۰ از فصل مذکور
«		۴ ۳۱ مذکور	۳۱ ازفصل مذکور
«		۸ بسند او	بسند خود
«		۹ نقل کرد که فرمود	نقل کرده که فرموده
«		۱۴ کیست	کسی است
۶۲	ح	۳ و تسلیم کنند برای علی ابن ابی طالب	وفرمانبردار علی ابن ابی طالب باشد و
«	«	و عبید	وعبیدة
۶۲	«	۸ مادر	که مادر
۶۳	«	۱ جزء ۳۰	جزء ۳
۶۳	«	۱۴ تیربرتیره ام بهریان بر برلشگر	تیزنیزه تروپهن زبانتر وپرکننده ترلشکرم
۶۴	متن	۵ ازان ایند	از آن بیرون آیند
۶۴	ح	۶ قرطنی	قرظی
«		۸ من درکاری بهتراز هجرتم	مکرمن درکاری بهتراز هج ت نیستم

صفحه	سطر	خطا	صواب
٦٥	٣	نجاری	بخاری
٦٦	٩	وعبدالله بن الحسین و عبدالله بن الحسن	
	١٣	کرده	کرده اند
٦٩متن	٢	برای ایشان	برای ایشانست
٦٩ح	١٠	وغیره‌ازاصحاب‌و	وجماعتی‌ازاصحاب ما
٧٠متن	١٠	ومانند شخص	و مانند شخص دانا
٧٢	٥	نجاری	بخاری
	١٩	این‌جوروستم‌صریح	اگرجور وستم‌صریح
		وماجهل فح‌نیست	ویاجهل قبیح نبودی
٧٤متن	٥	انداختم درآن بظر	وبزیر وبالای آن‌نظر
		بلندی	وتامل نمودم
٧٥	٩	وابن ماجه چه‌بر	وابن ماجه) احتجاج
		نام او	کرده‌اند چه برنام
٧٥	١٢	رحمه‌الله علیه	رحمه‌الله
٧٥	١٣	بن‌الاسودعمرو	بن‌الاسودبن‌عمرو
		النخعی	النخعی
٧٥متن	١٨	بن‌یزیدکه	بن‌یزیدرا که
٧٥	٢٠	بخوان و	و بخوان
٧٥	٢١	وازهریك همام	وازهریك‌ازهمام
٧٦	٦	عبدالله	عبیدالله
٧٧	٥	ازارباب‌سنن ؛ و	از ارباب سنن از
		ابوحاتم	او روایت نموده اند
			وابو حاتم
٧٧	١٨	در هردوصحیحین	درصحیحین هردو
٧٧	٢٢	میگفت‌اوه‌اول	میگفته اول
٧٨	٣	برغیر ذهبی از	برغیر اوذهبی در
٧٩	١٠	رسمی	رستمی
٨٠	٧	واقد روایت	واقدی‌مروزی‌روایت
٨٠	١٧	ونوری	وثوری
٨٠	٢٠	القراری	الفزاری

صفحه	سطر	خطا	صواب
٨١	١٥	نموده‌اندوحال	نموده‌اندوبوی‌احتجاج
			کرده اند وحال
٨٣	٢١	براحتجاج او	براحتجاج باو
٨٤	١	پس عالم	پس گفته عالم
٨٤	٢٠	رحمة‌الله	رحمه‌الله
٨٥	٦	نمیکرد	نمیکردند
٨٥	١٩	هرچه بخواهی‌وابن	هرچه بخواهی پس
		حیان	معلوم شد اورا فضی
			است و ابن حیان
٨٥	٢٢	هرچه پس	هرچه بخواهی پس
٨٦	٢١	ابن‌عمرووعایشه	ابن‌عمر و عائشه
٨٧	١١	ونقدی	وثوری
٨٩	٤	وبا اینکه جمهور	وبا اینکه‌جمهورهرچند
		باتوهین ایشان	امراوراتوهین‌نموده‌اند
٩٠	١٥	صحاح‌راجدا کرده	بذکر احادیث فقط
			پرداخته
٩٢	١٧	فلا تجعل	فلاتعجل
٩٢	٢١	وشب‌را میان‌خود	و شبرا آندونفر میان
		قسمت‌کرد	خود قسمت کردند
٩٣	٥	نجاری	بخاری
٩٣	٦	ابوصحیفه	ابو جحیفه
٩٣	١٤	خمره	حمزه
٩٣	١٥	١٠٠	١١٥
٩٤	٢١	زراره هردو	زراره و هردو
٩٧	٣	مرام	مردم
٩٧	١١	بود ازاو	بعد از او
٩٩	٦	سنجاری دردوجا بخاری	دردوجا
٩٩	٧	ام الدردانه	ام‌الدرداء نیز موجود
			است
٩٩	٨	وقتاله	وقتاده

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۰	٤	بازه	باره
۱۰۱	۳	خداء نزد نجاری	حذاء نزد بخاری
۱۰۱	٦	که یحیی	که بیحیی
۱۰۱	۸	کردم	کرده
۱۰۲	۲	الخصومی	الحضرمی
۱۰۲	٥	ابوصحیفه	ابوجحیفه
۱۰۲	۷	الاشیخ	الاشج
۱۰۲	١٤	شیعیان در	شیعیان عراق در
۱۰۳	٥	حوبثی	حوشب
۱۰۳	۱۱	علیه‌السلام	علیهما السلام
۱۰۵	٥	مردم	ناصبیان
۱۰۷	۷	ذکران	ذکوان
۲۰۷ح	۲	حاکم	فیکم
۱۰۸متن	١٤	کرده	کرد
۱۰۹	۳	شریك	عتاب
۱۱۰	١٤	یا۱۸۷	یا ۱۷۸
۱۱۱		وابی اسحق	از ابی اسحق
۱۱۱	٥	۱٦۸	۱٦۰
۱۱۳	۱۳	بحرین و گفته	بحرین فرستاد وگفته
۱۱٥	٥	عمران حصین	عمران‌بن حصین
۱۱٦	٥	از اهل شام	در میان اهل شام
۱۱۸	۳	قاسم ذکریابطرز	قاسم‌بن زکریا المطرز
۱۱۸	۱۳	اسامة‌بن عبدالله	اسامة‌بن عمر و بن عبدالله
۱۱۸	۱٦	خصعمیه	خثعمیه
۱۱۸	۱۹	وعلم‌تابعین	وعلم ازتابعین
۱۱۹	٦	ابان صالح	ابان‌بن صالح
۱۱۹	۱۸	جعفری	جعفی
۱۲۰	۱	ترجمه‌لهیعه	ترجمه ابن لهیعه
۱۲۰	۱۰	ت ق	د ت ق
۱۲۳	۱۲	گم شود نیست	گم‌شود ونسبت
۱۲۲	۱۳	در تشیع	بتشیع
۱۱۲	۱٥	به ابن‌معین گفته	به ابن معین گفتند
۱۲۳	۱	عبدالرزاق ترك	عبدالرزاق‌را ترك
۱۲۳	۷	نهاده اند	داده‌اند
۱۲٤	۱و۲	بالاسناد وبا مام احمد	باسناد بامام احمد
۱۲٤	۱٥	وازشیوخ	و او از شیوخ
۱۲٥	۱	ایام محمد	ایام امام‌محمد
۱۲٥	۸	امین	اعین
۱۲٥ح	۲	اینرا که	زیرا که
۱۲٦متن	۲	الخ	در اینجا کلمه الخ زیادی است
۱۲۷	۱۱	الاشکاب	اشکاب
۱۲۸	۷	ایشان امتناع	ایشان ازطبقه‌امتناع
۱۲۹	۸	کرده وبتبعیت	کرده بتبعیت
۱۲۹	۹	سور	سعد
۱۲۹	۲۲	عمربن حبیرة	عمربن هبیرة
۱۳۰	۳	ویرا	و ویرا
۱۳۲	۲	مسلم عبدالرحمن	مسلم از وی عبد الرحمن
۱۳۲	۱۷	القوشی	القرشی
۱۳۳	۱۱	نمود	نموده
۱۳۳	۱۷	اوراجزاینکه... نمی بینم	نمی‌بینم اوراجزاینکه صدوق بوده
۱۳٤	۸	آنچه را نقل‌کرده	آنچه راما نقل‌کردیم نقل کرده
۱۳٤	۹	اباداود	ابوداود
۱۳٥	۷	وابوداود دراثبات	وابوداود ویرا در اثبات

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۵	۱۳	از وی عیسی بن یونس را	درباره اواز عیسی بن یونس
۱۳۵	۱۵	جورحانی	جوزجانی
۱۳۷	۹	داشت ودر بود و در	داشت ازدلیران شیعه
۱۳۸	۷	پند او	بندار
۱۳۸	۹	نصر	نضر
۱۳۸	۱۲	نصر	نضر
۱۲۹	٤	فضل شیعی سختی بوده	اوفضل راشیعی سختی میدانست
۱۳۹	۹	الاستوائی	الدستوائی
۱٤۳	۸	درگذشته	درگذشته رحمه‌الله
۱٤۳	۱٤	یس ازابن عدی کرده و	اورا ابن عدی یاد
۱٤۳	۱۸	گوید) وازوی	گوید و از وی نیز
۱٤٤	۲۲	واصل	وواصل
۱٤٥	۲	۹٤	۱۹٤
۱٤٥	۱۲	حدیث ازعمرو	حدیث اواز عمر و
۱٤٦	٦	ومقدم بود نزد	و مقدم نزد ایشان
۱٤٦	٦	وکبیر ایشان عظیم	وکبیرالشان وعظیم
۱٤٦	۹	مثلی بود	و مثلی بود
۱٤٦	۱۰	ستمکارکه پی	ستمکار پی
۱٤٦	۲۲	الکوفی	الکرخی
۱٤۸	۱	الیامی،وغیر	الیامی واعمش وغیر
۱٤۸	۱٤	الراجعون	راجعون
۱٤۸	۱۷	شحامل	تحامل
۱٤۹	۱۱	شرف فخر	شرف وفخر
۱٥۰	٤	از انطبقه ایشان	از طبقه ایشان
۱٥۰	۱٥	بن رکنی	بن دکین

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱٥۱	۱۷	مالك جماعتی	مالك وجماعتی
۱٥۲	۱۳	وابن هاشم	واین هاشم
۱٥۲	۲۰	جهاز	اجهاز
۱٥۳	۱	جازه	خازر
۱٥۳	۱۲	استصحیح	است درصحیح
۱٥۳	۱٤	انگار	انکار
۱٥۳	۱۱	هشام بن عماد	هشام بن عمار
۱٥٤	۱	ابی‌العشیرین	ابی العشرین
۱٥٤	۹	بگشاد	بکشاد
۱٥٤	۱۸	علماء مکه	علمائیکه
۱٥٥	۱	هستیم	هشیم
۱٥٥	۱۱	سعید	سعد
۱٥٦	۱٤	نمود	نموده
۱٥۷	۱۰	دیدند	دیدم
۱٥۷	۲۰	مسلم بن حاتم و محمد بن حاتم	مسلم محمد بن حاتم
۱٥۷	۲۱	مجددی	جحدری
۱٥۸	۱۲	راسخت برآن باتش سخت راندنی	وسخت بران آنهارا راندنی سخت
۱٥۸	۱۷	ابوداود ترمذی	ابوداود و ترمذی
۱٥۹	۱	مسندهای ششگانه	مسند های سنت
۱٥۹	۱۹	حق شمارا	حق را بشما
۱٦۰	۱٤	کسانیکه	کسیکه
۱٦۱	٥	چه اولی	چه اوتعالی
۱٦۱	۹	اجتماع	احتجاج
۱٦۱	۱٥	شنوایان	شنوندگان نرم لهجه تر وخوش احتجاجتر
۱٦۱	۱۹	وباحق سرگمراهی میگوید	از نو نرسیده وسر گمراهی را بحق میگوید
۱٦۲	٦	آسناد	اسناد

غلطنامهٔ

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۶۳	۲۱	واز وقتیکه	از وقتیکه
۱۶۴	۹	بامذهب از	با مذهب ایشان از
۱۶۴	۲۰	برکنار نظر	برکنار لختی بخود ایشان نظر
۱۶۵	۱۹	از اربعه	از ائمه اربعه
۱۶۶	۶	خلاف	خلافت
۱۶۷	۱۱	اومعین او	اوومعین او
۱۶۹ح	۶	او آنهارا	اوکه آنهارا
۱۶۹ »	۸	۳۷۵۱	۲۷۵۱
۱۶۹ »	۱۳	بعلتی	ثعلبی
۱۷۰ »	۸	بطوله خواهی	بطوله دراوا خرشرح الخطبةالقاصعه‌خواهی
۱۷۱م	۱۴	بثبوت	ثبوت
۱۷۱	۱۴	ثقات است	ثقات اثبات
۱۷۲	۱	اینحدیث ازاسود	اینحدیث‌را ازاسود
۲۷۲	۲	علیه‌السلم—وهر	علیه‌السلم روایت‌می کند ـ وهر
۱۷۲	۱۰	آنهارد	آنهارا
۱۷۲ح	۱	کرده‌اندواز عبدالعزیز	کرده اند و ازشعبه نزدهردووازعبدالعزیز
۱۷۲ »	۲	بخاری اززهیر	بخاری واززهیر
۱۷۴م	۶	خلفاء وثلاثه	خلفاء ثلاثه
۱۷۴	۴	میان خود همان	میان خودما همان
۱۷۴	۴	طریق خودچنانچه	طریق خودماچنانچه
۱۷۴	۲۰	بفضله	بفصله
۱۷۶	۱۳	علی بنت	علی بصفیه بنت
۱۷۷	۴	لبسنی	لبنی
۱۷۷	۸	العلی	لعلی
۱۷۹	۸	فانا	فان
۱۷۹	۱۹	امر اورا	مر اورا

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۸۱	۴	طلب وپرهیز کار است	طلب پرهیزکاری‌است
۱۸۱	۸	مخل	فحل
۱۸۲	۴	زیرا که	زیرا که اینمرددرنزد فضائل اهلبیت علیه السلام‌مغلوب‌ومقهور هوای نفسانی خود شده از قبول فضائل ایشان‌علیهم‌السلام‌اباو امتناع میورزد
۱۸۳	۵	بعزه	یغره
۱۸۳	۸	هرون	هرونی
۱۸۴	۶	روایت	ذکر
۱۸۵	۹	لغزستی	لغزشی
۱۸۵	۹	دور بودن‌ازعلم	دوربودن او ازعلم
۱۸۵	۲۲	ازانجائیکه	وقتیکه
۱۸۶	۱۴	مصادیقش داشته	مصادیقش شکی‌داشته
۱۸۶	۱۵	من بگویم	توبگوئی
۱۸۶	۱۵	انصاف من	انصاف تو
۱۸۸	۹	چیزهائیکه	چیزهائی است که
۱۸۸	۱۴	فی‌التجهل	من‌الجهل
۱۸۸	۶	چیزهائکه	چیزهائی است‌که
۱۸۹	۱۶	که بر	که مرا بر
۱۹۰ح	۲	خطی وافزار	خطی وافراز ـ
۱۹۰ »	۲	بن‌النظر	بن‌النصر
۱۹۱ »	۹	درخانه	در خانه وی
۱۹۲م	۸	افتاده ووقتی‌که	افتاده وقتی‌که
۱۹۲	۱۶	مرا	ترا
۱۹۳	۳	گفته رسو ل خدا گفته که	رسولخداصلی‌الله صلی‌الله علیه وآله علیه وآله وسلم‌اوفی وسلم عوفی

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۹۴	م ۶	از آنچه ترا در	از آنچه در
۱۹۵	۷	یعنی علی	یعنی یاعلی
۱۹۵	۱۱	علی	علیا
۱۹۵	۱۱	رجالالا یجدون	رجالا یجدون
۱۹۶	۸	داردکسیکه	دارد. وکسیکه
۱۹۶	۱۰	وعلی هرون	علی‌وهرون
۱۹۶	۱۶	آنحضرت‌علی‌و	آنحضرت صلی الله علیه وآله‌وسلم‌علی‌و
۱۹۶	۲۲	آنحضرت‌علی	آنحضرت‌صلی‌الله علیه و آله وسلم علی
۱۹۷	۵	محسنا	محسن
۱۹۷	ح ۲	۱۶۷	۱۶۸
۱۹۷	۲	بغوی	وبغوی
۱۹۸	م ۳	بطریق	بطرق
۱۹۸	٤	محذوج	مخدوج
۱۹۹	ح ۳	استثناء	استثناء آنرا ذکرکرده
۲۰۰	م ٤	نفسه فاصابه‌الرکیه	نفسه‌الزکیه فاصابه
۲۰۱	۲	کنیه	کنید
۲۰۲	۱۷	ابن هرون	این کار هرون
۲۰۳	۱	همان را	همان راه
۲۰۳	۳	هرآینه یکی	هرآینه بودن‌یکی
۲۰۳	٤	مرد باشد محبوب تر است	مرا محبوبتراست
۲۰۳	۱۱	واسکیة	واسکنته
۲۰٤	۵	فاتبة	فاتبعته
۲۰٤	ح ۱	ازاد	ازاو
۲۰۵	م ۸	باب آمده	باب ازنصوص ثابته
۲۰۵	۱۰	بن اسیه	بن اسید
۲۰۵	۱۵	یستر	یسر
۲۰٤	۱۵	اجعل	واجعل
۲۰۵	۱۵	وزیر	وزیرا
۲۰۶	۸	یطهر مسجد	یطهر مسجده
۲۰۶	۸	لعلی	یعنی
۲۰۶	۹	ازموسی	موسی از
۲۰۷	۱	آشکار وا	آشکار خودرا
۲۰۷	۶	طیاسی	طیالسی
۲۰۷	۲	با ابن‌عباس	بابن عباس
۲۰۷	ح ۱	اووی	اودی
۲۰۷	۵	ذهنی	ذهبی
۲۰۹	۲	رالشکر	را در لشکر
۲۰۹	۷	بوده	نبوده
۲۱۰	م ۵	بعدازمن‌وعبارت	بعد ازمن واوارمنست ومن از ویم واوولی شما است بعد ازمن اینفقره دو بار مکرر شده وزائد نیست
۲۱۰	۶	لایتعضن	لایبغضن
۲۱۰	ح ۱۰	مقدمه	مقدم
۲۱۰	۱٤	یا علی	با علی
۲۱۱	م ۱۳	انقض	ابغض
۲۱۱	۱۳	ابغضنا	ابغضنی
۲۱۱	۱۳	فارقنا	فارقنی
۲۱۱	ح ۵	از وی‌عرض‌کرد	آزردئی عرض‌کردم
۲۱۱	۶	قرمود	فرمود
۲۱۳	م ۶	یاعا.	یاعلی
۲۱۳	۱٤	العلی	لعلی
۲۱٤	ح ۱	هندی در	هندی از ابن ابی عاصم در
۲۱۵	م ۷	است‌که در	است در
۲۱۶	۷	بعزای	بغزوه

صحه	سطر	خطا	صواب
۲۱۶	۱۲	فعلی اه	فعلی مولاه اه
۲۱۷	۱	سختی که	قوتی داری که
۲۱۷	۸	آیه تلاوت	آیه را تلاوت
۲۱۷ ح		٤نویس	لویس
۲۱۷	٥	نمود	نموده
۲۱۸ م	۲	هستند ایمان	هستند که ایمان
۲۱۸	۱۲	مائدة کتاب	مائده از کتاب
۱۱۸ ح	۲	جنه	ج ٥
۲۱۹ م	٦	خانی	خالی
۲۱۹	۱۱	وقائل	و قاتل
۲۱۹	۱٤	از روزی	روزی
۲۱۹	۱۷	وبان انگشتر	وبان انگشت انگشتر
۲۲۱	۲۲	وشاید	و شاهد
۲۲۲	۷	بفتنه اوانگیزی	بفتنه انگیزی او
۲۲۲	۹	بود التاس	بود ان الناس
۲۲۳	۱٥	با	با
۲۲۳	۳	عمروججاش	عمروبن جحاش
۲۲٤	۳	تفقه	تفقد
۲۲٤	۳	ایشان کاری	ایشان‌را کاری
۲۲٦	۱۰	بیم دهند	بیم دهنده
۲۲۷	٤	حدیث	احادیت
۲۲۷	٥	مسلم	سلم
۲۲۷	۱۳	ثبوث	بثبوت
۲۲۷	۱٤	بواسطه	با
۲۲۷	۱٤	ایشان‌زیرا	ایشان پس باز هم سیاق اعتبار ندارد زیرا
۲۲۷	۱٥	آمدن	دادن
۲۲۷	۱۷	است	امت
۲۲۷	۱۸	آق	آن
۲۲۸	۲	بسوی آن رفتن	برفتن بسوی آن
۲۲۸	۳	فانهم	قائم
۲۲۹	۱۲	تأمل	قاتل
۲۲۹	۱۳	کسی‌است دست	کسیست که دست
۲۲۹ ح	۳	کرده	کرده اند
۲۳۰ م	۳	المتقین	المتقین و قائد الغر المحجلین
۲۳۰	٥	سنجار	نجار
۲۳۰	۱٥	بوی	باو
۲۳۱	٥	آنرا پرهیزکاران	آنرا برپرهیزکاران
۲۳۱	۱۰	این کسیست	این اول‌کسیست
۲۳۱ ح	۱	ابورزه	ابوبرزه
۲۳۲ م	۳	فرمود	مرا
۲۳۲ ح	۱۳	محمود	محمد
۲۳۲	۱٤	فرموده‌اودر	فرموده و آنرا (فتحر الملك ا لعلی بصحة حدیث مدینةالعلم علی و آن در
۲۳۲	۱٦	وسائل سائر	مثل سائر
۲۳۲	۱۷	ببانصافی	بی انصافی
۲۳۲	۱۸	انجا قول	انجا که قول
۲۳۲ ح	۳	نهج	الخ
۲۳٤	۱۰	بحثی نموده‌اند	مکثی نکرده اند
۲۳٥ م	۸	کنی چه	کنی که چه
۲۳٥	۱۲	او نبی	از نبی
۲۳٦ ح	۱	۱- زیادی‌نوشته‌شده	
۲۳۷	۲	برائت	ببرائت
خ۲۳۷	۷	افتاده	۱—
۲۳۷	۱۳	حائیه	حامدیه
۲۳۷	۷	۱۸۲	۲۱۰

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۳۷	م ۱۳	حاثیه	حامدبه
۲۳۸	۳	سیدی	سید
۲۳۸	٤	سیدی	سید
۲۳۸	۸	مستدرك‌ص	مستدرك دراول ص
۲۳۸	ح ۱	از ابو لا از هر روایت کرده	ابوالازهر ازالخ
۲۳۸	۲	کرده هریك	کرده وهریك
۲۳۸	۱۲	امر خودشان‌را	امر خراسان را
۲۳۹	ح ۳	شدن	نمودن
۲۳	٥	یعنی	بمن
۲۳۹	۱۰	اول‌ص۳٦	اواسط ص۳۸
۲٤۰	م ۱۲	شادمان‌کنید	شادمان کند
۲٤۰	۱۲	زندگی کنید	زندگی کند
۲٤۰	ح ۱	ص۳٦	ص ۳۹
۲٤۱	۱	افتاده‌بایدنوشت	بعد ازجواب۵ص۳۷
۲٤۱	م ۱۱	روبهلاکت نبرد	بهلاکت دلالت
۲٤۱	ح ٤	۱—	٤—
۲٤۲	۳	ص	ص ۲۰٤
۲٤٥	م ۷	حذر	عذر
۲٤٥	۹	دشمنی	دشمن
۲٤٥	۱۳	حذر	غدر
۲٤٦	۸	علیهما و الهما و سلم بود	علی علیه‌السلام بود
۲٤٦	۱٦	حدیث‌است ابو ایوب انصاری	حدیث ابو ایـوب انصاری است
۲٤٦	۱۳	علیه و سلم	علیه و آله وسلم
۲٤٦	ح ٥	ازعمر	از ابو ایوب
۲٤٦	۷	کنز ۱٥٥	کنز ص ۱٥٥
۲٤۷	م ۱۰	لم یستطع فیقلبه	لم‌یستطع بلسانه فبقلبه
۲٤۷	ح ۸	المسکن	السکن
۲٤۷	۱۰	المسکن	السکن
۲٤۸	م ۳	فرمایش آنحضرت	٤۰فرمایش‌آنحضرت
۲٤۹	۱٥	وشریف آن باشد	وشریف آنان باشد
۲٥۰	٦	رسانند اه	رسانند (یا تامکر وخدعهٔ‌برای برانگیزند)
۲٥۰	۱۱	نیست	نیستند
۲٥۰	۱۲	(علی علیه‌السلام) وفضائل	(علی علیه‌السلام) هستند و فضائل
۲٥۰	ح ۲	از ایشان است	ازایشان‌مستفیص‌است
۲٥۱	م ۱٦	بیشتر	پیشتر
۲٥۱	ح ۲	و۱۳و۲۰	و۱۳و۱۸و۲۰
۲٥۱	٦	شد	شو
۲٥۳	م ٦	هوهذا	هوهذا۲
۲٥۲	۳	اینجمله‌تمام‌افتاده وبایدنوشته شود	۲—وان‌حدیث۶۱۳۳ ص٤۰٥ باشد از ج ٦ کنزالعمال وبس‌است کـه تر احجت باشد براینکه‌علی‌علیه‌السلام نفس رسول‌خدااست صلی‌الله علیه و آله و سلم آیه مباهله باآن تفصیلی که آنرا امام فخر رازی در معنای آن آیه در تفسیرکبیر خود (مفاتیح الغیب) ص ٤۸۸ ج ۲ذکـر نموده و صرف نظر نکن از آنچه ما آنرا در کتاب خود مـا (الکلمة الغراء) ذکر نموده ایم

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۵۲	م ۱۲	دقت در بحث	خودش برای خودش
		میکند بجهه خود	دقت دربحث میکند
		بخودی	
۲۵۳	۱۰	ما مکابره و تحکم	مکابره و تحکم شیوه
		است	اوست
۲۵۳	۱۵	بآن‌منفرد شده اند	که‌بآن‌منفردشده‌ابد از
		لذا از	
۲۵۳	۱۶	برخلاف	برخلافت
۲۵۳	۱۷	ننموه	ننموده
۲۵۴	۶	خیر	خیرا
۲۵۴	۷	جنة	جنته
۲۵۴	ح ۸	نیاز	نیازی
۲۵۴	۱۳	سعد خدای	سعید خدری
۲۵۴	۱۷	حذری	خدری
۲۵۵	م ۲	اولی‌من انفسهم	اولی بهم‌من‌انفسهم
۲۵۵	۸	نقیضیا	ینقضیا
۲۵۵	ح ٤	مذکور	بذکر
۲۵۵	۵	ننمودند	نمودند
۲۵۶	م ۲	داد	دهاد
۲۵۶	۱۵	...اکبر خدای	...اکبرکتاب‌خدای
۲۵۶	۱۶	طرفی یعنی بدست	طرفی بدست
۲۵۶	ح ۱	ماء	باء
۲۵۶	۵	عیفیه	عینیه
۲۵۶	۶	ویاخط ویا	ویاء خطی
۲۵۸	م ۱۱	داده پس	داده شد پس
۲۵۹	ح ۶	شنید آنوقت	شنید با آن کثرت و
			جمعیت‌مردم‌آنوقت
۲۵۹	۸	اومثلها	از مثلها
۲۵۹	۸	اومثال ذاك	ارمثل ذاك
۲۵۹	۸	اومثله	ارمثله
۲۶۱	م ۳	دفع	رفع
۲۶۲	۸	بخدمت.	بحدیث
۲۶۲	۹	طریق	طرق
۲۶۲	۲۰	چیزهائیکه	چیزهائی‌است که
۱۶۲	۲۱	هرامر واقعه	هرواقعه
۲۶۳	۵	خواهد شد مثل	خواهد شد باطراف
		انتشار صبح	عالم
		تا حاشیه‌بیابان‌و	مثل‌انتشار صبح
		دربار انگیز	
۲۶۳	ح ۷	جوینی	حموینی
۲۶۳	۷	فوائد	فرائد
۲۶۴	م ۱۶	امثال	در اینسال
۲۶۵	۹	علیه‌السلام بنص	علیه‌السلام‌رابنص
۲۶۵	خ ۱	که حضرت	که با حضرت
۲۶۵	۷	٤٨ص۱۵۳	۲٤ص۲۳٤
۲۶۷	م ۲	سارعت سوی	شتاب بسوی
۲۶۷	۹	شنیده‌ایم	شنیده بودند
۲۶۹	۵	وانروز	در انروز
۲۶۹	۱۰	فشهدوا	فشهد
۲۶۹	۱٤	راز	را که لز
۲۶۹	۱۸	برواخستند	برخواستند
۲۷۲	۲	سمیراث	بمیرات
۲۷۲	۹	علیهماوآله‌وسلم‌را	علیه وآله‌وسلم‌است
			اورا
۲۷۳	۱۰	بارع	تاریخ
۲۷۳	م ۱۲	ایشان کتابی	ایشا دراینباب
۲۷۳	۱۵	تصریح	تصحیح
۲۷۲	خ ۲	الحجه که	الحجه‌معزالدوله‌امر
			کرد
۲۷۲	٤	یغنحاء	یفیحاء

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۲	۵	نکو	نگر
۲۷۲	۶	با ن یعنی ولایت علی علیه السلام	درانزمین
۲۷۲	۶	نیکوئی ایشان	نیکوئی بایشان
۲۷۴	۷	رماح	ریاخ
۲۷۴	۱۶	غدیرخم شدحضرت	غدیرخم حضرت
۲۷۵	۲۱	لفظ وان وانرا	لفظ ان وانرا
۲۷۶ م	۵	خود را	خواه
۲۷۶ ح	۵	مماة	مستماة
۲۷۷ م	۱	مولی	ولی
۲۷۷	۱۰	فرمودند ئنآء	فرمودنداز ئنآء
۲۷۷	۱۷	دران سپردن	درآن نه‌سپردن
۲۷۷	۱۷	بوی نیست ونه	بوی‌ونه
۲۷۷	۱۸	امامت والسلام	امامت وی است والسلام
۲۷۹	۱۳	هامان	امامان
۲۷۹	۱۷	خود	دل
۲۷۹	۲۱	تبلیغ	بتبلیغ
۲۸۰	۱۴	ی وعزام	وعزائم
۲۸۰	۲۰	بمجنون) همانا	بمجنون) یعنی همانا
۲۸۱	۸	مجفوفه	محفوفه
۲۸۱	۱۹	سبت	بست
۲۸۲	۲	بارندگوئی	بارنه بدگوئی
۲۸۲	۳و۴	سبب دراینجا تأمل باید کرد	اینجمله زیا دی است بایدقلم کشید
۲۸۲	۴	ردسخنان	درباره سخنان
۲۸۲	۴	گاهی	گاهنی است
۲۸۶	۱۱	مردهر	هر مرد
۲۸۶	۱۷	بودند باوی	بودند وباوی
۲۸۶	۲۱	یکی یکی	یکی
۲۸۶	۲۱	گفت این	گفت آیا این
۲۸۷	۱۱	برای	بفلسفه
۲۸۹ ح	۱	ایندو	اینعدد
۲۸۹	۳	کثیر	کثیره
۲۹۰ م	۶	کرد	کرده
۲۹۱	۵و۶	مرفوعا روایت	مرفوعا ازرسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۲۹۱	۸و۹	که‌مابین‌من‌مستمسك برکشتی	که‌بعد ازمن بابین من مستمسك باشد و بعدامرمن کشتی
۲۹۱	۱۹	وحسین‌واز	وحسین است‌واز
۲۹۲	۱	حدیثی درآن	حدیثی که درآن
۲۹۲	۵	باسناد سلمان	باسناداز سلمان
۲۹۲	۵	پسرامام‌وبرادرامام	پسرامامی برادرامامی
۲۹۳	۲	اوصیائه	اوصیاء
۲۹۳ م	۱۸	خودشان	خودشان الحدیث
۲۹۵	۳	مبین	یبین
۲۹۵	۱۶	همان	همانا
۲۹۶	۴	بابی در	بابی ذر
۲۹۶	۱۳	مسلما	سلما
۲۹۷	۴	فخطبت	فخطب
۲۹۷	۴	خطبة	خطبته
۳۰۰	۱۳	کرد	کرده
۳۰۰	۲۰	کرد	کرده
۳۰۰	۲۲	الخلفیه	الخلیقة
۳۰۱	۱۶	من	هن
۳۰۱	۱۷	فی الاخرة	والاخرة
۳۰۲	۲۰	امت الحدیث	امت من الحدیث
۳۰۳	۱۶	کرده اند	نکرده اند
۳۰۴	۱۳	مینمودند ویرا	مینمود یا ویرا

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۰۴	۱۴	انچیزهائیکه	از آنچیزهائی است که
۳۰۴	۲۲	زنظرهایش	وازنظرهایش
۳۰۴	۲۲	حتی از	تا از
۳۰۵	۱	میشد	شود
۳۰۵	۲	نعمت	نقمت
۳۰۵	۱۰	پادشاه	پادشاهان
۳۰۵	۱۳و۱۴	ازهمدیگر سبقت میجویند و بدلخواه حکام بواسطه	برای خوشنودی حکام و
۳۰۵	۱۵	فاسد پس	از همدیگر سبقت می جویند پس
۳۰۵	۱۷	نمایند	مینمایند
۳۰۵	۱۹	ان.چقدر	آن وچقدر
۳۰۵ ح	۱	وقائع	محنتهائیکه
۳۰۵	۲	واردشده درایشان	درانروزها واردشده
۳۰۶ م	۵	انها مردود	آنهارا مردود
۳۰۶	۶	انها ساقط	انهارا ساقط
۳۰۶	۱۰	وعابدان وریا	وعابدان ریا
۳۰۶	۱۵	ترك ملجا مینمودند	ترس وامیداشت
۳۰۶	۱۸	فرض	فضل
۳۰۶	۱۹	ایشان اینکه	ایشان مبادا اینکه
۳۰۷	۷	نماند	نمی ماند
۳۰۷	۱۹	وسلم	وسلم است
۳۰۸	۱	واز علم حکمت	از علم وحکمت
۳۰۸	۴	علمم خواهد در	علم خواهد ازدر
۳۰۸	۱۶	سلم والله	سلم میفرمود والله
۳۰۸ ح	۳	۱۶ ذکر	۱۶ص۱۹۳ذکر
۳۰۸	۴	۳۴ مراجعه	۳۴ص۳۱۱مراجعه
۳۰۸	۵	شرح	شرط
۳۰۹ م	۳	نه از غم خود	و عموی تو از وی

صفحه	سطر	خطا	صواب
			ارث نبرد
۳۰۹	۱۰و۱۱	وی نخواست	وی برنخواست
۳۰۹	۱۴	ازینرو وارث	ازینرو من وارث
۳۰۹	۱۴	نه وارث عموی خود	نه عموی من
۳۱۰	۱۳	سلم که	سلم وحی فرمود که
۳۱۰	۱۴	بگیرد	قرار دهد
۳۱۰	۱۸	میبرد خلافی	میبرد وخلافی
۳۱۱ ح	۳	لافهای	زباندرازیهای
۳۱۲ م	۴	علیه السلام	علیه السلام۱
۳۱۲	۵	بهترین کسانیکه	بهترکسیکه
۲۱۲	۱۲	المحجلین	المحجلین۲
۳۱۲ ح	۴	۲۴ ذکر	۲۴ص۲۳۰ذکر
۳۱۳ م	۴	فانکته	فانکحته ایاك
۳۱۴	۱۱	نفرمود	اظهار نفرمود که خوش آیندشان نباشد
۳۱۶	۱۳	حوادث وی	حوادث دهر
۳۱۶	ح ۲	طبرانی خطیب	طبرانی وخطیب
۳۱۷	م ۲	بیشتر وعلم	پیشتر و علم
۳۱۷	ح ۱	۸۳ در	۸۳ ودر
۳۱۷	۵	آنروزدروصیت	آنروز وصیت
۳۱۸	م۱۰	انها درپس	آنها پس
۳۱۸	ح ۲	امام	ام
۳۱۸	۴	روی	ردی
۳۱۸	۱۲	باتکلم ببعد ارباب مذکور	ما تکلم به بعد ازباب مرضه
۳۱۹	۶	کوزه	مشك
۳۱۹	۱۴	وابی شیبه	وابن ابی شیبه
۳۱۹	۱۶	اینحدیث ان	الحدیث آن
۳۲۰	۷	دافسنی یعنی	دافسنی الحدیث یعنی
۳۲۰	۹	یوارینی یعنی	یوارینی الحدیث یعنی

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۲۰	۱۷	فرمود	فرمودنی
۳۲۰	۲۱	کردکان	کودکان
۳۲۰	۲۵	بروی تکبیر	بروی پنج تکبیر
۳۲۰	۲۹	وعدی	موعدی
۳۲۰	۲۹	ذمتی یعنی	ذمتی الحدیث یعنی
۳۲۱	۲۹	منی ووزیر	ووزیر منی
۱۲۱	۲	مرا ادا	وام مرا ادا
۳۲۱	۳	٤٤	٤٠٤
۳۲۱	۱٤	ر	و
۳۲۱	۱۸	شنیدی و	شنیدی ص۲٦۱و
۳۲۱	۲۰	که عامه انها	که شماره عامه انها
۳۲۱	۲۲	نمیگذاشتند که	نمیگذاشتند ا ـرا که
۳۲۱	۲۳	کنند	کند
۳۲۱	م ۲	نامت	بامت
۳۲۲	ح ۱۱	کنز	کبیر
۳۲۲	۱۳	ولنهم	ولیهم
۳۲۲	۱٦	۱۰۲	۱۱۲
۳۲۲	۲٦	اخری	امری
۳۲۲	۲۷	غرض	عرض
۳۲۲	۲۹	عمة	عمه
۳۲۳	م ۲	امان سفینه	امان وسفینه
۳۲۳	٤	نیاوردن مثل	نیاوردن گناه هلاکت کنند مثل
۲۲۳	ح ۲	کسی عمل	کسی بان عمل
۳۲۳	۲	نحومی	نجوی
۳۲۳	۸	علیهما وسلم	علیهما والهماوسلم
۳۲۳	۸	رفات	وفات
۳۲۳	۱۱	بغض	بعض
۲۲۳	۱۲	شد	شد پس تأمل کن
۳۲۳	۱۵	ثابست	ثابت

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۲۳	۱۷	حدیث ۹	بحدیث ۹
۳۲۳	۱۸	حدیت ۱	بحدیت ۱۰
۳۲۳	۲۰	٤حکم	٤ص۳۲و۳۳حکم
۳۲٤	م ٥	وکسیکه داردوکسی که اورا بدشمن	وکسیکه اورا دشمن
۳۲٤	ح ۱	ص٤۰٤۲	ص٤٤۲
۳۲٤	۷	فصل	فضل
۳۲٤	۹	یاعلی	باعلی
۳۲٤	۲۲	۱۸ذکر	۱۸ص۲۱۰ذکر
۳۲٥	۱۱	۲٥ذکر	۲٥ص۲٥۲
۳۲٦	٥	جاش	حاش
۳۲٦	٦	مرادان	مردان
۳۲۷	م ۳	نجاری	بخاری
۳۲۷	ح ٦	سازد وبمردم	سارد و بیان نماید برای مردم آنچه را بعد از وی در آن اختلاف نماید
۳۲۸	۲	اخوال..نجاری	احوال..بخاری
۳۲۹	۱	۲-...وجد	۱-...ووجد
۳۲۹	۳	ابوداد	ابوداد
۳۳۰	۱	٤۷۸ در	٤۷۸ طبع هند(اوده) سنه ۱۳۱۰
۳۳۲	۱٥	استازآنجاکه در	است و همینجا ست فتنه ازانجا که عائشه در
۳۳۲	۲۱	بجز عائشه	بگفته عائشه
۳۳۳	۱۰	چنانچه مسافر	چنانچه چشم
۳۳۳	ح ۳	حنبف در	حنیف انصاری
۳۳۳	۱۲	که بوواقعه	هردو واقعه
۳۳٤	۳	دیگررا	دیگررا وی
۳۳٤	م ٤	وی (که	اینخبر ازعائشه (که

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۳٤	٤	عبدالله‌بن عبید	عبدالله‌بن عتبه
۳۳٤ ح	۳	غابسه	عائشه
۳۳۵ م	۵	منافب	مناقب
۳۳۵	۱۳	رفت پس	رفت ومن نفهمیدم پس
۳۳۵	۱٦	درانجائیکه	درانحالیکه
۳۳۵	۲۲	شده هزگاه	شده و صیت هرگاه
۳۳٦	۲	ملکه از	بلکه
۳۳٦	۳	وسلم پیرو	و سلم را پیرو
۳۱٦	٤	وبتعبد	بتعبد
۳۳٦	۱۵	کرده	کرده‌اند
۳۳٦ ح	۱	نجاری	بخاری
۳۳۷ م	۹	خدایتعالی در	خدایتعالی‌را در
۳۳۷	۱٦	وصیتی	وصیی
۳۳۷	۱۸	عرض	عرآن
۳۳۷ ح	٤	نجاری	بخاری
۳۳۷	۵	ترگناه	ترکناه
۳۳۸ م	۹	بانعهدیکه	بانعهدهائیکه
۳۳۸	۱۵	بابودن	درنزد
۳۳۸	۱۷	اننسخنانشان	این سخنشان
۳۳۹	٤	نجاری	بخاری
۳۳۹ ح	۱	نجاری	بخاری
۳٤۰ م	۱۷	وعم	زعم
۳٤۰	۱۸	۰وادی	مؤدای
۳٤۰	۲۱	وصیتیکه	وصییکه
۳٤۱	٤	شمردن	شمرد
۳٤۲ ح	۱	٤۵	٤۵۷ وما بعدها
۳٤۲	۲	وی یاعلی	وی باعثمان و علی
۳٤۲	٤	مستدرك و	مستدرك ص۳۹ و
۳٤۲	٦	نجاری	بخاری
۳٤۳ م	۱۲	بود	بود۲
۳٤۳	۱٤	گفت۲	گفت۳
۳٤۳ خ	۳	ننموده‌اند	نموده اند۲۰- بفضل این واقعه‌درکتب‌سنن واخبار است بکنز العمال ج٦ ص ۲۹٤ و طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۱۵ در ترجمه شـراف بنت خلیفه رجوع کن
۳٤۳	٤	۲-	۳-
۳٤٤ م	۸و۱۱	داتیه	ذاتبه
۳٤٤	۱۲	جرم	جزم
۳٤٤ ح	۲	مغنی	مغنی
۳٤۵ م	۱۵	برای فطرت	بران فطرت
۳٤۵	۱۹	عقیله‌مقرره‌عقلیه مطرده	عقلیه مطرده
۳٤٦	۱۰	الی	لی
۳٤٦	۱۸	(مراد دروقت	در وقت
۳٤٦ ح	۱	۱-و۱۱۰۷	۱-
۳٤٦	۲	۲-	۲-و۱۱۰٦
۳٤۷	۱	۱۱۰٦	۱۱۰۸
۳٤۸ م	۱٦	هنیمة	هینمة
۳٤۸ خ	۱	وانحدیت۰۰الی ج٤ اینجمله بتمامها زائداست	
۳٤۹ م	۵	سپرو	پسرو
۱۵۱	۲	الی‌والی	لی‌ولی
۳۵۲	۱٤	بوجود	بوجوه
۳۵٤ ح	۱و٦	نجاری	بخاری
۳۵٤	۱۰	البداها	لبداء
۳۵۵ م	۸	خده‌دونکم وهو یقوله	خده وهو یقوله دونکم یا

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۵۵	خ ۷	البلاغه وابن	البلاغه ابن
۳۵۵	۹	بعد ازص ۹۷این جمله افتاده	و هم انرا حاکم در مستدرك (ص۱۲۰ ج۳ روایت کرده و ذهبی در تلخیص او رده و اعتراف بصحبت آن نموده
۳۵۶	م ۱	گفت یا	گفت تا
۳۵۷	۸	را برداشت	راداشت
۳۵۷	ح ٤و٦	علیه	علیها
۳۵۸	م ۱۸	نجاری	بخاری
۳۵۸	ح ۳	الجبللی	الحبلی
۳۵۹	٤	ان باب	انساب
۳۵۹	۷	عدل درعمری	عدل عمری
۳٦۰	م ۱۱	تفیس	نفیس
۳٦۰	۱٤	نمودیم	نمودیم ۱
۳٦۰	۱۵	خودشان۱	خودشان۲
۳٦۱	٤	السلام نسبت بلغب	السلام در وقت صلح
۳٦۱	خ ٦	نجمنن	تخمهٔ
۳٦۱	۷	بوی بنسبت	بوی ازنو بنصب
۳٦۲	م ۹	کرده..گرفته	کردئی..گرفتئی
۳٦۲	۱۰	کرده	کردئی
۳٦۲	۱٤و۱٦	تصریخ تصریح	تصریح
۳٦۲	۲۰	رؤبت	رویت
۳٦۳	۳	خلافت	خلاف
۳٦۳	۹	تناقران	تنافرایشان
۳٦۳	۱۰	سؤال	جواب
۳٦۳	۱۵	واولادوی .. را	از اولاد وی..رادر

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳٦٤	۱۳	قالویا	قالوایا
۳٦٤	۱۵	خود پسندی	خودگزینی
۳٦۵	۱۳	جسمان	جثمان
۳٦۵	۱۹	سخن من	سخن او
۳٦٦	۸	وی محفوظ	وی و محفوظ
۳٦۹	۲	مادا	مارا
۳۷۰	٤	با اینکه	همانا که
۳۷۰	٥و٤	درمخالف.الی وسلم	از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در چیزی از ظواهر اوامرونواهی آنحضرت
۳۷۰	خ ٦	وقوله	وقولهٔ
۳۷۱	م ۱	۲رسع	٥ربیع
۳۷۲	۱۲	بوی	بایشان
۳۷۲	۱۵	ونیزعرب‌از	ونیز قریس خصر صاو عرب عموماً
۳۷۹	ح ۱	ارباب ان	ارباب تتبع آن
۳۸۰	م ۲۱	سلیمان	سلمان
۳۸۱	٦	اجیروا و اجیرهم	اجیزهم
۳۸۱	۸	سلیمان	سلمان
۳۸۱	۲۲	تال	قال
۳۸۱	ح ۲	مضطر	وادار
۳۸۲	م ۱	والدواة اکیب	والد واة او اللوح و الدواه اکتب،
۳۸۲	ح ۱	بجاری از عبدالله بن عبدالله	بخاری ازعبدالله بن عبدالله
۳۸۳	م ۱۱	بامتشال	بأمتثال
۳۸٤	۱۳	حقتعالی)وازروی	حقتعالی) با اعتقاد

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
			بباطل نکرده و از روی
۳۸۶	۱۶	عمرفاروق ئه کسی	فقط عمر فاروق را دیگر را
۳۸۶ م	۱۶	پس	که
۳۸۶	۱۹	ایتچنین جواب	بعضی از اعلام چنین جواب داده بعضی از اعلام داده
۳۸۷	۲	که کلام	که میباید کلام
۳۸۷	٤	آن ها	انها
۳۸۷	۷	وانکه	وکسیکه
۳۸۸	۱۸	ایشان نه	ایشان است نه
۳۸۹	۱۲	محبول	مجبول
۳۸۹	۱۹	رخود	برخود
۳۹۰	۱۶	صحت ومدت حیات انحضرت	صحت آنحضرت
۳۹۰	۱۷	سلم گنجایش	سلم در مدت حیات گنجایش
۳۹۱	۱۶	سلم بجهت	سلم بودبجهت
٤۹۲	۱۳	عجائب و	عجائب است و
۳۹۳ ح	٥	ان اعراض	ان واعراض
۳۹٤	۳	قانع	مانع
۳۹٥	۱٥	نفی میکنند	نفی آن میکنند
۳۹۷ ح	٥	معوئه	معویه
۳۹۷	۱٤	سور	سوریا
۳۹۷	۱٥	بامیان عقلان	میان عسقلان
٤۰۰ م	۱۸	لیگن	لکن
٤۰۲	۸	لشکر به بتشاقل	لشکر به تشاقل
٤۰۲	۹	ونه تخلف	وبه بخلف
٤۰٥	۲	بدارند	نداند
٤۰٥	٥	انروزرا	انحضرت را

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤۰٥	٦	متوالیه بزرگو	متوالیه آن بزرگوار
٤۰٥	۷	بربایند	آنرا بربایند
٤۰٥	۲۲	وحلانی	دحلانی
٤۰٦	۷و۸	تا اخر	تا خر
٤۰٦	۱٦	فرمودند	فرمودید
٤۰٦	۱۸	انانراز	انرا از
٤۰۷	۲۰	نمودند	نمودید
٤۰۸	۳	الی صحابه	صحابه
٤۰۹	٤	عن رسول	آن رسول
٤۰۹	۷	ابو زید	ابوه زید
٤۰۹	۲۰	ذکره	رکزه
٤۱۰	٥	زیددرآن کشته	زیدکشته
٤۱۰	۹	خصتم	رخصتم
٤۱۱	۱۰	حتی تاصافی ازنا صافی	حتی ناصافی ازصافی
۳۱۲	۱۰	کسهم	السهم
٤۱۲	۱٤	ابوسعید	ابویعلی
٤۱۲	۱٦	وخوش	وی خوش
٤۱۲	۱۸	واو	هم او
٤۱۲	۲۰	زخمی	علامتی
٤۱۳	۱٦	دوننی	دوتن
٤۱۳	۱۹	تاسم	قاسم
٤۱٤	۱	قفسه	قضیه
٤۱٤	٤	اثنین رهمانا	اثنتین ر ان
٤۱٥	٤	کیست	کسیست
٤۱٥	۱	الخ	(ظاهرا)
٤۱٥	۱٤	اندو تن ویرا بفضیه خبر	اندونفر ازقضیه خبر نداشتند
٤۱٦	۱۱	بالچه	بانچه
٤۱۷	۱۰	صلواة وسلام	الصلواة والسلام

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤١٧	١٤	شورای	شوری
٤١٧	١٧	سبیله	سبیلل
٤١٨	٤	ازنصوص	ازان نصوصی
٤١٩	١٣	بامری ازان	بامری وازآن
٤١٩	١٨	لنکه ازحضرت	انکه حضرت
٤١٩	١٩	فرمود من	فرموده بودمن
٤٢٠	٢١	دوست‌داشته‌بدارد	دوست بدارد
٤٢٠	٢٢	دشمن‌داشته بدارد	دشمن بدارد
٤٢١	١	ننموده	ننماید
٤٢٢	٩	لیکن اغراص	لیکن همان اغراص
٤٢٢	١٠	دلیلی همان‌مقدم	دلیلی مقدم
٤٢٢	١١	غدیر ایشا ن	غدیر ازایشان
٤٢٢	١٨	است وهر	است که هر
٤٢٣	٥	هیچیك	بهیچیك
٤٢٤	١١	بان سختی اعلان نموده بودند	انسختی و درشتی‌را از خود مردم بروز داده بودند
٤٢٥	٢	و بمنافقین	واورا بمنافقین
٤٢٥ ح ١		به‌ان در	بان تصریح نموده در
٤٢٦	٧	زائل چنانچا	زائل شود چنانچه
٤٢٨ م	١١	دردود	درروز
٤٢٨	١٢	مثل	ممثل
٤٢٨ ح ١		ذکر کردیم	ذکر کردیم ص٢٦٦
٤٢٩ م	٥	نبوت وانحضرت	نبوت انحضرت
٤٢٩	١٣	وسلم بوی	وسلم که بوی
٤٢٩ ح ١		کرده‌ایم	کرده‌ایم ص١٦٧
٤٣٠ م	١٠	الشقشعیه	الشقشقیه١
٤٣٠	١٨	فرمود١ الهم	فرمود٢ الهم
٤٣١	٦	وبینه	وبینه١
٤٣١	٨	انحضرت١	انحصرت٢
٤٣١	١٢	فرمود١ النا	فرمود٣ لنا

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٣١	١٤	انحصرت٣	انحضرت ٤
٤٣١	١٨	فرمود ٤	فرمود ٥
٤٣٢	١	عن القذی	علی القذی
٤٣٢	٤	ازخاشاك	بر خاشاك
٤٣٢	١٢	توست	توسست
٤٣٢	١٥	سختبرد پس اختصاصی	سختر بود پس خود گزینی
٤٣٣	٥	کاسته	کاشته
٤٢٣	١٢	مفارغ	مفارق
٤٣٤	٢	یسری	یسوی
٤٣٤	٣	یفی	یفشی
٤٣٤	٤	الواثه	الوراثه
٤٣٥	١	محیط	مهبط
٤٣٥	١٠	لجألجأ	لجألجأوا
٤٣٥	١٢	اسنبدلو. فرعما	استبدلو. فرغما
٤٣٥ ح	٢	ویرا... سر	وسیرا... سبر
٤٣٥	٣	راکبد	راکبه
٤٣٥	٧	که‌کتاب	ازکتاب
٤٣٦ م	١٢	شود	میشد
٤٣٨	٤و٥	وصف	وصف
٤٣٨	٨	ازبرای‌من	نرد من
٤٣٨	١٠	خود	مرا
٤٣٨ ح	٢	هم‌سیره	هم درسیره
٤٤٠ م	٣	خیر	حبر
٤٤٠	٦	سرکشی..واندرر	سرکش..وانداز
٤٤٠	١٢	خرج	اخرج
٤٤٠ ح	١	احوال اورده	احوال‌عمر اورده
٤٤١ م	٨	بردم	بروم
٤٤٢	٢	ابوالهتیم	ابوالهیتم
٤٤٢	٦	خطاب	خطابهٔ

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٤٣	٢٠	يتجر	ينجز
٤٤٥	٩	منازك	منازل
٤٤٥	١٦	ابيالهشم	ابوالهيثم
٤٤٦	٩	مبدالله صحابى	عبدالله بجلى صحابى
٤٤٦	٩	انهاً بشرجيل	انهارا بشرحبيل
٤٤٦	١٩	ازو	از طائفه ازد
٤٤٦	٢١	لولى	الولى
٤٤٧	١	اعلاء	اعداء
٤٤٧	١٣	هجر	حجر
٤٤٧	١٧	بعد	بعده
٤٤٨	١٠	ازاينسطر بعداز كندى	انانا الرسول رسول الامام
		اينچند شعرافتاده	فسر بمقدمه المسلمو نا رسول الوصى وصى النبى له السبق والفضل فى المؤمنينا
٤٤٩	٦	ذوالمنن	ذومنن
٤٤٩	١٤	الفهشاء	الفحشاء
٤٤٩ خ	٥	انسان	ايشان
٤٥١	٥	مربدى	ترمذى
٤٥١	٦	نجارى	بخارى
٤٥١	٩	من النبى	منا النبى
٤٥١		الحكماء والجناحين	الحكماء والجناحين
٤٥١	١٠	اينخبرى	اينچيزى
٤٥١	١٢	گفته ولى	گفته يعنى ولى
٤٥١	١٣	العفو	العقر
٤٥٢ م	٥	مثلا	شاملا
٤٥٢	١٢	درسؤال وهم	درسؤال دهم
٤٥٢	١٢	متعصبين شما باشما	متعضبين باشما
٤٥٢ ح	١	اينحاشيه بتمامها افتاده	مجله الهدى كه در

صفحه	سطر	خطا	صواب
			در عراق عرب منتشر
			ميشود اينجو اب را
			اقتباس نموده و در جزء
			اول دويم انمجله باسم
			مؤلف حقير عبدالحسين
			شرف الدين الموسوى
			نشر داده
٤٥٣ م	٣	اصول سائر	اصول وسائر
٤٥٥	٨	ببش سيعيان	پيش شيعيان
٤٥٥	١٦	غاذفترند وهمانا	عارفترند ٢٠ وهمانا
٤٥٦	١	ديگر	ازصحابه
٤٥٦	١٨	سيرين	سيرين
٤٥٦ خ	١	اينحاشيه تماماً افتاده	١ـ انرا ابن حجر درصواعق خود و هم جمعى از اعلام نقل نموده اند
٤٥٩ م	٢	اساتيد	اسانيد
٤٥٩	٢١	حديث وحضرب	حديث حصرت
٤٦٠	١	وسلم واز	و سلم و از انجمله
		اينجمله تماماً ازمتن افتاده	عبدالله بن الحرالفارسى است اورا قطعه ايست درحديث كه آنها را از على ازرسول خدا صلى الله عليهما و الها وسلم جمع نموده واز
٤٦٠	٣	باشتر وصيت	باشتر ووصيت
٤٦٠	١٠	عاملان	حاملان
٤٦٠	١٣	تاليف	كه تاليف
٤٦٠	١٩و٢٠	ازان نو	از ان ان نور
٤٦٥	١٢	پدران	پدر

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٦٥	١٧	عیشبه	عیبة
٤٦٦	١	ظاهر میسازد	زائل نماید
٤٦٨	٢٠	اقوال پش	اقوال او پیش
٤٦٨	٢١	رود	روا
٤٦٩	٧	حشام	هشام
٤٦٩	٩	غیران	غیرانچیزی
٤٦٩	١٧	پس‌انچه	پس انچیزیستکه
٤٦٩	١٧و١٨	زیرا انچه	غیر انچیزیستکه

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٧٠	٢٢	غرارت	غزارت
٤٧١	١٢	شادان ابو	شاذان وابو
٤٧١	١٤	کتابهابشان‌میان	کتابهایشان تا کنون میان
٤٧٢	٢	محمد مسعود	محمدبن مسعود
٤٧٣	١٠	صنتش	منتعش
٤٧٣	١٤	سجاح	نجاح
٤٧٣	١٩	زیرا ورو	انرا زیرو رو

مؤلفات علامه نحریر سید شرف الدین عاملی علاوه بر مقبولیت نزد علمای عامه و لطف بیان محبوبیت خاصی نزد ایرانیان دارد زیرا درعین مبرا بودن مطالب ازهرگونه عصبیت متکی بدلائل موجوده درکتب عامه میباشد این جانب که در خارج ایران ناظر احتجاجات معظم له با علمای عامه و حسن شهرت و محبوبیت مؤلفات ایشان میباشم همواره آرزومند بودم که این مؤلفات را بعنوان ارمغانی بهموطنان عزیز اهداء نمایم.

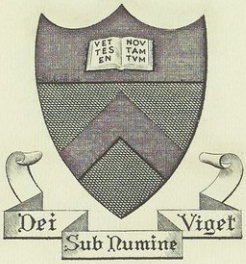
تا روزی در محضر آقای سردارکابلی که ازاحوالاتشان در این کتاب ذکری رفته آرزوی خود را مشعر برترجمه مولفات سید شرف الدین ابراز و اتفاقاً این دعا مقرون باجابت و ایشان ترجمهٔ المراجعات را که مدت یکسال متحمل زحمت آن شده بودند بحقیر التفات فرمودند بالاخره در طی سالهای اخیر با آنکه بعلت جنگ عالمگیر وسایل طبع و نشر تاحدی دچار اشکال بود موفق بطبع آن گردیدم.

امید است این خدمت ناچیز بدیده قبول تلقی گردد..

سید علی اکبر علیزاده (خراسانی) مقیم بیروت

تهران ۱۵ بهمن ۱۳۲٤ مطابق غرهٔ ع ۱ ۱۳٦۵

Library of



Princeton University.

The Carnegie Foundation

Princeton University Library
32101 046640627